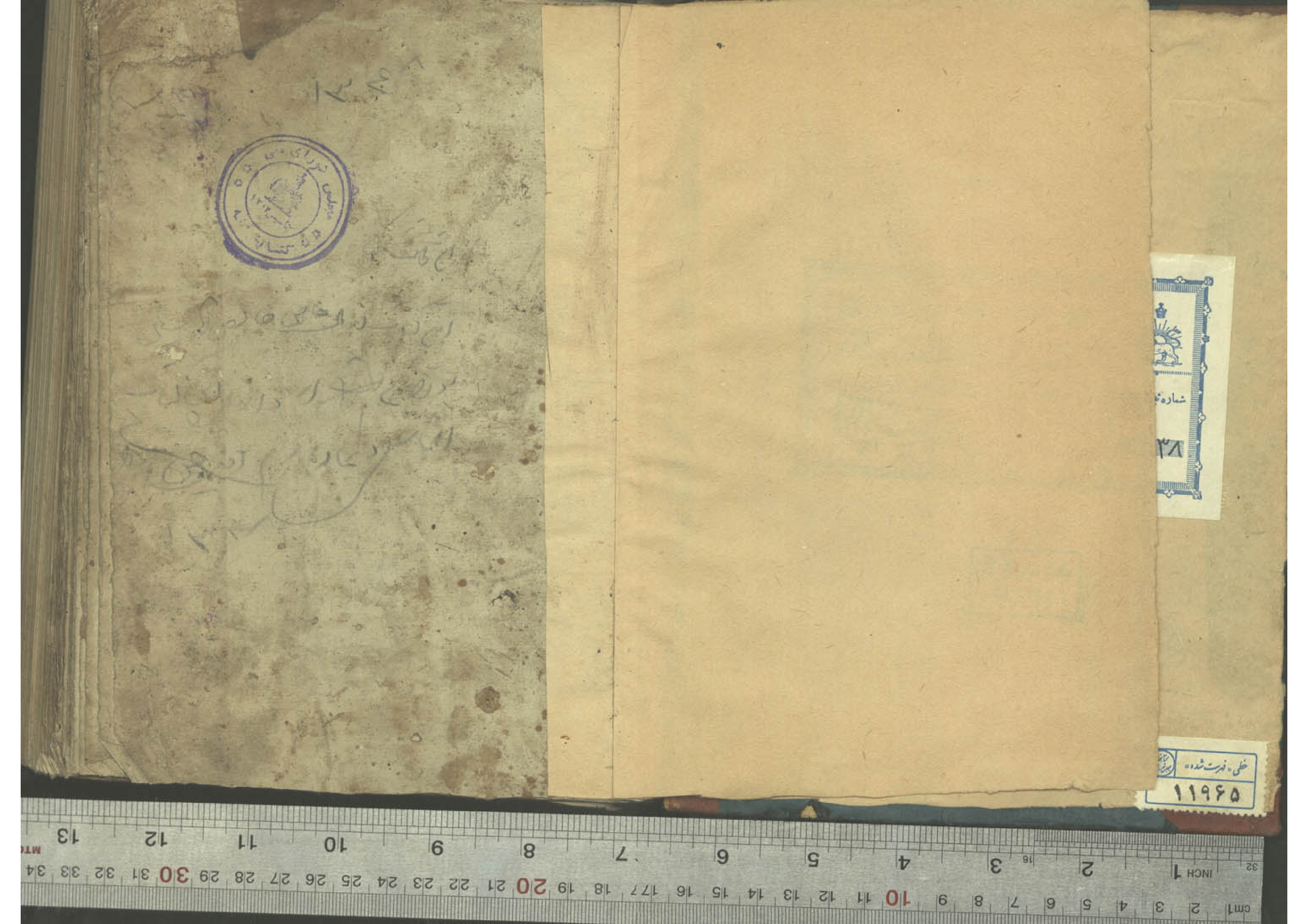
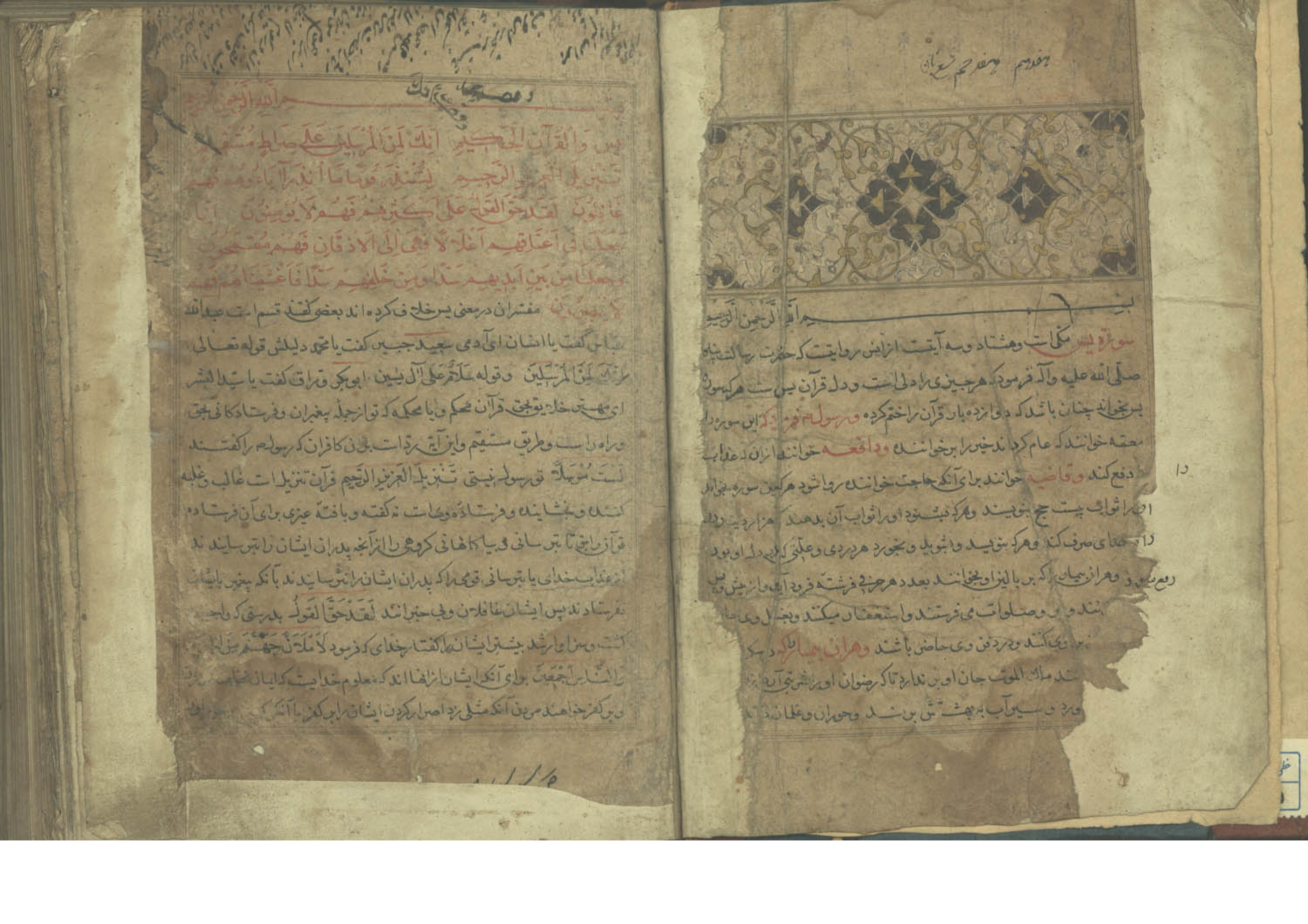
۲







خطی - فهرست شده
۱۱۹۶۵



هفدهم هفدهم شعبان

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة یس مکی است و هشتاد و سه آیت است از انس روایت که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرمود که هر چیزی را دلی است و دل قرآن یس است هر که سورة
یس بخواند چنان باشد که دوازده بار قرآن را ختم کرده و رسول فرمود که این سوره را
معمه خوانند که عام کرد اند خیر را بر خوانند و دافعه خوانند از آن که عذاب
دفع کند و قاضیه خوانند برای آنکه حاجت خواننده روا شود هر که این سوره بخواند
اورا ثواب بیست حج بنویسند و هر که بشنود اورا ثواب آن بدهند هزار دینار در
راه خدای صرف کند و هر که بنویسد و بشوید و بخورد هر دردی و علتی که در دل او بود
دفع شود و هر آن بیماری که بر بالین او بخوانند بعدد هر حرفی فرشته فرود آیند و از پیش وی
بایستند و بر وی صلوات می فرستند و استغفار میکنند و بغسل وی حاضر
می شوند و در دفن وی حاضر باشند و هر آن بیماری که ...
... ملک الموت جان او بر ندارد تا که رضوان او را شربتی آرد
... سیراب به بهشت برند و حوران و غلمان ...

و مصححه ...

بسم الله الرحمن الرحیم

یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم
تنزیل العزیز الرحیم لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم
غافلون لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون انا
جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون
وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم
لا یبصرون مفسران در معنی یس خلاف کرده اند بعضی گفتند قسم است عبد الله
عباس گفت یا انسان ای آدمی سعید جبیر گفت یا محمد دلیلش قوله تعالی
انک لمن المرسلین و قوله سلام علی آل یسین ابو بکر وراق گفت یا سید البشر
ای مهتر خلایق بحق قرآن محکم و با محکمه که تو از جمله پیغمبران و فرستادگانی بحق
و راه راست و طریق مستقیم و این آیه رد است بر کافران که رسول را گفتند
لست مرسلا تو رسول نیستی تنزیل العزیز الرحیم قرآن تنزیل است غالب و غلبه
کننده و بخشاینده و فرستاده و کتابت نه گفته و بافته عزیز برای آن فرستاده
قرآن را تا بترسانی قومیرا که ماهانی کرو هی را از آنچه پدران ایشان را بترسانیدند
از عذاب خدای یا بترسانی قومیرا که پدران ایشان را نترسانیدند با آنکه پیغمبر با ایشان
فرستادند پس ایشان غافلان و بی خبرانند لقد حق القول بدرستی که واجب
گشت و سزاوار شد بیشتر ایشان را گفتار خدای که فرمود لاملأن جهنم من الجنة
والناس اجمعین برای آنکه ایشان را از آنها اند که معلوم خدایست که ایمان نخواهند آورد
و بر کفر خواهند مرد آنکه مثلی زد اصرار کردن ایشان را بر کفر ...

منع کرده باشند از فعل اِنَّا جَعَلْنَا ما کردیم در کردنها ایشان غلها و بندها پس این غلها
بر نخهاء ایشان رسید چنان شد که نمی گذارند که سرها خود را در پیش اندازند پس ایشان
سر بر افراشته اند و چشم در افکنده و بهم نهاده نه از پیش می بینند و نه از پس یعنی این
کافران نظر و اندیشه نمی کنند و مصالح عاجل و آجل خود نمی دانند یا گویی که این طایفه
می مانند که حال ایشان این باشد آنکه مثل دیگر زد و تشبیهی دیگر کرد و گفت بآن می مانند
که در پیش ایشان کرده ایم و از پس ایشان بندی تا نه از پیش می توانند رفت و نه از پس
فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس کور کردانیدیم ایشان را تا هیچ نبینند وگفتند که این آیه خاص است
و آن آنست که ابو لهب سوگند خورد که اگر محمد را ببینم که نماز کند سر او را بسنگ بکوبم
گفتند که وی اکنون بنماز است بیامد و سنگ بزرگ برگرفت و بر بالاء سر به
تا بر سر رسول صلعم زند دستش همچنان خشک شد و سنگ بر دستش بماند باز گشت و
اصحابش را آنچه دید خبر داد سنگش از دستش بیفتاد و دستش با حال خود رفت
مردی از بنی مخزوم گفت من بروم و او را با این سنگ بکشم سنگ برگرفت و بیامد
و رسول صلعم در نماز بود سنگ از بالاء سر برد در حال چشمش تاریک شد چنانکه رسول
را ندید و آوازش می شنید باز گردید و گفت او را ندیدم و آوازش شنیدم در حال قصد
وی کردم چیزی دیدم مانند شتر نخل آهنگ من کرد تا مرا فرو برد خدای تعالی در حق این
دو شخص این آیه فرستاد و وجهی دیگر آنست که این حال با اهلش یعنی دوزخ با ایشان
این کنند وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّمَا تُنْذِرُ
مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ
إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

یکسانست ایشان را اگر بترسانی و اگر نترسانی هر آینه ایمان نخواهند آوردن تا قطع
طمع کنی از ایمان ایشان و خاطر با ایشان نداری آنکه گفت تو آنکس را ترسانی یعنی اندار تو آنرا
سود نکند که ایشان نخواهند تا ایمان آورند کسی را سود کند که متابعت ذکر یعنی قرآن
کند و از خدای تعالی بترسد در خلوة پس تو او را ای محمد بشارت ده بآمرزش و مزد با
کفارت و این ثواب باشد با عظام و اجلال ما زنده کردانیم مردکان را روز قیامت حسن
بصری گفت از مردگی شرک بزندگی ایمان رسانیم و می نویسیم آنچه فرا پیش دارند از اعمال
صالحه و اثرهاء ایشان که پس از ایشان می مانند از طریقتهاء نیکو و علمها و کتابها علمی که
گذارند و فقهاء که کنند و بخلاف این آنچه کنند از بدعتهای که نهند و طریقتها که
بد کنند بد و گفتند که آثار اقدام بود و نهند کاست بمساجد برای نماز جابر
بن عبد الله الانصاری رضی الله عنهما گفت از خانهاء ما بمسجد مسافتها دور بود خواستیم
تا انتقال کنیم با خانهای که پیرامن مسجد بود تا راه ما نزدیک باشد رسول صلعم فرمود ما
را یا بنی سلمه شنیدیم که عزم انتقال کرده اید با پیرامن مسجد تا راه شما نزدیک باشد
نمیدانید که شما را بهر گامی ثوابهاست و چندانکه راه دورتر باشد گامها بیشتر باشد و ثواب
بیشتر باشد آنکه گفت یا بنی سلمه دِيَارَكُمْ فَإِنَّمَا يُكْتَبُ آثَارُكُمْ در سراها خود باشید
که آثار شما می نویسند جابر گفت چون این بشنیدیم خواستیم که سراهای ما دورتر بودی
وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را بشمردیم در کتاب روشن و آن لوح محفوظ است و گفتند صحایف
اعمال بندگانست وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ
أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ
قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ قَالُوا

ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون وما علینا الا البلاغ المبین قالوا انا تطیرنا
بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا عذاب الیم قالوا طائرکم
معکم ائن ذکرتم بل انتم قوم مسرفون ای محمد برای ایشان مثلی زن بخداوندان ده
و ساکنان شهر انطاکیه چون رسولان بایشان آمدند وآن چنان بود که عیسی عم دو کس را
از حواریان بانطاکیه برسالت فرستاد چون نزدیک شهر رسیدند پیری را دیدند که گوسفند
می چرانید نام او حبیب نجار بود بر وی سلام کردند جواب داد و گفت شما کیانید گفتند
ما رسولان عیسی پیغمبریم عم آمدیم تا شما را دعوت کنیم بعبادت خدای تبارک و تعالی
گفت هیچ آیتی و دلیلی دارید گفتند بدعاء ما خدای تعالی بیمار را شفا دهد و اکمه
و ابرص را یعنی نابینا و پیس را عافیت دهد آن پیر گفت مرا پسری هست و بر بستر
مرض مانده اگر او بدست شما به شود من بعیسی ایمان آرم ایشان را بخانه برد دعا کردند
خدای تعالی پسر او را شفا داد در حال تن درست برخاست و از خانه بیرون آمد خبر
ایشان در شهر فاش شد هر کجا بیماری بودی می آمدند و ایشان دعا می کردند خدای تعالی راحت
میداد تا بیماری از بیماران برست ایشان شفا یافتند ایشان را ملکی بود نام وی انطیخس
از جمله ملوک بود و بت پرست بود خبر بوی رسید ایشان را بخواند و پرسید که شما کیستید
گفتند که ما رسولان عیسی پیغمبریم عم گفت آیة شما چیست گفتند ابرء الاکمه والابرص و شفاء
وهب منبه بیماران بفرمان خدای تعالی گفت باز گردید تا من در کار شما اندیشه کنم باز گشتند
گفت ایشان مدتی در شهر بودند نزدیک پادشاه بار نیافتند یک روز او را در بازار
یافتند تکبیر کردند پادشاه بفرمود تا ایشانرا حبس کردند خبر بعیسی عم رسید شمعون را یاری
ایشان فرستاد و آن وصی عیسی عم بود بیامد و در شهر رفت و با حاجبان ملک صحبت کرد و دوستی

گرفت او را با ادب و نیکو سیرت یافتند خبر او پیش پادشاه بگفتند او را بخواندند عقل
و ادب او بدید او را بخود مقرب کرد تا یک روز گفت ای ملک شنیدیم که مردی را باز
داشته در زندان که ایشان ترا بر دین دیگر دعوت کردند گفت آری گفت سخن ایشان شنیدی
تا چه میگویند گفت نه که خشم مرا منع کرد گفت اگر صواب بینی ایشانرا بخوان و سخن ایشان
بشنو تا چه میگویند کسی فرستاد و ایشانرا حاضر کرد شمعون گفت شما کیستید گفتند رسولان
رسول خدائیم عیسی عم گفت بچه کار آمده اید گفتند آمدیم تا ملک را و قوم او را از عبادت
اصنام با عبادت خدای تعالی خوانیم گفت بدین که میگویید دلالتی و حجتی دارید گفتند
آری ابراء الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله ملک گفت کودکی را بیاوردند که چشم
وی با پیشانی یکی بود ایشان دعا کردند بخدای تعالی چشم او را شکافت ایشان
از گل گلوله کردند و در هر دو چشم وی نهادند در حال بفرمان خدای تعالی حدقه گشت
و بینایی و شعاع در وی پدید آمد ملک بتعجب فرو ماند شمعون گفت ایها الملک
تو نیز از خدایان خود درخواه تا مانند این بکنند پادشاه گفت مرا از تو هیچ سر پوشیده
نیست خدایان من جمادان اند از ایشان هیچ نفعی و ضرری نباشد آنگه گفت اگر خدای
شما تواند که مرده زنده کند ما بشما ایمان آریم گفتند خدای ما بر همه چیزی قادر است
ملک گفت هفت روز است تا پسر دهقانی مرده است و او را دفن کرده اند بانتظار
پدرش اگر او را زنده کنید ما ایمان آریم گفتند روا باشد او را بیاوردند از حالت
خود گشته بود و بوی گرفته ایشان دعا کردند و شمعون دعا کرد در سر خدای تعالی او را
زنده کرد بر پای خاست و گفت ای قوم از خدای بترسید و بخدا ایمان آرید که من هفت
روز است که مرده ام مرا در هفت وادی آتش بردند بجای آنکه مشرک بودم در آسمان بگشادند

برنائی را دیدم که برای این هر سه شفاعت میکرد گفتند اینان هر سه چه کس اند گفت این
شمعون است وصی عیسی ع و این دو حواری اند از حواریان عیسی ع این سخن در رساله گفت
شمعون عند آنحال گفت من شمعونم ملک را دعوت کردم او ایمان آورد و جمع بسیار از لشکرش
ایمان آوردند محمد بن اسحاق گفت ایمان نیاورد و قصد کشتن ایشان کرد حبیب نجار رسید
بتاختن بیامد و بر ایشان انکار کرد و ذلک قوله تعالی وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ
يَسْعَى الآية إِذْ أَرْسَلْنَا چون بفرستادیم با اهل این شهر دو مرد را یکی را نام یاروص بود و دیگری
را ماروص ایشان هر دو برفتند و دعوت کردند اهل انطاکیه را ایشان تکذیب کردند
ما آن هر دو را عزیز کردانیدیم و غالب کردیم به سیم و آن شمعون بود پس گفتند آن رسولان که
ما را بشما فرستادند برسالت و پیغام گذاری اهل انطاکیه گفتند نیستید شما مگر آدمی
همچو ما و خدای نفرستاد هیچ چیزی و نیستید شما مگر دروغ زنان ایشان گفتند خدای
ما میداند که ما فرستادگانیم بشما و بر ما هیچ نیست الا رسانیدن هویدا و روشن اهل آن
شهر گفتند ما بشما فال بد گرفتیم و شما را شوم دانستیم اگر باز نایستید شما را سنگسار
کنیم یا بشما رسد از ما عذاب دردناک آن رسولان گفتند فال بد شما و شومی شما است از کفر و
معاصی شما قتاده گفت طَائِرُكُمْ عَمَلُكُمْ کردار بد با شما است أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ اگر شما
را یاد دهند و پند دهند شما این جواب دهید که بشما فال بد گرفتیم و گفتند ای [illegible]
و اندیشه کنید بدانید که شومی شما با شما است بسبب کفر شما بَلْ أَنْتُمْ نه شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ
و از حد در گذشتگان از آنجا که کسانی با ایشان تبرک و تیمن می یابند که شما تشأم میکنید
وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ
أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ

آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ إِنِّي إِذًا
لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ
يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ و آمد مردی
از دورترین جای از شهر انطاکیه بشتاب و او حبیب نجار بود مؤمن آل یس بیامد
و بر طریق امر معروف گفت ای قوم متابعت رسولان کنید آن کس را که از شما مزدی نمی
خواهد و ایشان بر راه راست اند وی را گفتند تو بر دین مائیستی و خدای ایشان را
می پرستی او گفت وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي و چه بود مرا که نپرستم آن خدای را که
مرا بیافرید و بپرورانید و مرجع من و مرجع شما با وی خواهد بود ای بدون خدای
خدایان دیگر گیریم که اگر او بمن رنجی و بدی خواهد شفاعت ایشان مرا هیچ
سودی ندارد و مرا از عذاب وی نتوانند رهانیدن پس اگر ایشان را پرستم و ترک
پرستش خدای کنم در ضلالت هویدا و روشن باشم إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ من ایمان
آوردم بخدای شما از من بشنوید و فرمان من کنید که من شما را نصیحت کردم و حق
را روشن کردانیدم آن قوم چون سخن او شنیدند همه روی با او آوردند و قصد
کشتن او کردند کس بنوعی کی دفع کند تا در زیر لگد وی را هلاک کردند و او میگفت اللَّهُمَّ
اهْدِ قَوْمِي خداوندا راه نمای قوم مرا سدی گفت سنگسارش کردند و گور او
در بازار انطاکیه است در آن خطاب کردند وی را که ای حبیب در بهشت رو حبیب چون
بهشت بدید گفت ای کاشکی قوم من بدانستندی و آگاه گشتندی بآنچه خدای من
مرا بیامرزید و مرا از جمله بزرگواران بهشت کردانید از رسول ع روایت کرده اند
که سابقان امت سه کس اند که طرفة العینی در خدای عاصی نشدند و بخدای ایمان آوردند

علی بن ابی طالب علیه السلام و صاحب یاسین مؤمن آل فرعون و گفت الصدیقون
ثلثة حبیب النجار مؤمن آل یاسین و حزبیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب ع
و هو افضلهم وما انزلنا علی قومه من بعده من جند من السماء وما كنا منزلين
ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم خامدون يا حسرة على العباد ما يأتيهم
من رسول الا كانوا به يستهزءون الم يروا كم اهلكنا قبلهم من القرون
انهم اليهم لا يرجعون وان كل لما جميع لدينا محضرون گفتند چون حبیب
نجار را بکشتند خدای تعالی برای وی بدیشان خشم گرفت و جبرئیل ع را بفرستاد تا بانگ
بر ایشان زد ایشان جمله بجای بمردند چنانکه فرموده وما انزلنا و نفرستادیم بر قوم وی از پس
کشتن وی هیچ لشکری را از آسمان برای هلاک کردن ایشان چنانکه فرستاد روز بدر [illegible]
را و پیش از آن هم نفرستادیم ان كانت نبود برای هلاک ایشان الا یک آواز و آن چنان
بود که جبرئیل ع بیامد و اطراف شهر ایشان بگرفت و بانگ بر ایشان زد و ایشان بر جای
بمردند یعنی ما ایشان را نه بلشکری هلاک کردیم بلکه باسان ترین چیزی و آن یک بانگ جبرئیل
ع بود که بر ایشان زد يا حسرة على العباد ای حسرتا و ای ندامتا بر آن بندگان باشد روز قیامت
از آن که ایمان نیاوردند و گفتند که حکایت پیغمبران که اگر کشته نشدندی بدست ما ما با ایشان
ایمان می‌آوردیم تا این عذاب بما نرسیدی و حقیقت معنی آنست که حسرت را ندا کرد و گفت
ای حسرت بیا که این هنگام آنست که تو حاضر شوی در وی و آن هنگام هنگام استهزاء ایشانست
بر پیغمبران یعنی ایشان سزاء آن اند که بدیشان حسرت برند آنکه گفت ما يأتيهم من رسول
هیچ پیغمبری نیامد الا که بآن پیغمبر استهزا کردند و افسوس داشتند ای نمی‌بینند و نمی‌دانند
کافران مکه و مشرکان عرب که ما پیش از ایشان بسیاری را هلاک کردیم از اهل هر عصری که ایشان

با اهل دنیا رجوع نکردند و باز نیامدند چون که دانند که چنین است چرا اعتبار نمیکنند
وان كل لما یعنی بدرستی که خلایق همه را بنزدیک ما حاضر کرده اند تا حساب ایشان کرده
شود و جزای ایشان داده آید وآية لهم الارض الميتة احييناها واخرجنا منها
حبا فمنه يأكلون وجعلنا فيها جنات من نخيل واعناب وفجرنا فيها من العيون
ليأكلوا من ثمره وما عملته ايديهم افلا يشكرون سبحان الذي خلق الازواج
كلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا يعلمون آیتی دیگر ایشان را و دلیل
دیگر بر قدرت خدای تعالی بر بعث زمین مرده بی نبات که ما زنده کرده ایم آن را بباران
و آنچه بیرون آوردیم دانه که شما از وی می‌خورید از انواع حبوب که معاش شما بآنست و کردیم
در آن زمین بستانها از انواع درختان خرما و انگور و روان کردیم در آن زمین بستانها
از چشمهاء آب روان تا مردم از آن میوهاء آن می‌خورند از آنچه خدای تعالی آفریدن
میوه و از آنچه دستهاء ایشان در آن عمل کرد از نشاندن درخت و آب دادن و غیر آن
از انواع عمارات من ثمره الآیه التفات است از متکلم با غیبت یعنی از میوه خدای که فعل
وی است و از قدرت او کردند دستهاء ایشان ای خدای را شکر نمی‌گویند و سپاس نمیدارند
با این نعمت که با ایشان کرده منزه آن خدای که بیافرید از اصناف و اجناس موجودات
از آنچه او را زمین رویاند مختلفة الصور والالوان والطعوم و از نفسهاء ایشان از
نر و ماده و سیاه و سفید و دراز و کوتاه و بیافرید از آنچه ایشان ندانند و خدای تعالی
ایشان را بر آن اطلاع نداد در زیر زمین و در قعر دریاها از حیوانات و جمادات وآية لهم
الليل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير
العزيز العليم والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم لا الشمس

ينبغي لها ان تدرك القمر ولا الليل سابق النهار وكل في فلك يسبحون
و آيتي و نشاني و دلالتي ديگر هست ايشان را بر آنك خداي تعالى قادر است و توانا بر آن
كه زنده كرد اند مردگان را و آن آيه نشان شب است كه ما از وي بر كاريم پوست باز كنيم و روشني
روز از وي زايل مي كردانيم پس ناگاه مي بيني كه ايشان در تاريكي آيند و آفتاب ميرود
بجاي قرارگاه كه او راست و حدي و نهايتي و وقتي مقدر كه بآن حد و وقت برسد از
فلك خويش در آخر سال آن حد و نهايت را تشبيه كرده است بمستقر سافر عبد الله عباس
گفت كه مراد بمستقر منازل است يعني قرار نگيرد تا بمنازل نرسد قتاده گفت تا بوقت
معين كه از آن نگذرد و گفتند كه ميرود تا غايت كار او نزديك شود با نقراض دنيا
ابوذر غفاري از حضرت رسول صلعم روايت كرد كه مستقر آفتاب نزديك عرش است ذلك
آن رفتن كه آفتاب راست تقدير خداي است غالب بقدرت خويش بر جمله مقدورات
عالم بجمله معلومات آنك گفت والقمر قدرناه و ما تقدير كرديم ماه و منزلها او را
و آن بيست و هشت منزل است كه هر شب در يك منزل باشد و از انجا انجا و نكند و چون
بمنزل آخر نرسد چنانك شاخ خرما ديرينه باريك و زرد و خميده بود و اين شاخ در هر
شش ماه چنين شود ماه را بوي از سه وجه تشبيه كرده است باريك و زرد و خميده
لا الشمس ينبغي لها نه آفتاب راسزد كه ماه را در يابد كه قطع منازل در مدت يكسال كند
و ماه در مدت يكماه و نيز فلك آفتاب و فلك ماه جدا است هر يكي را فلكي و مجري است
پس ممكن نباشد هيچ كدام را كه ديگري را ادراك كند و نه شب بر روز سبقت تواند گرفت
و هر يكي از ايشان در فلك خود روند و شنا ميكنند و آية لهم انا حملنا ذريتهم في الفلك
المشحون وخلقنا لهم من مثله ما يركبون وان نشا نغرقهم فلا صريخ لهم ولا هم

ينقذون الا رحمة منا ومتاعا الى حين واذا قيل لهم اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم
لعلكم ترحمون وما تاتيهم من آية من آيات ربهم الا كانوا عنها معرضين
آيتي و دلالتي ديگر است ايشان را آن كه ما فرزندان ايشان را بر گرفتيم در كشتي پر بار كرده گفتند
مراد بذريت زنانند براي آنك كشت زار فرزندانند و تخصيص ايشان براي ضعفا ايشان
است يعني ضعفا را در كشتي نشانديم و باد را مسخر كرديم در راندن كشتي تا هر كجا كه ايشان را
بايد مي رانند و بيافريديم براي ايشان مانند كشتي آنچه بر وي نشينند و بار بر وي مي نهند
از اشتران و گفتند مراد بآن كشتي كشتي نوح است عم كه پدران ايشان را حمل كرد در كشتي
و فرزندان در صلب ايشان بودند و اين از عبد الله عباس روايت كرده اند آنك گفت
وان نشا ما اگر خواهيم ايشان را در دريا غرقه كردانيم كه هيچ فرياد رسي نباشد ايشان را
و نه ايشان را برهانند و نجاة دهند از آن كه كس نباشد كه ايشان را نجاة دهد مگر كه ما رحمت
كنيم و برخورداري دهيم ايشان را از زندگاني تا وقت اجل ايشان كه در آن وقت بميرند
واذا قيل لهم و چون گويند ايشان را كه بترسيد و حذر كنيد از آنچه در پيش شماست از
گناه و از آنچه در پس شماست از عقاب ابن عباس گفت آنچه از پيش شماست از گناه نا
كرده حذر كنيد از كردن آن و آنچه از پس شماست از گناه كرده حذر كنيد از آن بتوبه قتاده
گفت آنچه در پيش شماست از وقايع و حوادث و آنچه از پس شماست از كار قيامت
حذر كنيد تا باشد كه بر شما رحمت كنند وما تاتيهم من آية و هيچ آيتي با ايشان نيامد
از آيات خداي ايشان الا كه از آن روي بگردانيدند يعني هر حجتي و دليلي كه با ايشان مي آيد
از آن اعراض مي كنند واذا قيل لهم انفقوا مما رزقكم الله قال الذين كفروا للذين
آمنوا انطعم من لو يشاء الله اطعمه ان انتم الا في ضلال مبين ويقولون متى هذا الوعد

ان کنتم صادقین ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم وهم یخصمون فلا یستطیعون
توصیة ولا الی اهلهم یرجعون ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون
چون گویند ایشان را که نفقه کنید از انچه خدای تعالی شما را روزی کرده است ودرویشانرا
طعام دهید آنان که کافرانند مؤمنان را گویند ای روزی دهیم ما آنکس را وطعام دهیم که
اگر خدا خواهد که وی را طعام دهد نیستید شما که مؤمنانید مگر در ضلالتی روشن وگفتند
که این سخن مؤمنانست مر کافران را یعنی مؤمنان کافران را گفتند که شما در گمراهی روشنید
واین چنان بود که رسول صلعم کافران را تحریض میکرد بر طعام دادن درویشان کافران گفتند
که محمد دعوی میکند که خزاین آسمان وزمین مراست آنکه از ما طعام میخواهد آنکه حکایت کرد
از گفتار کافران گفت میگویند منکران بعث وقیامت که کی خواهد بودن وعده قیامت
ورسیدن آن اگر شما که مسلمانید راست میگویید آنکه بجواب ایشان گفت ما ینظرون نمی
نگرند ومنتظر نمی باشند الا یک آواز را وآن دمیدن اسرافیل بود عم در صور تاخذهم
بگیرد آن آواز ایشان را وایشان با یکدیگر خصومت میکنند در معاملات وکارهای خود یعنی
هر یک بکار خود مشغول می باشد که ناگاه صور در دمند اگر خواهند که وصیتی بکنند نتوانند
واگر خواهند با خانها وسراهای خود باز گردند مهلت نباشد ونفخه سه است فزع ونفخ
فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله ونفخ صعق ونفخ فی
الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض ونفخه احیا ونفخ فی الصور فاذا هم
من الاجداث الی ربهم ینسلون در صور در دمند یعنی ایشان را که از گورها برخیزند سوی
و می شتابند تا بصحراء قیامت درخبرست که از نفخه اول تا دوم چهل روز بود واز دوم
تا سیم چهل سال قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون

ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون فالیوم لا تظلم نفس شیئا
ولا تجزون الا ما کنتم تعملون چون از گورها برخیزند گویند این کافران که وای بر ما مارا ازین
جایگاه ما بر انگیخت چون اهوال قیامت ببینند ودوزخ را مشاهده کنند آنچه در گور دیده
باشند از عذاب آنرا خواب خوانند عبد الله عباس گفت وابی بن کعب وقتاده که این
گفتار آنکس است که او را بین النفختین عذاب نکرده باشند وآن نزدیک او چون خوابی
باشد آنگه چون بدانند گویند این آنست که خدای تعالی مهربان مارا وعده کرده بود وپیغمبران
خبر دادند وراست گفتند واین اقرار کافرانرا سود ندارد برای آنکه آنگاه الجا باشد ان
کانت الا صیحة واحدة نباشد آن الا یک آوازی که ایشان همه نزدیک ما حاضر کرده
باشند پس آن روز که ایشان را حاضر کنند بر هیچ نفسی ظلم نکنند وحق کس باز نگیرند
وکم نکنند وجزا و پاداش ندهند شمارا الا بدانچه می کنید ان اصحاب الجنة الیوم
فی شغل فاکهون هم وازواجهم فی ظلال علی الارائک متکؤن لهم فیها فاکهة
ولهم ما یدعون سلام قولا من رب رحیم وامتازوا الیوم ایها المجرمون الم اعهد
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین وان اعبدونی هذا
صراط مستقیم حق تعالی حکایت کرد از آنچه در آن روز گویند تا شنوندگان را ترغیبی باشد
بر عملی که ثمره آن عمل این باشد که گویند بهشتی که اهل بهشت امروز در کاری وشغلی اند چگونه
شغلی که صفت آن در وهم هیچ واصف نگنجد ودر عبارت هیچ قایل نیاید ابن عباس
گفت این شغل بلهو وطرب باشد ببکارت بردن دختران وشنیدن آواز والحان گلبن گوید
از دوزخیان وعذاب ایشان مشغول باشد وپروای ایشان ندارند وگفتند
بدو چیز مشغول باشند بملکی بی عزل وجوانی بی پیری وتندرستی بی بیماری وعزتی بی ذلت

و راحتی بی شدت و نعمتی بی زحمت و بقای بی فنا و زندگانی بی مرگ و خشنودی بی
خشم و اُنسی بی وحشت طاوس کفت بچیزی مشغول نشوند که زحمتی بدیشان رسد
که مُبغض کردد و بعضی حکما از این معنی پرسیدند که رسول صلعم فرمود که اَکثَرُ اَهلِ الجَنَّةِ
البُلهُ مَن رَضِیَ عَنِ اللهِ بِالجَنَّةِ فَهُوَ اَبلَهُ اکثر اهل بهشت ابله بی آزار باشند که بنعمة از نعم
مشغول باشند و فَاكِهُونَ و شادان و خرم باشند و خوش دل و زنان ایشان و ایشان در
سایهاء بهشت بر تختهای آراسته تکیه زده وَلَهُم فِيهَا و ایشان را باشد در بهشت هر
میوه که خواهند و ایشان راست در بهشت آنچه تمنا کنند و آرزو کنند و ایشان را سلام باشد
از خدای که آمرزنده و مهربانست با ایشان ضحاک کفت هر کافری را در دوزخ خانه باشد
که در او از خانه آتش کنند و در شر را ناپدید کرده اند کس او را نبیند و کس وی را نه بیند اَلَم اَعهَد
اِلَیکُم ای با شما عهد نکرده بودیم و شما را نفرموده بودیم که شیطان را نپرستید که شیطان شما را
دشمن هویدا و روشن است و مرا بپرستید و طاعت من دارید که پرستیدن من راه راست است
وَلَقَد اَضَلَّ مِنکُم جِبِلًّا کَثِیرًا اَفَلَم تَکُونُوا تَعقِلُونَ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنتُم تُوعَدُونَ
اِصلَوهَا الیَومَ بِمَا کُنتُم تَکفُرُونَ الیَومَ نَختِمُ عَلیٰ اَفوَاهِهِم وَتُکَلِّمُنَا اَیدِیهِم
وَتَشهَدُ اَرجُلُهُم بِمَا کَانُوا یَکسِبُونَ وَلَو نَشَاءُ لَطَمَسنَا عَلیٰ اَعیُنِهِم فَاستَبَقُوا الصِّرَاطَ فَاَنّیٰ
یُبصِرُونَ وَلَو نَشَاءُ لَمَسَخنَاهُم عَلیٰ مَکَانَتِهِم فَمَا استَطَاعُوا مُضِیًّا وَلَا یَرجِعُونَ وَمَن نُعَمِّرهُ
نُنَکِّسهُ فِی الخَلقِ اَفَلَا یَعقِلُونَ بدرستی که شیطان کمراه کرد از شما خلق بسیار را با نکه او
را بضلالت دعوت کرد ای شما در نمی یابید و عقل را کار نمی فرمایید که متابعت شیطان می کنید
هٰذِهِ جَهَنَّمُ این دوزخ است که شما را وعده میدادند ملازم شوید امروز آتش را و سوخته
شوید بسبب کفر شما که این دوزخ جزاء کافرانست امروز ما مهر بر دهنهاء ایشان نهیم

تا سخن نتوانند کفتن و دستهای ایشان با ما سخن کویند و پایهاء ایشان کواهی دهند بایشان
از انچه کسب کرده باشند خلاف کرده اند که اعضا چکونه سخن کویند بعضی مفسران کفته
اند که آلتی و مخارجی بر اعضا بیافرینند تا سخن کویند و کفتند علامتی پدید آید که بدانند که
او معصیت کرده است ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرد که چون روز قیامت
باشد خدای تعالی بر کافران علامتی پدید آورد که مردم بآن بدانند که ایشان کناه کرده اند
چون پرسند اقرار ندهند بفرماید تا فرشتکان بر ایشان کواهی دهند اقرار ندهند بفرماید
تا پیغمبران کواهی دهند هم اقرار ندهند بفرماید تا همسایکان کواهی بدهند هم اقرار ندهند بفرماید
تا اعضاء ایشان بر ایشان کواهی دهند عقبه بن مروان از رسول صلعم روایت کرد که اول
اولین عضوی که از آدمی سخن کوید ران باشد آنکه کفت وَلَو نَشَاءُ اکر خواهیم چشمهای
ایشان را ناپدید کرده ایم چنانکه اثر چشم بر ایشان پیدا نباشد پس ایشان پیشی کیرند بر یکدیکر
بر راهی که عادت کرده اند کفته اند چکونه از راه بینند که چشم ندارند شعبی کفت معنی این
آنست که ما اکر خواهیم ایشان را بر طغیان و ضلالت رها کنیم از روی تخذیل و تخلیه آنکه
چکونه راه بینند بی توفیق و الطاف و اکر خواهیم ایشان را مسخ کنیم بر جای ایشان بنشانیم نتوا
نند که بکریزند و برروند و نتوانند که باز کردند و کفتند اکر خواهیم ایشان را از این خلقت بکر
داب خوک و بوزینه کرده ایم نتوانند و باشکونه کنیم در خلق تا از پس قوت ضعیف شوند و از پس
زیادت جسم ناقص کردد اَفَلَا یَعقِلُونَ ای عقل ندارند تا اندیشه کنند و بدانند و چون
اندیشه نمیکنند چنانست که عقل ندارند وَمَا عَلَّمنَاهُ الشِّعرَ وَمَا یَنبَغِی لَهُ اِن هُوَ اِلَّا
ذِکرٌ وَقُراٰنٌ مُبِینٌ لِیُنذِرَ مَن کَانَ حَیًّا وَیَحِقَّ القَولُ عَلَی الکَافِرِینَ اَوَلَم یَرَوا اَنَّا خَلَقنَا
لَهُم مِمَّا عَمِلَت اَیدِینَا اَنعَامًا فَهُم لَهَا مَالِکُونَ وَذَلَّلنَاهَا لَهُم فَمِنهَا رَکُوبُهُم وَمِنهَا یَاکُلُونَ

دایم

وَلَهُم فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشكُرُونَ ما محمد را شعر نیاموختیم و نسزد او را و نتواند
که شعر گوید و آنچه روایت کرده اند که آنحضرت فرمود أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِب أَنَا ابنُ عَبدِ المُطَّلِب
اتفاقی بود که افتاد او را در میان سخنانش که این سخن موزون آمد و بسیار باشد کسی را که هیچ
شعر نتواند گفت او را سخن موزون اتفاق افتد بی قصد او و خود نداند که آن موزونست
آورده اند که روزی رسول علیه السلام باین بیت تمثل میکرد کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا گفت
کفی الاسلام والشیب ناهیا للمرء گفتند یا رسول الله او چنین نگفته است گفت آری شعر کار
عایشه گفت کان الشعر ابغض الحدیث الی رسول الله علیه السلام در جهان هیچ چیز را دشمن تر از
شعر نداشتی و در خبرست که فرمود لان یمتلی جوف احدکم قیحا احب الی من ان یمتلی
شعرا اگر شکم یکی پر از ریم شود من دوست تر دارم از آن که پر از شعر باشد و آیه وارد است بر
آنان که گفتند که رسول علیه السلام شاعر است و قرآن شعر است گفت آنچه او می آرد از وحی نیست مگر
پندی و قرآنی روشن تا بترساند انکس را که او زنده باشد یعنی عاقل باشد و متأمل زیرا که
جاهل و نادان مرده است و واجب است گفتار وعید بر کافران چون بوعید متوجه
نشوند ای نمی بینند و نمیدانند که ما بیافریدیم برای ایشان از آنچه دست قدرت ما کرده
و عقد و رکس نیست چهار پایان که ایشان را مالک اند و در تصرف ایشانست و در ضبط
ایشان و مسخر و رام ایشان کردیم این چهار پایان را بعضی مرکوب ایشانست که بر وی
نشینند و بعضی ماکول ایشانست که از وی میخورند و غذاء خود می سازند چون گاو و گوسفند
و ایشان را منفعتهاست از موی ایشان و پشم ایشان که از آن متاع و قماش میسازند
از پوشیدنی و افکندنی و از شیر ایشان میخورند ای این همه نعمت را شکر نمیکنند وَاتَّخَذُوا
مِن دُونِ اللهِ آلِهَةً لَعَلَّهُم يُنصَرُونَ لَا يَستَطِيعُونَ نَصرَهُم وَهُم لَهُم جُندٌ مُحضَرُونَ

فَلَا يَحزُنكَ قَولُهُم إِنَّا نَعلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعلِنُونَ أَوَلَم يَرَ الإِنسَانُ أَنَّا خَلَقنَاهُ مِن نُطفَةٍ
فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلقَهُ قَالَ مَن يُحيِي العِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ
قُل يُحيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلقٍ عَلِيمٌ بدون خداء خدایان گرفتند
تا باشد که ایشان را یاری کنند یعنی کافران لَا يَستَطِيعُونَ این بتان نتوانند یاری کردن
و نه شفاعت ایشان کردن و این کافران لشکر باشند مر این بتان را حاضر کرده فردا قیامت
بتان را در پیش دارند و بت پرستان را در پس چنانکه لشکر در پس پادشاهان روند و همه را
بدوزخ برند فَلَا يَحزُنكَ قَولُهُم اندوهگین مکناد ترا گفتار ایشان در تکذیب و دروغ
زن داشتن تو که ما میدانیم آنچه ایشان آنرا در نهان گویند و آنچه آشکارا میکنند و این بر سبیل
تهدید و وعید گفت أَوَلَم يَرَ الإِنسَانُ او نمیداند آدمی که ما او را بیافریدیم از نطفه خوار
و حقیر و باین مهانت اهل نکات کشف و هویدا و روشن است و گفتند پس از آن که او آب
مهین بود خصومت گشت توانا بر خصومت کردن ابن عباس گفت این انسان عبد الله بن ابی سلول
بود قتاده گفت ابی بن خلف جمحی بود سعید جبیر گفت عاص بن وایل سهمی بود روزی
پیش پیغمبر علیه السلام آمد پاره استخوان پوسیده در دست گرفته آنرا بمالید خشک شده بود بباد داد
و گفت ای محمد تو گمان می بری که این را زنده خواهند کردن چنانکه خدای تعالی از گفتار او حکایت
کرد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی زد بآن استخوان پوسیده و آفرینش خود را فراموش کرد که ما او را
از نطفه بیافریدیم گفت این استخوانها که پوسیده و ریزیده شده اند که زنده خواهد کرد ایشان
بگوی ای محمد این کافران را که منکر بعث اند که زنده کرد این استخوانهاء ریزیده را خدای تعالی که اول
بار او را بیافریده است و بهمه آفرینش داناست چون این آیه آمد رسول علیه السلام بر وی خواند گفت پس خداء
ما را زنده کرد اند گفت آری و بدوزخ برد الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الأَخضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِنهُ

تقدرون اوليس الذي خلق السموات والارض بقادر على ان يخلق مثلهم بلى وهو الخلاق
العليم انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون فسبحان الذي بيده ملكوت كل
شيء واليه ترجعون زنده كرداند استخوانهاء ريزيده پوسيده را آن خداى كه قادرست بر آنكه
بكرد و بيافريد از براى شما از درخت سبز آتش را پس شما از ين درخت سبز آتش بر مى فروزيد
عبد الله عباس گفت آن دو درخت است كه در وى آتش باشد يكى را مرخ خوانند و يكى را
عفار چون كسى را آتش بايد از دو درخت دو شاخ ببرد كه آب ازوى چكد آن را بايكديگر بمايد
آتش از ميان بيرون آيد حكما گفتند هيچ درختى نباشد كه در وى آتش نباشد مگر درخت عناب
اوليس الذي استفهام است بر سبيل تقريع اى آنكس كه بيافريد آسمان و زمين را قادر نباشد
كه مثل ايشان بيافريند آرى قادر باشد و تواند و آفريدگار داناست انما امره او چيزى
را كه خواهد كه در وجود آرد آن را بى توقف در وجود آرد فعل او بخلاف افعال اجسامست از آنكه
افعال اجسام بمباشرت محل قدرتست و با تعب و رنج باشد اما افعال وى نه چنين است او
قادر الذاتست چون داعى وى خالص شود بودن چيزى آن چيز باشد چون قدرتش چنين باشد
چگونه از مقدورى عاجز شود و اعاده از جمله آنست كه صحت مقدورى دارد پس قادر باشد فسبحان
الذي بيده منزه آن خداى كه مالك جمله اشياست پادشاهى همه چيزها بدست قدرت اوست و
مرجع همه با اوست

سورة الصافات

صد و هشتاد آيتست و مكيست ابى بن كعب
روايت كرد از رسول ص كه فرمود هر كه اين سوره بخواند بعدد هر ديو و پرى و را ده حسنه بنويسند
و از شيطان و سپاه او نگاهش دارند صادق ع فرمود كه هر كه در هر آدينه اين سوره بخواند و بلا از
جمله آفات و بليات نگاه دارند و در دنيا روزى بر وى فراخ كرده و اگر در آن روز و در آن شب
بميرد شهيدش برانگيزند و با شهيدانش حشر كنند والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا ان الهكم لواحد
رب السموات والارض وما بينهما ورب المشارق انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب
وحفظا من كل شيطان مارد لا يسمعون الى الملإ الاعلى ويقذفون من كل جانب دحورا
ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب حق جل جلاله سوگند
ياد كرده است و گفت بحرمت فرشتگان كه در آسمان صف زده اند در نماز و عبادات چنانكه
مؤمنان در نماز جماعت صف زنند يا فرشتگان كه در هوا پرها بگسترانند و منتظر امر خداى
باشند تا چه چيز فرمايد ايشان را و بفرشتگان كه ابرها را زجر ميكنند و از جاى بجاى ميرانند
و خلايق را از معصيت باز ميدارند پس بآن فرشتگان كه خوانندگان ذكرند كتاب خداى
را كه ذكر حادث است ميخوانند و مخبر را بر و تو خبر مى يابند و يقين بر يقين مى افزايند
و گفتند كه سوگندست بنفوس عالمانى كه در نماز صف زده اند پس از آنكه از نماز فارغ كردند
و خلقان را بمواعظ و زواجر از معاصى زجر كنند پس آنكه ذكر را كه قرآنست ميخوانند و ذكر خداى
كنند بيقين سوگند كه خداى شما يكى است و اين جواب آنست كه ايشان گفتند كه اجعل الالهة
الها واحدا خداى كه خداوند آسمانهاست و خداوند زمينها و آنچه در آسمان و زمين است از
انواع حيوانات و جمادات و خداوند مشرقهاست جايهاء كه آفتاب از آنجا بر آيد عبد الله عباس
گفت آفتاب را سيصد و شصت جايگاه فرو شدن است و بر آمدن هر روز از جاى ديگر بر
آيد و بجاى ديگر فرو شود انا زينا بدرستى كه ما بياراستيم آسمان دنيا را كه نزديكترست
بزينت ستارگان ابن عباس گفت بعضى را روشنى ايشان و روا بود كه اشكال مختلفه خواسته
باشد چون شكل بنات النعش و پروين و غير آن كه هر يكى را شكلى و صورتى ديگر است گفت

ستارگان را برای زینت آسمان آفریدیم و برای نگاه داشتن از هر دیو ستنبه که خواهد
که استماع سخن فرشتگان کند بستارگان او را رجم کنند لا یسمعون طلب سماع و شنودن
نتوانند کردن و از ملأ اعلی که فرشتگان اند و از ملأ اسفل شقیان را گویند و بیندازند ضیانا
ایشان را از هر جانبی از جانبهای آسمان تا گوش با سخن فرشتگان نکنند دحورا دور کنند
ایشان را دور کردن و ایشان را باشد عذاب دایم که منقطع نشود الا من خطف الخطفة
مگر آن کسی که بر باید ربودن سخن فرشتگان را چون بشنود و یاد گیرد و در عقب وی بیاید تا
روشن که چون پاره آتش نماید و وی را بسوزد فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا
انا خلقناهم من طین لازب بل عجبت ویسخرون واذا ذکروا لا یذکرون واذا راوا
آیة یستسخرون وقالوا ان هذا الا سحر مبین ءاذا متنا وکنا ترابا وعظاما ائنا
لمبعوثون اوآباؤنا الاولون قل نعم وانتم داخرون فانما هی زجرة واحدة
فاذا هم ینظرون وقالوا یا ویلنا هذا یوم الدین هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون
از ایشان بپرس که ایشان سخت خلق‌ترند و دشوارتر است آفریدن ایشان یا آنچه بیافریدیم
ما از آسمان و زمین و دریاها و کوهها و حیوانات دیگر یا ایشان را یعنی آدم را که از نسل
وی اند از گلی آفریدیم دوسنده و آنچه او را از گل آفرینند وی را چه قوت و صلاحیت باشد بل عجبت
نه که تو عجب میداری از انکار کردن ایشان و بعث و حشر را با چندین دلالت و ایشان سخریت
میکنند و انکار بعث و حشر میکنند گفتند این آیه در حق کلده ابن الاسد آمد و او از قوت
و سختی که بود او را ابن الاسد گفتندی و اذا ذکروا و چون ایشان را پند دهند و تنبیه سازند
پند نگیرند و نترسند و چون دلالتی و معجزاتی بینند در سخریت و افسوس مبالغت نمایند
و گویند نیست این معجزها این قرآن الا جادویی هویدا و نیز گویند چون بمیریم و استخوان گردیم

ما را برانگیزند و پدران پیشینه ما را زنده کرده اند که چندین روزگار بر ایشان گذشته
است و با خاک یکی گشته اند قل نعم بگوی ای محمد که آری پدران شما و شما را زنده کردانند
و شما خوار و حقیر باشید فانما هی بدرستی که آن زنده کردانیدن زجره باشد و نفخه که
اسرافیل در دمد تو بینی که در حال ایشان زنده کردند و می‌نگرند و میگویند ای وای بر ما از آنچه
ما کردیم از معاصی و کفر این روز حساب و جزاست ایشان را گویند بر سبیل تقریع و توبیخ
این روز فصل و قضاست میان خلق جدا کردن حق از باطل که شما تکذیب او میکردید در وی
روز جدا کند میان اهل بهشت و اهل دوزخ اهل بهشت را ثواب و کرامت و اهل دوزخ را به
عقاب و اهانت احشروا الذین ظلموا وازواجهم وما کانوا یعبدون من دون الله
فاهدوهم الی صراط الجحیم وقفوهم انهم مسئولون ما لکم لا تناصرون بل هم الیوم
مستسلمون فاقبل بعضهم علی بعض یتساءلون قالوا انکم کنتم تاتوننا عن الیمین
قالوا بل لم تکونوا مؤمنین وما کان لنا علیکم من سلطان بل کنتم قوما طاغین
خطابست فرشتگان را گویند ایشان را برانید این کافران و ظالمان را و گرد کنید ایشان را با امثال
و اشباه ایشان مشرکان را با مشرکان و زانیان را با زانیان و خماران را با خماران و هر یکی
را از ایشان با دیوان ایشان و آنچه آن را می‌پرستیدند بدون خدای از معبودان پس راه نمایید
ایشان را و فرا پیش دارید براه دوزخ تا بر آن راه روند و پیش از آنکه برید بدارید ایشان را
که از ایشان سؤال خواهند کردن و بخواهند پرسیدن از آنچه کرده اند رسول فرمود که روز
قیامت هیچ کس را نگذارند که قدم از قدم بردارند تا آنکه از پنج چیز بپرسند عن شبابه
فیما ابلاه وعن عمره فیما افناه وعن ماله من این اکتسبه واین وضعه وعن علمه ما عمل
بما علمه از جوانی تا در چه بسر رسانیده و از زندگانی تا در چه وجه باخر برد و از مال تا کجا

کسب کرده و در چه صرف کرده و از علمش تا بچه دانست عمل کرده یا نه و از سعید جبیر روایت
است که این سؤالی از ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع باشد تا بوی تولی کرده یا نکرده
ما لکم چیست شما را ای کافران که نصرت یکدیگر نمی کنید و انتقام نمی کشید گفتند این جواب
ابوجهل است که او گفت نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ نه که ایشان تن در داده اند و گردن
بنهاده آنکه گفت که ایشان روی بایکدیگر آورند و از یکدیگر سؤال کنند و ملامت یکدیگر کنند
رؤسا از اتباع و سفله پرسند و ایشان از رؤسا پرسند و با یکدیگر خصومت کنند اتباع
فروتران گویند شما از دست راست در آمدید و ما را غره و فریب دادید تا ما این کار اختیار
کردیم و گفتند که از پس سوگند در آمدید و سوگند خوردید که راه اینست و گفتند از سر قهر و غلبه
آمدید و بقهر ما را از حق باز داشتید آنکه رؤسا و مهتران و پیشوایان ایشان این جواب
دهند و گویند که شما خود مؤمن نبودید و اختیار ایمان نکردید و ما را بر شما حجتی و برهانی و غلبه
نبود شما گروهی طاغی و باغی بودید و از حد در گذشتید و فرمان پیغمبران نبردید فَحَقَّ عَلَيْنَا
قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ فَأَغْوَيْنَاهُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ
إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ وَيَقُولُونَ
أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ
الْأَلِيمِ وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس واجب و لازم شد بر ما گفتار خدای ما که شنیده
عذاب و کشنده عذاب دوزخ باشیم بسبب عصیان و مخالفت و نافرمانی که می کردیم آنکه معترف
شوند و گویند که آری ما شما را گمراه کردیم از آن سبب که ما غاوی و گمراه بودیم شما را با ضلالت دعوت
کردیم و شما اجابت کردید آنکه خدا و گفت که ایشان یعنی تابعان و متبوعان بروز قیامت در
عذاب مشترک باشند هیچ کس را از ایشان تخفیف عذاب نکند إِنَّا كَذَلِكَ ما چنین کنیم با کافران

و گناهکاران از آن سبب که چون در پیش ایشان کلمهٔ لا اله الا الله گفتندی یا ایشان را
گفتار فرمودندی ایشان تکبر کردندی و استخفاف نمودندی بدین گفتار و کسانی که ایشان را
بدین دعوت کردندی وَيَقُولُونَ و میگویند یعنی ایشان گفتندی در دنیا که ما برای گفتار
شاعری دیوانه ترک خدایان خود کنیم و پرستیدن بگذاریم ایشان رسول را دیوانه و شاعر خواندند
گفتند دیوانه ایشان بودند که سخن متناقض گفتند از آنکه شاعر را بیرون از علوم عقلی علم
ذوق و علم طبع و علم شعر باید با چندین علوم چگونه شاعر دیوانه باشد و این سخن بدان ماند که
کسی گوید که فلان کس دیوانه است با آنکه در کمال عقل و علوست آنکه رد جواب ایشان کرد و گفت
که نه محمد حق آورده در دین اسلام و قرآن اظهار کرده و پیغمبران گذشته را تصدیق کرد آنکه ایشان را
گفت شما بانچه کردید و گفتید عذاب دردناک بچشید وَمَا تُجْزَوْنَ و شما را جزا ندهند
مگر بر حسب آنچه میکنید از اعمال إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ فَوَاكِهُ
وَهُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ
لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ
مَكْنُونٌ لکن بندگان خاص و خالص خدای که عبادت با خلاص کنند ایشان راست در بهشت روزی
معلوم و مقدر آنکه تفسیر روزی کرد و گفت میوه ها که از خوردن آن لذت یابند و این حکم است
بر آنکه اهل بهشت برای حفظ صحت خویش در بهشت محتاج قوت نباشد و گفته اند مراد بمعلوم
موقت است یعنی در بامداد و شبانگاه چنانکه گفت وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا و ایشان گرامی
داشتگانند در بهشتها با نعمت و تختهاء آراسته نشسته روی با یکدیگر آورده يُطَافُ عَلَيْهِمْ
میگردانند بر ایشان کاسی پر از شراب معین آبی بود که بر روی زمین رود بشدت و سرعت آنکه وصف
کرد آن شراب را و گفت بَيْضَاءَ سپیدی با لذت و راحت کسانی را که آن شراب خورند دردی نباشد

نساء عقلی یعنی عقل را زایل نکرده اند و درد سر و خمار دنیا ندارند و ایشان را لا یعقل کرداند وعندهم
و نزدیک ایشان باشد زنی که چشم خود بر شوهر خود قصر کرده باشد و مرد دیگری نگاه نکند فراخ چشمان
و کشیده چشمان باشند تو پنداری که ایشان در صفاء بشره و سپیدی الوان چون بیضه مرغی
اند که آنرا پوشیده باشند تا دست کسی بوی نرسد و متغیر نگردد و گردش هوا و تابش آفتاب بدو رنگ
نگردد فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ أَإِنَّكَ
لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ
فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ
أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ • ایشان روی بیکدیگر آورده از یکدیگر سوال کنند و یکدیگر
را می پرسند چنانکه عادت باشد که جمعی دوستان که یکدیگر را مدتی ندیده باشند چون بهم رسند
احوال یکدیگر پرسند گوینده از میان مردم ایشان گوید مرا در دنیا قرینی و هم نشینی بود مجاهد
گفت شیطان مقاتل گفت دو برادر بودند دیگران گفتند دو شریک بودند یکی کافر بود فطرس
نام و دیگری مؤمن بود یهودا نام این قرین و هم نشین مرا میگفت که تو از جمله آنانی که براست دارندگان
بعث و نشور اند ای ما چون بمیریم و خاک و استخوان گردیم ما را زنده کرده اند و حساب ما
بکنند و جزاء ما بدهند چون آن سخن گوینده این بگوید خداء تعالی یکی از جمله فرشتگان را
بگوید که بگو هیچ میخواهید تا بر حال آن قرین واقف شوید و بدو را ببینید پس او مطلع شود
بنگرد و برادر در میان دوزخ بیند روی آورد و گوید بخدا که نزدیک بود که تو مرا هلاک کردانی یعنی
کردن تو مرا بکفر و معاصی و اگر نه نعمت خدا و لطف وی بودی و نگاه داشت وی من نیز از جمله
حاضر کردگان دوزخ بودمی أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ این سخن مؤمنان است که در بهشت از فرشتگان

سوال کنند و گویند ای ما جاوید باشیم درین جاویدی که مرگ در عقب نباشد و ما نمیریم و
شربت مرگ نچشیم یعنی آنکه چشیده ایم و جز آنکه کشیده ایم ما را پس ازین عذاب نباشد و گفتند
سخن آن مؤمن با کافر که قرین وی بوده می گوید اگر چه آیت خاص است نسبت بدان دو کس اما عامست در حق
دو کس که یکدیگر را دعوت با ضلالت کنند مقاتل گفت دو برادر بودند یکی مؤمن و یکی کافر و گفتند
هر دو شریک بودند مؤمن را یهودا نام بود و کافر را فطرس با شریک گفتی که آنچه میگویند که ما را زنده
کرداند و بهشتی و دوزخی است آن هم باطل است همه دروغ ما را همین مرگ پیش نخواهد بود
ما را کسی زنده نکرداند این مؤمن مران کافر را که در میان دوزخ باشد می گوید بر سبیل سرزنش
و ملامت که تو میگفتی که ما نخواهیم مرد بجز مرگ اول و کسی ما را زنده نکرداند اکنون بدیدی که هرچه
کردی و گفتی همه باطل بود خداء ما را زنده کردانید تو در آن عذاب و عقابی و من درین نعمت و ثواب
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که فوزی عظیم و رستگاری بزرگ است و نعمت با کمال که ما را در بهشت است
برای چنین ظفر و ثواب باید که عاملان عمل کنند و نفس خود را کار می فرمایند أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ
شَجَرَةُ الزَّقُّومِ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ
رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ
حَمِيمٍ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ
وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ملک تعالی چون طرفی از احوال بهشت بیان کرد فرمود که ای عاقلان
بنگرید و اندیشه کنید رزق معلوم که با نواع نعمت و اصناف فواکه است بهتر است که نزل در بهشت
باشد یا درخت زقوم حاصل رزق معلوم لذت و سرور است و حاصل درخت زقوم محنت و دوزخ و تنگی
است چیزی بهتر از چیزهای گویند که در آن دیگر اندکی چیزی باشد در زقوم هیچ چیز نیست این برای
آن گفت تا سفاهت رای ایشان مقرر شود که در زقوم هیچ چیز نیست و این چنان باشد که یکی از ما

گویند خیر بهشتی باشد یا ضی و غرض او آن باشد تا فساد رای و جهل او آشکارا کرده اند نقوم
میوه ایست در غایت کراهت و نهایت تلخی و درخت او سخت گنده ناخوش بوی إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که
ما این درخت را فتنه ظالمان و امتحان کافران کردانیدیم قتاده گفت وجه فتنه آنست که ایشان
کفتند این که محمد میگوید محالست در دوزخ چگونه درخت زقوم باشد که درخت سوزد در آتش
چگونه درخت روید و گفتند معنی فتنه عذابست یعنی ما این درخت را عذاب ظالمان کرده ایم
و گفت که زقوم بلغت بربر و افریقیه خرما باشد و شهد کافران گفتند محمد ما را باین تهدید میکند
و میگوید طعام شما در دوزخ این خواهد بود و ما همه روزه این خوریم این بر وجه استهزا و فسوس
کفتند خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت نه چنانست که ایشان می پندارند إِنَّهَا شَجَرَةٌ
درخت زقوم درختیست که در بن دوزخ و قعر او روید و شکوفه او یعنی میوه که از وی پدید
آید پنداری که چون سرهای دیوانست هیچ درکی از درکات دوزخ نباشد تا شاخی از شاخهای
آن درخت در وی نباشد تشبیه در زشتی و کراهت بسر دیوان کرده است از آنکه کس سر دیو ندیده
است برای آنکه صورت او در دلها متقرر است و در نفسها مصور زشتی آن در عرب و عجم هر چیزی را که
زشت باشد گویند دیو را ماند و گویند که در عرب درختیست معروف قبیح المنظر که آن را رؤس
الشیاطین خوانند فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا ایشان از غایت گرسنگی از آن درخت بخورند و شکمها را
پر کرده اند آنکه تشنه کردند آب خواهند بعد از مدتی دراز ایشان را شراب دهند آمیخته
با آب گرم تا آنکه ایشان را با درکه برند که آن را جحیم خوانند آتش آن بغایت افروخته باشد آنکه
بیان کرد و گفت ایشان را این برای آن بود که پدران ایشان گمراه بودند و بر طریق پدران و مذهب
ایشان رفتند و بر اثر ایشان شتافتند وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ بدرستی که ضال و گمراه شدند
پیشتر از پیشینگان و همیشه چنین بوده است اهل حق اندک بوده اند و اهل باطل بسیار وَلَقَدْ

أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ وَلَقَدْ
نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ
هُمُ الْبَاقِينَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ما در میان ایشان پیغمبران
فرستادیم بیم کننده و آگاهی دهنده پس تو بنگر ای محمد تا عاقبت آنان که پیغمبران با ایشان
فرستادیم چگونه بود و بکجا رسید نوح علیه السلام از ما نصرت خواست گفت خداوندا أَنِّي مَغْلُوبٌ
فَانْتَصِرْ کافران بر من غلبه کرده اند مرا نصرت ده و داد من از ایشان بستان ما او را جواب
دادیم و نیکو اجابت کننده باشیم ما بندگان خواننده و درمانده خود را و برهانیدیم او را
و اهل او را از اندوه و محنت بزرگ و آن اندوه غم و غرق بود کافران را غرق کردیم و فرزندان وی را
که ماندند ایشان را خلیفه زمین کردانیدیم نوح را سه پسر دادیم سام و حام و یافث سام
پدر عرب بود و پارسیان و رومیان بود و حام پدر سیاهان از مشرق تا مغرب از زنگ و
هند و حبشه و یافث پدر ترک بود و خزر و یاجوج و ماجوج و چهار دختر داشت وَ
تَرَكْنَا عَلَيْهِ و رها کردیم بر وی در میان امتان از پس وی ثنا نیکو و سلام بر وی هر که می آید
و یکدیگر میگوید سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ سلام بر نوح پیغمبر باد از میان جهانیان
إِنَّا كَذَٰلِكَ ما همچنین جزا دهیم نیکوکاران را و نوح ما را از جمله بندگان مؤمن بود لاجرم وی را نجات
دادیم و دیگران را هلاک کردیم وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ
وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا
تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ

از جمله اتباع وپس روان در اصول دین وصبر کردن بر ایذاء کافران ابرهیم علیه السلام بود
إِذْ جَاءَ رَبَّهُ چون بخداء خود رسید با دلی بسلامت از شرک وکفر وشک ونفاق هشام بن عروه
گفت که پدرم مرا گفت نگر تا از جمله لعانان نباشی که ابرهیم ع هرگز کسی را لعنت نکرد از
گفت عمّ آزر وقوم خود را که بت پرستان بودند شما چه چیز را می پرستید ای خدایان بدروغ
میخواهید که پرستید بدون خداء تعالی وقصد عبادت ایشان می کنید گمان شما چیست بخداء
عالمیان چه چیز می پندارید که خدای با شما چه کند چون غیر او را عبادت کرده باشید ابرهیم ع
با ایشان از پس وعظ ونصیحت در آمد چون سود نداشت خواست تا بتان ایشان را کیدی کند تا
تنبیهی باشد ایشان را اتفاق چنان افتاد که ایشان را عیدی بود خواستند تا بعیدگاه روند
ابرهیم ع را گفتند تو نیز بیا او گفت من رنجورم نگاه کردم در نجوم رنجوری می نماید گفته اند که ابرهیم
را تبی بود نوبتی چون ستاره مخصوص بجای مخصوص رسیدی وی را تب آمدی چون در نگریست آن
ستاره نزدیک آنجا رسیده بود او گفت إِنِّي سَقِيمٌ وقت نوبت تب است رنجور خواهم شد ونیز
گفته اند مراد بنجم نبات وگیاه است هر گیاهی که او را ساق نباشد نجم خوانند وآن معنی که ابو هریره
روایت کرد که رسول ع فرمود که مَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ كُلُّهَا يُجَادِلُ بِهَا عَنْ دِينِهِ ابرهیم
دروغ نگفت الا سه دروغ که بآن مجادله کرده اصل ندارد ومانند یکی آنکه گفت إِنِّي سَقِيمٌ من رنجورم
واو رنجور نبود ودیگر آنکه چون بتان شکسته بود وتبر بر دوش بت مهین نهاد گفت بَلْ فَعَلَهُ
كَبِيرُهُمْ بزرگ ایشان کرد این را گفته اند تاویلش آنست که رنجور خواهم شدن وبزرگ ایشان کرده که
مگر فعلی تواند کرد وایشان سخن توانند گفتن وان خواهر منست یعنی در دین فَتَوَلَّوْا عَنْهُ چون ابرهیم
بشنیدند آن قوم پشت از وی گردانیدن بگذاشتند وبرفتند پس ابرهیم ع قصد بتان کرد وایشان را
عادت بود که روز عید انواع طعام پیش بتان بردندی وچون از عید باز آمدندی به تبرک بخوردندی

وچون ایشان برفتند ابرهیم تبر برداشت ودر بتخانه رفت وآنجا هفتاد ودو بت بودند
از سنگ وچوب ومس وآهن وزر وسیم وبتی بود مهتر همه از زر ساخته بودند ودو یا
یاقوت در چشم وی نهاده طعام در پیش بتان بود ابرهیم از سر تحکم بتان را گفت أَلَا تَأْكُلُونَ
همی نمی خورید وچیست شما را که سخن نمی گویید آنگه بجانب ایشان چسبید وآن تبر بر ایشان
می زد وزدن بدست راست وبقوت تمام ما همه را خورد بشکست ومهتر را رها کرد وتبر بر دوش
او نهاد چون ایشان باز آمدند وآن حالت بدیدند گفتند مَنْ فَعَلَ هَذَا این با خدایان
ما کرد بعضی از ایشان گفتند که این کار ابرهیم کرده باشد که ما از وی شنیدیم که او بدی بتان
میگفت پس همه روی بابرهیم نهادند ومی شتافتند قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ
خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ
الْأَسْفَلِينَ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ
بِغُلَامٍ حَلِيمٍ چون بابرهیم رسیدند گفتند ای ابرهیم این با خدایان ما تو کرده او جواب داد
که این بزرگترین ایشان کرده باشد از وی بپرسید ایشان گفتند تو میدانی که این بتان سخن نتوانند
کردن گفت پس شما چرا می پرستید آنرا که شما می تراشید وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وخداء شما را بیافرید
وآنچه شما می کنید ومی سازید از بتان اصل آن وجوهر آن خدای آفریده است آفریده را چگونه
پرستید غافلان ومجبران از این آیه تمسکی نیست برای آنکه افعال بندگان خلق خداست وآفریده
او گر نه چنان بودی بایستی که ایشان عملی پرستیدندی عمل نتوان پرستیدن ایشان منحوت وتراشیده
خود را می پرستیدند چون ابرهیم ع ایشان را الزام کرد گفتند برای او بنا سازید عبد الله
عباس گفت حایطی بنا کردند از سنگ درازنای آن در آسمان شصت ارش وپهنای او بیست ارش
وآنرا پر از هیزم کردند وآتش در وی زدند آنگه ابرهیم را در منجنیق نهادند ودر آتش انداختند

خدای تعالی آتش را بر وی سرد کرده اند و با سلامت چنانکه قصه این در سورهٔ انبیا ست
فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا با ابرهیم کید کردند و بدی خواستند ما ایشان را فروتریان و ذلیلان
کرده اندیم و ایشان را هلاک کردیم و ابرهیم را بنجاة دادیم وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ
ابرهیم گفت من رونده و هجرت کننده ام بجای که خدای مرا فرموده است و خدای مرا هدایت کند
بآنچه مقصود و مقصد منست آنکه دعا کرد و از خدای تعالی فرزند خواست و گفت رَبِّ هَبْ
لِي خداوندا مرا فرزندی بخش از فرزندان صالح حق تعالی دعاء وی را اجابت کرد و او را بشارت
داد بزبان جبرئیل عم و آنکه بجود اضافت کرد و گفت ما او را بشارت دادیم بپسری بردبار که در
کارها تعجیل نکند و گفته ام حلیم باشد عظیم تر از حلم وی چون پدرش گفت ای پسر مرا فرموده اند که
ترا ذبح کنم گفت بکن آنچه ترا فرموده اند فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي
أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا
أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ خدای تعالی وی را فرزندی داده اسمعیل نام
چون بآن رسید که با پدر خود سعی تواند کرد یعنی بجایی که پدرش رود تواند رفت مفسران گفتند او درین
وقت سیزده ساله بود ابن زید گفت مراد بسعی عبادتست مقاتل گفت مراد بسعی صفا و مروه است
گفت ای پسر من در خواب دیدم که ترا می کشم مفسران گفتند که ابرهیم شب ترویه که هشتم ذو الحجه است بخواب
دید که وی را شخصی گفت ای ابرهیم خدای می فرماید که این پسر را بکش آن شب برخاست و همه روز اندیشه
میکرد که آن از خدا باشد یا وسوسه شیطان آن روز را ترویه نام نهادند چون شب دیگر بود در خواب
دید همچنانکه شب اول دیده بود بدانست و بشناخت آن شب را شب عرفه و روز را روز عرفه خوانند

چون بیقین بدانست پسر را گفت فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ در ذبیحی که بذبح وی فرموده خلاف کرده اند جمعی
از صحابه چون عبد الله مسعود و عباس بن عبد المطلب و بیک روایت از امیر المؤمنین علی ع
و از تابعین چون سعید جبیر و قتاده و زهری و غیر ایشان گفتند ذبیح اسحق بود و دیگران گفتند
اسمعیل بود و این قول عبد الله عمر است و بیک روایت از عباس و سعید بن مسیب و حسن بصری
و مجاهد و غیر ایشان و در اخبار ما این ظاهرتر و روشن تر و مشهورتر است عبد الله عباس را
بپرسیدند که ذبیح کدام فرزند بود از فرزندان ابرهیم پیغمبر ع گفت جهودان گفتند که اسحق بود دروغ غ
گفتند بلکه ذبیح اسمعیل بود و حضرت پیغمبر ص فرمود أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ من پسر دو کشته ام و آن
آنست که روایت کرده اند که چون عبد المطلب را در خواب نمودند و فرمودند که چاه زمزم را طلب
کن و پاک کن او جهد میکرد و میجست نمی یافت نذر کرد که اگر خدای تعالی سهل کرداند و بر
دست من بدید آرد یک فرزند را قربان کنم چون چاه زمزم بر دست وی پدید آمد خواست تا بنذر
وفا کند با خود گفت ازین فرزندان کدام اختیار کنم براه ذبح درین اندیشه میکرد او را گفتند
قرعه توانی آورد قرعه بزن بنام هر کدام که برآید قربان کن چون قرعه بزد بنام عبد الله برآمد پدر رسول ص
و نور محمدی در پیشانی او ظاهر بود و او را از همه فرزندان دوستر داشت خواست تا او را قربان کند
بنی هاشم همه جمع شدند و گفتند ما رها نکنیم که در ناصیه او آثار رحمتی می بینیم گفت پس من چه کنم
گفتند فدیه کن او را باشتری چند گفت قرعه زنم بفرمود تا ده اشتر حاضر کردند قرعه زد بنام
عبد الله برآمد و دیگر بار زیادت کرد هم بنام عبد الله برآمد همچنین زیادت میکرد تا بصد اشتر
رسید قرعه زدند بنام اشتران برآمد گفتند این صد اشتر را قربان کن تا فداء عبد الله باشد
گفت این انصاف نباشد که ده بار قرعه بنام عبد الله و یکبار بنام اشتران برآمد عبد الله را رها کنم
و اشتران را قربان کنم دیگر بار قرعه زد بنام اشتر برآمد صد اشتر را قربان کرد از اینجا در شرع آمد که دیه

مرد مسلمان صد اشتر باشد فهذا معنی قوله انا ابن الذبیحین من پسر دو ذبیح ام یکی اسمعیل
و دوم عبدالله و سیاقت آیه دلیل است بر آن که ذبیح اسمعیل بود عم برای آن که چون از قصه
ذبح پسر بپرداخت حدیث اسحق کرد

و قصهٔ ذبح پسر

اختلاف روایات آنست که چون ابرهیم عم را خدای تعالی فرزند نداد که بدعا خواسته
بود چون بالیده شد متفرغ ابرهیم عم او را سخت دوست میداشت خدای تعالی خواست تا
امتحان کند ابرهیم را بتسلیم فرزند و اسمعیل را بتسلیم جان در خواب با ابرهیم نمود که فرزند را
قربان کن چون این معنی یک دو شب در خواب دید پسر را گفت یا بُنَیَّ اِنّی اَرىٰ فِی المَنامِ اَنّی
اَذبَحُکَ من در خواب چنان دیدم ای پسر که ترا میکشتم بنگر تا چه می بینی اهل اشارت گفتند
چون ابرهیم عم این بگفت اسمعیل گفت ای پدر تو دعوی دوستی او میکنی آنکه بجز بی لاجرم ترا
بدین تازیانه ادب کنند تو مرا پدری نه چون هر پدری و من ترا پسرم نه چون هر پسری اگر جان
داشتمی از عرش تا ثری همه فرمان وی کردمی بنظم اگوید فَانظُر ماذا تَرىٰ ای مرا از جان دریغ
و از هر پدری بهتر این چه دیدی امریست از خدای اکبر یا اَبَتِ افعَل ما تُؤمَر اسمعیل تن در داد
و دل بنهاد گفت ای پدر آنچه ترا فرموده اند بباید کردن انشاء الله که مرا از صابران یابی محمد
اسحق گفت ابرهیم بشام بود و اسمعیل بمکه با مادر خود هاجر هر وقت که خواستی تا اسمعیل را بیند
جبرئیل آمدی و براق آوردی ابرهیم از شام بامداد برنشستی و قیلوله بمکه کردی و نماز دیگر
بشام باز آمدی آن شب که این خواب دید بعادت برنشست و بمکه آمد و اسمعیل را بدید او را
بالیده و تمام گشته او را گفت ای پسر کاردی برگیر و رسنی تا در میان این کوهها رویم و پاره هیزم
بیاریم اسمعیل کارد و رسن برداشت چون بمقصد رسید خواب باوی بگفت اسمعیل گفت کرامتی
عزانه ای پدر دست و پای من برسن استوار کن تا اضطراب نکنم تا تو فرمان خدای را بجای آری

قوله خواب پسر از [illegible]

وجامه از تن من دور کن تا خون من بجامه نشود که ترا بباید شستن و نیز مادرم نه بیند که رنجور
شود و آن پیراهن خود در دامن پوش تا در بوی تو جان دادن بر من آسان کرده و کارد بر گلوی من سبک
بران تا مرگ بر من آسان شود و اگر بتوانی یک امشب درین صحرا توقف کن و با پیش مادر مرو تا باشد
که پاره مرا فراموش کند که هر چه دور بر وگذشت کهن گشت و چون نزدیک مادرم روی او را از من
سلام کو بی و این پیراهن وی بری تا یادگار باشد از من ابرهیم عم گفت همچنین کنم نِعمَ العَونُ اَنتَ
عَلىٰ اَمرِ اللهِ تَعالىٰ نیک یاری تو مرا بر فرمان خدای تعالی آنگه ابرهیم اسمعیل را رنجی ابا یند و روی
بر زمین نهاد و کارد برآورد تا بر حلق او براند از پس پشت خود آوازی شنید که یا ابرهیم قَد صَدَّقتَ
الرُّؤیا گفت کارد بر حلق اسمعیل نهاد و براند هیچ کار نکرد چندانکه می مالید هیچ نبرید از ضجارة
کارد از دست بیفکند ندا آمد که یا اِبرٰهیمُ قَد صَدَّقتَ الرُّؤیا و ذلک قوله فَلَمّا اَسلَما چون هر دو
پدر و پسر تن در دادند و فرمان خدای را گردن نهادند و ابرهیم اسمعیل را پیشانی و روی بر زمین
افکند تا ذبحش کند و کارد بر حلقش نهاد نبرید اسمعیل گفت ای پدر شفقت پدرانه نمی گذارد که حلقم
ببری از آنکه روی بیم می بینی کارد بر قفای من نه کارد بر قفای اسمعیل نهاد و می مالید هیچ نبرید
چون تسلیم ابرهیم و اسمعیل ظاهر گشت وَنادَیناهُ اَن یا اِبرٰهیمُ ما او را ندا دادیم که ای ابرهیم
خواب راست کردی و آنچه ترا فرمودیم بجای آوردی ابرهیم عم شاد شد و شکر کرد خدای را اِنّا کَذٰلِکَ
ما هم چنین جزا دهیم نیکوکاران را بعد از شدتی فرج دهیم و بعد از محنت راحت آنگه فرمود
که اِنَّ هٰذا بدرستی که آنچه ابرهیم عم فرمودیم ابتلاء و امتحان عظیم بود یا او که خالص بجز از غیر حق
ممتاز کرده و ما فدیه کردیم و اسمعیل را باز خریدیم از قربان کردن بگوسفند بزرگ عبدالله عباس
گفت این گوسفند آن بود که هابیل بن آدم عم قربان کرد سعید جبیر گفت برای آن عظیمش خواند
که چهل خریف در بهشت چرا کرده بود ابراهیم عم چون آواز شنید که یا ابرهیم روی باپس کرد جبرئیل

استاده بود پس کبش بدست گرفت گفت خدای تعالی تا هر دو را اسلام میسر باشد و میگوید که من این
قربانی قبول کردم و این کبش را برای فدیه فرستادم ابرهیم ع تکبیر کرد و جبریل ع نیز تکبیر کرد و آنکه گفتند
نیز تکبیر کرد ابرهیم او را بجای اسمعیل بجوابانید و بکشت عبدالله عباس گفت بآن خدای که جان من به
فرمان اوست که در بدایت اسلام کبش دیدم از خانهٔ کعبه آویخته زیر ناودان جون اسمعیل را فدیه
آمد ابرهیم سر وی در کنار گرفت و بوسه در روی وی میداد و میگفت ای پسر خدای تعالی ترا بوی
بمن داده است آنکه نزدیک مادرش آوردوا ورا ازین حال خبر داد مادرش بگریست و گفت یا خلیل الله
پسر را بجوا اسحق کشتی بی علم من **کعب الاحبار** گفت
جون ابرهیم اسمعیل را ببرد تا قربان کند ابلیس گفت اگر اکنون بر ایشان ظفر نیابیم هرگز نیابیم
پیش مادرش آمد و گفت ای بیچاره بی خبری از آنکه فرزند ترا ابرهیم می برد تا بکشد گفت محال
مگو که او از من مهربان تر است که فرزند خود را بکشد گفت فرزند را کشته است در جهان تا
وی کشد گفت دعوی می کند که خدای فرموده است گفت اگر خدای تعالی فرموده باشد
چه شاید کردن فرمان خدا بجا می باید آوردن ما رضا دادیم و تسلیم کردیم ابلیس نومید گشت
پیش اسمعیل آمد و گفت ای بیچاره پدر ترا می برد تا بکشد گفت بچه علت گفت میگوید که خدا فرموده
است گفت فرمان خدا راست رَضِينَا لِحُكْمِ اللّٰهِ وَسَلَّمْنَا لِأَمْرِهِ از وی نیز نومید گشت پیش
ابرهیم آمد و گفت ای ابرهیم شنیدم که ترا شیطان خیال فاسد نموده است که پسر را بکشی زنهار فرمان
شیطان نبری ابرهیم بدانست که او شیطانست بانگ بر وی زد از وی بازگشت خایب و خاسر
عبدالله عباس گفت که ابرهیم جون بجمرهٔ اول رسید شیطان آمد تا وی را تعرض کند
هفت سنگ بر وی انداخت از آنجا بجمرهٔ دوم رسید شیطان را آنجا دید هفت سنگ دیگر بوی
انداخت از آنجا به جمرهٔ عقبه آمد هفت دیگر بوی انداخت از آن سنگ انداختن در مواضع آن

جمله مناسک شد وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و بگذاشتیم بر ابرهیم ع ثناء نیکو در امت باز پسین تا بدامن
قیامت که قصهٔ ایشان میخوانند و بر ایشان سلام و صلوات می فرستند و ما همچنین ابرهیم را
پاداش دادیم و پاداشت دهیم نیکوکاران را و ابراهیم ما را از جملهٔ بندگان مؤمن بود وَبَشَّرْنَاهُ
بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
مُبِينٌ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُمْ
فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُمَا مِنْ
عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ما بشارت دادیم ابرهیم ع بفرزندی جون اسحق پیغمبری از پیغمبران صالحی
از صالحان بشارت ابرهیم را بدو چیز بود پسر و بودن پیغمبر مِنَ الصَّالِحِينَ برای آنکه گفت که
فرزندان ایشان دو نوع بودند چنانکه گفت وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ
نیکوکاران انبیا و اوصیا بودند برای این وصف کرد ایشان را بمحسن و آنان که نامعصوم بودند
ظالم خواند وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ و ما منت نهادیم بموسی و هرون به نعمتها که بر ایشان
دادیم از دفع بلیات و آفات از ایشان برهانیدیم و از قوم ایشان از اندوه بزرگ و ترس فرعون
که ایشان را میکشت و کار میفرمود کارهای درشت و سخت و یاری کردیم ایشان را بر فرعون و قوم او
تا آنکه فرعون و فرعونیان را هلاک کردیم تا چنانکه ایشان غالب بودند بر فرعونیان بحجت غالب
شدند و نصرت دادیم ما موسی و هرون را کتاب روشن یعنی توریة و راه نمودیم ایشان را براه راست
با قدار و تمکین و ازاحت و نصب ادله و اضافهٔ الطاف که عند آن ایشان بر استقامت ثبات
کردند و بگذاشتیم ایشان را در میان باز پسینان از امت نام نیکو و سلام و ثنا تا قصهٔ ایشان
میخوانند و سلام و صلوات بر ایشان می فرستند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین جزا دهیم نیکوکاران را

وایشان از جمله بندکان مومن بودند وَاِنَّ اِلْیَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلَا تَتَّقُونَ
اَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ اَحْسَنَ الْخَالِقِینَ اللّٰهَ رَبَّکُمْ وَرَبَّ آبَائِکُمُ الْاَوَّلِینَ
فَکَذَّبُوهُ فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِینَ وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ سَلَامٌ
عَلٰی اِلْیَاسِینَ اِنَّا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ الیاس ع از جمله
پیغمبران مرسل بود عبدالله مسعود گفت الیاس ادریس پیغمبر ع بود و باقی مفسران گفتند او پیغمبری
بود از بنی اسرائیل از فرزندان هرون بن عمران اهل سیر گفتند که چون حزقیل نبی ع از دنیا
برفت بنی اسرائیل بعد از وی احداث کردند و عهدهاء خداء بشکستند و توریة با پس پشت
افکندند و روی به بت پرستیدن آوردند و هر پیغمبر که فرستاد بعد از موسی تجدید توریة فرستاد
بشرع نو دران زمان پادشاهی بود نام او اجب بت پرست بود بتی داشت نام او بعل بیست گز
بالاء او و چهار روی بود مجوف بود کاهی شیطان بیامدی و در شکم آن بت شدی و سخن گفتی
بعینه ی که در وی تحریص بودی بر بت پرستیدن واین پادشاه را زنی بود نام او ازبیل بدترین
خلق خداے بود و وقتی که بجای رفتی این زن را بجاء خود بنشاندی او بیامدی بر شکل مردی بر تخت
نشستی و حکم کردی و هفت شوهر را بحیلت کشته بود و او را هفتاد فرزند بود از ین شوهران
دیگر شوهران و در همسایکی او مرد صالحی بود و بوستانی داشت جاه خوش بود هر وقت که آن پادشاه
با آن زن دران بوستان رفتندی براه نزهت را روزی زنش گفت ایها الملک این بوستان لایق
ماست ازو باید ستدن ملک گفت نباید که وی همسایه ماست و سخت صالح است ظلم زشت باشد
از پادشاه قوی بر رعیت ضعیف و اجابت نکرد تا آنکه وقتی افتاد که ملک غایب شد این زن را بایست
که بوستان را بغصب بستاند و بهانه جست و گفت تو پادشاه را دشنام داده و جمعی را بیاورد تا بر وی
گواهی دادند بدروغ و باین بهانه وی را بکشت و بوستان را بغصب فرو گرفت چون پادشاه باز آمد گفت

بد کردی که بستدی این زن بدکار برما بسر آید خداء تعالی براء آن مظلوم خشم گرفت الیاس ع
را فرستاد که برو و آن ظالم را بگوی که من انتقام این بکشم تا او زن تو در زیر بوستان هلاک کنم
چنانکه کس بر شما رحمت نکند و هیچ کس دفن نکند گوشت شما را دد و دام بخورند و استخوانهاء
شما در روی زمین پوسیده گردد الیاس بیامد و پیغام بگذارد ملک خشم کرد که تو دروغ گوی
و هر کسی پیغمبری نه از جانب خدا امد و ما درین که هستیم از بت پرستیدن در نعیم و خیر و هدایت
در شادی نیستیم الیاس جواب بود اد ملک خواست تا وی را بگیرد و سیاست کند الیاس ع بگریخت
و بر کوه بلند شد و در غاری پنهان گشت و خدای را عبادت میکرد هفت سال و چندانکه وی را
طلب کردند نیافتند الیاس ع دعا کرد و گفت خدایا وی را مبتلا کن ببلای که از من مشغول شود
ملک پسری داشت که جهان روشن بچشم وی دیدی خدای تعالی وی را بیماری سخت داد و ملک
دل مشغول شد دعا و تضرع میکرد و در پیش آن بت که نام او بعل بود بسیار زاری نمود و هیچ
سود نداشت چهار صد مرد بودند که خدمت بت میکردند ایشان را گفت همانا که بعل از ما ملول
شده است شما را بولایت شام باید شدن و از بتان دیگر درخواستند تا باشد که این پسر شفا یابد
ایشان از شهر بیرون آمدند بدامن آن کوه که الیاس بدانجا بود فرو آمدند چون از ایشان خبر یافت
پیش ایشان آمد و ایشان را وعظ سخت بگفت و از خداء تعالی بترسانید و گفت پادشاه را بگوئید
که نیست بسبب دعاء من رنجورست و شفاء او بامر خداء منست ایمان آرد تا خدا وی را شفا دهد
و ملک بر توبکاه دارد خداء تعالی از الیاس ترس عظیم در دل ایشان انداخت ایشان بشهر آمدند ردید
و پادشاه را خبر دادند گفت ای عجب مدتهاست که در طلب وی ام و جا دیدید چرا نگرفتید و نیاوردید
گفتند ای ملک ما را از وی چندان هیبت بود که خواستیم بشتاب از پیش بجهیم پادشاه لشکر فرستاد
و طلب کرد و نیافت گفت ما بقوت با الیاس بر نیائیم حیله باید ساخت پنجاه مرد را بخواند و گفت

بروید پیش وی و اظهار اسلام کنید تا بر شما اعتماد کند آنکه وی را بکشید ایشان بیامدند و
از وی معلوم آن دادند الیاس متردد شد و آنکه کفت بار خدایا اکر با من غدر دارند دمار از ایشان
بر دار در حال آتشی از آسمان بیامد و ایشان را بسوخت کروهی دیکر آمدند و بدعاء الیاس
هلاک شدند و سیم کروه همچنین این ملک را وزیری بود صالح و ایمان در نهان داشتی و ملک
ندانست وی را کفت ترا باید رفتن و الیاس را بفریفتن وزیر بیامد و الیاس را آواز داد
الیاس آواز بشناخت بیرون آمد یکدیکر را در بر کرفتند و بکریستند و از هر کونه سخن کفتند

وزیر الیاس را کفت یا رسول الله اکر خواهی در خدمت تو باشم
و اکر خواهی بجای دیکر روم که من ایمن نیستم از ایشان که مرا متهم دارند خداء تعالی وحی کرد
با الیاس که بغزهای که با تو باشد و از ینجا بروید هر کجا که خواهید که شما را از چشم ایشان بپوشم
و این طاغی را بنفس خود مشغول کنم و پس ترا جان بردارم تا از جانی مشغول شود آن وزیر پیش ملک
در خان نشست الیاس و آن مرد مومن بیامدند و بخانه که مادر یونس نبی متی بود فرود آمدند
و یونس را پدر متوفی شده بود چون الیاس را دید با وی مستانس شد الیاس آنجا مدتی مقام کرد
آنکه برخاست و بجای خود رفت و آن زن را کفت که من در فلان جایم اکر ترا کاری پیش آید و بمن حاجت
باشد مرا آنجا طلب کن چون الیاس برفت بسی بر نیامد که یونس متوفی شد مادر ترس بخود و بجست کشت
بنزدیک الیاس آمد الیاس او را تعزیه داد زن کفت برای آن آمدم تا بیائی و دعا کنی تا خداء
تعالی پسر مرا زنده کرداند الیاس کفت من این جز بفرمان خدا نتوانم کرد حق تعالی وحی فرستاد و بدعا
کردن اجازت داد الیاس بیامد و دعا کرد خداء تعالی یونس را زنده کرداند و الیاس باز کشت
چون مدتی بر این برآمد الیاس تنک دل شد و در خداء بنالید کفت بار خدایا مرا پیش ازین صبر نماند
اکر مصلحت دانی مرا پیش خود بر و اکر نه دعاء من در حق ایشان اجابت کن هفت سال از ایشان باران باز کیر

حق تعالی فرمود که من از ان رحیم ترم کفت پنج سال کفت نه کفت سه سال کفت روا باشد
الیاس دعا کرد خداء تعالی باران از ایشان باز کرفت و کفت خبر بدعاء تو ایشان را باران ندهیم قحط
در میان ایشان افتاد هم چهار پایان ایشان بمردند و بسیار مردم هلاک شدند الیاس کفت بار
خدایا روزی من از کجا باشد کفت مرغی را بتو موکل کرده ام تا از زمین دیکر ترا روزی آرد در ان شهر کار
بجائی رسید که مدتها بکذشت که کس نان ندیدی الیاس متفکر وار در ان شهر در آمد و نانی با خود
داشت اکر وقتی در شهر بوی نان شنیدندی کفتندی مکر اینجا الیاس کذشته است ابن عباس
کفت در آخر آن سالها الیاس بر پیر زنی بکذشت او را کفت هیچ طعامی هست کفت آری قدری
آرد هست و پاره روغن زیت از انجا طعامی ساخت الیاس هم بخورد و دعا کرد او را برکت خداء
تعالی آن خمهای او را پر آرد کرد و روغن زیت آنجا بکذشت بخانه دیکر آمد که او را پسری بود الیسع
بن اخطوب نام او از قحط رنجور بود و عاجز الیاس را بخواند و بخانه برد الیاس دعا کرد الیسع را عافیت داد
مادر و پسر با او ایمان آوردند الیسع با الیاس برفت و الیاس پیر شده بود و الیسع جوان بود خداء تعالی
وحی کرد به الیاس که ای الیاس مدت قحط دراز شد و خلق بسیار هلاک شدند الیاس کفت بار خدایا
من دعا کنم آنکه بیامد و قوم را کفت ای قوم رنج و قحط بدیدید اکنون ایمان آرید تا من دعا کنم
تا خداء من قحط بر دارد کفتند آنچه تو کوئی ما بکنیم کفت بروید و بتان را حاضر کردانید و دعا کنید
اکر اجابت کنند و شما را باران دهند من دست از دعوت بر دارم بتان را حاضر کردند و بسیار
تضرع و زاری نمودند باران نیامد کفتند تو دعا کن الیاس دعا کرد خدای تعالی باران فرستاد
و نعمت داد ایشان عهد بشکستند و وفا نکردند خداء تعالی الیاس را فرمود که از میان ایشان بیرون
شو که وقت هلاک ایشانست و بفلان جای رو اسبی بینی از آتش بر نشین و مترس الیاس و الیسع
با آنجا رفتند اسبی دیدند از آتش الیاس بجست و بر پشت اسب نشست و بر هوا شد الیسع کفت مرا چه

بایدکردن اوکلیم داشت بوی انداخت وگفت تو در زمین خلیفهٔ منی و خدای تعالی الیاس را پر داد
تا در هوا می‌شد و اگر خواهد بقدم نمی‌رود و حاجت طعام و شراب از وی برداشت و خدای تعالی
دشمن را مسلط کرد بر ایشان تا آن پادشاه را و زن او را بکشت و ایشان را در آن بوستان
انداخت تا سباع ایشان را بخوردند و خدای تعالی پس از وی الیسع را پیغمبری داد و بنی اسرائیل قوم
بسیار با وی ایمان آوردند و او با عبا نبوت قیام نموده تا آنکه خدای تعالی او را پیش خود برد

سعید بن ابی سعید بصری روایت کرد که مردی گفت که من بار دوم می‌رفتم وقت
کرم گاه مردی را دیدم او را گفتم تو کیستی جواب نداد دیگر بار پرسیدم گفت من الیاسم لرزه بر من
افتاد که خود را نگاه نتوانستم داشت گفت بخدای بر تو که دعا کن تا خدای این لرزه را از من زایل کند
او دعا کرد و من ساکن شدم در آن دعا هشت نام خدا بر زبان راند یَا بَرُّ یَا رَحِیمُ یَا حَنَّانُ
یَا مَنَّانُ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ و دو نام دیگر بسریانی بگفت و دست بر کتف من نهاد چنانکه خنکی
و راحت آن بدستهای من رسید او را گفتم وحی بتو می‌آید گفت تا خدای محمد صلعم را برسالت فرستاد
بمن وحی نیامد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند گفت چهار دو در آسمان و دو در زمین در آسمان
عیسی و ادریس و در زمین من و خضر گفتم خضر کجا باشد گفت بجزایر دریا گفتم تو او را بینی
گفت آری بوسم و در آن وقت میان مروان و اهل شام قتال بود گفتم چگویی در مروان گفت
جباریست طاغی و باغی آنان که در کارزارند قاتل و مقتول در دوزخ اند گفتم من حاضر بودم اما هیچ
جنگ نکردم اکنون توبه کردم که دیگر چنان جای حاضر نشوم گفت نیکو میکونی ما در آن بودیم که دو نان
پیش ما بنهادند از شیر سفیدتر مرا گفت بخور من و او از آن دو نان یکی و نیم بخوردیم آن نیمه دیگر از
پیش ما برداشتند من ندانم تا که نهاد و که برداشت و اشتری چرا میکرد اشتر بیامد بی آنکه کسی او را
بیاورد و در خفت الیاس برنشست گفتم که من با تو بیایم گفت نتوانی گفتم من مجردم زن و فرزند

ندارم گفت برو و زن کن گفتم من ترا کی بینم گفت اگر اتفاق افتد بینی انگار از چشم من غایب شد
ندانم تا کجا رفت فذلک قوله وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ الیاس از جمله پیغمبران بود چون گفت قوم
خود را که از خدا نترسید ای از خدا نمی‌ترسید که بعل را می‌پرستید و بعل نام بت ایشان بود و شهر
ایشان را بعلبک برای این خوانند الیاس گفت ای بعل را می‌پرستید و رها می‌کنید پرستیدن
خدای را که بهترین آفرینندگان است خدای که پروردگار شماست و پروردگار پدران پیشین شما فَكَذَّبُوهُ
الیاس را بدروغ داشتند پس ایشان حاضر کرده اندگان عذاب خدای تعالی الا مگر بندگان که عبادت
باخلاص کردند و ما رها کردیم بر الیاس در امت بازپسین این کلمه که ایشان گویند سلام بر آل یاسین باد
و گفته اند که آل یاسین آل محمد صلعم است و یاسین نام است از نامها خدای إِنَّا كَذَٰلِكَ ما همچنین جزا
دهیم نیکوکاران را و او از جمله بندگان مؤمن بود وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ
إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا
تَعْقِلُونَ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ
فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَنَبَذْنَاهُ
بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ فَآمَنُوا
فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ لوط از جمله پیغمبران مرسل بود چون برهانیدیم وی را و اهل وی را از عذابی که کافران
را کردیم الا پیره زن را که از جمله اهل او بود او را نجات ندادیم وی در میان هالکان بود برای آنکه کافر بود
پس دمار برآوردیم از دیگران و همه را هلاک کردیم و شما در تجارت و بازرگانی بر ایشان و منزلهای ایشان
میگذرید چه در روز و چه در شب أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا شما عقل ندارید چرا اعتبار نمی‌کنید و عبرت نمی
گیرید آنکه گفت بدرستی که یونس ع از جمله پیغمبران مرسل بود عبدالله عباس گفت یونس ع قوم خود را
وعده عذاب داد و از میان ایشان برفت چون ایشان ایمان آوردند خدای عذاب از ایشان برداشت

او ندانست که ایشان ایمان آورده‌اند چون بدانست و بشنید که عذاب از ایشان برداشته‌اند
از خجالت و تشویر میان قوم خود نرفت و روی بجانب دریا نهاد و در کشتی نشست که در وی
مردم بسیار بودند و مال بسیار در آن کشتی بود بایستاد و هیچ نرفت ملاحان گفتند که در میان ما
بنده گریخته هست و عادت کشتی اینست که چون بنده گریخته در وی باشد نرود یونس علیه السلام گفت همچنین
است آن بنده گریخته منم اگر خواهید که کشتی بسلامت برود مرا بدریا افکنید گفتند حاشا لله
ما از تو سیمای صالحان مشاهده می‌کنیم ترا در دریا نیفکنیم آخر گفتند قرعه زنیم تا بنام که بر آید قرعه
بر افکندند چند بار بنام یونس بر آمد و ذلک قوله فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس آنکه یونس
قرعه بنام ایشان زدند بنام وی بر آمد پس از جمله آنان شد که قرعه بر ایشان غلبه کنند و بدریا اندازند
خدای تعالی بآن حوت وحی کرد که در باب بنده مرا و لکن با پوست وی نخراشی که او طعمه تو نیست
ما روزی چند شکم ترا زندان او کردیم یونس را بکنار کشتی بردند ماهی بیامد و دهان باز کرد وی را
از آنجا بچهار جانب کشتی بگردانیدند می‌آمد و دهن باز میکرد گفتند همانا روزی وی است او را بینداختند
ماهی وی را بگرفت و فرو برد وَهُوَ مُلِيمٌ و او مستحق ملامت شد میان قوم خویش و فی فرمان خدای
تعالی بیرون آمد فَلَوْلَا أَنَّهُ اگر نه آن بودی که یونس علیه السلام از جمله تسبیح کنندگان بود ابن عباس گفت
از جمله نماز کنندگان مقاتل گفت از جمله مخلصان و مطیعان سعید جبیر گفت آن خواست که او
گفت در آن ساعت که سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ هر آینه
درنگ کردی و بماندی در شکم ماهی تا بروز قیامت که خلقان را حشر کنند و شکم آن ماهی گور او شدی
فَنَبَذْنَاهُ پس بینداختیم ما او را بزمین صحرا خالی از درخت و او بیمار و رنجور
بود مقاتل گفت سه روز در شکم ماهی بود ضحاک گفت بیست روز سدی گفت چهل روز
و بر رویانیدیم برای او درخت کدو را که بر وی سایه افکند چه اندام وی مانند گوشت سوخته شده

که مکر کرده او نکرده مقاتل چنان گفت که در سایه آن درخت بنشست و خدای تعالی بز
کوهی را بفرمود تا بهر وقتی بیامدی و او را شیر دادی وَأَرْسَلْنَاهُ پس آنکه او را بفرستادیم
برسالت باهل نینوی و ایشان از صد هزار بیشتر بودند در زمین موصل گفتند أَوْ بمعنی
واو است یا بمعنی بل ایشان ایمان آوردند ما برخورداری دادیم ایشان را از عمرها إِلَى حِينٍ
تا هنگام اجل ایشان فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ
إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ
فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ
الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ای پرس
از ایشان بر سبیل تعییر و تقریع و خطای بر حکمی که کرده‌اند و آن آنست که گفتند الْمَلَائِكَةُ
بَنَاتُ اللَّهِ فرشتگان دختران خدا اند پس از ایشان که چرا چنین باید که خدا را دختران باشد
و شما را پسران و این فرشتگان را ماده می‌خوانید از کجا میگوئید ای ما فرشتگان را آفریدیم و ایشان
حاضر بودند می‌دیدند که فرشتگان را ماده نه اند چون حاضر نبودند و ندیدند از کجا میگویند که
ایشان ماده نه اند أَلَا إِنَّهُمْ بدان و آگاه باش که این کافران دروغ صریح است که میگویند
که خدا فرزند دارد و فرشتگان دختران وی اند وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که ایشان در این
سخن نیک دروغ زن اند آیا برای خود دختران اختیار کرد و برای شما پسران هرگز خدای دختر
اختیار کند بر پسر مَا لَكُمْ چیست شما را و چه افتاده است و چگونه حکم می‌کنید که چه روا باشد که وی را
فرزند باشد فرزند آنرا بود که وی را زن بود و زن آنرا بود که وی را شهوت بود و شهوت آنرا بود که
جسم باشد و خدای تعالی جسم نیست وی را فرزند و شهوت نباشد أَمْ لَكُمْ یا شما را حجتی هست هویدا

و دو تن برین دعوی که میکنید از کتابی که خدای فرستاده باشد اگر هست و راست میگوید کتاب خود
بیارید و این برای آن گفت تا عجز ایشان ظاهر کرد وَجَعَلُوا بَيْنَهُ کافران میان خدای و جنیان
نسبی پدید کردند بانکه گفتند الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ و گفته اند که این زنادقه گفته اند که خدای
آفریدگار خیرات و ابلیس آفریدگار شر وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و جنیان بحقیقت میدانستند که ایشان
را بحساب گاه حاضر خواهند کردن و بدوزخ خواهند بردن یعنی جنیان را یا گویندگان این مقالت
را آنکه تنزیه کرد ذات خود را از آنچه ایشان گفتند و بدان صفت کردند آنگاه استثنا کرد از ایشان
آنان را که این سخن نگفتند هر آینه دوزخ حاضر کرده اند مگر بندگان خالص را فَإِنَّكُمْ
وَمَا تَعْبُدُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ
مَقَامٌ مَعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا
ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ
سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ بدرستی که شما که مشرکانید و معبودان
شما که بتان اند در فتنه نتوانند انداختن هیچ کس را مگر آنکه خدای وی را خذلان کند بسبب
معصیتش یا به کردار بد خود مستوجب دوزخ کرده آنکه جبرئیل عم را گفت بگو محمد را که از ما هیچ
کس نیست که او را مقامی هست معلوم که از آن مقام فراتر نشود هر یک را مقامیست از عبادت
که آن عبادت او را از آن درنگذرد و مائیم که صف زنندگانیم برای عبادت و نماز چون این آیت
آمد مسلمانان نیز در نمازها صف برکشیدند و جماعت کردند و در هیچ ملتی این نبوده است
و مائیم تسبیح گویندگان و نمازکنندگان عبدالله عباس گفت در آسمان مقدار یک بدستی
جای نباشد الا که بر وی فرشته باشد در تسبیح و نماز آنکه ذکر سخنان اهل مکه کرد و گفت بدرستی
که اهل مکه میگویند که اگر نزدیک ما کتابی و ذکری بودی که گذشتگان ما نیز از جمله بندگان مخلص بودیمی

ایشان چنین گفتند چون ذکر و قرآن بدیشان آمد بآن کافر شدند آری زود باشد که بدانند
آنچه کرده اند چون جزای آن بینند وَلَقَدْ بدرستی که پیش گرفته کلمهٔ ما برای بندگان مرسل خود از
پیغمبران و آن کلمه اینست که ایشان منصور و مظفر باشند یعنی ما حکم کرده ایم بنصرت ایشان
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ أَفَبِعَذَابِنَا
يَسْتَعْجِلُونَ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ
يُبْصِرُونَ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و این سخن گفته ایم و حکم رانده که لشکر ما غالب باشد پس تو ای محمد از ایشان اعراض کن و روی بگردان
تا زمان اندک بگذرد آنگه ترا بقتال ایشان فرمائیم و بنگر با ایشان و ببین ایشان را در وقت
عذاب تا چگونه خوار و حقیر باشند که زود باشد که ایشان نیز ببینند عذاب خود را از قتل و اسر
و ظفر تو بر ایشان ای بعذاب ما استعجال میکنید و تعجیل عذاب میخواهید که چون عذاب ما
بساحت و میان سرای ایشان فرود آید بد باشد صباح آنانکه ایشان را بیم کرده باشند و روی
از ایشان بگردان تا زمانی تکرار برای تاکید و زیادتی دلخوشی رسول عم کرد و ببین آنچه وصف
تو از کردی که ایشان نیز زود باشد که ببینند پاکست و منزه خدای تو آن خدای که خداوند عزتست
از آنچه وی را صفت میکنند و درود و سلام بر پیغمبران باد و شکر و سپاس مر خدای عالمیان را
از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که هر که خواهد که پیمانه
وی را بتمام مزد دهند باید که آخر سخن وی که از مجلس برخیزد این باشد که بگوید سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
سورة ص مکیست و هشتاد و هشت آیتست از ابی بن کعب روایتست که حضرت رسول
الله صلعم فرمود که هر که سورة ص بخواند خدای تعالی او را چندان مزد دهد که بوزن کوهها باشد که

باداود عم تسبیح کردند و او را از گناهان صغیره و کبیره نگاه دارد **و از امام محمد**
باقر عم روایت است که هر که در شب آدینه بخواند او را چیزی دنیا و آخرت بدهد آنچه کس را نداده باشند
مگر پیغمبر مرسل را یا فرشته مقرب را و خدای تعالی او را بهشت برد و هر که او [illegible] به بهشت برند

بسم الله الرحمن الرحیم

ص والقرآن ذی الذکر بل الذین کفروا فی عزة وشقاق کم اهلکنا من قبلهم من قرن فنادوا
ولات حین مناص وعجبوا ان جاءهم منذر منهم وقال الکافرون هذا ساحر کذاب
نافع ازرق عبدالله عباس را پرسید که صاد چه باشد گفت نام دریاییست که در مکه بود و عرش خدای تعالی
بر وی بود آنگه که نه شب بود و نه روز و ذلک قوله تعالی وکان عرشه علی الماء سعید جبیر گفت نام دریاییست
که خدای تعالی بآن زنده کند مردگان را در میان دو نفخه سدی گفت نامیست از نامهای خدای
و گفته اند اشارتست بهر نامی از نامهای خدای تعالی که در اول وی صاد است چون صانع و صمد و صادق
اهل اشارت گفته اند که فعل ماضیست ای صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن محمد صید دلهای
خداشناسان کرد بقرآن خدای تعالی قسم یاد کرد و سوگند خورد که بحرمت صاد و بحرمت قرآن خداوند
شرف ذکر و موعظه که این قرآن معجزیست دلیل بر صدق محمد عم و اگر صاد نام سوره باشد معنی این بود که
این سوره آنست که جمله خصمها را عاجز کرده اند از معارضه آوردن از آنکه قسم کرد بقرآن و ذکر و بیان
و شرف وانه لذکر لک ولقومک و ذکر و موعظه است یاد کرد آنچه محتاج باشند از شرایع و غیر آن
از توحید و عدل و ذکر انبیا و احوال قیامت بل الذین کفروا بلکه آنکسانی که کافر باشند از اهل مکه
ایشان در عزت و تکبری اند از قبول کردن حق و در خلافی و عداوتی اند با اهل حق گو منتظر باشید
و خشم دارید عذاب ما را نمی بینید ما می توانیم که ایشان را هلاک کرده ایم چنانکه پیش از ایشان هلاک
کردیم دیگران آنکه ابتدا کرد و گفت ای بسا که ما هلاک کردیم از پیش ایشان گروهی را که چون عذاب ما را

مشاهده کرده اند فریاد برآوردند و استغاثه کردند کسی ایشان را بفریاد نرسید و هنگام گریختن
نبود تا بگریزند و از عذاب برهند عبدالله عباس گفت کفار مکه چون قتالی کردندی و کار
بر ایشان سخت شدی گفتندی المناص بگریزید چون روز بدر عذاب بدیشان آمد بر عادت
خود گفتند که المناص خدای تعالی این آیه فرستاد که ولات حین مناص این هنگام گریختن نیست ایشان
عجب داشتند از آنکه پیغمبری با ایشان آمد ترساننده و اعلام کننده هم از ایشان و از نفس ایشان
که او را می شناختند و می دانستند که هرگز از وی دروغی در وجود نیامده است با این همه این کافران از
سر کفر و عناد گفتند که این مرد جادوی دروغ زنست اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا
لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد
ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق ءانزل علیه الذکر من بیننا بل هم
فی شک من ذکری بل لما یذوقوا عذاب چون رسول خدای دعوت کرد و پیغمبری آشکارا کرد
مشرکان یک یک و دو دو در اسلام می آمدند بزرگان مکه برخاستند و پیش بوطالب رفتند
گفتند تو سید و رئیس مایی و این پسر برادر تست کار بر ما تنگ کرد خویشان و اتباع ما را بفریفت
ابوطالب رسول عم را حاضر کرد و بر سبیل وساطت در میان ایشان سخن گفت رسول عم ایشان را
گفت شما را چه زیانست که مساعدت من کنید بیک کلمه که بآن کلمه مالک عرب و عجم شوید
و همه شما را مطیع و منقاد کردند گفتند ما ترا بده کلمه مساعدت کنیم آن کلمه کدامست گفت آنکه
بگویید لا اله الا الله ایشان چون این سخن بشنیدند برمیدند و گفتند اجعل الآلهة الها واحدا
محمد خدایان بسیار را یکی کرده اند این همه خلایق را یک خدای چگونه کفایت بود این چیزی سخت عجب
است وانطلق الملأ جمعی بزرگان و اشراف ایشان چون ولید مغیره و ابوجهل و هشام و عتبه
و شیبه و عاص بن وایل برفتند و یکدیگر را گفتند که بروید و صبر کنید بر خدایان خود که ما را ص

کار محمد هیچ حیله و چاره نماند که این کار محمد کاریست که خواسته شد و بجای وی برده اخته
آمد یا خود این چیزیست که از جمله نوایب و حوادث ایام است بر دست کسی بر نیاید دفع کردن
آن خرصبر کردن چاره دیگر نیست **وگفته اند** یعنی اینست که بروید
و بپرستیدن بتان خود صبر کنید که این کاریست که خدای از شما خواسته است و تقدیر ویست
تا معلوم شود که ایشان با کفر قدری بوده اند و کفر خود بتقدیر خدای گفته اند مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا
فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ ما نشنیدیم این حدیث در دین و ملت باز پسین یعنی ترسایی که ترسایان بیک
خدای نگویند بسه خدا گویند نیست این سخن الا سخن دروغ یعنی محمد دروغ میگوید بر خدا که
خدای فرستاده است و قرآن را بمن وحی کرده است ءَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا در میان ما این همه ذکر
که قرآنست بر وی فرستاده اند او را چه اختصاص باین آنکه گفت بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ نه که ایشان در شک
اند از ذکر من و وحی من نه که ایشان هنوز عذاب نچشیده اند اگر چشیده بودندی و از عذاب
من خبر داشتندی این نگفتندی أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ أَمْ لَهُمْ
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ
یا نزدیک این کافرانست خزینهای رحمت خدای تعالی یعنی بدست ایشان نیست تا هر که ایشان
خواهند میدهند و هر کجا که ایشان را باید می نهند و مراد برحمت نبوت استچنانکه در دیگر آیه
گفت أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یا خود ملک و پادشاهی آسمان و
زمین و آنچه در میان ایشانست ایشانراست تا ایشان آنچه تعلق بخدای دارد و سخن گویند اگر بسبیل
تحکم گفت گو بر شوید در راههاء آسمان و بر عرش مستولی گردید و از انجا تدبیر کار عالم و نظام
امور بنی آدم نگاه دارید و بآنکس که ایشان را باید وحی فرستاد بفرستید آنگه خبر داد از حال ایشان
و گفت این جماعت که این سخن گفتند لشکری اند شکسته از جمله کفار و تو بر ایشان مظفر و منصور

خواهی بودن **تأویل** این آیة روز بدر بدید آمد که از بزرگان ایشان هفتاد را بکشتند
و هفتاد را اسیر کردند پس خدای محمد از ایشان باک مدار و گفتار ایشان را بحساب در میار
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ وَمَا يَنْظُرُ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً
مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ تسلی و دلخوشی میدهد
و میگوید مپندار که تو اولین پیغمبری که قوم او را بدروغ داشتند بلکه پیش از تو پیغمبران را تکذیب
کردند چنانکه قوم نوح او را تکذیب کردند و عاد هود را و قوم فرعون موسی را ذو الاوتاد یعنی
خداوند میخها برای آن گفت که ملک و پادشاهی ثابت داشت و برای آنکه مردمان را بمیخها رنج عذاب
کردی دو بر دست زدی و دو بر پا و رها کردی تا بمردندی و ثمود صالح را تکذیب کردند و قوم لوط
و اصحاب الایکه شعیب را و این جماعت احزاب بودند الا که تکذیب کردند پیغمبران خود را پس واجب
شد بر ایشان و سزاوار آمد ایشان را عقاب من برای کفر و تکذیب ایشان آنکه گفت وَمَا
يَنْظُرُ هَٰؤُلَاءِ و نمی نگرند این جماعت که کفار مکه اند یک آواز را که بیاید آنرا هیچ زمانی و مهلتی
نباشد و از رسول روایت کرده اند که این صیحه نفخه صور است ابن عباس گفت ما لها
ایشان را بود اند که بس از آن رجوع نباشد بدنیا مجاهد گفت مَا لَهَا مِنْ نَظْرَةٍ آنرا مهلتی نباشد
وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند این کافران که خدای ما پیش از روز حساب که روز قیامتست نصیب
ما از عذاب بار ما ده در دنیا عطا گفت این آنست که ناضر بن حارث گفت اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا
هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ سنگی از آسمان بیامد
و بر وی آمد هلاک شد و خدای تعالی در حق وی فرستاد سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عبد الله
عباس گفت صحیفه اعمال ما بما ده تا در وی بنگریم در دنیا این از استهزا گفتند چون خدای تعالی

این آیه فرستاد که وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ وقِطّ نامه باشد
و در لغت قطع است ابن عباس گفت کانت ضربات علی ابکار را از استطال قطّ و اذا اعترض قطّ
بینهما بر یدنت و قط بدر را اذا اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ
أَوَّابٌ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ
وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ صبر کن ای محمد بر آنچه کافران میگویند
و یاد کن بنده ما داود را که خداوند قوت بود بر عبادت و بر تحمل اعباء نبوت و رسالت و بر
دشمنان دین که بسکی داود ع کافری چون جالوت هلاک کرد انه اواب بدرستی که او بسیار
توبه کردی هر وقت و هر ساعت توبه نو کردی انا سخرنا الجبال معه ما مسخر کردیم کوهها را تا باوی
تسبیح کردندی بامداد و شبانگاه هر که داود تسبیح کردی کوهها با وی تسبیح کردندی و مرغان نیز
مسخر کردیم تا بر وی جمع شدندی و تسبیح کردندی **در خبر است** که
داود ع هرگاه که در محراب زبور خواندی مرغان هوا بیامدندی و پر در پر کستردندی بسماع
آواز او همه بر آواز او تسبیح کردندی و گفته‌اند که معنی اینست که مر خدا را تسبیح کردندی آنکه گفت
وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ و پادشاهی او را قوی کردیم عبدالله عباس گفت از قوی‌ترین پادشاهی بود در
عهد او هر شب سی و سه هزار مرد محراب او نگاه داشتندی فذلک قوله تعالی وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ ای
بالحرس عکرمه از ابن عباس روایت کرده که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند و مدعی گاوی
دعوی کرد و مدعی علیه انکار کرد مدعی را گفت هیچ بینه داری گفت نه گفت بروید تا من در شما
بنگرم ایشان برفتند داود آن شب در خواب دید که مدعی علیه را بخوان و بفرمای تا وی را بکشند
داود ع از خواب در آمد و در آن توقف کرد دیگر بار همان خواب دید با تهدید کس فرستاد و ایشان را
حاضر کرد مدعی علیه را گفت مرا فرموده‌اند که ترا بکشم گفت مرا بی بینتی بکشی گفت آری که مرا بکشتن تو فرموده‌اند

و نگفتند که بینه طلب دار چون بدانست که وی را بخواهند کشت گفت یا نبی الله بدانکه من پدر
این مرد را بکشتم و این گاو وی بستدم مرا نه برای گاو می فرمایند کشتن برای خون آن مرد می فرمایند
کشتن داود فرمود تا وی را بکشتند هیبت وی در بنی اسرائیل سخت شد فذلک قوله تعالی وَشَدَدْنَا
مُلْكَهُ ای بالهیبة وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و ما او را حکمت دادیم یعنی نبوت و علم شریعت وَفَصْلَ الْخِطَابِ
علم و قضایا و کار بگذاردن تا در هیچ حکم فرو نماند امیر المؤمنین علی ع فرمود که این آن بود که
وی را گفتند مدعی را بینه باید و مدعی علیه را سوگند وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ
بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً
وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ آنچه قصص جهال آورده‌اند در تفسیر
این آیه لایق خدم انبیا نباشد و بر انبیا که عقل و شرع از آن مانع است حکم نه حوالت توان کرد
چنانکه آورده‌اند که ابلیس بر صفت مرغ ملون بیامد و در محراب داود ع که نماز میکرد در
پیش وی بنشست داود ع نماز قطع کرد تا مرغ را بگیرد مرغ از پیش وی بپرید و بر بام رفت داود ع
از پی وی برفت مرغ بر بام همسایه اوریا رفت داود ع نیز برفت مرغ در سرای اوریا در پرید
داود نگاه کرد زن اوریا را دید که برهنه شده بود و غسل میکرد داود بوی عاشق شد اوریا را بجنگ
فرستاد و فرمود وی را تا در پیش تابوت داشتند یک دو سه نوبت تا آنکه کشته شد و داود زن
اوریا را بخواست و این جمله که بداود حواله می کنند عقل و شرع مانع اینست و اعتقاد کردن این
خلل عظیم بود در دین اما آنچه جائز روایت آنست که در اخبار آمده است که اوریا زنی خواست
که نیک صاحب جمال بود و نیز داود ع نود و نه زن داشت او نیز بخواستاری این زن فرستاد خویشان
زن بداود ع رغبت کردند برای حرمت پادشاهی و پیغمبری وی با اوریا رغبت نکردند داود ع را

طریق آن بودی که بنی عاشق خواهند که آن زن کردی تا او را بخواستی و چون نکرد ترک ندب کرد توبه
و استغفار وی ازین بود حارث اعور از امیر المؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که وی فرمود که هیچ مرد را
پیش من نیاورند که حواله زن اوریا بداود کنند الا که او را دو حد زنم حدی برای نبوت و حدی برای اسلام
چون داود ع آن زن بخواست رنجی بدل او رسید خدای تعالی دو فرشته بفرستاد بر صورت دو مرد
تا پیش داود آمدند بشکل دو مخاصم تا او را تنبیه کنند بر آنچه وی کرد بیامدند و دستوری خواستند
دربان بیامد گفت این وقت عبادت داود است صبر کنید تا بیرون آید ایشان بازگشتند و راه
بام گرفتند و از بام پیش داود آمدند و گفتند که از سوراخ محراب در آمدند و خدای تعالی ازین قصه
رسول را خبر داد و گفت هَلْ أَتَیكَ نَبَؤُا الْخَصْمِ هیچ آمد بتو خبر آن دو خصم که از دیوار محراب در
آمدند چون پیش داود آمدند داود ایشان را بدید بترسید گمان برد که جمع دشمنان اند که بقصد او آمده‌اند
از آن سبب که بی وقت آمدند و از در نیامدند و بر صورت مردمان رفتگان نبودند چون بدیدند
که داود بترسید گفتند مترس ما دو خصمیم یکی بر دیگری ستم میکند میان ما حکم بحق کن و از حد در مگذر
و میل و مداهنه مکن ما را هدایت کن براه راستی داود ع ایشان را گفت حال شما چیست و مدعی و مدعی
علیه کیست یکی از ایشان گفت إِنَّ هَذَا أَخِی بدرستی که این شخص برادر منست و او را نود و نه ماده میش
است و عرب نعجه کنایه کند از زن و مرا یک ماده میش بیش نیست مرا گفت أَكْفِلْنِیهَا آن یک را نیز
بمن ده و مرا کفیل آن گردان تا از آن من صد باشد و در خطاب بر من غلبه کرد یعنی آنرا او بخواست و من
خواستم و غلبه او را بود لفظ وَعَزَّنِی فِی الْخِطَابِ دلیل میکند بدان روایت که ایشان هر دو [illegible] داود
و اوریا زن میخواستند بداود دادند و باوریا ندادند و لفظ لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِیَ نَعْجَةٌ
وَاحِدَةٌ دلیل میکند بدین روایت که در شرع داود روا بود که یکی دارد و دیگری آن بود که گوید
تو ویرا رها کن تا من بخواهم چون این روا بود داود اوریا را گفت او را رها کرد داود ویرا بخواست

زیرا که دعوی اینست که وی نود و نه نعجه دارد و من یکی مرا گفت که او را بمن گذار و برین روایت
هم قدحی لازم نمی آید قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِیرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَیَبْغِی
بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِیلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا
فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ
مَآبٍ داود ع گفت اگر این چنین است که تو میگویی بر تو ظلم کرده است و گفته اند که داود آن
خصم پرسید که چگونه درین دعوی گفت زلت میگوید همچنین کردم داود گفت بدرستی که ظلم
کرد بر تو بآن که از تو خواست آن یک نعجه را تا با آن نود و نه خود جمع کند تا صد تمام شود آنکه بر
سبیل تمثل گفت که بسیاری از هم سازان و آمیختگان با یکدیگر برخی از ایشان بر برخی ستم میکند
مگر آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و ایشان خود اندک اند داود ع چون این سخن بگفت
در میانه اندیشید بیاد آمدگی و بدانست که حال و قصه اوست با اوریا و این ابتلا و امتحان بود
او را فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ از خدای خود آمرزش خواست و بیفتاد و متواضع و فروتنی نمود و روی بر
خاک نهاد و با خدای رجوع کرد در خبر است که داود ع چهل روز سر از سجده بر نداشت
مگر برای نماز و چندان بگریست که از آب چشم وی گیاه از زمین بر آمد فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ بیامرزیدیم
داود را از ترک مندوب او راست نزدیک ما قربتی و نزدیکی و بازگشتنی نیکو با ثواب و رحمت
یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى
فَیُضِلَّكَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِینَ كَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ كَفَرُوا
مِنَ النَّارِ ای داود ما ترا خلیفه کرده ایم در زمین تا حکم کنی در میان مردمان بحق و حکم بر حق
کن در میان ایشان و پی روی هوا مکن که هوا ترا از راه خدا بگرداند و راه هوا بخلاف راه خداست

إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان که از راه خدا بگردیدند ایشان را عذاب سخت باشد بسبب نسیان
ایشان روز حساب را آنکه گفت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ ما زمین و آسمان را باطل نیافریدیم
و آنچه در آسمان و زمین است بعبث ایجاد نکردیم بلکه بحق آفریدیم برای غرض صحیح تا خلق تو را
در و منافع دینی و دنیاوی باشد ذَٰلِكَ این آفریدن بی غرض گمان جمع کافرانست وای بر کافران
از آتش دوزخ و عذاب أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ
نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو
الْأَلْبَابِ بلکه کمان میبرند کافران و چنین میپندارند که آسمان و زمین را باطل بیافریدیم
و بی غرض که مومنان را چون کافران کنیم و صالحان را چون فاسقان داریم یعنی اگر خلق بباطل آفریده شد
و کافر و مطیع و عاصی برابر باشد در زمین و هر که میان ایشان برابری دهد حکیم نباشد
و خدای تعالی حکیم است كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ این قرآن کتابیست مبارک بسیار خیر و نفع
بتو فرستادیم تا در آیات او تدبر و تفکر و اندیشه کنند و خداوندان عقل بدان متعظ و منزجر
شوند وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ
الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا
عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ما داود را فرزندی دادیم چون سلیمان چه نیکو بنده بود
سلیمان بدرستی که او را بسیار رجوع و انابت بود بحضرت الهی در جمله کارها و تسبیح و تقدیس
خدای بسیار کردی إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ چون بر وی عرضه کردند شبانگاه وقت نماز دیگر اسپان نیک
را و عادت ایشان آن بود که سه قوایم استاده ندی و یکی سم چهارم کلی گفت آن هزار اسب
بود که سلیمان از غزاء دمشق آورده بود مقاتل گفت از پدرش میراث رسیده بود حسن بصری
گفت از دریا آورده بودند سلیمان نماز پیشین کرده بود و بر کرسی نشسته آن اسپان را بروی عرض

میکردند و او بآن عرضه مشغول بود از نماز دیگر غافل شد تا نهصد را عرض کردند صد بماند که کار
آفتاب فرو شده بود دل تنگ شد گفت رُدُّوهَا عَلَيَّ باز گردانید این اسپان را بنزدیک من اسپان را
باز آوردند در استاد و آن اسپان را پی میکرد و میفرمود تا می کشتند و بصدقه میدادند کفارت آنرا
که نماز دیگر از وی فوت شده بود و صد اسب بماند هر اسبی نیکو که اکنون هست هم از آن اسپان اند
چون سلیمان اسپان را پی کرد خدای تعالی باد را مرکب او کرد ایند تا بامداد و برایش ماه راه بردی
و شبانگاه باز آوردی عبد الله عباس از امیر المؤمنین علی عم روایت کرده که سلیمان عم بجهاد
خواست رفتن بفرمود تا اسپان را بر وی عرضه کردند بآن مشغول شد تا آفتاب فرو شد و نماز
دیگر فوت شد فرشتگان که بر آفتاب موکل بودند خطاب کرد که رُدُّوهَا آفتاب را بفرمان
خدای باز آورید آفتاب را باز آوردند او نماز دیگر بوقت خود ادا کرد فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ
الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي سلیمان گفت من دوستی اسبان بگزیدم بر ذکر خدای تعالی یعنی نماز و گفته
اند که خیر بمعنی خویش است یعنی دوستی خیر عوض ذکر خدای کردم و مراد بخیر خیل است حَتَّىٰ تَوَارَتْ
تا آنکه پوشیده شد آفتاب بحجاب گفته اند که این حجاب کوهیست از پس کوه قاف که آفتاب آنجا
فرو شود فَطَفِقَ مَسْحًا عبد الله عباس گفت معنی آنست که ایشان را بساق دست فرو می مالید بسبیل
اکرام و محبت و بعضی گفته اند که ایشان را وقف کرد در سبیل خدا در راه جهاد کردن و ساق ایشان را بداغ
نشان میکرد وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي
وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً
حَيْثُ أَصَابَ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ هَٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ
أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ جاهلان خدا نشناس در قصه اینها
آورده اند که سبب امتحان سلیمان آن بود که سلیمان عم در بعضی از غزوات دختری را از دختران ملوک به

اسیری بیامد و چون سخت صاحب جمال بود سلیمان او را دوست بداشت روزی سلیمان او را
گفت بهتر از این ملک و بهتر از این مردی کجا یابی زن گفت چنین است ولیکن خیال پدر من از پیش
چشم من دور نمی رود اگر خواهی که من دلخوش کنم بفرمای تا صورت پدر من بسازند تا من در روی وی نگرم
و خوش دل باشم او گفت روا باشد بفرمود تا صورتی بساختند آن زن با جمعی از کنیزکان آن را می پرستیدند
مدتی چهل روز سلیمان ع از آن بی خبر بود آصف بن برخیا از آن خبر شد سلیمان را گفت
خواهم که خطبه کنم و پیغمبران را ثنا گویم سلیمان گفت روا باشد خطبه کرد و پیغمبران را ثنا کرد و بر
سلیمان ثنا نکرد و بر روزگار گذشته باز بست سلیمان ع از آن تنگ دل شد چون آصف از منبر
بزیر آمد سلیمان گفت چگونه بود که پیغمبران را بر عموم ثنا گفتی و حدیث من بر روزگار گذشته باز
بستی آصف گفت برای آنکه امروز چهل روز است که در سرای تو بت می پرستند و تو از آن بی خبری
سلیمان ع چون خبر یافت آن صورت را بشکست و آن زن را محبوس کرد چون از مجلس حکم باز
آمد تا در مستراح رود بر عادت انگشتری بیرون کرد و بزنی داد و آن انگشتری بود که ملک و
نبوت در وی بسته بود و جن و انس و وحوش و طیور مسخر او بودند خدای تعالی شبه سلیمان بر
دیوی افکند نام وی صخر بیامد و انگشتری بستد و بر جای سلیمان بنشست و همه رعیت مسخر
وی شدند و شبه آن دیو بر سلیمان افکند تا چون بیرون آمد زن را گفت انگشتری بمن ده
زن بانگ بر وی زد و او را گفت سلیمان انگشتری گرفت و رفت و او هر کجا که میرفت وی را می
گفتند که تو دیوی او بدانست که آن فتنه است روی در بیابان نهاد و چهل روز میگردید
و تضرع میکرد تا خدای تعالی توبه وی قبول کرد و این دیو چهل روز همه دین سلیمان را زیر
و زبر کرد و با زنان سلیمان خلوت کرد آصف چون آن بدید گفت مگر سلیمان دیوانه شده است
یا مرتد در قصه در آن آنکه گفتند چون مدت محنت بسر آمد فرشته بیامد و دیو را از الجادی

کرد او بکین تخت و در هوا شد و انگشتری در دریا افکند ماهی بگرفت و فرو برد آن ماهی بدست
سلیمان افتاد و انگشتری از شکم ماهی بدست سلیمان آمد و او را پادشاهی و نبوت باز
آمد عجب از آن قوم که این ترهات گویند و خوانند و اعتقاد کنند و پندارند که خدای شبه
سلیمان بر دیو افکند و شبه دیو بر سلیمان و او را تمکین کند تا ملک و نبوت بدست فرو
گیرد و شریعت را بگرداند و بر زنان سلیمان ظفر دهد تا با ایشان فساد کند اگر کسی برین اندیشه
کند بداند که این محض کفر و حشو است از دین مسلمانی **و تاویل**
درست آنست که ابو هریره از حضرت رسول صلعم روایت کرد که سلیمان ع صد زن و کنیزک داشت
با خود گفت امشب گرد همه بر آیم تا خدای تعالی مرا صد پسر دهد که در سبیل خدا جهاد کنند و شمشیر
زنند همچنین کرد از قضاء خدای آن زنان از هیچ کس بار نگرفت الا یک زن و آن نیز کودک
مرده بزاد بیاوردند و او را بر تخت سلیمان ع افکندند فذلک قوله تعالی وَلَقَدْ فَتَنَّا
سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ای اناب فرجع عن تلک الملکة
شعبی و بعضی مفسران گفتند که سلیمان را پسری بود شیر خواره وی را دوست
داشتی و شیاطین قصد کردند که او را هلاک کنند گفتند که اگر وی بماند با ما همان کند که سلیمان
میکند سلیمان ع خود از این خبر یافت وی را بفرشتگان سپرد تا وی را نگاه دارند زمانی برین بر آمد
وی متوفی شد فرشتگان بیاوردند تن بی روح بر تخت سلیمان نهادند و تاویل دیگر آنست
که سالی از سالها سلیمان ع بیمار شد و سخت لاغر گشت تا چنان شد که گفتی وی تنی است بی روح
بر تخت افکنده قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي سلیمان گفت ای خداوند مرا بیامرز و ملکی بخش مرا که پس از من
کسی را نباشد و نشاید که تو بی خلاف بخشنده بغایت سلیمان این دعا برای آن کرد تا این ملک آیت
نبوتش و معجز پیغمبری او بود و اگر مثل آن کسی دیگر را بودی از آن بیرون شدی که معجز بود و خارق عادة

وملک سلیمان باین صفت بود از طاعت جن و انس و سباع و وحوش و بهایم و تسخیر ریاح
و مانند این پس از طریق مصلحت گفت نه از وجه بخل مِنْ بَعْدِی یعنی غیری چنانکه یکی از ملوک گوید
لَا اُطِیعُ اَبَدًا بَعْدَکَ ای غیرک من از پس تو کس را طاعت ندارم و وجهی دیگر در آیت آنست که باین
ملک آخرت خواست و ثواب بهشت یعنی ملکی که فرزند کس را و بنود پس از آنکه من بآن رسیده باشم که
بآن رسند و بیان این تاویل و قوت این وجه قوله تعالی رَبِّ اغْفِرْ لِی نظر است و بعضی گفته اند که این
سوال بدستوری خدای کرد و خدای تعالی فرمود وی را تا این دعا کند از آنکه در سابق علم وی بود که هر کس که
جز از سلیمان بود ملک آنچنان مفسده باشد و او بعصمت نگاه داشت آن ملک را رسول صلعم گفت
سلیمان ع با آن همه ملکت و سلطنت یک طرفة العین سر بر آسمان نداشتی پیوسته می آمدی سر افکنده
با خشوع و خضوع ابوهریره روایت کرد که دوش نماز میکردم شیطان پیش من آمد بصورة گربه و
خدای تعالی مرا از وی تمکین کرد خواستم که وی را بگیرم و ببندم دیگر باره یاد کردم که سلیمان ع
گفت وَهَبْ لِی مُلْکًا لَا یَنْبَغِی لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدِی فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّیحَ باد را مسخر وی کردیم تا بفرمان وی
میرفت رفتنی نرم هر کجا که خواستی برسیدی وَالشَّیَاطِینَ دیوان را مسخر کردیم هر بنای را تا برای وی
مدینهٔ ترمد و بیت المقدس و جز آن از حصون و قلاع بنا کردند و هر غواصی که بدریا فرو شدندی
و جوهر بر آوردندی وَآخَرِینَ و دیوان دیگر هر دیو را با یکدیگر بجسته در بندها آنکه گفت هٰذَا
عَطَاؤُنَا این عطا و بخشش ماست که ترا داده ایم عطاء بی حساب را اگر خواهی بخش و اگر خواهی
نگاه دار حسن بصری گفت خدای تعالی هر کس را که نعمتی داد از وی حساب خواهد مگر سلیمان را و گفته
اند که معنی اینست که این عطای ماست اگر خواهی گشاده کن دیوان را رها کن و منت بر نه آنرا که خواهی از
دیوان و اگر خواهی نگاه دار در بند وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا بدرستی که سلیمان را نزدیک ما قربت است زیاده
بر آنچه او را داده ایم و بازگشت نیکو وَاذْکُرْ عَبْدَنَا اَیُّوبَ اِذْ نَادَی رَبَّهُ اَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ

وَعَذَابٍ اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ وَوَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ
رَحْمَةً مِنَّا وَذِکْرَی لِاُولِی الْاَلْبَابِ وَخُذْ بِیَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ اِنَّا
وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ و یاد کن بنده ما ایوب را

مقاتل

گفت کنیت وی ابو عبدالله بود اِذْ نَادَی رَبَّهُ چون خدای خود را بخواند و گفت شیطان مرا رنج
رسانید و نُصب رنج او بود در تنش و عذاب در مال و تن و اهلش و این را نسبت بشیطان
کرد بخدای کرد و پناه با او داد وی را از این کفایت کند و بلا را از وی کشف کند اُرْکُضْ
بِرِجْلِکَ ما او را گفتیم که پای در زمین زن او پای در زمین زد چشمه آب سرد و خوش بیرون
آمد وی را گفتیم این غسل گاه تست ترا آب سرد و خوش چون غسل کنی رنج ظاهرت زایل
کرد چون آب وی بان نخورد رنج باطنت نیک کرد و گفته اند که دو چشمه بدید آمد
از یکی غسل کرد و از دیگر آب خورد همه رنجهای وی زایل گشت وَوَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ
مَعَهُمْ و ما اهل او را باو بخشیدیم یعنی بوی باز دادیم و چندان دیگر بایشان از اهل و مال
بجای یک زن دو زن و بعوض یک فرزند دو فرزند و مال او مضاعف کردانیدیم تا رحمتی
باشد از ما و یاد کردی و پندی خداوندان خرد را تا چون بشنوند رغبت کنند در صبر کردن وَخُذْ
بِیَدِکَ ضِغْثًا ایوب ع از زن خود سخنی شنید که خوشش نیامد سوگند خورد که اگر خدای
وی را عافیت دهد زن را صد چوب بزند خدای تعالی خواست تا سوگند وی در رنج نشود
وی را فرمود که بگیر دسته از شاخ درخت که عدد آن صد باشد و او را بآن زن بزن و بزه مند
مشو در سوگند یعنی بزه و رنج مکن اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ما ایوب را شکیبا و صابر یافتیم
نیک بنده بود ما را ایوب او بازگردنده و بازآینده بود در همه حالها و کارها با حضرت ما
وَاذْکُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰهِیمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ اُولِی الْاَیْدِی وَالْاَبْصَارِ اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ

ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ و یاد کن بندگان ما ابرهیم و اسحق
و یعقوب را خداوندان قوت در عبادت و بصیرت در دین اعمال دینی و اندیشهای علمی
و قوی و تعانا بوده اند گویی که کسانی که در کار آخرت فکری نمی کنند و اندیشه کار نمی فرمایند چون کسانی
اند که جای نمانده باشد یا چون دیوانگان که عقل ایشان ربوده باشد إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ ما ایشان را
خاص و خالص کرده ایدیم برای خود سبب خلصت و خالصی که در ان شایبه نبود و آن یاد کردن ایشان ست
سرای آخرت را و فراموش کردن سرای دنیا را و گفته اند که معنی اینست که ما ایشان را خالص کردیم
بثناء نیکو در دنیا و ایشان نزدیک ما از جمله گزیدگان و بهترینان اند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ
وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنَّاتِ عَدْنٍ
مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ وَعِنْدَهُمْ
قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ
مِنْ نَفَادٍ و یاد کن اسمعیل و یسع و ذو الکفل را همه ایشان از گزیدگان بودند ذکر پیغمبران کرد
و گفت هَذَا ذِكْرٌ این ذکریست چنانکه گویند در وقتی که حکایتی تمام شود هَذَا بَابٌ و گفته
اند که این ذکر جمیل است که ایشان را همیشه باز یاد کنند و شرفیست مر ایشان را آنگه گفت بدرستی
که پرهیزکاران را بازگشت نیکوست آنگه بیان کرد و گفت بهشتهای نیکو مقیم درهای آن گشاده
گردانیده برای ایشان تکیه زده باشند در آنجا بر تختهای خود میخوانند در انجا خدم و حشم خود را
با میوهای بسیار و انواع شراب و نزدیک ایشان زنانی اند از حور العین که چشمهای ایشان
مقصور باشد بر شوهر از خود و جز بر شوهر خود نگاه نکنند همه همزاد یکدیگر باشند سی ساله
هَذَا مَا تُوعَدُونَ این آنست که شما را وعده داده اند برای روز قیامت که روز حساب است
و جزا بدرستی که آنچه یاد کردیم برای بهشتیان روزی و عطای ما باشد آن را و اپریدنی و زوالی نباشد

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ
وَغَسَّاقٌ وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا
النَّارِ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ حق تعالی ذکر بهشت تمام کرد
و خواست که در عقب آن ذکر دوزخ و اهل دوزخ کند گفت هَذَا یعنی حال اینست و کار این
آنگه گفت بدرستی که طاغیان و عاصیان را بد بازگشتی است آنگه بیان آن کرد که دوزخ است که
بازگشت ایشان با آتش باشد که بآن سوخته شوند و آتش آن را فرش و بستر کرده اند پس بد فرشی و بستری
باشد ایشان را آتش دوزخ آنگه گفت اینست دوزخیان را که بچشید آن را آنگه بیان آن کرد و گفت
حمیم آب گرم و سوزان و غساق ریم و زرداب تن دوزخیان باشد مقاتل گفت که غساق
سرمای بغایت باشد حمیم بحرارت و گرمی بسوزاند و غساق ببرودت و سردی بسوزاند و نوعی به
انواع دیگر از عذاب هم از ان شکل که دیده و چشیده باشد ایشان را باشد آنگه گفت هَذَا فَوْجٌ
این گروهی اند که در آتش آیند با شما عبد الله عباس گفت یعنی رؤسا و سادات کافران در دوزخ
شوند اتباع و پی روان ایشان از پی ایشان در آیند ایشان خزنه را گویند که ایشان اند که خزنه گویند
گویند هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ این گروهی اند که با شما در دوزخ می آیند آن رؤسا و اشراف
گویند مرحبا مبادا ایشان را فراخی و سعه مکان بدرستی که ایشان سوختگان آتش خواهند بودن
چنانکه ما هستیم اتباع گویند سادات را که شما را مرحبا و سعه و نیکی مباد که شما آوردید ما را و این
عذاب بسبب شما رسیدیم و بد جای و قرارگاه است این قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ
عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ أَتَّخَذْنَاهُمْ
سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ اتباع و سفله گویند
خداوندا آنکس که این را فرا پیش ما داشت و وی مقدم و پیشوای ما بود او را عذاب بر عذاب

بیفزاید در دوزخ آنکه این جماعت چون در دوزخ بنکرند جمعی را که در دنیا اهل حق بوده باشند و در حق
ایشان اعتقاد بد کرده باشند و بد مذهب خوانده ایشان را در دوزخ نه بینند بایکدیکر کویند
مَا لَنَا لَا نَرَى چه بود ما را که نمی بینیم مردانی که ایشان را اشرار و بدان می خواندیم از محمد باقر علیه السلام
روایتست که وی کفت یعنیکم لا یرون والله احد منکم باین اشرار شما را خواهند بخدای که هیچ
کس را از شما در دوزخ اَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا هم صفت آن مردانست یعنی مردانی که ما ایشان را
افسوس کرفته بودیم در دنیا اکنون کجا اند که ما ایشان را نمی بینیم و چون استفهام بود معنی این
باشد بر سبیل توبیخ و سرزنش خود بر آنچه ایشان را بافسوس داشته باشند کویند با خود اَتَّخَذْنَاهُمْ
سِخْرِيًّا آنکه ازین اضراب کنند و کویند که نه چشمهاء ما را بخبانید که ما ایشان را نمی بینیم
آنکه حجاب بردارند تا آن جماعت را در بهشت بینند تا حسرت بر حسرتشان بیفزاید اِنَّ ذٰلِكَ
لَحَقٌّ تَخَاصُمُ بدرستی که این که از یشان حکایت کردیم حقاست و راست و لابد که این کویند
آنکه بیان کرد و کفت که خصومت کردن اهل دوزخ بایکدیکر حقاست و بودنی قُلْ اِنَّمَا اَنَا
مُنْذِرٌ وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ قُلْ هُوَ نَبَؤٌا عَظِيمٌ اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰى
اِذْ يَخْتَصِمُونَ اِنْ يُوحٰى اِلَيَّ اِلَّا اَنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا
مِنْ طِينٍ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ
كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ اِلَّا اِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ بکوای محمد که من
پیغمبر ترساننده میکویم از خدای بترسید و بوی شرک میارید که هیچ خدای نیست الا یک
خدا شکننده کامهاء جباران و متکبران زمین و مردکار زمین و هفت آسمان و آنچه میان
آسمان و زمین است خدای که غلبه و عزت ویراست آمرزنده کناه مجرمانست آنکه کفت بکوای

محمد که آنچه من کفتم شما را و خبر دادم خبر عظیم است شما از ان اعراض کرده اید
و عد و لی میکنید یعنی قرآن و حدیث قیامت از بهشت و دوزخ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ مرا نیست از هیچ علمی
و دانشی بجماعت برترینان یعنی فرشتکان چون بایکدیکر خصومت میکردند یعنی در حدیث آدم
چون کفتند اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا الآیه عبد الله عباس کفت که رسول مرا کفت تو دانی
که ملأ اعلی در چه خصومت کرده اند کفتم نه کفت خصومت در جات و کفارات اما کفارات اِسْبَاغُ
الْوُضُوءِ فِي السَّبَرَاتِ وَنَقْلُ الْاَقْدَامِ اِلَى الْجُمُعَاتِ وَانْتِظَارُ الصَّلٰوةِ بَعْدَ الصَّلٰوةِ اَمَّا الدَّرَجَاتُ
فَاِفْشَاءُ السَّلَامِ وَاِطْعَامُ الطَّعَامِ وَالصَّلٰوةُ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ وضو کردن در سرما و نقل
اقدام کردن با جماعتها نماز و منتظر بودن نماز را از پس نمازی و افشاء سلام کردن و مردمان را
طعام دادن و بشب بیدار بودن برای نماز کردن و مردم خفته باشند درجات و پایهاء بهشت
است اِنْ يُوحٰى اِلَيَّ وحی نمیکنند بمن مکر برای آنکه من ترساننده ام و بیان کننده باشم اِذْ قَالَ
رَبُّكَ چون کفت خدای تو مر فرشتکان را که خواهم آفرید آدمی از کل یعنی آدم را چون بیافریدیم
و تمام کنیم از پیش وی بسجده در آیند چون خلقت آدم تمام شد و روح در وی آفرید فرشتکان
همه سجده کردند مکر ابلیس که او استکبار کرد و کردن کشی کرد و او خود از جمله کافران بود قَالَ يَا
اِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ اَنَا خَيْرٌ
مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ وَاِنَّ عَلَيْكَ
لَعْنَتِي اِلٰى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ اِلٰى يَوْمِ
الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ حق تعالی ابلیس را کفت ترا چه منع کرد از انکه سجده نکردی مر آنرا که من بیافریدم
بدست قدرت خویش بی واسطه مکر تکبر کردی یا از جمله بزرکواران و بلند قدران بودی ابلیس کفت
اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از وی برای آنکه مرا از آتش آفریدی و وی را از کل آفریدی و آتش بهتر از خاک

باشد من برای این سجده نکردم قال فاخرج منها خدای گفت پس بیرون شو از بهشت که از رانده
و سنگسار و مستوجب لعنتی و لعنت من بر تو باد و باشد تا روز قیامت و حساب و جزا ابلیس
گفت بار خدایا مرا مهلت ده تا روزی که بعث کنند و برانگیزند خلقان را قال فانک من
المنظرین خدای گفت بدرستی که تو از جمله مهلت دادگانی تا روز و وقتی که معلوم است نزدیک
من قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال فالحق والحق
اقول لاملان جهنم منک وممن تبعک منهم اجمعین قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من
المتکلفین ان هو الا ذکر للعالمین ولتعلمن نباه بعد حین ابلیس گفت بعزت و جلال تو که
من این آدم و فرزندانش را اغوا و گمراه کردانم بیکبار مگر بندگان خالص و خاص تا که مرا بر ایشان دستی
نباشد و راهی نبود خدای تعالی گفت من خدای بحق گفتار من حق است و حق میگویم که پر کردانم
دوزخ را از تو و فرزندان آدم از آنان که متابعت و پیروی تو کنند همه را آنکه گفت بگو ای محمد من
از شما برای این رسالت و پیغمبری مزدی نمی خواهم و ثواب نمی جویم و من از جمله متکلفان نیم و از سر
تعسف و تکلف نمیگویم رسول علیه السلام فرمود که متکلف را سه نشانه باشد یکی آنکه منازعت کند با آنکه
بالای وی زبردست وی باشد و چیزی طلب کند که بآن نرسد و چیزی گوید که نداند عبدالله عباس گفت
هر که چیزی داند روایت کند بگوید و هر که نداند باید که بگوید الله اعلم که از جمله علم باشد که آنچه نداند گوید
ندانم و خدای تعالی داند آنکه گفت ان هو نیست این قرآن مگر ذکر یاد کردن و پندی جهانیان را
و هر آینه بدانند خبر قرآن و صدق او و حقیقت او پس از زمان مرگ و ظاهر گشتن کار دین

سورة الزمر

مکیت و هفتاد و پنج آیت ابی بن کعب روایت کرد از رسول صلعم که
هر که این سوره بخواند خدای تعالی امید وی را منقطع نکرداند و ثواب ترسکاران وی را کرامت کند
و از صادق علیه السلام روایت که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را شرف دنیا و آخرت بدهد

و بی مال و عشیره و بی اعزیز کرداند و تن وی را بر آتش دوزخ حرام کرداند

بسم الله الرحمن الرحیم

تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم انا انزلنا الیک الکتاب بالحق فاعبد الله مخلصا
له الدین الا لله الدین الخالص والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا
الی الله زلفی ان الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون حق تعالی قرآن را تنزیل نام نهاد و
مصدری در جای مفعول براء مبالغت را میگوید تنزیل الکتاب یعنی این قرآن صادر و واقع است
از خدای که عزیز است و غالب و حکیم است گفتار و کردار وی بر وفق حکمت و صواب باشد و سخن
آدمیان نیست و نه سخن پریان سخن خداوند و آفریننده جهان است انا انزلنا بدرستی که ما فرستادیم
بتو این کتاب بحق و صدق را فاعبد الله پس بپرست خدای را خالص کردانده و دین طاعت برای وی
و خطاب وی راست و جمله مکلفان در تحت خطاب داخل اند یعنی او را بپرست باخلاص و باو شرک
میار که دین و طاعت باخلاص خدای راست قتاده گفت دین خالص کلمه توحید است و گفته اند
اعتقاد واجب است از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و عمل بموجب شریعت و
تبرا از هر دینی که جز اینست والذین اتخذوا و آنانی که بجز خدای دوستانی و خدایانی گرفته اند
ما نپرستیم ایشان را مگر برای آن تا ما را بخدای نزدیک کرده اند و قربتی

سبب نزول

این آیت آن بود که رسول علیه السلام ایشان را ملامت میکرد و گفت جمادی که از و نفع و ضر و خیر و شر نیاید او
کجا مستحق عبادت باشد ایشان چه نعمت کرده اند برای شما و چه آفریده اند گفتند ما دانیم که آسمان
و زمین را آفریده است و لیکن عبادت ما خدای را نشاید ما ایشان را برای آن می پرستیم تا
ما را با خدای تعالی نزدیک کردانند ان الله یحکم بینهم خدای حکم کند میان ایشان
روز قیامت در آنچه در وی خلاف میکنند و باز نماید که محق کیست و مبطل کیست

إن الله لا يهدي من هو كاذب كفار لو أراد الله أن يتخذ ولدا لاصطفى مما يخلق ما يشاء
سبحانه هو الله الواحد القهار خلق السموات والأرض بالحق يكور الليل على النهار
ويكور النهار على الليل وسخر الشمس والقمر كل يجري لأجل مسمى ألا هو العزيز الغفار
بدرستی که خدای تعالی لطف نکند بآن دروغ زن کافر که لطف را در وی اثری نباشد که بر کفر مصر
باشد و بر کافر بعضی چون راه ی بکردن باشد و یا بداده آنچه تکلیف محتاج آن باشد از تمکین
و قدرت و ازاحت علت و نصب ادله و عقل و ارسال رسل و این هدایت بالجمله کافر را کرده یعنی
که میگوید فأما ثمود فهديناهم وگفته اند مراد باین هدایت هدایتست در آخرت براه بهشت با قرینه
إن الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون و دروغ ایشان آن بود که گفتند الملائکة بنات الله
فرشتگان دختران خدایند خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت لو أراد الله اگر خواستی خدای که فرزند
گیرد هر آینه برگزیدی و اختیار کردی از آنچه آفرید آنچه خواهد آنکه منزه کرد اند ذات خود را از آنکه ویرا
فرزندی باشد و ویرا چه احتیاج فرزند که او راست ملک و ملک آنچه در آسمان و زمین است و آن
خدای که یکیست و ویرا دومی نیست قهاریست شکننده کامها که غلبه کند و کس ویرا غلبه نتواند
کرد خلق السموات بیافرید آسمانها و زمین را بحق نه بباطل بغرض صحیح نه فاسد شب را بروز
می پیچد و روز را بشب گاه از روز می کاهد و در شب می افزاید و گاه شب بر می کاهد و در روز
می افزاید گاه روز بشب باز می پوشد تا ظلمت تاریکی ظاهر کرد و گاه بروز باز می پوشد تا شب
ظلمانی هم روشن و نورانی میکرد و وسخر الشمس والقمر و ماه و آفتاب را مسخر امر خود کرد تا هر یکی
میرود در فلک خود تا وقت معین کرده و نام برده بدانید که اوست آن خدای که عزیز است و غالب
آمرزنده و پوشنده گناه کاران خلقكم من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها وأنزل لكم من
الأنعام ثمانية أزواج يخلقكم في بطون أمهاتكم خلقا من بعد خلق في ظلمات ثلاث

ذلكم الله ربكم له الملك لا إله إلا هو فأنى تصرفون خدای که بیافرید شما را از یک
نفس یعنی نفس آدم آنگه جفت او را یعنی حوا را از وی بیافرید یعنی از پهلوی چپ وی لفظ
ثم برای آن آورد تا دلالت کند بر آن که میان آفرینش آدم و آفرینش حوا مباینتی و بعدی هست
در مرتبت و فضل و گفته اند که خدای تعالی فرزندان آدم را بر شکل ذره از پشت آدم اخراج
کرد و آنگه حوا را بیافرید وأنزل لكم و بیافرید برای شما چهارپایان هشت جفت از اشتر
دو نری و ماده و از گاو و از گوسفند دو و از بز دو و هر دو جفتی باشد این جفت آن باشد و آن
جفت این پس هشت جفت باشند و گفته اند که انزل برای آن گفت که حیوانات از نبات است
یعنی گیاه و گیاه از آبست و آب از آسمانست يخلقكم في بطون أمهاتكم می آفریند در شکمهاء مادران
شما خلقی از پس خلقی آفرینش بعد از آفرینش اول نطفه آنگه علقه آنگه مضغه تا آخر آیة در سه
تاریکی تاریکی شب و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه این خدای تعالی که افعال وی اینست پروردگار
شماست ملک و پادشاهی ویراست و ویرا سزاست لا إله إلا هو جز او خدای نیست پس چگونه شما را
از عبادت وی همی گردانند و بعبادت و پرستیدن بتان می آرید إن تكفروا فإن الله غني عنكم
ولا يرضى لعباده الكفر وإن تشكروا يرضه لكم ولا يرضى لعباده الكفر تزر وازرة
وزر أخرى ثم إلى ربكم مرجعكم فينبئكم بما كنتم تعملون إنه عليم بذات الصدور
وإذا مس الإنسان ضر دعا ربه منيبا إليه ثم إذا خوله نعمة منه نسي ما كان يدعو إليه
من قبل وجعل لله أندادا ليضل عن سبيله قل تمتع بكفرك قليلا إنك من أصحاب النار
اگر بخدای کافر شوید خدای را چه زیان خدای از شما مستغنی است و بی نیاز و او راضی نباشد بنده
برای بندگان خود کفر را از آن سبب که رحیم و مهربانست و کفر سبب هلاک ایشانست و او بهلاک ایشان
راضی نباشد و اگر شکر گویید و شاکر نعمت وی باشند برای شما بپسندد و بکفر راضی نیست بشکر راضی است

آیه را دلیل است بر آنکه خدای تعالی مرید طاعتست و کاره
معصیت مرید طاعتست برای اصلاح نفس بندگان و کاره معصیت است برای دفع مضرت
از نفس ایشان وَلَا تَزِرُ هیچ نفس بارگران نفس دیگر بر نگیرد و بگناه زید خدای تعالی عمرو را مواخذه
نکند واین دلیل است بر عدل خدای تعالی ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم پس با خدای شما باشد مرجع و بازگشت
شما خبر دهد شما را بآنچه میکنید وهیچ چیزی ازوی فایت نگردد و دانا است بآنچه در سینهاست
از اسرار هیچ چیز پوشیده نیست آنکه گفت وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ وچون بآدمی رسد بلای و مضرتی
و رنجی و محنتی خدای را بخواند و بادرگاه وی رود و در وی گریزد پس آنکه وی را نعمتی دهد و از محنت
بیرون آرد فراموش کند آن محنت و بلا را که خدای را برای دفع کردن آن میخواهد پیش ازین و خدای
را هم فراموش کند بدان خدای همتایان از بتان وایشانرا می پرستند چنانکه خدای را پرستند
آنکه رسول ص را گفت بگوای محمد این کافر نعمت را بر سبیل تهدید که تمتع و برخورداری کیر
بکفر خویش اندکی که تو از جمله اصحاب دوزخ و ملازمان آتشی أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ
سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ
الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یا آنکس که
او ایستاده باشد و دعا کند در نماز آناء اللیل در ساعتهای شب سجده کند و قیام نماید
واز آخرت حذر کند و می ترسد و برحمت خدای امید میدارند حال او و سرانجام او بهتر باشد
یا سرانجام آنکس که از آخرت نترسد و برحمت خدای امید ندارد بگوای محمد که هیچ یکسان باشند
آنانکه دانند و آنانکه ندانند هرگز عابد با فاسق راست باشد و عالم با جاهل یعنی نباشد الذین
یعلمون عاملان عالمند کسی را که بعلم عمل نکند وی را عالم نخوانده است واز صادق علیه روایت

است که الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مائیم که اهل بیت رسولیم وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ دشمنان ما اند و اولوا
الالباب که خداوندان عقل و خرداند شیعه ما اند آنکه رسول ص را خطاب کرد و گفت ای محمد
این بندگان مرا از بندگانی که ایمان آورده اند بترسید از خدای خود و از معاصی و دری نجوید لِلَّذِينَ
أَحْسَنُوا آنان را که در دنیا نیکویی کرده اند جزای ایشان در آخرت نیکویی است و اگر در زمینی باشد
که در ان زمین عبادت نتوان کرد باید که آن زمین را بگذارند که زمین خدا فراخست بزمین دیگر روند اگر
چه مفارقت دوستان و ولایت بر شما سخت باشد صبر کنید که کسانی که صبر کنند ایشانرا مزد بی حساب
دهند در خبر است که امیر المؤمنین علی ع با قنبر شبی از شبها در کوچه از کوچهای کوفه میگذشت از سرای آواز
آمد که کسی میخواند که أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا قنبر گفت من بایستادم و امیر المؤمنین
بگذشت و باز نگریست مرا گفت ای قنبر چرا ایستاده گفتم یا امیر المؤمنین آواز حزین درین پاره شب میشنوم
گفت ای قنبر بیا که نَوْمٌ عَلَىٰ يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ عَلَىٰ شَكٍّ خواب بر یقین بهتر از عبادت با شک است من
عجب داشتم روزی دیگر آنجا رفتم تفحص کردم سرای مردی منافق بود گفتم یا امیر المؤمنین توچه دانستی که آن آواز
کیست گفت حکم نه راعی باشد که رعیت خود را نشناسد

آورده اند

که امیر المؤمنین ع را کنیزکی
بود و مؤذنی داشت آنحضرت که باوقات نماز آمدی و ورا اعلام کردی روزی مؤذن را چشم بر کنیزک افتاد
و ویرا دوست داشت پس از ان هر روز که مؤذن آمدی کنیزک را گفتی بگوی امیر المؤمنین را بگفتی که وقت
نماز است و بدانکه من ترا دوست دارم مدت یکسال برآمد که وی همچنین میگفتی آن کنیزک گفت این سخن را چه
بگذشت بیامد و امیر المؤمنین ع را ازین آگاه کرد گفت چون بار دیگر گوید من ترا دوست دارم تونیز بگوی که
من نیز ترا دوست میدارم اکنون زحمتی باید کرد چون مؤذن بیامد و همان سخن بگفت کنیزک گفت من نیز ترا دوست
دارم اکنون زحمتی باید کرد مؤذن گفت اصبر وَتَصَبَّرْ إِلَىٰ يَوْمٍ يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ
کنیزک بیامد و با امیر المؤمنین ع بگفت در حال کس فرستاد و مؤذن را حاضر کرد و کنیزک را آزاد کرد و بنکاح بوی داد

اصبغ بن نباته گفت با امیر المؤمنین ع بعیادت حسن علی ع شدیم از رنجوری وی امیر المؤمنین ع گفت اصبحت یا ابن رسول الله ای پسر پیغمبر خدای چگونه گفت اصبحت بنعمة الله بارئا بنعمة خدای بهترم گفت همچنین باشد ان شاء الله تعالی حسن علی ع گفت مرا باز نشانید او را باز نشاندند و پشت باز داد و گفت سمعت جدی رسول الله ص یقول یا بنی ان فی الجنة شجرة یقال لها البلوی یؤتی باهل البلاء و لا ینصب لهم میزان و لا ینشر لهم دیوان تصب علیهم الاجر صبا ثم تلا رسول الله انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب گفت از جد خویش شنیدم که ای پسر من در بهشت درختیست که آن را درخت بلا خوانند فردا در قیامت اهل بلا را بیارند و برای ایشان ترازو نصب نکنند و دیوان بگشایند مزد و ثواب برایشان ریزند ریختنی عظیم آنگاه این آیه برخواند که صابران را مزد بی حساب باشد مزد ایشان بی ترازو و بی حساب باشد قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین و امرت لان اکون اول المسلمین قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم قل الله اعبد مخلصا له دینی فاعبدوا ما شئتم من دونه قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیامة الا ذلک هو الخسران المبین لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل ذلک یخوف الله به عباده یا عباد فاتقون بگوای محمد که مرا فرموده اند تا خدا[illegible] پرستیدن باخلاص و مرا فرموده اند تا اول مسلمانان باشیم از این امت و سابق و مقدم ایشان [illegible] و آخرت و سبقت جز باخلاص نباشد و هر که مخلص است وی سابق است تکرار برای آن کرده که اول [illegible] اخبار است با آنکه او مامور است بعبادت و اخلاص و دوم اخبار است بآن که خاص میکند خدای [illegible] و از برای اینست که ذکر معبود بر عبادت مقدم کرده است قل انی اخاف بگوای محمد که می ترسم که اگر در خدای خود عاصی شوم از عذاب روز بزرگ آنگه وی را فرموده که بگو من که محمدم بعبادت خود خدای را خالص میکنم پس شما برسید آنچه میخواهید از بتان بدون خدای صورت امر است و معنی تهدید است قل ان الخاسرین بگوای محمد که زیان کاران آنانند

که نفس خود را زیان کردند و اهل خود را زیان کردند آنچه ایشان را بود از درجات بهشت و مجاورت ابرار از خویشتن فایت کردن خسران هویدا و زیان کاری روشن است و حقیقت اینست که بهشت و بدوزخ رسیدند ایشان را بود در دوزخ سایه بالها از آتش و سایه بالهای آتشین از زیر ایشان که آن سایه بان کسانی باشد که در زیر باشد از زیر ایشان اینست که خدای تعالی بندگان خود را بدین می ترساند آنگه برسبیل التفات گفت ای بندگان از من حذر کنید و از عذاب من بترسید والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی الله لهم البشری فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب افمن حق علیه کلمة العذاب افانت تنقذ من فی النار لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد آنان که از پرستیدن طاغوت اجتناب کردند و بخدای رجوع نمودند و خاص او را پرستیدند ایشان راست بشارت و خرمی و خوشدلی هرچه آن را پرستیدند بدون خدای آن را طاغوت خوانند پس ای محمد بشارت ده بندگان مرا آنان که گفتار و سخن بشنوند و نیکوتر از نیکوتر تمیز کنند و آنچه قوی تر و متین تر باشد آن را اختیار کنند و متابعت آن کنند ایشانند که خدای هدایت کرده ایشان را و لطف فرموده و ایشانند که خداوندان خرداند ابن زید گفت که این دو آیه در حق سه کس آمد که ایشان در جاهلیت لا اله الا الله گفتندی زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ابوذر غفاری آنگه گفت هر آنکسی که کلمه عذاب بر وی سزاوار باشد و وی مستحق عقابست [illegible] دیدی و هر کسی که باتش دوزخ رسیده باشد برهانی و نجات دهی و شاید که معنی چنین بود که هر کسی که کلمه عذاب بر وی حق گشت همچون کسی باشد که بهشت وی را واجب شود آنکه ابتدا کرده و گفت لکن کسانی که از خدای بترسیدند و از معاصی اجتناب کردند ایشان را درجها و غرفهاست در بهشت که از بالای آن غرفها بنا کرده و در زیر

آن غرفها و کوشکها جویهای آب روان است خدای شما را این وعده کرده و وعدهٔ خود خلاف نکند
ابو سعید خدری گفت که رسول صلعم گفت اهل بهشت بنگرند از بالاء خود غرفها بینند غرفه اهل آن غرفها
چنان می درخشد که ستاره از آسمان و میان ایشان بعد و تفاوت مشرق باشد تا مغرب گفتیم یا رسول الله
آن منازل انبیا باشد که کسی بدرجهٔ ایشان نرسد گفت لا بل مومنان باشد که بخدا و رسول ایمان آورده
باشند أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا
مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ
ای محمد نکوی و نمی بینی که خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی پس آن آب را چشمهای برد که در زمینی
است پس آنکه بیرون آورد بسبب او کشتی که رنگهای وی مختلف باشد آنکه خشک شود پس او را زرد بینی
پس آنکه ویران ریزه کرداند بدرستی که درین آیة دلیل است در شناختن صانع عالم و آفریدگار جهان
کسانی را که خداوندان عقل اند عقل را کار فرمایند و نظر اندیشه کنند تا بمعرفت حق برسند أَفَمَن
شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ
مُّبِينٍ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ
مِنْ هَادٍ گفت که انکه بنده از سراء غرور دور شود و روی بسراء خلوت کند و بیشواز آمدن مرگ کار
مرگ بسازد شبلی گفت آیت در عمار یاسر آمده است فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم پس وای بر آنکسی که
دلها ایشان سخت باشد از یاد کردن [illegible] خداوند که خدا دلهای ایشان نرم شود ابو سعید خدری
روایت کرد از رسول صلعم که حاجت بنزدیک نرم دلان امت من طلب کنید که من رحمت در دلهاء ایشان
نهاده ام و از سخت دلان طلب مکنید که من خشم خود را در ایشان نهاده ام رسول صلعم گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ خَاشِعٍ رَحِيمٍ يُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَيَدْعُو إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ كُلَّ قَلْبٍ سَاهٍ لَاهٍ يَنَامُ اللَّيْلَ كُلَّهُ

فَلَا يَذْكُرُ اللَّهَ خدای تعالی دوست دارد هر دلی اندوهگین ترسنده و مهربان را که مردمان را خیر
می آموزد و باطاعت خدای دعوت میکند و دشمن دارد هر دل غافل بازی کننده و مشغول را که همه شب
بخسبد و ذکر خدای نکند مالک دینار گفت که خدای تعالی بر هیچ قومی خشم نگرفت الا رحمت
از دلهاء ایشان ببرد أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ایشان در ضلالتی روشن و هویدا اند که بر هیچ
عاقل پوشیده نیست اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ عبد الله مسعود و عبد الله عباس گفتند که روزی
صحابه حضرت رسول صلعم را گفتند لَوْ حَدَّثْتَنَا اگر ما را حدیث گفتی خدای تعالی این آیة فرستاد که اللَّهُ
نَزَّلَ خدای فرستاده است نیکوترین سخن یعنی کتابی بهم ماننده بهری با بهری در حسن نظم و ترتیب
و بلاغت و فصاحت و تناسب معنی بعضی مصدق بعضی و بهری مقوی و مبین بهری قصهای
او مثنی و مواعظ او مکرر و چندانی که وی خواندن مثنی و مکرر کرداند خرف نشود و کهنه نگردد و فایدهٔ
تکرار آنست تا در دلهاء شنوندگان راسخ و ثابت گردد از آنکه نفس از مواعظ و نصایح نفور است
اگر مکرر نشدی متانس نگشتی تَقْشَعِرُّ مِنْهُ بگذرد و می برسد از وی دلهای آنکسانی که از خدای خود
می ترسند یعنی چون قرآن می شنوند و آیات وعید خوفی در دلهای ایشان پدید می آید و لرزه بر
اعضای ایشان می افتد و چون ذکر خدا و رافت و رحمت وی می شنوند دلهاء ایشان ساکن و نرم گردد
از امیدی که ایشان را برحمت خدا پدید می آید عبد الله بن عروة بن الزبیر گفت اسماء بنت ابی بکر را
پرسیدم که اصحاب رسول صلعم چگونه بودندی چون قرآن شنیدندی گفت چنانکه خدای تعالی وصف
کرد ایشان را چشمهای ایشان گریان بودی و تنهاء ایشان لرزان من گفتم جماعتی اندکه چون قرآن می شنوند
می افتند و بیهوش میشوند گفت أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ابن سیرین را گفتند که جماعتی پدید
آمده اند که قرآن شنوند و بیفتند و بی هوش شوند گفت یکی از ایشان را بر سر دیواری بنشانید و قرآن
از اول تا آخر بر وی خوانید تا بیفتد یا نه اگر بیفتد و بر زمین آید راست میگوید زید بن اسلم گفت که

ابی بن کعب نزدیک رسول صلعم آمد و قرآن میخواند قومی را رقتی با دید آمد گفت اِغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ
عِنْدَ الرِّقَّةِ فَإِنَّهَا رَحْمَةٌ چون رقتی باشد دعا را به غنیمت دارید که آن رحمت و از رسول صلعم
روایتست که چون پوست بنده از ترس خدای بلرزد خدای تعالی تن او را بر آتش دوزخ حرام کرداند
ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ این کتاب لطف خدایست و بیان توفیق دهد بسبب او آنرا که خواهد از بندکان
تا ظاهر کرد از ایشان خوف و خشیت و رجا وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر که لطف خدای در وی موثر نباید از
قساوة و سختی دل او هیچ لطف کننده و موثری نباشد و هیچ راه نماینده أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ
سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَأَذَاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ای آنکس که بر وی خود از سختی عذاب حذر کند
و روی خود را سپر عذاب سازد مجاهد گفت یعنی او را بر روی در آتش اندازند عطا گفت
اول عضوی که آتش بوی رسد روی باشد از آنکه روی خود پیش تا بر زمین نهاده باشند
و گفته اند بر روی خود خواهند که آتش دفع کنند روی ضایعی دارند برای آنکه دستهاش با
پس بسته باشند با غل و زنجیر و اگر گشاده بودی بدست آتش از خود دفع کردی و گفته اند
مراد بر وی جمله اعضای و تنست یعنی آنکس که حال او چنین باشد هرگز باشد که از عذاب ایمن
باشد روز قیامت وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ستمکاران را گویند روز قیامت که بچشید جزاء آنچه کسب کرده
اید از وبال یعنی خزنهٔ دوزخ کافران را گویند آنکه گفت كَذَّبَ الَّذِينَ بدروغ داشتند
پیغمبران کسانی که پیش از ایشان بودند تا لاجرم با ایشان آمد عذاب خدای از آن جهت و از آنجا که
ایشان ندانستند و بخاطر ایشان نگذشت فَأَذَاقَهُمُ اللّٰهُ پس بچشانید ایشان را خدای رسوایی
و عذاب و هوان در رسند کانی دنیا بکشتن و اسیر کردن و سر کزیه بر کردن ایشان نهادند و هر آینه

والعدا
الطروالبرا

عذاب آخرت بزرگ‌تر است و رسواتر اگر اندیشه کنند تا بدانند و آنچه موجب آن عذاب
باشد اجتناب نمایند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ
وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ
مَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ بدرستی که بزدیم
و پدید کردیم درین قرآن برای مردمان از هر مثلی و داستانی تا باشد که ایشان اندیشه کنند
و پند گیرند قرآن عربی بزبان عرب سخن راست نه کج تا باشد که بسبب این قرآن متقی و پرهیزکار
شوند و از معاصی بپرهیزند و از شرک دور کردند آنکه خدای تعالی مثلی زد مومن و کافر را بنده
که خاص باشد او یک خواجه را و آنکه خواجکان بسیار در وی مشترک باشند و گفت ضَرَبَ اللّٰهُ
مَثَلًا خدای تعالی مثلی زد بمردی که در وی دعوی کنند جمعی که ما خواجکان وییم و ایشان بد
خوی و درشت خوی باشند هر یکی وی را کاری دیگر فرمایند و تکلیف یکدیگر کنند و مردی دیگر خاص و خالص
یک مرد را باشد که او را بر نجاند و تکلیف ما لا یطاق نفرماید ایشان هر دو از روی مثل هرگز یکسان
باشند یعنی مشرکان که معبودان مختلف را پرستند و مومنان که یک خدای را پرستند با یکدیگر برابر
نباشند پس واجب و لازم بود که حمد و ثنا خدا گویند و طاعت دارند خدا را که وی را هیچ شریکی
نبود بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشترین ایشان نمی دانند آنکه رسول صلعم را خطاب کرد و گفت ای محمد تو را مرگ
خواهد بود و ایشان را هم تو مرده و ایشان مرده کانند همکنان بمیرند و بخدای رسند پس آنکه شما
نزدیک خدای خود با یکدیگر خصومت کنید و تو گویی که من پیغام و رسالت رسانیده ام ایشان
انکار کنند و گفته اند خصومت آن باشد که مظلومان با ظالمان خصومت کنند تابعان بر متبوعان
در خبر است که چون این آیة آمد زبیر گفت یا رسول الله این گناه که ما با یکدیگر کنیم

آنرا مجازات کنند گفت آری هر خداوند حق را بحق رساند ابو هریره روایت کرده که روزی رسول م
صحابه را گفت هیچ میدانید که مفلسان امت من که باشند ما گفتیم آنان که مال ندارند گفت
نه آنان باشند که با مردمان ظلم کنند این را بزنند و آن را دشنام دهند و مال ایشان بستانند
فردا در قیامت که مقاصه کنند آنجا زر و سیم نباشد حسنات ظالمان را بمظلومان دهند تا
ایشان مفلس مانند آنگاه با سیآت ایشان را بدوزخ برند عبد الله عمر گفت ما را در روزگار
در آن زمان گمان این بود که این خصومت میان ما و اهل کتاب باشد در قیامت و گفتیم کاما را خصومت
نباشد با یکدیگر که دین ما یکیست و پیغمبر ما یکیست تا بدیدیم که مسلمانان تیغ برکشیدند و یکدیگر
را می کشتند بدانستیم که خصومت اینست ابو سعید خدری گفت روز جمل و صفین تمام دانستیم
که خصومت اینست فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي
جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لَهُمْ مَا
يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ
بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ میگوید کیست ظالم و ستمکارتر از آنکس که بر خدای دروغ گوید
بزعم آنکه خدای را فرزند و شریک است و بدروغ دارد صدق را که قرآنست چون بوی آمد جاء بالصدق
گفتند که جبرئیل ع است وَصَدَّقَ بِهِ رسول الله است م که جبرئیل بیاورد باور رسول م تصدیق
کرد مقاتل گفت جاء بالصدق رسول است وصدق به مومنان اند و بعضی از صحابه گفتند
که جاء بالصدق رسول است وصدق به علی بن ابی طالب است ع

در خبر است

که در شب معراج چون رسول م را بآسمان بردند ملکوت آسمانها بر وی عرضه کردند گفتند بر وی قوم خود را
حق ده گفت بار خدایا مرا بدروغ دارند قال الله تعالى يُصَدِّقُكَ عَلِيٌّ وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْاَكْبَر
علی بن ابی طالب ترا تصدیق کند و او صدیق اکبر است آنست که مخالفان و موافقان در اخبار آورده اند

که الصدیقون ثلثة حزبیل مؤمن آل فرعون وحبیب النجار مؤمن آل یاسین وعلی بن ابی طالب
و او سید و بهترین ایشانست

در خبر است

که روزی رسول م
بنی تیم را بغزا فرستاد و علی م را برایشان امیر کرد ایشان گفت کیست از شما که فضل بیش عمم از قرآن یاد دارد
عمار بن یاسر برپای خواست و گفت من گویم یا رسول الله گفت بیار عمار گفت قوله تعالى وَالَّذِي جَاءَ
بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ رسول م فرمود كَفَاكَ اللهُ يَا عَمَّارُ كُلَّ مُهِمٍّ زید بن حبان گفت پیش رسول م رفتم
در بدایت کار و گفتم یا رسول الله محمد چه میگوئی گفت میگویم که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَا رَسُولُ خدای یکیست و من
پیغمبر وی ام گفتم مَنْ يُصَدِّقُكَ عَلَى هٰذَا گفت صَبِيٌّ وَامْرَأَةٌ کودکی و زنی یعنی خدیجه و علی م و آنجا
گفت رسول م صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ لِاَنَّهُ لَمْ تُرْفَعْ مِنَ الْاَرْضِ صَلٰوةٌ اِلَّا مِنِّي
وَمِنْ عَلِيٍّ هفت سال فرشتگان بر من و بر علی صلوات میدادند برای آنکه در آن هفت سال نماز هیچ
کس بآسمان برنشد الا نماز من و علی را اُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ این جماعت متقیان و پرهیزکارانند
ایشان را باشد نزدیک خدای ایشان آنچه خواهند و آرزو کنند آن جزاء نیکوکارانست لِيُكَفِّرَ
اللهُ عَنْهُمْ تا باز پوشد و کفارت کند خدای تعالی از ایشان بدترین آنچه کردند یعنی عقاب آن ساقط
کرداند و جزا دهد ایشان را مزد ایشان نیکوتر و بهتر از آنچه کرده باشند أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ
وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ
اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ
حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ نه خدا تعالی کافی و بسنده است بنده خود را محمد چون خدای کافی
باشد از همه چیزها ایمن باشد و نترسد و ترا می ترسانند بآنان که دون خدای اند از بتان ایشان گفتندی محمد
ما می ترسیم که این خدایان ما آفتی و رنجی بتو رسانند از آنکه در ایشان طعنه میزنی و ایشان را بد میگوئی گفت

هر که خدای وی را ضال کرده اند یعنی خذلان کند و با خودش گذارد یا تسمیه کند و نام ضال نهد
یا قهر کند وی را بضلالت و حکمش ازین مانع باشد فما له من هاد او را هیچ راه نماینده نباشد
نه خدای عزیز است و غالب خداوند انتقام و کینه کشیدن آنکه گفت ولئن سألتهم و اگر
پرسی تو ازین کافران که آسمان و زمین را که آفرید هر آینه گویند که خدای آفرید بگو ای افرأیتم
هیچ دیدید و می بینید آنرا که شما می پرستید بدون خدای اگر خدا بمن ضرری رساند ایشان هیچ
کشف توانند کردن و باز توانند داشتن تا بمن نرسد قل حسبی الله بگوی که خدای مرا بس است بروی
توکل کنند توکل کنندگان قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون من یأتیه
عذاب یخزیه ویحل علیه عذاب مقیم انا انزلنا علیک الکتاب للناس بالحق فمن اهتدی
فلنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما انت علیهم بوکیل بگوی ای محمد کافران قریش را که
ای قوم من بکنید آنچه می توانید بر حسب امکان و قدرت خویش که من نیز آنچه توانم خواهم کردن
دروزی بود که بدانید آنکس را که عذاب رسوا کننده بوی آید در دنیا و خوار و رسوا گردد و عذاب
مقیم و دایم بوی نازل گردد و همیشه در آن عذاب بماند انا انزلنا بدرستی که ما فرستادیم کتاب
که قرآنست بحق و صدق برای احتیاج مردمان با آن پس هر که مهتدی شود و راه راست یابد نفع
آن نفس وی را بود و هر که ضال شود و مهتدی نگردد ضلالت بر نفس وی باشد بر تو رسانیدن است
برسان و تو موکل و نگاه بان ایشان نیستی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها
فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم
یتفکرون ام اتخذوا من دون الله شفعاء قل او لو کانوا لا یملکون شیئا ولا یعقلون
قل لله الشفاعة جمیعا له ملک السموات والارض ثم الیه ترجعون خدای تبارک و تعالی
بر میدارد جانها را هنگام مردن وی یعنی وقت خفتن خفتگان را مردگان خوانده است از آنجا که

نتوانند کرد و تصرف در کارها چنانکه مردگان و آنکه وی نمیرد در خواب خود یعنی آنرا که در خواب
بر ندارند و بر میدارد آنرا که مرگ بر وی حکم کرده باشد و رد کند آن جان را که مرگ بر وی
حکم نکرده باشد تا اجل مسمی یعنی نام زده که چون از اجل در آید یک لحظه تقدیم و تاخیر نیفتد بدرستی
که درین چه گفته شد از قبض روح و نگاه داشتن جان خفته و رد کردن جان دیگری آیاتی و علاماتی
هست گروهی را که اندیشه و تفکر کنند ابو هریره روایت کرده که رسول صلعم گفت که چون یکی از شما خواهد
که بخسبد بگوید اللهم باسمک وضعت جنبی وبک ارفعه ان امسکت نفسی فاغفر لها
وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین آنکه گفت ام اتخذوا فرا گرفتند
کافران قریش بدون خدای و بی امر و فرمان وی شفاعت کنندگان از بتان بگوی ای محمد و اگرچه
ایشان مالک نباشند چیزی را و شفاعت و عبادت را نشناسند و ندانند ایشان را شفاعت باشد
و این بر سبیل ملامت و توبیخ گفت آنکه گفت ای محمد بگوی که همه شفاعت خدای راست تا هر که شفاعت
کند جز بامر خدای نباشد مالک اوست ملک آسمان و زمین او راست مرجع و بازگشت شما باوی
باشد در روز قیامت واذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة
واذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون قل اللهم فاطر السموات والارض عالم
الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون چون خدای را یاد کنند تنها
یعنی خدای که یگانه است در پیش کافران آنان که بقیامت ایمان ندارند تنگ شود دل ایشان و نفرت کرد
و از خشم و اندوه پر گردد چنانکه اثر آن در بشرۀ ایشان پدید آید و قبض در ناصیۀ ایشان ظاهر گردد و چون
یاد کنند آنان را که دون خدای باشند از بتان و دون رسول خدا و اهل بیت از دشمنان ایشان
خرم و شادان گردد دلهای ایشان خندان شود چنانکه دشمنان خدای بذکر خدای نفرت و خشم کین
میشوند رسول صلعم و اهل بیتش بذکر فاضل و مناقب ایشان خشم کین و نفرت میشوند آنکه رسول صلعم از وی

تا ایشان را بعقوبت پیش خدای آورد و بر ایشان دعا کند و این کلمات بر زبان راند که اللهم
فاطر السموات والارض خدای که آفریننده آسمان و زمینی تو حکم کن میان بندگان خود
در آنچه خلاف کردند و خلاف کنند تو بحق که قادری برین حکم میان ایشان داد مظلومان از ظالمان
بستان **منذر الثوری** کفت که نزدیک ربیع خثیم حاضر بودم که
مردی در آمد از آنان که بقتل حسین بن علی ع حاضر بوده بودند ربیع کفت شما یید که سر نبیرکان
رسول صلعم بر فتراکها آویخته آورده اید بخدای که کسانی را کشته اید که اگر مصطفی صلعم زنده بودی
بوسه بر لبها و دندانها ایشان میدادی آنگاه این آیه برخواند که قل اللهم فاطر السموات
والارض الآیة ولو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا ومثله معه لافتدوا به من سوء
العذاب یوم القیامة وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون وبدا لهم سیئات ما
کسبوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون واکر باشد کسانی را که در دنیا ظلم کردند در آخرت
آنچه در همه زمین باشد از ملک و مال و هم چندان دیگر با ایشان خواهند بودن که باین همه خود را
از عقوبت عذاب باز خرند در روز قیامت کس ایشان را باز نفروشد تا ایشان این را فدای
نفس خود کرده اند **انس مالک** کفت که خدای تعالی روز قیامت کوید
با کسی که هیچ کس را عذاب از وی کمتر نباشد در دوزخ که اگر ملک دنیا ترا باشد امروز
فداء خویش کنی تا ازین عذاب برهی کوید آری خدای کوید من در دنیا از تو کمتر ازین خواستم
اجابت نکردی و بمن شرک آوردی وبدا لهم من الله و ظاهر شود روز قیامت ایشان را آنچه
ایشان کمان نبرده باشند در حساب نیاورده سدی کفت آنچه در دنیا کمان برده باشند
محمد بن المنکدر را دیدند بر در مرک جزع میکرد وی را کفتند از مرک می
ترسی کفت نه از آیتی می ترسم که در کتاب خدایست وهو قوله تعالی وبدا لهم من الله ما لم

یکونوا یحتسبون آنکه کفت ظاهر شد ایشان را بدی آنچه ایشان کرده باشند و بدیشان فرود آید جزاء
آن استهزا که در دنیا با مومنان کرده باشند فاذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولناه
نعمة منا قال انما اوتیته علی علم بل هی فتنة ولکن اکثرهم لا یعلمون قد قالها الذین
من قبلهم فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون فاصابهم سیئات ما کسبوا والذین ظلموا
من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا وما هم بمعجزین اولم یعلموا ان الله یبسط الرزق لمن
یشاء ویقدر ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون حق تعالی درین آیة از جمله خصال بد آدمی باز
می نماید میکوید که چون آدمی را بلایی و نکبتی رسد ما را که دافع بلا و محنتیم بخواند چون محنت را
بنعمت بدل کنیم و نعمتش دهیم از خزاین خود وی کوید که مرا این از آن دادند که من سزاء آنم قتاده
کفت بر علمی که بنزدیک منست از معرفت وجوه اکتساب چنانکه قارون کفت حق تعالی بر وی
رد کرد و کفت نه که آن فتنه است و برای امتحانیست تا شکر نعمت میکند یا کافر نعمت میکردد ولیکن
بیشترین مردمان نمی دانند که آن فتنه و امتحانست قد قالها الذین من قبلهم همین کلمه و همین
سخن کفتند کسانی که پیش از ایشان بودند یعنی قارون نیز کفت انما اوتیته علی علم عندی
لاجرم چون عذاب ما آمد هیچ سود نداشت ایشان را آنچه اندوختند و بفریاد ایشان نرسید
فاصابهم پس بایشان رسید سیئات و بدی آنچه کردند و آنان که ظالم و ستم کار اند ازین جماعه
زود بود که بایشان رسد بدیها آنچه کسب کردند و ایشان عاجز نتوانند کرد و فوت نتوانند کشت
و از عذاب نتوانند کریخت اولم یعلموا ای نمیدانند که آنچه ایشان بر علم خود حمل میکنند که
آن روزیست از خدای تبارک و تعالی و خدای روزی رساند و کستراند آنرا که خواهد و تنگ
کرداند آنرا که خواهد و بر حسب آنچه مصلحت داند بدرستی که درین آیاتی و علاماتی هست کسانی
را که ایمان می آرند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله

یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم وانیبوا الی ربکم واسلموا له من قبل
ان یاتیکم العذاب ثم لا تنصرون خلاف کرده‌اند که مراد ازین آیه کیست عبدالله عباس
گفت مشرکان گفتند که محمد دعوی کند که هر که شرک آرد بخدای و خون ناحق ریزد خدای وی را
نیامرزد وما این هر دو کرده‌ایم پس او ما را چه دعوت میکند خدای تعالی این آیه فرستاد بدین قول
آیه مشروط باشد بتوبه و گفته‌اند که این آیه بر نزول مقدم است بر آیه ان الله لا یغفر ان
یشرک به و گفته‌اند که در حق کسانی است که اسلام آوردند و در جاهلیت گناهان کرده‌اند و قتل
که خدای ایشان را بیامرزد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگوی ای محمد بندگان مرا آنان که بنفس خود
اسراف کرده‌اند و در ارتکاب کبایر از حد درگذشتند از رحمت خدای نا امید نباشید که خدای تعالی
همه گناهان را بیامرزد که آمرزنده و بخشاینده اوست **آورده‌اند** که
عبدالله مسعود در مسجدی رفت واعظی تذکیری میگفت و وعید سخت میکرد و وصف دوزخ
و اغلال و سلاسل میکرد او بیامد و بانگ بر وی زد و گفت چرا مردمان را از رحمت خدای تعالی
نومید میگردانی و خدای تعالی میفرماید که یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة
الله زید اسلم گفت مردی بود در امم گذشته در عبادات اجتهاد عظیم کردی اما مردمان را
ترسانیدی از رحمت خدا نومید گردانیدی چون با پیش خدای شد گفت بار خدایا مرا نزدیک تو
چیست گفت دوزخ گفت عبادت من کجا رفت گفت بندگان مرا تو از رحمت من نومید میکردی
امروز ترا از رحمت خود نومید کرده‌ام **معمر از زهری** روایت
کرده که یک روز عمر خطاب نزدیک رسول ص آمد گریان رسول ص گفت ای عمر چرا میگریی گفت یا رسول الله
جوانی بر در ایستاده است گریان از گریه وی دلم بسوخت و چشم من گریان شد رسول ص گفت وی را
در آرید در آوردند رسول ص گفت ای جوان چرا میگریی گفت از گناه خود میگریم که از خشم خدای می‌ترسم

گفت ای جوان شرک آورده بخدای تعالی گفت نه یا رسول الله گفت خدای گناهت بیامرزد
واگرچه مانند هفت آسمان و زمین و کوهها باشد گفت یا رسول الله گناه من عظیم تراست ازین
گفت گناه تو عظیم تراست یا عرش گفت گناه من گفت گناه تو عظیم تراست یا کرسی گفت گناه من
گفت گناه تو عظیم تراست یا خدای تو گفت خدای من از همه چیزها عظیم تراست گفت برو که
گناه عظیم را خدای عظیم بیامرزد آنگه گفت ای جوان بگو تا چه گناه کرده گفت یا رسول الله شرم
میدارم از روی تو گفت بگوی گفت یا رسول الله من مردی نباش بودم مدت هفت سال نباشی
میکردم و کفن مردگان می بردم اتفاقا دختری از انصار بانی وفات کرد من سر گور او باز کردم
و او را بیرون آوردم و برهنه کردم چون برگشتم نفس من مطالبه کرد تا با او مواقعه کنم برفتم و با او مواقعه
کردم چون فارغ شدم و خواستم که برگردم آواز داد که ای جوان وای بر تو از دیان یوم الدین آن
روز که خدا حاکم باشد میان خلقان و ظالم را حق مظلوم مطالبه کند مرا برهنه کردی در لشکر
گاه مردگان و پلیدم رها کردی در پیش خدای رسول ص چون این سخن بشنید گفت بیرون کنید
این فاسق را و میگفت ما اقربک الی النار و چه نزدیکی تو بآتش دوزخ جوان از آنجا بیرون آمد
سر در بیابان نهاد و میگریست و تضرع میکرد و با خدای تعالی توبه میکرد یک روز گفت ای
خدای محمد و آدم و حوا و بمنزلتی که ایشان راهست نزدیک تو اگر توبه من قبول کردی و مرا آمرزیده
رسول خود را و صحابه را با زنمای و الا آتش از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از عذاب آخرت رهان
جبرئیل ع از رب جلیل در رسید بالها گشاده پری بمشرق و دیگری بمغرب و گفت ای محمد خدایت
سلام میرساند و میگوید که این خلقان را تو آفریده یا من گفت بار خدایا مرا و ایشان را تو آفریده
گفت میگوید که ایشان را تو روزی دهی یا من گفت نه مرا و ایشان را تو روزی میدهی گفت توبه
ایشان تو قبول میکنی یا من گفت لا بل تو بهر او خلقان را تو قبول میکنی آنگه گفت پس چرا آن بنده مرا

از رحمت من ناامید کردی او را طلب کن و توبه او را دریذیر که ما توبه او را قبول کردیم وَأَنِيبُوا
إِلَىٰ رَبِّكُمْ با خدای گردید و رجوع باو کنید تن در فرمان وی دهید پیش از آنکه عذاب بشما
آید آنکه شما را نصرت و یاری نکنند وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ
اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْ تَقُولَ
حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ
بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ متابعت کنید بهترین آنچه فرو فرستاده شد
بشما از خدای شما یعنی قرآن آنچه امر است بجای آرید و آنچه نهی است از آن دوری نمایید
تا کار کرده باشید بر و علی أحسن ما أنزل وگفته‌اند احسن برای آن گفت که قرآن مشتمل است
بر سه چیز بر ذکر قبایح و ذکر ادون و ذکر احسن ذکر قبایح برای آن کرد تا تعدی نکنند
ابن زید گفت دست در محکمات زنید و بدان کار کنید متشابهات با راسخان گذارید که تاویلش
ایشان دانند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ پیش از آنکه عذاب بشما آید ناگاه و شما ندانید أَنْ
تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا این بیان و اعذار و انذار برای آن کردیم تا نگوید هیچ نفسی
که ای حسرتا و اندوها بر آنچه تقصیر کردم در طاعت خدای و امتثال امر وی و آنکه من از جمله
مستهزیان بودم **قتاده** گفت او را بس نبود که طاعت خدا را تقصیر کرد تا با
طاعت کنندگان استهزا کرد ابو صالح گفت در بنی اسرائیل مردی بود عابد و عالم و خداوند
مال ابلیس ویرا وسوسه کرد و گفت ای مرد از دنیا نصیبی بر آر و آنگه توبه کن او بغرور ابلیس فریفته
شد و اوقات خود را بمعصیت صرف میکرد تا یک روز ناگاه ملک الموت پیش او آمد گفت تو
کیستی گفت ملک الموتم آمده ام تا جانت بردارم آن مرد گفت یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله

خدای تعالی حکایت او کرد او تقول یا گوید اگر خدای مرا هدایت کردی من نیز متقی بودمی این کافر
فاسق مذهب او هم جبری بوده است یا مع کفره قدری باشد یا گوید آنگه که عذاب دوزخ بیند
اگر مرا باز گشتی با دنیا باشد آنگه من از جمله نیکوکاران باشم بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آری آمد ترا آیتهای من
و تو آنرا تکذیب کردی و گردن کشی نمودی و از جمله کافران بودی وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ
كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا
بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ
لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
روز قیامت بینی تو کسانی را که دروغ گفتند رویها ایشان سیاه و تاریک أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ
ای نیست در دوزخ جای و مقام گردن کشان متکبر و گردن کش وَيُنَجِّي اللَّهُ و نجات دهد خدای تعالی
پرهیزکاران را از دوزخ بسبب فوز و ظفر ایشان بطاعت داری و پرهیزکاری چنانکه با ایشان نرسد
هیچ اندوه و بدحال نکردند و اندوهگین نشوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای است آفریننده هر چیزی که
از فعل و خلق او باشد و از اعمال و افعال بندگان از کفر و معاصی و او بر همه چیزی وکیل است و نگاه بان
لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ او راست کلیدها خزاین آسمان و زمین یعنی او است که حافظ و نگه بان
آسمان و زمین است از آنجا که کلید خزینه جز در دست خزینه دار و نگاه بان نباشد حارث همدانی
گفت از امیر المؤمنین ع شنیدم و آنحضرت از حضرت رسالت پناه ص نقل کرده که فرمود که مقالید آسمان
و زمین آنست که بنده هر بامداد و شبانگاه ده بار بگوید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ لَهُ
الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ گفت هر که این کلمات بامداد
و شبانگاه ده بار بگوید خدای تعالی او را شش خصلت بدهد اول از ابلیس و لشکر او نگاه دارد دوم

قنطاری مزد دهد وبراکه در کفه حسنات او از کوه احد کران تر باشد سیم او را بدرجه ابرار و نیکو
کاران برساند چهارم جفتی از حور العین بدهد پنجم دوازده هزار فرشته را حاضر آرد تا این
کلمات بنویسند در روز قیامت برای وی کواهی دهند ششم چنان باشد که توریه وانجیل وزبور
وقرآن خوانده وچنان باشد که حج وعمره مقبول کرده واکر آن شب یا آن روز یا آن ماه بمیرد از
جمله شهیدان باشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا آنان که کافر شدند بآیات خدای ایشان زیان کاران اند
روز قیامت قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ
الشَّاكِرِينَ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ
مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ بکوای محمد این جاهلان را کای جاهلان خدای
نشناس چرا غیر از خدای را می فرمایید پرستیدن وَلَقَدْ أُوحِيَ وبدرستی که فرستادند بتو وبپیغمبرانی
که پیش از تو بودند وکفتند مراکه ای محمد اکر تو شرک آری هر آینه عمل تو باطل کردد وتو از جمله خاسران
وزیان کاران باشی مراد باحباط نفی ونزع است وبموقع قبول یعنی هر که شرک آرد اعمالی که
کرده باشد نه بدان وجه بود که بجای قبول آید بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ نه که خدای را پرست واز جمله شاکران
باش واین وقتی بود که مشرکان رسول صم را کفتند که بتان ما را سلام کن تا تو ایمان آریم وبر آن فرمودند
که بکوی که مرا فرمودند که خدای را پرست واز جمله شاکران باش وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وخدای را
تعظیم نکردند سزای تعظیم کردنش ونه دانستند حق دانستن چون غیر خدای را پرستیدند ورسول صم
را بعبادت وی فرمودند آنکه تنبیه کرد ایشان را بعظمت خود بر طریق تجهیل بآن که کفت وَالْأَرْضُ
جَمِيعًا زمین با همه عظمت وبزرکی که ویراست یک قبضه ویست ویک کف قدرت وی روز قیامت
یعنی در دست تصرف وی بی مانع ومنازعی ملک همکنان زایل کردد وآسمانها بدست تمکین وی درنوردند

سُبْحَانَهُ پاکست ومنزه آن خدای که قدرت با کمال او اینست وصد هزار چندین از آنچه بوی
شرک می آرند وانباز می کیرند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ
شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ
وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ
أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ در صور دردمند پس بیهوش شوند وبمیرند هر که در آسمان وزمین باشد مکر آنکه خدای
خواهد واین در وقت نفخه دوم باشد که غیر آن جمله اهل آسمان وزمین بمیرند الا چهار
فرشته جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل **ابو هریره روایت**
کرد از رسول صم که از آنحضرت پرسیدم کفت از جبرئیل پرسیدم که ایشان که باشند که خدای استثنا کرد
فرمود که هُمُ الشُّهَدَاءُ الْمُتَقَلِّدُونَ أَسْيَافَهُمْ کفت شهیدان باشند تیغها در کردن انداخته
در پیرامن عرش استاده باشند روز قیامت فرشتکان باستقبال ایشان آیند با نجیبانی از یاقوت
زمامها از زبرجد بالانها سندس واستبرق نرم تر از حریر در بهشت درآیند کویند بیایید تا بنکریم
که خدای تعالی چکونه حکم میکند میان خلقان **انس مالک** کفت من از رسول
پرسیدم که بعد از نفخه دوم که مانند کفت جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل صم خدای تعالی
کوید که ماند ای عزرائیل کوید بار خدایا تو عالم تری ما چهار کس مانده ایم جبرئیل ومیکائیل
واسرافیل وعزرائیل کوید میکائیل واسرافیل را جان برد از آنکه کوید که ماند کوید ملک الموت وجبرئیل
کوید مُتْ يَا مَلَكَ الْمَوْتِ ملک الموت بمیرد جبرئیل ماند وبس خدای تعالی کوید ای جبرئیل که ماند
کوید بار خدایا وَجْهُكَ الدَّائِمُ الْبَاقِي وَجِبْرِيلُ الْمَيِّتُ الْفَانِي خدای تعالی کوید ای جبرئیل از مرگ چاره نیست
جبرئیل بسجده درآید وکوید سُبْحَانَكَ رَبِّي وَتَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ آنکه جان بدهد تا نماند
جز یک خدای ضحاک کفت اینها که مستثنی اند رضوان باشد وحور العین وخزنه دوزخ قول اصحاب تحقیق

در این باب آنست که چون خدای تعالی افناء عالم خواهد کرد نخست فنا بیافریند لا فی محل و با نیست
جز و فنا همه اجسام و اعراض فانی شوند بضدیة و اعراض بنعت ثم نفخ فیه اخری آنکه یکبار دیگر در صور دمند
و آن نفخه احیا باشد بار دیگر فاذا هم قیام ینظرون تو بینی ایشانرا بر پای ایستاده می نگرند امر خدای تعالی را تا چه
فرماید و اشرقت الارض و زمین روشن و نورانی کرده بنور خدای تعالی در خبر است که حق تعالی چندان نور
بیافریند روز قیامت که همه روی زمین روشن شود در قیامت و وضع الکتاب و نامهای اعمال بندگان
بنهند برای حساب و پیغمبران را و گواهان را بیارند تا پیغمبرانرا گواهی دهند به تبلیغ رسالت و گفته‌اند
مراد بگواهان فرشتگان اند که بر خلقان موکل اند وقضی بینهم و حکم کنند میان ایشان بحق و ایشانرا ظلم
نکنند و تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد یعنی جزاء آن از خیر و شر ثواب و عقاب و او عالمتر است
بآنچه ایشان کنند وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا حتی اذا جاءوها فتحت ابوابها وقال لهم خزنتها
الم یاتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم وینذرونکم لقاء یومکم هذا
قالوا بلی ولکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس
مثوی المتکبرین . برانند آنانرا که بخدای کافر باشند بجانب دوزخ گروه گروه هر امتی را با مقتدای وی
تا چون بدوزخ رسند درهای دوزخ را بگشایند و آن هفت در باشد خازنان دوزخ ایشانرا گویند آیا
رسولان و پیغمبران که با شما بودند و بر شما میخواندند آیتهای خدای را و شما را می ترسانیدند از دیدار این روز
گویند بلی آمدند ولیکن واجب شد و سزاوار گشت سخن خدای که گفت لاملان جهنم من الجنة
والناس اجمعین کافرانرا گویند در شوید از درهای دوزخ که این جای شماست و بد جاییست دوزخ گردن
کشانرا وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاءوها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض
نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین وتری الملائکة حافین من حول العرش

یسبحون بحمد ربهم وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین
و برانند آنهارا که تقوی و پرهیزکاری کرده‌اند تا بهشت گروه گروه هر گروهی را با مقتدای وی تا
چون بدرهای بهشت رسند و آن هشت است درهای بهشت را گشاده یابند فرشتگان باستقبال آیند
خازنان بهشت بهشتیانرا گویند سلام و درود بر شما باد خوش دل باشید و خوش عیش و در بهشت
آیید مخلد و جاودان امیر المؤمنین علی ع گفت ایشانرا در بهشت درختی باشد از ساق درخت دو چشمه
آب بیرون می‌آید ایشانرا گویند ازین چشمه غسل کنید غسل کنند نضرة النعیم بر اندام او بود و اندامش
پاکیزه و ناعم شود پس از آن دیگر گرد بروی نه نشیند و موی شر بالیده نگردد آنکه از چشمه دیگر آب دهند ایشانرا
تا آنچه در اندرون ایشان باشد از رنج و غل و غش و حقد و کینه بیرون رود آنکه فرشتگان باستقبال
ایشان آیند و در بهشت ایشانرا گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و هر یکی را بعلامات
بشناسند و گرد ایشان در آیند چنانکه خویشان مشغوف گشتند با کسی که از سفر آید آنکه یکی از غلامان
غلمان ن
رود و زنانرا او را از حور العین خبر دهد تا ایشان باستقبال تا در سرای بیایند و بر وی سلام کنند.
چون در شود تختها بیند مرصع بانواع جواهر بساطها انداخته و فرشها گسترده و بالشها نهاده
در اساس و دیوارها که بهشت خشتی از زر و نقره و یاقوت سرخ و لؤلؤ سپید و زمرد در وی بکار برده بر تخت
نشینند و تکیه زنند در سقف آن نگاه کنند چشمشان خیره ماند گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فرشتگان گویند تلکم الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون ایشان
گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا سپاس خدای را که وعده خود ما را راست کرد و زمین بهشت
میراث بما داد تا هر کجا که خواهیم از بهشت فرود می‌آییم نیکو مزد بهشت عاملان را که عمل صالح کنند
آنکه خطاب کرد رسول را گفت وتری الملائکة حافین من حول العرش یعنی تو
فرشتگان را که گرد عرش در آمده تسبیح و تحمید میکنند خدای را بسبیل لذت نه بسبیل عبادت که آن روز

تکلیف نباشد و حکم کرده شود میان خلایق از ظالمان و مظلومان و بیان پیغمبران و امتان حکم بحق
وگفته شد که الحمد لله رب العالمین شکر و سپاس مر خدای عالمیان را در ابتداء خلق خدای
تبارک و تعالی گفت الحمد لله الذی خلق السموات والارض و در انتها همین گفت وقضی بینهم
بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین تا تعلیمش باشد بندگان را که در ابتداء کارها و در انتهاء کارها
همین کلمات بر زبان رانند

سورة المؤمن

مکی است و هشتاد و دو آیت در وی ناسخ و منسوخ واز برای آن سورة المؤمن خوانند که در وی ذکر خربیل مؤمن آل فرعون آمده است

عبد الله عباس گفت لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم هر چیزی را خلاصه و مغزیست
وخلاصه قرآن حوامیم است و رسول صلعم فرمود که حوامیم هفت است و درهاء دوزخ هفت است جهنم
وحطمه ولظی وسعیر وسقر وهاویه وجحیم و روز قیامت هر سوره بیاید و بر دری از این درها
باستد رها نکند که هیچ خواننده این سورتها را که بوی ایمان داشته باشد بدوزخ برند و رسول صلعم
فرمود لکل شیء ثمرة وثمرة القرآن الحوامیم هن روضات محصبات متجاورات فمن احب ان یرتع
فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم هر چیزی را میوه ایست و میوه قرآن حوامیم است این سورتها روضها
اند نیکو و خوش هر کس که خواهد که در مرغزارهاء بهشت چرا کند باید که حوامیم را بخواند

بسم الله الرحمن الرحیم

حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب
ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغررک
تقلبهم فی البلاد عکرمه روایت کرد از رسول صلعم که حامیم نامیست از نامهاء خدای و آن نام
کلیدهاء خزاین خداست عبد الله عباس گفت حامیم اسم الله الاعظم حامیم نام فیتن خداست
جون الر وحم ون را جمع کنی الرحمن باشد عطاء خراسانی گفت افتتاح نامهاست از نامهاء خدای

که در اولش حاست جون حکیم وحمید وحی وحنان ومیم افتتاح آن نامهاست که در اولش میم است
جون ملک ومالک ومجید

بیان این

آنست که انس روایت کرد که روزی
اعرابی رسول صلعم را پرسید که حامیم چیست که ما در لغت خود آن را نمی شناسیم گفت بدو اسما و فواتح سور
ابتداء نامهاء و اوایل سورتهاست قرظی گفت خدای تعالی قسم یاد کرده است بحلم و ملکش یعنی
بحرمت بردباری و پادشاهی من که عذاب نکنم آنرا که از اخلاص بگوید لا اله الا الله وجون حم
نام سوره باشد معنی این بود که حم سورتیست فرستاده خدای که عزیز و غالب و درست کار و دانا است
وگفته اند معنی حم حتم است یعنی تقدیر کرده اند بودنیها را و از انجمله فرو فرستادن کتاب قرآنست
از نزدیک کار عزیز دانا آمرزنده گناه گناهکاران و توبه پذیرنده تایبان شدید العقاب سخت
عقوبت آنرا که توبه نکند و نگوید که لا اله الا الله خداوند فضل و نعمت بر کسانی که این کلمه بگویند
واصل طول انعامی باشد که در ان بود حماد گفت که ثابت گوید که جای که من این سورة آغاز
کردم جون گفتم غافر الذنب شنیدم که یکی مرا گفت بگو یا غافر الذنب اغفرلی ذنبی جون گفتم قابل
التوب گفت بگوی یا قابل التوب اقبل توبتی جون گفتم شدید العقاب گفت بگوی یا شدید
العقاب اعف عنی عقابی جون گفتم ذی الطول گفت بگوی که یا ذا الطول طل علی بخیر
من از جنبهای پیش و پس آمدم و از جپ و راست نگاه کردم کس را ندیدم

اهل اشارة

گفتند غافر الذنب فضلا وقابل التوب وعدا شدید العقاب عدلا لا اله الا هو الیه المصیر
یزید بن الاصم گفت مردی بود از جمله معروفان اهل شام بوفاده نام پیش عمر خطاب آمدی روزی چند
پیش وی بود آنگه روزی چند پیش وی نیامد گفتند کجاست گفتند بشراب خوردن مشغول است
فرمود تا پیش وی نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم
غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر و گفت بروید و در وقتی که

ست بنا شد بوی رهید نامه را بوی داد تا برخواند گفت آیتیست بوعده بقبول توبه و غفران گناه
و تهدید عقاب آنرا بار میخواند تا دلش نرم شد و توبه کرد ما یجادل فی آیات الله تجادل نکند در
آیات خدا و دفع کردن آن مگر کسانی که کافر شدند فلا یغررک نباید ترا که فریفته گرداند واگشتن ایشان
در شهرها برای مکاسب و تجارت که مصیر و بازگشت آن با زوال و فنا خواهد بودن ابوهریره از
رسول صلعم روایت کرد که جدال در قرآن کفرست كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ
وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ
پیش ازین قوم نوح نوح را تکذیب کردند و آن جماعت که از پس ایشان مجتمع شدند بر مخالفت انبیا
و بر ایشان بعد از وقت بیرون آمدند و هر یکی از ایشان قصد پیغمبر خود کردند تا وی را بگیرند و بکشند
و با او مجادله کردند و خصومت نمودند بباطل تا حق را بباطل کردانند من ایشان را بگرفتم هر یکی را به
نوع دیگر عذاب اکنون ببین که عذاب من چگونه بود ایشان را و همچنین واجب شد و سزاوار گشت
کلمه خدای تو یعنی وعده عذاب و هلاک کافران و آنکه ایشان اهل عذاب و اصحاب دوزخ اند
الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ
آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ
الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ
وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ
رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن فرشتگان که عرش برگرفته اند و آنان که گرد برگرد عرش اند خدای
تبارک و تعالی را تسبیح میکنند و حمد و ثنا و ستایش او میگویند و بوی ایمان می آورند و استغفار
و آمرزش میخواهند برای آن کسانی که ایمان آوردند **میسره روایت** کرد که حاملان

عرش را پای در هفتم زمین است و سرهاء ایشان از عرش گذشته است و ایشان خاضع و خاشع
سرها در پیش افکنده باشند و ایشان از اهل آسمان هفتم خایف تر باشند و اهل آسمان هفتم از
اهل آسمان ششم خایف تر باشند و همچنین اهل هر آسمان از آنان که فروتر ایشان باشند خایف تر
باشند **مجاهد** گفت میان فرشتگان و میان عرش هفتاد حجابست از نور
در خبرست که خدای تعالی چندان فرشتگان بیافرید که عدد ایشان جز خدای نداند و ایشان را فرمود
که عرش را بردارید نتوانستند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را فرمود که عرش را بردارید
و بر دوش حاملان نهید جبرئیل بیامد بیک گوشه و گفت سبحان الله و میکائیل دیگر گوشه
آمد و گفت الحمد لله و اسرافیل بگوشه دیگر آمد و گفت لا اله الا الله و عزرائیل بگوشه
دیگر آمد و گفت الله اکبر عرش را بآسانی برگرفتند و بر دوش حاملان عرش نهادند چون
ثقل و گرانی عرش بایشان رسید گفتند لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم آن بار
بر ایشان آسان شد پس ای بنده تو این چون دشواری آید باین کلمات التجا کن تا بر تو آسان کرده
عبد الله عباس از رسول صلعم روایت کرد که فرمود تفکروا في الخلق ولا تتفکروا في الخالق در آفریدگار
اندیشه نکنید در آفریده اندیشه کنید که **در خبرست** که خدای تبارک
و تعالی را فرشته ایست که زاویه از زاویهاء عرش بر دوش وی و پایهاء او از هفتم زمین گذشته است
و سر او از بالاء هفتم آسمانست و او از عظمت و هیبت حق تعالی چنان شود که کوچکترین مرغی جا بر
عبد الله گفت که رسول صلعم فرمود که مرا دستوری داده اند که باز گویم که از جمله حاملان عرش یکی را
که از گوش تا دوش او هفتاد ساله راهست گفته اند عرش را از جوهر سبز آفریده است و او را هزار هزار و
شصت هزار رنگست و بهر رنگی هزار هزار و شصت هزار زبانست و بهر زبانی خدای را تسبیح میکند
بهزار هزار و شصت هزار لغت بعدد هر لغتی از لغات عرش خدای را خلقیست که بآن لغت تسبیح میکند

صادق علیه السلام روایت کرد از پدرانش که میان قایمه عرش تا دیگر قایمه
چندانست که مرغ سریع الطیران هشتاد سال اگر بپرد بوی نرسد و خدای را فرشته ایست نام وی خرقائیل
او را هشتاد هزار پرست از هر پری تا پر دیگر پانصد ساله راهست بخاطر او بگذشت که بالای عرش چند
باشد خدای تعالی پرهای وی مضاعف کرد ایند تا صد و شصت هزار پر شد آنگه خدای تعالی وی را گفت بپر
بیست هزار سال بپرید مانده شد خدای تعالی مدد قوت کرد تا سی هزار سال بپرید گفت بارخدایا چند
پریده ام و چند مانده است خدای تعالی فرمود که هنوز یک قایمه از قوایم عرش نپریده و اگر
تا نفخ صور می پری هنوز بیک قایمه از قایمهای عرش نرسی آن فرشته گفت سُبحانَ ربّیَ الاعلی
حق تعالی سوالش را فرمود که این تسبیح در سجود بگوی وهم از صادق علیه السلام روایت که فرمود
که هیچ چیز از عرش خایف تر باشد و از جمله لغات و کلمات او اینست که میگوید اَعُوذُ بِاللهِ مِنْ غَضَبِ اللهِ
كعب الاحبار وَاَعُوذُ بِاللهِ مِنْ سَخَطِ اللهِ وَاَعُوذُ بِاللهِ مِنْ نِقْمَةِ اللهِ وَاَعُوذُ بِاللهِ مِنْ كَيْدِ اللهِ
گفت چون خدای تعالی عرش را بیافرید فرشتگان گفتند سما نا از عرش بزرگ تر چیزی خدای نیافریده باشد
خدای تعالی ماری بیافرید تا خویشتن را گرد عرش حلقه کرد او را هفتاد هزار بالست بر هر بالی هفتاد هزار
پرست و بر هر پری هفتاد هزار رویست بر هر رویی هفتاد هزار دهانست در هر دهانی هفتاد هزار
زبانست بر هر زبانی هر روز بعدد قطرهای باران و برگ درختان و ریگ بیابان و بعدد ایام دنیا
و بعدد جمله فرشتگان تسبیح بر اند او را گفت که عرش در آی گرد عرش در آمد بیک نیمه و یک نیمه دیگرش
از عرش زیاده بود **وهب منبه** گفت گرد عرش هفتاد هزار فرشته اند صف از پس صف گرد عرش طواف میکنند
گروهی می آیند و گروهی میروند چون بیکدیگر رسند تسبیح و تهلیل کنند و از پس ایشان هفتاد هزار صف دیگر اند
ایستاده دستها بر بالا نهاده چون آواز ایشان شنوند ایشان نیز تکبیر و تهلیل گویند سُبحانك تعالی
وَبِحَمْدِكَ مَا اَعْظَمَكَ وَاَجَلَّكَ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الاَكْبَرُ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ لَكَ رَاجِعُونَ و از پس ایشان هفتاد هزار صف

دیگر ایستاده و دستها بر هم نهاده و هر یکی از ایشان بنوعی تسبیح گویند که آن دیگری نگوید و میان ایشان و
عرش هفتاد حجاب از نور و هفتاد حجاب از ظلمت و هفتاد حجاب از آتش و هفتاد حجاب از در سفید
و هفتاد حجاب از یاقوت سرخ و هفتاد حجاب از زبرجد سبز و هفتاد حجاب از برف و هفتاد حجاب از
آب و هفتاد حجاب از تگرگ و آنچه جز خدای نداند و هر یکی از حاملان عرش را چهار رویست یکی بر
صورت آدمی و یکی بر صورت گاو و یکی بر صورت شیر و یکی بر صورت کرکس بهر رویی روزی آنکه می
خواهند که بر صورت ایشانست و هر یکی را از ایشان چهار پر است دو در پیش روی دارند و یکی بر راست
و یکی بر چپ و از نور عرش خیره و بیهوش شوند و دعای فرشتگان اینست مؤمنان را که رَبَّنا وَسِعْتَ
كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا خداوندا بهر چیز رسید رحمت و علم تو سعت رحمت تو همه چیز را شامل و علم تو
بر همه چیز محیط بیامرز آنان را که توبه کردند و بر راه تو رفتند و ایشان را از عذاب آتش دوزخ
نگاه دار **مطرف بن عبدالله** گفت ناصح ترکسی بندگان خدای را فرشتگان اند
و خیانت کننده تر با ایشان شیطان است رَبَّنَا وَاَدْخِلْهُمْ و از جمله دعای ایشانست که مؤمنان
را میگویند خداوندا ایشان را در بهشتهای عدن بر از آنکه ایشان را وعده کرده و آن که صالح است
پدران و زنان و فرزندان ایشان تو یی آن خدای که عزیز و غالب و درست کار و درست گفتاری
خداوندا ایشان را از بدی نگاه دار و از گناه و از معصیت بلطف و کرم خود باز دار که هر کرا
تو از بدیها نگاه داشتی بر وی رحمت کردی و آن فوز عظیم است و ظفر بزرگوار **سعید**
جبیر گفت مردی را در بهشت برند و بجای خود برسد چون ساکن شود گوید مادر
و پدرم و اهل و ولدم کجا اند فرشتگان گویند ایشان در دوزخ اند بعذاب خدای تعالی
زیرا که ایشان این عمل نکرده بودند که تو کردی تا اینجا رسیدندی گوید بارخدایا در حق ایشان شفاعت
میکنم حق تعالی بفرماید تا ایشان را نزدیک وی برند در بهشت اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللهِ

اَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ اَنْفُسَكُمْ اِذْ تُدْعَوْنَ اِلَى الْاِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ قَالُوا رَبَّنَا اَمَتَّنَا
اثْنَتَيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ذٰلِكُمْ بِاَنَّهُ
اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَاِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ آنان
که کافر شدند ایشان را آواز دهند گویند در آن حال که در دوزخ باشند و خدا را دشمن داوند چون
عذاب بر ایشان سخت شود که دشمنی خدای شما را در دنیا بر کفر و معاصی بزرگتر است از آنکه دشمنی
شما خود را اینجا آنکه بیان این کرد و گفت اذ تدعون چون شما را با یمان دعوت میکردند و شما کافر
میشدید و ایمان نمی آوردید قالوا ربنا گفتند این کافران یعنی در دوزخ گویند خداوندا
ما را بمیرانیدی دو بار و زنده کردی دو بار اول در دنیاست عند انقضاء اجل و دوم در گور است
بعد از سؤال گور **واحیاء اول** در گور برای سؤال گور و احیاء دوم
در قیامت است و این قول سدی است و جمعی از مفسران و این مذهب اصحاب ماست و مذهب اصحاب
حدیث و مشایخ معتزله و همین تفسیر است قول خدای تعالی را کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا
فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم عبد الله عباس و ضحاک گفتند اماتت اول در اصلاب
آباست آنگه که نطفه بودند و اماتت دوم در دنیا و احیاء اول در دنیاست برای تکلیف و احیاء دوم
در قیامت برای ثواب و عقاب و این مذهب اصحاب نجار است و مذهب اول موافق ظاهر آیت
برای آنکه اماتت نباشد الا از حیاة چه معنی اماتت میرانیدنست و این در حق نطفه متصور نیست و زنده
کردانیدن نباشد الا مرده را که وی را حیاة بوده باشد و در آیه سورة البقرة وکنتم امواتا اموات جمع میت
است و میت آن باشد که در وی حیوة نباشد مراد آنست که شما در اصلاب آبا و ارحام امهات جماد بودید
من شما را احیا کردم گفت امواتا به نسبت با این احیا گفت و این هر دو مجازاست و در این آیه اماتت و احیا
هر دو حقیقت است فاعترفنا بذنوبنا ما بگناه خویش معترف گشتیم هیچ ممکن هست که ما را راهی باشد که

باز دنیا رویم تا عمل صالح کنیم و عذر بخواهیم این آیه دلیل است بر سؤال گور و اخبار بسیار از طریق ما و از
طریق اصحاب الحدیث بحد تواتر رسیده است و در آن حال باشد این سؤال که مرده را در گور نهند و سر گور
بر وی راست کنند در خبر آمده است که آواز نعلین کسانی که از سر او باز گردند بشنود و آنکه که دست بر
خاک وی نهند برای زیادت رحمت را چون دست بهم باز زنند و بیفشانند و حدیث فاطمه بنت اسد که رسول م
بر سر گور وی بنشست چنانکه کسی گوش با سخن کسی کند و در آن میان گفت ابنک ابنک صحابه از وی
پرسیدند از این که چه بود که گفتی گفت چون خاک بر وی راست کردند خدای تعالی وی را زنده کرد و دو فرشتگان
بسؤال آمدند و او را از خدای پرسیدند جواب بصواب بداد و از رسول صلعم جواب بصواب بداد چون
از امامش پرسیدند فرو ماند منش تلقین کردم و این حدیث که اَلْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ اَوْ حُفْرَةٌ
مِنْ حُفَرِ النِّيرَانِ دلیل است برین برای آنکه این وقتی متصور شود که در گور زنده باشد ذٰلِكُمْ
بِاَنَّهُ اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ شما را این عذاب دائم بسبب آنست که چون دعوت کردند شما را با خدای
پرستیدن کافر شدید و ایمان نیاوردید و اگر بوی شرک آوردندی بشما بشرک ایمان می آوردندی
امروز حکم خدایراست حکم کرده است بشما بعذاب ابد و دوزخ جاوید و آنکه شما را از دوزخ مخرجی
نباشد هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ اِلَّا مَنْ يُنِيبُ
فَادْعُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ
اَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ اوست آن خدای که بشما نماید آیات و علامات خود را از ادله بر وحدانیت
او وینزل و روزی میفرستد برای شما از آسمان باران (رزقا یعنی) که بدان کشت کند و نبات روید وما یتذکر
و اندیشه نکند در این و پند نگیرد از این مگر کسی که با خدای رجوع کند و روی بطاعت وی آورد فادعوا الله
بخوانید خدای را و بپرستید باخلاص و اگر چه کافران کاره این باشند رفیع الدرجات اوست خدایی بلند کرده

درجات بندگان را بثواب از انبیا و اولیا و مؤمنان یعنی علی منزلت خداوند عرش است خالق و مالک
اوست یلقی الروح القا می وحی میکند بر آنکس که میخواهد و وحی را روح خوانند برای آنکه شرع بوی زنده است
چنانکه تن بجان برای آن فرستادیم تا بیم کند و آگاه کند از روز قیامت و این روز را یوم التلاق برای
آن خوانند که اهل آسمان و زمین بیکدیگر رسند و برای آنکه هر کسی با آنچه کرده باشد برسد از خیر و شر یوم هم
بارزون که در آن روز ایشان ظاهر شوند و از گورها بیرون آیند بصحراء قیامت و بر ایشان پوشیده نباشد
لا یخفی علی الله هیچ چیز بر خدای پوشیده نگردد از زن و مرد ندا آید که لمن الملک الیوم امروز ملک
و پادشاهی کراست کجا شدند آنها که دعوی ملک و پادشاهی کردند کسی را مجال جواب نباشد هم خود جواب
دهد که لله الواحد القهار ملک خدای راست شکننده کامهاء جباران و متکبران و گفته اند
که این جواب اهل محشر دهند یا آنکس که این ندا کند از فرشتگان الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا
ظلم الیوم ان الله سریع الحساب وانذرهم یوم الآزفة اذ القلوب لدی الحناجر کاظمین ما للظالمین
من حمیم ولا شفیع یطاع یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور والله یقضی بالحق والذین یدعون
من دونه لا یقضون بشیء ان الله هو السمیع البصیر امروز جزا دهند هر نفسی را بر آنچه کرده باشد
و بر هیچ کس ظلم نرود و خدای تعالی زود شمار است حساب خلقان بر وی آسانست عبدالله مسعود را
از این آیه پرسیدند گفت خدای تعالی خلقان را حشر کند در صعید یعنی زمینی چون سیم سپید که بر روی
آن زمین خدای را نافرمانی نکرده باشند اول سخن که آنجا رود این باشد که خدای گوید یا منادی از قبل او
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار وانذرهم و بترسان ایشان را ای محمد از روز آزفه که قیامت
است و بجای نیش آزفه خوانند که نزدیک است از آنجا که کل ما هو آت قریب اذ القلوب لدی
الحناجر کاظمین آنگه که دلها از خوف بحلقها رسیده باشد ایشان آنجا گفت که عبرت گیرند که بدل چون
بترسد باد در دل او افتد منتفخ شود بالا آید دل نیز بر بالا آید کاظمین خشم و اندوه میخورند بر کراهت

ما للظالمین و نباشد ظالمانرا هیچ خویشاوندی و نه هیچ شفاعت کننده که شفاعت ایشان کند
و در آنچه خواهد فرمان وی برند اوست آن خدای که خیانت چشمها داند عبدالله عباس گفت این
مردی باشد که با جماعتی نشسته بود زنی بگذرد در دیده در وی نگرد رسول ص فرمود
النظرة الاولی لک والثانیة علیک و میداند آنچه دلهای ایشان را پوشیده میدارد والله
یقضی بالحق خدای تعالی حکم کند بحق و راستی و آنانکه ایشان را میخوانند و می پرستند بهیچ
چیز حکم نتوانند نکنند کرد بدرستی که او خدای است شنوا و بینا اولم یسیروا فی الارض
فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا هم اشد منهم قوة وآثارا فی الارض
فاخذهم الله بذنوبهم وما کان لهم من الله من واق ذلک بانهم کانت تأتیهم
رسلهم بالبینات فکفروا فاخذهم الله انه قوی شدید العقاب استفهام است بر
سبیل تنبیه و توبیخ میگوید همی کافران در این زمین نمیروند تا بنگرند و ببینند که چون بود عاقبت
و سرانجام آنان که پیش از ایشان بوده اند از کافران که بقوت و مردی از ایشان سخت تر بودند و آثار
ایشان از سرایها و کوشکها و شهرها بیشتر بود چون در خدای عصیان آوردند ایشانرا بگرفت بسبب گناهان
ایشان و نبود برای ایشان هیچ حامی نگاه بانی از عذاب خدای این عذاب ایشانرا از آن آمد که پیامبران
رسولان آمدندی ایشان کافر میشدند و انکار میکردند خدای ایشانرا بگرفت و خدای است سخت عقوبت
بندگان عاصی را ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا وسلطان مبین الی فرعون وهامان وقارون
فقالوا ساحر کذاب فلما جاءهم بالحق من عندنا قالوا اقتلوا ابناء الذین آمنوا معه
واستحیوا نساءهم وما کید الکافرین الا فی ضلال وقال فرعون ذرونی اقتل موسی ولیدع
ربه انی اخاف ان یبدل دینکم او ان یظهر فی الارض الفساد ما موسی را فرستادیم با آیتها
و حجتهاء روشن و هویدا نزدیک فرعون به پیغمبری و بهامان و قارون چون موسی اظهار نبوت و معجز کرد

ظاهر کردیم ایشان نکفتند که او جادوی دروغ زنست فَلَمَّا جَاءَهُم پس آنکه موسی با ایشان آمد
بحق و حجت ایشان نبود گفتند اُقْتُلُوا بکشید پسران آنان را که بموسی ایمان آوردند یعنی اعاده قتل کنید چنانکه
پیش از این میکردید وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و دختران ایشانرا زنده رها کنید که از ایشان نسل نیاید
و تا نسل بنی اسرائیل منقطع نگردد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست کید و مکر کافران را از فرعون و قوم او
مگر در خسارت که از آن هیچ مراد ایشان بر نیاید و از آن اثری حاصل نگردد وَقَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون
دست از من بدارید تا موسی را بکشم و او گو خدای خود را بخوان تا او را از من نگاه دارد

ایة دلیل است

از آنکه فرعون از موسی و دعوت او بترسید در وی
نوعی است بر قوم و ایهام آن که ایشان اشارت کنند بآن که تا نکشند ویرا و از کشتن موسی هیچ مانع
نبود ویرا مگر فزع و خوف گفت إِنِّي أَخَافُ من می ترسم که دین شما را بدل کند یا در زمین فساد آشکارا
کند وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ
وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُم
بِالْبَيِّنَاتِ مِن رَّبِّكُمْ وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ موسی چون بشنید که او را تهدید بقتل میکنند گفت من
پناه گرفتم و آویزیدم بپروردگار خود از شر شما و بدی هر متکبری که ایمان نمی آرد بروز حساب و جزا
وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مرد مؤمن که دین خود را از آل فرعون پنهان می پوشید او خربیل بود گفت ای قوم مردی را
می کشید که او میگوید که پروردگار من خدایست این مرد مؤمن از آل فرعون بود و بعضی گفتند که از بنی اسرائیل بود
وهب منبه گفت نام او خربیل بود وَقَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ و حال آنکه این مرد از خدای بشما حجت آورده است
و معجزات نموده با این همه حال او از دو بیرون نیست اگر دروغ گویست وبال دروغ بر وی باشد و اگر راستگوی
باشد برخی از آنچه شما را وعده کرده است بشما رسد و هلاک شما در آن باشد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای تعا

راوی خبر گوید

هدایت نکند آنرا که او مسرف و دروغ زن باشد
هیچ چیز بر من از آن سخت تر نیامد که روزی رسول صلعم طواف میکرد کافران مکه رها کردند تا فارغ شد آنگه
بیامدند گریبان رسول صلعم و رداء وی بگرفتند و گفتند تو بودی که نهی میکنی ما را از آنکه خدایان خود را و خدایان پدران
خود را بپرستیم یکی از صحابه بر پای خاست و گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ این میگفت و میگریست
تا آنکه که دست از وی باز داشتند يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِن بَأْسِ اللَّهِ
إِن جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُم مِّثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ
ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ مؤمن آل فرعون گفت امروز ملک و پادشاهی شما راست و در دست شماست و شما ظاهرید و غالب
در زمین مصر پس اگر چنان باشد که این مرد میگوید که عذاب خدای بما رسد باشد که ما را نصرت کند و از عذاب
برهاند قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ فرعون گفت من نمی نمایم بشما الا آنچه من می بینم و میدانم
یعنی بشما آن میخواهم که بخود میخواهم و آنچه برای خود صواب دانم شما را میگویم و شما را بجز راه راست نمی نمایم
وَقَالَ الَّذِي این کسی که ایمان آورده بود یعنی خربیل گفت ای قوم من از شما می ترسم از روزی مانند روز آن
جماعت که پیش از شما بودند مانند عادت و خوی قوم نوح با نوح و عاد با هود و ثمود با صالح و کسانی که از
پس ایشان بودند و در پیغمبران خود عاصی شدند تا خدای تعالی هر یکی را بعذابی مبتلا کرد اینک و آنچه با ایشان
کرد بعد از کردن ظلم از آنکه خدای تعالی نخواهد که بر بندگان خود ظلم کند و برای ایشان ظلم نخواهد و ایشانرا
بظلم نفرماید وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ
وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا
جَاءَكُم بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ
مُّرْتَابٌ هم حکایة و وعظ و تذکیر و تنبیه خربیل است گوید که ای قوم من بر شما می ترسم از روز ندا

کردن و یکدیگر را آواز دادن یعنی روز قیامت و این روز را یوم تناد خوانند که کافران در آن روز
بویل و ثبور ندا کنند و برای آنکه اهل دوزخ اهل بهشت را ندا کنند چنانکه در سورهٔ اعراف ازین باز
گفت ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء اهل بهشت اهل دوزخ را ندا کنند
چنانکه گفت ونادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم
ما وعد ربکم حقا و برای آنکه در آن روز هر کسی را با امام خود باز خوانند یوم ندعوا کل اناس
بامامهم و برای آنکه این ندا کنند یا اهل الجنة خلود ولا موت و یا اهل النار خلود ولا موت و آنکه یوم
التناد بتشدید دال خوانند معنی وی دویدن باشد و این آنکه بود که اهوال قیامت بینند و از بیم دوزخ
بگریزند و برمند چنانکه اشتر رمند و بهیچ جای نروند بهیچ جانب الا که فرشتگان باشند صف در صف ایستاده باز
گردند و بجای خود باز آیند و ذلک قوله تعالی والملک علی ارجائها یوم تولون مدبرین روزی که برگردید
پشت برکرده از موقف حساب شما را از خدای هیچ عاصمی و نگهدارنده نباشد ومن یضلل الله هر که
خدای او را از راه بهشت بحکم خود گمراه کند و از طریق بهشتش بگرداند و بیراه از دوزخ کس هدایت
نتواند کرد و بهشتش نتواند رسانید ولقد جاءکم و بدرستی که آمد بشما پیش ازین یوسف پیغمبر با
حجتهای روشن و دلیلهای واضح **وهب منبه** گفت که فرعون موسی همان فرعون
یوسف بود از عهد یوسف تا بعهد موسی بماند و گفته اند که فرعون دیگر بود فما زلتم فی شک
مما جاءکم به همیشه در شک بودید از آنچه یوسف آورد از رسالت و پیغمبری تا چون متوفی شد شما گفتید که هرگز از
پس وی خدای پیغمبر نفرستد همچنانکه خدای تعالی آن قوم را بسبب عناد و انکار ایشان خذلان کرد
و فرو گذاشت فرو گذارد کسی را که وی گزاف باشد بر نفس خویش کافر باشد و شک کند در وحدانیت وی
و نبوت پیغمبران الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتاهم کبر مقتا عند الله وعند
الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار وقال فرعون یا هامان ابن

صرحا لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع الی اله موسی وانی لاظنه کاذبا وکذلک
زین لفرعون سوء عمله وصد عن السبیل وما کید فرعون الا فی تباب آنان که جدال کردند
و میکنند در ابطال آیات خدای بی حجتی و برهانی که بایشان آمد بزرگست دشمنی آن جدال و خصومت
ایشان بنزدیک خدای و نزدیک آنان که ایمان آوردند کذلک همچنین کند خدای مهر کند بر هر دل که او
متکبر و گردنکش باشد تا بآن مهر و علامت فرق کنند فرشتگان میان مؤمنان و منافقان و این طبع
که مهر است مانع نباشد از ایمان آوردن که اگر مانع باشد اندک و بسیار را مانع باشد و خدای تعالی
گفت بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا مهر کرده بر دلهای ایشان ایمان نمی آرند الا اندکی و دل
را صفت کرد بتکبر برای آنکه موضع تکبر است و چون دل متکبر باشد اعضای دیگر هم متکبر باشند فرعون هامان را
گفت و هامان وزیر فرعون بود ای هامان برای من کوشکی بنا کن بلند تا باشد که بسبب آن براههای آسمان
برسم و بر خدای موسی مطلع شوم که من وی را می پندارم که وی دروغ میگوید و همچنین بیاراستند برای
عمل بد وی را و بگردانیدند وی را از راه راست یعنی شیطان تا فرعون انکار کرد و با موسی کید آغاز نهاد و کید
او جز در خسارت و هلاک وی نباشد وقال الذی آمن یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد
یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع وان الآخرة هی دار القرار من عمل سیئة فلا یجزی الا مثلها
ومن عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب
باز سخن مؤمن آل فرعون شد و گفت آنکسی که وی مؤمن بود قوم خود را گفت ای قوم من متابعت من کنید
تا من هدایت کنم شما را براه راست ای قوم من زندگانی دنیا متاع است یک زمان اندک و آخرت که سرای
قرار است و جای همیشگی بدل مکنید بگذرنده ساعتی و هر که بدی کند جزاء آن مثل آن بیابد و هر کسی که عمل
صالح کند و کار نیکو کند اگر مرد باشد و اگر زن و او مؤمن باشد و هر کسی که بر صفت وی عمل وی بود ایشان در
بهشت بروند و بی حساب روزی دهند ویا قوم ما لی ادعوکم الی النجاة وتدعوننی الی النار تدعوننی

لا کفر بالله واشرک به ما لیس لی به علم وانا ادعوکم الی العزیز الغفار لا جرم انما
تدعوننی الیه لیس له دعوة فی الدنیا ولا فی الآخرة وان مردنا الی الله وان المسرفین هم
اصحاب النار فستذکرون ما اقول لکم وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
هم سخن مؤمن آل فرعون است که گفت ای قوم من چیست مرا که شما را با نجات و ظفر از عذاب خدای
دعوت میکنم و بآن میخوانم و شما مرا بآتش دعوت می کنید یعنی بآن چیزی که موجب دوزخ است
و آن آنست که میخواهید تا کافر شوم و شما بخدای و بوی شرک آرم و انباز کنم با وی آن چیز را که مرا
بآن علم نیست یعنی او خود نیست تا معلوم باشد یعنی شریک خدای و من شما را با خدای میخوانم که عزیز
است و غالب آمرزنده گناه کاران لا جرم هر آینه حق باشد و ثابت که آنچه شما را بآن دعوت میکند
او را دعوتی نیست که نه در دنیا و نه در آخرت با خدای خود و نه دعوتی که مستجاب باشد و ثابت شد
که مرجع و بازگشت ما با خدای است و مسرفاند آنان که ایشان اهل دوزخ اند گفت فستذ
کرون ما اقول لکم امروز شما را وعظ و نصیحت میکنم نمی شنوید زود بود که یاد کنید آنچه شما را
میگوییم و با یاد آورید آن وقت که عذاب بشما رسد اما فایده نکند و سود ندارد و من کار خود
با خدای می افکنم وا و بیناست بکار بندگان خود فوقیه الله سیئات ما مکروا وحاق بآل
فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا
آل فرعون اشد العذاب واذ یتحاجون فی النار فیقول الضعفاء للذین استکبروا انا کنا
لکم تبعا فهل انتم مغنون عنا نصیبا من النار قال الذین استکبروا انا کل فیها
ان الله قد حکم بین العباد خدای نگاه داشت او را از بدیهای آن مکر که کردند
و برسید بآل فرعون و اتباع ایشان بدی عذاب و آن غرق بود که بایشان رسید النار یعرضون آتش که با ایشان
عرضه میکنند بامداد و شبانگاه و غرض اظهار چیزی باشد یعنی عذاب را بر سر ایشان اظهار کنند

هزیل بن شراحیل

و گویند ای آل فرعون این منازل شماست
و سدی گفتند چون ایشان را در دریا غرق کردند ارواح ایشان را در شکم مرغان سیاه کردند
تا ایشان را عرضه میکنند بامداد و شبانگاه تا بروز قیامت حماد فزاری گفت مردی از اوزاعی
پرسید که مرغانی می بینیم که از دریا بر می آیند همه سپید و بجانب غرب میشوند فوج فوج چندانکه
عدد ایشان را جز خدای نداند نماز شام باز آیند همه سیاه شده باشند گفت آن مرغانی اند که ارواح
آل فرعون در حوصلها ایشانست ایشان را بر دوزخ عرضه کنند بامداد و شبانگاه پرهای ایشان
سوخته گردد و سیاه شود با آشیانها خود روند شب را آن پرها بریزد و پرهای سپید بر آید دیگر بار
چون بر دوزخشان عرض کنند سیاه گردد تا روز قیامت همچنین باشد و در قیامت خطاب آید
ادخلوا آل فرعون در شوید ای آل فرعون در سخت ترین عذابی و این آیه دلیل است بر عذاب
گور واذ یتحاجون و یاد کن ای محمد آنگه ایشان محاجه و مجادله کنند در دوزخ ضعیفان و اتباع
گویند مستکبران را که ما با شما تبع و پی رو بوده ایم هیچ می توانید که ما را از عذاب نصیبی کم
کرد انید ایشان جواب دهند که ما هم اینجا خواهیم بودن و ابدا اینجا خواهیم ماندن که خدای تعالی
میان بندگان خود حکم کرد وقال الذین فی النار لخزنة جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا
یوما من العذاب قالوا اولم تک تاتیکم رسلکم بالبینات قالوا بلی قالوا
فادعوا وما دعاء الکافرین الا فی ضلال انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة
الدنیا ویوم یقوم الاشهاد یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء
الدار گویند آنان که در دوزخ باشند از کافران و فاسقان خازنان دوزخ را که خدای خود را
بخوانید تا یک روز عذاب از ما سبک کرداند خازنان دوزخ گویند الم تاتیکم رسلکم بالبینات
نه شما را پیغمبران با حجتهای روشن آمدند و معجزات آوردند و شما دعوت ایشان قبول نکردید

کویند آری عازنان کویند پس شما دعا کنید که ما خود بدستوری دعا نتوانیم کردن و ما را دستوری نداده
اند و دعای کافران الا در ضلال باشد از انکه کافر بید و این سخن شاید که کلام خزنه باشد و شاید که کلام خدا
باشد آنکه کفت إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا ما یاری کنیم رسولان خود را در دنیا و کسانی را که ایمان آورده اند هم بغلبه
و هم بحجت و اکر وقتی مغلوب شده از دنیا برفتند تا آنکه غالب شوند و بعضی کفته اند که مراد برسل محمد
است چنانکه کفت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ و آن روز که باشند کواهان از فرشتکان و پیغمبران و مومنان
روزی که ظالمان را سود ندارد عذر خواستن ایشان از انجا که مضطر باشند آیة
دلیست
بر بطلان مذهب آنان که کفتند که در قیامت تکلیف باشد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و ایشان را لعنت باشد و دوری
از رحمت خدای و ایشان را بد سرای باشد که دوزخ است وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ
رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ
إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ
مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ بدرستی که ما موسی را بغمبری دادیم هدایت یعنی آنچه بآن
راه یابند از معجزات و توریة و شرایع و بمیراث دادیم بنی اسرائیل را کتاب توریة را نماینده و هادی و یادکری
و پند خداوندان عقل را آنکه رسول را فرمود که فَاصْبِرْ صبر کن برنج و ایذاء ایشان که وعده که خدا
ترا داده است که دین ترا اظهار کند و ظفر دهد بر دشمنان و دشمنان ترا هلاک کرده اند آن وعده حق است و راست
وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ و آمرزش خواه از خدای خود برای کناه که امتان تو کرده اند و تسبیح کن خدای را بحمد و ثناء
وی در شبانکاه و بامداد آن یعنی نماز شام و خفتن و نماز بامداد بپای دار و کفتند بِالْعَشِيِّ مراد وی
بعد از زوالست نماز پیشین و دیکر و شام و خفتن را شامل بود و ابکار بامداد بود تا تمامی پنج نماز آن
الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنان که خصومت کنند در آیات خدای و مناظره کنند در ابطال آن بی حجتی و بی تیسبی

که با ایشان آمد در دلهای ایشان نیست الا تکبری و ترفعی که با ایشان نرسند و خدای ایشان را ذلیل
و خوار کرده اند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ تو پناه با خدای ده از ایشان که شنوا و بیناست شنوا باقوال ایشان
و بیناست بافعال ایشان مفسران کفتند که جهودان آمدند و کفتند صاحب ما مسیح
بن داود است یعنی دجال که در آخر زمان بیاید و جهان بدست کیرد و او آیتی باشد از آیات خدای این آیة
فرستاد و کفت فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ از فتنه دجال پناه با خدای ده که او شنواست و بینا
آنکه کفت خلق آسمان و زمین مهترست و بزرکترست از خلق دجالی ولیکن بیشترین مردمان عند اند
یعنی جهودان که تهیج میکنند بدجال و باموسنان جدل میکنند در امر دجال اسماء
بنت یزید روایت کرد که جمعی پیش رسول آمدند و او را از دجال پرسیدند کفت پیش از خروج او
سه سال باشد که خدای تعالی در سال اول ثلثی باران از آسمان باز کیرد و ثلثی نبات زمین و سال دوم دو
ثلث باران و نبات باز کیرد و سال سیم هم باز کیرد تا همه جانوران و چهارپایان بمیرند ابو امامه
کفت روزی رسول خطبه کرد و بیشتر آن خطبه حدیث دجال بود و فتنه او کفت ای مردمان بدانید که در زمین
هیچ فتنه از فتنه دجال عظیم ترنیست و خدای تعالی هیچ پیغمبر نفرستاد و الا که ایشان امت خود
را از وی ترسانیده اند و من آخرین پیغمبرانم و شما آخرین امتان و دجال در روزکار شما بیرون خواهد آمد
و اکر من بجای باشم بحجت با وی مجادله کنم و اکر نباشم هر مسلمانی باید که بحجه خود قیام کند او از میان دو
کروه میان شام و عراق بدر آید و لشکر از چپ و راست بفرستد ای مسلمانان بدانید که اول دعوی نبوت
کند کوید پیغمبرم و از پس من پیغمبر نیست آنکه دعوی خدایی کند و او دیدنی باشد و خدای دیدنی نیست
و او اعور باشد و خدای شما اعور نیست و میان چشمها نوشته باشد چنانکه هر مومنی که بخواند بداند
که او کافرست و هر مومن که وی را ببیند باید که خیو در روی وی افکند او بهشت و دوزخ با خود دارد دوزخ
او بهشت باشد و بهشت او دوزخ هر کس که بدوزخ او مبتلا شود باید که فواتح سورة الکهف بخواند

تا آتش او برو برد و سلامت شود و مدت ملك او چهل روز بود روزی بود که چند سال و روزی بود که کمتر بود و روزی بود که ماهی بود و روزی چون هفته بود و روزی بود کمتر بود و روزی بود که چند روز بود و آخر روز از ایام او چندانی باشد که شرار آتشی که در چوب گیرد چون مردی از دروازهٔ شهر مدینه در رود و بدروازه دیگر نرسیده باشد که شب در آید و هیچ زمین نماند الا که او بران غالب شود مگر مکه و مدینه که قصد این دو جایگاه کند فرشتگان او را منع کنند آنکه زلزله در مدینه پیدا شود و منافق نماند الا که بیرون شود و آن را دفع خبث خوانند **امِّ شریك گفت یا رسول الله** آن روز مردم کجا باشند گفت بیت المقدس دجال بیاید و حصار دهد آنرا و امام آن روز مرد صالح بود وقت نماز بامداد قامت بکند و در نماز شود چون او در نماز شود عیسی از آسمان فرود آید این مرد از محراب باز پس آید و عیسی را اشارت کند که پیش رو و نماز کن عیسی دست او گیرد و بمحراب برد و گوید تو امام روی اولی تری نماز کن او نماز بکند و عیسی با و اقتدا کند آنگه گوید در شهرها بگشای در شهرها بگشایند و با دجال آن روز هفتاد مرد جهود باشند همه با سلاح عیسی بیرون شود چون دجال در عیسی نگاه کند گداخته شود چون ارزیز در آتش و نمک در آب آنگه بگریزد و عیسی از پس او برود و او را نزدیك باب شرقی دریابد و بکشد و جهودان بگریزند در پس هر درختی و دیواری و سنگی پنهان شوند خدای تعالی ایشان را با واز آورد که در پی من جهودی و کافری هست ای مسلمانان بیائید و بکشید او را و خدای تعالی دران وقت کینه از دل بردارد تا هر یکی دوست باشند و خدای تعالی آفات موذیات بردارد و زمین جمله اسلام کرد دو کفر ناچیز شود نبات هم بدان وجه رویاند که عهد آدم و چندان برکت باشد که ناری را چند کس بخورند والعهدة علی الراوی و این امام که ذکر او کرده شد امام آخر الزمانست و آنکه عیسی در پس او نماز کند

جز امام معصوم نباشد و او آنست که رسول الله گفت لو لم یبق من الدنیا الا ساعة واحدة لطول الله تعالی تلك الساعة حتی یخرج من ولدی یواطی اسمه کاسمی وکنیته ککنیتی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما وما یستوی الاعمی والبصیر والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسییء قلیلا ما تتذکرون ان الساعة لآتیة لا ریب فیها ولکن اکثر الناس لا یؤمنون وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین نابینا با بینا راست نباید و مومنان نیکوکار با کافران مساوی نباشند اندك اندیشه کنند کافران در ین سخن ان الساعة بدرستی که قیامت را ساعة خواند برای قرب و نزدیکی وی لآتیة هر آینه آینده است و در وی هیچ شکی نیست لکن بیشترین مردمان آنرا باور نمیدارند وقال ربکم خدای گفت شما که ادعونی ای بندگان من مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم و مرا بپرستید و باخشی ابنار نکنید تا شما را بیامرزم

انس مالك از رسول روایت کرد که یکی از شما را چون حاجتی باشد باید که از خدای خواهد تا آن قدر که دوال نعل او گسسته شود در اصلاح آن بخدا استعانت کند ان الذین یستکبرون بدرستی که آنان که تکبر و ترفع کنند از عبادت من زود بود که بدوزخ روند خوار و حقیر الله جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون ذلکم الله ربکم خالق کل شیء لا اله الا هو فانی تؤفکون کذلك یؤفك الذین کانوا بآیات الله یجحدون خدای آن خدایست که بیافرید برای شما شب را تا در شب ساکن شوید و بیارامید و روز را بیافرید روشن و نورانی تا در وی ببینید و مصالح خود تمام نمائید و این نعمتی عظیم است و فضل بزرگ و خداوند تعالی خداوند فضلست بر مردمان که هیچ فضلی موازنه و مقابل آن نکرد ولیکن بیشترین مردمان شکر نعمت خدا بجای نیآرند و آن خدای که این نعمتهای خاص ازویست و برا می پرستید آن خدای که مخصوص است بانواع فضل

آن خدای است که آفریدگار و پروردگار شماست و آفریننده هر چیزی جز او نیست خدایی جز او پس شما
راجکونه از وی بگردانید و بکدام راه می برند کَذَلِكَ يُؤْفَكُ آری همچنین بگردانند کسانی را که آیات خدای
را انکار کنند و بان ایمان نیارند اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ
فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ خدا آن خدای است که زمین
را قرارگاه شما کرد و آسمان را سقف شما کردانید و صورت شما را نیکو کاشت نیکو و زیبا و از طعامهای خوش
بوی پاک و حلال کردانید روزی شما کرد اوست خدای آفریننده و پروردگار شما پس برکت و
بزرگوار خدای که پروردگار عالمیانست اوست خدای زنده و پاینده و جز وی خدای نیست
وی را پرستید باخلاص و وی را کردانید برای وی طاعت را بگویید شکر و سپاس مر خدای عالمیانرا
بر نعمتها بی حد و کرانش قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَمَّا جَاءَنِيَ
الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ
مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا
شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ هُوَ الَّذِي
يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بگوای محمد که مرا نهی کرده اند از آنکه
پرستم آنرا که شما می پرستید بدون خدای چون بمن آمد حجتها روشن از قبل خدای من و فرمودند
اندکه اسلام آورم و تن در دهم فرمان خدای جهانیان را که اوست خدای که شما را بیافرید یعنی پدر
شما آدم را از خاک و او اصل شماست و شما از صلب وی اید ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ آنکه شما را از آب
منی آفرید آنکه از خون بسته آنکه بیرون آورد شما را از شکم مادر شما که طفل بودید آنکه بگذاشت
شما را تا که قوت رسید مجاهد گفت از سی سالگی باشد تا چهل سالگی پس بگذاشت تا پیر

بغایته

شدید و از شما کس باشد که پیش از پیری متوفی شود باین غایت نرسد و بعضی از شما آن بود که ایشانرا
بگذاشت تا باجل مسمی یعنی وقت معین برسند و این برای آن باشد تا تفکر و اندیشه کنید و دریابید
و خردمند گردید اوست آن خدای که زنده کند و بمیراند زنده کند مردگانرا بمیراند زندگانرا فَإِذَا
قَضَىٰ پس چون حکم کند بکاری یعنی چون کاری خواهد کردن آنرا بدید آرد بی کلفت و رنج او را کوید بباش
بباشد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللّٰهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ
وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ
ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ
نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ الْكَافِرِينَ ای محمد نمی نگری یعنی بنگر آنانکه جدال و خصومت میکنند
در ابطال آیات خدای که ایشانرا از حق بباطل می برند استفهام است بر سبیل تعجب از برکشتن ایشان
با چندین دلایل الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه کتاب را بدروغ داشتند آنچه برسولان فرستادیم انکار کنند زود بود که
بدانند آنچه می کنند چون جزاء آن ببینند إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ آنکه غلها در کردنهای ایشان باشد
و زنجیرها کشند در آب کرم و تافته

يعلى بن منبه

روایت کرد از رسول
که خدای تعالی در دوزخ ابر سیاه برآرد و ایشانرا کوید که شما را چه آرزوست ایشان کویند آب سرد برمایه
تا از جای ایشان غلها و سلسلها ببارند بجای باران بندها بر سر بندها بند شود و غل بر غل نهاده شود
آنکه از آن ابر آتش ببارد و دوزخ کرم شود ثُمَّ فِي النَّارِ پس در آتش دوزخ ایشانرا بتابند چنانکه همه
یعنی ایشانرا هیزم دوزخ کنند آنکه ایشانرا کویند آنچه شما آنرا پرستید بدون خدای کجا اند ایشان کویند
از ما کم شدند و ما را سود ندهند و نیکی نکنند بلکه کوییم که ما پیش از این چیزی نپرستیده ایم و هیچ کس را عبادت
نکرده اند از آنکه هرچه کردیم از آن نمی بینیم کَذَٰلِكَ همچنین خدای تعالی کمراه کرده کافرانرا از معبودان ایشان
تا اگر طلب کنند نیابند ذَٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ

یبنی‌دون

جهنم خالدين فيها فبئس مثوى المتكبرين فاصبر ان وعد الله حق فاما نرينك بعض الذی
نعدهم او نتوفينك فالينا يرجعون ولقد ارسلنا رسلا من قبلك منهم من قصصنا عليك
ومنهم من لم نقصص عليك وما كان لرسول ان ياتی بآية الا باذن الله فاذا جاء امر الله قضی
بالحق وخسر هنالك المبطلون این چه بشما رسید برای آنست که شما در زمین با فرح و نشاط بودید
و بعبادت اصنام و پرستیدن اوثان ادخلوا ابواب جهنم در شوید در درها دوزخ و انجا خالد
و جاوید باشید بد جای است دوزخ متکبران و گردن کشان را پس تو ای محمد صبر کن بر تبلیغ رسالت و
اداء شریعت بقوم و امت خود که ما ترا نصرت و ظفر دهیم و وعده ما بنصرت حق است فاما نرينك
اگر با تو بنمائیم بعضی از آنچه ایشان را وعده داده ایم از عذاب ایشان در حال حیوة تو یا اگر ترا باجل
رحمت خود ببریم پیش از آنکه عذاب بر ایشان رسانیم در دنیا مرجع ایشان با ماست از ما فایت نشوند
و بدیشان رسانیم آنچه ایشان مستحق آنند آنکه گفت ولقد ارسلنا بدرستی که ما پیش از ایشان
رسولان فرستادیم از ایشان کس هست که قصه ایشان با تو گفتیم و کس هست که قصه وی نگفتیم وما
كان لرسول هیچ پیغمبری را نباشد که آیتی آرد و دلالتی نماید مگر بفرمان خدا تعالی پس چون فرمان
خدای در رسد حکم بحق کرده شود و خاسر و زیان کار باشند الله الذی جعل لكم الانعام
لتركبوا منها ومنها تاكلون ولكم فيها منافع ولتبلغوا عليها حاجة فی صدوركم
وعليها وعلى الفلك تحملون ويريكم آياته فای آيات الله تنكرون افلم يسيروا
فی الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم كانوا اكثر منهم واشد قوة وآثارا
فی الارض فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون خدا ایست آن خدای که برای شما بکرد و بیافرید چهار
پایان را تا بعضی را از آن بر می نشینید چون اسب و استر و دراز گوش و بعضی را کار می فرمایید و از
گوشت ایشان میخورید چون شتر و گاو و گوسفند و شما را درین چهارپایان منافع بسیار است

ولتبلغوا عليها و تا برسید بر پشت این چهارپایان بر کوب ایشان بحاجتی که در سینهای شماست
از سفر کردن برای تجارت و زیارت و حج و کارهای دینی و دنیاوی و برین چهارپایان و بر کشتیها
بر سر آب روان شما را بر میدارند و می نشانند و بنماید خدای آیتها خود را پس کدام آیتها از آیتها
خدای را انکار میکنند و این استفهام است ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت بر جحود ان و انکار ایشان
آنکه گفت افلم يسيروا همی نروند در زمین تا بنگرندی و ببینند که عاقبت و سرانجام کسانی
که پیش از ایشان بودند چگونه بود بعدد ایشان بیشتر بودند از ایشان و بقوت بیشتر بودند آثار ایشان
در زمین از کوشکها و سراها و بناها بیشتر بودند و هیچ سود نداشت ایشان را آنچه کوشیدند و کسب کردند
چون عذاب ما نازل شد هیچ کس بفریاد ایشان نرسید فلما جاءتهم رسلهم بالبينات فرحوا بما
عندهم من العلم وحاق بهم ما كانوا به يستهزءون فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده
وكفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا باسنا سنت الله التی قد
خلت فی عباده وخسر هنالك الكافرون چون پیغمبران بدیشان با حجتهای روشن آمدند
شادان و خوش دل شدند بآنچه نزدیك ایشان از علم و دانش که بود ایشان از انکار بعث و نشر و حشر بودند
بآن میخواستند که علم پیغمبران را دفع کنند و گفته اند که مراد باین علم علم فلسفه است که ایشان علم انبیا
را خوار داشتند **آورده اند که سقراط** در عهد موسی بود وی را گفتند که
پیش موسی رو گفت ما جمعی مهذبان و آراسته و با صلاح آمدیم محتاج کس نیست که ما را تهذیب کنند
و گفته اند که مراد باین علم علم دنیاوی ایشان است که چون پیغمبران آمدند و علوم دینی آوردند ایشان
بآن التفات نکردند ضحاك گفت راضی شدند بدانچه آنچه داشتند از عقیده باطل **بعضی**
مفسران گفتند که این فرح راجع است با رسولان بر تقدیر معنی این باشد که رسولان بدیشان آمدند و ایشان کافر
شدند خدای تعالی رسولان را وعده بهلاك ایشان کرد رسولان بدانستند و بآن خوش دل میشدند وحاق بهم

و بکافران فرو آمد آن عذابی که بآن استهزا کردند پس آنکه این کافران معاینه بدانند عذاب ما را و یقین کنند
ایشان را هلاک شدن گفتند که ما ایمان آوردیم بخدای که یکیست بی شریک و انباز و کافر شدیم بآنچه پیش
ازین باخدای انباز میکردیم فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ سود نداشت ایشان را ایمان ایشان آنگه که عذاب
ما بدیدند برای آنکه ایشان ملجا و مضطر گشتند و ایمان در حال الجا و اضطرار سود نکند از آنکه بوقوع تکلیف
نباید سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ این که خدای با ایشان کرد سنتی و طریقی بود که گذشت
در امتان گذشته و بندگان وی که چون پیغمبران فرستاد و انزال کتب کرد و بیان ترغیب و اقامت ادله
و حجج برای اعذار و انذار آنکه ایشان کافر شدند خدای تعالی عذاب فرستاد چون عذاب بدیدند ایمان آوردند
ایمان ایشان در آن وقت عذاب را دفع نکرد و در آن وقت و هنگام کافران خاسر و زیان کار شدند

سورة السجده

مکی است و پنجاه و چهار آیت در خبرست که هر که حم المصابیح بخواند بعدد هر حرفی وی را ده حسنه بنویسند

بسم الله الرحمن الرحیم

حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا
وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ این سورة که حم است فرستاده است از خدای بخشاینده و مهربان
کتابیست که آیات او مفصل و مبین کرده اند قرآنی است بزبان عرب که پوشیده نشود و ملتبس نکرده و قومی را که
ایشان عالمان و دانایان باشند بشارت دهنده و بیم کننده قومی را بهشت و قومی را بدوزخ تا بشنوند و متابعت
کنند اکثر ایشان و بیشتر اعراض کردند و گوش با قرآن نکردند و نشنیدند وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ و گفتند
این مشرکان که دلهای ما در غلافهاست ازین که تو ما را بآن دعوت میکنی یعنی نمیدانیم و معلوم ما نمیکرد و در گوشهای
ما گرانی هست از شنیدن این قرآن یعنی نمی شنویم و چون کریم که هیچ نشنود و از میان ما و میان تو حجابست
آنچه تو گفتی بما نرسد و این برای آن گفتند تا رسول قطع طمع کند از ایمان ایشان و احوال کافران درین گفتار از

دو بین و فی جنت یا این بر سبیل حقیقت گفتند یا بر سبیل توسع و مجاز و مبالغه اگر حقیقت خواستند
که در تأویل آیه پیش ازین گفته است وجه اول دلیل بطلان مذهب است و وجه دوم دلیل صحت مذهب اهل
عدل فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ تو بدین خود کار کن که ما بدین خود کار میکنیم یا تو در ابطال دین ما کوش که ما نیز در ابطال
دین تو می کوشیم قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ
وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ چون کافران تعنت و تحکم از حد ببردند
خدای تعالی رسول صلعم را فرمود که بگوی این کافران را که من آدمیم مانند شما بمن وحی می آید که خدای شما یکی است چون
وحی و نبوت من درست شد واجب شد بر شما متابعت من فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ استقامت کنید و برین وی روید
و از وی آمرزش گناهان خود خواهید آنگه گفت وای بر مشرکان آنان که زکوة ندهند و بقیامت ایمان نیارند و برای
بازپسین کافر شوند و این دلیل است بر آن که کافران بشرایع متعبداند که اگر نبودندی بمنع زکوة مستحق مذمت و ملامت
نگشتندی و تخصیص زکوة بجای آن کرد که بیشتر مردم مجبول اند بر شح نفس و بخل و اگرچه بعبادات بدنی تن در میدهند
و بزرگان ایشان اگرچه سخی بودند تن در زکوة دادن نمیدادند برای آنکه چون جزیتی میدانستند ننگ میداشتند که هر
سال عاملی و مستخرجی بیاید و موکل باشد و مال معین هر سال بقهر از ایشان بستانند و از نجا رسول صلعم گفت الزکوة
قَنْطَرَةُ الْإِسْلَامِ مَنْ عَبَرَهَا نَجَا زکوة پل مسلمانیست هر کس که برین بگذرد نجات یابد و از نجاست که اهل ردت در
عهد ابی بکر گفتند إِنَّمَا الصَّلَاةُ وَأَمَّا الزَّكَاةُ فَلَا تُغْصَبُ أَمْوَالُنَا نماز کنیم و لیکن نگذاریم که مال ما بغصب برند
بعضی از صحابه گفتند که با ایشان بسازیم تا یکبارگی مرتد نشوند رها کن تا نماز کنند و زکوة ندهند ابوبکر گفت والله
لَا أُفَرِّقُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عِقَالًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَيْهِ بخدای
که من جدا نکنم میان دو چیز که خدای جمع کرد میان آن یعنی نماز و زکوة بخدای که اگر پای بند اشتری از اشتر
بازگیرند که از آنچه خدای فریضه است با ایشان قتال کنم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ
قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَجَعَلَ

فيها رواسي من فوقها وبارك فيها وقدر فيها اقواتها في اربعة ايام سواء للسائلين آنان که ایمان
آورند و عمل صالح کردند ایشان را مزد بیت ناکشته و بی نقصان وگفته اند بی منت و بی حساب قل
أئنكم لتكفرون بالذي خلق الارض في يومين وتجعلون له اندادا بگوای محمد که آیا شما کافر
میشوید بآن خدای که زمین را بیافرید در مقدار دو روز و آن روز یکشنبه و دوشنبه بود او را مانند
بدید میکند آن خدای که بدین قادر است اوست خدای عالمیان وجعل فيها رواسي و بیافرید
در زمین کوهها ثابت و استوار و بلند وبارك فيها و در ان کوهها برکت کرد و در زمین انواع منافع
از گیاه و درختان و معادن و جز آن بیافرید و در زمین تقدیر ارزاق و اقوات اهل زمین کرد في اربعة
ايام در مقدار چهار روز تمام بی زیادت و نقصان مرکسانی را که سوال کنند که زمین و هرچه در زمین است
در چه مقدار آفریده است از زمان **مجاهد و قتاده** گفتند
که دریاها و جویها و درختان و حیوانات و آنچه اسباب معیشت فرزندان آدم است روز سه شنبه
و چهارشنبه آفرید این دو با آن ضم کنی چهار باشد عکرمه و ضحاک گفتند تقدیر کرد در شهری از
ارزاق و اقوات آنچه در شهر دیگر نباشد تا بتجارت از این شهر بدان شهر روند و آن سبب رزق و معیشت
ایشان باشد و گفتند للسائلين را معنی اینست که مرکسانی را آفرید این جمله را که ایشان حاجت خود از
خدای تعالی خواهند **ابن زید** گفت که این راست جواب سوال سایلانی آفرید که اگر خواستندی
یا از نخواستندی ثم استوى الى السماء وهي دخان فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها
قالتا اتينا طائعين پس قصد آفریدن آسمان کرد و بیافرید آسمان را و او دودی بود آسمان و زمین را
گفت ائتیا بیائید بطوع و رغبت یا کراهت ایشان را جواب دادند که ما آمده ایم بطوع و رغبت نه بکراهت
و مراد از ین آنست که خدای خواست که ایشان را بیافریند ایشان موجود شدند بحسب اراده خدای تعالی
و اینجا امری نبوده است بر حقیقت خدای تعالی اول جرم زمین را بیافرید و بگسترانید والارض بعد

ذلك دحيها عبد الله عباس گفت معنی آنست که خدای تعالی آسمان را گفت آفتاب و ماهتاب را برآر
و زمین را گفت جویهای آب بران ایشان گفتند آمدیم بطوع و رغبت **و قول محققان**
آنست که اینجا قولی نبوده است و جوابی و لیکن این عبارتست و کنایت از سرعت حصول مقدور او بر وفق
مرادش یا از طریق تشبیه از وجه مبالغه بآن ماند که سید مطاع غلام مطیع را گوید که بفلان کار قیام
نمای اگر خواهی و اگر نه و جواب دهد که همچنین کنم بطوع و رغبت و اگر نه چنین باشد از حکیم نیکو نبود که با
معدوم خطاب کند و جواب از معلوم که صحیح باشد اگر در وجود آید هم از وی صحیح نبود برای آنکه
جمادات فقضيهن سبع سموات في يومين واوحى في كل سماء امرها وزينا السماء الدنيا
بمصابيح وحفظا ذلك تقدير العزيز العليم فان اعرضوا فقل انذرتكم صاعقة
مثل صاعقة عاد وثمود اذ جاءتهم الرسل من بين ايديهم ومن خلفهم الا تعبدوا الا
الله قالوا لو شاء ربنا لانزل ملائكة فانا بما ارسلتم به كافرون پس بیافرید و تمام کرد
و محکم کرد ایشان در دو روز هفت آسمان را باین روز پنجشنبه و آدینه بود و روز آدینه را برای آن جمعه
خوانند که خلق آسمان و زمین و چیزها در و مجموع شد واوحى في كل سماء امرها و حدود و امر آسمان
آنچه بآن فرمود و تدبیر کرد از مصالح آن قتاده و سدی گفتند ماه و آفتاب و ستارگان و فرشتگان بیافرید
وزينا السماء الدنيا و بیاراستیم آسمان نزدیک تر را بچراغها درفشنده یعنی ستارگان و نگاه
داشتیم آنرا از شیاطین تا استراق سمع نکنند و دزدیده گوش فرا ندارند جمله تقدیر خدایست عزیز و دانا
عالم بجمیع اشیا فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند بعد آن که برایشان خداوندی تنها و دلایل کرده ب
وحدانیة خود بگو که من شما را می ترسانم از صاعقه عقوبتی چون صاعقه عاد و ثمود که قوم هود و صالح بودند
اذ جاءتهم الرسل چون پیغمبران بایشان آمدند از پیش و پس ایشان یعنی از هر جانبی و گفتند ایشان را
مپرستید مگر خدای را کافران جواب دادند که اگر خدای خواستی فرشتگان را فرستادی برسالت و پیغمبری و این

برای آن گفتند که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان هستند نه پیغمبران اند برای آنکه دختران خدا اند آنکه
گفتند فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافرون یعنی که آنچه شما را بآن فرستادند از کتاب و شریعت کافریم فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ
قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ
عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ اما عاد که قوم هود بودند
استکبار و ترفع نمودند بناحق برای آنکه ما ایشان را قوت و شوکت داده بودیم و بزرگی خلقت که دیگران را
نداده بودیم ایشان باین مغرور شدند و گفتند در جهان کیست از ما بقوت تر و بیشتر حق تعالی بجواب ایشان
گفت همی بینند و نمیدانند که آن خدای که ایشان را بیافرید بقوت از ایشان بیشتر است و سخت تر
وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ و بودند ایشان از آیتهای ما جحود میکردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس بفرستادیم بر ایشان
باد سرد و سخت در روزها نحس و شوم بر ایشان که در وی هیچ نفعی و خیری نبود **ضحاک**
گفت خدای تعالی هفت سال از ایشان باران باز گرفت و باد در هشت روز یک ساعت ساکن نشدی جابر
بن عبدالله الانصاری گفت چون خدای تعالی بقومی خیری خواهد ایشان را باران دهد بی باد و چون بقومی
بدی خواهد باران از ایشان باز گیرد و باد بر ایشان گمارد و آن ایام نحسات هشت روز است که خدای تعالی
فرمود سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ تا بچشانیم ایشان را عذاب مذلت و خواری
در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت که عذاب دوزخ است سخت تر است و رسواتر و ایشان را نصرت نکنند
جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرده که جمعی از قریش با ابوجهل بنشستند
و در کار رسول رای زدند و گفتند کار بر ما ملتبس است یکی را باید بخواند که او علم سحر و شعر و کهانت داند تا برود
و با محمد سخن گوید عتبه گفت من دانم و بر من هیچ از این پوشیده نیست بروم و با او بگویم و آنچه بشنوم شما را
خبر دهم بیامد و رسول صلعم را گفت ای محمد تو بهر حال بهتری از پدران و اجداد خود اگر تو میگوی که ایشان نکنند

اگر غرض از این گفتار ریاست است ما ترا مقدم و پیش خود کنیم و اگر آنست که زنی خواهی از هر قبیله که
ترا باید اختیار کن با مال و جمال و اگر غرض تو مال است چندان مالت دهیم که توانگر شوی این میگفت
و رسول خدای صلعم خاموش بود و هیچ نگفت چون او سخن تمام کرد رسول صلعم گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ
الرَّحِيمِ حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا
وَنَذِيرًا تا باینجا رسید که فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ چون بدینجا رسید عتبه دست
بر دهن رسول صلعم نهاد و او را سوگند داد بحق رحم و خویشی که دیگر نخوانی رسول خاموش شد عتبه برخاست
و با خانه رفت و نزدیک قریش نرفت ایشان گفتند عتبه کجا رفت که نیامد نباید که صابی شده باشد
و بدین محمد صلعم میل کرده گوئیا محمد وی را بطعام فریفته کرده باشد برخاستند و بخانه عتبه آمدند و گفتند
ای عتبه چرا باز نیامدی مگر تو صابی شدی یا طعام محمد ترا بفریفت عتبه خشم گرفت و گفت مال من از شما
بیشتر است من چگونه بطعام وی فریفته شوم و او را خود مالی نیست کسی را بمال چگونه فریبد ولیکن من نزدیک
او شدم و با او فصلی سخن بگفتم مرا جواب داد بکلامی که نه شعر است و نه کهانت و نه سحر و چون باینجا رسید
که فَأَمَّا عَادٌ من دست بر دهان محمد نهادم و بحق خویشی سوگند دادم دانستم که هرچه محمد گوید راست گوید
ترسیدم که عذاب از آسمان فرود آید بما و شما و هلاکت ما در آن باشد وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا
الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
يَتَّقُونَ وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ
وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ
خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ
وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَٰكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ اما قبیله ثمود که پیغمبر ایشان صالح بود
ما ایشان را هدایت کردیم و راه نمودیم ایشان نابینائی گمراهی را بر بینائی ایمان و هدایت اختیار کردند **و او نیز آیة**

جریح است بن بطلان قول مجبره برای انکه گفت من ایشان را بعدام آنچه بمن تعلق داشت از اقدار و تمکین
و ازاحت علت و نصب ادله و الطاف و بیان ایشان کفر اختیار کردند بر ایمان و اگر هدایة در آیة ایمان بودی
ایشان را با فعل خدا اختیار نماندی فَأَخَذَتْهُمْ بگرفت ایشان را صاعقه عذاب خواری و هوان بجزای آنچه کردند
از کفر و عصیان وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنان را که ایمان آوردند و متقی و پرهیزکار بودند وَيَوْمَ
يُحْشَرُ روزی که حشر کنند دشمنان خدا را پس ایشان را جمع کنند و باز دارند اولینان را تا آخرینان و ایشان
در رسند و آنکه ایشان همه را بدوزخ برند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا چون کافران بدوزخ رسند گواهی دهد
بر ایشان گوشها و چشمها و ایشان و پوستها و اندام ایشان بآنچه کرده باشند **سدی و جماعة**
مفسران گفتند که مراد بجلود فروج است و این کنایة است از آن وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ کافران پوستهاء خود را
گویند چرا بر ما گواهی دادید گویند ما را بسخن آورد آن خدای که او بسخن آورد همه چیز را و بیافرید شما را اول
مرجع و بازگشت شما با وی باشد **و در نطق جوارح** سه قول گفته اند یکی آنکه دهان
و کام و زبان بیافرید تا سخن گوید دوم آنکه سخن در وی بیافرید چنانکه در درخت آفرید سیم آنکه علامتی
در اعضا بدید آید که از وی بدانند وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و شما در دنیا باز نمی پوشیدید خود را و نگاه
نمیداشتید از آنکه بر شما گواهی دهد گوش و چشم شما و پوست اعضای شما مجاهد گفت وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ
و شما حذر نمی کردید وَمَا كُنْتُمْ تَظُنُّونَ و شما گمان نمی بردید که جوارح و اعضای شما بر شما گواهی دهد
و لیکن گمان شما آن بود که خدای نداند بسیاری از آنچه شما میکردید عبد الله مسعود گفت روزی باستار کعبه
خود را پوشیده بودم سه کس بیامدند دو از قریش یکی ربیعه و دیگر صفوان امیه و سیم عبد یالیل ثقفی بود
و با یکدیگر در حدیث رفتند یکی گفت چه میگویید آنچه ما میگوییم خدای شنود یکی گفت اگر بلند گوییم شنود و اگر
بلند نگوییم نشنود یکی گفت اگر بلند شنود آهسته و نرم گفتن هم شنود من بیامدم و رسول را از این خبر کردم
خدای تعالی این آیة فرستاد وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ الآیة **انس مالک** روایت کند که رسول

رسول صلعم بخندید چنانکه دندانهاء مبارکش ظاهر شد آنگه گفت میدانید که چرا می خندم گفتند نه گفت
از آن می خندم که روز قیامت بنده کافر خدای را گوید که بار خدایا وعده داده که بر من ظلم نکنی حق نعم
گوید من گواهی خواهم فرشتگان گویند همچنین است بار خدایا آنگه کافر گوید که تو راست گویی و فرشتگان تو
راست گویند لیکن ما را گواهی می باید که از ما باشد حق تعالی اعضای آنکس را در سخن آرد تا گواهی دهد
وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَإِنْ يَصْبِرُوا
فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ
آن گمان بود که بخدای خود بردید تا لاجرم گمان بد شما بخدای شما را هلاک کرد **از رسول**
روایت که لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ قَوْمًا أَسَاءُوا الظَّنَّ بِاللَّهِ فَأَهْلَكَهُمْ
و ذلک قوله تعالی وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ گفت نباید که یکی از شما بمیرد والا که او بخدای
گمان بد برد که خدای ایشان را هلاک کرد آنگه این آیة برخواند و رسول صلعم فرموده است که إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ
مِنْ حُسْنِ الْعِبَادَةِ نیکویی گمان از نیکویی عبادت است و گفت إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ
از گمان دور باشید که گمان دروغ ترین حدیث است و شاعری گفته است أُنَاسٌ أَعْرَضُوا عَنَّا بِلَا جُرْمٍ
وَلَا مَعْنًى أَسَاءُوا ظَنَّهُمْ فِينَا فَهَلَّا أَحْسَنُوا ظَنًّا فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ و اگر صبر
کنند صبر ایشان را سود ندارد که آتش دوزخ جای و مقام ایشانست و اگر طلب رضا کنند کس از ایشان
راضی نشود و عقاب و خشم زایل نکرد وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ ما برای ایشان قرینان و همسران تقدیر
کردیم یعنی دوستان از شیاطین چون بر کفر اصرار کردند چون ایشان را هیچ دوستی نماند مگر شیاطین یعنی
بسبب کفرها ایشان را خذلان کردیم تا شیاطین بیاراستند برای ایشان آنچه در پیش ایشان بود از اعمال
و کارهای دنیاوی و آنچه بعد از ایشان بود از کار آخرت و انکه گفتند که بعث نیست و حشر و نشر و ثواب و عقاب

وحق علیهم القول و سزاوار شد بر ایشان و واجب گشت کلمه عذاب در جمله امتان که از پیش
ایشان گذشته‌اند از پریان و آدمیان بحقیقت که ایشان قومی خاسر بودند که همی زیان کار بودند وقال
الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه لعلکم تغلبون فلنذیقن الذین کفروا عذابا
شدیدا ولنجزینهم اسوأ الذی کانوا یعملون ذلک جزاء اعداء الله النار لهم فیها دار الخلد
جزاء بما کانوا بآیاتنا یجحدون کافران قریش چون قرآن بشنیدند و بدانستند که از معارضه
آن عاجزند ترسیدند که اعراب از جوانب بیایند و بشنوند و بآن ایمان آورند با یکدیگر گفتند که گوش
باین قرآن مکنید و مشنوید و در میان آن سخن لغو و بی فایده گوئید تا باشد که شما غالب گردید عبدالله
عباس گفت می آمدند و در آن میانه آواز بر میداشتند و شعری میخواندند و در جزع میکردند و مکا و معنی
زدند حق تعالی گفت فلنذیقن الذین کفروا عذابا شدیدا بچشانیم این کافران را عذاب سخت و جزا دهیم
ایشان را بدترین و زشت‌ترین آنچه کرده‌اند این جزاء دشمنان خداست یعنی آتش دوزخ ایشان را که در آنجا
سرای خلد است و مقام جاوید و جزاء پاداشت ایشانست بآن انکار و جحود که آیات ما را کردند وقال
الذین کفروا ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین
ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا
وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ولکم
فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم این کافران گویند که بار
خدایا بنمای از پریان و آدمیان تا در زیر قدم خود آوریم ایشان را تا از جمله فروتریان باشند و بجهه که
اسفل طبقه زمین دوزخ رسند گفته‌اند که از جن ابلیس است و از انس قابیل که اساس ظلم و خون
بناحق ریختن وی نهاد و گفته‌اند مراد جمله داعیان ضلالت اند از جن و انس چنان بوسوسه و انسان
بدعوت ان الذین قالوا بدرستی که آنان که گفتند که خدای ما الله است و خدای دیگر اقرار دادند پس آنکه

مستقیم شدند و بر آن راست بایستادند انس مالک روایت کرد از رسول صلعم که فرمود
کلمه من مات علیها فهو من استقام هر کس که اقرار داد باین کلمه و بر جز وی از آن نگشت که استقامت
کردند و گفته‌اند که استقامت آنست که عمل با اخلاص کند امیرالمؤمنین ع
گفت آنست که بر ادای فرایض استقامت کند حسن بصری گفت آنست که بر طاعت خدای کار کند و در عبادت
خلل نکند سفیان گفت گفتار با کردار راست دارد فضیل عیاض گفت از دنیادگی
شود و در آخرت رغبت کند سفیان بن عبدالله الثقفی گفت رسول صلعم را گفتم مرا خبر ده بخصلتی که دست
در وی زنیم مرا گفت بگو ربی الله ثم استقم گفتم یا رسول الله مخوف‌ترین چیزی که از آن احتراز باید کرد چیست
رسول صلعم زبان مبارک خود بگرفت و گفت اینست زبان خود نگاه دارید در خبرست
که جمعی بنزدیک رسول صلعم آمدند و رسول صلعم قرآن بر ایشان میخواند و میگریست گفتند از خوف خدای میگریی
گفت آری مرا بر طریقی فرستادند مانند تیزی شمشیر اگر بر وی راست بکنم نجات یابم و اگر بجهم هلاک
شوم آنانکه گویند ربنا الله و نگه بر آن استقامت کنند در وقت مرگ فرشتگان فرود آیند و ایشان را گویند
مترسید و اندوه مدارید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده اند قتاده گفت از آنکه
باشد که از گور برخیزند وکیع گفت بشارت در سه جای بود در مرگ بود و در گور و بوقت بعث لا
تخافوا علی ضعیفکم ولا تحزنوا علی مخلفیکم مترسید بر ضعیفان و بر باز ماندگان و اندوه مدارید
اهل اشارت گفتند ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا بالوفاء علی ترک الجفاء آنانکه
گفتند خدای ما الله است پس استقامت کنند بوفا بترک جفا فرشتگان فرود آیند با ایشان برضا که مترسید
از عنا و اندوه مدارید برفنا و بشارت باد شما را ببقا در سرای جزا مترسید که خوف نیست بر اهل
استقامت و اندوه مدارید که حاصل است شما را بانواع کرامت و بشارت بانواع نعمت در سرای سلامت
لا تخافوا انتم اهل الایمان ولا تحزنوا فانتم اهل الغفران وابشروا بالجنة التی هی دار الرضوان

لا تخافوا فانتم اهل الشهادة ولا تحزنوا فانتم اهل السعادة وابشروا بالجنة التی هی دار
الزیادة لا تخافوا فانتم اهل النوال ولا تحزنوا فانتم اهل الوصال وابشروا بالجنة هی ذو الجلال
نحن اولیاؤکم گفتار فرشتگان مبشرات گویند ما دوستان شماییم در دنیا و در آخرت تا در
دنیا بودید حافظان شما بودیم امروز که باخرت رسیدید مبشران شماییم شما راست آنچه خواهید و دعوی
کنید که کس را منازعت نباشد نزلا ای رزقا روزی از خدای مهربان آمرزنده ومن احسن قولا ممن دعا
الی الله وعمل صالحا وقال اننی من المسلمین ولا تستوی الحسنة ولا السیئة ادفع بالتی هی
احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقیها الا الذین صبروا وما
یلقیها الا ذو حظ عظیم واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه هو السمیع العلیم
کیست نیکوتر و راست گفتارتر از آن کسی که مردم را باخدای خواند و کردار نیکو بجای آرد و گوید من از جمله
مسلمانانم **سدی** گفت مراد رسول است مقاتل گفت ائمه علیهم السلام اند عکرمه گفت موذنانند
ابوامامه گفت این عمل صالح آنست که میان بانگ نماز و قامت دو رکعت نماز بکند ولا
تستوی الحسنة ولا السیئة ادفع کردار نیک و بد با یکدیگر یکسان نباشد اعمال نیک با اعمال بد برابر
نباید چون دو حسنه ترا پیش آید آنچه نیکوتر است آنرا فرا گیر و به نیکی بدی را دفع کن و بازدار یا آنکس که با تو
بدی کند تو نیکی کن با آنکس که با تو دشمنی کند که اگر چنین کنی آنکس که میان تو و میان او دشمنی باشد چنان
دوست تو گردد که پنداری که دوست و خویشاوند است وما یلقیها الا الذین صبروا اما این خصلت
حمیده ندهند مگر کسی را که صبر کند و خشم خود فرو خورد و ندهند این بشارت مگر کسی را که خداوند
بهره باشد بزرگ از خیر و صواب واما ینزغنک من الشیطان نزغ اگر شیطان ترا وسوسه کند تا خواهد
که میان تو و دشمنی افکند پناه با خدای خود ده و با جوار او گریز که او شنوا و بیناست ومن آیاته
اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم

دوستان تو هم

سجده وجوبا

ایاه تعبدون فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یسأمون
از آیات خدای که دلیل میکند بر وحدانیتش روز است و شب و آفتاب و ماه است که بر یکدیگر متعاقب
اند چون روز آید شب برود و چون شب آید روز برود و چون آفتاب برآید ماه فرو شود و چون
ماه برآید آفتاب فرو شود و هر یکی در فلک خود بتقدیری که خدای کرده است میروند آنچه آفتاب
بیک سال رود ماه بیک ماه رود ایشان مقدر و مدبر و مسخر اند چون دو بنده مطیع بر حسب
مراد خدای بر وفق مصلحت در مدار خود میگردند پس ایشان مستحق آن نباشند که کسی ایشان را سجده
کند سجده آفتاب و ماه را نکنید سجده آن خدای را کنید که ایشان را بیافرید و مسخر کرد اینند
اگر خدای را خواهید پرستیدن و این سجده واجبست و این سوره از جمله عزایم اربعه است
و سجده در آخر آیه باید کرد و آن تعبدون است فان استکبروا پس اگر این کافران تکبر و ترفع
کنند از آن که خدای را سجده کنند گو مکنید که خدای از آن بی نیاز است و خدای را کسانی اند از فرشتگان
مقرب که وی را تسبیح کنند هم بشب و هم بروز ایشان از تسبیح و عبادت ملول نمیشوند و سیری نمی
کنند ومن آیاته انک تری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت
ان الذی احیاها لمحی الموتی انه علی کل شیء قدیر ان الذین یلحدون فی آیاتنا لا یخفون
علینا افمن یلقی فی النار خیر امن یاتی آمنا یوم القیامة اعملوا ما شئتم انه بما تعملون
بصیر از جمله آیات و دلالات او آنست که تو زمین را بینی خاضع و خاشع خشک و بی نبات
چون ما آب را بدان زمین فرستیم و باران بر وی بباریم تو آن زمین را بینی که بر خود بجنبد
و نشاط گیرد و افزون شود مانند حیی برآید و چون محیی گردد و از میان وی انواع نبات و ریاحین
برآید آن خدای که این زمین مرده را بدین وجه زنده کرده اند قادر است بر آنکه مردگان را زنده کند
و او بهمه چیز قادر و تواناست ان الذین یلحدون فی آیاتنا آنکسانی که الحاد میکنند و در

تأویل و تفسیرات ما می‌چپید و از حد استقامت و صحت می‌کردند ایشان بر ما مخفی و پوشیده
نیستند ما ایشان را می‌شناسیم و میدانیم و جزای ایشان بسزا توانیم دادن مقاتل گفت آیه در حق ابو جهل
آمده است أَفَمَن يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ آنکس که او را در دوزخ افکنند بهتر باشد یا آنکس که روز قیامت
می‌آید بی خوفی و ترسی و این استفهام است بر سبیل تعریض یا بگوید بهر حال آنکس بهتر که ایمن آید
آنکه بر سبیل تهدید گفت اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ بکنید آنچه میخواهید که آنرا فرو نگذارد و باز نخواست و جزا
در عقب آنست آنکه این تهدید را مؤکد کرد و گفت بدرستی که او بیناست آنچه میکنید هرچه خواهید کنید
و کنید و مثل اینست که رسول علیه السلام إذا لم تستحي فاصنع ما شئت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ
وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ مَا يُقَالُ
لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا
أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ آنانکه کافر شدند بقرآن بانکه
در وی طعن کردند و تأویلش را بگردانیدند آنکه که قرآن بدیشان آمد ایشان هم بر ما پوشیده نیستند
یا خود آنها که بقرآن کافر شدند چون بایشان آمد هلاک شدند و بدبخت گشتند وَإِنَّهُ بدرستی که
این قرآن کتاب عزیز است منیع و غالب باطل باو راه نیابد بهیچ وجهی از وجوه و ممنوع است از
ضحاک تغییر و تبدیل گفته اند مناقصه و شبهه بوی راه نیابد نه از جهة لفظ و نه از جهة معنی
گفت که معنی آنست که پیش از وی هیچ حدیثی و کتابی نیامده که وی را باطل کرده اند و از پس وی نیز هم نیاید
و گفته اند آنچه که در قرآنست از آنچه گذشت و از آنچه خواهد آمد هیچ
خلاف و کذب نیست کتابیست منزل از خدای محکم کار ستوده مستحق شکر و محامد است مَا يُقَالُ
لَكَ نگویند این کافران ترا مگر آنچه گفتند رسولان خود را امتان گذشته از تکذیب و جفا و انکار توبه

وابن بر سبیل تسلی و دلخوشی رسول علیه السلام گفت نگویند ترا خدای و نفرماید مگر آنچه گفت و فرمود رسولانی را که
پیش از تو بودند از دعوت کردن باسلام و بیان شرع و اسلام إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خدای تو خداوند
مغفرت و آمرزش است و خداوند عقاب و عذاب سخت و دردناک آنکه گفت وَلَوْ جَعَلْنَاهُ اگر
ما این قرآن را نه بزبان عرب بلکه بزبان لغت عجم فرستادمی هر آینه گفتندی چرا آیات او را مفصل
و مبین نکردند بزبانی که ما او را شناسیم و دانیم و فهم توانیم کردن أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ استفهام است
بر سبیل انکار آیا قرآن عجمی باشد و رسول عربی یعنی نباید و نشاید که قرآن عجمی باشد و رسول عربی
سعید جبیر گفت قریش بر سبیل تعنت گفتند چرا این قرآن را
آیاتش بعضی عربی نبود و بعضی عجمی خدای تعالی این آیه فرستاد قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بگو که این قرآن
کسانی که ایمان آورده اند لطف و بیانی و شفای هست و آنکسانی که ایمان نمی آورند در گوش ایشان گرانی
هست از شنیدن این قرآن کوری و نابینائی است یعنی بآن قرآن منتفع نمیشوند و آیات و دلائل او
را اندیشه و تفکر نمی‌کنند پنداری که ایشان آیات کور و کرند و گفته اند که معنی آنست که قرآن برایشان
مشتبه است و پوشیده و ایشان بمنزلت آنانند که کسی از مکان دور ایشان را ندا کند و آواز دهد که
آواز را و نشنوند و او را نبینند وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ
مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ
فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا
تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ
وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ بدرستی که ما موسی را کتاب توریة
دادیم و هم خلاف کردند بعضی اقرار بدادند و بعضی انکار کردند و با موسی و کتابش همین کردند که با تو میکنند
اگر نه آنست که کلمه وی و گفتار وی سابق شد و قضی گفته آمد در تأخیر عذاب ایشان بآن که گفت وَمَا كَانَ اللَّهُ

والعم
الجزو الخامس

لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِیهِمْ هرآینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا و انهم و بدرستی
که ایشان در شکی اند و تهدید است ازین عذاب آنکه بیان زعد کرده و گفت هرکه او عمل صالح و کار نیکو کند آن برای
خود کند نفع آن با وی راجع باشد و هرکه بدی کند و بال آن بر وی باشد و خدای تو بر بندگان خود ظلم
نکند **آیة را دلیل است** که جزای عمل بود و خدای تعالی خالق و فاعل ظلم نیست
و ثواب و عقاب جز با تحقاق نباشد إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ سبب نزول این آیة آنست که مشرکان
گفتند که ای محمد اگر تو پیغمبری ما را بگوی تا قیامت کی خواهد بودن خدای تعالی آیة را فرستاد که علم
قیامت با خدای راجع است وی داند که کی خواهد بودن و بیرون نیاید هیچ میوه از شکوفهای
خود و آبستن نشود هیچ مادینه و وضع حمل نکند مگر بعلم و دانش وی وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ روزی که
که ایشان را ندا کنند و آواز دهند که کجا اند انبازان من ایشان جواب دهند که اعلام کردیم و خبر
دادیم ترا یعنی تو از ما میدانی که هیچ گواهی نیست امروز بر آن دعوی که کردیم در دنیا و بدانستی که آنچه
کردیم بود و گفته اند معنی آنست که آنچه کردیم بد بود و گفته اند که معنی اینست که از ما هیچ کس
نیست که امروز گواهی دهد که ایشان انبازان تواند و تو این از نفس ما میدانی و از ما هیچ کس ایشان را نمی بیند
بجای آنکه از ما ضایع اند و غایب چنانکه وَضَلَّ عَنْهُم و گم شده از ایشان آنچه آن را میخواندند و می پرستیدند
پیش ازین وَظَنُّوا و بیقین بدانستند که ایشان را هیچ گریزی نیست از عذاب خدای عز و جل لَا يَسْأَمُ
الْإِنسَانُ مِن دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِن بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ
لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِندَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ میگوید که از عادت و خوی آدمی آنست
که از دعا خیر هرگز سیر نشود همیشه از خدای خود خیر خواهد و اگر رنجی و بلایی بوی رسد از رحمت خدای
نومید گردد و این صفت کافرانست و اگر بچشانیم او را راحتی و آسایشی و نعمتی پس از آنکه رنجی و مشقتی بوی

رسیده باشد و درویشی وی گوید این خود مراست و نصیب منست و بعمل و کردار منست وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ
و من نمی پندارم که قیامت بر خواهد خاست و اگر قیامت باشد و مرا بازدید خدای خود برند چنانکه
مسلمانان می گویند مرا نزدیک خدای حالت نیکوتر و بهتر ازین باشد آنکه خدای تعالی فرمود فَلَنُنَبِّئَنَّ
هر آینه خود خبر دهیم کافران را آنچه کرده باشند و بچشانیم ایشان را عذاب سخت و درشت وَإِذَا أَنْعَمْنَا
عَلَى الْإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ
اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُم بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ و چون بر آدمی ما نعمتی کنیم و وی را نعمت دهیم
روی بگردانند از ما دور شوند و خویشتن را از ما مستغنی دانند و چون رنجی و آفتی بوی رسد خداوند دعای
باشد بهمین و این استعارت است دعاء بسیار یعنی بسیار دعا کند و بدان مداومت نماید قُلْ أَرَأَيْتُمْ
بگوی ای محمد هیچ ببینید و بیندیشید شما اگر این قرآن از نزدیک خدای باشد و شما بر وی کافر شوید که باشد
گمراه تر از آنکه او در مخالفتی باشد دور از صواب و صلاح یعنی هیچ کس اندر جهان از شما گمراه تر نباشد
سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ زود بود که بنمایم با ایشان آیات
نصرت خود رسول خود در آفاق و آثار امتان گذشته و در نفس ایشان بیماری و بلاها **ابن زید**
گفت در آفاق آسمان و اقطار زمین از آفتاب و ماه و ستارگان و باد و باران و کوهها و جویها
و دریاها و در تنهاء ایشان از لطایف حکمت و بدایع صنعت و حسن صورت و احکام خلقت و آنچه
آفرید در ظاهر و باطن او از حواس و عروق و مدخل و مخرج طعام و شراب که طعام از یک ره در میشود
بهری غذای جسم وی میشود و بهری ثقل و هر نصیبی بجانبی میرود بتقدیر مقدر **اهل** اشارت
گفتند که در آفاق آیتیست و در انفس آیتی آن عالم کبراست و این عالم صغری و گفته اند این عالم کبری است
و آن عالم صغری جز این خیست و آن جماد تا تو کاهی درین تفکر کنی و بدو متذکر شوی فی الآفاق شمس و قمر

وفی الانفس خشیة وفکر فی الآفاق کواکب ونجوم وفی الانفس عجایب وعلوم فی الآفاق
سحایب وغیوم وفی الانفس حسایب وغموم فی الآفاق برق وخاطفة وفی الانفس عروق
راجفة فی الآفاق جبال شامخة وفی الانفس امال راسخة فی الآفاق عیون نابعة وفی
الانفس عیون دامعة فی الآفاق جواهر ومعادن وفی الانفس ظواهر وبواطن **این جمله**
در هر چه نظر کنی در وی آیتی وعلامتی بینی وللّه فی کل تحریکة وتسکینة ابدا شاهد وفی کل شیء
له آیة تدل علی انه واحد اول در خود نگر وخود را بشناس تا خود شناسی ترا بخدای رساند
من عرف نفسه فقد عرف ربه وهر کس خود را بهتر شناسد خدا را نیکوتر شناسد که اعرفکم
بنفسه اعرفکم بربه گاه در آفاق عالم تفکر کن وگاه در نفس خود نظر کن تا تغییر آن واختلاف
این ترا بمعرفت صانع رساند مغیر نه متغیر مقدر نه متقدر تا بدانی که هر چه جز او است خلاف
اوست بمقارنته بین الاشیاء عرف ان لا قرین له وبمضادته بین الاشیاء علم ان لا ضد له ضاد
الظلمة والنور والصرد بالحرور یخلق مجتمع طورا ومفترق والحادثات فنون ذات اطوار
لا تعجبن من الاضداد اذ جمعت فاللّه یجمع بین الماء والنار **از آفاق** فصول چهار است
صیف وشتا وربیع وخریف **از آیات نفس** طباع چهار است صفرا وسودا وبلغم
وخون در آفاق باد چهار است شمال وجنوب وصبا ودبور ودر انفس باد چهار است جاذبه
وماسکه وهاضمه ودافعه در آفاق جوی چهار است جیحون وسیحون ونیل وفرات ودر
انفس جویها چهار است اکحل وقیفال وباسلیق وابطی از آیات آفاق ابر است که میبارد
وگاهی نه در انفس چشمه چشم است که گاهی بگرید وگاهی نه از آیات آفاق ستارگان هفت اند در افلاک
هفت واز آیات انفس اعضا هفت است سمع وبصر وزحل است که وی را دو برج است جدی ودلو وآن
دو گوش است وبصر دو برج حدقه دارد وچنانکه مشتری دو برج دارد قوس وحوت شم دو برج بینی دارد

وچنانکه مریخ دو برج دارد وآن حمل است وعقرب ذوق دو برج دارد وآن لهات است ولسان
چون زهره دو برج دارد یکی سنبله ودیگر جوزا نطق بمنزلت آفتاب است که یک برج دارد وآن زبان است
وچنانکه آفتاب را اسد است کتابت بمنزلت ماه است که یک برج دست دارد وچنانکه قمر را یک برج سرطان
است از وی گفته‌اند حتی یتبین لهم تا پیدا شود ایشان را که خدای تبارک وتعالی
یکی است اگر نبودی عالم یک نسق نماندی وتا بدانید که این آیات واد لحق است واین دین مسلمانی
وقرآن حق است واز قبل خدای است اولم یکف بربک ای کفایت نشد وپسندیده نیامد آن خدای
که بر همه چیز گواه است واو بر جمله اشیا مطلع است وغیبت وحضور نزد یک او متساویست الا انهم
بدانکه ایشان در شکی وتهمتی اندازه رسیدن بثواب وعقاب الا انه بکل شیء محیط بدان آگاه
باش که خدای تعالی عالم است بهمه چیزی ومحیط است بر همه چیزی همه در قبضه قدرت وی اند ودر علم
شامل **سورة عسق** واورا حم الشریعة خوانند مکی است وپنجاه وسه
آیت است ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرده واو از رسول صلعم که هر که این سوره بخواند از جمله
آنان باشد که فرشتگان بر وی صلوات فرستند وبرای وی استغفار کنند وآمرزش خواهند واز
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی روز قیامت وی را
برانگیزد روی او چون ماه شب چهارده باشد

بسم اللّه الرحمن الرحیم

حم عسق کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک اللّه العزیز الحکیم له ما فی السموات
وما فی الارض وهو العلی العظیم تکاد السموات یتفطرن من فوقهن والملائکة
یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان اللّه هو الغفور الرحیم
ارطاة بن منذر گفت مردی بیامد نزدیک عبداللّه عباس آمد وپرسید که حم عسق چه باشد عبداللّه

عباس جواب نداد دوم بار پرسید هم جواب نداد سیم بار چون بگفت حذیفة
الیمان حاضر بود گفت من ترا خبر دهم بدان که این آیه در حق مردی آمد نام وی عبد الاله
او بر بعضی از جویهاء مشرق فرو آید و آنجا دو مدینه بنا کند بر کنار آن جوی چنانکه جوی در میانه
آن هر شهر باشد چون خدای تعالی خواهد که زوال ملک ایشان کند در شب آتش فرستد
و یک شهر تمامی بسوزد چنانکه از وی هیچ اثر نماند بر دیگر روز اهل آن مدینه با عیان
آن ولایت که در مدینه دیگر باشد بنظاره این سوخته آیند خدای تعالی فرماید تا ایشان را
خسف کند و بزمین فرو برند ایشان با اهل مدینه و هر که در آنجا باشد همه بزمین فرو شوند
فلذلک قوله تعالی حم عسق یعنی تقدیر کرده شد عظمتی و سنتی و قضائی از وی در خرابی
و هلاک اهل آن دو شهر وقیل حم ای حم عین عذاب منه سین سیکون قاف واقع بهما
ای بالمدینتین و مانند اینست آنچه جریر بن عبد الله از رسول ص روایت کرد که مدینه بنا کنند
میان دجله و دجیل و قطربل و صراة جبابرا از اهل زمین آنجا گرد شوند و مالهاء عالم آنجا جمع کنند
خدای تعالی آن شهر را بزمین فرو برد با اهلش ابو الجوزا از عبد الله عباس روایت
کرد که عین عذاب است و سین مسخ است و قاف قذف است و بیان این خبر قول است
که از رسول ص روایت کرده اند که چون این آیه آمد رسول ص دل تنگ شد گفتند یا رسول الله چرا
دل تنگی گفت مرا خبر داده اند ببلائی که بامت فرو آید خسف و مسخ و قذف و آتشی که ایشان را
جمع کند و بادی که ایشان را در دریا اندازد بکر بن عبد الله المزنی گفت حا حربی باشد میان قریش
و موالی دست قریش را باشد بر موالی میم ملک بنی امیه است عین علو عباسیان است سین سناء
مهدی است ع و قاف قوت عیسی ع که از آسمان فرود آید و ترسایان را بکشد و کلیسیا را خراب
کند سعید جبیر گفت حا از رحمت است و میم از مجید است و عین از عالم است

و سین از قدوس و سین از سمیع و قاف از قاهر است و گفته اند که این آیه در شان رسول ص آمد حا حوض
مورود است میم ملک ممدود است عین عز موجود است و علو نا محدود است سین سناء
مشهود است قاف قیام او بمقام محمود است و قرب او بکرامت معبود است کذلک
یوحی مانند این وحی کرد بتو و پیغمبرانی که پیش از تو بودند خدای که او غالب و قاهر است در کار
و درست گفتار او راست آنچه در آسمانها و زمینهاست و بزرگوار و بلند مقدار است تکاد السموات
نزدیک است که آسمانها شکافته شوند از عظمت و جلال قدر خدای یا از گفتار منکران که بخدای
شرک می آرند و میگویند که وی را فرزندست من فوقهن ای من جهتهن الفوقانیة شکافته شوند
از جهت بالا و زبر ایشان یعنی مبدأ شکافته شدن از عرش و کرسی باشد و گفته اند از بالاء زمینها
چون از بالای آسمانها شکافته شوند آسمان دنیا و زمین شکافتن اولی تر باشد والملائکة یسبحون
و فرشتگان تسبیح میکنند بحمد و ثناء پروردگار خود و آمرزش میخواهند برای اهل زمین از مؤمنین
و مؤمنات الا ان الله بدان بدرستی که خدای است که او آمرزنده و مهربانست والذین اتخذوا
من دونه اولیاء الله حفیظ علیهم وما انت علیهم بوکیل وکذلک اوحینا الیک قرانا
عربیا لتنذر ام القری ومن حولها وتنذر یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنة وفریق فی
السعیر الکفار که بدون خدای دوستان گرفتند خدای بر ایشان نگاهبانست اعمال ایشان می شناسد
و میداند و بر ایشان می شمارد تا جزا دهد ایشان را بران تو ای محمد بر ایشان وکیل گماشته نیستی و حفظ
ایشان بتو مفوض نیست تو دل تنگی مکن از کفر و عناد ایشان بر تو بجز رسانیدن کار دیگر نیست و
کذلک اوحینا و مانند این وحی کردیم بتو قرآنی بزبان عرب تا بترسانی و بیاگاهانی اهل مکه را
و آنان را که گرد بر گرد مکه اند و بترسانی از روز قیامت که جمع کردن و گرد آمدن خلق اولین و آخرین است
که در آن روز هیچ شکی نیست که در آن روز خلق بدو فرقه شوند گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ

کرده‌ی بفضل و کرم و هی بعدل عبد الله عمر روایت کرد که روزی رسول علیه السلام بیرون آمد و دو صحیفه
در دست گرفته گفت دانید تا این نوشتها چیست گفتیم نه گفت این که بدست راست دارم نامهاء
اهل بهشت است نام ایشان و پدران ایشان نبشته اند هیچ ازین زیادت و کم نشود و این که در
دست چپ دارم نامهاء اهل دوزخ است و نام پدران ایشان که ازین هیچ کم نکرده و افزون
نشود آنگه برخواند فریق فی الجنة وفریق فی السعیر ولو شاء الله لجعلهم امة
واحدة ولکن یدخل من یشاء فی رحمته والظالمون ما لهم من ولی ولا نصیر ام اتخذوا
من دونه اولیاء فالله هو الولی وهو یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر وما اختلفتم
فیه من شیء فحکمه الی الله ذلکم الله ربی علیه توکلت والیه انیب و اگر خدای خواهد که
جمله خلایق را یک امت و یک ملت کرداند تواند بر سبیل قهر و جبر و بدین قادر باشد ولیکن خواست
او خواست حکمت است که ایشان را تکلیف کرد و بناء کار ایشان بر اختیار نهاد تا هر کس را باستحقاق
بهشت رساند و بدوزخ برد مؤمن را بایمان و طاعت به بهشت برد و کافر را بکفر و معصیت بدوزخ
برد و ظالمان را که کافرانند ایشان را یاری و یاوری نباشد ام اتخذوا من دونه که این کافران
بدون خدای دوستان و خدایان گرفتند از غایت جهل و نادانی خدای است که وی بر حقیقت ا
اوست که مردگان را زنده کند و او بر همچنین قادر است کلام عاقل باشد که وی را بگذارد و
دیگری را پرستد آنگه گفت که وما اختلفتم فیه من شیء و هر چه شما در وی خلاف کنید حکم آن خدای
راست از احکام شرع و کار دین و دنیا که هر را نرسد که در آن حکم کند جز خداست که عالم است بمصالح
خلق والآیة دلیل است بر آنکه حکم در شرع جز بنصوص نتوان کرد و از
جهت خدای بآیة محکم یا بخبر متواتر ذلکم الله ربی آن خدایست که خداوند من و پروردگار منست
بر وی توکل کردم و با وی انابت میکنم و با درگاه وی میکردم فاطر السموات والارض جعل لکم

من انفسکم ازواجا ومن الانعام ازواجا یذرؤکم فیه لیس کمثله شیء وهو
السمیع البصیر له مقالید السموات والارض یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر انه
بکل شیء علیم آفریننده آسمان و زمین است از ابتدا و بیرون آورنده از عدم بوجود
و بیافرید برای شما از نفس شما و از جنس شما جفتها تا بایشان ساکن شوید و آرام گیرید
و از چهارپایان بیافرید جفتان یعنی هر یکی را جفتی تا تناسل و توالد باشد یذرؤکم
بیافریند درین تدبیر که توالد و تناسل است بسبب ازواج یا در بطن و رحم ازواج می آفریند
فراگفت فیه بمعنی به است یعنی می آفریند شما را با آنچه کرده و بیافرید برای
شما ازواج لیس کمثله شیء نیست وی را مثلی و مانندی و این نفی مماثلت است از ذات وی
بر سبیل کنایه و گفته اند که مثل زیادة است ازین آیه که فان آمنوا بمثل ما آمنتم به و او
شنوا و بیناست له مقالید السموات والارض کلیدهاء آسمان و زمین وی راست یعنی آجال
و ارزاق و احکام بفرمان اوست روزی را که خواهد فراخ میکرداند مر آنکس را که میخواهد
و تنگ میکرداند برای آنکه میخواهد و او بهمه چیزی عالم است و دانا شرع لکم من الدین ما وصی
به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا
تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی
الیه من ینیب پدید کرد و بیان فرمود برای شما از دین و ملت و طاعت و فرمان برداری
آنچه نوح را بآن وصیت کرد و باز فرمود نوح را برای آن تخصیص کرد که اولین کسی که وی را شریعت بود نوح
بود والذی اوحینا الیک و آنچه وحی کردیم بتو و ترا بآن فرمودیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را بآن
وصیت کردیم آنست که بیان کرده که این چنین اقامت کردن دین است و بران مداومت نمودن و این دین
دین اسلام است از توحید خدای تعالی و طاعت وی و ایمان بپیغمبرانش و متابعت کردن اوصیا و اولیا

قتاده گفت تحلیل الحلال وتحریم الحرام مجاهد گفت بما زپیش اشتی
و زکوة داده است ولا تتفرقوا فيه و پراکنده مشوید در دین کبر على المشركين بزرگ است
و سخت بر مشرکان آنچه تو ایشانرا بآن میخوانی از توحید و ترک عبادت اصنام الله يجتبي خدای
بر گزیند برای رسالت آنرا که خواهد و راه نماید آنرا که باوی رجوع کند وما تفرقوا الا من بعد
ما جاءهم العلم بغيا بينهم ولولا كلمة سبقت من ربك الى اجل مسمى لقضي بينهم
وان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم لفي شك منه مريب فلذلك فادع واستقم
كما امرت ولا تتبع اهواءهم وقل آمنت بما انزل الله من كتاب وامرت لاعدل
بينكم الله ربنا وربكم لنا اعمالنا ولكم اعمالكم لا حجة بيننا وبينكم
الله يجمع بيننا واليه المصير متفرق نشدند و پراکنده نگشتند اهل ادیان و ملل
از امت هر پیغمبری مگر پس از آن که علم بایشان آمد و حجت ایشانرا واضح و لایح کرده بود و بدانستند
که فرقت ضلالت و فساد است و اجتماع در دین رحمت و گفته اند که اهل کتاب پراکنده نشدند
مگر پس از آن که علم بایشان آمد یعنی آنچه معلوم بود از نبوة محمد و صدق وی و ایشان آنرا دانسته
اند و نام و نعت و صفت وی در کتاب خوانده از آنکه دانستند و متفرق شدند بسبب حسدی
که ایشانرا بود و اگر نه از آن بودی که کلمه سابق شده است و سخن گفته آمده است که تاخیر
عذاب ایشان کند تا بوقت معین و اجل مسمی هر آینه میان ایشان حکم کرده شدی بعذاب کافران
و نجات دادن مؤمنان آنکه گفت وان الذين اورثوا الكتاب و آنان که کتاب را میراث با ایشان
دادند از جهود و ترسایان که حاضر بودند پس پدران ایشان لفي شك در شکی اند مریب اند از محمد
و کار نبوت فلذلك فادع برای این اختلاف که ایشانرا افتاد دعوت کن و با ائتلاف و اجتماع
خوان تا بر یک ملت حنیفی که دین اسلام است اتفاق کنند و مخالفت از میان بردارند و استقم

و تو استقامت کن و مستقیم باش بر دعوت و بر شریعت چنانکه ترا فرموده اند و متابعت هوای
مراد ایشان مکن و بگوی که من ایمان آورده ام بآنچه خدای فرستاد از کتاب قرآن بر من و مرا فرمودند
کار. که عدل کنم میان شما الله ربنا وربكم خدای ما و خدای شما خدایست که آفریدگار و پروردگار
است ما راست عملی که ما میکنیم جزاء آن با ما راجع است و آنچه شما می کنید از اعمال جزاء آن شما را
خواهد بودن حق ظاهر گشت و حجت لازم آمد احتیاج آن نیست که میان ما و شما حجتی باشد
و هیچ حجتی و خصومتی نیست میان ما و شما امروز تا فردا که خدای تعالی میان ما جمع کند
و باز گشت همگنان با وی خواهد بودن وی حق از باطل جدا کرده اند و اهل حق را به بهشت رسانند
و اهل باطل را بدوزخ والذين يحاجون في الله من بعد ما استجيب له حجتهم داحضة
عند ربهم وعليهم غضب ولهم عذاب شديد الله الذي انزل الكتاب بالحق والميزان
وما يدريك لعل الساعة قريب يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها والذين آمنوا
مشفقون منها ويعلمون انها الحق الا ان الذين يمارون في الساعة لفي ضلال بعيد
و آنان که حجت می آرند و خصومت میکنند در دین خدای پس از آن که خدا و رسول را اجابت کردند
و در دین اسلام در آمدند برای ظهور حجت و معجزاتی که خدای آنرا ظاهر کرده اند حجت ایشان باطل بود
و شبهه ایشان زایل نزدیک خدای ایشان و بر ایشان بود غضبی و خشمی و ایشانرا باشد عذاب
سخت مجاهد گفت محاجه ایشان آن بود که گفتند که کتاب ما پیش از شماست و رسول ما پیش از
رسول شماست و ما بخدا اولی تریم از شما و قول دیگر آنست که ضمیر راجع با محمد است یعنی پس
از آن که خدای دعای محمد را استجابت کرده اند و معجزات که از وی درخواستند خدای آنرا ظاهر کرده است
تا حجت بر ایشان لازم شد یا پس از آنکه خدای تعالی دعای وی در حق کافران اجابت کرد و ایشان
بخوردند بشمشیر روز بدر کشته شدند و دعاء او هم بمکه در ایشان رسید بقحط و سختی تا از ضعف مردار

وشبهه ایشان را حجت خواند بر سبیل ازدواج و برای آنکه بنزدیک ایشان آن حجت بوده بر حکایت قول
ایشان را حجت خواند و اگرنه چنین بودی داحض و باطل بودی اللّٰهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْكِتَابَ خدا است آنکه
فرو فرستاد کتاب را بحق و فرو فرستاد میزان را که عدل است و سویت در کارها أنزل بالحق یعنی بغرض
صحیح بر حسب اقتضاء مصلحت و حکمت بعضی گفتند مراد بمیزان قرآنست و تکرار برای اختلاف لفظ
کرده و قرآن را برای آن ترازو خوانند که در وی راستی و انصاف است و گفته اند که مراد ترازوی
حقیقی است چنانکه کتاب از آسمان فرستاد ترازو هم از آسمان فرستاد و کیفیت بجیزی یعنی اعلام مردمان کرد
وَمَا يُدْرِيكَ و چه شناسا و دانا کرد اند ترا بقیامت آمدن او شاید و تواند بودن که آمدن وی
نزدیک باشد آنان که بقیامت ایمان ندارند طلب تعجیل قیامت میکنند از سر سخریه و افسوس و میگویند
که قیامت کی خواهد بودن وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانی که ایمان آوردند خایف و ترسان اند از قیامت
و میدانند و یقین میشناسند که او حقست و آمدن او قطع است و یقین أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدرستی
و حقیقت که آنان که در قیامت خصومت و جدل میکنند آمدن او را و حشر و نشر و ثواب و عقاب
را انکار میکنند ایشان در گمراهی اند دور از صواب و هدایت اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ
يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ
حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ
مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
خدا است لطف کننده با بندگان خود و لطف او به بندگان رسانیدن منافع است بایشان بر وجهی
که دقیق باشد بر همه عاقلی ادراک آن **ابن عباس** گفت مهربان است به بندگان عکرمه
گفت نیکوکار است بایشان مقاتل گفت رحیم است بمؤمن و کافر که ایشان را روزی میدهد
بعضی گفتند لطیف است بر روزی دادن روزی از وجه پاک و لذیذ میرساند و بیکبار تو ندهد

تا تو آن را تلف نکنی مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ **جنید را** پرسیدند
که لطف چه باشد گفت آنکه با دوستان لطف کند تا در آیند و با دشمنان تا آشنا گردند و لطف در اصطلاح
متکلمان فعلی باشد که مکلف عند آن بصلاح نزدیکتر باشد و از فساد دورتر باشد و هر لطفی که عند آن
طاعت کند آن را توفیق خوانند و هر چه عند آن از معصیت باز استد آن را عصمت خوانند و لطف از شرایط
احسن تکلیف است و از حکیم نیکو نباشد که تکلیف کند عاری از لطف از آن سبب که این موذی شود به
نقض غرض و از حکیم تعالی چیزی که نقض غرض باشد نیکو نباشد يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی دهد
بر حسب مصلحت آن را که خواهد و او قادر یست که او را عجز در بنا بد عزیز است که او را غلبه نتوان کرد
مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ هر که او کشت و کار آخرت خواهد و اینجا تخم ایمان و عمل صالح افکند
تا او را نفع در قیامت بر دهد در حرث او بیفزاییم یکی را ده و یکی را هفتصد زیادت کرده ایم
چنانکه میگوید از دانه هفت خوشه بر آریم و از خوشه صد دانه بدید آریم اهوینی بار بزرکانی است
با من در سرای فانی تا عوض هم ایجا بستانی و اگر در سرای فانی معامله کنی تا در سرای باقی بستانی از اعداد بود
و در حساب نیاید وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ هر کس که کشت دنیا جوید و کار این جهان کند و منافع
عاجل خواهد با آن بخیلی نکنیم آنچه خواهد بوی دهیم چون دنیا خواهد دنیا بدهیم و در آخرت نصیبی
ندهیم که دنیا و آخرت با هم جمع نشود مَثَلُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَمَثَلِ ضَرَّتَيْنِ مثل دنیا و آخرت چون دو
هووی اند اگر یکی را راضی کردانی دیگری را خشمگین کردانی رضاء هر دو حاصل نتوان کرد أَمْ لَهُمْ
شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ نه که ایشان را شریکانی هستند از شیاطین و رؤساء ضلالت که بدید
کنند برای ایشان از دین آنچه خدای بدان نفرموده و آن را دستوری نداد وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ
و اگرنه کلمه فصل و سخن جدا نهر آیستی که من گفته ام و حکم کرده که در دنیا تعجیل عقوبت نکنم بر ایشان
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه میان ایشان حکم کرده شدی و برسیدی بایشان آنچه ایشان مستحق اند از عذاب

بدرستی که ظالمان و کافران و معتقدان را عذابیست سخت دردناک ترى الظالمين مشفقين مما
كسبوا وهو واقع بهم والذين آمنوا وعملوا الصالحات في روضات الجنات لهم ما يشاؤن
عند ربهم ذلك هو الفضل الكبير ذلك الذي يبشر الله عباده الذين آمنوا وعملوا
الصالحات قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترف حسنة نزد له
فيها حسنا ان الله غفور شكور خطابست رسول صلعم را یا مخاطب مجهول را میگوید که روز
قیامت بینی تو ظالمان را ترسان لرزان از آنچه کرده باشند و حال آن باشد که بایشان رسد جزاء آنچه
کرده باشند و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند در مرغزارهای بهشت باشند لهم ما یشاؤن
ایشان را باشد آنچه خواهند و تمنا کنند نزدیک خدای ایشان که فضل بزرگوار است و معنی بسیار
مقدار ذلك الذي این آنست که خدای تبارک و تعالی بشارت داد بآن بندگان که ایمان آوردند
و عمل صالح کردند تا اهل آن و مستحق آن گشتند آنکه رسول صلعم فرمود که قل لا اسألكم
عليه اجرا الا المودة في القربى من از شما بر رسانیدن رسالت مزدی نمیخواهم و ثوابی نمی‌طلبم
عبد الله عباس گفت نزول این آیه آن بود که چون رسول صلعم بمدینه آمد مالی نداشت و او را
حقوق و حوایج پیش آمد که بدان احتیاج میشد انصار با یکدیگر گفتند که این مرد در شهر ما غریبست و اسباب
و ضیاعی ندارد و وقت هست که ویرا کاری پیش می‌آید که بدان احتیاج میشود خدای ما را بسبب وی هدایت
کرده است اگر برای وی مالی جمع کنیم همانا روا باشد بیامدند و رسول صلعم را ازین خبر کردند خدای تعالی
این آیه فرستاد که قل لا اسألكم الا بگو که از شما بدین چه میگویم مزدی طمع نمیکنم مگر مودت و دوستی قرابت
و خویشان خود و این الا بمعنی لکن است یعنی لکن توقع از شما آنست که اهل البیت و دوستان مرا دوست
دارید **گفته اند** که این قرابت و خویشان کیستند که خدای تعالی محبت ایشان فرموده
اعمش و سعید جبیر و عبد الله عباس گفتند که مراد از قرابت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام **بیان آنست** زید علی روایت کرد از پدرش
و از جدش امیر المؤمنین علی ع که او گفت من با رسول خدا شکایت کردم از حسدی که مردمان را بود بر
من مرا گفت یا علی اما ترضی ان تکون رابع اربعة آیا راضی نباشی که چهارم چهار کس باشی که
در بهشت شوند من باشم و تو و فاطمه و حسن و حسین ع و زنان ما بر چپ و راست ما باشند
و فرزندان ما از پس پشت ما باشند و شیعه ما از پس پشت ایشان باشند شهر بن حوشب
از ام سلمه روایت کرد که یک روز رسول صلعم فاطمه را گفت برو شوهر را بیار با فرزندان ایشان
چون حاضر شدند رسول صلعم گلیمی بر ایشان افکند و گفت اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل
صلواتك وبركاتك عليهم انك حميد مجيد بار خدایا ایشان آل محمدند برکات خود و
صلوات خود شامل حال ایشان گردان که تو پسندیده و بزرگواری ام سلمه گفت من گلیم برداشتم تا
با ایشان در زیر آن گلیم روم گلیم از من در کشید و گفت انك على خير تو بر خیری اما ایشان اهل
البیت منند **از صادق ع** روایت از پدرانش از امیر المؤمنین ع که رسول صلعم گفت
بهشت حرامست بر آنان که بر اهل البیت من ظلم کنند و عترت مرا برنجانند و هر کس که او نیکوئی کند
با یکی از فرزندان عبد المطلب و او مکافات او نتواند کردن او را من مکافات کنم روز قیامت
مقسم روایت کرد از عبد الله عباس که روزی انصار را با قریش فخر افتاد عباس آمد و گفت
شما بر ما فخر میکنید بهر حال فضل ما راست بر شما رسول صلعم برخاست و بیامد و انصار را گفت یا
معشر الانصار نه شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را بمن عزیز گردانید گفتند بلی یا رسول الله گفت نه
شما گمراه بودید خدای تعالی شما را بمن هدایت کرد گفتند بلی یا رسول الله آنگه گفت جواب نمیدهید مرا
گفتند یا رسول الله گوئیم که بس منت تراست بر ما گفت شما این بگوئید نه ترا قوم تو ترا راندند ما جای
گرفتیم و ترا دروغ داشتند ما ترا تصدیق کردیم و ترا مخذول کردند ما ترا یاری کردیم گفتند یا رسول الله

تن وجان ومال ما فدای تو است اگر خواهی تا جمله مالهای خود بیاریم و ترا حاکم کنیم در ان
خدای تعالی این آیه فرستاد که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو که برای
رسالت از شما مزدی نمیخواهم مگر مودت اهل بیت من که بر شما لازمست و مودت آل محمد جزاء اداء شریعت
وقیام کردن باعباء رسالت نباشد و مزد آن جز ثواب موبد مقرون بغایت اعظام واجلال نباشد
و مودت اهل البیت تکلیفی است از خدای تبارک و تعالی بر ما که مستحق ثواب باشیم و تکلیف ما چگونه
ثواب رسول باشد و مودت اهل البیت تکلیفی است که هرگز منسوخ نشود **امام اصحاب**
الحدیث ثعلبی در ابطال قول آنکس که گفت این آیه منسوخ است در تفسیر
خود آورده است که دوستی اهل البیت و تقرب کردن بآن نزدیک خدای از جمله اصول دین و ارکان
مسلمانی است و خلاف این کفر است و دلیل بر این آنست که عبدالله بن حامد اصفهانی روایت کرد از
جریر بن عبدالله البجلی که رسول گفت من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن
مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الا
ومن مات علی حب آل محمد مات مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت
بالجنة ثم منکر ونکیر الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت
زوجها الا ومن مات علی حب آل محمد فتح له من قبره بابان الی الجنة الا ومن مات علی حب
آل محمد جعل الله زوار قبره ملائکة الرحمة الا ومن مات علی حب آل محمد مات علی السنة
والجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه هذا آیس من رحمة
الله الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة
هر کس که در دوستی آل محمد میرد شهید میرد تا باخر حدیث **و مانند این اخبار**
بسیار است چون دوستی اهل البیت باین مقام بود که منسوخ بود یا مزد اداء رسالت باشد

آنکه گفت ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا وهر که او حسنه اکتساب کند ما در ثواب او بیفزاییم حسن علی ع
و عبدالله عباس گفتند که حسنه دوستی اهل البیت است ان الله غفور شکور خدای آمرزنده
بندگان و سپاس دارنده مطیعان است ام یقولون افتری علی الله کذبا فان یشاء الله یختم
علی قلبک ویمح الله الباطل ویحق الحق بکلماته انه علیم بذات الصدور وهو الذی
یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیئات ویعلم ما تفعلون ویستجیب الذین آمنوا
وعملوا الصالحات ویزیدهم من فضله والکافرون لهم عذاب شدید چون خدای تعالی این آیه
قربی در مودت فرستاد گروهی سست اعتقاد رسول را متهم داشتند که میخواهد که مردم را با اهل
بیت خود راغب کند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت نه که میگویند که محمد این سخن بر خدای افترا کرده
و خدای تعالی این مودت نفرستاده است دروغ بر خدای می نهند فان یشاء الله پس اگر خدای
خواهد مهر بر دل نهد **مجاهد** گفت دلت را بحفظ خود نگاه دارد و با الهام صبر
تا طعن ایشان در دل تو اثر نکند قتاده گفت اگر چنان بود که ایشان گفتند که خدای مهر بر دل
و زبان تو نهادی یعنی قرآن بر سبیل عقوبت چنانکه در آیه دیگر گفت ولو تقول علینا
بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین آنکه ابتدا کرد و گفت باطل را محو کرداند و تاخیر کند
و حق را حق کرداند بسخنان خود یعنی تکذیب کردند و بهتان که بر تو نهادند باطل در آیه مودت
آنرا محو کند و حقی که تو بر آنی تو ثابت کرده اند و بر آن نصرت کند و او میداند و میشناسد
آنچه این جماعت در دل دارند از انکار و مخالفت ایشان را جزا دهد بر حسب اعتقاد عبدالله
عباس گفت چون خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را خبر داد از انکار و تهمت ایشان پشیمان
شدند و بیامدند و بر دست و پای رسول افتادند و توبه کردن و ایمان را تازه کردانیدند
خدای تعالی این آیه فرستاد وهو الذی یقبل التوبة عن عباده اوست آن خدای که توبه پذیر

از بندکان شرّ و عفو کند و در کذرد از کناهها و بدیها و میداند آنچه شما میکنید توبه و پشیمانی
بر کناه کذشته و عزم کردن در زمان آینده که مانند آن نکند برای قبح آن فعل **جابر**
بن عبد الله الانصاری روایت کند که اعرابی در مسجد رسول صلعم آمد و دو رکعت نماز کرد و کفت اللّهمّ
إنّي أستغفرك وأتوب إليك از سر زبان **امیر المؤمنین** علی ع بشنید
و کفت ای اعرابی سرعت زبان باستغفار توبه دروغ زنان باشد ترا این توبه باید کردن اعرابی
کفت یا امیر المؤمنین توبه چه باشد و چکونه باید کردن کفت بدانکه توبه را شش شرط است
اول پشیمانی بر کناه کذشته و قضا کردن فرایض و ردّ مظالم با خداوندانش و نفس را در طاعت
کداختن چنانکه در معصیت پرورده باشی و نفس را تلخی طاعت چشانیدن چنانکه حلاوت معصیت
چشانیده باشی و کریستن از ترس خدای بدل خنده که زده باشی **سری سقطی** را
کفتند توبه چه باشد کفت صدق العزیمة علی ترک الذنوب والانابة بالقلب الی علّام الغیوب
والندامة علی ورط العیوب ویعفوا عن السیّئات دلیل است بر آنکه توبه اسقاط عذاب نکند
و قبول توبه ضمان ثواب باشد بر وند اسقاط عذاب چنانکه اصحاب وعید کفتند که اکر اسقاط
عذاب کردی نکو بودی و نیز اکر اسقاط عذاب کردی بر سبیل وجوب خدای نکفتی بر سبیل تمدّح
و منّت ویعفوا عن السیّئات این برای آن کفت تا امید ببرند ویعلم ما تفعلون کفت تا
ایمن نشوند ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که انّ الله تعالی افرح بتوبة عبد المؤمن من الضالّ
الواجد ومن العقیم الوالد ومن الظمآن الوارد خدای تعالی بتوبه بنده مؤمن خود شادتر باشد
از آن کس که کم کرده را بیابد و زن نازاینده بآنکه فرزندش آید و از تشنه که بآب سرد رسد و هر که
او توبه نصوح کند خدای تعالی کناه او از یاد کراما کاتبین ببرد و از بقاع زمین آنکه کفت ویستجیب
الذین آمنوا واجابت کند دعاء مؤمنان که عمل صالح کنند و بیفزاید ایشان را از فضل و ثواب خود و کفته

اندک اجابت کند دعاء مؤمنان در حق یکدیکر **ابو صالح** از عبد الله عباس روایت
کرد که معنی آنست که شفاعت ایشان در حق برادران ایشان قبول کند ویزیدهم من فضله
آنست که در حق ایشان قبول کند والکافرون وکافران را عذاب سخت باشد ولو بسط الله
الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزّل بقدر ما یشاء انّه بعباده خبیر بصیر و
هو الذی ینزّل الغیث من بعد ما قنطوا وینشر رحمته وهو الولیّ الحمید ومن آیاته
خلق السموات والارض وما بثّ فیهما من دابّة وهو علی جمعهم اذا یشاء قدیر وما
اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر وما انتم بمعجزین
فی الارض وما لکم من دون الله من ولیّ ولا نصیر واکر خدای روزی بسط کند و فراخ کند
بر بندکان شر هر آینه ایشان بغی کنند و ستمکاره شوند در زمین خبّاب بن ارتّ کفت آیه در
ما آمد که اصحاب صفه ایم چون مالهاء بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع بدیدیم ما را اقوا
آرزو کرد خدای تعالی این آیه فرستاد **شقیق بن ابراهیم** کفت اکر خدای تعالی
بندکان را روزی دادی نه از طریق کسب وایشان فارغ و پرداخته بودندی طاغی و باغی
شدندی ولیکن ایشان را بکسب و طلب معاش مشغول کرده است و این منّتی است از خدای
بر ایشان و رحمتی ولکن ینزّل بقدر ما یشاء ولیکن بمقدار و حاجت میفرستد اندک اندک
باندازه هر کس چنانکه مصلحت و کفایت ایشان باشد در آن و او به بندکان خود بیناست و بمصالح
ایشان دانا **انس بن مالک** روایت کرد از رسول صلعم که او کفت جبرئیل ع از خدای
تبارک و تعالی کلماتی در حکمت و موعظه آورده است و مضمون بعضی از آن اینست که من مولی
هر که دوستی را از آن من اهانت کند چنانست که بمن بمبارزت بیرون آمده باشد و من بنصرت
و یاری دوستان خود شتابنده ام و من برای ایشان خشم کیرم چنانکه شیر خشمکین و در هیچ کار مرا

نکوی

آن تردد نباشد که در قبض روح بندهٔ مؤمن واو کاره است مرگ را ومن کاره رنج ودلتنگی وی وچاره
نیست او را از مرگ وبنده بهیچ چیز بمن تقرب نکند چنانکه باداء فرایض وهمیشه تقرب کند بمن بنوافل
تا آنکه او را دوست گیرم وچون او را دوست گیرم سمع وبصر ودست او باشم وقوت کننده او واگر
خواهد بدهمش واگر دعا کند اجابت کنم واز بندگان من کسی باشد که بابی از عبادت از من خواهد ودر آن
نگشایم که اگر بگشایم معجب گردد ودر آن عجب هلاک شود واز بندگان من کسی باشد که او را جز بیماری صلاح
ندارد واگر او را تندرستی دهیم تباه گردد واز بندگان من کسی باشد که جز تندرستی نشاید او را که اگر بیماری دهیم
تباه شود واز بندگان من کسی باشد که صلاح او در درویشی بود واگر توانگری دهیم او را فاسد شود ومن
تدبیر کار بندگان خود دانم کردن از آنجا که اراده دلهای ایشان دانم که من علیم وخبیرم وَهُوَ الَّذِي
يُنَزِّلُ الْغَيْثَ او است آن خدای که باران فرستد بوقت حاجت پس از آنکه نومید شده باشند وبفریاد آمده
زیرا که چون نحو بنهایت رسید وابر ببیند وپراکنده سازد رحمت خود را یعنی باران را
واو خداوند مستحق حمد وشکر است واز آیات او آفریدن آسمان وزمین وآنچه پراکنده است در میان
ایشان از جنبندگان وجانوران واو قادر است وتوانا بر جمع ایشان چون خواهد که کند وَمَا أَصَابَكُمْ
وآنچه بشما میرسد از مصیبتی ونکبتی آن بجای کسب دست شماست ومکافات کردار شما ونه آنست که هرچه میکنید
آن را جزا میرسانند بلکه از بسیاری عفو میکند ودر میگذرد ورسول صلعم گفت ما من اختلاج عرق ولا خدش عود
ولا نكبة حجر إلا بذنب وما يعفو الله أكثر هیچ رگی نباشد که بجنبد وهیچ چوبی که پای را بخراشد وسنگی
که بپای آید الا بگناهی کرده باشد **امیر المؤمنین علی** علیه السلام فرموده که هیچ
آیتی در قرآن از این آیه امیدوارتر نیست که خدای تعالی فرموده است که هرچه بشما میرسد از نکبتی وبیماری
وبلای در دنیا آن بکردار دست شماست وخدای از آن کریم‌تر است که چون بنده را در دنیا عقوبت کند بگناهی
در آخرت آن عقوبت را مثنی کرداند واز بسیاری عفو کرده است وخدای از آن حلیم‌تر است که باز گناه رد

ازان

از آن عفو کرده باشد **انس مالک** از رسول الله صلعم روایت کرده که چون خدای تعالی
به بنده خیر خواهد بتعجیل عقوبت کند او را از گناهی که کرده باشد وچون به بنده بدی خواهد عقوبت او را
تأخیر کند تا روز قیامت ضحاک گفت هیچ کس را ندانم که قرآن بیاموخت پس فراموش کرد الا به
عقوبت گناهی که از آن خیر محروم کردند آنکه این آیه بخواند که وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وشما عاجز نتوانید کردن
خدای را واز وی فایت نتوانستید گشتن وَمَا لَكُمْ ونباشد شما را بدون خدای هیچ یاری ویاوری
وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا
مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ
آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ از آیات ودلالات بر کمال قدرت حق کشتیهاست وانست بر
روی آب دریا چون کوههاء بزرگ مجاهد گفت مراد باعلام قصورات یعنی کوشکها إِنْ يَشَأْ اگر خواهد
ساکن کرداند باد را تا کشتیها ... وآنچه ساکن کرده وایستاده به پشت آب بدرستی که در این آیاتی ودلالتی
هست کسی را که صبر کننده وسپاس دارنده باشد أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا هلاک کرداند کشتیها را وغرق کند
بآنکه باد را عاصف وسخت کرداند تا کشتیها وکسانی که در آنجا باشند هلاک شوند بآنچه کسب کردند
از عصیان وفجور واز بسیاری معاصی عفو میکند ودر میگذرد از خیرا کند وانتقام کشد وجزا دهد آنرا
که کردند از معاصی وبدانند کسانی که در آیات ما جدال کردند که چون عذاب نازل شود ایشان را
وایشان را محیص وگریزی نباشد فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ پس آنچه شما را دادند از خیر آن متاع دنیاست آن را
بقای وثباتی نباشد وآنچه نزدیک خداست آن بهتر است وباقی‌تر است از ثواب ونعیم بهشت
کسانی را که ایمان آرند وبر خدای خود اعتقاد کنند وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ
وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ و آنان که پرهیز میکنند
و از گناهان بزرگ اجتناب کردند و ان ناشایست دوری جویند سدی گفت فواحش زناست
مقاتل گفت موجبات حدود است وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ وچون خشم گیرند ایشان باشند که در حال خشم
بیامرزند و حلم را کار فرمایند وآنان که اجابت کنند دعوت خدای را و ایمان آرند و نماز بپای دارند
و کارها که درمیان ایشان رود بمشورت یکدیگر رود و رسول ع گفت ما شقی عبد قط بمشورة
ولا سعد باستغناء رأی هیچ بنده بمشورت بدبخت نشود و هیچ کس باستبداد رای خود کاری
کند نیک بخت نشود گفت ما خاب من استخار ولا ندم من استشار کسی که استخاره کند بی بهره
نگردد و هر که مشورت کند هرگز پشیمان نگردد وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وانچه ما ایشان را روزی دادیم
نفقه میکنند وآنان که بغی و ستم بایشان رسد انتقام کشند یعنی سر بمذلت فرو نیارند چون دست
یابند انتقام کشند و عفو نکنند وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ
عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ إِنَّمَا السَّبِيلُ
عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلَمَنْ صَبَرَ
وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ جزاء بدی را که عدل است بدی خواند بر سبیل ازدواج و گفت جزاء
بدی بدی باشد یعنی چون کلمه گویند ترا تو نیز پیش ازان مگوی دران مکوش که اگر کسی باتو کند یکی را
ده باز کنی واگر بر تو جراحتی کردند تو نیز ازان پیش مکن پس هر که عفو کند و اصلاح ذات البین کند
و در مکافات آن نکوشد مزد او بر خدای باشد **در خبرست**
که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که هر که او بر خدای مزدی دارد گو بیا و مزد خود بستان
جمعی برخیزند فرشتگان گویند مزد شما بر خدا چیست گویند نحن الذین عفونا عمن ظلمنا ما آنانیم که
عفو کردیم ازانان که بر ما ستم کردند و اگر عفو نکند و بیش ازان مکافات کند ظالم و متعدی باشد و خدای تعالی

ظالمان

ظالمان را دوست ندارد وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هر که انتقام کشد پس ازان که برو ظلم کرده باشد کس را بر ایشان
راهی نبود یعنی کسی را نرسد که ایشان را ملامت کند يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و ملامت کسی را بود که در زمین بغی
کند بناحق و بر امام مسلمانان بیرون آید ایشان را عذابی بود دردناک و هر آنکس که صبر کند و جرم و خیانت
را باز پوشد و در انتقام نکوشد بدرستی که صبر کردن و آمرزیدن از جمله عظایم امورات و از کارهای
عزایم
که در غایت جلالت و بزرگی باشد در نیل ثواب و ایثار رضای خدای تعالی است وَمَنْ يُضْلِلِ
اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ
وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَا
سِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ
وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ و هر که خدای
او را خذلان کند و با خود بگذارد و بضلالتش حکم و قضا کند که او را اضلال و گمراه داند و او گمراه شده
باشد یا خود هر که را خدای هلاک کرداند ویرا پس از خدای هیچ ولی و ناصری نباشد که نصرت کند
ویرا بر عذاب خدای تعالی وَتَرَى الظَّالِمِينَ و تو ببینی ستمکاران را یعنی کافران را آنگاه که عذاب را
مشاهده کنند يَقُولُونَ گویند هیچ ممکن باشد که ما را بدنیا بازگشتی و راهی باشد تا تلافی خود کنیم
و بدل کفر ایمان آریم و بجای معصیت طاعت کنیم اگرچه ایشان دانند که این تمنا حاصل نیاید و از آخرت
کس بدنیا نیاید اما این از غایت جزع گویند وَتَرَاهُمْ و ببینی تو ایشان را که بدوزخ عرض کنند خاشع و ترس
کار با مذلت و حقارت يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ نگرند از چشمی ذلیل پوشیده نه روشن ازینجا که ایشان را کوه
برانگیزند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا مؤمنان گویند که زیانکاران آنانند که نفس خود را زیان کردند و اهل خود را در روز
قیامت که نه مال خود را و نه نفس خود را در راحتی و آسایشی یابند أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانکه ظالمان آن روز
در عذاب دایم باشند و نباشد ایشان را هیچ دوستی و یاری از دوستان و یاران که یاری کنند بدون خدای تعالی

وهرکه او را خدای از راه بهشت بگرداند او را هیچ راهی نباشد استجیبوا لربکم من قبل
ان یأتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من ملجأ یومئذ و ما لکم من نکیر فان اعرضوا
فما ارسلناک علیهم حفیظا ان علیک الا البلاغ و انا اذا اذقنا الانسان منا رحمة
فرح بها و ان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم فان الانسان کفور ای مردمان اجابت
کنید دعوت خدای خود را پیش از آن که روزی آید که آن را مردی و باز داشتنی نباشد از خدا و شما را
در آن روز پناهگاهی نباشد که با وی گریزید و پناه با وی دهید و شما را انکاری نباشد و بر عذاب
واستخفافی که بر شما رود و آنگه رسول صلعم را تسلیه کرد و گفت پس اگر این کافران اعراض کنند و روی
بگردانند و فرمان تو نبرند ترا هیچ ضرری و زیان خواستی نیست ما ترا برای آن نفرستادیم تا آنکه
با ایشان باشی و ایشان را بقهر و جبر و زجر از کاری باز داری بر تو جز رسانیدن و پیغام گذاردن
کاری نیست آنگه گفت و انا اذا اذقنا الانسان ما چون آدمی را از خزاین رحمت خود رحمت
چشانیم او بدان شاد شود و خرسند گردد و اگر بدی و نامرادی بایشان رسد آن نیز بشومی گناه
ایشان باشد ایشان کفران نعمه کنند چنانکه گوئی هرگز بر ایشان نعمتی نبوده است لله ملک السموات
والارض یخلق ما یشاء یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور او یزوجهم ذکرانا
و اناثا و یجعل من یشاء عقیما انه علیم قدیر و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من
وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علیم حکیم ملک آسمان و زمین خدای را
بیافرید آنچه خواهد کس را که خواهد فرزندان مادینه بخشد و آن را که خواهد نرینه دهد و آن را که
خواهد از بندگان خود هم پسرینه دهد و هم دخترینه و آن را که خواهد هیچ فرزند ندهد نه
از دخترینه و نه از پسرینه عقیم گرداند **اثلة بن اسقع** گفت از رسول صلعم شنیدم که از
خجستگی زن آن باشد که اول دختر زاید و آنکه پسر نه بینی که خدای تعالی در باب منت ابتدا

بدختران کرد گفت یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور اسحق بن البشر گفت آیه در
حق پیغمبران آمد خاص آنکه عام شد در همه خلقان یهب لمن یشاء اناثا لوط پیغمبر خواست که
وی همه دختر داشت و یهب لمن یشاء الذکور نوح را با ابراهیم که همه پسر داشت او یزوجهم
ذکرانا و اناثا رسول صلعم را خواست که وی را هم پسر بود و هم دختر و یجعل من یشاء عقیما
عیسی و یحیی را خواست عم که ایشان را هیچ فرزندی نبود انه علیم قدیر او عالم و توانا است بر
مصالح بندگان خود و میداند و میشناسد صلاح ایشان او کار هر یکی بر وفق مصلحت میسازد
و ما کان لبشر گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که جهودان گفتند که اگر محمد صلعم پیغامبرست
خدای چرا با وی سخن نمیگوید بی واسطه یا خدای را نمی بیند معاینه چنانکه موسی دید و شنید رسول صلعم
گفت موسی خدای را ندید و او وحی چنان کند که مصلحت داند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
هیچ آدمی نباشد که خدای با وی سخن گوید مگر بیکی از سه وجه یا بوحی و الهام که خدای در
دل پیغمبران اندازد آنچه خواهد چنانکه داود عم را زبور الهام کرد و ابراهیم عم را در خواب بذبح
ذبح فرزند یا وی را آوازی بشنوانند از پس حجاب چنانکه آواز شنود و کس را نبیند چنانکه با موسی
سخن گفت یا رسول بفرستد و بواسطه وی سخن گوید چنانکه جبرئیل عم را فرستاد بمحمد صلعم و پیغمبران دیگر
وحی فرستاد و سخن گفت و گفته اند الا وحیا یعنی بی واسطه ملائکه او من وراء حجاب
یعنی بواسطه ملائکه او یرسل رسولا یا رسولی فرستد بخلقان و بواسطه وی با ایشان سخن گوید چنانکه
با امت هر پیغمبری بواسطه هر پیغمبری فیوحی باذنه پس وحی کند بامر وی آنچه خواهد بدرستی که او برتر
و بزرگوار از صفت مخلوقان حکیم است افعال خود بر وجه حکمت راند گاهی سخن بواسطه گوید
و گاهی بی واسطه آنچه مصلحت داند و کس را بر وی اعتراض نباشد و کذلک اوحینا الیک روحا
من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا

وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ
تَصِيرُ الْأُمُورُ چنانکه بدیگر پیغمبران وحی فرستادیم بتو نیز وحی کردیم روح را یعنی قرآن را
و قرآن را روح برای آن گفت که ایمان بوی زنده است چنانکه تن بروح و گفتند که روح جبرئیل است و وحی
را که از امر و فرمان ماست مَا كُنْتَ تَدْرِي تو نمی دانستی که کتاب چه باشد و شرایع ایمان چه باشد و گفته
اند مراد با یمان نمازاست وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ و گفته اند پیش از وحی کتاب ندانستی و پیش از
شرع ایمان ندانستی وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا ولیکن ما کردیم آنرا یعنی کتاب را با ایمان و معالم شریعت
را نوری یعنی بیانی و لطفی که بآن هدایت کنیم و راه نمائیم آنراکه خواهیم از بندگان خود یعنی مکلفانرا وَإِنَّكَ
لَتَهْدِي و تو هدایت کنی و راه نمائی بارا ه راست آن راهی که راه خدایست آن خدای که ویراست آنچه در آسمان
و زمین است و همه ملک ملک ویست همه کارها مرجع بخدایست سهل بن ابی الجعد گفت وقتی آتشی
در جای مصحفی را بسوخت از وی هیچ نماند الا این کلمات که أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ و مصحفی دیگر در
آب افتاد همه محو شد الا این کلمات أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

سورة الزخرف

مکی است و هشتاد و نه آیت ابوامامه از ابی بن کعب روایت کرد که رسول ... گفت هر که
او سورة زخرف بخواند فردا دقیامت از جمله آنان باشد که خدای تعالی ایشانرا گوید یَا عِبَادِي لَا خَوْفٌ
عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بغیر حساب ای بندگان بر شما هیچ اندوه نیست در
بهشت روید امروز بی حساب **و از امام محمد باقر** علیه السلام روایت است
که هر که این سوره بخواند خدای تعالی از هوام زمین و فشار گور نگاه دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

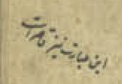
حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا
لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ
حم بحرمت حلم و ملک و مجد من و بحرمت کتاب روشن و بیان دلیل بر صحت چیزی یا بر فساد چیزی
و گفته اند بیان آن باشد که معنی او بظاهر شود عند ادراک بصر یا ادراک سمع و آن از پنج وجه بود اول
لفظ و خط و عقد الاصابع و اشارت و هیئة ظاهر بجانب چون اعراض و اقبال و نشر و تعطیه
إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا ما قرآن را عربی گردانیدیم یعنی بلغت عرب فرستادیم و بر نمط کلام ایشان نظم
کردیم و با این همه که چنین است خلایق عاجز اند از آنکه مثل او چیزی بیارند و بگویند آیت دلیلست
بر حدوث قرآن از آنجا که گفت ما قرآن را عربی گردانیدیم و دیگر آنکه گفت بلغت عرب و منهاج ترتیب
ایشانست و لغت عرب باتفاق محدثست و قدیم نیست لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ برای آن چنین کردیم تا شما اندیشه
کنید و عقل را کار فرمائید تا معنی آن بدانید و بدان منتفع شوید وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ و بدرستی
که این قرآن در لوح محفوظ که نزدیک ماست یعنی جائی که جز خواص حضرت ما را یعنی فرشتگان را بر آن اطلاع
نیست او رفیع الشان و بلند قدر و مرتبه است از کتابها و دیگر رفیع است برای آنکه معجزه است و بدرجه
علیاست از فصاحت و محکم و دور از آنکه تناقض بوی راه یابد آنکه خطاب کرد با کافران و گفت أَفَنَضْرِبُ
می شما را مهلت دهیم و بپرهیزیم که اگر قرآنست از جانب شما بگردانیم و شما را بدین کفر و خلاف بگذاریم برای
شما آنکه شما اسراف کننده و از حد درگذرنده اید **قتاده** گفت یعنی ما قرآن فرستادن
رها کنیم برای آنکه شما بوی ایمان نمی آرید و نیز قتاده گفت که نخست بار که قرآن فرود آمد و ایشان کافر شدند
اگر باز گرفتی همه هلاک شدندی و لیکن بفضل و رحمت خود پیاپی آیة پیاپی از قرآن می فرستاد بر انبیان
وَكَمْ أَرْسَلْنَا بس که فرستادیم ما از پیغمبران در میان اولینان از امتان و هیچ پیغمبر نیامد که انبیا
بآن پیغمبرا استهزا کردند و امتی چون ایشان بازآنکه خدای تعالی دانست که استهزا کنند و بر کفر اصرار نمایند
پیغمبران فرستاد و این مانع نشد از فرستادن پیغمبران برای آنکه اگر بعضی اصرار کردند بعضی ایمان آوردند

واگرچه اندک بودند و دیگر آنکه ایشانرا برای اعلام مصالح شرعی فرستاد تا حجة باشد برایشان و ایشانرا
راحجت باشد بر خدای تعالی آنکه گفت از آن بود که ما ازیشان عاجز بودیم نبودیم چه ما بسیاری
را هلاک کردیم که بقوت ازیشان سخت تر بودند و مثل اولیان بگذشت یعنی قصه ایشان و سنت
و طریقت ایشان و عقوبتی که بایشان رفت و قصه کذشتگان پیداست و مثل ماند کانرا وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا
وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ
بَلْدَةً مَيْتًا كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ
مَا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ
الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ واگر بپرسی ازیشان که آسمان
و زمین را که آفرید گویند که خدای آفرید که او عزیز است و غالب هیچ چیز او را غلبه نکند و عالم است و دانا
با فریدن آن بر وجه احکام و اتقان در وجود آرد الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ خدای که زمین را بستر
و مهاد شما کرد تا در وی آسایید و راهها را پدید کرد در زمین تا بواسطه آن بمقاصد خود میرسید
و این برای آن کرد تا شما راه یابید و اندیشه کنید بمعرفت آن صانع که این صنعها کرد وَالَّذِي نَزَّلَ
آن خدای که بفرستاد از آسمان آبی را باندازه و مقدار حاجت که اگر بسیار بودی جهان را خراب کردی
و اگر اندک بودی کفایة نبودی و کار بر نیامدی و این دلیل است بران که او قادر مختار است آنکه
از غایب باخبار آمد از نفس خود بآن که گفت فَأَنْشَرْنَا ما زنده کردیم بآن باران بیابانِ مرده و زمین
بی نبات را همچنین شما را زنده کردانیم و از میان خاک بیرون آریم وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و آن خدای
که بیافرید انواع و اصناف خلق از حیوان و جماد از حیوان نر و ماده و از جماد انواع متشاکل چون
رطب و یابس و تر و خشک و شیرین و ترش و روز و شب و تابستان و زمستان و ماه و آفتاب و آسمان

و زمین و بهشت و دوزخ وَجَعَلَ لَكُمْ بیافرید برای شما از کشتیها و چهارپایان آنچه بر وی
نشینید بر و در سفر دریا و بیابان آنکه بیان نکرد که این چرا کرد گفت برای آن تا چون راست شوید بر پشت
او اقرار کنید بنعمت خدا را یاد کنید و بگویید منزه آن خدای که این را مسخر ما کرد اینده تا فرمان برد
و طاعت ما دارد که اگر با ما گذاشتی ما را قوت و طاقت آن نبودی که ما را مسخر کردانیدیم و رام خود ش
کنیم اگر گویند که لام در لِتَسْتَوُوا عرض باشد و رکوب انعام مباحست و خدای مرید مباحات نباشد
جواب گفته اند که رکوب بعضی واجب است و بعضی سنت چون برای حج بود و برای زیارت و رحم
چنین بود مراد بود دیگر آنکه گفت ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ چون غرض تذکیر نعمت باشد . باشد
بشکر نعمت و این مراد بود وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا و ما را بازگشت با خدای خود خواهد بودن امیر المؤمنین ع
گفت چون رسول ص پا در رکاب نهادی گفتی الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَىٰ كُلِّ نِعْمَةٍ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ
كُلَّهَا و این دو آیة بخواندی و سه تکبیر کردی وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ
مُبِينٌ أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ
مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ أَوَمَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ
وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ
وَيُسْأَلُونَ آیة متصلست بقوله وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ یعنی اگر بپرسند ازیشان از خالق و آفریدگار ایشان
با وی معترف شوند و با این او را از بندگان وی جزوی پدید کردن باز که گفتند که فرشتگان دختران خدا اند
والولد بضعة من والده فرزند پاره باشد از پدر خود بدرستی که آدمی کافر نعمت هویداست أَمِ
اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ استفهام است بر سبیل انکار یعنی خدای تعالی آنچه آفرید دختر اختیار کرد برای خود
و شما را برگزید بپسران یعنی شما را پسر داد و برای خود دختر اختیار کرد و نزدیک شما دختر دشمن ترین فرزند
است تا بحدی که چون یکی ازیشان را بشارت دهند بدختری و گویند ترا دختری آمده است روی او از دلتنگی





بیاد کرده و خشم فرو میخورد برای آنکه خشم نتواند راندن أَوَمَن يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ یعنی حوالت می کنند و میگویند
که فرزند خداست کسی را که وی در میان زیور و حلی پرورده میشود و در زینت و نعمت می بالد ابو موسی
اشعری گفت که روزی رسول علیه السلام بر منبر برآمد پاره زر و پاره حریر در دست گرفته خطبه کرد و آنگه گفت
هذان محرمان على ذكور امتى وحل لاناثها این دو چیز حرام اند بر مردمان امت من حلال اند بر زنان
ایشان را خدای تعالی طعن زد بر کافران که باین حوالت کردند که بندگان خدای که فرشتگان اند دختران اند
أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ ای ایشان حاضر بودند بافریدن فرشتگان تا از مشاهده و معاینه خبر دهند
آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت زود بود که گواهی ایشان را بنویسند و از ایشان بپرسند تا جزا گواهی
دادند بر چیزی که آنرا ندانستند وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ
إِلَّا يَخْرُصُونَ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا
عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ مشرکان گفتند پرستیدن ما بتان را
بمشیت و خواست خدا بود و اگر خدای خواستی ما ایشانرا نپرستیدیمی خدای تعالی ایشانرا بدین گفتار
و اعتقاد مذمت کرد و گفت مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ این سخن که میگویند از جهل و نادانی میگویند
نیستند ایشان مگر دروغ زنان أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا یا خود ما ایشانرا کتابی داده ایم پیش از این و در آنجا
نسبت کفر با خود کرده ایم ایشان تمسک بآن میکنند یعنی هر چیزی که ایشان اثبات کنند یا بدلیل
عقل باید که باشد یا بدلیل نقل و این هر دو نیست پس بی دلیل دعوی ایشان باطل بود آنکه بیان کرد
که از چه وجه گفتند گفتا این کافران گفتند که ما پدران خود را بر دینی و ملتی یافتیم بر اثر ایشان میرویم
و بایشان مهتدی و راه یافته ایم بود که مشرکان کفر بتقلید از آبا و اجداد گرفته اند هم مشرکند و هم
مخبر و هم مقلد آنکه دلخوشی داد رسول علیه السلام خود را گفت آری همچنین بوده است

ما پیش از تو در هیچ شهری هیچ پیغمبری نفرستادیم الا توانگران آن شهر که نعمت ایشان را در بطر انداخته
بود گفتند ما پدران خود را بر دینی و ملتی یافتیم ما بر اثر ایشان میرویم و بایشان اقتدا میکنیم
قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي
بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ بگوای محمد که آیا اگرچه آورده باشم بشما دینی که راه نماینده تر و راست تر و نیکوتر باشد
از آنچه پدران را بر آن یافته اید هم متابعت پدران کنید و دست از پیغامبر بدارید یا بگوی ایشانرا که اگر من
دینی آرم راه نماینده تر متابعت خواهید کرد ایشان چون این سخن شنیدند گفتند که متابعت نکنیم
و آنچه شما را بآن فرستادند کافر شویم ایشان چون پیغمبران خود را این جواب دادند ما از ایشان
انتقام کشیدیم و هلاک شان کردیم فَانْظُرْ پس بنگرید تا عاقبت و سرانجام این کافران که پیغمبران را تکذیب
کردند چگونه بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و چون گفت ابرهیم پدرش یعنی عمش را آزر و قومش بدرستی که
بیزارم من از آنچه شما می پرستید آنرا و نپرستم مگر آن خدای که مرا بیافرید و این استثنا برای آن کرد که
ممکن بود که در میان ایشان کسی بوده باشد خداپرست تا برائت وی را شامل نبود قتاده
گفت بآن که ایشان بت می پرستیدند میگفتند که الله خدای ماست و بخدائی او معترف بودند
پس برای این استثنا کرد و گفت الا آن خدای که بیافرید مرا و مرا از وی بود که راه نماید و با من الطاف
کند زیاده بر آنکه کرده است وَجَعَلَهَا و کرد این کلمه را یعنی کلمه توحید و اخلاص باقی در میان عقب
خود و فرزندان خود تا پس از وی کلمه میگویند تا روز قیامت سدی
گفت فِي عَقِبِهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ یعنی تبرا از رجس و نخست و تولا بخدای آل محمد باشد تا روز قیامت
تولا و تبرا ملت ابرهیم است و فرزندان وی واز جعفر صادق

روایتست که کلمهٔ باقیة امامت در عقب وی لعلهم تا باشد که ایشان رجوع کنند
و تامل و تفکر کنند تا ایشان را بخدای علم حاصل آید بل متعت هؤلاء وآباءهم حتی جاءهم
الحق ورسول مبین ولما جاءهم الحق قالوا هذا سحر وانا به کافرون وقالوا لولا نزل
هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بینهم
معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا
سخریا ورحمة ربك خیر مما یجمعون نه که این جماعت را و پدران ایشان را یعنی اهل مکه را که از فرزند
ابراهیم عم اند در عمر ایشان بیفزودیم و مال و نعمت زیاده کرده ایدیم تا مغرور شدند و بتابع
شهوات مشغول گشتند از کلمهٔ توحید و اخلاص بگردیدند تا آنکه حق بدیشان آمد یعنی قرآن
و دین مسلمانی و پیغمبر بیان کننده یعنی محمد عم با دلالات و معجزات ولما جاءهم وآنکه آمد
حق بایشان گفتند این سحرست و جادوی و ما باوی کافریم و منکریم آن از نزدیک خدای است
بلکه اعتقاد ما در آنست که سحرست وقالوا و گفتند چرا این قرآن بیکی از دو مرد نفرستادند
از یکی دو شهر که مکه و طایف است از مکه ولید بن مغیره و از طایف حبیب بن عمرو الثقفی
و گفتند عروة بن مسعود الثقفی از آنکه ایشان از همه بزرگتر بودند در قوم خویش با مال بسیار ایشان را
گمان بود که بزرگی و مال بسیار جهة استحقاق نبوت ندانستند که خدای داند که این را که شاید
آنکه بر سبیل انکار برایشان گفت آیا ایشان میکنند قسمت رحمت خدای تعالی یعنی نبوت تا چنانکه
ایشان را باید قسمت کنند نه که ما قسمت میکنیم معیشت ایشان را در میان ایشان بر حسب آنچه صلاح دانیم
از تدبیر معیشت خود و ایشان عاجز اند چگونه تدبیر کار نبوت توانند کردن با جلالت قدری که
این کار راست نحن قسمنا بینهم معیشتهم ما قسمت کردیم روزی و معیشت ایشان در دنیا یعنی اگر کسی
که از دست ما خورد بیکجو زیادت و نقصان نتوانند کردن او را چگونه رسد که قسمت نبوت کند

که پیشوای دین باشد و مؤدی رسالت **در خبر است** که شبی ابوسفیان با زن خویش
هند در بستر خفته بود گفت عجب از خدای محمد که اگر میخواست تا پیغمبری فرستد چرا یتیم ابوطالب را
اختیار کرد مرا اختیار نکرد جبرئیل عم آمد و رسول عم را ازین حدیث اعلام کرد ابوسفیان روزی که بر
رسول عم بگذشت رسول صلعم وی را بازخواند و گفت دوش با هند در بستر چنین و چنین گفتی و اندیشیده
ابوسفیان اندیشه کرد که این سر جز هند کسی آشکار نکرده است این ساعت بروم و او را عقوبت کنم
جبرئیل عم بیامد و رسول عم را خبر کرد رسول عم گفت این ساعت عزم کردی که بروی و هند را عقوبت
کنی مکن که این حدیث با من هند نگفت مرا علام الغیوب خبر داد اگر ازین دوشین هند چنین اداء
چنین این ساعت که خبر داد ابوسفیان گفت راست گفتی ای محمد ای عجب خدای که روا دارد که کافری کافر
را عقوبت کند چگونه روا دارد که بر گناهی که بنده نکرده باشد وی را عقوبت کند بسبب آنکه کفر در وی قرار نهد
و توقف موجب ایمان از وی باز گیرد تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا ورفعنا بعضهم ما بعضی را
رفیع کردیم بر بعضی بدرجات و منازل در نعمت و غنی و روزی آنکه وجه حسن باز گرفتن گفت که برای آن کردیم
تا همه بیکدیگر محتاج باشند خدمت یکدیگر کنند درویش محتاج باشد خدمت توانگر کند توانگر محتاج
عمل باشد خدمت درویش کند و اگر سخریا را بافسوس معنی گویند مورد کلام مورد استفهام باشد بر سبیل
تقریع و انکار یعنی این برای آن کردیم تا توانگر بر درویش و قوی بر ضعیف و سید بر مولی و سلطان بر رعیت
افسوس دارد ورحمة ربك رحمت خدای که دین اسلام است و توابع آن از ثواب و نعمت بهشت دایم بهتر
است از آنچه ایشان گرد میکنند ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم
سقفا من فضة ومعارج علیها یظهرون ولبیوتهم ابوابا وسررا علیها یتکئون وزخرفا
وان کل ذلك لما متاع الحیوة الدنیا والآخرة عند ربك للمتقین حق تعالی خبر داد از مهانت و حقارت
دنیا نزدیک وی میگوید که اگر نه از آن بودی که مردم همه یک امت شوند و یک ملت کردند یعنی همه بکفر جمع کردند

وکافر شوند **ابن زید** کفت که مردم دنیاجوی و دنیا دوست شوند ما خانهاء کافران را سقفهاء
نقره کرده ایندمی و نردبانهای نقره کین که بران بالا میشدندی و درها و نقره و سریرها ایشان را کردمی و
تختهای نقره کین که بران تکیه زدندی وَزُخْرُفًا ومیکردیم برای ایشان زر و زینت و آرایش تا در ان تفرج
کردندی بانواع و اصناف ازان تمتع کرفتندی واین همه نیست الا متاع دنیا و تمتع و برخورداری زندکانی
دنیا و سرای باز پسین نزدیک خدای تو ای محمد متقیان و پرهیزکاران راست وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ
الرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ وَإِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ یَا لَیْتَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ وَلَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ
أَنَّکُمْ فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِکُونَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ وَمَنْ کَانَ فِی ضَلَالٍ
مُبِینٍ وهرکه خود را کور سازد از ذکر خدای مهربان تا نشناسد که حق است یعنی نظر نکند تا حق قرآن بداند
ما او را خذلان کنیم و فرو کذاریم تا شیطان قرین وی کردد و منع نکنیم وی را از و چنانکه در آیة دیکر فرمود
وَکَذٰلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضًا واین بر سبیل عقوبت باشد و دیکر آنکه چون پناه بندکان ما بذکر
ما باشد و بقرآن چون بنده پناه ندارد بر صحراء خذلان بماند شیطان چنانکه خواهد با وی بازی کند و شاید
که این شیطان انسی باشد از ائمه ضلالت وَإِنَّهُمْ بدرستی که ایشان منع میکنند و باز میدارند کافران را
از راه ایمان باغوا و اغوا وَیَحْسَبُونَ ومی پندارند این کافران که بر راه راست اند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا آنکه
آید بما یعنی بقیامت پیش ما آید کوید ای کاشکی میان من و میان تو دوری مشرق و مغرب بودی هر که مرا
با تو نزدیکی و قرینی بود که تو بد قرینی و همسری بودی مرا و کفته اند مراد مشرق تابستان و مغرب
زمستانست و میان ایشان بعد صد چندانست که از مشرق تا بمغرب وَلَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ کویند
مر این کافران را شیطان یا امامان ضلالت که ایشان را کمراه کردند رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا خداوندا ایشان
ما را کمراه کردانیدند عذاب ایشان را دو برابر کن چون این سخن کویند ایشان را کویند که شما را هیچ سود

نکند چون ظلم کردید و بر نفس خود کافر شدید ایشان با شما شریک باشند در عذاب آنکه تسلیه رسول
کرد و کفت ای محمد جماعت کنکان و کوران اند تو میخواهی که کران را بشنوانی و کوران را راه نمائی و آنرا که در ضلالت
روشن و کمراهی هویدا بود هدایت کنی آن نتوانی که جبر بتو تعلق ندارد و تو بران قادر نباشی من
قادر باشم ولکن نکنم که تکلیف اختیاریست نه اجباری پس تو دل خود خوش دار و خود را مرنجان
چون ایشان ایمان نیارند فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذِی
وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَیْهِمْ مُقْتَدِرُونَ فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِیمٍ وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنَا
أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ پس اکر ترا بجوار خود بریم و تو انتقام خود را ازین
کافران نکشیده باشی و داد خود از ایشان نستده ما بنیابة تو کینه تو از ایشان باز خواهیم کشید
اکر ما ترا از مکه بیرون بریم و تو از قریش انتقام نکشیده باشی ما این انتقام روز بدر بکشیم و در تفسیر
اهل البیت است که فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ بعلی اکر ما ترا ببریم بعلی بن ابی طالب انتقام تو بخواهیم
از جابر روایتست که رسول در حجة الوداع بنا کفت نباید که پس از مرک از من
بر کردید و کافر شوید و کردن یکدیکر بشمشیر بزنید بخدای که اکر چنین کنید مرا در میان لشکری یابید که با
شما حرب کند آنکاه باز پس نکاه کرد علی بن ابی طالب را دید کفت یا علی یا علی یا علی سه بار بکفت جابر
کفت در حال دیدیم که اثر وحی بوی ظاهر کشت خدای تعالی این آیة فرستاد که فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا
مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ بعلی بن ابی طالب أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ یا بتو نمائیم آنچه ایشان را وعده
دادیم از عذاب در دنیا ما بر ایشان قادر و توانائیم بازانچه که خواهیم عذاب توانیم کردن اکر معجل باشد
و اکر موجل از قبضه قدرت ما بیرون نیستند فَاسْتَمْسِکْ پس تو چنک در زن بآنکه بتو وحی کرده شد
و ملازم آن باش و بران عمل کن که تو براه راستی وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ واین قرآن ذکریست و شرف مر ترا و قوم ترا

زود بود که بپرسند شمارا روز قیامت که بچه او قیام کرده اید یا نه و مر این نعمت را شکر کرده اید یا نه
عبدالله عباس گفت هر وقت رسول را گفتی که مرا بر شما دست خواهد بود ندانستند ملکها را پس تو کرا خواهد بودن
او جواب ندادی چون این آیه آمد گفت از پس من قریش را خواهد بودن و در حدیث دیگر گفت ما دام که در حکم
عادل باشند و بر رعیت رحیم باشند و بعهد وفا کنند و هر که نه چنین کند لعنت خدا و لعنت فرشتگان و لعنت
مردمان برو باد وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا خلاف کردند که سؤال از کیند مقاتل گفتند اهل این کتاب اند
و قرائة عبدالله مسعود است وَسَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ رُسُلَنَا بپرس آنان را که ما بایشان فرستادیم
رسولان را پیش از تو یعنی جهودان و ترسایان عهد تو و مثله فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ
هذا گفت این آیه بر آسمان نازل گشت چون رسول را باسمان بردند در شب معراج نماز کرد و جمله پیغمبران در
قفای وی نماز کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بپرس از این پیغمبران که پیش از تو ایشان را فرستادیم
ابو اسحق بن احمد بن محمد الثعلبی امام اصحاب
الحدیث باسناد عبدالله مسعود روایت کرده است که رسول فرمود که شب معراج که مرا باسمان بردند
و پیغمبران را جمع کردند و من با ایشان بنشستم فرشته آمد و گفت خدای تعالی میگوید که بپرس از این
پیغمبران تا ایشان را بچه فرستاده اند رسول بپرسید از ایشان و گفت عَلَى مَا بُعِثْتُمْ قَالُوا عَلَى وِلَايَتِكَ
وَوِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مارا بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب فرستاده اند أَجَعَلْنَا
بپرس تا ما بدون خدای آمرزنده هیچ خدای و پناهی گرفته ایم تا ایشان پرستند و در هیچ ملت بت
پرست بوده است یا نه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَا
لَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا
وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا
لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما موسی را فرستادیم بآیات خود از عصا و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع

و خون پیش فرعون و اشراف قوم او موسی بیامد و فرعون را گفت من رسول خدای عالمیانم ایشان گفتند این
دعوی را حجتی باید موسی حجت بنمود و بینه ظاهر کرد فَلَمَّا جَاءَهُمْ آنگه که آیات موسی و معجزات به
ایشان آورد از آن بخندیدند و افسوس داشتند وَمَا نُرِيهِمْ آیتی بایشان نمی نمودیم الا که آن آیه از
ما تقدم آن بزرگتر بود و آخرین از اولین عظیم تر وَأَخَذْنَاهُمْ و بگرفتیم ما ایشان را بعذاب یعنی بترسا نیدیم
و تخویف کردیم تا باشد که رجوع کنند از کفر رجوع نکردند و گفتند يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
برای ما خدا را خود را بخوان با عهدی که با تو کرده است که این عذاب از ما بردارد که ما مهتدی شویم
و راه بدانیم یعنی هرگاه که عذابی آمدی ایشان گفتندی که این عذاب از ما برداشته شود ما ایمان
آوریم فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا
قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا
الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ
مُقْتَرِنِينَ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ چون عذاب از ایشان بر
داشتیم ایشان در حال کشف عهد را بشکستند و از آنچه گفته بودند برگشتند فرعون آواز در میان قوم
خود برداشت و گفت ای قوم نه ملک مراست و این جویهای روان چهار جوی بود که معظم آب نیل
آنجا رفتی نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس تجری من تحتی از زیر من میروند گفتند که چنان
ساخته بودند که چهار جوی از زیر کوشک او رفتی عطا گفت من تحت یدی یعنی از دست تصرف
من و بفرمان من روند اکنون بنگرید تا من بهترم یا این مرد که خوار و ذلیل است و نمی تواند که سخن را
آشکارا کند از عقده که بر زبان وی است فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ چرا بر وی نینداختند دستینه از زر اگر او
پیغمبر است و راست گوی **مجاهد** گفت این برای آن گفت که عادت ایشان آن بود
که چون کسی را سید و پیشوای خود کردندی او را دست و رنجن زرین کردندی و طوق در گردن تا آن علامت

سیادت و سیاست او بودی یا جماعتی فرشتگان را باوی بیک جا می‌آیند تا برای او گواهی دهند آنکه بیان کرد
که سبب مملکت و پادشاهی فرعون آن بود که قوم خود را سبکسار و کم عقل یافت ایشان طاعت وی
داشتند و وجهی دیگر آنست که او قوم خود را بخفت حمل کرد و ایشان طاعتش داشتند و ایشان گروه
فاسقان بودند فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا
لِلْآخِرِينَ وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ
لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَوْ
نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ پس آنگاه که ما را بخشم آوردند و خشم خدای
ارادت عذاب باشد بسخط مستحق ما انتقام کشیدیم از ایشان و همه را غرق کردیم اندر دریا فَجَعَلْنَاهُمْ
پس کردیم ما ایشان را گذشتگان که آخرین ایشانند با ایشان متعظ شوند **قتاده**
گفت سَلَفًا إِلَى النَّارِ ایشان را پیشوای دوزخیان کردیم وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا گفتند
که چون این آیه آمد که إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ
شما و آنچه شما می‌پرستید همه هیمه دوزخند مشرکان گفتند تو دعوی میکنی که عیسی پیغمبر خدای
بود و تو میدانی که ترسایان وی را می‌پرستند و عزیر را و فرشتگان را می‌پرستند اگر عیسی و عزیر و فرشتگان
در دوزخ باشند ما بدین راضی شدیم که با بتان خویش و با ایشان در دوزخ باشیم آنگه گفتند ما ایمان
نیاریم با آنکه مستحق وی آن بود که عیسی بدوزخ شود خدای تعالی این آیه فرستاد وَلَمَّا ضُرِبَ
ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا چون عیسی مریم را مثل زدند برای عبادت ترسایان تو همی قوم خود را بینی که ایشان
شادی و فرح کنند و بخندند وَقَالُوا و گفتند که آلهتنا ما بهتر است از خدایان ما و چون او را بدوزخ برند
ما راضی باشیم با آنکه ما را بدوزخ برند و گفته اند که چون رسول صلعم مدح عیسی پیغمبر عم کرد و مادرش که قران
کنند محمد میخواهد که ما او را بپرستیم چنانکه ترسایان عیسی را می‌پرستیدند پس بر این تاویل مراد بضمیر

هو محمد صلعم باشد **و در تفسیر اهل البیت** علیهم السلام آمده است که
چون رسول صلعم امیر المؤمنین علی عم را گفت در وقتی که از جنگ ذات السلاسل باز گشت والله لولا
انی اشفق ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا
لا تمر بملأ منهم الا واخذوا التراب من تحت قدمیک لجدای که اگر نه آن بودی که من می‌ترسیدم از آن که ای
امت در حق تو آن گویند که ترسایان در حق عیسی بن مریم گفتند من امروز در حق تو گفتاری گفتمی که بهیچ
گروهی نگذشتی الا که خاک قدم تو برگرفتندی و بآن طلب شفا کردندی منافقان چون بشنیدند که پیغمبر این
سخن گفت گفتند که ما رضی لابن عمه مثلا الا بالمسیح بن مریم راضی نیست محمد که پسر عم خود را مثل زند مگر به کسی
تشبیه کند مگر بعیسی بن مریم خدای تعالی این آیه فرستاد **از امیر المؤمنین علی عم**
روایت که فرمود که روزی پیش پیغمبر خدا آمدم و در میان جمعی از بزرگان قریش بود مرا بدید و در من نگاه
کرد آنگه گفت یا علی انما مثلک فی هذه الامة کمثل عیسی بن مریم احبه قوم وافرطوا فیه وابغضه
قوم وافرطوا فی بغضه فهلکوا واقتصد فیه قوم فنجوا یعنی ای علی مثل تو در این امت چون عیسی بن
مریم است قومی وی را دوست داشتند و در دوستی از حد درگذشتند هلاک شدند و قومی وی را دشمن
داشتند و در دشمنی از حد درگذشتند هلاک شدند و قومی اقتصا کردند وی را از مقام وی برتر
نبردند و باز پس نیاوردند ایشان نجات یافتند چون قریش این سخن بشنیدند بخندیدند و بر ایشان
سخت آمد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت آنگه پسر مریم مثل زدند قوم تو از آن بر گشتند و گفتند که خدایان
ما بهتر است آیا او مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا این مثل زدند و این سخن نگفتند الا برای جدل و خصومت
ابو امامه از رسول صلعم روایت کرد که هیچ قوم ضال نباشد الا که جدل را دست آویز خود
کنند آنگه این آیه برخواند بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ نه که ایشان گروهی اند بیکار کش بباطل إِنْ هُوَ نیست آن یعنی عیسی

مکر بنده که نعت کردیم بر وی و او را داستان عجیب کردیم برای بنی اسرائیل و اگر خواهیم بدل شما فرشتگان پیدا کنیم
و شما را ببریم تا ایشان بجای شما باشند در زمین برای عمارت زمین بطاعت من چنانکه آدم را خلیفه
جان کردم و گفته اند که معنی اینست که اگر من خواهم شما را ملایکه کردانم ازانکه من قادر باشم بتغییر
نسق و حقیقت و بیت دیگر وانه لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقیم
ولا یصدنکم الشیطان انه لکم عدو مبین ولما جاء عیسی بالبینات قال قد جئتکم
بالحکمة ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه فاتقوا الله واطیعون ان الله ربی وربکم
فاعبدوه هذا صراط مستقیم بدرستی که عیسی ع شرطیست از شراط قیامت یعنی بعثت او در آخر زمان
و آمدن او دلیل قرب ساعتست **در خبرست** که عیسی بن مریم ع بر زمین
بیت المقدس بکوهی از کوهها که آنرا افیق خوانند فرود آید و جامه مصری پوشیده و از موی سر او میچکد
که روغن میچکد و حربه در دست دارد که بآن دجال را بکشد امام بیت المقدس در نماز دیگر باشد اشارت
کند امام که پیش رو بامامت عیسی ع دست امام گیرد و گوید تو اولیتری که نایب محمدی و نماز کند
و عیسی در عقب او نماز کند وانه لعلم یعنی نزول عیسی ع علم و نشانیست از قرب قیامت فلا تمترن
بها پس در وی شک مکنید و پی من گیرید و متابعت من کنید که این راه راستست ولا یصدنکم الشیطان
و نباید که بگرداند شما را دیو از راه که او شما را دشمنیست هویدا و روشن ولما جاءهم و آنکه
آمد عیسی بابینات و دلالات و معجزات گفت که من بشما آمده ام بحکمت و شریعت و نبوت و آمده ام
برای آن آمدم تا بیان کنم بعضی از آنچه شما در ان خلاف میکنید از احکام توریة فاتقوا الله از خدای بترسید
و فرمان من برید بدرستی که الله خدای منست و خدای شما وی را بپرستید که راه راست اینست فاختلف الا
حزاب من بینهم فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم هل ینظرون الا الساعة ان تاتیهم
بغتة وهم لا یشعرون الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین یا عباد لا خوف علیکم

الیوم ولا انتم تحزنون الذین آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم وازواجکم
تحبرون آن گروه که پس از موسی و عیسی ع بودند با یکدیگر خلاف کردند وای بر آنکسانی که ظلم کردند
با نفس خویش بسبب خلافی که کردند و از پس پیغمبران خود کافر شدند از عذاب روز رنجاننده
و دردناک هل ینظرون هیچ نمی کنند و منتظر نمی باشند این کافران مگر قیامت را که ناگاه بایشان
آید و ایشان بی خبر باشند کسانی که در دنیا با یکدیگر دوستی کردند هم دشمن یکدیگر باشند مگر
پرهیزکاران که ایشان چنانکه در دنیا دوست یکدیگرند در قیامت دوست یکدیگر باشند
برای آنکه دوستی آنان بر معصیت بوده باشد و دوستی این جماعت بر طاعت و عبادت خدای تعالی
و از پیغامبر رسول ص فرمود الحب فی الله والبغض لله دوستی و دشمنی برای خدای تعالی کن
از امیر المؤمنین ع روایت کرده اند در تفسیر این آیه که در دنیا چون دو
کس با یکدیگر دوستی کنند و یکی با پیش خدای رود گوید خدایا فلان کس دوست من بود
مرا بطاعت تو فرمود و طاعت پیغمبر تو امر بمعروف کرد و نهی از منکر کرد و مرا گفت پیش
خدای باید رفتن خدایا لطف خود از وی باز مگیر و چون دو کافر و فاسق با یکدیگر
دوستی کنند و یکی از ایشان پیش خدای رود گوید خدایا فلان کس مرا منع کرد از طاعت تو
و طاعت رسول تو و مرا فرمود بمعصیت و از طاعت نهی کرد و گفت ما را مرجع و بازگشت نخواهد
بود بار خدایا لطف خود از وی باز گیر و عذاب بر عذابش بیفزای یا عباد لا خوف علیکم
این مؤمنان را گویند که ای بندگان من امروز بر شما هیچ خوفی نیست و شما اندوهگین مشوید
در خبرست که چون خلقان از گور برخیزند هیچ کس نباشد
که نترسد تا که منادی ندا کند که یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون
چون این بشنوند همه امیدوار شوند آنگه در عقب ندا آید که الذین آمنوا آنان که ایمان آورده اند

بآیات ما و مسلمان بودند کافران طمع در بندند انکه ایشان را گویند ادخلوا الجنة در بهشت روید
شما بشادی و خرمی یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب وفیها ما تشتهیه الانفس
وتلذ الاعین وانتم فیها خالدون وتلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون
لکم فیها فاکهة کثیرة منها تأکلون میگویند در بهشت بر ایشان صحنها از زر که در وی
انواع طعام بود **در خبر است** که مومن در بهشت از یک کاسه هفتاد گونه
طعام بخورد بطعم مختلف که یکی بدیگری آمیخته نبود و کوزهها که در وی انواع شراب بود عکرمه
روایت کرد از رسول علیه السلام که اکنون که از وی کمتر نباشد بمنزله از اهل بهشت مردی باشد که از پس او کسی
بهشت نشود او را گویند که بنگر و بنگرد صد ساله راه بیند کوشکها در کوشکی از زر و صحنها زرها در
مروارید هر بامداد و شبانگاه صحنها زرین پیش آرند در هر صحنی لونی دیگر باشد از طعام و بآخر
شهوات او چنان بود که اول اگر جمله اهل دنیا پیش او فرو آیند آنچه وی را بود همه را کفایت بود وفیها
ما تشتهیه الانفس و در بهشت باشد آنچه نفسها را خوش آید و چشمها را در دیدن آن لذت
باشد در خبر است که مردی رسول علیه السلام را گفت که من اسب را دوست میدارم در بهشت اسب باشد
گفت آری اعرابی گفت یا رسول الله من اشتر دوست دارم در بهشت اشتر باشد گفت آری در بهشت
باشد هر چه کسی را آرزو کند و چشمها را در آن لذت باشد **سلیمان** عامر گفت
از ابو امامه شنیدم که میگفت مردی باشد که از اهل بهشت که او مرغ بریان نکرد گوید ای کاشکی این مرغ
بریان بودی در حال آن مرغ بریان شده پیش او بیفتد از وی بخورد چندانکه خواهد شراب آرزو کند
ابریقی در دست او آید که آنرا انقطاعی نباشد آنکه گفت وتلک الجنة و آن بهشت آنست که میراث بشما
داده اند بآنچه کردید از اعمال صالحه شما را باشد در آنجا میوهها بسیار که از آن میخورید ثوبان گفت که رسول علیه السلام
فرمود که هر دانه میوه که از درخت بهشت باز کنند بجای آن دو دیگر آید ان المجرمین فی عذاب جهنم

خالدون

خالدون لا یفتر عنهم وهم فیه مبلسون وما ظلمناهم ولکن کانوا هم الظالمین ونادوا
یا مالک لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون لقد جئناکم بالحق ولکن اکثرکم للحق
کارهون ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم
یکتبون یعنی بدرستی که گناهکاران که کافرانند همیشه در عذاب دوزخ باشند و آن عذاب از ایشان
تخفیف نکنند و سبک نکرده اند و ایشان در آن عذاب از خلاص و نجات نومید باشند وما ظلمناهم
وما این عذاب بر ایشان بستم نکردیم ولیکن ایشان بنفس خود ستمکار بودند که ارتکاب معاصی و قبایح
کردند ونادوا یا مالک اهل دوزخ را با ایشان چون کار سخت کرد گویند ای خازن دوزخ با خدای
خود بگوی تا بر ما حکم کند بردن جان ما بر دارد تا ازین عذاب برهیم مالک گوید شما همیشه اینجا خواهید
بودن **عبدالله عباس** گفت که ایشان هزار سال این ندا کنند جواب نیاید
بعد از هزار سال جواب این باشد که انکم ماکثون لقد جئناکم ما حق آوردیم بشما ولکن
بیشترین شما حق را کاره بودید و کراهیت حق دلیل کفر صاحبش کند ام ابرموا یا این جماعت که کفار
قریش اند کید خود را محکم و مبرم کردانیده اند ما نیز جزاء کید ایشان نهاده ایم و آنرا محکم کردانیده
چون ایشان مبالغه کنند بمعصیت ما نیز مبالغه کنیم در عذاب ایشان ام یحسبون یا خود می پندارند که ما راز
نهان ایشان نمیدانیم و نمی شنویم آری میشنویم و میدانیم و رسولان ما که فرشتگان اند نزدیک ایشان
اند آنچه ایشان با یکدیگر میگویند و آنچه در دل خود دارند مینویسند آنرا و این آیة در سیاقت دلیل میکند
بر آن که این مجرمان کافرانند و چون چنین بود اهل وعید را در تمسک بنود قل ان کان للرحمن ولد
فانا اول العابدین سبحان رب السموات والارض رب العرش عما یصفون فذرهم
یخوضوا ویلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله
وهو الحکیم العلیم وتبارک الذی له ملک السموات والارض وما بینهما وعنده علم

السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ

وَهُمْ يَعْلَمُونَ بگو ای محمد مر آنان که خدا را فرزند گفتند که اگر خدای را فرزند بودی من اولین

عابدین بودمی واولین کسی که وی را پرستیدی من بودمی چون خبر وی ایمن پرستم وعبادت میکنم وی را

فرزند است دلیل است بر آنکه وی را فرزند نیست نفی عبادت بدلیل نفی فرزند است چه اگر بودی

عبادتش واجب بودی وجه دیگر آنست که معنی عابد ننگ دارنده است یعنی اگر خدای را فرزند

بودی اولین کسی که از عبادت ننگ داشتی من بودمی چه وجود فرزند دلیل حیث میکند و آنکه حیم

باشد عاقلان از عبادت آن ننگ دارند **آورده اند که** در عهد عثمان زنی

را بشوهر دادند در مدت شش ماه بار گرفت و بزاد عثمان را ازین خبر دادند گفت وی را سنگسار کنید

امیرالمؤمنین علی ع حاضر بود گفت درین باب اندیشه بهتر ازین کنید که اگر این زن با تو خصومت

کند بکتاب خدای غلبه کند گفت چگونه گفت قال الله تعالی وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا مدت

حمل وشیر دادنش سی ماه باشد آنکه فرمود وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ و چون در سال

مدت رضاع باشد از سی ماه بیرون شش ماه باشد پس شش ماه مدت حمل باشد عثمان گفت باز

آرید آن زن را آنکه گفت ما عبد عثمان ان يتعلقها بربها ننگ داشت عثمان از آن که او را

باز آورد و از قول خود رجوع کند و با قول علی ع آید چون داند که خدای هست آنکه ننگ میکرد نفس خود را

از آن که وی را فرزند باشد گفت پاکست ومنزه خدای که خداوند عرش است از آنچه وی را صفت میکنند

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا دست از ایشان بدار در بازی ولعب باطل دنیاوی تا آنکه ببینند روزی را که ایشان را

بآن وعده دادند و آن روز قیامت وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه در آسمان خدایست و در زمین

خدا معبود اهل آسمان و زمین اوست درست کار دانا حکیم است درباب تدبیر خلق عالم را

بصلاح ایشان وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ بزرگوار است ومتعالی آن خدای که ملک آسمان و زمین

اوراث وآنچه در میان آسمان و زمین است بی داوری و منازعی وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ

و نزدیک اوست علم قیامت و مرجع همه خلقان با اوست وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ و مالک نباشند آنان

که ایشان را می پرستند بجز خدا که شفاعت ایشان کنند یعنی این بتان شفاعت ایشان نکنند

إِلَّا مَنْ شَهِدَ الا آنکس که گواهی بحق دهد یعنی بتوحید و عدل خدای وی مالک شفاعت باشد و شاید که

استثناء متصل باشد برای آنکه از جمله معبودان ایشان عیسی و عزیر و فرشتگانند ایشان را شفاعت

باشد برای کسی که گواهی بحق دهد و ایشان میدانند حق را آنچه بدان گواهی میدهند وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ

خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ

سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ واگر پرسی ازین جماعت کافران که ایشان را که آفریده است گویند خدای

آفریده است چون بااین معترفند چرا فتاده است ایشان را که از معرفت و عبادت خدا میگردند

و درین معنی است لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا إِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مَعَ سَعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَكَثْرَةِ

الدَّلَائِلِ عجب نیست از آنکه نجات یافت تا چگونه نجات یافت عجب از آنکس است که هلاک شد تا چگونه

هلاک شد با سعت رحمت خدای و بسیاری دلایل وَقِيلِهِ يَا رَبِّ بکسر لام یعنی نزدیک اوست علم ساعت

که قیامت است و علم گفتار رسول که یا رب و بفتح لام معنی این بود که اخفش گفت می شنویم سرّ ایشان

و آواز ایشان را و گفتار رسول را تا بدین معنی که میدانیم گفتار رسول را و این آن بود که رسول خدای

شکایت قوم خود و اصرار بر کفر ایشان میکرد و این آیه آمد که خدای میشنود گفتار رسول را و شکایت اینست که میگوی

یا رب ایشان گروهی اند که ایمان نخواهند آورد تا آنکه گفت فَاصْفَحْ عَنْهُمْ عفو کن از ایشان و درگذر و بگوی

ایشان را سلامت یعنی علامت سلام است چنانکه گفت السَّلَامُ تَحِيَّةٌ لِمِلَّتِنَا وَأَمَانٌ لِذِمَّتِنَا و جمعی دیگر

آنست که عفو کن و درگذر و بگوی سلام چنانکه گفت وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا تا حلم خویش

و جهل ایشان مردمان را معلوم شود و زود بود که بدانند در قیامت آنچه میکنند و میگویند و جزای آن بیابند

سورة الدخان مکی است و پنجاه و نه آیت از رسول صلعم

روایت کرده اند که فرمود هر که این سوره بخواند در شب هفتاد هزار فرشته استغفار کنند برای او
تا روز و هر که شب آدینه بخواند تا روز آید از گناهان آمرزیده بود **و از امام محمد**
باقر علیه السلام روایتست که هر که این سوره در نماز فریضه یا در نماز نافله بخواند خدای تعالی
برانگیزد وی را او از جمله ایمنان باشد روز قیامت در سایه عرش بدارد و حساب آسان کند و نامه
بدست راستش دهد بسم الله الرحمن الرحیم
حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق
کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین رحمة من ربک انه هو السمیع
العلیم رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین لا اله الا هو یحیی ویمیت ربکم و
رب آبائکم الاولین بل هم فی شک یلعبون بحرمت حم مجد و ملک و پادشاهی من بحرمت
کتاب هویدا و روشن کننده که ما این قرآن را در شب مبارک فرستادیم یعنی در شب قدر چنانکه
گفت انا انزلناه فی لیلة القدر وگفته اند در شب نیمه شعبان انا کنا بدرستی که ما بیم کننده
و اعلام کننده ایم **ابو هریره** روایت کرد که رسول صلعم گفت شب نیمه شعبان جبرئیل علیه السلام بمن
آمد در اول شب و مرا گفت دستها بر آسمان دار من گفتم این چه شبست گفت این شبی است که خدای
تعالی درین شب درهای رحمت بگشاید و جمله گناه کاران را بیامرزد مگر کسی که مشرک باشد
یا ساحر یا کاهن یا کینه ور یا مدمن الخمر یا مصر بر زنا که اینان را تا توبه بیامرزد چون ربعی از شب
بگذشت جبرئیل باز آمد و گفت یا محمد سر بر آسمان دار سر بر داشتم درهای آسمان و درهای
بهشت دیدم گشاده بود در آسمان اول دیدم فرشته استاده بود و میگفت خنک آنکه درین شب رکوع
کند و بر آسمان دوم فرشته آواز داد که خنک آنرا که درین شب سجود کند و بر در آسمان سیم فرشته

آواز داد که خنک آنرا که درین شب دعا کند و بر در آسمان چهارم فرشته آواز داد که خنک
آنرا که درین شب ذکر خدای تبارک و تعالی کند و بر در آسمان پنجم فرشته آواز داد که خنک آنرا که
از ترس خدای بگرید و بر در آسمان ششم فرشته آواز داد که خنک آنکه درین شب مسلمانان را طعام
دهد و بر در آسمان هفتم فرشته میگفت هیچ سایل هست تا مرادش بدهند هیچ آمرزش
خواه هست تا بیامرزند جبرئیل را گفتم این درها تا کی گشاده باشد گفت تا برآمدن صبح
آنگه گفت خدا را درین شب آزاد کردگان باشد بعدد موی گوسفندان بنی کلب از عایشه
روایتست که گفت شبی از شبها نیمه ماه شعبان من از خواب درآمدم رسول صلعم را ندیدم گمانم افتاد
که بعضی حجرها از زنان رفته است بیامدم رسول صلعم را دریافتم با خود گفتم تن و جانم فدای تو باد
انت فی واد وانا فی واد رسول صلعم را یافتم که یک رکعت نماز کرده و قراءتی خفیف چون به رکوع رسید
چندان مقام کرد که شب بنیمه رسید برکعت دیگر برخاست و قراءت سبک بخواند و بسجده چندان
مقام کرد که شب بآخر رسید و در سجده میگفت سجد لک سوادی وآمن بک فؤادی هذه
یدی التی جنیت بها علی نفسی فاغفر الذنب العظیم انه لا یغفر الذنوب العظیم الا الرب
العظیم اعوذ برضاک من سخطک وبعفوک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک
چون فارغ شد در حجره آمد گفتم یا رسول الله این چه شبست گفت شب نیمه شعبان درین شب خدا را
آزاد کردگان باشد بعدد موی گوسفندان بنی کلب گفتم یا رسول الله گوسفندان بنی کلب چه اختصاص
است گفت در عرب کس از ایشان بیشتر گوسفند ندارد گفته اند حکمت چیست که شب قدر پوشیده
و شب برات پیدا کرد گفت برای آنکه شب قدر شب رحمت و غفرانست و شب آزاد کردن از آتش
و نیرانست تا مردم بران تکیه نکنند اما این شب شبی است جمع کننده بین الشیء وضده ولیلة
الخفض والرفع ولیلة الحکم والقضاء ولیلة السخط والرضا لیلة القبول والرد والوصل

والضد لیلة السعادة والشقاوة والکرامة والبقاء فواحد یسعد و واحد یبعد و واحد
یکرم و واحد یحرم و واحد یهجر و واحد یوجر رسول صلعم گفت که آجال از شعبان تا شعبان قطع
کنند تا کسی باشد که او عروسی کند و فرزند زاید و نام او در صحیفه زندگانی محو کرده باشند و در جریده
مردگان ثبت کرده باشند فواعجبا من کفن مغسول وصاحبه فی السوق مشغول یکی از بزرگان در ین
شب وعظ میداشت یکی بر پای خواست و گفت ایها الشیخ نسی علیة فالحیلة اعضائی فی لیلة
فالحیلة احزانی طویلة فالحیلة حسناتی قلیلة فالحیلة سیئاتی جلیلة فالحیلة مالی حیلة فالحیلة
مالی وسیلة فالحیلة گفت الحیلة قصر الید وتقصیر الحد وحفظ الحد وخوف الصمد بزرگی گفت
در ین شب مجلس وعظ داشتم یکی بر پای خواست و گفت ایها الشیخ فالراحة قلت فی براءة
الساحة قال وفیم براءة الساحة قلت فی دوام السیاحة قال وهو یقول اذا راحتی فی راحتی وهام
علی وجهه ینشد سقیا لشعبان من شهر اعظم انی لذکرمنه لیلة عجبا اشکوا الی الله انی منشد

و اخبار در فضیلت

لم ارکم اسقی التراب بدیع نبت العشب
این شب بسیار است فیها یفرق در ین شب جدا باز کنند هر کار محکم را عکرمه گفت شب نیمه
ماه شعبانست که در وی تقدیر کارها کنند و وفد حاج در ین شب بنویسند ازان پس زیادت و
نقصان نباشد امرا من عندنا کاری کان نزدیک ماست و بما مخصوص است ما آنرا محکم کرده ایم
بر حسب آنکه اقتضا کند حکمت ما و شاید که معنی این بود که فرستادیم قرآن را در ین شب مبارک در
حالی که آفریده ایم فرمان از نزدیک ما انا کنا ماهم که فرستاده رسولانیم برای رحمت و بخشایش
از خدای تو بدرستی که اوست شنوا و دانا اقوال ایشان میشنود و احوال ایشان میداند
رب السموات والارض خداوند آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است اگر شما هستید
و یقین میدانید لا اله الا هو نیست خدای غیر وی زنده کرداند و بمیراند زندگان را او خدای شماست

و خدای پدران پیشین شما آنکه رد کرد یقین دانستن ایشان را گفت که ایشان در شکی اند مختلط بلعب
و بازی یعنی اقرار ایشان از سر علم و حقیقت نیست بلکه از لعب و شک است فارتقب یوم تاتی السماء
بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون انی
لهم الذکری وقد جاءهم رسول مبین ثم تولوا عنه وقالوا معلم مجنون انا کاشفوا
العذاب قلیلا انکم عائدون چشم دار روزی را که آسمان دودی آورد هویدا و آشکارا
مسروق گفت روزی نزدیک عبد الله مسعود بودم مردی در آمد و گفت یکی از جمله قصاص
در تفسیر این آیه میگفت که روز قیامت دودی پدید آید که انفاس منافقان و کافران
فرو گیرد و مؤمنان را شبه زکامی پدید آید عبد الله مسعود برجست و گفت ای مردمان از خدای
بترسید اگر چیزی دانید بگویید و اگر ندانید الله اعلم بگویید باز رانید من شما را از ین دود خبر دهم چون قریش
ایمان نیاوردند و رسول صلعم را رنجه میکردند رسول صلعم بر ایشان لعنت کرد و گفت خدایا هفت سال ایشان را
قحط ده چون سالهای یوسف قحطی پدید آمد که مردم استخوانها و مردار و پوستها میخوردند و مردم چون
در نگریستند میان آسمان و زمین دودی دیدند باخر ابو سفیان آمد و گفت ای محمد تو ما را طاعت
و صلهٔ رحم می فرمایی و قوم تو بگرسنگی و قحط هلاک شدند دعا کن در حق ایشان که ایشان
طاعت تو دارند و ذلک قوله تعالی ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون مفسران گفتند
این دودی باشد از جملهٔ علامات قیامت پیش از قیامت پدید آید و همهٔ زمین دود بگیرد بمانند
خانه که در وی آتش کنند و در سر و چشم و گوش منافقان زند و مؤمنان را چون زکامی پدید آید
و چهل شبانه روز بماند و کافران از آن چون آدم مست شوند و چنان پر از دود کردند که از
گوش و بینی و زیر ایشان بدر می آید یغشی الناس آن دود بمردم رسد و گرد ایشان فرو گیرد و گویند
که این عذاب دردناکست خداوندا این عذاب را از ما باز گیر که ما ایمان آریم حق تعالی فرمود که

أنّى لهم الذكرى چگونه ایشان را و آنجا باشد پندی و موعظتی وقد جاءهم رسول مبين و حال آنکه
پیغمبری بایشان آمد بیان کننده با معجزات و دلالات یعنی محمد م و ایشان از دعوت کردن وی
روی بگردانیدند ایشان پس از جمله بین کننده و گفتار او نشنیدند و متابعتش نکردند و گفتند
او مردیست که او را درآموخته اند از آنچه میگوید و او دیوانه است آنکه خدای گفت این عذاب از ایشان
دفع کنیم و برداریم اندکی و این جزای آنست که ایشان باز کفر شوند و ثبات بر ایمان نکنند چه گفتار
ایشان از بیم عذاب است چون عذاب رفته باشد فراموش کنند يوم نبطش البطشة الكبرى
إنا منتقمون ولقد فتنّا قبلهم قوم فرعون وجاءهم رسول كريم أن أدّوا إليّ عباد الله
إني لكم رسول أمين وأن لا تعلوا على الله إني آتيكم بسلطان مبين وإني عذت
بربي وربكم أن ترجمون وإن لم تؤمنوا لي فاعتزلون روزی که بگیریم گرفتن بزرگ
یعنی روز قیامت عبدالله مسعود گفت روز بدر انتقام بکشیم اما در دنیا روز بدر و اما
در قیامت با آتش دوزخ ولقد فتنّا و بدرستی که ما بیازمودیم پیش از ایشان و عذاب کردیم
قوم فرعون را و حال آن بود که رسول ع بزرگوار بایشان آمده بود و گفته که ادا کنید و باز دهید
بندگان خدای را که شما بدست فرو گرفته اید و بندگی فرمائید که من شما را پیغمبری ام با امانت چون
آن نگویم که خدای بمن وحی کرده باشد وأن لا تعلوا على الله و تکبر مکنید بر خدای باستهانت کردن
و خوار داشتن رسول او و بدرستی که بشما آورده ام حجتی هویدا و دلیلی روشن چون موسی ع پیغام
بگذارد و او را تهدید و وعید کردند گفتند که ترا بکشیم و سنگسار کنیم او گفت من پناه گرفتم بخداوند
خویش و خداوند شما از آنکه مرا سنگسار کنید یعنی از کشتن و سنگسار کردن شما نترسم و
نیندیشم و اگر ایمان نیارید و مرا راست گوی ندارید از من دور شوید و مرا رنجه مدارید فدعا
ربه أن هؤلاء قوم مجرمون فأسر بعبادي ليلا إنكم متبعون واترك البحر رهوا إنهم

جند مغرقون كم تركوا من جنات وعيون وزروع ومقام كريم ونعمة كانوا
فيها فاكهين كذلك وأورثناها قوما آخرين فما بكت عليهم السماء والأرض وما كانوا
منظرين پس موسی ع دعا کرد و گفت بار خدایا این جماعت گروه مجرمان و گناهکاران اند و هیچ سر آن
ندارند که ایمان آرند خدای تعالی گفت فأسر بعبادي ببر بندگان مرا در شب که عقب شما بیایند
چون بیابند که شما رفته اید و چون بدریا رسی از عصا بگذر و چون از دریا بگذشت و خواست که عصا
بدریا زند تا آن راهها که پیدا شده بود فراهم شود تا کسی دیگر نگذرد خدای تعالی گفت دریا را بگذار
و همچنان راه گشاده و ساکن بگذار تا چون فرعون برسد و آن راهها را ببیند که در دریا اند إنهم
جند بدرستی که فرعون و قوم او لشکری اند غرقه کرده اینده كم تركوا ای بسا که بگذاشتند از پس
خود از بوستانها و چشمهای آب روان و کشتها و جایهای بزرگوار از کوشکها و سرایها که نشست
پادشاهان را شاید و نعمتی که ایشان در آن نعمت خوش خوش بودند و با بطر بودند كذلك همچنین ایشان را
میان بیخ و بن بردیم و آن را بقوم دیگر میراث گذاشتیم یعنی از فرعونیان بستدیم و بنی اسرائیل را دادیم آنکه
بر سبیل تحکم گفت که آسمان و زمین بر ایشان نگریست و این عبارتست از صغر منزلت و حقارت ایشان
چنانکه گویند فما بكت عليه الشمس والقمر و در پارسی گویند که بمرگ فلان آسمان و زمین بگریه آمد
و وجه دیگر آنست که ایشان را عملی نبود که بآسمان بردندی تا آسمان و زمین بمرگ ایشان بگریستندی عبدالله
عباس را پرسیدند که آسمان و زمین هرگز بر کسی بگرید گفت آری مؤمن چون بمیرد در زمین جای نماز او بدو
بگرید و از آسمان جای عمل او او نیز بگرید ومطابق این تأویل آنست
که از رسول ص روایت کرده اند که فرمود که هیچ مؤمن نباشد الا که برای او در آسمان دو در بود یکی از آن
که روزی او فرود آید و دیگر آنجا که عملش ببالا برند و چون بمیرد آن دو در بر وی بگرید و وجه دیگر
آنست که گریه آسمان کنایتست از باریدن باران یعنی بر کوی مرگ ایشان از آسمان باران رحمت نیاید و از زمین

واز زمین هم رحمت نیاید وشاید که مراد این بود که اهل آسمان و زمین بر ایشان رحمت نکنند وآمرزش نخواهند

عطا گفت گریه آسمان سرخی اطراف او باشد **سُدّی** گفت چون حضرت امام حسین بن

علی علیهما السلام را شهید کردند آسمان بر وی خون گریست وعلامت آن سرخی اطراف او بود وآن سرخی

پیش از قتل وی کس بر آسمان ندیده بود واز رسول صلعم روایت است که اسلام غریب آمد وباز غریب شود

ومؤمن غریب نباشد از آنکه هیچ مؤمن در غربت بمیرد الا که اورا آنجا خویشی نباشد که بر وی بگرید الا که آسمان

وزمین بر وی بگریند آنگه این آیه بخواند وگفت آسمان بر مؤمنان بگرید وبر کافران نگرید وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ و

ایشان را مهلت ندادند بلکه تعجیل عذاب کردند وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ فِرْعَوْنَ

إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا

فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ ما برهانیدیم فرزندان یعقوب را از عذاب خوار کننده فرعون از کشتن پسران واستبقاء

دختران وبدرستی که فرعون بلندی وتکبری بود از جمله مسرفان واز حد درگذرندگان وما برگزیدیم

بنی اسرائیل را بر علم ودانش که بود واختیار ایشان بر جهانیان اهل زمانه ایشان ودادیم ایشان را از آیات

ومعجزات آنچه در وی نعمتی بود روشن وظاهر از شکافتن دریا وسایبان کردن ابر وفرستادن ترانگبین

ومرغ سمانه آنگه گفت ایشان میگویند یعنی مشرکان مکه که نیست مرگ الا این مرگ اول که ما در دنیا بمیریم وما

را زنده نکردانند وبرانگیختن نداریم راست میگوید پدران گذشته ما را بیارید وزنده کردانید تا ایمان

آوریم ابوجهل رسول صلعم را گفت اگر راست میگوئی جد خود قصی بن کلاب را زنده کردان ابوجهل

این سخن از سر جهل گفت برای آنکه بار دوم زنده کردن برای جزاست ودنیا سرای تکلیف است سرای

جزا نیست پس چنانست که گفت اگر راست میگوئی در اعادت ایشان بر جزا اعادت کن ایشان را

برای تکلیف أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ وَمَا

خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ إِلَّا مَنْ

رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ای ایشان بهترند وبهتر بعد و قدرت وقوت یا قوم

تبع **قتاده** گفت تبع حمیری اخوات واو آن بود که لشکر را باقصاء خراسان برد

وسمرقند بنا کرد وبر سر نامه چنین نوشته که بنام آن پادشاهی که ملک بر وبحر وباد وآفتاب وماه

او راست **کعب الاخبار** گفت او مؤمن بود وقومش کافر بودند خدای تعالی ویرا ذم نکرد

وقومش را ذم کرد وعایشه گفت لَا تَسُبُّوا تُبَّعًا فَإِنَّهُ كَانَ رَجُلًا صَالِحًا تبع را دشنام مدهید

که او مرد صالح وپرهیزکار بود **سعید بن جبیر** گفت اولین کسی که خانه کعبه را جامه کرد

تبع بود ابوهریره از رسول صلعم روایت کرده که او گفت نمیدانم که تبع پیغمبر بود یا نه وآنان که پیش از قوم تبع

بودند ما ایشان را هلاک کردیم که ایشان گروه کافران بودند آنگه تنبیه کرد خلقان را وگفت ما نیافریدیم

آسمان وزمین را وآنچه در میان ایشانست مگر بحق وراست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند آنگه

فرمود که بدرستی که روز قیامت روز فصل وتمیز است ومیان مؤمنان وکافران میقات ایشانست

آن روزی که سود نکند هیچ خویشی وبی غمی خداوندگار خدمتگار خود را وهیچ کس عذاب از دیگری

دفع نتوانند کرد نه سید از بنده ونه آزاد کننده از آزاد کرده وایشان را نصرت نکنند ویاری ندهند

مگر آنکس را که خدای بر وی رحمت کند وا و خدایست عزیز ورحیم وبخشنده وبخشاینده إِنَّ

شَجَرَتَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ

الْجَحِيمِ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ إِنَّ هَٰذَا

مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ

وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ بدرستی که درخت زقوم طعام آنکسانی است که بزه کار بودند گفتند مراد ابوجهل

یدیم

در خبر است که ابوجهل روزی پاره‌ای شکر و خرما آورد و آن را بهم زد و بخورد
و گفت این زقوم است که مرا محمد بدان می‌ترساند نحن نبئن قد ما بهذا معنی آن زقوم و بهم زده مسکه کداخته
است بجوشد در شکمها چون جوشیدن آب گرم زبانیه را گوید بگیرید این کافر را بعنف و بکشید
و بکشید ایشان را تا میان دوزخ آنگه فرو ریزید بر بالای سر او از عذاب تافته و گرم کرده و گویند
او را که بچش این عذاب را که عزیز و کریم قوم بودید و این برای آن گویند که روزی رسول صلعم را گفت که
در میان کوههای مکه کس از من عزیزتر و کریم‌تر نیست إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عذاب دوزخ است
که شما را از این خبر میدادند و شما با او در شک می‌افتادید آنگه ذکر متقیان کرد و گفت متقیان
و پرهیزکاران در مقام استوار و جای ایمن باشند در بهشتها و چشمهاء آب روان می‌پوشند
و جامهاء دیباء لطیف و دیباء سبز همه روی کرده و مقابل یکدیگر نشسته كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُم
بِحُورٍ عِينٍ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ
وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ
بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ فَارْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ حال اینست و کار این که
گفته شد مر اهل بهشت را و روا بود که معنی چنین بود که ما پاداش دادیم ایشان را همچنین و جفت
ایشان کردانیدیم زنانی را که سپیدی چشمهای ایشان سخت سپید بود و سیاهه سخت سیاه و
مجاهد گفت حور زنانی باشند با جمال و سپیدی و پاکیزگی ایشان بجدی که چشمهاء
ایشان متحیر باند و زنان را کاوین باشد پیغمبر صلعم گفت مهور الحور العین قبضات التمر و فلق
الخبز کاوین حوریان مشتهاء خرما باشد و پارهاء نان که بدرویشو دهند يَدْعُونَ فِيهَا میخوانند
و میخواهند در بهشت هر میوه در حالی که ایمن باشند از خوف مردن ایمن باشند از رسیدن و منقطع گشتن
آن و از مضرت و رنج آن ایمن باشند لَا يَذُوقُونَ نچشند در بهشت تلخی مرگ مگر تلخی آن مرگ که چشیده باشند

در دنیا و گفته‌اند که الا بمعنی بعد است یعنی پس از مرگ اول هیچ مرگ نچشند و گفته‌اند که الا بمعنی
لکن است یعنی ایشان در بهشت مرگ نچشند ولکن مرگ اول چشیده‌اند و گفته‌اند که مراد اینست که ایشان
ایشان در بهشت مرگ نچشند برای آنکه چشیدن مرگ را معلق کرده‌اند است بوقوع محال و وقوع محال محالست
پس چشیدن مرگ محال بود و معنی چنین است که اگر مردن اول ممکن باشد چشیده ایشان خود آنرا که نچشند
و چشیدن آن ممکن نیست وَوَقَاهُمْ نگاه داشت ایشان را خدای از عذاب دوزخ بفضل و رحمت خود
نجاة یافتن از دوزخ و ظفر یافتن به بهشت ظفر عظیم است آنگه گفت فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ ما میسر کردانیدیم و آسان
کردیم این قرآن را ای محمد بلغت تو و زبان تو فرستادیم تا بود که ایشان در آن اندیشه کنند و پند گیرند
پس تو چشم دار و منتظر باش آنرا که بایشان فرو آید از عذاب و هلاک و ایشان منتظرند بدی کرده
تا

سورة الجاثیة مکی است

و هی سی و هفت آیه است از ابی بن کعب روایت است که رسول صلعم فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی عورتهاء او باز پوشد
و از بیم وقت پل ایمن کرداند و از صادق علیه السلام روایت است که فرمود ثواب او آنست که از دوزخ خلاص
یابد و با محمد و اهل بیت او در بهشت همنشین و قرین باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم تَنزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ
وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنزَلَ
اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ٥ حم
فرستاده کتابیست از خدای عزیز و غالب درست کار و درست گفتار بدرستی که در آفرینش آسمان و زمین
آیاتیست و دلالتیست بر هستی خدای و یگانگی وی و کمال قدرت و توانایی وی مؤمنان را که نظر و اندیشه کنند

خاصه در آفرینش شما وآفرینش آنچه پراکنده میکند از هر جانوری وجنبنده نشانهاست قومی را که بی
گمان شوند ویقین دانند ودر اختلاف روز وشب وآمد شد ایشان در نور وظلمت ودر طول وقصر و
کوتاهی ودرازی هر یکی در آنچه خدای فرو فرستاد از رزق وروزی یعنی آب باران پس زنده کرد
بآن آب زمین را پس مردن او یعنی خشک گشتن او ودر گردانیدن بادها جنوب وشمال وصبا ودبور
آیاتی ودلالتی است هر قومی را که عقل را کار فرمایند وتفکر کنند آنگه گفت تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ این آیه که قرآنست
آیات خدایست ما بر تو میخوانیم بحق نه بباطل وجد نه بهزل پس بکدام آیه وکدام سخن بعد از آیات خدای
ایمان خواهید آوردن فرق میان حدیث وآیات آنست که هر آیاتی قرآن باشد وغیر قرآن از معجزات یکی
وحدیث جز قرآن نباشد وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا
كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ
عَذَابٌ مُهِينٌ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ هَٰذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ وای
دروغ زن بزه کار را وگفته اند ویل نام وادی است در دوزخ که خون وریم دوزخیان بآنجا رود آنگه وصف
این بزه کار کرد وگفت آنکه آیات خدای شنود که بروی خوانند وآنگه اصرار کند بر کفر وستیزه میکند با نازش
تکبر تا گویی چنانست که خود هیچ آیتی از آیات نشنید تو بشارت ده وی را ای محمد بعذابی رنجاننده ودردناک
وَإِذَا عَلِمَ وچون بداند از آیات ما چیزی آنرا افسوس گیرد وبدان استهزا نماید چنانکه ابوجهل کرد چون
حدیث زقوم بشنید أُولَٰئِكَ لَهُمْ ایشانند که برای ایشانست عذاب خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ در پیش
ایشانست دوزخ که ذکر آنرا با پس پشت افکنده اند وروی بکسب دنیا آورده وهیچ سود نکند وباز ندارد
ایشانرا عذاب نه آنچه کسب کردند ونه آنچه بدوست گرفتند بدون خدای از بتان وعزی آن وایشانراست عذاب
بزرگ هَٰذَا هُدًى این قرآنست هدایتی وراه نماینده وآنان که باین آیات کافر شدند ایشانرا عذابی از رجز

که آن سخت‌ترین عذاب دردناکی وسهمناکست اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ
بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
مِنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ
لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ
خدای آنست که دریا مسخر کرد برای شما که کشتیها در وی میرود بفرمان او وتا بجویید وطلب دارید
بعضی از نعمت او وبتجارت سفر دریا وغواصی کردن وجواهر از قعر او برآورده تا باشد که شکر نعمت او
کنید وَسَخَّرَ لَكُمْ ومسخر کرد آید برای شما آنچه در آسمان وزمین است همه از وست بعضی بواسطه وبعضی ب
بی واسطه إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آن هست آیاتی ودلالاتی گروهی را که اندیشه کنند آنگه گفت قُلْ
لِلَّذِينَ بگو ای محمد آنکسانی را که ایمان آورده اند تا بیامرزند وعفو کنند کافرانی را که امید ایام خدای
و وقایع او از بهشت ودوزخ وثواب وعقاب ندارند ونمی ترسند یعنی بآن ایمان ندارند أَيَّامَ اللَّهِ
یعنی ایام الوقوف بین یدی الله روزی که در پیش خدای باشند برای حکومت وثواب وعقاب گفته‌اند
که آیه در حق بعضی از صحابه آمد که کافری ویرا دشنام داده وخواست تا انتقام کند خدای تعالی گفت رها
کن که وقت نیست تا آنگه که وقت آن آید من شما را فرمایم وآیه قتال فرستم لِيَجْزِيَ قَوْمًا تو بگذار تا ما جزا
دهیم قومی را که کسبی وعملی کرده باشند هر که عمل صالح کرد وکار نیکو برای خود کرد وثواب آن وی را باشد
وهر که بد کرد وبال بر وی باشد آنگه شما را با خدای برند وبحضرت وی آرند برای جزاء اعمال از ثواب وعقاب
وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ما بنی اسرائیل
را که فرزندان یعقوب اند کتابی دادیم وحکمت وپیغمبری ونبوت بعضی از ایشان صاحب کتاب بودند

جون موسی و عیسی و بعضی پیغمبران را از ایشان کتاب خاص بود عمل ایشان بر توریة و انجیل بود و بعضی
حاکمان بودند جون داود و سلیمان و بعضی حکما بودند جون لقمان وَرَزَقْنَاهُم و ایشان را روزی
دادیم از طعامهای حلال و خوش و بر اهل روزگار ایشان تفضیل دادیم وَآتَيْنَاهُم و دادیم ایشانرا
حجتهای روشن از کار دین یعنی دین و حجت بر ایشان روشن کردیم ایشان خلاف نکردند الا پس
از آنکه علم بایشان آمد یعنی آنچه موجب دفع خلافست و آن علم است پس خلاف که در میان خویش انداختند
از دشمنی و عداوت و حسد بود إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خدای تو حکم کند میان ایشان در آنچه خلاف کرده باشند
در دنیا روز قیامت بآنکه اهل حق را به بهشت رساند و اهل باطل را بدوزخ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى
شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ما کردانیدیم ترا شریعتی و راهی از کار دین تو متابعت شریعت خود کن که حجت ثابت و متابعت
دلیل روی هوا و مراد این مشت جهال نادان مکن که ایشان از تو هیچ چیز دفع نکنند و عذاب باز ندارند
اگر متابعت هوای ایشان کنی وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ظالمان و کافران که بعضی از ایشان دوست بعضی اند و یار
یکدیگر و خدای تعالی دوست و یار پرهیزکاران است هَذَا بَصَائِرُ این قرآن دلایل و براهینات و نورها
و روشنایی مردمانرا و هدایتی و حجتی و بیانی و لطفی و رحمی مر گروهی را که ایشان بیقین بحقیقت واقف اند أَمْ حَسِبَ
الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا
يَحْكُمُونَ وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ أَفَرَأَيْتَ مَنِ
اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ
يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پندارند آنانکه اکتساب سیئات کردند و بدی کردن پیشه
خود ساختند که ما ایشانرا با کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند برابر خواهیم کردن مؤمنانرا با

با کافران و مطیعانرا با عاصیان برابری خواهیم دادن کافرانی که زندگانی و مردن ایشان و وجود و عدم
ایشان یکسانست بد حکمی است آنچه ایشان بدان حکم کنند از تسویه حال ایشان بحال مؤمنان سبب
نزول این آیة آن بود که کافران گفتند که اگر راست است اینکه شما میگویید از حشر و نشر
و سرای آخرت مارا آنجا نیکوتر و بهتر باشد از شما چنانکه اینجا بهتر است نضر بن ابی طعمه گفت
شبی نزدیک ربیع خثیم بودم این آیة میخواند در نماز و تکرار میکرد و از این آیة نمی گذشت و فضیل عیاض
این آیة بسیار میخواند در نماز و گفتی کاشکی فضیل بدانستی که از کدام گروهست آنکه حق تعالی آسمانها و زمین
آفریده تا دلیل سازند ازان بر کمال قدرت و تا جزا دهد هر نفسی را بآنچه کرده باشد و بر ایشان ظلم نکنند
و از حق ایشان چیزی کم نکردانند أَفَرَأَيْتَ ای محمد بینی این کافر را که هوای نفس خود را خدای گرفته است
و خدای خود را هوا کردانیده است چنانکه مؤمنان خدا را می پرستند ایشان هوای خود را می پرستند بعضی
مفسران گفتند آن پرستند که خواهند سعید جبیر گفت قریش عزی
را پرستیدندی و آن سنگی بود سپید و عادت ایشان آن بود که چون بت پرستیدندی و چیزی دیگر
بهتر از آن بدیدندی آنرا پرستیدندی و این را رها کردندی خدای تعالی در حق ایشان این آیة فرستاد
عبدالله عباس گفت خدای تعالی در قرآن هیچ جای ذکر هوا نکرد و الا که او را مذمت
و نکوهش کرد ابو امامه از رسول روایت کرد که فرمود در زیر آسمان هیچ معبودی را آن بتر
که خدای تعالی دشمن تر دارد از هوا و در حدیث دیگرست که الْكَيِّسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ
وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ زیرک آن باشد که حساب خود بکند و برای پس
از مرگ کاری بسازد و عاجز آنست که نفس خود از پی هوای خود ببرد و تمنای بهشت کند از خدای تعالی وهب
منبه گفت چون دو کار پیش آید ترا و ندانی که کدام بهتر است بنگر تا کدام از هوا دورتر است
آن اختیار کن إِذَا طَالَبَتْكَ النَّفْسُ يَوْمًا بِشَهْوَةٍ وَكَانَ إِلَيْهَا لِلْخِلَافِ طَرِيقُ فَدَعْهَا وَخَالِفْ مَا هَوِيتَ فَإِنَّمَا

هو اکل عدو و الخلاف صدیق واضله الله و خدای حکم کرد بضلالتش از آنجا که عالم بود بحالش
یا خذلان کند یا بخودش رها کرد از آنجا که عاقبت کار او دانست و مهر بر گوش و دلش نهاد یعنی که
علامتی کرد نشان کفر شریعت و بر بینایی وی پوشش کرد و در چشم وی تاریکی بدید آورد از آنجا که نمی
بیند آنچه او را در آن نفعی بود یعنی اصلا بر کفر و نادانی باین مقام رسیده است کو نمی این همه اسباب
و آلات وی را خدا منع کرد گوش را از شنیدن و چشم را از دیدن و دل را از دانستن فمن یهدیه
کیست که راه نماید او را و هدایت کند جز از خدای افلا تذکرون ای اندیشه نمیکنید تا بدانید
وقالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا وما یهلکنا الا الدهر وما لهم بذلک من علم
ان هم الا یظنون واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا
بآبائنا ان کنتم صادقین قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیامة
لا ریب فیه ولکن اکثر الناس لا یعلمون این کافران گفتند که نیست زندگانی مگر این زندگانی
دنیا بمیریم و زنده شویم یعنی ما بمیریم و فرزندان ما باشند چنانست که ما زنده باشیم و جز این زندگانی
دیگر نیست و نخواهد بودن و گفته اند که معنی بر تقدیم و تأخیر است یعنی نحیا و نموت یعنی زنده
باشیم زمانی و آنکه بمیریم و ما را هلاک نکند الا روزگار و گردش او **ابوهریره** روایت کرد از
رسول ع که اهل جاهلیت گفتندی که گردش روزگار و آمد شد شب و روز ما را هلاک میکند خدای تعالی
از ایشان باز گفت آنکه ایشان روزگار را دشنام دادندی برای آنکه افعال از روزگار دیدندی و فاعل
آن روزگار نبود بلکه آفریدگار روزگار بود از پیغامبر ع فرمود لا تسبوا الدهر فان الله هو
الدهر روزگار را دشنام مدهید که خدای تعالی روزگار است یعنی این افعال که شما بر روزگار حواله
میکنید از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و توانگری و درویشی افعال خداست و عرب و عجم از
جمله یونانیان این روزگار حواله کرده اند که فعل اوست و با روزگار مثل این خطاب کردند که شاعر گفت

ابا دهر ویحک ماذا الغلط • لئیم علا وکریم هبط • حمار یصیب فی رحمه • وطرف بلا علف یربط •
و دیگری گفت رایت الدهر یکبو بالکرام • ویرفع رایة العقم اللئام • کان الدهر
موتور حقود • یطالب دخل عند الکرام • آنگه گفت وما لهم بذلک من علم ایشان را باین هیچ
علمی و دانشی نیست این معنی از سر ظن و گمان میگویند و گمان بیشتر خطا باشد پس آنکه اضافت
افعال خدای با روزگار کرد و میکند گمان او جز خطا نباشد واذا تتلی علیهم و چون خوانند
بر ایشان آیات ما را که با حجت و بینه است ایشان را هیچ سخنی و حجتی نباشد و علتی و دست
آویزی مگر این که گویند که پدران ما را باز آرید و زنده کردانید اگر راست میگویید قل الله یحییکم
بگو تا خدای زنده کرد اند شما را بعد آنکه بمیراند پس آنکه جمع کرداند تا روز قیامت که در وی
هیچ شکی نیست ولله ملک السموات والارض ویوم تقوم الساعة یومئذ
یخسر المبطلون وتری کل امة جاثیة کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون
ما کنتم تعملون خدایراست ملک و پادشاهی بر خیزد آن روز مبطلان و باطل
کاران زیان کاران باشند وتری کل امة و بینی تو هر گروهی را بزانو در آمده عثمان
نهدی گفت در قیامت ساعتی باشد که آن ساعت بمقدار ده سال باشد از سالهاء دنیا
خلقان در زانو افتاده باشند تا آنکه ابرهیم خلیل آید و میگوید نفسی نفسی هر امتی را با نامه
خود خوانند یعنی نامه اعمال شان و گویند که امروز جزا دهند شما را با آنچه کرده باشید هذا
کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون فاما الذین
آمنوا وعملوا الصالحات فیدخلهم ربهم فی رحمته ذلک هو الفوز المبین واما الذین کفروا
افلم تکن آیاتی تتلی علیکم فاستکبرتم وکنتم قوما مجرمین واذا قیل ان وعد الله
حق والساعة لا ریب فیها قلتم ما ندری ما الساعة ان نظن الا ظنا وما نحن بمستیقنین

این نامه ما نبشته که سخن میگوید و گواهی میدهد بحق بر آنچه کرده اند این نامه آنست که کراماً کاتبین
نوشته است وگفته اند که لوح محفوظ است **مجاهد** از رسول علیه السلام روایت کرده که اول
چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود و او را از نور آفرید درازی او پانصد ساله راه است آنگه قلم را گفت
بنویس هرچه خواهد بودن تا قیامت و نام خلقان بنویس بر و فاجر و رطب و یابس آنگه این آیه
بخواند که هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا بدرستی که ما از عهد آدم نسخه کردن و نوشتن آنچه شما
میکردید اما آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کنند خدای ایشان را در رحمت و بهشت خود برد و آن فیروزی
روشن و ظفر بزرگ باشد و اما آنان که کافر شدند ایشان را گویند بر سبیل ملامت که ای نه بر شما میخواندند
آیات ما و شما از آن تکبر کردید و شما گروه مجرمان و کافران بودید واذا قیل چون میگفتند
شما را که وعده خدای حق است و راست و آمدن قیامت که در وی هیچ شکی نیست شما میگفتید که ما ندانیم
که ساعت چه باشد و ما گمانی بریم و یقین ما نمیشود ما را ازین چیزی وبدا لهم سیئات ما عملوا وحاق
بهم ما کانوا به یستهزءون وقیل الیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا ومأواکم
النار وما لکم من ناصرین ذلکم بانکم اتخذتم آیات الله هزوا وغرتکم الحیوة
الدنیا فالیوم لا یخرجون منها ولا هم یستعتبون فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمین
وله الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم ظاهر شد ایشان را و آشکارا گردید جزاء بدیها
که کرده بودند وگرد ایشان درآمد و بایشان در رسید جزاء استهزا و افسوس که میداشتند وقیل الیوم و ایشان
را گفتند که ما امروز شما را فراموش کنیم چنانکه شما آن روز ما را فراموش کردید و رسیدید شما بآن روز که
فراموش کردید و جای قرار شما دوزخ است و شما را هیچ یاری و یاوری نباشد ذلکم بانکم این شما را جزا
و مکافات برای آنکه آیات خدا را بافسوس گرفته اید و فریفته کرد زندگانی دنیا شما را فریفته کرده اید پس امروز ایشان
از دوزخ بیرون نیایند و کسی طلب رضاء ایشان نکند فلله الحمد سپاس خدای را که خداوند آسمان

و زمین است و خدای جهانیان است و او راست کبریا و عظمت در آسمان و زمین و او عزیز است و غالب
و محکم کار است و درست گفتار

سورة الاحقاف

مکی است و سی و پنج آیت است ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد از رسول علیه السلام که فرمود
که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بعدد هر ریگی که در بیابانست او را ده حسنه بنویسد
و ده سیئه بستاند و ده درجه رفع کند

بسم الله الرحمن الرحیم

حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم ما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا
بالحق واجل مسمى والذین کفروا عما انذروا معرضون قل ارایتم ما تدعون من دون الله
ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من
علم ان کنتم صادقین این سوره حم است فرستاده خدای عزیز و حکیم است نیافریدیم آسمانها و زمین
و آنچه در میان ایشانست مگر بحق نه بباطل بجد نه بهزل و بازی برای تعریض خلق انواع نعمت را و برای
تعریض ایشان مر ثواب دائم را و آفریدن ملتبس بحق و با اجل نام زده که آن اجل برسد و آنان که کافر شدند از آنچه
ایشان را بآن بیم میکنند روی بگردانیده اند آنگه رسول علیه السلام را خطاب کرد و گفت بگو ای محمد این کافران را
که هیچ می بینید و میدانید شما که آنچه شما می پرستید بدون خدای هیچ می توانند آفریدن اگر می
توانند بمن بنمایید که چه چیز آفریدند ایشان از زمین یا ایشان را هیچ شرکت و انبازیست در آفریدن آسمان
اگر هست کو حجتی بیارید و کتابی بنمایید که پیش ازین کتاب آمده باشد بر صحت دعوی شما در پرستیدن
بتان یا اثری یا نشانی از علم یعنی خطی نوشته و کتابی تصنیف کرده قتاده گفت علمی که شما
بآن خاص باشید و کسی دیگر را نباشد کلبی گفت بقیتی از علم اگر شما راست گوی باشید ومن اضل
ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیامة وهم عن دعائهم غافلون واذا

حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ
لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ کیست جاهل تر و گمراه تر از آن کسی که او میخواند و می پرستد بدون خدای آنکسی را که چون
وی را بخواند اجابت نکند و نتواند که جواب دهد از آنجا که جماد است إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز
قیامت یعنی هرگز جواب گفتن ممکن نیست تا روز قیامت که آنجا به تبرا جواب دهند در دنیا
ندهند و از جواب دعاء ایشان غافل باشند و چون حشر کنند مردمان را همه ایشان را دشمن باشند
و بعبادت و پرستیدن ایشان بتان کافر باشند با آنکه حال چنین است چون آیات ما بر ایشان خوانند
این کافران مر این قرآن حق را گویند که جادوی ظاهر است می گویند که محمد افترا کرده است و فرا بافته
بگو ایشان را که اگر من افترا کرده باشم و فرا بافته و آنرا بر خدای بسته خدای مرا عقوبت کند و اگر خواهد
که مرا حمایت کنید نتوانید و مالک نباشید برای من از خدای از دفع عذاب وی پس چگونه متعرض عذاب
وی شوم هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بآنچه شما در خوض میکنید از قدح کردن در وحی خدای بس است
او گواه میان من و میان شما و او خدائیست که آمرزنده و مهربانست قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ
وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ قُلْ أَرَأَيْتُمْ
إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا
إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ بگو ای محمد که من مردی نیستم غریب و بدیع از
جمله پیغمبران یعنی اولین کسی نیستم که دعوی نبوت کرد بلکه پیش از من پیغمبران بوده اند بسیار که ایشانرا
وحی آمده و مرا نیز وحی می آید و نمی توانم آوردن بشما الا آنچه بمن وحی کنند وَمَا أَدْرِي و ندانم که با من و شما

چه خواهند کرد در دنیا و بازگشت و عاقبت کار هر یکی از ما و شما چه گونه خواهد بود مفسران
گفتند که چون این آیه آمد مشرکان شاد شدند و گفتند کار محمد و با کار ما راست است او نمیداند که با او
چه خواهند کردن و ما نمیدانیم که با ما چه خواهند کردن خدای تعالی این آیه فرستاد که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ چون این آیه آمد صحابه گفتند هنیئا لك یا رسول الله ترا معلوم شد
که خدای با تو چه کرده خواهد و ما نمیدانیم که خدای با ما چه خواهد کردن این آیه آمد که لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ عبد الله عباس گفت سبب آن بود که رسول صلعم و صحابه
در مکه از کفار رنج میدیدند رسول صلعم در خواب دید که از مکه نقل کرده بود بزمینی با آب و درختان خرما
رسول صلعم صحابه را بگفت صحابه گفتند یا رسول الله این کی خواهد بود پس خدای تعالی این آیه فرستاد که بگو
ای محمد من از میان پیغمبران یگانه نیستم نمیدانم که با من و شما چه خواهند کردن من ندانم الا آن چیزی که مرا از آن
آگاه کنند إِنْ أَتَّبِعُ پس روی نکنم الا آنرا که بمن وحی کرده و نیستم الا بیم کننده هویدا و روشن آنگه گفت بگو
ای محمد چگونه می بینید و میدانید اگر این قرآن از نزدیک خدا بود و شما بآن کافر شوید و گواهی از بنی اسرائیل
گواهی دهد بر مثل این قرآن در معنی و آن آیاتیست که در توریت است مطابق معانی آیات قرآن فَآمَنَ
پس او ایمان آرد و شما تکبر کنید نه شما ظالم باشید و خدای ظالمان را هدایت نکند این گواه عبد الله سلام است
که پیش پیغمبر آمد و گفت یا محمد من ترا سه مسئله بپرسم که جواب آنها جز پیغمبر نداند فرمود که بگوی گفت
اولین اشراط قیامت چیست و اولین طعام که اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان که آید چرا بعضی شبیه
مادر باشند و بعضی شبیه پدر در حال جبرئیل آمد و رسول صلعم را خبر داد رسول گفت یا عبد الله جبرئیل
مرا خبر داد که اولین اشراط قیامت آن باشد که حق تعالی خلق را از مشرق بمغرب راند و اول طعام اهل
بهشت جگر ماهی باشد اما شبه فرزند اگر آب مرد سابق بود شبه او را باشد و اگر آب زن سابق بود شبه او را
باشد عبد الله سلام گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ آنگه گفت یا رسول الله اگر

جهودان بشنوند که من اسلام آورده‌ام بهتان در افکنند و کارها نا حق بنا کنند پیش از انکه
من اظهار اسلام کنم حال من از ایشان بپرس رسول جهودان را حاضر کرد و گفت چگویید در حق عبد الله
سلام گفتند سیدنا وابن سیدنا گفت اگر وی گواهی دهد بر نبوت من و ایمان آرد شما با او مساعدت
کنید گفتند معاذ الله که او بتو ایمان آرد عبد الله سلام از میانه برخاست و گفت اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا رسول الله جهودان گفتند هذا شرنا وابن شرنا این بدترین و پسر بدترین
ماست و در نقص و عیب افتادند سعد بن وقاص گفت از پیغمبر شنیدم که گفت عبد الله سلام از
اهل بهشت است و این آیه در حق او آمد که وشهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله مسروق گفت این
شاهد موسی است و مثل قرآنست که توریة گواهی داد وقال الذین کفروا و گفتند آنان که کافر شدند
یعنی جهودان اگر این قوم و مسلمانی بهتر بودی عبد الله سلام و قوم او بر ما سبقت نبردندی و چون باین
قرآن مهتدی نشوند و دو بوده که گویند این قرآن دروغیست قدیم و در سینه مشرکان قرآن را قدیم و دروغ
گفتند و مجیران هم نیز قدیم گفتند ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة وهذا کتاب مصدق
لسانا عربیا لینذر الذین ظلموا وبشری للمحسنین ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون اولئک اصحاب الجنة خالدین فیها جزاء بما کانوا یعملون
ووصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی
اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی
وان اعمل صالحا ترضیه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک وانی من المسلمین و از پیش قرآن کتاب
موسی امام و مقتدای است که بوی اقتدا کنند و کسی که بوی مهتدی شود بنعیم ابد برسد و این کتابیست تصدیق
کننده کتاب موسی بزبان عربی و تا بترساند بآن ظالمان را و بشارت دهد نیکوکاران را ان الذین قالوا
آنان که گویند خدای ما الله است آنکه بر آن بایستادند و از آن بنگشتند بر ایشان ترسی نه و ایشان اندوه کین

تشوند اهل بهشت اند در بهشت جاوید باشند جزا و پاداشت آنکه عمل صالح کرده باشد آنکه گفت وما
وصینا ما وصیت کردیم آدمی را به نیکی کردن با مادر و پدرش مادر او بار دار شد بکراهت و در حالی که
با و حامله بود در مشقت و رنج بود و در وقت وضع حمل همچنین برنج بنهاد و بزاد و بار برگرفتنش
تا شیر دادنش سی ماه بود مدت شیر دادنش دو سال است چون سی ماه دو سال بیرون شش ماه

وحضرت امیر المؤمنین ع

مدت حمل باشد و اقل حمل اینست
باین تمسک کرده که فرموده مدت حمل شش ماه باشد حتی اذا بلغ تا چون برسید بغایت برنائی و تمامی
قوت مجاهد گفت سی سال باشد بعضی گفتند هیجده سال تا چهل سال باشد وبلغ اربعین
سنة و بچهل سال رسید خلاف کرده اند که این آیه در حق کیست بعضی گفتند در حق ابو بکر است
چون بچهل سال رسید ایمان آورد سدی و ضحاک گفتند در حق سعد بن ابی وقاص آمده قال
رب گفت خداوندا مرا الهام ده و توفیق رفیق کردان تا شکر کنم نعمتی را که بر من احسان کرده
و بر مادر و پدر من و نگاه دار از انکه عملی کنم و کاری که تو آنرا نپسندی واصلح لی و باصلاح
آر و حسن و نیکوئی فرزندان مرا که من بادرگاه تو گریختیم و پناه بتو دادم و من از جمله گردن نهندگانم
اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز عن سیئاتهم فی اصحاب الجنة
وعد الصدق الذی کانوا یوعدون والذی قال لوالدیه اف لکما اتعداننی ان اخرج وقد
خلت القرون من قبلی وهما یستغیثان الله ویلک آمن ان وعد الله حق فیقول ما
هذا الا اساطیر الاولین اولئک الذین حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم
من الجن والانس انهم کانوا خاسرین ولکل درجات مما عملوا ولیوفیهم اعمالهم
وهم لا یظلمون این جماعت که نعت ایشان کرده شد ایشانند که قبول کرده میشود از ایشان نیکوترین
و بهترین عملی که می‌کنند و در میگذریم از بدیهای ایشان که در زمره کسانی باشند که اصحاب بهشت

واهل جنت اند وعده داد ایشان را خدای وعده دادن راست بقبول کردن کردارهای نیک ایشان و درگذشتن
از بدی اعمال ایشان والذی قال لوالدیه وانکس که مادر و پدر خود را کفت ضجارة و تنکی و مکروهی باد شما را
هر آینه شما دو وعده میدهید که مرا از کور بیرون آرند و زنده کرده شوند و حال آنکه پیش از من چندین گروه گذشته
و هیچ کس باز نیامده اند چون هیچ کس باز نیامده اند مرا چکونه باز آرند و این سخن میکفت و پدر و مادر
فریاد میخواستند و میکفتند الغیاث بالله از تو وای بر تو ای فرزند ایمان آر بخدای و رسول و به
بعث و نشر که خدای وعده داده است و وعده خدا حق است او جواب داد که نیست این که شما میکویید مکر
افسانهٔ پیشینیان عبدالله عباس و سدی کفتند که این آیه در حق عبدالله بن ابی بکر آمد و کفتند در شان
عبدالرحمن ابی بکر آمد چون پدر و مادر او را دعوت کردند باسلام و ایمان و بعث و نشور او قبول نکرد این
آیه آمد **نقلست** که عبدالله چون نامه نوشت بمروان تا از مردمان
برای یزید بیعت بستاند عبدالرحمن ابی بکر کفت در وقتی که مروان در منبر بود که معاویه سنت قیصر
و کسری بدست گرفته است که ایشان ملک و میراث بفرزندان رها کردند وی نیز همین خواهد مروان کفت
خاموش باش که تو آنی که در حق تو این آیه آمد که والذی قال لوالدیه اف لکما الآیه عایشه بشنید کفت
دروغ میکوید من میدانم که این آیه در حق کیست ولیکن تو آنی که رسول خدا پدرت را لعنت کرد و تو در پشت
او بودی تو نتیجه لعنت رسول خدایی اولئک الذین آنان که عبدالرحمن بن ابی بکر نام ایشان برد جماعت
باز زنده کنند ایشان را اما از ایشان چنین پدید ایشان کسانی اند که عذاب بر ایشان واجب شد در میان
کروهی بکذشتند و بکفر بمردند از پریان و آدمیان ایشان قوم زیانکاران بودند **قتاده**
کفت اکرچه آیه بیک کس حوالت اما متهم است محمول بر سبیل شمول کفت تا باز نماید که هر که چنین بود حکمش این بود
ولکل درجات و هر یکی را از بندکان مومن و کافر درجاتی و منازلیست مومن را از بالا و کافر را
از زیر مومن را درجه و کافر را درکه هر یکی را بقدر عمل خود رسانند و بر هیچ کس ظلم نکنند ویوم یعرض الذین

کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا واستمتعتم بها فالیوم تجزون عذاب الهون
بما کنتم تستکبرون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تفسقون واذکر اخا عاد اذ انذر قومه
بالاحقاف وقد خلت النذر من بین یدیه ومن خلفه الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب
یوم عظیم روزی که عرضه کنند کافران را بر دوزخ و ایشان را کویند بر سبیل ملامت و سرزنش که ببردید و خیت
کردید نعمتهای پاک و حلال خود را در معاصی و قضاء شهوات و آنچه شما را آرزو بود و هوای نفس در آن بود
در زندکانی دنیا بآن تمتع و برخورداری کرفتید و با تمتع نان و در دنیا تکبر کردید امروز شما را با آنچه کردید
جزا دهند عذاب هوان و خواری و صفت عذاب اینست که مقرون باشد باستخفاف و اهانت بآن تکبر
که در دنیا کردید و با آن که از فرمان خدای بیرون آمدید **ثوبان کفت** که
چون رسول ع بسفر خواستی رفتن آخر کسی را که بدیدی فاطمه زهرا بودی و چون باز آمدی اول کسی را که دیدی
فاطمه بودی روزی از بعضی سفرها باز آمد فاطمه ع کلیمی بود خیبری چون بشنید که رسول ع می آید کلیم را بر
در حجره فرو کذاشت چون رسول ع بدر حجره رسید و آن کلیم را بدید باز کشت فاطمه ع ساعتی انتظار برد
و آنکه برخواست و بحجره رسول ع آمد و کفت یا رسول الله عادت چنان بود که چون از سفر در آمدی مرا اکرام کردی
این نوبت هجران از چه سبب بود کفت ای فاطمه من آمدم در سرای تو بر رسم جباران دیدم پرده فرو کذاشته
باز کشتم ما آل محمد للدنیا فانهم خلقوا للآخرة وخلقت الدنیا لهم آل محمد را با دنیا چه کار ایشان را برای
آخرت آفریده اند و دنیا را برای ایشان فاطمه ع برفت و پرده از سرا فرو کرد و ایشان **در خبرست** که
رفته که رسول ع در حجره فاطمه ع رفت امام حسن و امام حسین ع را دید دستاورنجی از سیم در دست کرده و
ایشان کودک بودند ایشان را بشفقت بخواند و از دست ایشان بیرون کرد و ثوبان را کفت بفروش و برای
فاطمه کردن بندی بخر از مهره یمانی و برای حسن و حسین دو دست ورنجن عاجی فان هولاء اهل البیت
لا احب ان یاکلوا طیباتهم فی حیاتهم الدنیا ایشان که اهل بیت اند من نمیخواهم که لذت خود در زندکانی

دینا بس بند در خبر است که روزی یکی از دوستان امیر المؤمنین ع
قدری افروشه بهدیه پیش او آورد و بنهاد انگشت با فرو برد و برآورد و در وی نگریست آنگه
گفت رنگش نیکوست و بویش خوش ندانم تا طعمش چه باشد آنگه انگشت پاک کرد و از پیش خود دور
کرد گفتند یا امیر المؤمنین این بر تو حرام است گفت نه ولکن من راعی رعیتم کی روا دارم که در رعایای
من بسیار کس باشد که ایشان آرزومند این و کمتر از این باشند من امروز از این بخورم فردا در قیامت
بخدای چه جواب دهم آنگه این بیت انشا کرد شعر وحسبک داء ان تبیت ببطنة . وحولک اکباد
تحن الی القد بدیع بیت این و امثال این را آورده اند که مولی از موالیان او که
او را ابو الاسود الدیلمی گفتندی چون امیر المؤمنین ع را شهید کردند معاویه علیه اللعنه میخواست
که او را استمالت کند و از دوستی امیر المؤمنین بگرداند هر وقت وی را تحفه فرستادی روزی وی را
هدیه فرستاد با نواع حلواها و در میان آن شهد مزعفر بود ابو الاسود دختری داشت پنج ساله
بدوید و از آن پاره برگرفت و در دهن نهاد پدرش گفت که بیفکن که زهر است دختر گفت شهد مزعفر
چگونه زهر باشد گفت نمیدانی که این را پسر هند فرستاده است تا ما را از دوستی اهل البیت برگرداند
دختر که آنچه در دهان داشت بیفکند ابو الاسود گفت اتخدعنا بالشهد المزعفر عن السید المطهر
آنگه این بیتها انشا کرد شعر اَبالشهد المزعفر یا بن هند . علیک تبیع احسابا ودینا . معاذ الله
لیس یکون هذا . ومولانا امیر المؤمنینا . در خبر است که یکی از بزرگان صحابه
در بازار رفت پیش جابر بن عبد الله افتاد او را دید که پاره گوشت بخانه می برد گفت این چیست گفت
اهلم را در خانه گوشت آرزو کرده است او گفت اگر هر چه شما را آرزو باشد و از آن معجل کنید ترسم که از
اهل این آیه شوید که حق تعالی فرمود اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا واذکر اخا عاد
یاد کن ای محمد برادر عاد را یعنی هود را و برادری او با ایشان از جهت نسبت بود چون بترسانید قوم خود را

باحقاف و این نام وادی است میان عمان و مهره و ایشان اهل خیام و از قبیله ارم بودند وقد
خلت النذر و پیغمبران گذشته بودند از پیش او یعنی بعد از هود پیغمبران گذشتند تا بعهد رسول الله محمد
مصطفی ص و آن پیغمبران هم از آنان جنس را همین گفتند که مپرستید مگر خدای را و این سخن الا تعبدوا
سخن هود است یعنی یاد کن هود را چون بیم کرد قوم خود را بآن که مپرستید الا خدای را که می ترسم بر شما از عذاب
روز بزرگ و آن روز قیامت است قالوا اجئتنا لتأفکنا عن آلهتنا فأتنا بما تعدنا ان
کنت من الصادقین قال انما العلم عند الله وابلغکم ما ارسلت به ولکنی اریکم
قوما تجهلون فلما رأوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا بل هو ما
استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم تدمر کل شیء بامر ربها فاصبحوا لا یرى الا مساکنهم
کذلک نجزی القوم المجرمین ولقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه وجعلنا لهم
سمعا وابصارا وافئدة فما اغنی عنهم سمعهم ولا ابصارهم ولا افئدتهم من شیء اذ
کانوا یجحدون بآیات الله وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون قوم هود بجواب وی گفتند
که تو آمده تا ما را از عبادت خدایان بگردانی و این ما را از عذاب همی ترسانی فأتنا بما تعدنا
بیار بما آنچه وعده میدهی اگر راست میگویی و از جمله راستگویانی هود گفت علم بوقت عذاب
و آنکه کی خواهد بودن بنزدیک خدایست و مرا بآن نفرستادند من می رسانم آنچه مرا بآن فرستاده اند از
اداء رسالت و پیام شریف ولیکن من شما را قوم جاهل و گروه نادان می بینم فلما رأوه چون بدیدند
آنچه ایشان را وعده کرده بودند از عذاب ابری که روی بروی خانه ایشان نهاده بودند مفسران
گفتند که مدتی بود که ایشان را باران نمی آمد و هود ع میگفت ایمان آرید که من دعا کنم تا خدای تعالی شما را
باران دهد و اگر نه بدل باران شما را عذاب آید یکی از جمله ایشان که نام وی قیل بن عنز بود گفت نه ما را
عذاب می آید نه دعا به باران مکن دعا بعذاب کن چون ابر این بر آمد شادمانه شدند و گفتند این ابری است

که ما را باران خواهد بارید هود گفت این آنست که شما بآن استعجال میکنید و شتاب زدگی میکنید بادیست
که در وی عذابیست سخت و دردناک عمرو بن میمون گفت بادی در آمد و شتران با بار و جهودی بر نشسته در هوا
می برد تا پنداشتی که در هوا ملخ می پرانند ابن عباس گفت چون ابر بر آمد باستقبال ابر شدند
بصحرا آنجا که ابر بود بادی بسختی چنان آمد که کاه و گوسفند و شتر را در هوا چون مرغ می پرانید ایشان
بدانستند که ابر عذابست بگریختند و بخانها شدند و درها استوار کردند باد در آمد و درهای
ایشان بر کند و بر ایشان مسلط شد هفت شبانه روز گرد و ریگ بیابان می آورد و بر ایشان می ریخت
تا بریگ پوشیده شدند و در زیر ریگ ناله میکردند پس از آن بادی در آمد و ریگ از ایشان دور کرد
و ایشان را بر کوه و سنگ میزد تا پاره پاره شدند و همه چیز را آن باد هلاک میکرد بفرمان خدای
حق پس در بامداد هیچ چیز پیدا نبود مگر مسکنهای ایشان برای آنکه همه در زیر ریگ نهان
بودند كذلك ما همچنین جزا دهیم گروه مجرمان و گناهکاران را ولقد مكناهم بدرستی
که ایشان را قوة و بسط دادیم در آنچه شما را دادیم و ایشان را گوش و چشم و دل دادیم با این همه
قوت و آلت و شوکت و حواس ایشان را هیچ سودی نکرد چون آیات خدای را جحود کردند فرود
آمد بایشان آن عذابی که بآن استهزا میکردند ولقد اهلكنا ما حولكم من القرى وصرفنا
الآيات لعلهم يرجعون فلولا نصرهم الذين اتخذوا من دون الله قربانا آلهة بل ضلوا
عنهم وذلك افكهم وما كانوا يفترون بدرستی که ما هلاک کردیم آنچه پیرامن شماست و گرد بر گرد
شما از دهها و شهرها چون دیار ثمود و حجر و سدوم و بگردانیدیم در آیات و دلالات تا باشد که ایشان
رجوع کنند و بتوبه باز گردند چون باز نگشتند ایشان را عذاب کردیم پس چرا نصرت نکردند ایشان را
بتان و معبودانی که بدون خدای می پرستیدند و بدان بخدای تقرب جستند و گفتند هؤلاء
شفعاؤنا عند الله آنگه گفت بل ضلوا عنهم گم شدند از ایشان معبودان ایشان وذلك افك

دروغ ایشان بود و عبادت آلهه و ثمره کذب و افتراء ایشان بود واذ صرفنا اليك
نفرا من الجن يستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضي ولوا الى قومهم
منذرين قالوا يا قومنا انا سمعنا كتابا انزل من بعد موسى مصدقا لما بين يديه
يهدي الى الحق والى طريق مستقيم يا قومنا اجيبوا داعي الله وآمنوا به يغفر لكم من ذنوبكم
ويجركم من عذاب اليم ومن لا يجب داعي الله فليس بمعجز في الارض وليس له من دونه
اولياء اولئك في ضلال مبين مفسران گفتند چون ابوطالب با جوار ایزدی رفت
رسول صلعم در مکه بی یار و یاور بماند برخاست و روی بطایف نهاد تا از ثقیف نصرت کند حاصل
چون بطایف آمد بجمع ایشان رسید و ایشان را سه رئیس بود عبد یا لیل و مسعود و حبیب
ایشان بنشست و با خدای ایشان را دعوت کرد و از ایشان نصرت طلب نمود یکی از ایشان گفت
او بدر خانه آویخته باد اگر خدای ترا فرستاده است به پیغمبری و دیگری گفت خدای کسی دیگر نیافت که
به پیغمبری جز تو فرستد سیم گفت این حال از دو بیرون نیست یا در این دعوی راست گوئی یا دروغ زن اگر راست
گوئی منزلت تو بیش از آنست که ما را با تو سخن شاید گفت این حالت بر من پوشیده داری تا قوم بر من
دلیر نشوند اجابت نکردند و انکار کردند سفیهان و کودکان در پی او افتادند بانگ میکردند و سنگ
می انداختند رسول صلعم با دیوار بستی بگریختند از آن عتبه و شیبه پسران ربیعه آنجا حاضر بودند
سفیهان را باز گشتند رسول صلعم بسایه درختی آمد و بنشست آنگه سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم انی
اشكو اليك ضعف قوتي وقلة حيلتي وناصري وهواني على الناس يا ارحم الراحمين اللهم
انت رب المستضعفين فانت ربي ولا حول ولا قوة الا بك چون پسران ربیعه آن بدیدند رحم
در حرکت آمد غلامی ترسا پیش ایشان ایستاده بود نام او عداس طبقی انگور بر نهادند و پیش او فرستادند غلام انگور
پیش رسول صلعم بنهاد رسول گفت بسم الله و از آن انگور خوردن گرفت عداس گفت اهل این شهر این کلمه نمیگویند

رسول صلعم گفت تو از کدام شهری و دین تو چیست گفت من مرد ترسا ام از اهل نینوی رسول صلعم گفت میدانم آن
شهر را مرد صالح یونس بن متی داشت غلام گفت تو یونس را چه شناسی رسول صلعم گفت او برادر منست و پیغمبر
خدای بود و من پیغمبر خدا ام با اهل این جهان غلام در روی رسول صلعم نگریست و صدق او در سیماء او بشناخت
در پای او افتاد و بوسه بر پای او میداد و ایشان در وی نگاه میکردند یکی از ایشان گفت غلام ترا زیان آورد چون
باز گشت وی را گفتند چه میگفت با تو گفت یا سیدی او پیغمبر خدا است مرا بچیزی خبر داد که آن را جز پیغمبران ندانند
گفت ای غلام تو دین خود نگاه دار رسول صلعم از طایف باز گردید بنخله رسید بنماز شب برخاست جمعی از جنیان
نصیبین می گذشتند و آواز قرآن رسول صلعم بشنیدند باستادند و استماع قرآن کردند عبد الله عباس گفت
چون رسول صلعم را فرمودند که جنیان را دعوت کن و قرآن بر ایشان خوان صحابه را گفت از شما کیست
که با من بیاید هیچ کس جواب نداد تا سیم کرت بگفت عبد الله مسعود گفت من بیایم رسول صلعم و عبد الله
مسعود برفتند بالای مکه بجای رسیدند که آن را شعب الحجون خوانند رسول صلعم مرا بنشاند و خطی گرد من در
کشید و گفت ازین خط بیرون میای تا من باز آیم رسول صلعم برفت و بر پای باستاد و قرآن خواندن گرفت
من در هوا مرغانی دیدم مانند کرکسان می پریدند و می آمدند و می نشستند و مارانی بسیار دیدم که می
آمدند و آواز عظیم میشنیدم تا چندان حاضر شدند که من رسول صلعم را نمی دیدم و آوازش نمی شنیدم بترسیدم
و اندیشه رسول صلعم چنین بود آنکه پاره پاره شدند بمانند ابر سیاه میرفتند تا صبح بر آمد رسول صلعم نزدیک
من آمد و مرا گفت نخفته گفتم یا رسول الله چه جای خواب بود مرا با این همه ترس چند بار خواستم که فریاد
کنم تا کسی بنزدیک من آید تا بشنیدم که تو ایشان را بعصا میزدی و میگفتی که بنشینید و من پای از خط بیرون
نتوانستم نهادن گفت اگر بیرون می آمدی ایمن نبودی که ترا ببردندی و اذ صرفنا الیک جنا بگردانیدیم
بسوی تو گروهی را از پریان بانکه توفیق دادیم و لطف کردیم تا پیش تو آمدند فلما حضروه پس آنکه
حاضر شدند نزدیک رسول صلعم قالوا انصتوا گفتند خاموش باشید و قرآن بشنوید چون رسول صلعم خواندن

قرآن تمام کرد ایشان بر گشتند و بنزدیک قوم خود رفتند ایشان را بیم کننده و ترساننده قالوا یا قومنا
گفتند ای قوم ما بدرستی که شنیدیم کتابی را که بعد از موسی فرستاده اند براستی دارنده آن کتابها که پیش از وی
فرو آمده است یهدی الی الحق می نماید براه راست عطا گفت این جماعت جنیان جهود از یهود بودند برای آن
گفتند کتابا انزل من بعد موسی آنکه قوم خود را دعوت کردند و گفتند ای قوم ما اجابت کنید داعی خدا را
که محمد است صلعم تا خدای تعالی بیامرزد گناهای شما را و زینهار دهد از عذاب دردناک و هر که جواب
ندهد داعی خدا را او عاجز نتواند کرد در زمین خدا را و از وی فایت نتواند گشت و او را بدون خدای دوست
و یاری نباشد و ایشان در ضلالت ظاهر و روشن باشند عبد الله عباس گفت چون ایشان دعوت
کردند هفتاد از جنیان بر دست ایشان اسلام آوردند ایشان پیش رسول صلعم آمدند ببطحاء مکه رسول صلعم ایشان را
بدید و قرآن بر ایشان خواند و ایشان را امر و نهی کرد و بحقیقت درین که جنیان مکلف اند هیچ خلاف نیست خلاف
در آنست که جزای ایشان بر ایمان چه باشد مذهب ابو حنیفه و لیث بن سعد آنست که جزای ایشان نجاة باشد
از آتش دوزخ لقوله تعالی یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم من عذاب الیم و مذهب ما
و اهل عدل آنست که حکم ایشان چون حکم مؤمنان بنی آدم باشد در ثواب و عقاب برای آنکه تکلیف ایشان
همچنانست که بر ایشان و مذهب شافعی و مالک همین است و آیت جن بدلیل خطاب برابر کنند دلیل
اولم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض ولم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه
علی کل شیء قدیر ویوم یعرض الذین کفروا علی النار الیس هذا بالحق قالوا بلی وربنا
قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا
تستعجل لهم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا
القوم الفاسقون ای نمی بینند و نمیدانند که خدای آسمان و زمین را آفرید و عاجز نشد و بآفریدن
آسمان و زمین چون قادر باشد لا بد قادر بود بر زنده کردانیدن مردگان را بلی انه آری وی بهمه چیزی قادر است

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ روزی که عرضه کنند کافران را بر آتش دوزخ ایشان را گوید
ای این عذاب بحق و راست نیست گویند آری حق است بحرمت خدای خدای ایشان را گوید پس
بچشید عذاب را بآنچه کافر شدید در دنیا و بدین ایمان نیاوردید آنگاه امر کرد رسوله را بصبر کردن
و گفت صبر کن چنانکه پیغمبران اولوا العزم صبر کردند و عزم حدتست و صبر ثابت و هیچ پیغمبر نبود
تا او را این نبود و از پیغمبرا گفته اند که یونس ع اولوا العزم نبود بر عجلت و حدتی بود از بهر خدای
گفت وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ بعضی گفتند که آن همه پیغمبرانند که ذکر ایشان در سورة الانعام
است و رسوله را فرمود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ و گفتند که اولوا العزم پنج پیغمبر بودند صاحب شریعت
که شریعت هر یکی ناسخ آن شریعت بود که بر وی مقدم بود و آن پنج بودند نوح و ابرهیم و موسی
و عیسی و محمد مصطفی ص **مقاتل** گفت شش پیغمبر بودند نوح که او بر رنج قوم صبر کرد
و ابرهیم که بر آتش صبر کرد و اسمعیل که بر ذبح صبر کرد و یعقوب که از فراق فرزند صبر کرد و یوسف
که بر بلاء چاه و زندان صبر کرد و ایوب که بر بیماری صبر کرد و گفتند چهار کس بودند ابرهیم
و موسی و داود و عیسی ع عزم ابرهیم آن بود که خدای او را گفت أَسْلِمْ او گفت أَسْلَمْتُ لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ آنگاه او را ابتلا کرد در مال و نفس و فرزند و او به وفا کرد و در همه صادق آمد و موسی را عزم
آن بود که او را گفتند إِنَّا لَمُدْرَكُونَ او گفت كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ و عزم داود آن بود که
بر خطیه خود چندان بگریست که بر این او گیاه برست **نویسنده گوید**
الا استاد خود سماع دارم که فرمود که مراد از اولوا العزم آن پیغمبرانند که مأمور بجهاد و قتال
شده باشند پس چنانست که خدای تعالی رسوله را فرمود که صبر کن چنانکه اولوا العزم کردند
وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ و تعجیل مکن بعذاب کافران که البته عذاب بایشان خواهد رسیدن و چون عذاب
بایشان رسد پندارند که اگر چه در دنیا عمرهای دراز مانده باشند که یک ساعت از روز بیش نماند در جنب عذاب

ابد آنگه گفت بَلَاغٌ این قرآن آنچه درویست بلاغی و کفایتی است پس هیچ کس را هلاک نکند مگر قومی را
که از فرمان خدای بیرون آمده باشند **سعید جبیر** از عبدالله عباس
روایت کرد که چون زن دشوار زاید این کلمات را بر جای باید نوشتن و فرو شستن تا با زن خورد که زود
خلاص شود و وضع حمل بسهولت میسر گردد **سورة محمد صلی**
الله علیه و آله و سلم مدنی است و سی و هشت آیت ابی بن کعب
از رسوله روایت کرد که هر که این سوره بخواند واجب باشد بر خدای که او را آب دهد از جویهای بهشت
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا
بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ **مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ** مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِن
رَّبِّهِمْ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ مفسران گفتند که آیه اول در باب اهل مکه
آمد و آیه دوم که وَالَّذِينَ آمَنُوا در باب اهل انصار مدینه گفتا آنکه کافر شدند و مردم را منع
کردند از دین خدای و از راه مسلمانی بدعوت با کفر و رنجانیدن مسلمانان أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ باطل کرد خدای
کردارهای ایشان را از آن سبب که نه بر وجه مأمور کردند تا بر قبول افتد یا حکم کرد بر اعمال ایشان بضلال
و گفتند مراد باعمال کیدهای ایشانست یا رسول خدای که کیدهای ایشان باطل کرد تا بر کار نیفتاد و خایب و خاسر
شدند و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و بآنچه بر محمد فرود آمد از قرآن ایمان آوردند
و این قرآن حق است و درست از قبل خدای و گناهان ایشان را خدای باز پوشد و حال ایشان و کار ایشان را
باصلاح آورد و نیکو کرده اند ذَٰلِكَ آن که اضلال و ابطال اعمال کافران کرد بآن سبب بود که ایشان متابعت
باطل کردند و پیروی شیطان کردند و آنان که مؤمن بودند متابعت حق کردند آنگه گفت كَذَٰلِكَ همچنین مثلها زند

خدای تعالی برای مردمان تا ایشان حق را از باطل و نیک از بد بشناسند فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ
أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ
چون بینی کافران را یعنی کافران حربی را بزنید گردنهای ایشان را تا آنکه که غلبه کنید و بدست شما آیند
کردند بند محکم بر ایشان نهید پس آنکه تا منت نهید بر ایشان و رها شان کنید تا باز خرند خود را
و شما ایشان را باز فروشید تا آنکه بنهند حرب اوزار و آلات خود را یعنی اهل حرب را از سلاح
و غیر آن بنهند و گفته اند آنکه اهل حرب که کافرانند آثام شرک را بنهند و مسلمان شوند در حکم این
آیه خلافست **بعضی** گفته اند که منسوخ است بآیه اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
و این قول قتاده است و ضحاک و سدی و ابن جریج **وبعضی** گفته اند محکم است و امام
مخیر است میان قتل و منت و فدا و رسول صلعم روز بدر همچنین کرد عتبة بن ابی معیط را بکشت و نضر بن
الحارث و دیگر اسیران را فدا بستد و رها کرد و آنچه روایت اصحاب ماست آنست که هر اسیر را که بگیرند
پیش از آنکه حرب باقی شود امام مخیر است میان آنکه بکشد و دست و پای ببرد باختلاف یعنی دست
راست و پای چپ یا فدا بستاند و رها کند و یا بنده گیرد ذَٰلِكَ یعنی حکم اهل حرب اینست که
گفته شد و اگر خدای خواهد داد از ایشان بستاند و انتقام کشد و کار ایشان را کفایت کند بی آنکه
تکلیف قتال نکند ولیکن تکلیف قتال کرد تا بعضی را به بعضی امتحان کند تا محق از مبطل جدا کرده
و دعویهای ناحق باطل شود وَالَّذِينَ قُتِلُوا و آنان که در راه خدای کشته شدند کردار ایشان را باطل
نکرده اند بلکه در موقع قبول آرد و راه نماید ایشان را براه بهشت و کار نیکو کرده اند و ایشان را بهشت برد و شاد وشادمانه
کرده اند هر یکی را بمنازل و درجات خود تا هر یکی بمنازل خود روند چنانکه پنداری که سالیان آنجا بودند

وبعضی گفته اند که عرفها لهم یعنی خوش بوی کرده است آنرا برای ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ
تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ
ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا
وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ای مؤمنان و ای گرویدگان اگر نصرت کنید خدای را و دین خدای را
خدای شما را نصرت کند و قدم شما را ثابت کرداند در مواطن حرب و در روز قیامت و راه بر صراط و آنها
که کافر شدند هلاکت باد ایشان را و باطل کناد کردارهای ایشان را و شاید که چنین باشد یا دعا بر ایشان بعنی
که خدای هلاک کرد ایشان را تعسا ای تعسا هلاک کرد فتعسوا ایشان هلاک شدند و باطل کرد
کردارهای ایشان را بجای آنکه بر وجه ما مورٌ به واقع نبود لا جرم بی نفع و ثواب شد این بجای آن بود که ایشان کاره عمل ایشان م
شدند آنچه خدای فرستاد از قرآن و شرایع پس باطل کرد کردارهای ایشان را و آیه دلیل نیست اهل وعید
را بر آنکه ایشان معصیت را احباط طاعت میدانند و کافر را طاعت نیست أَفَلَمْ يَسِيرُوا
آیا نمی روند در زمین تا بنگرند و ببینند که چگونه بود عاقبت آنان که پیش از ایشان بودند و عاقبت
ایشان آن بود که خدای تعالی دمار از ایشان برآورد و هلاک شان کرد و این کافران را همچنین خواهد
بود و عقوبت امثال این که با ایشان رسید ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ این برای آنست که خدای تعالی مولی
و ناصر مؤمنانست و کافران را هیچ ناصری و مولای نیست **قتاده** گفت این آیه در روز
احد آمد و رسول صلعم در شعب بود و مردم بعضی مقتول و بعضی مجروح بودند و مشرکان آواز دادند
که اعل هبل رسول صلعم گفت اللّه اعلی و اجل مشرکان گفتند يوم بيوم والحرب سجال إن لنا عزى
ولا عزى لكم رسول صلعم گفت اللّه مولانا ولا مولى لكم انگاه رسول صلعم گفت کشتگان مختلف اند کشتگان
ما بهشت اند و کشتگان شما بدوزخ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ

بعضی

جنات تجری من تحتها الانهار والذین کفروا یتمتعون ویاکلون کما تاکل الانعام
والنار مثوی لهم وکاین من قریة هی اشد قوة من قریتک التی اخرجتک اهلکناهم
فلا ناصر لهم افمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله واتبعوا اهواءهم
خدای تعالی مومنان را در بهشتها برد که در زیر درختان جویها آب میرود و آنها که کافر شدند
در دنیا بتمتع و قضاء شهوات مشغول اند از اکل و شرب و جماع چنانکه چهارپایان تمتع می
گیرند و میخورند و شهوت میرانند و در دوزخ مرجع ایشان خواهد بودن و گفتند المؤمنین یتزودون
فی الدنیا والمنافقون یتزینون والکافر یتمتع وکاین من قریة و بسا شهر که اهل آن شهر قوی تر
بودند و منیع تر و معتوت بیشتر از آنکه ترا بیرون کرد یعنی اهل مکه ما ایشان را هلاک کردیم
و ایشان را ناصری و یاوری نبود عبد الله عباس گفت چون رسول صلعم از مکه بدر آمد تا بمدینه
آید آن شب که بغار رفت بمکه نگریست و گفت انت احب بلاد الله الی در جهان هیچ
شهر را چنان دوست ندارم ای مکه که ترا و اگر کافران مرا بیرون نکردندی باختیار خود هرگز بیرون
نرفتمی و از ینجا گفت حب الوطن من الایمان آنکه برای رسول صلعم مثل زد تا متسلی شود
گفت ای آنکس که واثق بود بعلم یقین ساکن النفس بود یعنی محمد صلعم او همچون کسی بود که عمل
بدش بیاراسته باشد و در چشم او مزین کرده بغرور و وسوسه یعنی کافران چون ابو جهل و
اتباع ایشان متابعت هواء خود کردند و پس روی هوای نفس کردند مثل الجنة التی وعد
المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة
للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم
کمن هو خالد فی النار وسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم مثل بهشتی که متقیان را وعده
داده اند در آن بهشت جویهاست از آبی که بوی و رنگ وی نگردیده باشد و جویها از شیر که طعم

وی متغیر نشده باشد و جویها از خمر که لذة دهنده و بامزه باشد شاربان و خورندگان آنرا
و جویهای از عسل پاکیزه کرده اند از شمع و شفیقان را باشد از هر میوه و آمرزش باشد ایشان را
از خدای ایشان آیا بهشتی باین صفت بهتر که جزاء متقیانست یا دوزخ که جزاء کافران باشد
و ایشان در آتش دوزخ جاوید باشند و آب گرم در خورد ایشان دهند که چون بخورند روده های
ایشان را پاره پاره کرده اند **کعب الاخبار** گفت دجله جوی آبست در بهشت
و فرات جوی شیر بهشت است و نیل مصر جوی خمر بهشت است و سیحان جوی انگبین بهشت
است و این چهار جوی از کوثر می آید ومنهم من یستمع الیک حتی اذا خرجوا من عندک قالوا
للذین اوتوا العلم ماذا قال آنفا اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم واتبعوا اهواءهم
والذین اهتدوا زادهم هدی وآتاهم تقواهم فهل ینظرون الا الساعة ان تاتیهم
بغتة فقد جاء اشراطها فانی لهم اذا جاءتهم ذکراهم کسی هست که گوش با سخن تو میکند
و میشنود تا آنکه که از نزدیک تو بیرون میشود میگوید کسانی را که علم داده اند از صحابه و مؤمنان
ماذا قال آنفا این ساعت بگوی تا او چه گفت و این صفت منافقانست مقاتل گفت سبب آن بود
که رسول خدا صلعم خطبه کردی و در و ذکر منافقان کردی ایشان می شنیدند و خوش نیامد ایشان را
چون بیرون می آمدند صحابه را میگفتند بطریق استهزا ماذا قال آنفا چه گفت اکنون که نیک شنیدیم
عبد الله عباس گفت من از آنانم که مرا علم داده اند و معنی ام باین جه از من بارها پرسیده اند ماذا
قال آنفا اولئک الذین ایشان اند آنان که خدای تعالی مهر نهاد بر دلهاء ایشان یعنی نشان نفاق
و علامت کفر بر دل ایشان نهاد تا فرشتگان ببینند و ایشان را منافق و کافر دانند والذین اهتدوا
و آنان که بالطاف ایزدی منتفع شدند و بهدایت مهتدی گشتند ایشان را لطف در زیادت کرد تا در علم و عمل
بیفزودند و در تقوی و پرهیزکاری کوشیدند و گفته اند وآتاهم تقواهم یعنی ثواب تقوی و جزاء

بی مینی گاهی بایشان داد پس هیچ می نکنند و منتظری باشند مگر قیامت را که بایشان آید ناگاه
فقد جاء اشراطها بدرستی که نشانها قیامت بدر آمد وعلامات وی ظاهر گشت واز علامات
وی محمد رسول الله است م که خاتم پیغمبرانست وشکافته شدن ماه و دود و قطع رحم کردن و گواهی
دروغ دادن فانی لهم پس چگونه باشد ایشانرا پند و وعظ ایشان در قیامت یعنی دران وقت
هیچ موعظه و تذکیر سود ندارد برای آنکه همه خلقان ملجا و مضطر باشند فاعلم انه لا اله
الا الله واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات والله يعلم متقلبكم ومثويكم
ويقول الذين آمنوا لولا نزلت سورة فاذا انزلت سورة محكمة وذكر فيها
القتال رايت الذين في قلوبهم مرض ينظرون اليك نظر المغشي عليه من الموت
فاولى لهم طاعة وقول معروف فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لكان خيرا لهم
فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك
الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم خطاب رسولراست ومراد بهمه امتان
میگوید که این جماعت وشقاوت آن جماعت معلوم گشت ثابت باش واستوار بر آنچه هستی
از اقرار دادن بآنکه نیست هیچ خدای مگر او وشکسته کردان خود را باستغفار کردن باکمال عصمة
تو تا مؤمنان بتو اقتدا کنند واز معاصی توبه کنند وآمرزش خواهند آمرزش خواستن رسول صم برای
امتش کرامت امت اوست از انجاکه شفیع مجرمانست **ابو هریره** از رسول روایت
کرد که هرکه جیزی نیابد که بصدقه دهد گو برو و استغفار کن برای مؤمنان و خدای علیمست بباز
گشتن شما در همه حالات در روز وشب و در خواب و بیداری و حیوة و ممات ويقول الذين
آمنوا مؤمنان میگویند چرا سورتی فرو نمی آید که درو امر باشد بجهاد چون فرو د آمد سورة محکم و
در آن سوره ذکر قتال کرده شد تو دیدی کسانی را که در دلهای ایشان شکی و نفاقیست که در تو می نگرند نگرستن

چون سعادتنه

قتاده گفت هیچ سوره که بیهوش شده باشد از سکرات مرگ و سختی جان کندن
بر منافقان سخت تر از ان نباشد که درو امر باشد بجهاد آنکه گفت فاولی لهم نزدیک باد به
ایشان آنچه ازان کاره اند قتاده گفت معنی آنست که عقوبت و آتش دوزخ اولی تر است بایشان
طاعة وقول معروف طاعت داشتن و گفتار نیکو گفتن بهتر است ایشانرا یعنی منافقانرا بهتر آن
بودی که طاعت خدای داشتندی وسخن نیکو گفتندی و ازانکه در جهاد تن واجمع کردند و بطریق
استهزا گفتند ماذا قال آنفا فاذا عزم الامر چون جد شود کار او درست کرده و بانجا رسد
که برو عزم کنند اگر ایشان باخدای راست گفتندی دران حرص که می نمودند بر قتال وایشانرا بهتر
ونیکوتر بودی از نفاق ایشان آنکه گفت فهل عسيتم هیچ شاید و باشد که شما که منافقانید
اگر از قرآن برگردید و از احکام وی مفارقت کنید و در زمین فساد و خون ناحق بریزید وقطع
رحم کنید **مسیب** بن شریک گفت که این آیه در بنی امیه آمد و خطاب با ایشانست
ومراد بارحام خویشی بنی هاشم است با ایشان اولئك الذين آنانکه خدای ایشانرا لعنت
کرد پس کور و کر شان کرد اند بر سبیل خذلان تخصیص یا ایشان کری و کوری اختیار کردند ازانکه نشنیدند
آنچه بایست شنیدند و ندیدند آنچه بایست دیدن از آیات و بینات افلا يتدبرون القرآن ام
على قلوب اقفالها ان الذين ارتدوا على ادبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى الشيطان
سول لهم ذلك بانهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله سنطيعكم في بعض الامر
والله يعلم اسرارهم فكيف اذا توفتهم الملائكة يضربون وجوههم وادبارهم
وادبارهم ذلك بانهم اتبعوا ما اسخط الله وكرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم
ای تدبر وتفکر نمی کنند و اندیشه را کار نمی بندند در قرآن تا بدانند که حق است واز نزدیک
خداست یا خود در دلهای بعضی ازین کافران که منافقانند قفلهاست که کشاده نشود یعنی ایشان

وأملى لهم

باکسی ماند که در دل وی بسته باشد وقفلی بدان باز زده تا هیچ چیز بدان دل نرسد و باندرون
وی راه نیابد ان الذین ارتدوا آنان که مرتد شدند و بدان عقب آمده بودند باز گشتند
قتاده گفت کافران اهل کتاب اند که پیش از آمدن رسول معترف بودند باو چون بیامد
باو کافر شدند عبد الله عباس گفت منافقان اند که بمنزلهٔ مؤمنانند در ظاهر چون باهم
خالی شوند باسر کفر شوند من بعد ما تبین لهم پس از آنکه ظاهر شد ایشانرا راه راست
وطریق مستقیم الشیطان سول لهم ایشانرا بیاراست واغرا کرد ومهلت داد ایشانرا
دراز وگفتند که شیطان تسویل کرد وخدای تعالی مهلت داد وتعجیل نکرد بعقوبت تا باشد که
اندیشه کنند وباز آیند واین تسویل شیطان وغیره بسبب آن بود که ایشان کاره داشتند آنچه خدای
تعالی فرستاد از قرآن صادق ع گفت در حق علی ع وامامت وولایت
وی نازل شد سنطیعکم فی بعض الامر زود بود که طاعت شما داریم در بعضی از کارها یعنی
در مخالفت رسول ص وگفتند که این سخن جهودان گفتند منافقانرا که موافقت رای ومراد شما
کنیم در بعضی از آنچه ممکن باشد آنکه گفت والله یعلم اسرارهم وخدای تعالی میداند سرهاء
ایشان وضمیر واعتقاد ایشانرا فکیف اذا توفتهم پس چگونه بود حال ایشان در آن وقت
که فرشتگان جان ایشان بردارند و بر رویها و پشتهای ایشان میزنند بر سبیل عقوبت واین
در گور باشد ودر قیامت آنکه گفت این برای آن باشد که ایشان متابعت کردند آنرا که خدایرا
بخشم آرد از معاصی وکاره بودند رضای خدایرا یعنی طاعت وایمانرا که رضای خدای درآنست
پس خدای حکم کرد ببطلان عمل ایشان از آنکه بی ایمان بود وعمل بی ایمان قبول نباشد ام حسب
الذین فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم ولو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم
بسیماهم ولتعرفنهم فی لحن القول والله یعلم اعمالکم ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین

منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم ان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله وشاقوا
الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا وسیحبط اعمالهم
یا می پندارند آنان که در دلهاء ایشان شکی ونفاقی هست که خدای تعالی کینهای ایشان که بر
مؤمنان دارند بیرون نخواهد کرد که مؤمنانرا بر آن مطلع نخواهد کرد اید ولو نشاء واگر ما
خواهیم ای محمد ایشانرا بتو نمائیم واعلام کنیم ترا اسما واعیان وسیما ونشان ایشان وترا واقف
کردانیم تا تو بشناسی ایشانرا بنشانی وسیمای ایشان انس مالک
پس از آنکه این آیة آمد هیچ منافق نبود الا که رسول او را شناختی ولتعرفنهم وهر آینه
تو بشناسی ایشانرا در فحوای سخنان ایشان ابو سعید خدری
روایت کرد که رسول ص فرمود که یا علی لا یبغضک الا منافق شقی جز منافق بدبخت
ترا دشمن ندارد والله یعلم وخدای میداند کردارهاء ایشانرا وبیازماید و تکلیف کند
بکارهاء سخت حتی نعلم تا بدانند کسانی که جهاد میکنند وصبر وشکیبائی را کار بندند تا بیا مایند
شما را با آنچه از شما خبر دهند حسن است یا قبیح ابراهیم اشعث گفت فضیل عیاض هرگاه که این
آیه بخواندی بگریستی وگفتی اللهم لا تبتلنا خدایا ما را ابتلا وامتحان مکن که اگر امتحان
کنی پرده ما دریده شود وما رسوا گردیم ان الذین کفروا بدرستی که آنان که کافر شدند و
مردمانرا از راه خدا وراه دین بگردانیدند وبا رسول مخالفت کردند پس از آنکه ایشانرا ظاهر گشت
راه هدایت لن یضروا الله شیئا خدایرا هیچ ضرر نکنند وزیانی نتوانند کرد چه خدای جل جلاله
از ایمان هیچ سود نیست واز کفر ایشان هیچ زیانی بدو نرسد ومنفعت ومضرت راجع با
ایشانست وزود بود که عمل ایشان ضایع کرده اند وقبول نکند از آنکه واقع نشود بموقع خود
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالکم ان الذین کفروا وصدوا

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ
وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ای مؤمنان وای گرویدگان بفرمان
خدای برید و رسول را طاعت دارید و کردارهاء خود باطل مکنید بعجب و ریا یا تکذیب
رسول خدای از اینجا که عمل با تکذیب وی قبول نباشد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنها
که کافر شدند و مردم را از راه خدا منع کردند آنگه بکفر اصرار کردند تا که مرگ بایشان رسید هرگز
ایشان را خدای نیامرزد آنگه مؤمنان را خطاب کرد فَلَا تَهِنُوا سستی مکنید در کارزار و دعوت
مکنید ایشان را بصلح و شما غالب و زبردست ایشانید و خدای با شماست و یار و یاور شما
عمل شما کم نکرده اند و ثواب اعمال شما ناقص نکرده اند إِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا
وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ
تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ هَا أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ
مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ
قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ بحقیقت زندگانی دنیا بازیچه کودکان و بازی و غفلت
جوانانست اگر دست از جمع کردن مال دنیا و پرستیدن دنیا بدارید و بخدای تعالی ایمان آرید و
تقوی و پرهیزکاری کنید مزد شما را خدای تعالی بشما دهد و از شما همه مالهاء شما نمی خواهد و نگفتند
رسولان برای اداء رسالت از شما مزد آن مالها شما نمی طلبند و اگر بخواهد و بهر استقصا برساند شما بخیلی
کنید یعنی اگر همه مال شما خواهند شما بخیلی کنید و کینها که در دلهاء شماست بیرون آرد چون این
کینه بوقت سؤال ظاهر شود و سؤال از خداست از این سبب اخراج را با خدای حواله کرده هَا
أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ اینک شما را دعوت میکنند تا مال خود را در راه خدا نفقه کنید از شما کسی هست که بخیلی
میکند و مال نمیدهد و هر کس که بخیلی کند بحقیقت بخیلی کند از نفس خود و از خود باز داشت نفع

نیاز داعی خدای و خدای توانگر و بی نیاز است و شما درویشان و محتاجانید وَإِنْ
تَتَوَلَّوْا و اگر شما برگردید و طاعت ندارید بدل کند خدای شما را بگروهی دیگر که ایشان در طاعت
و فرمان چون شما نباشند بلکه بهتر از شما باشند گفتند که ایشان فرشتگان اند و گفتند
قومی اند از یمن و گفتند از پارس ابو هریره گفت جماعت صحابه گفتند یا رسول الله آنان که اند
که ایشان را بدل ما بیارند و ایشان نه چون ما باشند رسول صلعم بسلمان نگاه کرد و دست بر وی زد
و گفت هٰذَا وَقَوْمُهُ این مرد و قوم او آنگه گفت بخدای که اگر ایمان در ثریا آویخته باشد
جماعتی از پارس دست باو باز زنند و او را دریابند

سُورَةُ الْفَتْحِ مَدَنِی اَسْت وبیست و

نه آیت از ابی بن کعب روایتست از رسول صلعم که هر که این سوره بخواند چنان باشد
که با محمد در فتح مکه حاضر شده باشد و در زیر درخت با وی بیعت کرده **وان**
صادق ع روایتست که فرمود حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ وَمَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ مِنَ التَّلَفِ بِقِرَاءَةِ إِنَّا فَتَحْنَا. مالهاء خود را و زنان و فرزندان خود را نگاه دارید
و در حصن آرید بخواندن انا فتحنا که هر که مداومت نماید بخواندن انا فتحنا منادی ندا کند
در روز قیامت که ای بنده تو از جمله بندگان خالص منی او را به بندگان خالص در رسانید
و در بهشت ساکن گردانید و از شراب حقیقتش بچشانید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ
وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا
قدیم تعالی و تقدس بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت ما گشادیم برای تو ای **محمد** فتح

هویدا و روشن گفته اند تا این کدام فتح است بعضی گفته اند که فتح مکه است مجاهد
گفت فتح خیبر است جابر گفت فتح مدینه است مجاهد گفت بروایت دیگر که
مراد بفتح خیبر است و بعضی گفته اند که مراد بحدیبیه است که رسول صلعم در آن سال بکه رفت
و در حدیبیه شتر بکشت و بعز موی تا سر تراشید و جمعی از براء ابن عازب پرسیدند از این فتح
گفت شما چنان دانید که این فتح مکه است و ما فتح از حدیبیه میدانیم که فتح حدیبیه مقدمه
فتح مکه بود و فتح بیعة الرضوان آنکه که ما با رسول صلعم هزار و چهار صد مرد بودیم گفتند
حدیبیه چیست گفت نام چاهی است مجمع بن حارثه انصاری گفت و او از جمله قرا بود که قرآن
بر رسول صلعم خواندی گفت بحدیبیه حاضر آمدیم با رسول صلعم چون باز گشتیم در راه مردم می شتافتند
و بر چهار پایان می تاختند من گفتم چه بوده است گفتند رسول صلعم را وحی آمده است من نیز شتافتم
رسول صلعم را بر وجه یافتم نزدیک کراع الغمیم چون مردم گرد آمدند رسول صلعم این آیه برخواند که اِنّا
فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا الآیه یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله فتح است گفت آری بحرمت
آن خدای که جان من در دست اوست که فتح است آنکه عن قریب خیبر بود و رسول صلعم غنیمت
خیبر بر اهل حدیبیه قسمت کرد شعبی گفت در غزو حدیبیه چند بشارت بود یکی
فتح حدیبیه دیگر رسول صلعم پاره آب برکت و بکنار چاه آمد که آنرا حدیبیه خوانند آب دهن
مبارک کرد و بگردانید و در چاه ریخت آب بر سر چاه آمد سیم بشارت بود بمغفرت فی قوله
تعالی لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ دیگر آنکه هدی بمحل رسید و هم درین
روز بشارت آمد که رومیان با فارسیان دست یافتند مسلمانان شاد شدند که اهل کتاب
با مشرکان ظفر آمد ضحاک گفت هر فتحی که از قتال باشد و فتح حدیبیه فتحی بود از
صلح برای آنکه درین سال رسول صلعم صلح کرد با سهیل بن عمرو صلح نامه نوشت امیر المؤمنین ع

و معنی آیه اینست که بگشادیم مکه را با حدیبیه برای تو ای محمد گشادنی ظاهر لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ
تا بازپوشد خدای و فرا ایل کرد الله کارها که قوم تو از اهل مکه کردند و به بینی که بکاویدند
و رنجی که بتو رسانیدند و آنچه نیت کردند و بر عزم آن بودند که برسانند و ترا رنجانند
و این ذنب را که با وی اضافت کرد دو معنی بود یکی این که گفته شد تا بیامرزد بر گناه
ایشان با تو آنچه مقدم است و آنچه متاخر است و برین وجه ذنب مصدری باشد مضاف با
مفعول وجه دوم آنست که مراد بگناه گناه امت و بیت یعنی تا بیامرزد از بهر تو و
برای حرمت و نگاه داشت تو گناه امت تو آنچه مقدم است و آنچه مؤخر است و این
اضافت برای اتصال و انتساب ایشان کرد با وی و چیزی را بچیزی بادنی ملابسه
اضافت کنند و دلیل برین تاویل آنست که از صادق ع
روایت کردند که فرمود وَاللهِ مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ ضَمِنَ لَهُ اَنْ يَغْفِرَ
ذُنُوبَ شِيعَتِهِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی خدای که رسول صلعم را گناهی نبود و هرگز هیچ
گناه از وی در وجود نیامد ولیکن خدای تعالی ضمان کرد وی را بآمرزش گناه شیعه
علی بن ابی طالب ع آنچه متقدم است و آنچه متاخر است بر وجه اول لام لیغفر
تعلق با قبل دارد یعنی فتح مکه برای آن کردیم تا در مقابل و عوض آن باشد که امت با تو
کردند ترا از مکه بیرون کردند و تا در مکه بودی در ایذا و قتل تو میکوشیدند و چون
بیرون آمدی از حج کردن باز داشتند و برای آن کردیم تا نعمت بر تو تمام کرداند بآنکه کار
ترا عالی کرداند و دین ترا بر جمله دینها غالب کرداند و ترا هدایت کند براه راست که
که آن راه ترا و امت ترا به بهشت رساند و ترا نصرت کند و یاری دهد یاری عزیزی غالب
و گرانمایه مقاتل بن سلیمان گفت که چون این آیه آمد که وَمَا اَدْرِي مَا يُفْعَلُ

بی ولا بکم مشرکان ومنافقان طعنه زدند گفتند چگونه متابعت کنیم مردی را که نداند
که با او چه خواهند کرد پس ما را و در این باب بیکم خدای تعالی این آیه فرستاد لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر رسول ص گفت این آیه بمن فرود آمد که بدل
آن است از آن سرخ موی را اختیار نکنم هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین
لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم ولله جنود السموات والارض وکان الله علیما
حکیما لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ویکفر عنهم سیئاتهم وکان ذلک عند الله فوزا عظیما ویعذب
المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم
دائرة السوء وغضب الله علیهم ولعنهم واعد لهم جهنم وساءت
مصیرا اوست آن خدای که فرو آورد سکینه و آرام را در دل مؤمنان بالطافی که با ایشان
کرد تا بر ایمان ثابت کردند و تا ایمان بر ایمان بیفزایند یا بسبب صلح امن و آرام در دل ایشان
فرود آمد تا یقین بر یقین بیفزایند با آنچه مشاهده کنند و ببینند از فتح بر عقب فتح
و تسلط بر تسلط ایشان بر کافران بر حسب آنچه علم خدای و حکمت او اقتضا کرده و خدای راست
لشکرهای آسمان و زمین و او همیشه درست کار و درست گفتار بوده است و باشد و از حکمت
وی آن بود که دل مؤمنان را بصلح حدیبیه ساکن کردانید و وعده مکه داد تا ایشان نعمت خدای را
بشناسند و شکر آن بجای آرند تا مستوجب و مستحق ثواب کردند و مؤمنان را از مردان و زنان مؤمنات
را به بهشت برد که در زیر درختان جویهای آب روان باشد و گناهان ایشان را سکنر کردانند
و باز پوشند و این نزدیک خدای ظفر عظیم و ثواب بزرگ باشد و تا عذاب ایشان آن بود که بندا
که رسول را ص خدای یاری نکند و او را در مکه و اهل مکه ظفر ندهد علیهم دائرة السوء

ایشان را باشد دایره بدی و گردش بلا و مکروهی و خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت و لعنت کرد
ایشان را و بساخت برای ایشان عذاب دوزخ و بد جای باز گشتن است ایشان را دوزخ
قتاده روایت کرد از انس مالک که رسول الله ص از حدیبیه باز گشت رنجیده
و دلتنگ شده از آنکه کافران و را در مکه نگذاشتند چون این آیه آمد لیغفر لک الله ما
تقدم من ذنبک وما تأخر رسول ص خوشدل گشت و گفت این آیه بر من دوست تر است از
هر چه در دنیاست صحابه گفتند یا رسول الله این نصیب توست نصیب ما چیست
خدای تعالی این آیه فرستاد که لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار
صحابه نیز خوشدل شدند عبد الله عباس گفت در این آیه که هو الذی انزل السکینة
هر کجا در قرآن سکینه است بمعنی طمانینه است الا در سورة البقرة و گفتند خدای تعالی
رسولان را بفرستاد بشهادة ان لا اله الا الله چون تصدیق کردند نماز فرمود و دین را بولایت
امیر المؤمنین علی ع تمام کرد مؤمنان بهر ایمان بر ایمان می افزودند تا آنکه که بولایت علی بن ابی
طالب آن را تمام کردانیدند ولله جنود السموات والارض وکان الله عزیزا حکیما
انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه
وتسبحوه بکرة واصیلا ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله
فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد
علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما معنی تکرار آیه ولله جنود السموات والارض آنست
که اول بذکر مؤمنان متصل است یعنی خدای راست لشکر آسمان و زمین پس او قادر باشد
بر یاری کردن مؤمنان و غالب کردانیدن ایشان بر کافران و دوم بذکر کافران متصل است
یعنی قادر است بر انتقام ایشان و عزیز و حکیم است و غالب است کس او را غلبه نتوانند کرد

هرچه فرماید و کند از حکمت و دانش بود آنکه با رسول خطاب کرد و گفت ما ترا فرستادیم در حالی
که گواه باشی بر مؤمنان و کافران بشارت دهنده مؤمنان را به بهشت و ترساننده کافران را به دوزخ
برای آن فرستادیم ما ترا که ایمان آرید بخدای و تقویت کنید دین او را و تعظیم او کنید و در پیش
او با کافران و منکران به تیغ کارزار کنید **جابر بن عبد الله** الانصاری
گفت چون این آیة آمد رسول صلعم فرمود که دانید تا معنی تعزروه چه باشد گفتیم خدا و رسول عالم تر
اند گفت معنی آن نصرت باشد بعضی از مفسران گفتند که ضمیر راجع است با رسول صلعم یعنی حرمت
او دارید و تعظیم وی کنید و خدای را جل جلاله بپاکی و بزرگی یاد کنید بامداد و شبانگاه
و آیة **دلیل است** بر بطلان قول مجبره از انجا که گفت غرض من با رسالت
رسول آن بود تا مکلفان ایمان آرند بخلاف آنکه ایشان گفتند که خدای از کافران کفر خواست
و از عاصیان معصیت إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ آنان که ترا بیعت میکنند بتحقیق آن بیعت
با خدای می کنند و بفرمان او می کنند و برای تقویت دین وی می کنند و دست خدای زبر دست
ایشانست و آن برای آن گفت که رسول صلعم دست با ایشان دادی در بیعت **و از رضا**
علیه السلام روایت کرد دست رسول صلعم بالاء دستهاء ایشان بودی که ایشان دست بر دست
زدندی و مراد باین بیعت حدیبیه است که آنرا بیعت الرضوان خوانند عمرو بن دینار
گفت از جابر بن عبد الله شنیدم که گفت روز حدیبیه ما هزار و چهار صد مرد بودیم که در زیر
درخت بر مرگ بیعت کردیم و بر آنکه نگریزیم تا بمردن و از ما هیچ کس نقض بیعت نکرد الا یک
مرد که او منافق بود در زیر شتر پنهان شد و با ما نیامد خدای تعالی گفت فَمَنْ نَكَثَ
هر که بیعت بشکند بتحقیق بر نفس خود شکسته باشد زیان و وبال وی راجع با وی بود و خدای
و رسول را هیچ زیان ندارد و هر که وفا کند بآنچه با خدای عهد کرده باشد او را مزد بزرگوار ثواب

فی شمار بدهیم سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ
لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ
بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ
وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ
كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا حق تعالی رسول صلعم را از غیب خبر داد و گفت آنان که تخلف کردند و باز پس استادند
تو ایشان را ملامت کنی هر یک بهانه دیگر آرند و علتی دیگر گویند و ایشان اعراب غفار و مزینه
و جهینه و اشجع و اسلم بودند عبد الله عباس گفت چون رسول صلعم خواست که بمکه رود عام الحدیبیه
اعراب را که پیرامن مدینه بودند بخواند و گفت با من بیایید اگر قریش منع کنند و حاجت باشد
بجنگ کردن ما را نیز لشکر باشد رسول صلعم احرام گرفت بعمره و هدی براند تا مردم بدانند که او
عزم جنگ ندارد از آن که صحابه بودند با وی برفتند و اعراب بیشتر تشاغل کردند و گفتند
ما کجا رویم بقومی می خواهیم رفتن که بیامدند و صحابه وی را بکشتند این زرای است باز استادند
و هر یکی بتعللی مشغول شدند خدای تعالی این آیة فرستاد و گفت زود بود که این جماعت باز پس
گذاشتگان بر سبیل اعتذار گویند که ما را مشغول گردانید از آمدن مالها و فرزندان و زنان از سبب
از خدمت و صحبت تو محروم ماندیم برای ما استغفار کن و آمرزش خواه که خدای ما را بیامرزد
و خدای تعالی از آنچه در دل ایشان بود خبر داد و گفت يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ
میگویند ایشان بزبان آنچه در دل ایشان نیست بگوی ایشان را که کیست آنکه مالک باشد و تواند برای
شما تا دفع کند و عذاب خدای از شما باز دارد و اگر خواهد که بشما گزندی رساند یا خواهد که بشما نفعی رساند

کیست که از ان دفع کند و باز دارد نه که خدای بآنچه شما میکنید آگاهست بل ظننتم نه که شما پنداشتید
که رسول و مؤمنان باز نیایند بخانه و عیال خود بمدینه نرسند از آنکه قریش بر ایشان دست
یابند و ایشانرا بکشند و این در دل شما آراسته و مستحکم گشت و شما گمان بد بردید و شما قوم
هلاک شدگانید آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت هر که بخدای ایمان نیارد و بر رسول خدای
ما برای ایشان که کافرانند ساخته ایم و بنهاده آتش سوزان و افروخته ولله ملک السموات
و خدایراست ملک آسمان و زمین و در تحت تصرف و قدرت ویست بیامرزد آنرا که خواهد
و عذاب کند آنرا که خواهد و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست سیقول المخلفون اذا انطلقتم
الی مغانم لتأخذوها ذرونا نتبعکم یریدون ان یبدلوا کلام الله قل لن
تتبعونا کذلکم قال الله من قبل فسیقولون بل تحسدوننا بل کانوا لا یفقهون
الا قلیلا قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم
او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل
یعذبکم عذابا الیما زود بود که گویند متخلفان و باز استادگان آنگه که شما بروید غنیمت
خیبر بدست آرید که ما را بگذارید تا با شما بیائیم و بر عقب شما باشیم خدای تعالی گفت ایشان که
میخواهید تا سخن خدایرا دیگرگون کنید یعنی وعده که اهل حدیبیه را داد خاص بغنیمت خیبر و بعضی غنیمت
مکه بگو ای محمد که شما هرگز متابعت ما نکنید و از پی ما نیائید همچنین گفته
است خدای که غنیمت روز حدیبیه چنین کسانی راست که روز حدیبیه حاضر بوده باشند و کسی را
دران شرکت نباشد فسیقولون زود بود که گویند نه که شما بر ما حسد می برید و نمیخواهید که ما را ان
غنیمت نصیبی باشد و ایشان در نمی یابند و نمیدانند الا اندکی از کارهاء دین و نه کارهاء دنیا
قل للمخلفین بگوی ای محمد این بازپس ماندگانرا از عربان که زود باشد و بسی بر نیاید که شما را
دعوت کنند و باز خوانند بقتال قومی خداوندان شجاعت و سختی و با ایشان کارزار کنید تا اسلام
آرند و گردن نهند سعید جبیر گفت هوازن و ثقیف اند عبد الله عباس و مجاهد گفت پارسیانند
کعب الاخبار گفت رومیان اند بعضی گفتند اصحاب مسیلمهٔ کذاب بودند فان تطیعوا
اگر فرمان برید و طاعت دارید خدای شما را مزد نیکو بدهد و اگر بگردید چنانکه پیش ازین بر
گشتید یعنی روز حدیبیه خدای شما را عذاب کند عذاب دردناک و سخت لیس علی الاعمی حرج
ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من
تحتها الانهار ومن یتول یعذبه عذابا الیما لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا
ومغانم کثیرة یأخذونها وکان الله عزیزا حکیما چون آیهٔ قتال آمد اصحاب عاهات
و معذوران گفتند یا رسول الله فما بالنا حال ما چگونه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد که بر نابینا ضیقی
و حرجی نیست و نه بر کسی که لنگ باشد و نه بیمار و هر که او خدایرا طاعت دارد و رسولش را فرمان برد او را
در بهشتهای برد که در زیر آن درختها جویهای آب روان باشد و هر که برگردد خدای او را عذاب کند
عذاب دردناک لقد رضی الله عن المؤمنین بدرستی که خدای راضی شد از مؤمنان چون ترا بیعت کردند
در زیر درخت سمره و سبب آن بیعت آن بود که رسول صلعم چون بحدیبیه فرود آمد مردی را از خزاعه فرستاد
نام او خراش بن امیه بمکه تا اشراف قریش را بگوید که وی بجنگ کاری می آید و اشتری بوی داد که آنرا ثعلب
خواندندی چون بمکه رفت و پیغام بگذارد اشترش را پی کردند و قصد کشتن وی کردند احابیش حمایت
وی کردند او بازگشت و رسول خدا را خبر داد از آنچه رفت رسول عمر را بخواند و گفت ترا بمکه می باید
رفتن و اشراف قریش را از من پیغام دادن که من بجنگ نمی آیم بطواف این خانه می آیم عمر گفت مرا
بمکه ناصری نیست و از بنی عدی هیچ در آنجا نیست من بیارم رفتن عثمان را امر بمکه خویشان است اگر وی را فرستی

باری خطاب بن و دن رسول صلعم عثمان را بفرستاد چون بنزدیک مکه رسید ابان بن سعید را دید
و او را با عثمان دوستی بود از اسب فرود آمد و عثمان را بر نشاند و وی در پس عثمان
نشست و در مکه رفتند عثمان پیغام رسول بگذارد ایشان گفتند شنیدیم محمد را با اینجا کاری
نیست و ما او را نگذاریم که اینجا آید اما اگر تو خواهی که طواف خانه کنی رخصت است گفت من
پیش از رسول طواف نکنم چون خواست که باز گردد رهایش نکردند چون عثمان را آمدن دیر کشید
رسول صلعم گمان برد که عثمان را بکشتند صحابه را در زیر آن درخت جمع کرد و بیعت تازه کرد و مردم
میگفتند که این بیعت مرگست جابر گفت همه بیعت کردند الا جد بن قیس که او منافق بود خود را در پس
اشتران پنهان کرد فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ خدای تعالی دانست آنچه در دلهای ایشان بود از صدق و نفاق
پس سکینه و طمانینه با ایشان فرود آورد و ایشان را یاد داشت کرد بفتحی نزدیک فتح یعنی خیبر
و غنیمتها بسیار که گرفتند و رسول صلعم آن را بر اصحاب قسمت کرد و خدای درست کرد او را درست
گفتارست وَعَدَكُمُ اللهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ وَكَفَّ
أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللهُ بِهَا وَكَانَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا
وعده کرد خدای شما را غنیمتهای بسیار که خواهید گرفتن از فتحها که شما را خواهد بود زین پس
تعجیل کرد برای شما این یک غنیمت را یعنی غنیمت خیبر را و باز داشت دستهای مردمان را از شما
یعنی دستهای مکیان را بصلح حدیبیه **قتاده** گفت دستهای یهود خیبر و خلفاء
ایشان از اسد و غطفان و این چنان بود که آن جماعت بیامدند تا نصرت اهل خیبر کنند خدای
تعالی ترسی در دل ایشان افکند تا برگردیدند و تا باشد هزیمت ایشان و سلامت شما آیتی و نشانی
مومنان را تا بدانند که فتح و ظفر و نصرت از خداست و تا بنماید شما را راه راست یعنی ثابت دارد شما را

بوالسلام بزیادتی یقین و بصیرت بصلح حدیبیه و فتح خیبر و طرفی **ازین قصه**
آنست که چون رسول صلعم از حدیبیه باز آمد چون بمدینه رسید از آنجا روی بخیبر نهاد و مردی را نام
او سباع بن عرفطه غفاری بر مدینه خلیفه کرد انس مالک گفت آن روز بیامدیم و بزیر حصن
خیبر فرود آمدیم اهل خیبر بکشت رفته بودند چون باز آمدند و ما را بدیدند گفتند وَاللهِ هٰذَا
مُحَمَّدٌ وَجَيْشُهُ این محمد است و لشکر او بگریختند و در حصن رفتند و در استوار کردند
رسول صلعم بزیر حصن رسید تکبیر کرد و گفت إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا فَسَاءَ بِسَاحَةٍ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ
چون وقت کارزار شد شجاعی چند از صف بیرون آمدند از میان ایشان عامر بن الاکوع
بیرون رفت و این رجز میخواند شعر قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي عَامِرٌ ٭ شَاكِي السِّلَاحِ بَطَلٌ مُغَامِرٌ
جهود چند پیش آمدند و ضربتی چند مختلف شد و عامر شهید شد بضربتی که آن یهودی بروی آمد
ضربتی خواست که بیهودی زند بر پای او آمد و بیفتاد مردم گفتند عامر از ضربت خود مرد آنکه برادر
وی سلمة بن الاکوع بشنید پیش رسول صلعم آمد و بگریست و گفت یا رسول الله جمیع اصحاب میگویند
که عمل عامر باطل شد رسول صلعم گفت دروغ میگویند او را مزد دو بار است **مجاهد**
گفت ما آن حصار میدادیم تا آنکه که بدست حضرت امیر المؤمنین علی ع گشاده شد
راویان اخبار از مخالف و موافق روایت
کرده اند که رسول صلعم روزی علم رایت با بوبکر داد او برفت او قوم خود را ملامت میکرد و قوم او
را ملامت میکردند باز آمد منهزم گشته و شکسته و رایت رسول را نگونسار کرده روز دیگر رایت
بعمر داد او و اصحاب خود را ملامت میکرد و دلی میداد اصحاب او را بد دلی میدادند او نیز باز آمد منهزم
گشته رسول را خبر دادند رسول صلعم فرمود که وَاللهِ لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ
وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ علم را فردا بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا

و رسول و برا دوست دارند حمله کننده باشد و نگریزد از جنگ درین محل امیر المؤمنین ع
بیمار بود و درد سر و چشم داشت سلمة بن الاکوع را بفرستاد و گفت برو و علی را بیار رفت امیر المؤمنین
به پیش رسول ص آمد گفت ای علی ترا چه رسید گفت درد سر و چشم گفت پیش آی علی بن ابی طالب
پیش رسول آمد آنحضرت سر وی را بر دامن خود نهاد و آب دهن مبارک خود در چشم او پاشید
و دست مالید در حال چشم باز کرد گفتی هرگز درد چشم و درد سر نبوده است آنکه دعا کرد و برو گفت
اَللّٰهُمَّ قِهِ الْبَرْدَ وَالْحَرَّ خدایا او را از سرما و گرما نگاه دار امیر المؤمنین ع گفت از آن روز
باز نه گرما یافتم و نه سرما و رایت بدست او داد و گفت برو که جبرئیل یار تو است و حق تعالی ترا نصرت
دهد بر اعداء دین و ترس در دل این قوم می افکند آنکه گفت ای علی ایشان در کتاب خود خوانده
اند که آنکس که این حصن را بگشاید و دمار از ایشان برآرد او را ایلیا خوانند چون آنجا رسی
بگوی منم علی که ایشان مخذول میشوند ان شاء الله تعالی چون امیر المؤمنین ع رایت بستد و در زیر
حصن خیبر رفت مردی بیرون آمد نام وی مرحب رئیس آن جماعت و صاحب حصن بود با سلاح
تمام مغفر بر سر نهاده و بر بالای آن مغفر دیگر از سنگ تراشیده نهاده اسب را ناورد میداد
و این رجز میگفت شعر قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ اَنِّي مَرْحَبُ ۔ شَاكِي السِّلَاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ ۔ اَطْعَنُ اَحْيَانًا وَحِينًا
اَضْرِبُ اِذَا الْحَرْبُ تَلَهَّبُ ۔ حضرت امیر المؤمنین ع پیش او رفت و گفت شعر اَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي اُمِّي حَيْدَرَهْ
ضِرْغَامُ آجَامٍ وَلَيْثٌ قَسْوَرَهْ ۔ عَبْلُ الذِّرَاعَيْنِ شَدِيدُ الْقَصَرَهْ ۔ كَلَيْثِ غَابَاتٍ كَرِيهِ الْمَنْظَرَهْ ۔
اَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَهْ ۔ و یک ضرب در میان ایشان مختلف شد
آنکه امیر المؤمنین ع تیغ بر بالا برد و بزد چنانکه هر دو مغفر ببرید و سر او را با دو گام بینداخت و بلعنت
خدا رسانید چون مرحب کشته شد ترسی در دل ایشان افتاد دیگر بیرون نیامدند و در حصن استوار کردند امیر
المؤمنین ع بدر حصن آمد و حلقه بدست گرفت و بجنبانید یکی از بالای حصن وی را بدید گفت ای مرد نام

تو چیست گفت علی گفت عَلَا مُحَمَّدٌ محمد هم عالی گشت و هر که با او است آنکه گفت ای علی من در کتب خوانده
ام که درین ولایت پیغمبری ظاهر گردد که اسلام او تحیت اهل بهشت باشد و او پسر عم خود را باین قلعه
فرستد بخدای تعالی این حصن بدست او بگشاید اگر تو صلحا این فتح باشی مرا امان هست یا امیر المؤمنین
گفت لَكَ الْاَمَانُ رَسُولُ الله آن مرد گفت عالج الباب در بجنبان امیر المؤمنین ع از گفتار او نشاط
کرد و یک دو بار در را بقوت بجنبانید حلقها و زنجیرها از هم بگسست و در را از جای برکند
و بر بالای سر از پس پشت خود چهل گام بینداخت چون مسلمانان خواستند که در حصن شوند نتوانستند
که از خندق بگذرند امیر المؤمنین ع آن در را بیاورد و پل خندق ساخت نرسید بر کنار خندق
نهاد و یک سر بدست گرفت تا لشکر پیغمبر بگذشتند یکی از صحابه گفت یا رسول الله عجب بماندیم از
قوت علی ع که در خیبر کند و پل ساخت و دست خود را ستون کرد رسول ص گفت تو در دست شی
نگری در پای او نگر تا بر کجاست چون در نگریدم پایش معلق بود گفتم یا رسول الله این عجب تر که پایش
در هوا معلق است گفت پای او در هوا نیست بر پر جبرئیل ع است أبو عبد الله الجدلی
روایت کرد از امیر المؤمنین ع که فرمود که چون در خیبر کندم و آنرا سپر ساختم و بآن کارزار
میکردم آنکه او را پل خندق ساختم تا لشکر از آنجا بگذشتند یکی از قوم مرا گفت یا علی لقد حملت
حملة ثقيلة یا علی بار گرانست که برگرفته گفتم بخدای که گرانی در دست خویش پیش از آن نیافتم
که آن سپر خود یافتم آنکه آنرا بیاوردم و پل خندق ساختم چون بازگشتم خواستند که بجایگاه
برند هفتاد کس آنرا نتوانستند برداشتن و شاعری درین معنی فرموده شعر ان امرء احمل الرتاج
بخيبر يوم اليهود بقدرة لمؤيده حمل الرتاج رتاج توصها والمسلمون واهل خيبر شهده
فرمى به ولقد تكلف رده سبعون كلهم له متشدد ردوه بعد تكلف ومشقة ومقال
بعضهم لبعض ردوه آنکه رسول ص غنایم خیبر قسمت کرد و حصنها که بیامد آن بود یک یک می کشادند

و مالها آن قسمت میکرد تا بحصن وطیح رسید و آن آخر حصن بود از حصنهای خیبر که بگشاد و ده پانزده روز
در آن کار شد **محمد بن اسحق نقل کرد** که چون رسول حصن قموص بگشاد و آن حصن
سلام بن ابی الحقیق بود غنیمت آن بیاوردند در آنجا صفیه بنت حیی اخطب بود و زن دیگر با او و بلال ایشان
را بر آن کشتگان بگذرانید چون آن زن آن کشتگان را بدید که همه خویشان و عزیزان ایشان بودند
خاک بر سر کرد و جزع عظیم نمود و روی بخراشید چون رسول وی را بدید گفت دور کنید این شیطانه را
از پیش من و صفیه را پیش خود خواند و ردا بر وی افکند مردم بدانستند که رسول وی را قبول کرد و قبل
از آن صفیه در خواب دیده بود که ماه از آسمان بیفتاد و در کنار او افتاد و این خواب را با شوهر خود
کنانة بن الربیع بن ابی الحقیق بگفت گفت تعبیر این خواب آنست که زن این ملک شوی که محمد با
ماه آسمان پیغمبر آخر الزمانست او این قلعه را بگیرد و ترا زن خود کند و طپانچه بر روی او زد چنانکه اثر طپانچه
تا این وقت در روی او مانده بود و شوهر او کنانه را پیش رسول آوردند و او صاحب گنج حصن بنی نضیر بود
رسول او را گفت که آن مالها که در دست تو بود بیار وی انکار کرد و هیچ مقر نیامد جهودی گفت من وی را
بسیار میدیدم که در فلان خرابه تردد میکرد رسول فرمود تا آن خرابه را بشکافتند و مال بسیار از آنجا بیرون
کردند رسول از وی مال دیگر خواست هیچ مقر نیامد آنگاه او را بزبیر داد و گفت وی را عذاب
کن تا بگوید زبیر وی را عذاب کرد هیچ اقرار نکرد آنگاه او را بمحمد مسلمه داد و گفت بعوض برادر
وی را بکش و برادر وی را در حصن ناعم کشته بودند اهل فدک چون خبر حصنها و احوال جهودان بشنیدند
بر ایشان آمدند و حصن خود تسلیم کردند و قرار دادند که بعضی از مالهای خود ببرند و جایگاه و قلعه و املاک
برسول دهند و رسول ایشان را از کشتن امان دهد رسول با ایشان این قرار داد زمین خیبر فی الجمله
مسلمانان را حاصل شد و فدک خاصه رسول بود وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا و غنیمت شهر دیگر که
شما بر آن قادر نشوید و خدای تعالی قادر بود بر آن و محیط بود بآن و خلاف کرده اند که کدام شهرست

عبد الله عباس گفت فارس است ضحاک گفت خیبر است قتاده گفت خیبر است مجاهد
گفت هر فتحی که خواهد بودن تا قیامت و خدای تعالی بر همه چیزی تواناست وَلَوْ قَاتَلَكُمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ
عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا
اگر قتال کردندی کافران با شما یعنی بنی اسد و غطفان قتاده گفت کافران قریش هر آینه
پشت برکردندی و بهزیمت شدندی پس هیچ یار و یاوری نیافتندی سنتی است خدای را
و طریقتی که بگذشت در امتان گذشته پیغمبران را یاری کردی و ظفر دادی چنانکه فرمود كَتَبَ اللَّهُ
لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي وَلَنْ تَجِدَ و هرگز نیابی تو سنت خدای را تغییر و تبدیلی وَهُوَ الَّذِي
اوست آن خدای که بازداشت دستهای ایشان را بشما و شما را با ایشان بزمین مکه و آن
حدیبیه بود بعد از آنکه ایشان هشتاد نفر مرد بودند از اهل مکه و در کوه تنعیم فرود آمدند
بقصد رسول و رسول بفرمود تا همه را بگرفتند و آزاد کرد **عبد الله مغفل**
گفت ما با پیغمبر بودیم عام الحدیبیه رسول در زیر درخت نشسته بود و شاخی از شاخهای
درخت بر پشت او افتاده بود و من آن شاخ گرفته بودم و امیر المؤمنین ع در پیش او نشسته
بود و صلح نامه می نوشت سی مرد با سلاح آمدند و خاک در روی ما پاشیدند رسول ص دعا
بر ایشان کرد همه کور شدند ما ایشان را بگرفتیم رسول گفت ایشان را رها کنید رها کردیم
خدای تعالی این آیه فرستاد وَكَانَ اللَّهُ و خدای تبارک و تعالی بآنچه شما میکنید بیناست
هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ
مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ

منهم معرة بغير علم ليدخل الله في رحمته من يشاء لو تزيلوا لعذبنا الذين كفروا
منهم عذابا اليما

راویان اخبار و ناقلان آثار

روایت کرده اند که رسول صلعم عام الحدیبیه روی بمکه نهاد برای عمره هفتصد مرد بودند و هفتاد
اشتر برای هدی براندند هر ده مردی یک اشتر و چون بذو الحلیفه رسیدند احرام گرفتند و شتران را
اشعار کردند رسول صلعم جاسوسی از خزاعه بفرستاد تا از احوال قریش خبری یابد چون نزدیک عسفان
رسید باز گشت و گفت قریش جمله جمع شدند تا با تو قتال کنند و ترا از مسجد الحرام باز دارند رسول صلعم
با اصحاب بر سبیل مشورت گفت چه مصلحت می بینید برویم و غارت کنیم بر زنان و فرزندان ایشان
که بیاری ایشان شدند یا خود راست برویم اگر کسی ما را منع کند با وی قتال کنیم ابو بکر بر پای خاست
و گفت یا رسول الله رای قوی تر باشد ما بقتال نیامده ایم بزیارت خانه آمده ایم و غرض رسول صلعم
در مشورت آن بود که وجه رای هر کسی بداند نه آنکه وجه رای بر وی پوشیده بودی رسول صلعم گفت
بروید برفتند تا بعسفان رسیدند بشر بن سفیان کعبی آمد گفت یا رسول الله قریش یکبار با تو
پوست پلنگ پوشیده اند یعنی همه بدشمنی تو برخاسته اند و عهد می کنند که ترا رها نکنند که در
مکه روی و خالد بن الولید را با لشکر فرستادند و بکراع الغمیم رسیدند رسول صلعم گفت یا ویح
قریش اگر مرا با عرب رها کردندی و عرب را با من اگر دست مرا بودی و ایشان را رای اسلام بودی
در اسلام آمدندی اکنون ایشان چه می پندارند بخدای که با ایشان قتال کنم تا خدای ظفر
دهد مرا با ایشان و یا سر من از تن جدا کنند آنگه گفت کیست از شما که ما را براهی ببرد که نه راه
ایشانست مردی از اسلم بر پای خاست و در پیش استاد و براه دشوار ایشان را ببرد چون به
زمین سهل رسیدند رسول صلعم فرمود که بگویید نستغفر الله و نتوب اليه بگفتند رسول صلعم
گفت والله که حطه ایست که بر بنی اسرائیل عرضه کردند و ایشان قبول کردند آنگه گفت راه دست راست گیرید

بثنیة المرار بر مهبط حدیبیه که زمین مکه است روی بدان جانب نهادند و قریش چون خبر یافتند
روی بدان راه آوردند رسول صلعم چون بثنیة المرار رسید آنجا فرود آمد و قوم را گفت فرود آیید فرود
آمدند با قصوی حدیبیه بر سر چاهی که در وی آب اندک بود بیک ساعت خشک کردند گفتند یا رسول الله در چاه
آب نماند و ما از تشنگی هلاک خواهیم شد رسول صلعم تیری از جعبه خود بر کشید و گفت بروید یکی در چاه
شوید و در بن چاه فرو زنید ناجیة بن عمران تیر بستد و در چاه فرو شد و در قعر چاه فرو زد
چندان آب بر آمد که همه را کفاف بود و آب بسر چاه رسید ایشان در این بودند که بدیل
بن ورقاء خزاعی با جماعتی از بنی خزاعه رسیدند و گفتند یا رسول الله قریش بیامدند بدان عزم که
ترا در مکه نگذارند بشر بن سفیان رسول را گفت دستور باش تا بروم و قریش را سخنی بگوییم
وجواب آن نزدیک تو آرم رسول صلعم گفت روا باشد او برفت و قریش را گفت من از جانب
محمد رسول الله می آیم و از وی سخنی شنیده ام اگر خواهید شما را بگوییم سفیهان قریش گفتند ما را
حاجت نیست بآن که پیغام او شنویم و آنان که حکیمان بودند گفتند بگوی تا چه خواهی گفتن
بدیل گفت آنچه شنیده بود عروة بن مسعود ثقفی بر پای خاست و گفت ای قوم شما دانید
نصیحت و نیک خواهی من شما را قریش گفتند ای والله نیک گفتی بدیل سخنی گفت این مرد و صلاح شما
درین است قبول کنید یا نه رها کنید تا من بروم و سخن وی بشنوم گفتند برو بیامد و با
رسول صلعم در مناظره آمد در میان سخن گفت ای محمد من از پیرامن تو قومی را می بینم اوباش
و ایمن نیستم که بروند و ترا رها کنند ابو بکر وی را دشنام داد و گفت ما باشیم که برویم عروه گفت
این کیست گفتند ابو بکر است گفت نه آنست که تو بجای من کاری کردی و من مکافات آن نکردم
و الا جواب بدادمی و مغیرة بر بالای سر رسول استاده بود و عروه در سخن گفتن دست در ریش
محاسن رسول کشیدی هرگاه که وی دست در رسول کشیدی او قبیعه شمشیر بر دست او زدی

و گفتی دستهٔ مردار عروه گفت این کیست گفتند مغیرة بن شعبه است عروه نگاه کرد
اصحاب رسول ص را دید که بر تعظیم و احترام رسول ص دقیقه فرو گذاشت نمیکردند اگر رسول ص
پارهٔ آب دهن بینداختی یکی از ایشان آن را در دست گرفتی و در روی می مالیدی همه در پیش
وی سر افکنده و نرم و کوتاه نظر از هیبت تعظیم او عروه باز گشت و قریش را گفت ای قوم
من پادشاهان اطراف عالم را چون قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبشه را دیده‌ام
و هرگز هیچ پادشاه ندیدم مطاع تر از محمد ص در میان قوم او بر شما هر چه عرضه کند
قبول کنید مردی از کنانه گفت تا من بروم گفتند برو چون نزدیک رسول رسید رسول ص
را گفتند این فلان است و از قومیست که تعظیم هدی کنند هدی از پیش وی باز
برید همچنین کردند این مرد گفت سبحان الله این مردم را چگونه از خانهٔ خدا منع کنند
وی نیز باز گشت انگه حلیس بن علقمه را بفرستادند و او سید احابیش بود رسول ص
گفت این قوم متعبد اند هدی از پیش او باز برید همچنان کردند او هدی
بدید با اشعار و تقلید لا حول کرد و باز گشت و قریش را ملامت کرد پس از آن
فاجر آمد و با رسول ص آغاز حدیث کرد سهیل بن عمرو رسید گفت سهل علیکم الامر
قوم طلب صلح خواهند کردن ایشان همچنان لبیک زدند و هدی پیش راندند
سهیل گفت من آمده‌ام تا مصالحت کنم و عهد نامه نویسیم میان شما و ما بر این قرار
دادند رسول ص امیر المؤمنین علی ع را بخواند تا صلح نامه نویسد و رسول ص املا
میکرد و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت ما رحمن نشناسیم
این نامه نوشته ایست میان ما و تو چنین بنویس که ما شناسیم گفت بنویس باسمک
اللهم رسول ص گفت که یا علی بنویس علی ع بنوشت گفت بنویس هذا ما صالح محمد

رسول الله سهیل گفت ما را گواه بر حق دگواه می گیری در خط نوشته و اگر ما گواهی دهیم که تو
رسول خدائی خود بیت ایمان آوریم باشیم نام خود بنویس و نام پدر رسول ص گفت ای
علی بنویس آنچنانکه ایشان میخواهند و آنچه نوشته حک کن علی ع گفت یا رسول الله دست
من نرود که نام مبارک تو از رسالت بسترم گفت دست من بر آن نه تا من بسترم و بسترد
و گفت بخدای که من رسول خدایم و اگر چه شما دروغ میدارید مرا و قرار دادند که ده سال
جنگ نکنند و مردم درین ده سال ایمن باشند و هر که بمکه آید از اصحاب محمد بحج یا بعمره
یا بتبارزرگانی ایمن باشد بجان و مال و هر که از قریش بمدینه آید و از آنجا بشام یا بمصر رود
ایمن باشد و هر که از قریش پیش محمد آید بی دستوری قریش او را با جای او فرستند و بر عکس
در حال بنو خزاعه گفتند ما در عهد محمد رفتیم و بنو بکر گفتند ما در عهد قریش شدیم رسول ص
گفت پس ما طواف خانه نکنیم سهیل گفت امسال نه دیگر سال بیایید بی سلاح و الا
شمشیرها در نیام کنید و هدی برانید و تا آنجا که ما باز داریم شتر بکشید رسول ص گفت هدی
برانید ایشان هدی که راندند و آن ناقه بر روی هدی باز میزدند ایشان درین بودند
که سهیل بن عمرو با بندی گران مسلمان بود و فریاد خواست و در دست ایشان اسیر بود پسر
برخاست و طبانچه بر روی وی زد و گفت ای محمد این عهد در میان ما تمام شده است رسول ص
گفت تو دانی و ابو جندل فریاد میکرد رسول ص گفت صبر کن تا خدای فرجی دهد آنگه صلح
نامه از هر دو جانب گواه کردند و هدی براندند تا بوادی الثنیه رسیدند مشرکان باز آمدند
و سر هدی باز زدند رسول ص فرمود که همینجا هدی بکشید و سر تراشید رسول ص دیگر باره بگفت
کسی برنخاست سیم بار باز گفت کس برنخاست رسول ص برخاست و با کسی سخن نگفت و شتر را بدست
مبارک خود بکشت و حلاق را آواز داد و سر تراشید مردم چون چنان دیدند برجستند و پای وی در افتادند

وشتران کشتند وسر تراشیدند وآن روز بعضی سر تراشیدند وبعضی تقصیر کردند رسول ع گفت
رحم الله المحلقین گفتند والمقصرین گفت رحم الله المحلقین گفتند والمقصرین
فرمود رحم الله المحلقین گفتند والمقصرین گفت رحم الله المحلقین والمقصرین
گفتند چون شد که ایشان را سه بار دعا کردی وآنان را یکی گفت برای آنکه ایشان شک کرده اند
اینست قصه این آیه که هم الذین کفروا ایشانند آنان که کافر شدند وباز داشتند شما را از
مسجد حرام وزیارت کردن کعبه وهدی را نیز باز داشتن در حالی که معکوف ومحبوس بودند
ونگذاشتند که بمحل نحر رسد واگر نه مردانی وزنانی بودندی مؤمن در مکه که شما ایشان را نمی شناسید
ونمیدانید وبر ایمان ایشان واقف نیستید ان تطؤهم که ایشان را بکوبید وبکشید
بی علم ودانش پس بشما رسد از ایشان اثمی وحرجی از کشتن ایشان بناواجب محمد بن اسحق
گفت معرة غرامت ودیه است وحزن بها وگفتند مشرکان عیب کنند وگویند که ایشان
اهل دین خود را می کشند اگر نه این بودی که گفته شد شما را دستوری دادی در رفتن مکه
ولکن تاخیر کرد تا در رحمت خود برد آنرا که خواهد لو تزیلوا اگر این کافران جدا بودندی
از مؤمنان وازیشان ممتاز بودندی ما کافران مکه را عذاب دردناک میکردیم قتاده
گفت درین آیه که خدای ببرکت مؤمنان عذاب از کافران باز میدارد صادق ع
روایت کرد از پدرانش از امیر المؤمنین ع که فرمود که رسول ص را ازین آیه پرسیدند گفت معنی
چنانست که اگر کافران را که در معلوم چنان بود که ایشان را فرزندان مسلمان خواهند بودن اگر
ایشان را از اصلاب پدران جدا ساختی کردن ما کافران را عذاب میکردیم عذاب دردناک
اِذ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الجَاهِلِیَّةِ فَاَنزَلَ اللهُ سَکِینَتَهُ عَلی
رَسُولِهِ وَعَلَی المُؤمِنِینَ وَاَلزَمَهُم کَلِمَةَ التَّقوی وَکَانُوا اَحَقَّ بِهَا وَاَهلَهَا وَکَانَ

اللهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیماً لَقَد صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤیَا بِالحَقِّ لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرَامَ اِن
شَاءَ اللهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُم وَمُقَصِّرِینَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَم تَعلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ
ذَلِکَ فَتحاً قَرِیباً آنکه کردند این کافران در دلهاء ایشان حمیت جاهلیت را وآن حمیت آن بود
که رسول ع را در مکه نگذاشتند ونه بسم الله الرحمن الرحیم رضا دادند وبمحمد رسول الله اقرار ندادند
پس خدای تعالی فرو فرستاد سکینه ووقار خود بر رسول خود وبر دل مؤمنان تا ثابت قدم شوند
در ایمان وهدایت شان نمودند در کارزار ودر جنگ منهزم نشدند والزمهم والزام کرد
ایشان را کلمه پرهیزکاری یعنی تکلیف طاعت واختیار از معصیت ابی بن کعب گفت از رسول ع
شنیدم درین آیه که از کلمه تقوی پرسیدند فرمود که لا اله الا الله مجاهد و
ضحاک وقتاده گفتند لا اله الا الله است وحضرت امیر
المؤمنین علی ع فرمود که لا اله الا الله والله اکبر است زهری گفت بسم الله الرحمن الرحیم است
وکانوا احق بها وایشان باین کلمه سزاوارتر بودند واهل او بودند وخدای تعالی بهمه چیزی
داناست لقد صدق الله رسوله الرؤیا خدای تعالی راست گفت با رسول خود در آن خواب که
رسول ع دیده بود عام الحدیبیه که در مسجد الحرام رفته است او با اصحاب خود بعضی حلق کردند یعنی
موی سر تراشیدند وبعضی تقصیر کرده یعنی اندک از موی لب وبیخ گوش وپیشانی گرفته این خواب
با اصحاب بگفت چون بحدیبیه رفت ومشرکان منع کردند از طواف از آنجا بازگشت جماعتی گفتند
یا رسول الله نه ما را گفتی که من در خواب دیدم که همه در مسجد الحرام شده ایم حلق وتقصیر کرده گفت آری
ولیکن نگفتم که امسال خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت خدای تعالی راست گفت با رسولش آن خواب که
دید بنمود که شما در مسجد الحرام شوید ایمن برای آن صدق گفت رؤیا را ودر معنی این دو قولست لتدخلن
هر آینه شما در مسجد الحرام شوید اگر خدای خواهد استثنا بمشیة برای آن کرد که از وقت رؤیا تا بوقت

حصول و مقتضی او ممکن بود که بسیاری مرده باشند و غایب شده و گفته اند اگرچه ظاهر کلام شرط است
اما مراد او شرط نیست چنانکه بسیار کلمه بصفت امر آید و مراد امر نباشد و مراد اینست که شما در مسجد
الحرام شوید بمشیة خدای و عون او و قول دیگر آنست که تا مردم متادب شوند بآداب خدای و اقتدا
باو کنند چنانکه گفت وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و وجهی دیگر نیز گفته
اند لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ از قول رسولست پس شرط مشیت رسول کرده خدای فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا
پس خدای دانست و دانا از مصالح کار شما در باب تقدیم و تاخیر و تعجیل و تاجیل آنچه شما
ندانید پس کرده پیش از فتح مکه فتحی نزدیک و آن فتح حدیبیه بود و گفتند فتح خیبر بود راویان اخبار
گفتند که در صلح حدیبیه چندان مصلحت بود که جز خدای تعالی ندانند از برای آنکه چون صلح بدید
آمد مسلمانان با مشرکان هم سخن شدند و در مناظره آمدند با هیچ عاقل متمیز سخن نگفتند الا که در
اسلام در آمدند که در آن چند مدت نیامده بودند هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا
مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ
فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ
لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا
عَظِيمًا اوست آن خدای که بفرستاد رسولش را بسامانی و دین حق را تا ظاهر کرداند دین او را و مظفر کرداند
بر همه دینها بحجت و برهان و بقهر و غلبه از صادق ع روایت که
تاویل این آیه هنوز پیدا نشده و روزگار مهدی علیه السلام پیدا شود که جهان همه اسلام باشد نه
کفر و هدایت باشد نه ضلالت و عدل باشد نه جور و امن باشد نه خوف چنانکه گفت وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ

دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است که او گواهست بر این گفتار که محمد رسول
خدایست و آنانکه با وی اند سخت دلان اند بکافران و نرم دلان بر مومنان حسن بصری
گفت تشدد و تحرج ایشان بجای رسید که خود را و جامهها خود را از کافران نگاه داشتندی که باد ایشان بایشان
آید و از رحمت ایشان آن بود که چون یکدیگر را بدیدندی سلام کردندی و یکدیگر را در بر گرفتندی
تَرَاهُمْ یعنی بینی تو ایشان را رکوع و سجود کننده یعنی در رکوع و سجود يَبْتَغُونَ فَضْلًا می جویند از خدای
تعالی فضل و نعمت و جزا یعنی ثواب و بهشت و رضای خدای سِيمَاهُمْ نشان و علامت ایشان
در رویهاء ایشان یعنی از اثر سجود عبدالله عباس گفت سیما نوری باشد که در
رویهاء ایشان می تابد روز قیامت که بدان بدانند که ایشان اهل سجود بوده اند در دنیا عطاء
بن رباح گفت رویهاء ایشان سپید باشد روز قیامت و روشن از آنکه در دنیا نماز کرده باشند
شهر بن حوشب گفت سجده گاه ایشان در رویهاء ایشان مانند ماه بود در
شب چهارده منصور گفت از مجاهد پرسیدم گفت که سیما آن باشد که بدید آید
بر پیشانی که بسیار باشد که بر پیشانی مردی از آن اثر مانده و دلش سخت باشد سفیان
ثوری گفت شب نماز کرده باشد بیانش قول پیغمبر است ص که مَنْ كَثُرَ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ
وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ و در بعضی اخبار آمده است که خدای تعالی روز قیامت
آتش را گوید یا نار خذی فی متی شئت ودعی موضع السجود فلا تحرقی بسوز هر کجا که خواهی از گناهکار الا موضع
سجده رها کن عطاء خراسانی گفت هر که او پنج نماز بپای دارد داخل بود در این آیه که ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ
این وصف عجیب ایشانست در توریة که ایشان بهر کشتی اند که بیرون آید شاخ او و آن اول بار بود که دانه
بشکافد در زمین و گفته اند شاخی باشد که از پنج شاخ گندم بر روید چنانکه از یک دانه چند خوشه
بحاصل آید آنکه بار بر شود و او را قوی کرداند پس سطبر شود و راست بر ساق خود باشد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ

بجای رسد بحسن ونضارة که برزکران تعجب آرند واین مثلیست که خدای تعالی زد رسول را ص واصحاب
را اول رسول ع که چون زرع یک شاخ باشد وآن اصل او بود کنایت از مصطفی ص پس آید آنکه از پیرامن او شاخها
وبرگها بر آید آنکه آن نیز خوشها برآرد پیرامن آن اصل در آیند واو را قوی کرده اند همچنین صحابه رسول را
واهل بیت او علیهم السلام پیرامن او جان ومال فدا کردند ودر پیش او جهد میکنند واز وی دفع
کنند تا قوی کرده ورا است باشد چنانکه هرکه بنگرد تعجب کند **وهمین نسبت است**
حضرت رسالت پناه ص را که در کودکی از مادر وپدر باز مانده یتیم گشته ابو طالب او را در حجر خود
گرفت خدای تعالی کار او بجای رساند وتربیت وتقویت او چنان عالی کرد که همه عالم از وی عاجز اند
ودر وی شگفت بمانند لیغیظ تا بخشم آرد بایشان کافران را گروهی گفته اند که والذین معه
ابو بکر است واشداء علی الکفار عمر است ورحماء بینهم عثمان است وتریهم رکعا سجدا
علی بن ابی طالب است علیه السلام واین قول ضعیف است وخارج از نظم کلام برای آنکه والذین
معه مبتدا است واشداء خبر است وآنچه بر عقب اینست خبر بعد خبر است چون چنین بود شاید
که مراد بآن اشخاص باشد برای آنکه معنی این باشد که ابو بکر عمر است وعثمان علی واین سخن نیکو نباشد
ودیگر اگر چنین بودی واو عطف بایستی ونیست اگر آیه را حمل کنند بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع اولی
تر باشد ولایق تر برای آنکه این صفتها همه صفات اوست ودر قرآن واخبار اوصاف حمیده وخصال
پسندیده او بسیار است چنانکه حق تعالی فرمود اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون
فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای تعالی مؤمنان را که عمل
صالح کنند از ایشان یعنی از آنان که ذکر ایشان رفت وآمرزش گناه ومزد ثواب بزرگ وبهشت که ما لا عین
رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر والله اعلم

سورة الحجرات مدنی است وهجده آیتست

ابی بن کعب از رسول ص روایت کرد که فرمود هر که این سوره بخواند خدای تعالی بعدد هر کس
که خدای را اطاعت داشته ودر خدای عاصی شده ده حسنه بنویسند واز اینجا تا آخر قرآن این سورها را مفصل
خوانند برای آنکه فصل بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باشد در و رسول ص گفت اعطیت السبع الطوال مکان التورية
واعطیت السبع الثانی مکان الانجیل واعطیت الثالث مکان الزبور وفضلت بالمفصل

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله واتقوا الله ان الله سمیع
علیم یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول
کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون جابر بن عبد الله الانصاری
گفت سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی در روز عید پیش از آنکه رسول ص ذبح کند ونماز کند
ایشان ذبح کردند خدای تعالی این آیه فرستاد وفرمود تا ذبح بسر گیرند فرمود که پیشی مگیرید بر خدای
ورسولش ودر پیش ایشان مشوید یعنی پیش از آنکه ایشان نفرمایند کاری مکنید وبر رسول خدای هیچ
کاری پیشی مجوئید ابن عباس گفت بخلاف کتاب وسنت چیزی مگوئید مسروق گفت روز شک
نزدیک عایشه شدم پاره انگبین پیش آورد گفت بخور گفتم روزه دارم گفت خدای تعالی این آیه
فرستاد ومنع کرد از روزه شک ودر تحریم روزه شک بحدیثی تمسک میکنند که روزه روز شک بنیة
ماه رمضان نتوان داشت وبنیت دیگر توان داشت **مجاهد گفت**
این آیه در حق کسانی آمده است که چون کسی از رسول ص چیزی پرسیدی ایشان پیش دستی کردندی وجواب
دادندی وادب رعایت نکردندی خدای تعالی این آیه فرستاد وایشان را ادب نفس آموخت
عبد الله زبیر گفت جماعتی از بنی تمیم نزدیک رسول ص بودند ابو بکر گفت یا رسول الله
قعقاع بن معبد را امیر ایشان کن عمر گفت اقرع بن حابس را ابو بکر گفت تو را زین کار جز خلاف من نخواستی

او گفت نخواستم فا آواز بلند کردن خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بر حکم خدا ما مردی پیشی مکنید
واین آیه را دلیل است بر بطلان قیاس برای آنکه خدای بر سبیل عموم بگفت و تخصیص نکرد بلکه جمله
مومنان را نهی کرد از آنکه پیش از خدا و رسوله چیزی گویند آنکه گفت وَاتَّقُوا اللّٰهَ از خدای
بترسید و از معاصی اجتناب کنید که او شنوا است بگفتار شما و دانا است با حوال شما یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا الآیه این آیه در شان ثابت بن قیس بن شماس آمد که او کر بود و با آواز
بلند با رسول الله صلعم سخن گفتی و آنحضرت را از آن کراهیت آمدی حق تعالی این آیه فرستاد و فرمود که
ای مومنان آواز بر مدارید بالاء آواز رسول و با وی سخن مگوئید چنانکه با یکدیگر گوئید و وی را
آواز مدهید بنام چنانکه یکدیگر را میگوئید یا محمد یا محمد ولیکن خطاب چنین کنید که یا رسول الله
یا نبی الله چنانکه گفت لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَیْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا تا اعمال شما باطل نگردد
یعنی تا بوقع قبول افتد چه معلوم است که اگر آن خطاب بر وجه ماموربه کردندی مستحق ثواب
بودندی چون خلاف کردند و قصد ایشان منع حرمت رسول صلعم بود ایشان را ثواب حاصل نیامد
از انتفاء ثواب را بر توسع احتیاط خواند گفتند چون این آیه آمد ثابت بیامد و بر در را ببست
و میگریست عاصم بن عدی بوی بگذشت گفت چرا میگریی گفت آیتی آمده است و من می ترسم که
از اهل آن آیه باشم و من مرد بلند آوازم و قصد نکردم مگر با واز بلند عاصم برفت و رسول صلعم را خبر کرد
و ثابت بر خاست و بخانه رفت دختر عبدالله ابی سلول در خانه او بود جمیله نام وی را گفت من در زن
خانه خواهم رفت که خطائی کرده ام و هم در آنجا بمیرم چون من بخانه اسپ روم و مسمار بر آن در زن که
عهد کرده ام تا خدا و رسول راضی نشوند بیرون نیایم تا آنجا بمیرم و جمیله مسمار بر در زد و او در
خانه میگریست رسول خدا ایرا از این کار خبر دادند گفت وی را بخوانید عاصم بیامد و وی را در خانه اسپ
یافت و مسمار بر در زده گفت یا ثابت ترا رسول میخواند گفت مسمار از در برکش تا بیرون آیم او مسمار بر کشید

ثابت بیرون آمد و هر دو پیش رسول آمدند ثابت گفت یا رسول الله من مرد بلند آوازم و در مجلس تو بعادت
خویش آواز بر میداشتم می ترسم که از اهل این آیه باشم و عمل باطل شود توبه کردم یا رسول الله رسول صلعم وی را
گفت اما ترضی ان تعیش حمیدا وتقتل شهیدا وتدخل الجنة آیا تو راضی نباشی که زندگانی حمیدی
و چون بمیری شهیدی و جای تو در بهشت باشد گفت راضی شدم یا رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد که
إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ الآیه انس مالک گفت چون جهاد یمامه بود
و ما در جنگ مسیلمه بودیم ثابت بن قیس در مردمان تکاسلی دید و بعضی بهزیمت رفته بودند گفت أُفٍّ لِهَؤُلَاءِ
ما در عهد رسول قتال نه این چنین میکردیم آنگه فرا پیش شد و قتال میکرد تا شهید شد درعی نفیس
داشت یکی از مسلمانان درع وی بکند و ببرد یکی از صحابه وی را در خواب دید گفت فلان کس درع من از
تن بکشید و پنهان کرده است برو و خالد بن الولید را بگوی تا باز ستاند و بعزوشد و فلان کس را بر
من وامی است آن وام بگذارد و ابوبکر را بگوی تا بدین قیام نماید و بنده من فلان نیز را آزاد کن آن صحابه
چون بخالد بگفت خالد کس فرستاد بخیمه آنکس که او گفته بود و طلب درع کردند در زیر دیگ یافتند
پیش ابوبکر بردند و وامش را ادا کردند و غلامش را آزاد کردند عبدالله زبیر گفت چون این آیه آمد صحابه
با رسول چنان سخن گفتندی که او چند بار پرسیدی تا جواب ملایم ایشان بشنیدی إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ
أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِیمٌ
إِنَّ الَّذِینَ یُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ
لَكَانَ خَیْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ آنان که آواز نرم میکنند و سخن آهسته میگویند نزدیک
رسول خدای ایشان آنانند که امتحان کرده است خدای تعالی دلهاء ایشان را و خالص کرده و پاک کرده و صافی
کرده چنانکه زر را صافی کنند برای تقوی و پرهیزکاری و ایشان را مغفرتی و آمرزشی باشد و ثوابی بزرگ
گفتند مراد علم است با متحان یعنی اندر دلهاء ایشان تقوی بیارات مفسران گفتند این چهار آیه

در وفد بنی تمیم آمد جابر بن عبدالله الانصاری گفت وفد بنی تمیم بدر حجره رسول آمدند
و آواز دادند که یا محمد اخرج الینا فان مدحنا زین و ذمنا شین رسول گفت آن خداست که
مدح او زین است و ذم او شین گفتند ما جماعتی‌ایم از بنی تمیم شاعر و خطیب آمده‌ایم تا
با تو مناظره کنیم بشعر و مفاخرت کنیم رسول گفت مرا برای شعر نفرستاده‌اند و مفاخرت نفرموده‌اند
ولیکن بیارید تا چه دارید زبرقان بن بدر جوانی از ایشان گفت برخیز و فضل خود و قوم خود بگوی
برخاست و گفت الحمد لله الذی جعلنا خیر خلقه وآتانا اموالا نفعل فیها ما نشاء
فنحن من خیر اهل الارض اکثرهم عددا ومالا فمن انکر علینا فلیأت بقول احسن من
قولنا وفعال احسن من فعالنا رسول ثابت بن قیس را گفت برخیز و جواب ده برخاست و
گفت الحمد لله احمده واستعینه واتوکل علیه واشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله دعا المهاجرین من بنی عمه احسن الناس
وجوها واعظمهم احلاما فاجابوه والحمد لله الذی جعلنا انصاره ووزراء رسوله
وعز دینه فنحن نقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها منع منا نفسه وماله فلما
اقول قولی هذا واستغفر الله للمؤمنین والمؤمنات زبرقان جوانی دیگر را گفت برخیز
و ابیاتی بگوی در فضل خود و قوم خود وی برخاست و بگفت رسول حسان بن ثابت را بخواند و گفت
وی را جواب ده اقرع بن حابس برخاست و گفت من بیتی چند گفته‌ام بشنوید گفتند بیار گفت شعر
اتیناک کی ما یعرف الناس فضلنا • اذا خالفونا عند ذکر المکارم • وانا رؤوس الناس فی کل مشعر •
وان لیس فی ارض الحجاز کدارم • وان لنا المرباع فی کل غارة • یکون بنجد او بارض التهائم •
رسول فرمود برخیز ای حسان و جواب ده حسان برخاست و گفت شعر بنی دارم لا تفخروا ان فخرکم
یعود وبالا عند ذکر المکارم • هبلتم علینا تفخرون وانتم • لنا خول من بین ظئر وخادم •

فلا تجعلوا لله اندادا واسلموا • ولا تفخروا عند النبی بدارم • والا ربّ البیت مالت اکفنا علی
هامکم بالمرهفات الصوارم • اقرع بن حابس برپای خاست و گفت کار محمد سرمدی یافت کار دولت
که برای وی ساخته‌اند خطیب وی از خطیب ما نیکوتر و شاعر وی از شاعر ما بهتر و فصیح‌تر آنگه
پیش رسول آمد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله رسول گفت که بر وی هرچه
پیش از این کرده بود از تو زایل شد آنگه ایشان را عطا و خلعت داد خدای تعالی این آیه فرستاد که
لا ترفعوا اصواتکم الآیه آنگه فرمود ان الذین ینادونک من وراء الحجرات آنان که ترا
آواز میدهند از بیرون حجره و ترا بنام میخوانند یعنی بنی تمیم ابن عباس گفت رسول خدای
سریه بنی العنبر میفرستاد و عیینة بن حصین الفزاری را برایشان امیر کرد چون بشنیدند که لشکر
پیغمبر آمد بگریختند و عیال را رها کردند و عیینه ایشان را برده کی بگرفت و بمدینه آورد پس
از آن مردان ایشان بیامدند تا فدیه دهند و زنان و فرزندان خود را باز خرند چون بمدینه رسیدند
وقت قیلوله بود رسول بعضی از حجره‌ها زنان خفته بود بر در حجره بایستادند و آواز دادند که
اخرج الینا یا محمد رسول را بیدار کردند و رسول بیرون آمد گفتند زنان و فرزندان ما را باده
یا فدیه بستان جبرئیل آمد و گفت حاکمی بکن میان تو و ایشان رسول اعور بن بشامه را حاکم کرد
ایشان گفتند روا باشد او گفت صلاح آنست که نیمه را آزاد کنی و یک نیمه را فدیه بستانی پیغمبر گفت کردم
آنگه گفت هرکه فرزندان اسمعیل بر وی چیزی هست که کفارت باید کردن یکی را از ایشان کی برای خدا آزاد کن
آنگه گفت آنان که ترا از پس آن حجرها آواز میدهند بیشترین ایشان عقل ندارند و ندانند مراد آنست که
جاهل‌اند و اگر چنانچه صبر میکردند تا بجای ایشان بیرون آمدی بهتر بودی هم در دنیا هم در
آخرت والله غفور رحیم و خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و ببخشاید یا ایها
الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة

فتصبحوا على ما فعلتم نادمين واعلموا ان فيكم رسول الله لو يطيعكم
في كثير من الامر لعنتم ولكن الله حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم
وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراشدون
فضلا من الله ونعمة والله عليم حكيم این آیة در حق ولید بن عقبه بن ابی معیط
آمد رسول صلعم او را با بنی المصطلق فرستاد تا صدقه بستاند ایشان تعظیم وی را استقبال کردند
او کمان برد که بکشتن وی می‌آیند چون در جاهلیت در میان ایشان و او عداوتی بود بترسید باز
گشت و با نزدیک رسول صلعم آمد و گفت ایشان مرتد شده اند و صدقه نداده اند و قصد کشتن من کردند
رسول صلعم را خشم آمد و عزم کرد که بحرب ایشان رود ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله رسول
تو بیامد ما بکرامت وی او را استقبال کردیم چون ما را بدید باز پس آمد ندانستیم تا سبب چه بود اکنون بیامدیم
تا اگر بخلاف راستی عرضه کرده باشد حال اینست که صدقات معدّاتست هر که صلاح داند فرستد
رسول صلعم باور نداشت سخن ایشان را خالد بن ولید را بخواند و در سر وی را بگفت برو بنگر اگر
بر ایشان شعار اسلام بینی و آثار آن صدقه ایشان بستان و اگر بخلاف این باشد با ایشان آن
کن که با کافران کنند وی بیامد نماز دیگر را آنجا رسید از ایشان جز خیر ندید بانگ نماز شام
و خفتن بگفت و نماز بگذاردند و صدقه بستد و باز آمد و رسول صلعم را خبر داد خدای تعالی
این آیة فرستاد و گفت ای مومنان و ای گرویدگان اگر فاسقی خبری بشما آرد آهستگی کنید و
تعجیل مکنید از آنکه زیانی بقوم رسانید نادانسته پس پشیمان شوید بر آنچه کرده باشید و در آیة
دلیل است بر آنکه خبر واحد ایجاب عمل و علم نکند برای آنکه خبر واحدست که ایمن نباشد از وی که
قایل دروغ میگوید یا راست و آنچه برین صفت بود توقف واجب بود در وی و گویند که چون در خبر فاسق
توقف فرمود باید که در خبر عدل عمل واجب بود تا فرق باشد میان خبر فاسق و عادل جواب آنست که
این طریقه دلیل خطاب است و معتمد نیست نزدیک بیشترین اهل علم آنکه گفت بدانید که رسول خدای
در میان شماست اگر سخن گوید و فعلی کند بخلاف راستی وحی آید و وی را خبر دهد و شما را
رسوا کرداند اگر وی شما را کاری فرماید آن را اجابت کنید و الا در بسیاری کارها شما در رنج افتید
ولیکن خدای تعالی ایمان را بر شما دوست کردانید و در دل شما متزین کرد و کفر و فسوق را
مکروه کردانید بر شما و این که با شما کرد فضلی و نعمتی است از وی و او تعالی دانا و محکم کار است
وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت احديهما
على الاخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء الى امر الله فان فاءت فاصلحوا بينهما
بالعدل واقسطوا ان الله يحب المقسطين انما المؤمنون اخوة فاصلحوا
بين اخويكم واتقوا الله لعلكم ترحمون بیشترین
مفسران چنانند که سبب نزول این آیة آن بود که رسول صلعم یکروز بمجلسی از مجالس
انصاریان باستاد بر دراز گوشی نشسته چهارپای بول کرد عبد الله بن ابی سلول دست بر
بینی گرفت و گفت این خر را از پیش ما ببر که ما را رنجه کرد عبد الله رواحه خشم گرفت وی
عبد الله رواحه از قوم او مردی خشم گرفت و سخنی گفت و گفت و گوی در میان ایشان افتاد
و یکدیگر را دشنام دادند و بدست و بنعل در هم افتادند و رسول صلعم نتوانست که ایشان را از آن باز
دارد خدای تعالی این آیة فرستاد و رسول صلعم بر ایشان خواند ایشان باز استادند و خاموش شدند
قتاده گفت در دو مرد انصاری آمد که در میان ایشان مدافعتی بود در حقی یکدیگر
یکی گفت لآخذن منك حقي عنوة من حق خود از تو بستانم بقهر این سخن را برای آن گفت که قوم
و عشیره وی بیشتر بودند و آن دیگر گفت بیا تا به پیش رسول رویم بحکومت گفت نیایم
آنکه در هم افتادند و بدست و زبان و قتال میان ایشان بحد تیغ و جدال رسید سدی

کفت زنی بود از انصار با شوهرش خصومت کرد شوهر وی را در خانه محبوس کرد قوم او خبر یافتند
و با شوهر آن زن خصومت کردند و قوم مرد نیز حاضر آمدند و در هم افتادند و در قتال کردند
خدای تعالی این آیة فرستاد و کفت اکر دو کروه از مؤمنان با یکدیکر قتال کنند میان ایشان
صلح کنید و صلح دهید ایشان را بایکدیکر و نایرهٔ غوغا را فرو نشانید پس اکر یکی از دو قوم
بر دیکری بغی و ستم کند دست وی از بغی و ظلم کوتاه دارید و اکر با وی قتال باید کرد قتال کنید
تا آنکه بفرمان خدا آید پس اکر باز کشتند میان ایشان صلح دهید و کار ایشان با صلاح
آرید بعدل و انصاف که خدای تعالی عادلان را دوست دارد آنکه کفت بباید که مؤمنان
بایکدیکر خصومت کنند چه مؤمنان برادران یکدیکراند میان برادران خصومت چکونه باشد
پس اکر خصومتی افتد میان دو برادر شما آن را اصلاح کنید و از خدای بترسید تا باشد که خدای
تعالی بر شما رحمت کند **ابو عثمان حیری** کفت برادر دینی قوی تر است از برادر نسب
برای آنکه برادر نسب منقطع شود بمخالفت و برادر دینی منقطع نشود ابو هریره از رسول صلعم
روایت کرد که فرمود اَلْمُسْلِمُ اَخُو الْمُسْلِمِ لَا یَظْلِمُهُ وَلَا یَعِیبُهُ وَلَا یَخْذُلُهُ مسلمان برادر
مسلمانست نباید که بر وی ظلم کند و وی را عیب کند و در وقت فرو ماندکی وی را فرو نکذارد
و بناء دیوار سرای خود از بالاء سرای وی بلند که باد را و هوا را از وی منع کند و اکر برای کودکان
خود چیزی آرد و کودکان همسایه آن را ببینند ایشان را نصیب دهد **محمد بن کعب** از
رسول صلعم روایت کرد که فرمود اَجْرُ الْمُصْلِحِ بَیْنَ النَّاسِ کَاَجْرِ الْمُجَاهِدِ عِنْدَ الْحَرْبِ کفت آنکسی که
اصلاح کند میان مردمان مزد او چون مزد آنکس بود که جهاد کند در راه خدای تعالی بکر بن عبد الله
کفت یک میل راه برو و بپرسیدن برادر مؤمن بیمار رو و دو میل راه برو و تا صلح دهی میان دو مسلمان
و سه میل برو برای زیارت هر دو که ان کرا باشد **و آیة دلیل است**

بر قتال اهل بغی و باغی آن باشد که بر امام حق بیرون آید و فرمان نبرد و بحکم وی رضا ندهد
و اهل بصره و شام و اهل نهروان باغی بودند قتال ایشان واجب بود بر مسلمانان و پیغمبر عمّار
را کفت تَقْتُلُکَ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ ترا ای عمار کروهی قتل آرند که باغی باشند و امیر المؤمنین علی
فرمود اِخْوَانُنَا بَغَوْا عَلَیْنَا اما اجراء اسم ایمان بر ایشان بمجانست که کفت یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
آمِنُوا بِاللّٰهِ بزبان ایمان داشتند و در دل ایمان نبود یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَسْخَرْ قَوْمٌ
مِنْ قَوْمٍ عَسٰی اَنْ یَکُونُوا خَیْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسٰی اَنْ یَکُنَّ خَیْرًا مِنْهُنَّ
وَلَا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْاَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِیمَانِ
وَمَنْ لَمْ یَتُبْ فَاُولٰئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ **عبد الله عباس** کفت این آیة در شان ثابت
بن قیس بن شماس آمد و او را در کوش کرانی بود چون بمجلس رسول صلعم آمدی وی را جای دادندی نزدیک
رسول بنشستی و سخن بشنیدی یک روز در آمد رسول صلعم یک رکعت نماز بامداد کرده بود با رسول یک
رکعت بکرد و تا وی یک رکعت کردن مردم جای وی کرفته بودند ثابت چون سلام نماز بداد و برخاست
و پای بر کردن مردم می نهاد تا نزدیک رسول رسید چنانکه میان وی و رسول صلعم یک شخص باند رسول صلعم
وی را کفت تَفَسَّحْ جای باز ده او کفت اَجِبْتُ مَجْلِسًا فَاجْلِسْ جای که داری بنشین وی آنجا که بود بنشست
خشمکین چون رسول صلعم از سخن بپرداخت وی آن مرد را کفت تو کیستی کفت اَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ثابت
کفت ابن فلانه و او را مادری بود که در جاهلیت وی را سخن کفتندی به بدکاری آن مرد خجل شد خدای
این آیة فرستاد و کفت ای مؤمنان نباید که کروهی کروهی را افسوس کنند یعنی مردان را افسوس می کنید
و عیب می کنید نباید که از شما بهتر باشد و زنانی که زنان را عیب میکنند تواند بود که ایشان از آن
زنان بهتر باشند **کفتند** که این آیة در حق دو زن آمد از زنان رسول صلعم که ایشان
ام سلمه را افسوس میداشتند و غیبت میکردند و این چنان بود که او را ازاری بود در میان بسته

وکی شده ازار پاره پس پشت فرو برده بود و از پس پشت میکشید عایشه حفصه را گفت بینی که
آن گوشه جامه که از پس پشت فرو میکشد گوئی زبان سگ است عکرمه از ابن عباس روایت
کرد که صفیه بنت حیی اخطب بشکایت پیش رسول صلعم آمد و گفت زنان تو مرا عیب می کنند
و میگویند یا یهودیه بنت یهودیه پیغمبر صلعم گفت ایشان را با میستی گفتن که پدر من هرون است و عم من
موسی و شوهر من محمد رسول الله صلعم خدای تعالی این آیة فرستاد ولا تلمزوا انفسکم خویشتن را
عیب مکنید لمز عیب باشد در پیش روی و همز در غیبت و یکدیگر را بلقب بد مخوانید حسن گفت
جهودان و ترسایان ایمان می آوردند و بعد از اسلام ایشان را میگفتند یا یهودی و یا نصرانی
خدای تعالی ایشان را ازین نهی کرد عبد الله عباس گفت این چنان بود که مردی
کار بد کردی و توبه کردی او را بآن سرزنش کردندی که تو چنین کردی خدای تعالی ازین نهی کرد بئس
الاسم الفسوق بعد الایمان بد نامیست فسق بعد از ایمان یعنی مردم را پس از ایمان کافر مخوانید
و بعد از آن که از گناه توبه کرده باشند فاسق مگوئید و هر که ازین توبه نکند از جمله ظالمان باشد
یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا
ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
واتقوا الله ان الله تواب رحیم سبب نزول این آیة آن بود که رسول صلعم هر
مرد درویش را با دو مرد توانگر تا خدمت او کردی و بحوایج ایشان قیام نمودی در سفر و حضر و در آن محل
سلمان را با دو سه مرد روزی ایشان برفتند و سلمان را گفتند برای ما طعامی بساز سلمان را خواب
غالب شد بخفت ایشان باز آمدند گفتند چرا طعام نساختی گفت خواب بر من غلبه کرد نتوانستم گفتند
برو بنگر که پیش رسول صلعم هیچ طعامی هست بیامد رسول صلعم گفت پیش اسامة بن زید برو و او وکیل خرج رسول صلعم بود
سلمان بیامد اسامه گفت چیزی ساخته نیست سلمان بازگشت و ایشان را خبر داد ایشان گفتند طعام بود

ولیکن اسامه بخل کرد و در پوستین اسامه و سلمان افتادند و ایشان را غیبت میکردند
و سلمان را بجای دیگر فرستادند باز آمد و هیچ نیاورد گفتند ترا بچاه سمیحة فرستند آبش بزمین فرو
رود ایشان پیش رسول صلعم حاضر آمدند رسول صلعم در ایشان نگریست و گفت گوشت خورده اید که من از
شما اثر آن می بینم گفتند یا رسول الله ما چیزی نخورده ایم گفت امروز همه روز گوشت اسامه و سلمان
میخوردید خدای تعالی این آیة فرستاد گفت ای مؤمنان دور شوید از بسیاری گمانها که خطا
و بزه باشد و جست و جوی مکنید بدانچه کار ناپدید آنچنان هست پیامبر صلعم گفت لا تغتابوا
المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم فان من اتبع عورات اخیه المسلم اتبع الله عورته حتی یفضحه
ولو فی وسط رحله گفت غیبت مسلمانان مکنید و پرده ایشان مدرید و بی آبروی و هر که چنین کند
خدای تعالی وی را رسوا کرده اند و اگر چه در خانه خود باشد ابو هریره روایت کرد که رسول صلعم فرمود
ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث عبد الرحمن بن
عوف گفت شبی با عمر خطاب در مدینه عسس می کردیم بدر سرای رسیدیم از آن سرا آوازی می
آمد عمر گفت این سرای کیست من گفتم سرای ربیعة بن امیة بن خلف و بخمر مشغول بودند
ولیکن ما خطا کردیم که تجسس کردیم خدای تعالی ما را نهی کرد از این عمر گفت راست گفتی و برگشتند
و همچنین عبد الرحمن بن عوف گفت شبی دیگر با عمر خطاب بودم بدر سرای رسیدیم از آنجا روشنائی
می آمد گوش فرا داشتم آواز مردی می آمد و آواز زنی که سرود می کنند به آواز نرم ما در بزدیم در بگشادند
در رفتیم مردی را دیدیم که قدحی در دست گرفته با زنی نشسته بود عمر او را بشناخت گفت ای فلان تو اینجائی
مرد گفت یا امیر المؤمنین تو اینجائی عمر گفت این زن چه چیز تو باشد گفت حلال منست گفت در آن قدح چیست
گفت آبست زن را گفت چه غنا میکنی گفت میگفتم شعر تطاول هذا اللیل واسود جانبه
وارقنی ان لا حبیب الاعبه فوالله لولا خشیة الله واتقی لزعزع من هذا السریر جوانبه

ولکن عقلی والحیاء تکفنی واکرم بعلی ان تنالعراکبه مرد گفت یا امیرالمؤمنین دانی که از کتاب
نهی خدا کرده قال الله تعالی ولا تجسسوا تجسس کردی توبه کن و بعد مشو باز کرد این اخبار
ثعلبی آورده در تفسیر خود و او از ائمه اصحاب الحدیث است **زید بن وهب** گفت
عبدالله مسعود را که می بینی این ولید عقبه را که خمر از ریش وی فرو میچکد گفت ما را تجسس
نفرموده اند اگر چیزی ظاهر شود انکار کنیم ابوهریره گفت رسول صلعم را پرسیدند که غیبت چه باشد
گفت اگر کسی را چیزی کراهت باشد از گفتن آن غیبت باشد و اگرچه در وی آن صفت بود مباشد و اگر
نباشد بهتان باشد ابوهریره گفت پیش رسول صلعم حاضر بودیم مردی حاضر بود برخاست در وی
ضعفی بود قومی گفتند عاجز مردیست رسول صلعم فرمود که غیبت کردید و گوشت او خوردید آنگه فرمود
که هر که یکی از شما خواهد و دوست دارد که گوشت برادرش بخورد در آن حال که وی مرده باشد
و شما آن را کاره باشید بهمه حال آن غیبت است رسول صلعم فرمود السامع للغیبة احد
المغتابین شنونده غیبت یکی از جمله کنندگان غیبت است **ابوهریره** گفت ماعز
پیش رسول صلعم آمد و بر خویشتن گواهی داد سه بار بر زنا رسول صلعم هر باری روی از وی بگردانیدی
بار چهارم صحابه گفتند یا ماعز اگر بار دیگر بگوی ترا رجم فرمایند گفت این خود برای آن میگویم
که مکافات من بدهد زنیت یا رسول الله وطهرنی بفرمود تا وی را رجم کردند رسول صلعم بدو مرد بگذشت
که حدیث ماعز میکردند یکی گفت دیگری را که دیدی که ماعز چه کرد خدای پرده بر وی پوشیده بود او
خویشتن را رسوا کرد تا رجم کردند وی را چنانکه سگی را رسول صلعم با ایشان هیچ سخن نگفت ایشان بر
خاستند و از پی رسول برفتند بخرابه رسیدند بر مرده خری افکنده بودند رسول صلعم گفت بروید و آن
مردار بخورید گفتند یا رسول الله تن و جان فدای تو باد مردار چه گونه خوریم گفت شما گوشت ماعز
خوردید و آن بتر است ازین بدانید که او در جویهای بهشت می غلطد **انس مالک**

روایت کرد که رسول صلعم گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند بجماعتی بگذشتم که ایشان را ناخن
و چنگال بود از مس و روی خود را میخراشیدند بچنگالها گفتم ایشان کیستند گفتند آنانند که در
دار دنیا گوشت مردم خوردندی بغیبت کردن **در خبر است** که عیسی علیه السلام روزی
اصحاب خود را گفت چه گویید اگر بادی برآید و جامه از عورت یکی از شما بر دارد چه کنید گفتند
جامه بر وی بپوشیم گفت لا بل شما را آن خوش آید که جامه از وی در تر کشایند و این مثلی بود که زد برای
غیبت واتقوا الله و از خدای بترسید و از معاصی توبه کنید که خدای تعالی توبه پذیرنده و درست
کار و درست گفتار است یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم
شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر
عبدالله عباس گفت این آیه در شان ثابت بن قیس آمد که آن مرد را گفت ای
ابن فلانه رسول صلعم گفت این کیست که نام فلانه می برد ثابت برخاست و گفت منم یا رسول الله وی را
گفت در روی این قوم نگر بنگرید گفت چه می بینی گفت گروه مختلف الالوان سیاه و سفید و سرخ گفت
ترا برایشان هیچ فضلی نیست مگر بدین خدای تعالی در حق ثابت و صاحب او این آیه فرستاد یا
ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا و این آیه که یا ایها الناس انا
تا آخر در حق هر دوان باشد **مقاتل** گفت چون رسول صلعم مکه بگشاد بلال را فرمود تا بر
بام کعبه رفت و بانگ نماز گفت حارث بن هشام گفت محمد جز این کلاغ سیاه دیگری را نیافت تا
مؤذن وی کند عتاب بن اسید گفت الحمد لله که پدرم نمانده است تا این ندیدی و هر کسی سخنی دیگر
گفتند ابوسفیان گفت من هیچ نمی یارم گفت که ترسم که خدای آسمان محمد را خبر دهد خدای تعالی
جبرئیل را فرستاد و رسول را از همه خبر کرد رسول صلعم همه را بخواند و هر یکی را از آنچه گفته بود خبر داد و خدای
تعالی این آیه فرستاد و ایشان را زجر کرد یزید بن شجره گفت رسول صلعم در بازار مدینه میگذشت غلامی سیاه

را در بازار مدینه میفروختند و او میگفت مرا شرطیست بر آنکه بخرد و آن آنست که مرا باوقات نماز باز ندارد
تا پنج نماز در قفای رسول بگذارم مردی او را بخرید باین شرط و پنج نماز در قفای رسول میکرد رسول هر
وقت آن غلام را میدید روزی چند برآمد که وی را ندید خواجه غلام را گفت غلام کجاست گفت یا رسول الله
تب دارد گفت بیا تا برویم و او را بپرسیم برفت و بپرسید روزی چند برآمد صاحب را پرسید که غلام چونست
گفت یا رسول الله در حالت نزع است رسول خدا برخاست و ببالین وی رفت و او در نزع بود غلام فرمان
یافت رسول تولاء غسل و تکفین و دفن او کرد مهاجر و انصار را از آن غمی عظیم بحاصل آمد و گفتند ما جان
و خانمان برای او در می بازیم و با او در همه مواساة میکنیم با هیچ کس این نکرد که با این غلام حبشی کرد وی را بما
برگزید خدای تعالی این آیه فرستاد و باز نمود که بنسب را اثری نیست کار بتقوی و پرهیزکاری دارد یا ایها
الناس خطابست آدمیان را از زن و مرد و عرب و عجم و بنده و آزاد و بالغ و کودک و دیوانه و ناقص عقل
ازین خارج اند ای مردمان شما را بیافریدیم از نری و ماده از مردی و زنی یعنی آدم و حوا علیهما السلام
و شما را شعوب و قبایل کرده ایم شعوب قبیله بزرگترین باشد چون ربیعه و مضر و ایشان را شعب برای تجمع
و تفرق گویند که ایشان جامع باشد جمله فرزندان را و از ایشان متفرق شوند **وشعب از**
اجداد است و فروتر از شعب قبیله باشد چنانکه بکر از ربیعه و تمیم از مضر چنانکه
شیبان از بکر و دارم از تمیم و آنکه بطن بود چنانکه بنی غالب و لؤی قریش را و آنکه فخذ باشد چنانکه
بنی هاشم و بنو امیه از لؤی و آنکه فصیله باشد عشیره **وگفته اند** شعوب از عجم باشد
و قبایل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل وگفته اند که شعوب آنان باشند نسبت ایشان بشهری کنند
و قبایل آنان اند که نسبت ایشان با پدران باشد آنگه گفت این برای آن کردیم تا یکدیگر را بشناسید در قرب و بعد
نه برای آن تا فخر کنند و حقیقتا آنکه بزرگوارترین مردمان پرهیزکارترین ایشانست نزدیک خدای
و خدای تعالی دانا و باخبرست و رسول صلعم فرمود من اراد ان یکون اکرم الناس فلیتق الله هر کس خواهد که کریم

ترین مردمان باشد گو از خدای بترس و رسول صلعم فرمود کرم المرء دینه و هم رسول صلعم فرمود ان الله
لا ینظر الی صورکم ولا الی اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم وانما انتم بنو آدم اکرمکم
عند الله اتقیکم و خدای تعالی فرمود که بزرگترین شما پرهیزکارترین باشد و شاعری گفت
ما یصنع العبد بعز الغنی والعز کل العز للمتقی من عرف الله فلم یغنه معرفة فذاک الشقی
قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم
وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم انما المؤمنون
الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک
هم الصادقون این آیه در جماعتی از بنی اسد آمد که نزدیک رسول آمدند و اظهار کلمه شهادت کردند
و در دل ایمان نداشتند و راههای مدینه پلید میداشتند و نرخها گران میکردند و بامداد و شبانگاه
پیش رسول صلعم می آمدند و میگفتند اتتک العرب بانفسها علی ظهور رواحلها وجئناک بالاثقال
والذراری عرب نزدیک تو آمدند بر پشت رواحل و ما آمده ایم و فرزندان و بنه را پیش تو آورده ایم و این
بر سبیل منت میگفتند و ما با تو قتال نکردیم چنانکه بنو فلان و بنو فلان کردند و بطمع صدقه آمده بودند
اعطنا ما را عطا ده خدای تعالی این آیه فرستاد **سدی** گفت در اعراب مزینه و جهینه و اسلم
و اشجع و غفار آمد که ایشان اظهار ایمان کردند تا ایمن شوند چون رسول صلعم ایشان را بحدیبیه خواند باز
استادند و نرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت عربان گفتند که ما ایمان آوردیم گفت ای محمد بگو که ایمان
نیاورده اید ولیکن بگویید که اسلام آورده ایم یعنی بزبان اظهار اسلام کرده اید بخوف قتل را باقرار زبان نه عمل بد
شرایع و آیه دلیل است بر آنکه ایمان دیگرست و اسلام دیگر هم در لغت و هم در شرع و اگر کسی گوید که کلام متناقض
است نیست زیرا که بعین رها کرده تا گفت ولما یدخل الایمان فی قلوبکم و هنوز ایمان در دلهای شما
نیست و اما قوله تعالی فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین معارضه را این

آیة را نشاید جز این که ما گفتیم که ایمان ضد اسلام است تا جمعشان بیکجای درست نیاید
ما گفتیم که ایمان دیگر است و اسلام دیگر ایمان فعل دل است و اسلام از فعل جوارح و هر که مؤمن باشد
مسلمان بود و هر مسلمان مؤمن نباشد چه منافق بحکم اسلام کند ولیکن مؤمن نباشد و اگر خدای
و رسول را طاعت دارید بظاهر و باطن و بدل و زبان از اعمال شما چیزی بنکاهند و ظلم نکنند و جزا
بان نکیرند بحقیقت و راستی و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است آنگه تحقیق ایمان را بیان کرد
و گفت إنما المؤمنون بدرستی که مؤمنان آنان باشند که ایمان آرند بخدا و برسول خدا پس آنگه شک
نکنند و یقین دانند و جهاد کنند بمال و جان در راه خدای و ایشان در دعوی ایمان صادق و راست
گو یانند نه آنان که از خوف شمشیر ایمان آرند یا بطمع عطا چون این آیة آمد عرب بیامدند و سوگند
خوردند که ما مؤمنیم بسر و علانیه و بدل و زبان خدای تعالی این آیة فرستاد قل أتعلمون الله بدينكم
والله يعلم ما في السموات وما في الأرض والله بكل شيء عليم يمنون عليك أن أسلموا
قل لا تمنوا علي إسلامكم بل الله يمن عليكم أن هداكم للإيمان إن كنتم
صادقين إن الله يعلم غيب السموات والأرض والله بصير بما تعملون ٥
بگوی ای محمد که شما خدای را می آموزید دین خود و می خواهید که خدای تعالی بداند که دین شما چیست
در دل دارید و خدای غیب آسمان و زمین داند و بهمه چیزی عالمست و دانا ای محمد بر تو منت می نهند
بر آنکه اسلام می آرند و گردن می نهند بگو که منت منهید بر من باسلام آوردن شما بلکه خدای راست که
منت بر شما برای آنکه شما را هدایت کرد و راه نمود بایمان و تمکین و توفیق داد اگر راست میگویید که ما مؤمنیم
خدای میداند ظاهر شما و باطن شما

سورة ق مکی است

و چهل و پنج آیت است از ابی بن کعب روایت است که رسول صلعم فرمود که هر که او سورة قاف بخواند خدای تعالی سکرات
مرگ بر وی آسان کرده اند

بسم الله الرحمن الرحيم

منهم

ق والقرآن المجيد بل عجبوا أن جاءهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شيء عجيب
أإذا متنا وكنا ترابا ذلك رجع بعيد قد علمنا ما تنقص الأرض منهم وعندنا كتاب حفيظ
بل كذبوا بالحق لما جاءهم فهم في أمر مريج ابن عباس گفت قاف نامیست از نامهای خدای
تعالی که قسم کرد بوی و هر نامی که اولش قاف باشد **قتاده** نامی از نامهای قرآنست
ضحاک گفت نام کوهیست محیط بگرد زمین از زمرد سبز که سبزی آسمان از رنگ اوست
و کنارهای آسمان بر وی است و آنچه بدست مردمان می افتد از سنگهای زمرد از آنست وهب منبه
گفت ذو القرنین بکوه قاف رسید به پیرامن او کوههای خورد دید او را گفت یعنی موکلان او را که
تو چه کوهی گفت من کوه قافم گفت این کوههای خرد چیست پیرامن تو گفت رگهای زمین است هیچ شهری
نیست از شهرها و ولایتها که رگی از آن رگها در وی نیست هرگاه که خدای تعالی خواهد که زمینی را بجنباند مرا گفت مرا خبر ده بچیزی از عظم خدای
گفت شأن خدای ما جل جلاله عظیم است و از عظمت شان او یکی آنست که از پس من زمینی است که طول او
پانصد ساله راهست و عرض پانصد ساله از برف که بعضی مر بعضی را می شکند اگر آن نبودی از گرما
دوزخ بسوختمی بعضی از اهل علم گفته اند که قاف یعنی قضی الله ما هو کائن و دیگری گفت قاف یعنی
قل یا محمد **احمد بن عاص** گفت قاف یعنی قرب الله من عباده قوله تعالی
وإذا سألك عبادي عني فإني قريب سوگند یاد کرده است خدای تبارک و تعالی بقاف قدرت و
قهاری و بقرآن بزرگوار و بدین کوه که محیط عالم است که شما را برانگیزند و زنده کرده اند آنگه گفت
بلکه شگفت میدارند از آنکه بایشان آمد پیغمبری هم از ایشان ترساننده و اعلام کننده و هم از
نسب که ایشان او را دانند و شناسند تا ایشان را بتولای او سکون نفس باشد و در نفس حاصل او
طعن نتوانند زدن آنگه گفت این کافران میگویند این کار عجب و شگفت است آنگه حکایت قول ایشان
کرد و تعجب ایشان از بعث و نشور و گفتند بر سبیل استبعاد گفت آیا ما چون خاک شویم از پس آنکه

مرده باشیم ما را باز گردانند و زنده کنند این باز آمدن دور است آنکه گفت ما میدانیم که زمین ها
چه نقصان کرده است از ایشان و از گوشت و خون ایشان چه مقدار خورده و ما میدانیم که کدام عضو پوسیده
و کدام باقی مانده و در خبر است که از فرزند آدم همه چیز بپوسد الا استخوان
اما تنهاء پیغمبران و اوصیا و شهدا بپوسد و نزدیک ما نوشته است محفوظ نگاه داشته
از شیاطین از آنکه مندرس شود نشود و متغیر و مبدل نگردد و آن لوح محفوظ است که جمله کاینات بر
وی نوشته اند که این کافران حق را یعنی قرآن را بدروغ داشتند چون بایشان آمد پس ایشان در کاری
مختلط و ملتبس اند و فاسد و متغیر أَفَلَمْ يَنظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا
وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ
بَهِيجٍ تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ
وَحَبَّ الْحَصِيدِ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَٰلِكَ
الْخُرُوجُ ای این کافران نظر نمیکنند در آسمان که بر زبر ایشانست که ما چگونه بنا کردیم آنرا محکم بیاراستیم
آنرا بستارگان روشن و در روی هیچ شکافی و رخنه نیست و زمین را بکشیدیم و در وی کوهها بنهادیم و برانیدیم
تا مستقر وی باشد مانند کشتی بر آب و بر وی برویانیدیم در وی از هر نوعی نبات زیبا و نیکو تا تبصره و تذکره
و یادداشتی باشد هر بنده را بازگردنده با خدای و راه ثواب و حق و جوینده و شرف و فرستادیم
از آسمان آب مبارک یعنی آب باران پس برویانیدیم باو بستانها و دانه و کشت و زرع درویده
و درختان دراز بالا از خرمابنان بسیار که او را باری باشد متراکب و منتظم برای آن کردیم تا
روزی باشد بندگان را و زنده کردیم باین باران زمین مرده و بی نبات را اگر کسی خواهی که بدانی که بعث و نشور
چگونه باشد و بیرون آمدن خلق از میان خاک همچنین باشد که بیرون آمدن گیاه از زمین كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ

تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ پیش از ایشان قوم نوح تکذیب کردند و
اصحاب رس حنظله را و ثمود بصالح و عاد هود را و فرعون موسی را و قوم لوط لوط پیغمبر را
و قوم تبع تبع را و او پادشاه یمن بود و او را تبع برای آن خوانند که تبع بسیار داشت در جاهلیت
و آتش پرست بودند چون پادشاه ایشان اسلام آورد قوم خود را باسلام خواند و ایشان
قبیله حمیر بودند اجابت نکردند و تکذیب کردند از محمد بن اسحق و غیر او نیز
روایت کرده اند که تبع را نام اسعد و کنیت او ابوکرب بود و پادشاهان یمن را تبع خوانندی
چنانکه پادشاهان روم را قیصر و پادشاهان چین را خاقان آنکه وی از مشرق بیامد
راه به مدینه افتاد چون بدانجا رسید غارت نکرد پسر خود را بخلیفتی خود آنجا رها کرد و او
بیمن رفت اهل مدینه پسر او را بغدر بکشتند او روی بمدینه نهاد بعزم آنکه مدینه را خراب
کند و اهل مدینه را بکشد ایشان نیز ساز کارزار کردند چون تبع آنجا رسید فرود آمد و با اهل
مدینه حرب میکرد و اهل مدینه بحرب او بیرون آمدند و از هر دو جانب مردم کشته میشدند
اهل مدینه بروز حرب میکردند و بشب تبع و قومش را مهمانی میکردند و طعام میدادند تبع را
از کرم ایشان بدیع آمد گفت کریم مردمان اند ایشان و در آن میانه دو حبر از احبار بنی قریظه
پیش وی آمدند و گفتند ما آمده ایم تا ترا نصیحتی کنیم نگر تا این عزم که کرده با تمام نرسانی
که ما میترسیم که هلاک تو و قوم در این باشد که این شهر مهاجر پیغمبریست از قریش که در آخر
الزمان بیرون آید و اینجا قرارگاه وی باشد سخن ایشان در وی اثر کرد از آن باز استاد و ایشان را
نیکو داشت و حرمت ایشان بجای آورد و ایشان او را بدین خود دعوت کردند اجابت کرد و در دین
موسی شد و ایشان را با خود بیمن برد چون بیمن رسید حمیر رها نکردند که او در آنجا در آید و گفتند
که از دین ما برگردیده تبع ایشان را دعوت کرد با دین خود و گفتا ای بیچارگان بدین نو در آیید که

این بهشت گفتند ما با تو بحکومت پیش آتش رویم و ایشان را آتشی بود همین در زیر کوه معکوس
آنجا شدند و آن آتش کناه کاران امیر حق و بی کناهان را بر نجابیدی تیغ گفت رها باشد بران
قرار دادند و این احبار بیرون آمدند توریة حمایل کرده و بران راه بنشستند و آتش تا نزدیک ایشان آمد
و چون با آتش شدند و ان میان آتش بیرون آمدند بسلامت و توریة میخواندند و عرق از پیشانی ایشان
میچکید و چون که آن بدیدند در دین موسی شدند اهل جهودی در دین در ان محل افتادند ابو حاتم
گفت این ابوکرب بر رسول ایمان آورد پیش از ان که وی را فرستادند بهفتصد سال و روایت دیگر هزار
و این دو بیت از اشعار اوست شعر شَهِدتُ عَلَی اَحمَدَ اَنَّهُ • رَسُولٌ مِنَ اللهِ بَارِی النَّسَمِ
فَلَو مُدَّ عُمرِی اِلَی عُمرِهِ • لَکُنتُ وَزِیرًا لَهُ وَابنَ عَمٍّ • آنکه گفت کُلٌّ کَذَّبَ الرُّسُلَ
همه ایشان پیغمبران را بدروغ داشتند و عذاب من برایشان واجب شد و آیة تهدید براء
اهل مکه فرستاد اَفَعَیِینَا بِالخَلقِ الاَوَّلِ بَل هُم فِی لَبسٍ مِن خَلقٍ جَدِیدٍ وَلَقَد خَلَقنَا
الاِنسَانَ وَنَعلَمُ مَا تُوَسوِسُ بِهِ نَفسُهُ وَنَحنُ اَقرَبُ اِلَیهِ مِن حَبلِ الوَرِیدِ اِذ یَتَلَقَّی المُتَلَقِّیَانِ
عَنِ الیَمِینِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِیدٌ مَا یَلفِظُ مِن قَولٍ اِلَّا لَدَیهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ وَجَاءَت سَکرَةُ المَوتِ
بِالحَقِّ ذٰلِکَ مَا کُنتَ مِنهُ تَحِیدُ ما بنافریدیم بخلق اول استفهام است بر سبیل انکار یعنی
فرو نماندیم بخلق اول و چون بخلق اول فرو نماندیم و از ان ناچیز محض چیزی آفریدیم اولی و آخری که مراد
بخلق دوم که اعادت است فرو نمانیم نه که ایشان در لبس و پوشیدگی اند از خلق دوم یعنی بعث و نشور
و ما آفریدیم آدمی را و میدانیم آنچه وسوسه کند بان نفس او و ما ایم که در دل چه دارد و اسرار و ضمایر وی
شناسیم و ما با او نزدیک تریم از رگ گردن و این مثلی است که خدای تعالی نزد در علم او باحوال آدمی بر
سبیل تشبیه و مبالغت چون فرا میگیرند آن دو فرشته راست و چپ که خدای تعالی ایشانرا بر آدمی موکل
کرده است و در روز و شب تا احوال او میدانند و بما اعمال او می نویسند با آنکه خدای تعالی عالم است

تا چه بر وی مستوجب شود یک فرشته بر راست وی حسنات می نویسد و دیگری بر چپ وی سیئات می
نویسد و به یکی از ذکر دیگری اکتفا کرده قَعِید گفت یعنی نشسته امیر المؤمنین علی ع از رسول صلعم روایت
کرده که جای این دو فرشته بر گوشهاء دهن آدمی است زبان وی قلم ایشانست و آب دهن وی مداد ایشان
و آدمی خوض میکند در آنچه وی را بکار نیست از خدای و از ایشان شرم نمیدارد **از ابو امامه**
روایت است که رسول صلعم فرمود که هر که کاتب حسنات بر دست راست مرد باشد و کاتب سیئات بر
دست چپ وی و او در حکم فرشته دست راست است چون بنده حسنه بکند کاتب حسنات یکی را ده بنویسد
و چون سیئه کند فرشته دست چپ را گوید مستویس باش که پشیمان شود و استغفاری بکند که نباید
که بنویسد تا هفت ساعت اگر توبه و استغفار نکرد یکی را یکی بنویسد **ابو هریره و انس**
روایت کرده اند از رسول صلعم که هیچ صحیفه بر خدای تعالی عرضه نکنند که در اول و آخر وی چیزی
بود و طاعتی الا که خدای تعالی گوید من آنچه در میان این دو طرف است بوی بخشیدم و انس روایت
کرد از رسول صلعم که چون بنده مؤمن را وفات رسد آن دو فرشته گویند بار خدایا ما را چه میفرمایی
بر آسمان شویم حق تعالی گوید آسمان مملوست از فرشتگان گویند بار خدایا بزمین فرو شویم
گوید زمین مملوست از فرشتگان گویند ما را کجا فرمایی گوید بر سر گور آن بنده مقیم شوید و تسبیح
و تهلیل میکنید و ثوابش را بر وی می نویسید تا بروز قیامت آنکه گفت مَا یَلفِظُ مِن قَولٍ یعنی هیچ
سخن نگوید الا او بنزدیک او نگه بانی است ساخته و حاضر کرده وَجَاءَت سَکرَةُ المَوتِ و آمد یعنی
مرگ بحق سکرت مستی باشد مراد شدت و غمرت و حیرت باشد مستی که بر دل و عقل آدمی غالب گردد
گفته اند بالحق یعنی بحقیقت و راستی و درستی و گفته اند بِالحَقِّ مِنَ الاَمرِ الآخِرَة یعنی آمد
تا آدمی کار آخرت محقق کند چه او در شک می باشد از بعث و نشور و آنچه وی را خبر میدهند
از ملاقات فرشتگان و سؤال گور و عذاب گور و مانند آن چون مرگ بدید آید فرشتگان بر وی ظاهر شوند

او را علم ضی وی شود **ابو وایل گفت** چون ابو بکر بدر مرگ رسید عایشه
بر بالین او نشسته بود این بیت تمثیل بگفت شعر لَعَمْرُكَ مَا يُغْنِي الثَّرَاءُ عَنِ الْفَتَى
اِذَا حَشْرَجَتْ يَوْمًا وَضَاقَ بِهَا الصَّدْرُ ابو بکر گفت یا بنتی چنین مگو ولیکن بگو وَجَاءَتْ
سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ این آنست که از آن نفرت میکردی و گریختی
وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ لَقَدْ
كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ
وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ مَنَّاعٍ
لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ
و در صور دمیده شد آن صور روز وعید باشد یعنی روز قیامت و هر نفسی که آید با او سایقی باشد
که وی را میراند چنانکه شتر را میرانند و بعرض گاه برد وی گواهی دهد **ابن عباس گفت**
سایق فرشتگان باشند و گواه عمل وی و دیگران گفتند که هر دو از فرشتگان باشند وی را گویند
که تو از این روز در غفلت بودی ما پوشش از پیش تو برداشتیم تا آنچه بخبر می شنیدی بعیان می
بینی پس امروز بینش چشم تو راست و می بینی و در وی شک نمیکنی و این بر سبیل تعجب و تعبیر گفت مجاهد
گفت نیک نیک نگر و تیز نگر بر بانه ترازو تا جانب حسنات میرود یا بجانب سیات و گوید قرین او
یعنی فرشته که بر وی موکل بوده باشد این آنست که نزدیک نهاده و بجا آورده بود اشارت بدیوان
عمل او است أَلْقِيَا خطاب با این قرین و مالک گوید هر دو را که دست یکی دارید و او را بدوزخ اندازید
هر کافر معاند ستیزنده را و بلیغ در کافری و عناد **در تفسیر اهل البیت**
است که خطاب با محمد و علی ع است که فردا قیامت بیایند و بر صراط باستند و با دوزخ مقاسمه
کنند و رسول ص این کار تفویض کرده باشد با میر المؤمنین علی ع گوید هَذَا لِي وَهَذَا لَكَ خُذْ بِيَدِهِ فَإِنَّهُ

مِنْ أَعْدَائِي وَذُرِّيَّتِهِ فَإِنَّهُ مِنْ أَوْلِيَائِي این را بگیر که دشمن منست و آن بی دست بدار که از دوستان
منست بر خطاب با هر دو است ایشان را گوید در دوزخ اندازید هر کافری را به نبوت محمد ص و
عنیدی را بولایت علی بن ابی طالب ع **و دلیل** این تفسیر حدیث حارث همدانی
است که وقتی گفت یا امیر المؤمنین من از دو جای می ترسم یکی از سکرات مرگ و دیگر از صراط که
این دو جای جای خطرست امیر المؤمنین ع وی را گفت مترس که در هر دو جایگاه ما حاضر باشیم
و این ابیات انشا فرمود شعر يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي مِنْ مُؤْمِنٍ اَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا
يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَاَعْرِفُهُ بِنَعْتِهِ وَاسْمِهِ وَمَا فَعَلَا وَاَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ مُعْتَرِضِي فَلَا تَخَفْ
عَثْرَةً وَلَا زَلَلًا اَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقَفُ لِلْعَرْضِ دَعِيهِ لَا تَقْرَبِي الرَّجُلَا ذَرِيهِ
لَا تَقْرَبِيهِ اِنَّ لَهُ حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَلَاءِ مُتَّصِلًا مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ هر منع کننده خیر را یعنی زکاة
ندهد و ظالم و بکالی باشد و با این همه مشرک باشد با خدای خدای دیگر کرده پس او را بیندازید بعذاب
سخت **گفتند** این آیه در ولید مغیره آمد که مانع خیر بود و برادرزادگان خود را از اسلام
منع کرد و گفتی اگر شما در دین اسلام آیید هرگز روزی من نبینید و با شما خیر نکنم هرگز قَالَ قَرِينُهُ
رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ
بِالْوَعِيدِ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ
وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ و گوید قرین وی شیطان گفتند یعنی شیطان که او بقیامت تبرا کند از اتباع
خود و گوید رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ بار خدایا من او را طاغی نکردم او خود ضال و گمراه بود و گفتند مراد قرین
آن داعی است که او را در دنیا دعوت کرده باشد بکفر و بمذهب باطل فردا قیامت گوید من گمراه نکردم
او خود ضال بود ایشان در این مناظره باشند خدای تعالی گوید لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ خصومت مکنید نزدیک
من و من تقدیم کردم آیات و اخبار متضمن وعید بشما و حجت انگیخته ام آن سخن که من گفته ام آن را بدل نکنند

وأن نحن آنست که فرمود لأملأن جهنم من الجنة والناس أجمعين گفتند جمله آيات وعيد وجزا آنست که
کافر سزاوار دوزخ است الا آنکه ايمان آرد و توبه کند از معاصی و يا من بفضل خود عفو کنم اگر کافر باشد
و من بر هيچ بنده ظلم نکنم و بگناه ناکرده عقوبت نفرمايم و ايشان را بنا حق نگيرم و حق ايشان از ايشان
باز نگيرم در روزی که گوييم دوزخ را که پر شدی دوزخ گويد هيچ زياده ديگر هست و اين را دو وجه است
يکی آنکه خطاب با خازنان دوزخ باشد وليکن حواله بدوزخ کرده بر سبيل توبيخ دوم آنکه بر وجه تهديد
باشد و کافران را بر حقيقت سوالی و جوابی نباشد يعنی اين حال چنان محقق است که اگر دوزخ اهل
جواب باشد و از وی سوال کنند اين جواب دهد که هل من مزيد و اين را نيز دو معنی گفته اند يکی آنکه صيغه
استفهام است و مراد جحد والمعنی ما من مزيد دوم آنکه استزادت است و بر حقيقت زيادت ميخواهد
و خبر **انس و ابو هريره و عبد الله عباس** در اين آيه آنست که خدای تعالی
بفرمايد تا مستحقان دوزخ را از کفار و فساق بدوزخ ميرانند و دوزخ ايشان را فرو ميخورد و ديگر
طلب کند و زيادت ميخواهد فيضع الجبار قدمه عليها خدای تعالی قدم در دوزخ کند دوزخ پر
شود و با هم جمع و متقاصر شود و گويد بس بس تا چنان شود که جای سوزنی نماند ظاهر اقتضای تشبيه
و تجسيم ميکند و اين را تأويل شده آمده بود که مراد بقدم گروهی باشد که ايشان را تقديم کند و فرمايد تا ايشان
را بدوزخ برند که دوزخ از ايشان پر شود عبد الله مبارک گفت مراد بقدم گروهی اند که در سابق علم خدا
بود که ايشان اهل دوزخ اند و برای آن قدم خوانند ايشان را که در تقدم رفته بود و خدای تعالی
ايشان را شقاوت شناخته و بکفر اصرار داشته **وهب** روايت کرده که مراد قومی اند
که خدای تعالی ايشان را پيش از آدم آفريد سرهای ايشان بمانند سرهای سگان و گرگان و ديگر اعضا چون
اعضای بنی آدم و ايشان کافر بودند و عدد ايشان جز خدای نداند و بر روايتی ديگر فيضع رجله و رجل در کلام عرب
بمعنی جماعة استعمال کنند و در آخر اين حديث آمده و لا يظلم من خلقه احدا و اين دليل است که مراد برجل قدم

خلق است وازلفت الجنة للمتقين غير بعيد هذا ما توعدون لكل أواب حفيظ من خشي
الرحمن بالغيب وجاء بقلب منيب ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود لهم ما
يشاءون فيها ولدينا مزيد و بهشت را بپرهيزگاران نزديک کرده اند چنانکه آن را ببينند و درجات
و منازل را مشاهده کنند چنانکه دور نباشد از ايشان و گويند ايشان را اين آنست که شما را وعده ميدادند
برای هر بنده بازگردنده نگه دارنده يعنی هر توبه کاری که پس از توبه عهد را نگاه دارد و چيزی نکند
که توبه وی خلل کند ابن عباس گفت اواب تسبيح کننده باشد مجاهد گفت آن باشد که در خلوت گناه
خود را بسيار ياد کند و از آن توبه کند حفيظ آن باشد که گناه خود را ياد آرد و از وی توبه کند و آنچه
خدای تعالی بوی سپرده باشد از تکليف آن را نگاه دارد آنکس که از خدای ترسد آنجا که کس آنجا حاضر
نباشد که او را شرم باشد از وی يا ترس باشد و دست از معصيت بدارد و بآخرت آيد دلی آرد
از گناه توبه کننده و با خدای گردنده وی را گويند و امثال وی را که در بهشت آييد خواهند آرزو
کنند و نزديک ما زيادت باشد از آنچه بر دل و خاطر ايشان گذرد و راه بآن ندانند وكم أهلكنا
قبلهم من قرن هم أشد منهم بطشا فنقبوا في البلاد هل من محيص إن في ذلك
لذكرى لمن كان له قلب أو ألقى السمع وهو شهيد ای بسا که هلاک کرديم از هر قومی که ايشان
که بقوت و شوکت از ايشان سخت تر بودند و بعد دست ايشان در شهرها بگرديدند و اثر
کردند و آثار ايشان می بينند چون عذاب ما رسيد از عذاب نتوانستند گريخت شما را هيچ
جای گريز هست که چون عذاب بيايد بشما از وی بکر بن زيد و يحيی بن يعمر فنقبوا خوانده اند
بلفظ امر و اين وجه تهديد و وعيد باشد يعنی بر رويد و بنگريد تا هيچ خلاصی و گريزی می يابيد
از عذاب خدای و از مرگ إن في ذلك بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد ياد دادنی و موعظتی هست
آنکس که وی را دلی يعنی عقلی و بدل کنايه کرد از عقل برای آنکه دل محل عقل است و محل علم و فکر

وهر کو ویرا این نباشد بثبات آن باشد که دل نباشد شبلی گفت دل حاضر فرمانهای خدا را یک
ساعة ازوی غافل نباشد قتاده گفت دل ثابت اگر چه صنعت دل قلب و تقلبست ولیکن مراد باین
دلی باشد ثابت و مستقر که از خدای برنگردد و در سرا و حق تعالی گوش با شنیدن قرآن کند و او حاضر باشد
یعنی دلش بذکر و فکر آنچه می شنوید مشغول باشد وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ
طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَاَدْبَارَ السُّجُودِ ما آسمانها و زمین را
بیافریدیم و آنچه در میان آنست از کوه و دریا در مقدار شش روز با آنکه هیچ رنجی و خستگی نرسید
این آیة در شان جهودان آمد که پیش رسول صلعم آمدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را که تا خدای زمین در شش روز
چه آفرید گفت یکشنبه و دوشنبه زمینها بیافرید و روز سه شنبه کوهها را و روز چهارشنبه
آبها را و روز پنجشنبه آسمانها و فرشتگان را تا به ساعت از روز آدینه و در دو ساعة از ساعات
آدینه آجال پدید کرد و در دوم امات و در سیم آدم عم را بیافرید گفتند راست گفتی اگر تمام بگویی گفت
تمام چیست گفتند ثُمَّ اسْتَرَاحَ يَوْمَ السَّبْتِ وَاسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ روز شنبه چون خسته و مانده بود
بر عرش بنشست و بازخفت و بیاسود خدای تعالی این آیة فرستاد و بر ایشان رد کرد و گفت هیچ ماندگی
و رنجی در آفریدن این چیزها بما نرسید آنگه رسول صلعم را فرمود که صبر کن بر آنچه این جهودان میگویند که من
بحق ایشان بهم و سزاء ایشان بدهم و تسبیح کن خدای را بشکر و ثنا وی **وبعضی** مفسران
گفتند نماز کن خدای را بتوفیق و فرمان وی پیش از آنکه آفتاب فرو شود یعنی نماز دیگر و بعضی از شب تسبیح
کن و نماز کن برای وی یعنی نماز شام و خفتن ابن عباس گفت قَبْلَ الْغُرُوبِ نماز پیشین و دیگرست مجاهد
گفت وَمِنَ اللَّيْلِ آنگه که بیدار شوی از شب نماز شب کن وَاَدْبَارَ السُّجُودِ از امیر المومنین علی ع و عمر خطاب
و ابو هریره و حسن مصری و شعبی و اوزاعی روایت کردند که مراد بادبار السجود دو رکعتست پیش از صبح

که آنرا رکعتی الفجر گویند سنت نماز بامداد ابن عباس از رسول صلعم روایت کرد که این دو رکعت که
بعد از نماز شام گذارند گفت هر که بعد از نماز شام پیش از آنکه سخن گوید دو رکعت نماز کند در رکعة
اول الحمد و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله احد نماز او را در علیین نویسند
وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ
اِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَاِلَيْنَا الْمَصِيرُ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ
نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْاٰنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ
میگوید که گوش دار و اصغا کن آن روز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل عم در صیحه صور و ندا این باشد که
اَيَّتُهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ وَالْاَوْصَالُ الْمُنْقَطِعَةُ وَاللُّحُومُ الْمُتَمَزِّقَةُ وَالشُّعُورُ الْمُتَفَرِّقَةُ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُنَّ
اَنْ تَجْتَمِعْنَ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ ای استخوانهای پوسیده و مویهای پراکنده و بندها گسسته و گوشتها
پاره پاره شده خدای میفرماید شما را که جمع شوید برای فصل القضاء از جای نزدیک گفتند از صخره بیت
المقدس و آن میانه زمین است و نزدیک تر جایست از زمین و آسمان بهیجده میل علی ما جاء فی الاخبار
و گفتند مراد آنست که ندا کنند از جای که همه بشنوند تا چنان پندارند که از جای نزدیک است آن روز که
بشنوند آواز بحق را و آن نفخه بازپسین باشد ذٰلِكَ آن روز بیرون آمدن باشد از گورها آنگه گفت
ما ایم که احیا و اماتت بماست ما زنده کنیم مردگان را و بمیرانیم زندگان را و بازگشت با ما خواهد بود آن
روز که زمین بشکافد از ایشان از زمین بیرون آیند شتابان حشری است بر ما آسان آنگه گفت که عالم
تریم بآنچه ایشان میگویند ای محمد تو بر ایشان مسلط و گماشته نیستی تا بقهر و جبر ایشان را با اسلام داری
تو پیغمبری و گفتند مراد بجبار سلطانست یعنی مسلط بن النعمان که مردم را ببوختد و بقهر مردم را بکارها
داشت فَذَكِّرْ یاد ده ای محمد و تذکیر و تنبیه کن آن کسانرا که از وعید و عقاب بترسند ٥

سورة الذاريات مكي است و شصت آية

ازابی بن کعب روایتست که رسول صلعم فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بعدد هر بادی که در دنیا بجست ده حسنه بنویسد

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ

والذاریات قسم است پانزده سوره است که در بنای ابتدا قسم کرده تقدیر چنانست که رب الذاریات وقول درست آنست که قسم باین چیزهاست برای آنکه کلام بر ظاهرات بر طریقه عرب که ایشان قسم کنند بخانه و مسجد و گویند بحق هذا البیت وحق الکعبة اما آنکه بشرع سوگند درست نباشد جز بخدای تعالی از برای آنست تا و یا شکوهی و جز خفی باشد از سوگند خوردن بنام خدای و بی سوگند خوردن در وغ اقدام نباید کردن حق تعالی قسم یاد کرد ببادها جهنده بدانچه آید آنرا در برد عثمان اعرج گفت ما را چنین روایت کرده اند که مسکن باد در زمین بالکر و بیابانست که حاملان کرسی اند از انجا بیاید بر گردون آفتاب آید و از انجا بیاید بر سر کوهها و از سر کوه ببیابان در آید و باد شمال را گذر بر جنت عدنست از بوی بهشت نصیبی گیرد و از ارواح صدیقان بس در حد خود جستن گیرد و حد مهب او از کردش بنات النعش باشد تا مغرب آفتاب و حد مهب دبور از مغرب افتاد تا مطلع سهیل و حد مهب جنوب از مطلع سهیل باشد تا مطلع آفتاب و حد صبا از مطلع آفتاب باشد تا بکرسی بنات النعش از حد آن نشود و آنرا خدای درنباید **در خبرست** که روزی موسی علیه السلام در مناجات گفت رَبِّ أَرِنِي سِرًّا مِنْ أَسْرَارِ حِكْمَتِكَ بار خدایا از اسرار حکمت خود بمن نما گفت اینجا برو و بر کنار توده ریگ بیافر و میان اندران ده چهار سرای بینی در آن سرا برو و بگو شما چه مردمانید جواب آمد که ما مردمان دهقان و پیشه ما برزگریست گفتار خدای تعالی چه میخواهید کنند باران اگر امسال باران باشد

ما توانگر شویم از انجا بدر سرای دیگر آمد و گفت شما چه مردمانید گفتند کار ما تفوکریست بسیار تفو کرده ایم اگر امسال آفتاب بسیار بود ما توانگر شویم از انجا بدر سرای دیگر رفت و گفت شما چه مردمانید گفتند ما مردمانیم که غله بسیار در خرمن است اگر بادها پیاپی باشد و ما آن غله را پاک کنیم کار ما بر آید بدر سرای دیگر رفت و گفت شما چه مردمانید گفتند ما مردمان خداوندان درختانیم اگر هوا ساکن باشد بادها نجهد که میوه ما نارسیده از درخت فرو نیاید ما توانگر شویم موسی از انجا بگذشت و میگفت ای خدای که روزی خلقان با مرتست یکی را باران می باید و دیگری را آفتاب و یکی را باد باید و یکی را هوای ساکن می باید و تو آن خداوندی که مراد همه بدهی بحجت و روزی ایشان میرسانی چنانکه دانی **در خبرست که امیر المؤمنین** علی روزی در منبر خطبه میکرد و میگفت سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فانا العلم فقبض بین جنبی قصنا ولو وجد مستغاضا ابن الکوا برپای خاست و گفت این چنین دعوی هیچ پیغمبری و امامی نکرده من از تو چند مسئله خواهم پرسیدن امیر المؤمنین ع گفت بیار گفت أَخْبِرْنِي عَنِ الذَّارِيَاتِ ذَرْوًا قَالَ تِلْكَ الرِّيَاحُ این بادهاست قال فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا چیست قال تِلْكَ السَّحَابُ ابرهاست که بار از دارد قال فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا چیست آنان که باسانی میروند گفت کشتیهاست که میروند قال فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا کیستند آنها که قسمت کارها میکنند گفت فرشتگان خدای بجز از بادها که می جهند جستنی و بجز این ابرها گران بار و بار آنها بسیار و بجز این کشتیها در آب روان آسان و بجز این فرشتگان که قسمت کارها هست بدست ایشان که آنچه شما را وعده داده اند از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و حشر و نشر و حساب و کتاب و جز آنها از احوال و اهوال قیامت همه راستست و دین که جزا و حسابست همه واقع شد خواهد هم حساب هست و هم جزا آن حسابها باشد تا بدانی که کار تو بگزاف نیست آنکه آنچه حساب شما بر آمده بحسب استحقاق با تو معامله خواهد کردن از ثواب و عقاب

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ
الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ
ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ آنکه قسم دیگر یاد کرد بحق آسمان
خداوند راهها عبدالله عباس وقتاده وربیع گفتند ذات الخلق الحسن خداوند خلق نیکو
علی مه گفت راست وهموار سعید جبیر گفت خداوند زینت یعنی آراسته بستارگان درهم شده
عبدالله عمر گفت مراد آسمان هفتم است بچنین سوگندها که شما که اهل مکه اید در قولها، ودر گفتار مختلف
اید در قرآن محمد صلعم یکی میگوید که او ساحر است ویکی میگوید از شما که او شاعر است ویکی میگوید که
او کاهن است ویکی میگوید که دیوانه است ودر قرآن یکی از شما میگوید که آموخته شما است یکی می
گوید که القهاء شیطان است وگفتند مراد آنست که بعضی مقری اند وبعضی منکری وبعضی مومن وبعضی
کافر وبعضی مصدق وبعضی مکذب یعنی همه اختلاف واقوال متفاوت محال است که همه حق
باشد تنبیه است ایشانرا بر نظر تا تفکر کنند وحق ازین میانه می جویند تا هالک نشوند آنکه گفت
يُؤْفَكُ عَنْهُ بلی کرده اند از قرآن یا از محمد آنرا که بکرده اند یعنی عرب اهل مکه وقریش بر میگردانند
آنرا که می توانند که برگردانند بر وجهی که خواهند یا بر میگردانند آنرا که شیطان بوسواس بر
گردانیده باشد یا خذلان وی ادریافته باشد یعنی صرف ایشان کار نکنند الا در محمد ولی تیسر ک
از توفیق قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لفظش خبر است ومعنی دعا خراص دروغ گوی باشد وحذر کنند
هرگز متیقن نباشد برانجه گوید وآن حرز که کند بناء بر ظن بود معنی اینست که بکشته دروغ زنان یا لعنت باد
برایشان عبدالله عباس گفت متهمان که عقبها، مکه نجسته تد مردم را منع کردند از ان که بر محمد صلعم ک.. شد
الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ آنان که ایشان در غفلت ساهی اند یعنی در سهو وغفلت باشند می پرسند
وسوال میکنند که روز حساب وجزا کی خواهد بودن ایشانرا جواب ده بگوی که آن روز خواهد بودن که

ایشانرا باتش امتحان کنند وبر آتش نهند وبسوزند آنکه خطاب رسد که بچشید عذاب عقاب
خود این آنست که بدان استعجال وشتاب زدگی میکردید إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ آخِذِينَ
مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ
وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ پرهیزکاران و
متقیان در بهشتها باشند وچشمها، آب روان فرا میگیرند آنچه خدای میدهد بایشان از ثواب
وانواع کرامات ایشان پیش از ین یعنی در دنیا محسن ونیکوکار بوده اند وآنکه ابتدا کرد وگفت از شب می
خفتند وبر میخاستند ونماز میکردند واین معنی را محتمل است ایشان اندک بود از شب خفتن ایشان
با قیم آنان باشد که میان نماز شام وخفتن نوافل گذارند حسن گفت آنان باشند که بیشتر شب نماز کنند
وباشد که بوقت سحر ساند ودر اوقات سحر استغفار کنند واز خدای تعالی آمرزش خواهند ودر مالها،
ایشان باشد سایل وخواهنده را ومحروم را که تنگ روزی باشد بعضی گفتند محروم آن باشد که
از اد در زکوة نصیبی نباشد **قتاده وزهری** گفتند سایل آن باشد که خواهد
ومحروم آن باشد که نخواهد زید اسلم گفت محروم آن باشد که زرعش ویا میوه اش را آفت رسیده
باشد یا چهار پایش را عبدالله ابی گفت مردی از اهل یمامه مالی داشت از مواشی سیلی بر آمد
وتلف شد نزدیک یکی از اصحاب رسول آمد او گفت هذا المحروم این مرد محروم است او را عون
باید کردن تو زیعش کردند شعبی گفت هفتاد سالست که می پرسم محروم کیست هیچ علمی حاصل نشد مرا
وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ
وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ودر زمین
آیاتی وعلاماتی هست آنانرا که بیقین باشند وشاک نباشند آنکه گفت بر سبیل ملامتگای در
خویشتن نمی نگرید واندیشه نمیکنید عبدالله زبیر گفت مراد مخرج بول وغایط است که از یک ره طعام وشراب

فرو میشود و از دور راه بیرون می آید و اگر شیر محض خورد آب بیرون آید ابو بکر وراق گفت وفی
انفسکم یعنی در تحویل حالات و تغییر آلات و ضعف قوة و عجز ارکان و نقض عزیمت آنکه گفت
این بار کرمی نیرزی تا جای نهاده ام که آفت باد او را نبرد و دست هیچ دزدی بدو نرسد لا یأکله
السوس ولا ینالُه اللصوص وفی السماء رزقکم روزی شما در آسمان است یعنی برف و
باران که او نبات از زمین برویاند که سبب روزی شماست و گفته‌اند مراد بسما باران است
سفیان ثوری گفت عاصل الاحدا این آیة بخواند و گفت این چه ابلهیست که من میکنم آنچه خدای گفته
در آسمانست من در زمین چگونه طلب کنم برفت و زاویه گرفت و عبادت میکرد یک روز و دو روز
چیزی بدو نیامد روز سیم سلهٔ خرما دید که پیش وی بنهادند و او را برادری بود در توکل از وی
درست تر او از در درآمد سلهٔ خرما دو شد یکی از آن وی یکی آن وی درا از زاویه بخدا بیرون آیند
و آن روزی بایشان میرسید تا با پیش خدای شدند و آنکه شما را وعده میدهند و بیم میکنند از بیم
و بس و بهشت و دوزخ و گفته‌اند مراد قیامتست آنکه قسم یاد کرد و سوگند بخدای آسمان و زمین
که آنچه گفتیم از معنی روزی حقست و درست چنانکه ناطق شما یعنی چنانکه درین شک نیست که شما
ناطقید در این نیز شک مکنید و مراد نطق مخصوص است و آن کلمهٔ توحید است لا اله الا الله
یعنی چنانکه این کلمه حقست و درست وعده که من داده ام حقست و درست و اگر گفتی مثل ما انکم
تنطقون معنی آنست که مثل کونکم ناطقین چنانکه شما ناطقید و در ناطق بودن شک و خلافی
نیست **حسن گفت** ما را روایت کرده اند از رسول صلعم که فرمود قاتل الله اقواما
ما اقسم لهم ربهم بنفسه فلم یصدقوه اصمعی گفت روزی از مسجد آدینه بصره می آمدم در راه
اعرابی جلف جافی از شتر فرو افتاد بر شتری نشسته و شمشیری در بر افکنده و کمانی بدست گرفته
نزدیک من رسید و سلام کرد و مرا گفت از کدام قبیله گفتم از بنی الاصمع گفت اصمعی گفتم آری گفت از کجا

می آیی گفتم از جایی که در وی کلام میخوانند گفت خدای را کلام هست که آنرا آدمیان خوانند گفتم
آری گفت چیزی از آن کلام بر من خوان من عورة والذاریات بخواندم تا اینجا که وفی السماء
رزقکم وما توعدون گفت ای اصمعی بخدای بر تو که این کلام خداست که بمحمد فرستاد
گفتم آری بحق آن خدای که محمد را بخلقان فرستاد که این کلام خداست که بمحمد فرستاد پس آنگه برخاست
و شتر بکشت و با پوست پاره پاره کرد و مرا گفت یاری من باش تا بدرویشان دهیم و بیاری کردیم
تا آنرا بدرویشان داد آنگه تیغ بشکست و کمان ریخاک کرد و روی در بیابان نهاد و گفت وفی
السماء رزقکم وما توعدون من خود را ملامت کردم و گفتم ای نفس سالهای بسیارست که تو
این آیة میخواندی و متعظ نشدی و اعرابی جلف بیکبار متعظ شد دیگر آن اعرابی را ندیدم
تا آن سال که با رشید بحج بودم طواف میکردم از پس پشتم آوازی آمد که ای اصمعی باز نگریستم اعرابی
را دیدم با تن ضعیف پوست بر استخوان خشک شده و گونه روی زرد شده بر من سلام کرد و مرا
فرا پای مقام ابرهیم عم برد و بنشاند و گفت همان از آن کلام خدای برمن خوان من سورة الذاریات
بخواندم چون بدین آیة رسیدم که وفی السماء رزقکم وما توعدون گفت وجدنا ما وعدنا
ربنا حقا آنگه مرا گفت دیگر هست من برخواندم فورب السماء والارض انه لحق مثل ما
انکم تنطقون اعرابی نعره بزد و گفت کیست آن که خدای را بخشم آورد تا او را سوگند بایست
خورد و کیست آنکه او را باور نداشت تا او را سوگند بایست خورد دیگر و بار بار گفت و جان بداد
ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلعم که فرمود لو ان احدکم فر من رزقه
من رزقه لتبعه کما تتبعه الموت اگر یکی از شما از روزی بگریزد روزی از پس شما بیاید
چنانکه مرگ شعر الرزق فی القرب والبعد الطلب للعبد من العبد لو قصر الطالب فی سعیه
اتاه ما قدر فی القصد **و در اخبار** آمده است که الرزق رزقان رزق تطلبه

و رزق تطلبه . روزی دو است یکی آنکه تو او را طلب میکنی و یکی آنکه او ترا طلب میکند لابد که ترا
یابد شعر لو کان فی صخرة فی البحر راسیة . صما ململمة ملس نواحیها . رزق لنفس براه الله لانفلقت
عنه الیه حتی ادت کل ما فیها . ولیکن بنای این بر توکل است تا توکل درست نباشد این حال درست
بر نیاید و رسول خدای فرموده که لو انکم تتوکلون علی الله حق توکله لرزقکم
الله کما یرزق الطیر تغدو خماصا و تروح بطانا اگر شما توکل کنید بخدای چنانکه باید کرد شما را
روزی دهد چنانکه مرغان را بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصلها تهی و نماز شام با آشیانها
روند بحوصلها پر اما آنچه تکلیف تست طلب کردن روزی تست از وجه حلال آنکه آنچه
صلاح تست بتو رسد و آنچه نرسد هم صلاح تو باشد طلب تو جهاد است و بنا یافتن اشتغال
نباید کردن که طلب الحلال جهاد تکلیف تو یافتن نیست تکلیف تو جستن است و علیک ان
تسعی و علیه ادراک النجاح آنکه تو بتست جدا است و آنکه با اوست جدا است این جد و جهد است
و آن جد خط است و آن بقضاست و بر تو آن قضا رضاست و اگر راضی نباشی سخط ترا اثر
نیست . فان تغضبوا من قسمة الله حظکم . فلله ادلم یرضیکم کانا بصرا . و آنچه یافتی بر تو قناعت
است و تسلیم چه تبعی تو زیادت نشود آنچه ترا نهاده اند شعر اذا ما رای الناس الغنی
و جاره . فقیر یقولوا عاجز و جلید . و لیس الغنی و الفقر من حیلة الفتی . و لکن احاظ قسمت
و جدود . هل اتیک حدیث ضیف ابرهیم المکرمین اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما
قال سلام قوم منکرون فراغ الی اهله فجاء بعجل سمین فقربه الیهم قال الا تاکلون
فاوجس منهم خیفة قالوا لا تخف و بشروه بغلام علیم ای محمد هیچ بتو آمد حدیث
مهمانان ابرهیم ع که گرامی و بزرگوار بودند عبد الله عباس گفت دوازده فرشته بودند محمد بن
کعب گفت جبرئیل ع بود با هفت فرشته عبد الله عباس گفت برای آن مکرم خواند ایشان را که ناخوانده

بودند و آن برای آنکه ابرهیم بتن خود خدمت ایشان کرد قال الشاعر و انی لعبد الضیف ما
دام نازلا . و مالی سواها شیمة تشبه العبد . ابو بکر وراق گفت مهمانان برای آن مکرم بودند
که او مکرم بود بس لابد که مهمان نیز مکرم باشد اذ دخلوا علیه چون نزدیک وی شدند گفتند
سلاما سلام میکنیم بر تو سلام کردنی وی جواب داد که سلام و تحیت من بر شما باد شما قومی اید
که نمیدید که شما را نمی شناسم و گفتند برای آن ایشان را منکر خواند که بی دستوری در شدند فراغ
میل کرد و برفت بجانب اهل خود ساره و گفت ما را مهمانی رسیده است بس گرامی چیزی هست که پیش
ایشان برم گفت چیزی ساخته نیست ولیکن مرا گوساله ایست و یرا پرورده ام همچون فرزند و او را
چون فرزند دوست دارم ولیکن برای تو ایثار کنم چنانکه عادت زنان باشد دست و پای وی
بحنا کرده بود و زنگ در گردن وی بسته ابرهیم ویرا بکشت و بریان کرد و آن گوساله بود فربه آنگه پیش
ایشان آورد و بنهاد و گفت بخورید چون بدید که نمی خورند گفت نمی خورید گفتند ابرهیم ندید که
ایشان نمی خورند که می گفت نمیخورید برای آنکه او را عادت نبودی که در مهمان نگاه کند چه عادت
کریمان چنین باشد تا مهمان چنانکه خواهد طعام بخورد ساره از پس پرده بدید ابرهیم ع را بگفت
و گفت این مهمان تو طعام نمی خورند او گفت الا تاکلون آنکه بترسید از ایشان که نباید که با او
خیانتی و غدری در دل داشته باشند برای آن بترسید چون بدیدند که ابرهیم ع از ایشان بترسید
گفتند ابرهیم را که مترس و او را به پسری مژده باد و او را بشارت دادند ساره چون عجل ایثار کرد
الجزء ٢٧ که چون فرزند میداشت لاجرم او را فرزندی چون اسحق بشارت دادند فاقبلت امراته فی صرة
فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم قالوا کذلک قال ربک انه هو الحکیم
العلیم قال فما خطبکم ایها المرسلون قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین لنرسل
علیهم حجارة من طین مسومة عند ربک للمسرفین فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین

فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین وترکنا فیها آیة للذین یخافون العذاب الالیم ساره
که اهل بیت بود چون بشارت فرزند بشنید روی فرا کرد در صرّه و صیحه و گفتند مر جماعتی از زنان
آمده بودند و ساره با نیز بر روی خود زد و گفت من پیره زنی نازاینده ام پیره زنی نازاینده چون
بزاید **در اخبار است** که ساره در وقت بشارت نود و نه ساله بود
و ابرهیم عم را صد سال بود و ساره هرگز فرزند نزاده بود فرشتگان گفتند چنین گفت مر او را خدای تو
و ما این بشارت از خود نمی گوییم ابرهیم و ساره ایشان را بعلم معجز بدانستند که فرشتگان اند در حین
آمد که دعا کردند تا خدای تعالی گوساله را زنده کرد و برخاست و نزدیک مادر رفت ابرهیم عم
چون بدانست که ایشان فرشتگان اند و از نزدیک خدای می آیند میخواست بداند که بر چه آمده اند
دیگر گفت فما خطبکم شما را بمین چه کار است ای فرشتگان خدای ایشان گفتند ما را فرستاده
اند برای گروه گناهکاران یعنی قوم لوط تا بفرستیم بر ایشان سنگها از گل کلبی گفت از سنگ و گل بود
بی نشان من سجیل علامت بر کرده نشان کرده نزدیک خدای مسرفان و متعدیان پس بیرون
آوردیم آنکه که آنجا بود از مؤمنان و با لوط نیافتیم جز یک خانه از مسلمانان و آن خانه لوط عم بود
و رها کردیم در آنجا آیتی و عبرتی و علامتی آنان را که از عذاب بترسند وفی موسی اذ ارسلناه
الی فرعون بسلطان مبین فتولی برکنه وقال ساحر او مجنون فاخذناه وجنوده
فنبذناهم فی الیم وهو ملیم وفی عاد اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم ما تذر من
شیء اتت علیه الا جعلته کالرمیم ودر فرستادن موسی عم آیتی و دلالتی بود چون بفرستادیم
او را با حجت و برهان ظاهر و روشن فرعون پشت بر کرد و برگردید و برگردانید یعنی قبول نکرد و با ما
کرد و گفتند باشراف قوم برگشت با بزرگان قوم خویش و گفت این موسی یا جادوست یا دیوانه ما
بگرفتیم فرعون را و لشکرش را و در دریا انداختیم و او مستحق و مستوجب ملامت بود و در عاد قصه

ایشان آیات و دلالتی است چون بفرستادیم بر ایشان باد عقیم را و آن بادی بود منع که
کرده اند و برگ از درخت بیفشاند در وقت خزان و رها کرد این باد هیچ چیز را که بر وی آمد الا که وی را
چون استخوان پوسیده و ریزیده کرداند وفی ثمود اذ قیل لهم تمتعوا حتی حین فعتوا
عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة وهم ینظرون فما استطاعوا من قیام وما کانوا
منتصرین وقوم نوح من قبل انهم کانوا قوما فاسقین والسماء بنیناها باید وانا
لموسعون والارض فرشناها فنعم الماهدون ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذ
کرون ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین ودر ثمود که قوم صالح بودند آیتها و عبرتهاست
چون گفتند ایشان را که تمتع و برخورداری گیرید از عمر و مال تا زمان رسیدن آجال اگر ایمان آورید
ایشان ایمان نیاوردند و از فرمان خدای درگذشتند و طاغی و باغی شدند صاعقه بیامد و ایشان را
بگرفت و آن آتشی بود که از آسمان بیامد و ایشان را بسوخت و گفتند هر عذاب و صاعقه که از آسمان
آید آن را صاعقه گویند و ایشان به بانگ جبرئیل عم هلاک شدند و بهیچ وجه نتوانستند که بر
خیزند و از عذاب خدای بگریزند و قوت انتقام نداشتند که انتقام کشند آنکه گفت یاد کن قوم
نوح را از پیش از گروه گذشته از عاد و ثمود و قوم فرعون و ایشان گروه فاسقان بودند و از فرمان
خدای بیرون شده والسماء و آسمان را بنا کردیم بقوت و ما قادریم بر آنکه روزی فراخ کنیم بر آنکه
خواهیم **حسین بن فضل** گفت علم ما واسع است یعنی همه چیز را دانیم و زمین
را بگسترده ایم و نیک گسترانیده ایم ما و این همه تذکیر نعمت است تا خلقان بشنوند و نعمت را یاد کنند
و شکر نعمت بجای آرند آنکه گفت ما از هر چه آفریدیم جفت آفریدیم یکی نر و یکی ماده و دو صنف آفریدیم چون
آسمان و زمین و بر و بحر و سهل و جبل و تابستان و زمستان و خریف و بهار و جن و انس تا شما
اندیشه کنید و بدانید که خالق این ازواج و اصناف باید که بی همتا بود آنکه مکلفان را وعظ کرد و گفت

با خدای کرنید از عذاب وی ابن عباس گوید از وی بکریزید و در وی گریزید ابو بکر وراق گفت
از طاعت شیطان با طاعت رحمن گریزید بدرستی که من شما را ترساننده ام و بیان کننده از خدای تبارک
و تعالی وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ كَذَٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ
مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ
فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ
مَا أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ
فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا
مِن يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ و مکنید آنکه با خدای تعالی خدای دیگر را پرستید که من شما را
پیغمبرم بیان کننده و همچنانکه قوم تو ترا ساحر و جادو و دیوانه خوانند هیچ پیغمبری با هیچ
قومی نیامده پیش از ایشان الا که وی را ساحر گفتند یا دیوانه و وی را تکذیب کردند همین تو نیستی
که پیش از تو دیگران را هم تکذیب کردند آنکه بر سبیل تعجب فرمود و گفت اگر ایشان یکدیگر را باین
وصیت کردند که پیغمبران را تکذیب کنند نه که ایشان خود گروهی طاغی و باغی و ظالم اند آنکه فرمود که
ای محمد از ایشان برگرد و پشت بر ایشان آر که تو مستحق ملامت نیستی و کس ترا بدین ملامت نکند در خبر
که چون این آیة آمد رسول علیه السلام دل تنگ شد و گمان برد که وحی منقطع شد و عذاب فرو آمد حق تعالی بر اثر وی
رسول علیه السلام این آیة فرستاد و گفت یاد ده مؤمنان را و وعظ گو که وعظ و پند سود دارد مؤمنان را آنکه
برای ابلاغ حجت را گفت من نیافریدم پریان و آدمیان را الا برای آنکه مرا پرستند و غرض من از آفریدن
ایشان عبادت است مجاهد گفت إِلَّا لِيَعْرِفُونِ ابن عباس گفت إِلَّا لِيُقِرُّوا إِلَيَّ بِالْعِبَادَةِ و آیة دلیل
است بر بطلان قول مجبره که اگر غرض از کفر و معصیت بودی نگفتی ایشان را برای عبادت آفریدیم از ایشان
روزی نمیخواهم و نمیخواهم تا مرا طعام دهند خدای است که روزی دهنده با قوة است بدرستی که آنان که ظلم کردند

ایشان را بود نصیبی مانند اصحاب ایشان و بر تعجیل مکنید که شما را مهلت دادم چنانکه ایشان را آنگه
گفت وای بر کافران از آن روز که ایشان را وعده میدهند و گفته اند که آن روز بدر است و گفته
اند که روز قیامت است سورة الطور مکی است و چهل و نه آیت از رسول علیه السلام
روایت کرده اند که فرمود هر که این سوره بخواند بر خدای واجب بود که وی را از عذاب خود ایمن گرداند
و در بهشت بنازو نعمت رساند

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ
وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِن دَافِعٍ طور در زبان عرب کوه باشد
مقاتل و اینجا مراد آن کوه است که خدای با موسی در آن سخن گفت بزمین مقدس
گفت آن دو کوه است یکی را طور سینا گویند برای آنکه بر وی انجیر باشد و دیگری را طور زیتون برای
آنکه بر وی زیتون است خدای تعالی باین قسم یاد کرده است و گفت بحق طور سینا و بحرمت کتاب
نوشته در رقی و نامه باز گشاده کلبی گفت این کتابیست که خدای تعالی برای موسی بنوشت و موسی علیه السلام
سریر قلم می شنید و گفتند این دیوان اعمال بندگانست و لوح محفوظ نیز گفته اند بحرمت خانه معمور و
آبادان این خانه است در آسمان هفتم و گفتند در آسمان چهارم برابر کعبه که آنرا ضراح گویند حرمت او در
آسمان چنانست که حرمت کعبه در زمین هر روز هفتاد هزار فرشته در روشوند و گرد او طواف کنند که هرگز دیگر
نوبت بایشان نرسد و خازنان او فرشتگان اند که رزین گویند و آن خانه از یاقوت سرخ است در عهد آدم
او را بزمین فرستاد آنگه بر وقت طوفان نوح فرمود تا باسمان بردند و آبادانی آن بکثرت زایران و نمازکنانست
حسن بصری گفت این خانه کعبه است اولین خانه که در زمین
بنهادند و معمور است بمردمان و خدای تعالی آنرا هر سال عمارت و زیارت فرمود و بحرمت آسمان برداشته

یعنی آسمان دنیا که بمنزلت سقف است زمین را و بجوشد دریا برکرفته و تافته همچنانکه تنوره تابد
رسول م کفت نشاید که مرد در دریا نشیند الا حاجی یا معتمری یا مجاهدی که در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریا
رسول م کفت البحر نار فی نار سعید بن المسیب کفت که امیر المومنین ع مردی را از جهودان
کفت که دوزخ کجاست کفت در زیر دریاست کفت راست کفتی در خبرست که رسول م کفت که روز
قیامت دریا را آتش کنند و با او آتش دوزخ برافروزند عبد الله عباس کفت دریای فارغ و تهی

از امیر المومنین ع روایت کرده اند که مراد دریاهیست در زیر عرش
عمیق و قعر او چندانست که از هفت آسمان تا زیر هفتم زمین و در روایت سطرا و البحر الحیوان خوانند
کفتند در وقت نفخ صور از آن دریا چهل شبانه روز باران آید بمنی تا مردم از کورها برخیزند خدا
تعالی سوکند خورد باین چیزها که عذاب خدای واقع و نازل خواهد شد و آنرا هیچ مانعی و دافعی
نخواهد بود جبیر بن مطعم کفت بمدینه آمدم تا با رسول م سخنی کویم در باب اسیران بدر اتفاق را
وقت صبح بمدینه رسیدم و نماز میکرد و سورة والطور میخواند چون باینجا رسید که خدای میکوید
ان عذاب ربك لواقع ما له من دافع نزدیک آن بود که دلم شکافته شود از ترس خدای و محبت اسلام
در دلم حاصل شد و چنان کمان بردم که از جای برنخیزم تا عذاب فرو نیاید ایمان آوردم از ترس خدای تعالی
یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا فویل یومئذ للمکذبین الذین هم فی خوض
یلعبون یوم یدعون الی نار جهنم دعا هذه النار التی کنتم بها تکذبون
افسحر هذا ام انتم لا تبصرون اصلوها فاصبروا او لا تصبروا سواء علیکم انما
تجزون ما کنتم تعملون آن روز که آسمان مضطرب و متحرک شود و در کردش در آید بمانند کشتی و در
یکدیگر آید بمانند موج دریا و این کوهها در رفتن آیند و این نفخه دوم بود از اعلام خراب دنیا
واشراط ساعت باشد وای آن روز دروغ دارندکان خدای را آنانکه در باطل خوض میکنند و حق را ببازی

وافسوس میدارند روزی که میرانند ایشانرا بعنف و میبرند با آتش دوزخ **در خبرست**
که خازنان دوزخ دست در کردن بندند و موی پیشانی ایشان با پایها بندند و در دوزخ اندازند
و ایشانرا کویند که این آن آتش است که شما آنرا بدروغ داشتید افسحر هذا خازنان دوزخ کویند این
کافرانرا که این سحر و جادو است یعنی در دنیا محمد را بسحر نسبت میکردید که این سحرست اکنون این دوزخ
می بینید سحرست یا حقیقت یا شما نمی بینید چنانکه در دنیا میکفتید که چشم ما را سحر کرده اند اکنون بسوزید
باتش دوزخ که لازم باشد پس صبر کنید یا مکنید که یکسانست شما را صبر کردن یا نکردن و اکر صبر کنید سود
ندارد و اکر جزع کنید بر شما نبخشایند بدرستی که شما را پاداش دهند بسبب آنچه می کنید ان المتقین فی
جنات و نعیم فاکهین بما آتیهم ربهم و وقیهم ربهم عذاب الجحیم کلوا واشربوا
هنیئا بما کنتم تعملون متکئین علی سرر مصفوفة وزوجناهم بحور عین
والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم
من شیء کل امرئ بما کسب رهین وامددناهم بفاکهة ولحم مما یشتهون یتنازعون
فیها کاسا لا لغو فیها ولا تاثیم خدای تعالی چون ذکر دوزخیان کرد ذکر بهشتیان میکند
و میکوید که متقیان و پرهیزکاران در بهشت و نعمت باشند خوش عیش و خوش دلی با آنچه خدای بدیشان
داد و نکاه داشت ایشانرا از عذاب دوزخ کویند ایشانرا که بخورید از طعامهای بهشت و بیاشامید
از شربتهای بهشت نوش و کوارنده بجزای رنجی که کردید شما تکیه زده باشند بر تختها در پی یکدیکر نهاده بر هم
تختهای زرین نشسته با ایشان دهیم و جفت ایشان کردانیم زنان سیاه چشم فراخ چشم را و آنان که ایمان آورده اند
و فرزندان ایشان متابعت کردند ایشانرا با ایمان فرزند ادر قیامت فرزندانرا به پدران در رسانیم
و اکرچه درجه فرزندان و عمل صالح ایشان بحد درجات پدران نباشد و از این جهت هیچ نقصان نکنیم آنچه حاصل است
و باستحقاق بدهیم و آنچه حاصل نباشد بفضل بدهیم تا بدیدار یکدیکر شادمانه باشند که از جمله شرف

سعید جبیر

وکرامت وحبور آنجنانست که پدران وفرزندان بیکجای باشند
روایت کرد از عبدالله عباس از رسول صلعم که خدای تعالی فرزندان مؤمنان را بدرجه پدران برساند
واکرچه دون ایشان باشند در اعمال تا چشم با یکدیکر روشن باشد آنکه این آیه بخواند که وَالَّذِينَ
آمَنُوا الآیه وهم ابن عباس روایت کرد از رسول صلعم که چون مؤمن بدرجه خود رسد کوید بار خدایا
مادر و پدر و فرزندان واهل من کجا اند وحال ایشان چیست کویند ایشان عمل نداشتند که اینجا
رسند کوید بار خدایا ایشان را بمن رسان خدای تعالی فرماید تا ایشان را نزدیک وی آرند آنکه
این آیه بخواند وکفت كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ هر مردی در رهن کردار خود باشد جزاء کردار وی
بوی دهند بی وفق آنچه کرده باشد وما ایشان را مدد فرستیم بمیوه وکوشت از آنچه ویرا آرزو
کند از انواع کوشتها يَتَنَازَعُونَ از یکدیکر می کیرند اناء که در وی خمر باشد وتا در وی خمر نباشد
آنرا کاس نخوانند لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ ودر وی باطل ولغو نباشد فرجام نباشد سعید مسیب
کفت در وی فحش نباشد ابن زید کفت در وی دشنام نباشد و مجلس که مجلس بهشت عدن بود وساقی
فرشتکان وریحان ایشان تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً وقوم مهمانان خدای باشند وَلَا تَأْثِيمٌ
ودر وی فعل نباشد که ایشانرا بکناه ونزه آرد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ
مَكْنُونٌ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ
الْبَرُّ الرَّحِيمُ ومیکردند بر ایشان غلامان بخدمت که پنداری از غایت صفا که مروارید پوشیده
داشته اند تا هوا وآفتاب وباد آنرا نکرده اند وباستعمال متبذل نشود عایشه روایت کرد که
کمتر کس از اهل بهشت خدمتکاری را آواز دهد هزار خادم جوابش دهند بلبیک لبیک
حسن بصری کفت روزی رسول خدایرا پرسیدند که یا رسول الله خادم چون لؤلؤ
مکنون باشد مخدوم چکونه باشد کفت چنانکه ماه شب چهاردهم در جنب ستاره وَأَقْبَلَ

[illegible]

بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وروی آرند بعضی بر بعضی ویکدیکر را می پرسند عبدالله عباس کفت چون از
کورها بر خیزند دیکر مغفرتر از کفتند در بهشت واین قول بهتر است کویند ما پیش ازین در میان اهل
وقوم خود ترسناک بودیم خدای تعالی بر ما منت نهاد و ما را نکاه داشت از عذاب دوزخ
وسموم نامیست از نامهاء دوزخ واین آنکه باشد که دوزخ را باز پس کذاشته باشند
ما پیش ازین او را میخواندیم یعنی خدایرا عبادت میکردیم خاص وخالص وما او را بنان
نمی کرفتیم که خداوند نیکوکار وبخشنده است فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِكَاهِنٍ بِنِعْمَةِ
رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي
مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ أَمْ يَقُولُونَ
تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ
شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یاد ده این غافلانرا بنعمت خدای وعصمت وی که تو فال کوی وکاهن
ودیوانه نیستی این آیه در شان معتیان آمد که بر عقبها مکه مردم را منع میکردند از دیدن رسول صلعم
یکی میکفت شاعر است یکی میکفت کاهن است یکی میکفت دیوانه است وذلک قوله تعالی أَمْ يَقُولُونَ
یا میکویند که وی شاعر است یا کویند منتظریم وچشم داریم تا حادثه مرک بوی رسد بکوای محمد ایشانرا
که انتظار کنید وچشم دارید حادثه روزکار را که من نیز چشم میدارم ومنتظری باشم در حق
شما آنرا که چشم دارید در حق من کفتند کاهن آن باشد که کوید مرا تابعه هست از جنی که مرا خبر
میدهد از احوال وغیوب بی وحی وکاه کاه سخنها غیب کوید ودعوی وحی نکند بلکه کوید مرا
ازین علم حاصل است بعضی کفتند این محمد شاعر است وکار شعر ورونق تا چندان باشد که او
زنده باشد ما صبر کنیم تا او بمیرد چنانکه شاعران دیکر از طرفه وزهیر ونابغه ودیکر آنکه بدروی
در جوانی بمرد تواند بودن که او نیز در جوانی بمیرد آیا عقل ایشان باین می فرماید که این کویند واین کنند

واین برای آن گفت که ایشان دعوی عقل و زیادتی عقل میکردند بر دیگران و از احلام و عقول خود ۱
لاف میزدند خدای تعالی گفت عقل ایشان این اقتضا کرد و ثمره عقل ایشان اینست یا خود ایشان
گروهی طاغیان اند و از حد و اندازه بیرون رفته‌اند یا میگویند که این قرآن را محمد از خود فرا بافته
است نه چنین است که ایشان ایمان نخواهند آوردن و سر آن ندارند که ایمان آرند از طغیان
و تعنت آنگه دلیل گفت بر آنکه این قرآن ساخته بشر نیست که اگر باشد که ایشان بسیار سخن مانند این
قرآن اگر راست میگویند چون زبان شماست و محمد از شهر و نسب شماست و در تربیت و فصاحت
و دلالت هم مانند وی آید چون نتوانید آوردن دلیل کند بر آنکه محمد هم نتواند و این گفته وحی است
که اگر بودی شما نیز مثل این توانستی آوردن ام خلقوا یا ایشان را از هیچ چیز آفریدند نه برای کاری
بر ایشان و نهی نیست یا ایشان خود را آفریده اند ام خلقوا السموات والارض بل لا یوقنون
ام عندهم خزائن ربک ام هم المصیطرون ام لهم سلم یستمعون فیه فلیأت
مستمعهم بسلطان مبین ام له البنات ولکم البنون ام تسألهم اجرا فهم من مغرم مثقلون
ام عندهم الغیب فهم یکتبون ام یریدون کیدا فالذین کفروا هم المکیدون
ام لهم اله غیر الله سبحان الله عما یشرکون یا آسمان و زمین را ایشان آفریده اند نه که ایشان را
هیچ علمی و یقینی نیست و هم شاک اند و هم متحیر یا خزینها خدای نزدیک ایشانست یعنی باران و
ارزاق خلقان **عکرمه** گفت یعنی پیغمبری و علم آنچه خواهد بودن یا خود ایشان جباران
و متکبران اند و گفتند مصیطرون رقیب باشد یعنی ایشان رقیبان اند بر مردم و بر ایشان رقیبی نیست
یا ایشان را نردبانیست که بسبب آن می شنوند اگر چنین است آنکه او شنیده است و بسمع او رسیده ۱۵
گو حجتی روشن بیار یا خدای را دختران اند و شما را پسران بر حسب آنکه دعوی کردند والملائکة
بنات الله یعنی قدر شما رفیع تر است چنانکه پدر پسران عالی قدر تر باشد و پدر دختران پژمرده

و سرافکنده تر باشد علی اعتقادکم الفاسد و گفتند مراد اینست که اگر تو فرزندان اختیار
کردی اختیار پسری کردی بجای آنکه حکیم علیم اختیار بهتر کند اختیار بدتر نکند یا تو که محمدی بر
ادای رسالت از ایشان مزدی میخواهی که ایشان از غرامت آن گران بار اند یا نزدیک ایشان علم غیب
است که ایشان آنجا می نویسند یا دعوی میکنند که ما میدانیم که این سخن که محمد میگوید از حدیث بعث
و نشور آنرا اصلی نیست **بعض مفسران** گفتند این جواب آنست که ایشان گفتند
اگر کار آخرت اصلی دارد ما را بهتر باشد آنجا چنانکه گفت ولئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها
منقلبا یعنی این غیب از کجا بشما آمد یا از کجا نوشته اید این حدیث را یا میخواهند تا با تو مکری کنند
خود مکر ایشان با ایشان کردید و کید خدا تدبیری باشد که بسازد برای اولیاء خود بر اعداء خود تا قهر
و غلبه کند ایشان را یا ایشان را خدای هست جز از خدای عز و جل که مستحق عبادتست یعنی که با ایشان کرده
این دعوی نتوانند کرد آنگه تن به خویش کرد و گفت منزه است خدای تعالی از آنکه با وی انباز گیرند وان
یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون
یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا ولا هم ینصرون وان للذین ظلموا عذابا دون ذلک
ولکن اکثرهم لا یعلمون واصبر لحکم ربک فانک باعیننا وسبح بحمد
ربک حین تقوم ومن اللیل فسبحه وادبار النجوم این جواب آنست که گفتند او تسقط
السماء کما زعمت علینا کسفا ایشان بر تعنت و تحکم تا گفتند پاره‌ها آسمان بر ما فرو افکن اگر
چنان باشد که ما آسمان را پاره کنیم و پاره از آن بر ایشان فرو افکنیم ایشان بجحود گویند این نه پاره
آسمان است این ابریست بر هم نشسته این آیات که خدای جل جلاله گفت و این سخنها که در عقب هم
آمد درین بعضی بحقیقت و بعضی بر تحکم همه بلاغ حجت است و الزام تنبیه بر سبب برهان و منکران
قرآن را از انتفاع کافران و مشرکان آنگه گفت فذرهم صورتا امر است و معنی تهدید یعنی رها کن

ایشان را یا محمد تا برسند بدین روزشان آن روزی که ایشان مرگ ببینند و بیفتند آن روز که غنا نکند
ایشان را کید ایشان هیچ چیز و نه نیز ایشان را یاری کنند یعنی کس نباشد که ایشان را یاری کند
و آنان را که ظلم و ستم کردند یعنی کافران و مشرکان را عذابی خواهد بودن پیش از عذاب دوزخ یعنی
عذاب گور این قول براء بن عازب است و گفتند قتل و اسر روز بدر است و این قول ابن
عباس است و گفتند قحط و جوع هفت سال است ولیکن بیشترین ایشان ندانند که عذاب با ایشان
فرو خواهد آمدن تو ای محمد صبر کن حکم خدای خود را یعنی باین انواع عذاب که با ایشان رسد
یا بر آنچه از ایشان بتو رسد از رنج که ترا از ایشان هیچ باکی نبود برای آنکه تو در نگاه داشت و حفظ
مائی و در چشم و دیدار مائی و تسبیح کن بثنا و شکر و ستایش خدای خود آنکه برخیزی از مقام و مجلس خود
و بگو سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اگر مجلس خیرت بود خیرت بیفزاید و اگر مجلس جز آن باشد
کفارت گناهت بود ابو هریره از رسول روایت کرد که فرمود که هر که در مجلسی بنشیند و در آن مجلس
گفت و گوی بود چون خواهد برخاست بگوید سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْكَ هرچه در آن مجلس گفته باشد و کرده باشد بیامرزند وی را
ابن زید گفت نماز کن بفرمان خدای خود چون از خواب برخیزی **ضحاک** گفت چون به
نماز برخیزی بگو سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالٰى جَدُّكَ وَلَا اِلٰهَ غَيْرُكَ
کلبی گفت از خواب برخیزی تسبیح و تهلیل کن تا بنماز مشغول شدن گفتند
که نماز بامداد خواست و گفتند نماز پیشین چون از قیلوله برخیزی و بعضی از شب خدا را تسبیح کن گفتند
مراد نماز شام و خفتن است و گفتند نماز شب است وَاِدْبَارَ النُّجُومِ وقت پشت برکردن ستارگان
امیر المؤمنین علی ع و جمعی از صحابه گفتند سنت نماز بامداد است و از رسول روایت است
که این دو رکعت نماز بهترست از هرچه آفتاب بروی آید ابن زید گفت فریضه نماز بامداد است

سورة النجم مکیست و شصت و دو

آیت ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد که رسول فرمود که هر که سورة النجم
بخواند خدای تعالی وی را ده حسنه بنویسد بعدد هر کس که برسول ص ایمان آورد و هر کس که
رسول را جحود کرد

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالنَّجْمِ اِذَا هَوٰى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوٰى وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى اِنْ هُوَ
اِلَّا وَحْيٌ يُوحٰى حق تعالی قسم یاد کرده است و سوگند خورده بنجم عبدالله عباس گفت مراد بان
نجم پروین است شعر اذا شاكت بجوزاء والنجم طالع • وكل بحاضنات الغدرات معاش •
اذا هوى ای سقط و غاب چون فرو شود مجاهد گفت مراد جنس است یعنی ستارگان آسمان چون فرو شوند
چنانکه گفت شعر فبات يريه عرسه وبجامه • وبت اريه النجم اين مخافة • حق تعالی بایشان قسم
کرد برای آنکه دلیلان روندگان اند فی قوله وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ و زینت آسمان اند
اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ بر آسمان دوازده برج است از ستارگان در زمین دوازده
امام اند از معصومان در بیابان بان ستارگان راه برند و گمراهان دین باین ستارگان راه برند
و این دو سه بیت را بصادق ع نسبت کنند که وی گفته است شعر فی الاصل کنا نجوما یستضاء بنا
وفی البرية نحن اليوم برهان • نحن البحور التي فيها لغائصها • دُرٌّ ثَمِينٌ وَيَاقُوتٌ وَمَرْجَانٌ •
منازل القدس والفردوس يملكها • فنحن للقدس والفردوس خزان • من شذ عنا فبرهوت مساكنه •
ومن اتانا فجنات وولدان **عکرمه** گفت مراد بنجوم رجوم است آن ستارگانی که بآن شیاطین
را رجم کنند چون قصد استراق سمع کنند هر نجمی از آن رجمی است شیاطین را که قصد کاری کنند و بر ایشان
نباشد وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ و هر نجمی از ایشان رجمات شیاطین انس را چون بغلطی کاری کند

که پیدا باشد تا بهری را بنجوم حجة تهر کنند و بهری را بنار سطوة بسوزند **ضحاک**
گفت مراد بنجوم قرآنست که خدای تعالی نجم از پس نجمی فرستاده است و سورة از پس سورة بیانه
فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ اخفش گفت مراد نباتات زمینست بیانش وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ
و عرب هر درخت را که ساق ندارد نجم خوانند إِذَا هَوَى ای سقط ومال و تفسیر سجده آن گفتند که شاخ
باد برآید و سر درختان با شاخ و بی ساق زند و ایشان را بجنباند تا سر بر زمین آرند و برای کثرة
منافع ایشان بایشان سوگند یاد کند **ابو حمزه ثمالی** گفت مراد ستارگان اند که عند
قیام ساعة منتشر شوند و مطموس کرده شوند فی قوله تعالی وَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ
بعضی دیگر گفتند آن ستارگانند که بوقت سحر نزدیک شوند بغروب برای آن قسم کرد که علامت نماز
شب کنند کان بآن وقت بیدار شوند و برخیزند و عبادت کنند خدای تعالی را **در خبرست**
که علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام همه شب نماز
کردی و چون وقت سحر بودی بمیان سرای آمدی و نظر کردی در آسمان و گفتی اِلٰهِي غَارَتْ
نُجُومُ سَمَائِكَ وَنَامَتْ عُيُونُ أَنَامِكَ وَهَدَأَتْ أَصْوَاتُ عِبَادِكَ بارخدایا ستارگان
آسمانت نزدیک شدن بغروب شدن و چشمهای خلقانت بخفت و آواز بندگانت ساکن شد
و تو خداوندی که ترا خواب نیست صادق ع گفت مراد بنجوم رسولست إِذَا هَوَى ای انصرف لیلة
المعراج **در خبرست** که ابو طالب را گفتند محمد را از وقت نماز خفتن باز ندید
نیست همه شبش در مکه طلب میکرد و علی بن ابی طالب ع در کعبه طلب میکرد و ام هانی در حجره طلب میکرد
و هیچ جای نمی یافت ابو طالب سلاح برگرفت و بنی هاشم را جمع کرد و بر در کعبه باستاد سوگند
میخورد که اگر صبح برآید و محمد را نیابد هر کسی که بدشمنی او متهم است ویرا بدین تیغ بیازارم چون
صبح نزدیک شد ستاره از قطب آسمان جدا شد بغایة روشنی و هر ساعت بزمین نزدیکتر میشد

تا بدر خانه رسول ص آمد چون نظر کردند رسول بود ص فذلک قوله تعالی وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى
و بعضی گفتند مراد آن ستاره است که خدای تعالی آنرا علامت امامت امیر المؤمنین علی ع
گردانید و سبب آن بود که سلمان و جمعی از صحابه رسول ص را پرسیدند که یا رسول الله مقام تو پس
از تو کرا خواهد بود گفت آنکس را که امشب ستاره از قطب فلک جدا شود و بمنزل او نزول
کند آن شب اهل مدینه همه بر بامها رفتند امید آنرا که ستاره بخانه ایشان فرود آید مگر امیر المؤمنین ع
و فاطمه ع که ایشان در خود رها نکردند گفتند اگر بخانه ما آید ما را از شکر و عبادت باید کرد و اگر
بخانه ما نیاید از عبادت عاطل نباشیم ایشان هر یکی در محراب خود بودند بورد خود مشغول ستاره
روشن از قطب آسمان جدا شد گفتند زهره بود بحجره زهرا فرود آمد فذلک قوله تعالی وَالنَّجْمِ
إِذَا هَوَى گروهی از منافقان طعنه زدند و گفتند أَلَا إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ ضَلَّ فِي عَلِيٍّ محمد در حق علی
گمراه شد خدای تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که بخانه او فرستاد گفت بحق آن ستاره که در خانه
علی بن ابی طالب افتاد که صاحب شما که محمد است ضال و گمراه نیست بعضی دیگر گفتند سبب نزول
سوره آن بود که چون رسول ص هجرة کرد بمدینه و مسجد بنا کرد مهاجران که با رسول هجرت کرده بودند
هر یکی در پیرامن مسجد خانه بنا کردند و در بمسجد گشادند چون مدتی برآمد و اسلام قوی شد و
مسلمانان بسیار گشتند جبرئیل ع آمد و گفت خدای تعالی میفرماید که درها تا از مسجد برآید
و از بیرون درها بگشاید رسول ص بمنبر برآمد و خطبه کرد و پیغام خدای تعالی برسانید
گروهی ساز کردند که درها برآرند و گروهی بعلت خویشی چون عباس و حمزه و جمعی از صحابه بحرمت
خدمت اندیشه کردند که مبادا تا خطاب با ما نباشد اولین کسی که آلت در برآوردن در پیش گرفت
بود حضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه بود رسول ص در حجره میرفت ایشان ساز آن کار میکردند فاطمه
را گفت مادر و پدرم فداء تو باد این خطاب با تو نیست تو از منی هر گاه در تو برآرند در من برآورده باشد

خدای تعالی فرماید تو و علی از مسیند و بگذشت عباس و حمزه پیش رسول صلعم رفتند و گفتند
ما را چه میفرمائی گفت خدای تعالی میفرماید که در بر آرید چندان که گفتند هیچ فایده نبود گفتند
چندان رها کن که سوراخی باشد که بنگریم و روی تو ببینیم گفت رخصت نیست گفتند چندانی که
آواز تو بشنویم گفت دستوری نیست برخاستند و درها بر آوردند و صحابه نیز طمع ببریدند و درها
بر آوردند و در امیر المومنین علی را گشاده رها کرد منافقان چون چنان دیدند گفتند الا ان محمدا لقد
ضل فی حب علی خدای تعالی این آیه فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما
غوی نجوتست که از کفر میشوند که رسول ما ضال و غاوی نیست آنکه رسول صلعم بمنبر
بر آمد و آنانرا که گفتند که چرا علی را تخصیص کردی در آخر خطبه گفت والله ما سددت ابوابکم و لا
فتحت باب علی بل الله سد ابوابکم و فتح باب علی بخدای که من درهای شما بر نیاوردم
و در علی نگشادم بلکه خدای درهای شما بر آورده و در علی بگشاد **عروة بن الزبیر**
روایت کرد از جماعتی که عتبه بن ابی لهب چون این سوره فرود آمد گفت والله لا اری محمدا
بخدای که محمد را بجا نیارم رسول صلعم دلتنگ شد و بر وی دعا کرد و گفت اللهم سلط علیه کلبا
من کلابک یا کله بارخدایا سگی از سگان را بر وی مسلط کردان تا او را بخورد از زمین
نجد بیرون آمد که با جمعی از کافران قریش ببازرگانی رفت در راه بمنزلی فرود آمدند آنجا دیری
بود راهبی آواز داد که این زمین مسبعه است خود را نگاه دارید ابولهب گفت یا معشر قریش اعینونی
لیلة فانی اخاف علی ابنی دعاء محمد صلعم مرا یاری دهید که امشب من می ترسم از دعاء محمد صلعم بر
پسرم ایشان جمله را جمع کرد و بر بالاء همه جای عتبه بساختند و ایشان پیرامون او بخفتند چون
پاسی از شب بگذشت شیری بیامد و از جمله ایشان هیچ کس را گزند نرسانید و بجست و بر بالاء آن
رحلها شد و سر عتبه را از تن برکند او آواز داد که قتلنی رب محمد خدای محمد بکشت مرا این بگفت و در حال

بمرد و شیر او را بدرید و بخورد و بر گردید و تعرض بکسی نرسانید و ما ینطق عن الهوی و سخن نگوید
از سر هواء نفس بمراد و میل و محبت نفس آن سخن که او میگوید الا وحی و پیغامی که بوی میرسانند
و الهامی که از قبل خدای تعالی می آموزد او را کسی که او صفت قوتست یعنی جبرئیل ع و قوت او چندانست
که بیک دم زدن از آسمان هفتم بزمین آید و آنچه که وحی آوردی بیک ساعت بر رفتی و باز آمدی
علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای افتمارونه علی ما
یری وی را آموخت وی را کسی که قوت عظیم دارد خداوند قوت عظیم است **کلبی** گفت
و از شده جبرئیل ع آن بود که شهرستان قوم لوط را از قعر زمین بر کند و چندان ببرد که آواز مرغان
ایشان را اهل آسمان بشنیدند آنگه سر نگونسار کرد و بینداخت **ابن عباس** گفت ذو مرة ذو منظر
حسن قتاده گفت ذو خلق طویل خداوند بالاء دراز بود فاستوی یعنی تمام خلق بود
و نیکو صورت و تمام بالا و هو یعنی محمد صلعم بافق اعلی بود مفسران گفتند افق اعلی اقصاء
دنیاست بمطلع آفتاب نزدیک و در آسمان نهم قتاده گفت افق اعلی آنجاست که روز از
وی بدید آید و گفتند معنی اینست که فاستوی جبرئیل راست باستاد بران صورت که خدای
تعالی وی را آفریده بود برای آنکه جبرئیل ع چون برسول آمدی بصورت مردی آمدی برین قول
و هو ضمیر جبرئیل باشد و بر قول آنان که گفتند فاستوی راست باستاد جبرئیل ع یعنی محمد صلعم
خلاف کرده اند که این مساواة در چه چیز بود بعضی گفتند در قوت با آسمان بر شدن راست شدند با
یکدیگر بعضی دیگر گفتند راست شدند بعلم و وحی ثم دنی فتدلی علما در معنی این آیه خلاف
کردند عبد الله عباس و قتاده و ربیع گفتند نزدیک شد جبرئیل ع پس از آنکه بافق اعلی مستوی شد
دنی من الارض بزمین نزدیک شد فتدلی فنزل بالوحی الی محمد صلعم آورد تا بمحمد چنان نزدیک شد

که مقدار کمانی باشد بعضی دیگر گفتند در کلام تقدیم و تاخیری هست معنی آنست که ثم تدلی فتدنی برای آنکه
تدلی سبب دنو باشد اول تدلی بود آنگه دنو و نزدیکی فاصل تدلی نزول باشد بچیزی تا بآن
او نزدیک شوند **بعضی دیگر** گفتند ثم دنی الرب من محمد فتدلی وقرب منه واین روایت
انس است در سیاقت حدیث معراج گفت ثم دنی الجبار رب العزة من محمد فتدلی حتی کان منه قاب
قوسین او ادنی یعنی قدیم تعالی برسول ص نزدیک شد برحمت و تمکین که محمد ص را بود و حکایت و علو رتبت او
بقرب مسافت بر حقیقت چنانکه گفت واذا سالک عبادی عنی فانی قریب و معلومست که قرب مسافت
نخواست چه قرب مسافت از صفات اجسامست **بعضی دیگر** گفتند دنی محمد من ساق العرش
فتدلی فاهوی للسجود رسول ص بساق عرش نزدیک شد بشکر آنکه آنجا رسید سجده کرد شکر آنرا که از عرش
چنان نزدیک شد که مقدار دو کمان **حسین** بن الفضل گفت محمد ص بعرش نزدیک شد پس در آویخته شد
یعنی دست در سرادقات عرش زد و دوش را جای قرار نبود معلق ایستاده بفرمان خدای **بعضی**
اهل معانی گفتند این عبارتست از تاکید محبت و غایت رفعت منزلت و اصل این آنست که دو معاهد
و هم سوگند در جاهلیت چون خواستند که عهد صفا سوگند کنند کمانها بیاوردندی و بیکدیگر بازنهادندی
یعنی ما متحابیم و متعاهدیم هر یکی از ما معاون و مصاحبش خواهد کردن او ادنی بلکه نزدیکتر **و بعضی**
از محققان گفتند بر او آن گفت که آنجا عدد محصور نبود و تحقیق فاوحی الی عبده و جبرئیل ع وحی کرد بمحمد ص
آنچه خدای بجبرئیل وحی کرده بود در وحی خیانت و زیادت نبود و نه نقصان **ابوالحسن نوری**
را پرسیدند از این آیه گفت این که داند بین الحبیبین سرٌ لیس یعلمه خطٌ ولا قلمٌ عنه فیحکیه سرٌ یمازجه
انس یقابله نورٌ یحیر فی البحر النیه **و در تفسیر اهل البیت** ع
است که حق تعالی شب معراج تقریر امامت امیر المؤمنین ع کرد با رسول ص و معنی آنست که فاوحی الی عبده
فی علی ما اوحی آنگه چون وقت در آمد گفت بلغ ما انزل الیک من ربک این تمامی ما ست ای ما انزل

الیک

الیک من ربک فی علی لیلة المعراج ما کذب الفؤاد دل با او دروغ نگفت در آنچه دید بعضی
گفته اند فؤاد وعاء دلست یعنی فؤاد که غشاء دلست شک نکرد در آنچه دل دید **خلاف کرده**
اند تا چه دید گفتند جبرئیل را دید بر آن شکل که بر آسمان باشد و اخبار که در این معنی آورده اند از
رسول ص خدای را دید هیچ شک نیست که ظاهر آیه اینست که ما کذب الفؤاد ما رای دل محمد ص
در آنچه دید دروغ با او اضافت رؤیت بدلست و رؤیة دل علم باشد و اگرچه لفظ قرآن مجرد رؤیت
است چون بدل معلق است جز علم نباشد که ادراک بدل نکنند بجسم کنند و راویان
روایت کردند که رسول ص را پرسیدند که شب معراج خدای را دیدی گفت رأیته بفؤادی ولم اره
بعینی بدل او را دیدم و بچشم ندیدم افتمارونه علی ما یری می جدل میکنید با او بر آنچه دیده است
افتمارونه می انکار میکنید وی را بر آنچه دیده است ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی
عندها جنة المأوی اذ یغشی السدرة ما یغشی ما زاغ البصر وما طغی لقد رای من آیات
ربه الکبری بدرستی که دید وی را یکبار دیگر یعنی جبرئیل ع را رسول ص بر آن صورت که بر آسمان باشد
دو بار دید یکبار باول نوبت که در حرا بود و رسول ص بر کوه حرا بود نگاه کرد شخصی را دید همه روی
آسمان پوشیده چنانکه از آسمان هیچ پدید نبود و برسول ص سلام میکرد رسول ص از وی بترسید و از
هوش برفت و باز بهوش آمد جبرئیل ع سورة فاتحه بر وی خواند و ذلک قوله تعالی ولقد رآه
بالافق المبین جبرئیل بافق مبین بود و بار دیگر بنزدیک سدرة المنتهی دید بر آن شکل و صورت
و آن درخت را سدرة المنتهی برای آن گویند که علم خلایق تا بآنجا باشد از آن فایق علم خلق است عبد الله
عباس کعب الاحبار را پرسید از سدرة المنتهی کعب گفت درختیست در اصل عرش و شاخ و برگ او
بر سر حاملان عرش است و علم خلایق تا بآنجا رسد و آنچه وراء آنست غیب است آنرا جز خدای عز و جل
ندانند **ابو هریره** گفت رسول الله ص فرمود که شب معراج بسدرة المنتهی رسیدم مرا گفتند که این سدره

است

که هر کس از امت تو که بمیرد با پیغامبر رسد چون بسنت و شریعت تو باشد نگاه کردم چهار جوی دیدم که از بیخ
وی بیرون می آید قوله تعالی و انهار من ماء غیر آسن الآیه و یکی رکمان از عسل مصفی و یکی از شیر و یکی
از می درختی بود که سواری تیز رو در سایه وی صد سال برفتی **اسماء** بنت ابی بکر گفت از رسول
شنیدم که فرمود که در زیر وی درخت سدره بستی افکنده بودند از زر صامت میوه او بشکل قلتها
مقاتل گفت یک برگ او همه دنیا را سایه کند و همه لون از الوان میوه بروی باشد و اگر یکی
یک رو با سبی نشیند و خواهد که گرد ساق او برگردد دیر شود و عمر تر برسد و آن نرسد **و**
در مسایل عبد الله سلام است که رسول را پرسید از وصف سدرة
المنتهی گفت درختیست در آسمان هفتم و اندر وی هزار شاخ است و بر هر شاخی هزار هزار برگ است
در زیر هر برگ اندر هزار فرشته است و گفتند که سدرة المنتهی و طوبی هر دو یکیست اذ یغشی السدرة
چون زبان وحی شد سدره از آنچه باز پوشد آنکه که بوی رسد از نور خدای تعالی تا چنین بجدی رسید
که وصاف از وصف او عاجز باشد جنة المأوی و بنزدیک آن درخت بهشت بر دست راست عرشها
و جای شهیدانست ما زاغ البصر او بنگرید و میل نکرد از آنچه خدای وی را فرموده بود و از عجایبی که
وی را امر کردن بدیدن او عدول نکرد لقد رای بخدای که بدید از آیات خدای تعالی آنچه بزرگتر و بزرگوار
تر بود چون وی را با آسمان بردند افرایتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری الکم
الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی خطاب کرد مشرکان را که آیا می بینید شما یعنی آگاه کرد عوی
میکنند که لات و عزی و مناة خدایان اند و اینها معبودان شان و سادکان اند لات ثقیف را بود بطایف
که ایشان وی را پرستیدندی و گفتند که لات بتخانه بود و قریش وی را پرستیدندی و عزی از آن غطفان
بود و هذیل و خزاعه را مناة بود و گفتند این هر سه بتانی بود از سنگ در کعبه که آنرا پرستیدندی
که عزی صنمی بود غطفان را سعد بن ظالم نهاد برای ایشان و سبب آن بود که بمکه آمد قریش را دید که سعی صفا

و مروه میکردند بخانه آمد و قوم خود را گفت که اهل مکه را دو کوه است که آنجا طواف میکنند خدای
هست ایشان را که او را می پرستند و شما را نیست گفتند بس چه میفرمایی گفت تدبیری سازم برفت
و سنگی از کوه صفا بر کند و یکی از مروه و بیاورد و بنهاد و در برابر یکدیگر و گفت این صفا و مروه
شماست و سه سنگ بگرفت و بر هم نهاد در بن درخت خرما و گفت این معبود شماست این را پرستید
و آنرا طواف میکنید همچنین میکردند تا رسول صلعم مکه را بگشاد بفرمود تا آنجا روند و آن سنگها بردارند
و آن درخت را از بیخ بر کنند و آنچه بینند وی را بکشند خالد برفت و آن درخت را از بیخ بر کند
در بیخ او زنی بود بیرون آمد عریان او را بکشت و باز آمد و رسول را از آن خبر داد گفت آن عزی بود
صنم غطفان و اخری صفت مناة است بر سبیل مذمت یعنی متأخرة و صنیع القدر مشرکان
گفتند این بتان و فرشتگان دختران خدایند گفت ایشان را که هیچ شما را فرزندان نرینه باشد
و خدای را مادینه آنچه بهتر است برای خود اختیار کنید و آنچه فروتر و خسیس تر است برای خدا این قسمتی
است کج و بیداد از حق و ناصواب ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و آباؤکم ما انزل
الله بها من سلطان ان یتبعون الا الظن وما تهوی الانفس ولقد جاءهم من ربهم
الهدی ام للانسان ما تمنی فلله الآخرة والاولی نیستند این بتان الا نامها که شما و پدران
شما بر ایشان نهاده اید خدای تعالی بر آن هیچ حجتی و بینتی نفرستاده است ایشان پی روی می
کنند مگر گمان را و آنچه هوا و دل فرماید یعنی از خدائی و استحقاق عبادت بر ایشان جز نامی نیست
و آن نام شما نهاده اید و پدران شما آنکه بعضی بگمان و بعضی بهوای نفس بی حجتی و بینتی آنرا می پرستید
و بدرستی که بر ایشان آمد از خدای تعالی هدی و بیان آن که ایشان خدای نیستند و خدایی را
نشایند و عبادت جز خدای را نباید کردن ام للانسان استفهام است بر سبیل انکار یعنی نیست
مردم را آنچه تمنا کند و آرزو خواهند می پندارند که ایشان شفیع ایشان خواهند بودن و این خیال باطل

و فاسدات ایشان هرگز شفیع نباشند خدای راست دنیا و آخرت و آنچه خواهد بدهد و آنچه خواهد
منع کند نه بهوا و مراد کافران وکم من ملک فی السموات لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من
بعد ان یأذن الله لمن یشاء ویرضی ان الذین لا یؤمنون بالآخرة لیسمون الملائکة تسمیة
الانثی وما لهم به من علم ان یتبعون الا الظن وان الظن لا یغنی من الحق شیئا فاعرض عن
من تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم ان ربک هو
اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بمن اهتدی بسا فرشته که در آسمانهاست و این کافران
می پرستند و اعتقاد کرده اند که ایشان دختران خدااند و شفاعت خواهند کردن در حق ایشان
و آنان چگونه شفاعت کنند و اگر شفاعت کنند سود ندارد شفاعة ایشان ایشان را مگر
بعد از آن که خدای دستوری دهد آنرا که خواهد و رضا دهد بدرستی که کافران که بقیامت ایمان
ندارند و فرشتگان را بنام زنان میخوانند وما لهم بذلک من علم و ایشان را بآن هیچ علمی و
دانشی نیست ایشان متابعت نمیکنند الا گمان را و گمان از حق هیچ غنا نکند و سود ندارد و بجای
او نایستد آنکه رسول را فرموده که برگرد و اعراض کن از آن کسی که اعراض کند و پشت بذکر ما آرد یعنی
قرآن و گفتند مراد توحید است و ایمان و گفتند رسول است و نخواست الا زندگانی دنیا ذلک
مبلغهم من العلم مبلغ ایشان از علم و دانش ایشان اینست بیش ازین نیند اند و نهایت علم
شان اینست که دنیا را بر آخرت اختیار کرده اند آنکه گفت خدای تو عالم تر است بآنکس که گمراه شد از راه
او و آنکس که راه بوده است و راه یافته یعنی همه را داند و شناسد و هیچ پوشیده نیست ولله
ما فی السموات وما فی الارض لیجزی الذین اساءوا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی
الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة هو اعلم بکم
اذ انشأکم من الارض واذ انتم اجنة فی بطون امهاتکم فلا تزکوا انفسکم هو اعلم

بمن اتقی و چندانست در آسمان و زمین بملک و ملک هر کس از آن چیزی دارد بعاریت دارد و چون
همه او راست باشد جزا با او باشد پاداشت دهد آنرا که بانچه بدی کرده باشند و جزا دهد آنرا که نیکوئی کرده
باشد بنیکوئی آنکه گفت الذین آنان که اجتناب کنند از بزرگ و گناهها کبیره و فواحش
و منکرات الا گناهی که نه بقصد از ایشان در وجود آید یا گناه صغیره و خرده بحقیقت و خدای تعالی
مغفرت واسع و آمرزش بسیار است بیامرزد گناه خرد را و بآن مؤاخذه نکند گفتند لمم
آنست که قصد کند که بکند آنکه توبه کند و این قول مجاهد است و روایة عطا از عبدالله عباس
بعضی گفتند مراد از گناه است که در جاهلیت کرده اند **سبب نزول**
این آیة آن بود که مشرکان مسلمانان را گفتند که شما تا بودید با ما این معصیت و فواحش میکردید
اکنون بر ما عیب می گیرید و ما را تهدید و وعید میکنید خدای تعالی این آیة فرستاد و این قول زید
بن ثابت است و روایة والبی از عبدالله عباس بعضی دیگر گفتند که بهترین چیزی که بلمم ماند و تشبیه
آن می شاید کرد آنست که ابوهریره روایت کرد از رسول که فرمود که چون خدای تعالی نام کسی را
زنا نویسد لا محاله راست باشد اگر بچشم نگرد زنا چشم باشد و اگر بزبان گوید زنا زبان باشد
و اگر لمس کند زنا دست باشد و اگر سعی کند زنا پا باشد و اگر بفرج کند آن زنا است و فاحشه
و آن دیگران لمم باشد یعنی نسبت و اضافت با زنا فرج عطا گفت لمم عادت مرد باشد
گناهی که نسل و بدان عادت کرده باشد و آن آنست که رسول گفت ما من مؤمن الا وله ذنب یصیبه
الفینة بعد الفینة لا یفارقه حتی یفارق الدنیا **محمد بن الحنفیه**
فرمود که لمم آن باشد که مردم بآن همه کنند از خیر و شر و دلیل این تأویل آن خبر است که روایة
کرده اند که ان للسلطان لمة وللملک لمة ولمة الشیطان الوسوسة ولمة الملک الالهام
معنی اینست که خدای تعالی میفرماید که من معناو اجرا نیکوتر از آن کنم که ایشان کرده باشند و ایشان آنانند که

از کبایر و فواحش اجتناب نموده باشد الا کناهی که از آن توبه کند یا صغیره اگرچه توبه نکند یا کناهی
که کرده شود بی قصد آن که خدای تعالی معفو باشد و خدای تو فراخ آمرزش است یعنی بنده که
نباشد آمرزیدن کناهان واکر چنین که بود و رحمت خدای از وی در کذشتی بود یکی از بزرکان بسیار
کفتی الهی اکر همه عالم را بیامرزی مشت خاکی را آمرزیده باشی واکر همه عالم را بسوزانی مشت خاکی را
سوخته باشی برتو دشوار نیست آمرزیدن کناه و ابو نواس را یکی در خواب دید کفت خدای با تو چه کرد
کفت خدای مرا بیامرزید باین دو بیت که کفته بودم **شعر** مَن اَنَا عَبدُ اللّٰهِ حَتّٰی اِذَا
اَذنَبتُ لَا یَغفِرُ لِی ذَنبِی • اَلعَفوُ یُرجیٰ مِن آدَم • فَکَیفَ لَا اَرجُوهُ مِن رَبِّی • هُوَ اَعلَمُ
بِکُم او عالمتر است بشما چون شما را از زمین بیافرید یعنی آدم را و برای آنکه نطفه آدمی
از غذاست و غذا از زمین است پس از زمین آفریده باشد و چون شما چنین بودید در شکم
مادران خود پس خویشتن را تذکیه مکنید و مدح یکدیگر مکویید **مجاهد و مقاتل**
کفتند که جماعتی را عادت بود که طاعت خود باز کفتندی خدای تعالی این آیه فرستاد و
کفت خود را مستایید که اوست خدای که عالم تر است بمتقیان و کیست که از معاصی بپرهیزد
اَفَرَاَیتَ الَّذِی تَوَلّیٰ وَاَعطیٰ قَلِیلًا وَاَکدیٰ اَعِندَهُ عِلمُ الغَیبِ فَهُوَ یَریٰ اَم لَم
یُنَبَّأ بِمَا فِی صُحُفِ مُوسیٰ وَاِبرٰهِیمَ الَّذِی وَفّیٰ اَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزرَ اُخریٰ وَاَن لَیسَ
لِلاِنسَانِ اِلَّا مَا سَعیٰ وَاَنَّ سَعیَهُ سَوفَ یُریٰ ثُمَّ یُجزٰیهُ الجَزَاءَ الاَوفیٰ عبد الله
عباس و سدی کفتند که این آیه در شان عثمان بن عفان آمد و عادت او آن بود که صدقه
نیکو کردی برادری بود وی را از جهت رضاع نام او عبدالله بن سعد بن ابی سرح و او منافق بود او را
ملامت میکرد که چنین که تو میکنی زود باشد که درویش شوی و محتاج کردی عثمان کفت من کناهان
بسیار دارم این برای آن میکنم تا کفارت کناهان من باشد کفت این اشتر را که داری بمن ده تا جمله کناهان تو

بر کیرم بدو داد و کواه بر گرفت و دست از آن صدقه بداشت خدای تعالی کفت اَفَرَاَیتَ الَّذِی
دیدی ای محمد آن مرد را که بکریخت و پشت بطاعت داد و روی از حق و چیزی اندک داد بصاحبش یعنی
عبدالله بن سعد و دادن شتر بوی وَاَکدیٰ و آن چیزی که میکرد باز کرفت چون این آیه آمد
برای پشیمان شد و باز چیز کردن و عطا دادن شد اَعِندَهُ عِلمُ الغَیبِ انکار است بر آن که او تحمل
کناه غیری خواست کردن کفت بنزدیک او علم غیب است که با او چه خواهند کردن یعنی میداند آنچه او
کفت از تحمل کناه دیکری چنانست که او کفت یا خود او را خبر نداده اند از آنچه در اسفار توریة
موسی و نیز صحف ابرهیم ع که او وفا کرد بعهدهای خدای تعالی که هیچ کس کناه خود بر دیکری ننهد
بعضی از مفسران کفتند پیش از ابرهیم ع ظلمه روزکار را عادت بود که پدر را
بکناه پسر بکرفتندی و برادر را بکناه برادر بکشتندی و خویش را بجای خویش مواخذه کردندی تا که خدای
تعالی ابرهیم ع را برسالت فرستاد و بر وی انزال کرد در صحف وی که اَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزرَ اُخریٰ و ابرهیم
را وصف کرد بوفا و وفاء او آن بود که عمل کرد بآنچه وی را فرمودند و قیام کرد بکذاردن رسالت بخلق
و از عهده تکلیف نبوت بیرون آمد و بهمه وفا کرد ربیع کفت بخواب دید وفا کرد و پسر را قربان کرد ابو
العالیه کفت ارکان اسلام تمامی بجای آورد و ذلک قوله تعالی وَاِذِ ابتَلیٰ اِبرٰهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ
عطاء ابن السائب کفت ابرهیم ع با خدای تعالی عهد کرد که هیچ چیز نخواهد از هیچ کس جز از خدای
تعالی و باین خصلت حق عز و جل بر وی ثنا کرد ابو بکر وراق کفت ابرهیم شرط دعوی قیام نمود خدای
او را کفت اَسلِم او کفت اَسلَمتُ لِرَبِّ العَالَمِینَ خدای تعالی او را بصحت دعوی او مطالبه و امتحان کرد
در نفس و فرزند و مال تن بنیران دادن و فرزند بقربان و مال به مهمان خدای تعالی وی را وفادار خواند
سهل بن عبدالله روایت کرد از رسول ع که فرمود که خبر دهم شما را که خدای تعالی
ابرهیم را چرا وفادار خواند کفتند بکوی یا رسول الله کفت برای آنکه هر بامداد و شبانکاه کفتی فَسُبحَانَ اللّٰهِ حِینَ

تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون وجامع میان
این آیة کلا لا تزر وازرة وزر اخری ومیان آن آیة کی ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقا
لهم آنست که این آیة محکم است وبر ظاهر خود وآن آیة متاولست بر ائمه ضلالت آمده است کفت
ایشان بار کناه خود بر کیرند وبار کناههای ایشان یعنی مثل کناهان ایشان که بدعا ایشان ضال شده
باشند چنانکه کفت من سن سیئة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة من غیر
ان ینقص من وزره شیء وان لیس للانسان الا ما سعی نیست آدمی را الا آنچه کرده است واخبار
که روایت کرده اند از آنکه خدای تعالی فرزندان را بسعی وصلاح پدران به بهشت برد وکفتند این آیة
منسوخ است بقوله والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم واین
درست نیست از برای آنکه میان دو آیة منافی نیست وجمع میان ایشان درست است **ثعلبی**
در تفسیر خود آورده است که عبد الله طاهر والی خراسان بود حسین بن الفضل را
بخواند وکفت مرا سه آیة مشکلات در قرآن کفت وآن کدام است کفت قوله تعالی در قصه پسران
آدم ع که کفت فاصبح من النادمین ورسول ص فرمود الندم توبة چرا توبه آدم مقبول نیامد
دیکر قوله وان لیس للانسان الا ما سعی پس اضعافا مضاعفة چیست دیکر قوله تعالی کل یوم
هو فی شان او هر روزی در شانی وکاری دیکر است وحضرت رسول الله ص فرموده جف القلم
بما هو کائن الی یوم الدین وبما انت لاق. مناقضا نیست حسین بن الفضل جواب داد که پشیمانی
او بر قتل نبود بر حمل بود وندم بر حمل توبه نباشد از قتل وجواب از آیة دوم که وان لیس للانسان فی
الا ما سعی این عدل باشد واکر یکی را هزار جزا دهند فضل باشد وجواب از آیة سیم که کفت هر روز در شانی
است با قدر ابدا کرده وآخر بیکر احوال . اعاده کند عبد الله طاهر را این جوابها خوش آمد برخاست
وبوسه بر سر وروی او داد ابو بکر وراق کفت الا ما سعی الا ما نوی الا آنچه نیت کرده باشد بیانه

قوله م یحشر الناس علی نیاتهم وان سعیه وآنچه کرده از عمل وی بعد زود باشد که ببیند آنکه وی را جزا
هر چه تمام تر دهند وهیچ نکاهند وناقص نکرده اند وان الی ربک المنتهی وانه هو اضحک و
ابکی وانه هو امات واحیا وانه خلق الزوجین الذکر والانثی من نطفة اذا
تمنی وان علیه النشأة الاخری وانه هو اغنی واقنی وانه هو رب الشعری
بازکشت ونهایت کارها بخدا است جل جلاله تا هر یکی را بقدر استحقاق جزا دهد وکفته اند ابتدا سبب
از وست ونهایت آمال بدو **وبعضی دیکر** کفته اند نهایة فکرت بدو است چون بدو
رسد بر سد بیانش قوله ع لا فکرة فی الرب شهر بن حوشب از ابو هریره روایت کرده که روزی
رسول ص در مسجد رفت واصحابش را کفت فیم انتم شما در چه کارید کفتند تفکرنا فی الله
در خدای اندیشه میکنیم کفت تفکروا فی الخلق ولا تفکروا فی الخالق فان الفکر لا یحیط به
کفت تفکر کنید در آفرینش او ودر ذات او تفکر مکنید که فکرت بوی نرسد خدای هفت آسمان
بیافرید سطری هر آسمانی پانصد ساله راهست واز آسمان تا آسمانی پانصد ساله راهست و هفت
زمین همچنین آفرید ودر آسمان هفتم دریا در یاهیست عمقش چندانکه از زیر هفتم زمین تا بالای هفت
آسمان وخدای را در آن دریا فرشته ایست که آب آن دریا تا بکعبش بیش نیست وانه هو اضحک
او خدا ایست که بخنداند وبکریاند آنرا که خواهد از خلقان بآنکه اسباب خنده وکریه حاصل کردانیم
که عند آن ضحک وبکا حاصل شود پس کریه وخنده از بنده باشد وسبب آن از خدای بود واکر
مطلق فعل خدای بودی امر ونهی بوی تعلق نکرفتی فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا
وحقیقت خنده بفتحی وکشادکی باشد روی عجبی که ببیند یا شادی که در دل آید وکریه جریان
آب چشم بود بر روی از غمی که در دل آید وباشد که از غایة شادی بود چنانکه کفت ومن السرور
بکاه عایشه کفت سبب نزول آیة آن بود که رسول ص بقومی بکذشت از صحابه که میخندیدند

گفت لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیرا ولضحکتم قلیلا اگر شما دانستید آنچه من میدانم خنده
شما اندک بودی و گریه شما بسیار جبرئیل عم آمد و این آیة آورد فلیضحکوا الآیة وانه اضحک وابکی
رسول صلعم باز پس آمد و آیة بر ایشان خواند و گفت چهل گام نرفته بودم که جبرئیل عم آمد و این آیة
آورد طاهر مقدسی را پرسیدند که فرشتگان را خنده باشد گفت هر چه زیر عرش اند تا
خدای دوزخ را آفریده است هرگز نخندیدند عمر را پرسیدند که اصحاب رسول صلعم خنده میکردند گفت
والله اعلم ولیکن ایمان در دل ایشان استوارتر از کوهها روایتی بود مجاهد گفت اهل بهشت
را بخنداند در بهشت و اهل دوزخ را بگریاند در دوزخ روایت کرده اند که جهودی
از امیرالمؤمنین علی عم پرسید ازین آیة و گفت خندانیدن و گریانیدن فعل گریان باشد فعل خندنان
باشد امیرالمؤمنین عم فرمود که معنی آنست که اوست آن خدای که ابر را بگریاند بباران و باغ را بخنداند
بشکوفها. او ان ابکی السحاب بالامطار واضحک الاشجار بالانوار دلها عارفان را بخنداند
بانوار عرفان و دلها کافران را بگریاند بانکار و کفران وانه هو امات اوست آن خدای که بمیرانید
و زنده کرد اند در قیامت و گفتند پدران را بمیراند و پسران را زنده کرد اند و این را بر معنی نیز
تفسیر کرده اند که مؤمن را زنده کرد اند برای معرفت و کافر را بمیرانید برای خذلان و نکرت افمن کان میتا
فاحییناه اماته عن ذکره واحیا بذکره و گروهی را از یاد خود بمیرانید بخذلان و گروهی را بیاد خود
زنده کرد اند بتوفیق معرفت و ایقان و قیل اماته بعدله واحیا بفضله واماته بالمنع
والحرمان واحیا بالجود والاحسان آن خدای که هر چه آفرید جفت آفرید جفت آفرید از حیوانات
نری و ماده آفرید برای تناسل و توالد تا منقطع نشود و جهان آبادان باشد چندان که وی خواهد
از نطفه آفرید چون از پشت نرینه در رحم مادینه ریخته شود و بدرستی که بر وی است آفریدن بار دیگر
یعنی باز آفریدن دیگر بار و آنکه خلق را زنده کرد اند پس از مرگ و اوست که خلقان را توانگر کرد بمال و سرمایه

داد ایشان را ضحاک گفت توانگر کرد بزر و سیم و قنیه داد بچهارپایی از اشتر و گاو
و گوسفند ابن عباس گفت انت ارضی یا اعطی تر ابلغه داد راضی کرد و قیل اغنی نفسه که
عن الخلایق واقنی الخلایق الیه اخفش گفت توانگر کرد و درویش کرد اند و آن خدای است
او که خداوند شعری است و شعری ستاره ایست در آخر شب یا که او را مرزم حقا شد و گفتند میش
و شعری دیگر و شعری دو است یکی شعراء عبور است که همین را عبره کرد و دیگر شعراء غمیصا که روشنی
نیکو ندارد و چشمی را ماند که ترگین شده باشد و در اباطیل عرب است که سهیل و شعری بیکجای بودند
سهیل بجد آمد یمانی شد شعری العبور بر عقب وی بیامد از مجره گذر کرد غمیصا باستاد و بر
فراق سهیل میگریست تا چشمش ترگین شد و مراد اینجا شعری العبور است که خزاعه آنرا پرستیدند
بمعبودی وانه اهلک عادا الاولی وثمودا فما ابقی وقوم نوح من قبل انهم کانوا
هم اظلم واطغی والمؤتفکة اهوی فغشیها ما غشی فبای آلاء ربک تتماری
هذا نذیر من النذر الاولی ازفت الآزفة لیس لها من دون الله کاشفة
افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون فاسجدوا
لله واعبدوا و اوست آن خدای که عاد اولی را هلاک کرد که قوم هود بودند و ثمود را که قوم
صالح بودند باقی نگذاشت و ایشان را نیز هلاک کرد اند و قوم نوح را پیش ازین هلاک کرد
و ایشان ظالمتر و طاغی تر بودند و مؤتفکات که چهار شهرستان قوم لوط بود صوایم و دادما
و عاصورا و سدوم هر چهار را بزمین فرو برد و گفتند اهوی یعنی جبرئیل بزمین انداخت
پس از ان که بر آسمان برده بود و باز رسانید آنچه رسانید از سنگ باران که بر وی کرد پس بکدام نعمتهای خدای
خود شک میکنید و جدل مینمایید ابو مسلم و پیغمبر بیم کننده است چون پیغمبران پیشین او را ابتما فرستاده
اند قیامت نزدیک شد و او را جز خدای آشکارا کننده نیست آنکه خطاب کرد مشرکان عرب را و گفت

سجده واجب

هی ازین قران عجب میدارید و از وی مخالفت میکنید و بر وی افسوس میکنید و نمی گریید و اشعار میخوانید تا مردم را
منع کنید از شنیدن قرآن ابو سلمه از ابو هریره روایت کرد که چون این آیه آمد اهل صفه بگریستند
رسول صلعم گفت بدوزخ نشود آنکه از ترس خدا بگرید و بهشت نرود آنکه بر معصیت مصر باشد و اگر شما گناه
نکنید خدای تعالی قومی را بیارد که ایشان گناه کنند و ایشان را بیامرزد و بهشت **در خبر است**
که جبرئیل ع بنزدیک رسول صلعم آمد و مردی بنزدیک رسول بود و میگریست جبرئیل گفت این کیست گفت
گفت فلان گفت جبرئیل ع گفت هر چیز از اعمال بنی آدم بسنجد الا گریه را که خدای تعالی بیک قطره اشک دریاهای
آتش را بنشاند ابو الخلیل گفت تا این آیه آمد رسول صلعم را کس خندان ندید الا که خدای تعالی امر کرد بسجده
کردن و گفت خدای را سجده کنید و وی را پرستید و این سجده فریضه است برای آنکه لفظ امر است و امر
اقتضاء وجوب کند عبد الله عباس گفت رسول صلعم این سوره بخواند مسلمانان و مشرکان و جن و انس
سجده کردند **سورة القمر مکیست و پنجاه و پنج آیه**
است و از رسول صلعم روایتست که هر که این سوره بخواند روزی در روزها روز قیامت
او چون ماه شب چهارده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَاِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا
اَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ اَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ
قیامت نزدیک شد و ماه شکافته شد و از علامت قیامت نزدیک بودن شکافته شدن ماه است و انشقاق
قمر معجزه رسول صلعم بود با هر **راویان اخبار** روایت کردند که کفار قریش گفتند که محمد
جادویست و هر چه ما میخواهیم و اختراع میکنیم از کارها که در زمین است میکند و بسحر پیش می برد الکن
چیزی که بآسمان تعلق دارد از و التماس کنیم تا تواند که بنماید بیامدند و گفتند ای محمد آنچه التماس کردیم

بجای آوردی ما را یک التماس دیگرست ما را می باید که این ماه را که از پس کوه برآمد مانند سپر زرین
و آن شب چهاردهم بود برای ما بدو نیم کنی اگر توانی و دعوی میکنی که خدای تو خداوند آسمانهاست
و زمینهاست رسول صلعم دستوری خواست از حضرت عزت چون دستوری یافت دست برداشت و دعا
کرد خدای تعالی ماه را بدو نیمه کرد نیمه ازین جانب کوه بود و یک نیمه از ان جانب کوه **انس**
مالک گفت ماه بدو نیمه شد یک نیمه بدین جانب جری بود و دیگر نیمه بدان جانب عبد الله مسعود
گفت کافران از رسول صلعم درخواستند تا ماه بشکافد چون ماه بشکافت و بدو نیمه شد گفتند
سحر کرد ابن ابی کبشه گفتند محمد ما را سحر کرد و کافران وی را ابو کبشه لقب نهادند برای آنکه مخالفت
ایشان کرد چنانکه عبد الشعری العبور را ابو کبشه خواندند که اول کسی بود که مخالفت قوم کرد آنکه
گفتند این که بچشم شما چنین نمود بسحر محمد بود از مسافران بپرسید چون در آیند بپرسیدند گفتند ما
دیدیم ماه را که دو نیمه شد خدای تعالی این آیه فرستاد وَاِنْ يَرَوْا آيَةً اگر آیتی و دلالتی و معجزه
بینند اعراض کنند و بر گردند و گویند این جادوست رونده مطرد **مجاهد** گفت مستمر
ای ذاهب باطل یعنی سحریست که بشود و باطل گردد و بماند ضحاک گفت ای محکم قوی وَكَذَّبُوا
بدروغ داشتند و تابع هواهای خود شدند و هر کاری قرار گرفته است بجای خود از خیر و شر قرارگاه خیر
بهشت است و قرارگاه شر بدوزخ مقاتل گفت هر حدیثی را غایتست و هر کاری را حقیقتی و بدرستی که
بایشان کافران آمد آنچه در ان زجری و وعظی هست از جمله اخبار و حکمتیست تمام رسیده که در و نقصانی
نیست یعنی قرآن بر وجه غا کند و تو انذار کرد اند پیغمبران چون ایشان نشنوند و کار نبندند و تکذیب
ایشان و مخالفت نمایند فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ خُشَّعًا اَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ
الْاَجْدَاثِ كَاَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ مُهْطِعِينَ اِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ بر گرد از ایشان
ای محمد و پشت بر کار ایشان کن چون سخن تو نمی شنوند و مخالفت تو میکنند این آیه و امثال این منسوخ است بآیه

حسن گفت معنی آنست که رها کن این کافران را تا بروز قیامت و آن روزی باشد که داعی
دعوت کند بکاری منکر و فظیع و آن دوزخ است خُشَّعًا یعنی در آن حال که چشمهای ایشان ذلیل باشد
و در پیش افکنده و از گورها بیرون آیند پنداری که ملخ پراکنده اند شتابنده و سعی کننده در رفتن
بسوی خواننده کافران چون آن حالات مشاهده کنند گویند این روز سخت است و دشوار
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي
مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ
عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ
وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ بدروغ داشتند پیش از ایشان
قوم نوح او را پس بدروغ داشتند بنده ما نوح را وقالوا گفتند که دیوانه است و او را زجر کردند
از دعوت و گفتند لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ اگر باز نایستی از دعوت ما
ترا سنگسار کنیم پس نوح پیغمبر دعا کرد خدای خود را و گفت أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ مرا غلبه
کردند ایشان و بر من غالب شدند کینه من از ایشان بکش **مجاهد گفت**
نوح ع بیامدی و دعوت کردی او را بگرفتندی و گلوی وی بفشردندی بیفتادی و بیهوش
شدی چون باهوش آمدی گفتی بار خدایا مگیر ایشان را که نمیدانند تا آنکه کار ایشان از حد درگذشت نوح
بر ایشان دعا کرد و گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا حق تعالی دعاء نوح را اجابت
کرد و عذاب فرستاد چنانکه گفت فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بگشادیم درهاء آسمان را با آب
ریزنده و ریزان چهل شبانه روز باران می بارید و نمی ایستاد وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و روان کردیم زمین
را بچشمهای یعنی بگشادیم از روی چشمها آب تا همه زمین چشمها شد **در خبر**
آمده است که چهل شبانه روز آب از آسمان می آمد و در هوا معلق می ایستاد و چهل شبانه روز

آب از زمین بر می آمد انگه آب آسمان بر آب زمین آمد فذلک قوله تعالی فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى
أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ رسیدند بکاری تقدیر کرده معنا انکه آب آسمان آب از زمین یک قطره کم و بیش نبود و ما نوح را
برداشتیم و بنهادیم در کشتی خداوند لوحها و میخها ضحاک گفت دسر اصل کشتی باشد
الواح چوبهایش تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا این کشتی میرود بچشمهای ما یعنی چنانکه ما می بینیم و میدانیم
مقاتل گفت بحفظ و نگاه داشت ما جَزَاءً یعنی بکردیم ما این نوع عذاب
و بلا را تا جزا باشد آنکس را که در وی کافر شدند یعنی نوح ع و گفتند که من یعنی ما نت ای لمن کان
کفر من نعمة الله ای لکفرهم و خوانده اند کَفَرَ یعنی مر آنرا که کافر بود خدای تعالی همه را هلاک کرد
و کس از آن عذاب نرست مگر عوج عنق که آب تا زیر گریبان وی بود و گفتند سبب نجات او آن بود
که نوح ع محتاج بود بچوب ساج برای کشتی و نقل آن بدست عوج راست می آمد نوح او را
فرمود او فرمان برد و آن چوب از شام بگردن گرفت و بیاورد خدای تعالی تا جزاء وی کرد و او را
از غرق برهانید بدرستی که ما رها کردیم آن کشتی را و آیتی کردیم و دلالتی و عبرتی **قتاده**
گفت خدای تعالی آن کشتی را ابقا عبرت قرون و عبرت می گرفتند و بسیاری کشتیها که بعد از آن
کردند و هیچ را اثری نماند پس هیچ کس هست که یاد کند و اندیشه نماید و متعظ شود و بترسد
از مثل آن انکه بر سبیل تعجب و تقریع گفت چگونه بود عذاب من و انذار من وَلَقَدْ يَسَّرْنَا
الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ
إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ
نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
بدرستی که ما قرآن را آسان کردیم برای ذکر یعنی چنان ساختیم که بآن متعظ توان شدن **سعید**

جبیر گفت للحفظ چنان ساختیم که آسان باشد یاد گرفتن او و گفت که از کتابها خدای تعالی هیچ کتاب
نیست که آنرا برخوانند الا قرآن پس هیچ شغلی و پند گیرنده هست که در وی اندیشه کند و پند گیرند گویند
هَلْ مِنْ طَالِبِ عِلْمٍ فَيُعَانَ عَلَيْهِ هیچ طالب علمی هست که او را معاونت کنند برین كَذَّبَتْ عَادٌ چون طرفی از قصه
نوح هم بگفت طرفی از قصه عاد آغاز کرد گفت عاد پیغمبر خود هود را بدروغ داشتند بر ایشان عذاب
و بیم کردم چون بود بیم کردن من ایشان را و عذاب من تا بفرستادیم باد سخت در روز شوم و بد گفت و شومی آن
مستمر و پیوسته بود و آن چهارشنبه آخرین ماه بود که در آن ماه چهارشنبه دگر نبود و هیچ کس را رها
نکرد از خورد و بزرگ الا هلاک کرد همه را تَنْزِعُ النَّاسَ مردم را از جای بر میکند و می انداخت کرده فی
و اعضاء ایشان در هم میشکست **محمد اسحق** گفت چون آغاز باد کرد هفت مرد از
عاد از جمله اقویا و اشداء ایشان که از ایشان قوی تر و جسیم تر نبودند عمرو بن الحلی والحارث بن شداد
والهلقان و غیر ایشان بیامدند و عیال خود را در شعبی بردند و خود بر در آن شعب صف بر زدند و بایستادند
تا باد را دفع کنند باد در آمد و یک یک را از جای بر میکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک
کرد از جمله آن زنان که در آن شعب بودند یکی این بیت بگفت شعر ذهب الدهر بعمرو بن الحلی والهنیات
ثم بالحارث والهلقام طلاع الثنیات كَأَنَّهُمْ گویا ایشان تن درختان خرما اند از بن و بیخ بر کنده
و برای آن تشبیه کرد ایشان را به تنه خرما که آنرا شاخها زده باشند باد چون در می آید سرهاء ایشان از تن در می
گسست و دستها و پایهاء ایشان جدا میکرد و تنهاء ایشان افتاده بود بی سر همانند درخت سر بریده و شاخها
بریده پس چگونه بود عذاب من و بیم کردن من ایشان را و ما قرآن را آسان گردانیدیم آشکار برای یاد گرفتن
و متعظ شدن پس هیچ یاد گیرنده و وعظ شنونده هست که یاد گیرد و متعظ شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ
بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ
كَذَّابٌ أَشِرٌ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ

وَاصْطَبِرْ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى
فَعَقَرَ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ثمود که قوم صالح بودند صالح را بدروغ داشتند
و بلاغ وی قبول نکردند و گفتند که ما آدمی را از ما مانند ما متابعت کنیم هرگز نکنیم و اگر کنیم آنگه ما در ضلال
و گمراهی و دیوانگی باشیم از دین آبا و اجداد خود گفتند که سُعُر جمع سعیر است یعنی آتش افروخته
آنگه گفتند بر سبیل انکار که أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ هم از میان ما همه وحی بوی القا کردند نه که وی دروغ
زنی است بطر و متکبر میخواهد که بر ما تقدم کند بدعوی پیغمبری آری امروز این سخن میگویند زود بود که
بدانند فردا قیامت تا كَذَّابٌ أَشِرٌ کیست و قیامت را فردا خواندن مبالغت است در تقریب
بعادت مردمان که گویند إن مع اليوم غدا و گفتند مراد روز عذاب قوم صالح است إِنَّا مُرْسِلُوا
النَّاقَةِ ما بودیم که ناقه را بیرون آوردیم از کناره آن کوه که خواستند ایشان برای فتنه و امتحان
ایشان را و مراقبه ایشان کن و گوش دار و صبر کن برنج و گفتار ایشان و تعجیل مکن تا فرمان من
با ایشان آید و خبر ده ایشان را و بیاگاهان که آب از میان ایشان بخش است با ناقه یک روزه
ایشان را باشد و یک روزه ناقه را آن روز که ایشان را آب نباشد او بیدل آب چندانکه خورده باشد
شیر دهد پس ناقه یک روز بیامدی و جمله آب باز خوردی و بر دیگر روز ایشان بودی و ناقه
این روز که آب خوردی عوض شیر بدادی برای آن نبئهم گفت كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ هر نصیبی را حاضر
آمدندی فَنَادَوْا پس آواز دادند بصاحب خود یعنی ثمود صاحب خود را که عاقر ناقه بود بخواندند
و نام او قدار بن سالف بود او مرد سرخ موی بود و او را احمر ثمود گفتندی پس تیغ فرا گرفت
و ناقه را پی کرد پس چگونه بود عذاب من و بیم من آنگاه بیان کرد که ما یک بانگ بر ایشان فرستادیم پس
ایشان همه چون گیاه بریده حطیم شدند ابن عباس گفت كهشيم آن باشد که مردی از برای گوسفندان خود

خطیره کند از چوب و گیاه و شوک تا نگه بعضی از آن بیفتد و گوسفندان در پای گیرند و بشکنند دیدیم هشیم
کشیده باشد ما قرآن را آسان کردیم برای یاد کردن و متعظ شدن هیچ یاد گیرنده و متعظی هست
كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ نِعْمَةً
مِنْ عِنْدِنَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ وَلَقَدْ
رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً
عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
قوم لوط تکذیب کردند بیم کنندگان و پیغمبران را و خاصه پیغمبر خود لوط را ما بفرستادیم بر ایشان
باد سخت که سنگ ریزه بر ایشان میریخت و گفته‌اند که حاصب سنگ است یعنی ما بر ایشان سنگ بباریدیم
آنگاه استثنا کرد و گفت إِلَّا آلَ لُوطٍ یعنی آنان که بوی ایمان داشتند و اهل دین او بودند از امت
او ما ایشان را برهانیدیم در وقت سحر یعنی سحری بود که نجات دادیم ما نعمتی باشد از نزدیک ما لوط را
و خویشان او را ما همچنین جزا دهیم آن را که شاکر باشد و شکر نعمت ما بجای آورد وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ
بدرستی که لوط بترسانید ایشان را یعنی قوم خود را از هلاک و عذاب و گرفتن سخت ما ایشان را
و ایشان شک آوردند بر سولان ما بدرستی که طلب کردند از لوط مهمانان وی را و خواستند تا رها کند که
بمهمانان او دست درازی کنند و مراوده مطالبه باشد بر سبیل ملاطفه و مهمانان وی فرشتگان
بودند وا ویداشت ما چشمهای ایشان را محو کردیم چنانکه اثر و نشان چشم بر روی ایشان نماند
چندانکه لوط تذلل و بیچارگی می نمود تا ایشان از سر آنچه طلب میکردند درگذرند نمی گذشتند
و عتو میکردند و جبرئیل ع از در نظاره میکرد چون کار از حد بگذشت لوط را گفتند خَلِّ بَيْنَنَا
وَبَيْنَهُمْ ما را با ایشان گذار لوط با کنار ترا ستاد ایشان از در سرا درآمدند لوط عاجز و ضعیف
و بی یار ماند جبرئیل ع مسابقت کرد و بر روی ایشان زد همه کور شدند و چنان شدند که چشمهای

ایشان با روی راست شد از جایی و ناپدید شد مدهوش و متحیر می افتادند و بر میخواستند و فریاد
بر آوردند که لوط جادو و آن را در سرا برده است که ما را بجادوی کور کرده‌اند فَذُوقُوا گفتیم ایشان را که
بچشید عذاب من و انذار من و وعید من و بدرستی که بامداد با ایشان آمد عذابی مقیم و دایم پیوسته
بعذاب آخرت که از وی منقطع نشود بچشید عذاب من و بیم من و بدرستی که ما آسان کردیم قرآن را
برای یاد کردن و متعظ شدن هیچ پند گیرنده هست وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَٰئِكُمْ
أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ
بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ يَوْمَ يُسْحَبُونَ
فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ بدرستی که آمد با آل فرعون و اتباع او انذار و تهدید
و آیات بیم کننده و گفته‌اند موسی و هرون ع را تکذیب کردند و آیات ما هم را بدروغ داشتند و معجزاتی
که با ایشان نمودند از آن آیات نه گانه پس بگرفتیم ایشان را گرفتنی عزیز قادر توانا آنکه اهل
مکه را تهدید کرد و گفت هی کافران شما بهتر از ایشان اند که ایشان هلاک شدند و ایشان هلاک نخواهند
شد یا خود شما را براتی هست در کتابها یعنی براة امان از عذاب یا خود میگویند این کافران که ما جماعتی با عزة
و منعت و انصار و اتباعیم کین ما را طلب نتوان کردن و در راه ما استادن و منتصر جمله بلفظ کرد این
جماعت را که بقوت و شوکت خود مغرور شده اند شکسته و منهزم کردند این وعده راست کرد و
ایشان را روز بدر منهزم کرد **مقاتل** گفت روز بدر ابوجهل اسب بزد و از صف بیرون
میدان آمد و گفت ما امروز انتقام و انتصار کنیم از محمد و اصحابش **سعید
بن مسیب** گفت از عمر بن الخطاب که چون این آیة آمد که سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ ما ندانستیم که این جمع کدام است
تا روز بدر رسول ع زره می پوشید و میخواند سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ما بدانستیم که آیة

در زیر و زبر آمد و دست مار اخواهد بودن بر ایشان گفت بلکه قیامت موعد ایشانست و عذاب
قیامة داهیة تر و سخت تر است از دو زیند ابوهریره روایت کرد از رسول صلعم که گفت بادروا
بعمل صالح که شما کوش میندارید الا یکی از بین هفت گانه درویشی که از یاد مردم ببرد یا توانگری که بطاعت
یا بیماری مفسد یا پیری مفند یا مرگ مجهز یا دجال و آن شر غایب منتظر یا قیامت والساعة
ادهی وامر بدرستی که مشرکان و گناهکاران در گمراهی و در آتش زبانه زننده باشند حسین بن الفضل
گفت فی ضلال فی الدنیا و سعر عذاب الآخرة و در روزی که می کشند ایشان را بر روی در دوزخ
و میگویند ایشان را که بچشید عذاب و الم رسیدن آتش دوزخ بشما انا کل شیء خلقناه بقدر
وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر ولقد اهلکنا اشیاعکم فهل من مدکر
وکل شیء فعلوه فی الزبر وکل صغیر وکبیر مستطر ان المتقین فی جنات
ونهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ما هرچه آفریدیم باندازه آفریدیم موافق
مصلحت چنانکه بایست بی زیادتی که عبث باشد یا نقصانی که حاجت دارد ربیع
گفت بقدر ای الی اجل تا اجلی که متقدم و متاخر نگردد از وی عبدالله
عباس گفت جعلنا لکل شیء شکله هر جنسی را شکلی بیافریدیم زنان را برای
مردان و هر چیزی را برای چیزی وما امرنا نیست کار ما جز یکی یعنی کار ما یکی باشد و فرمان ما یکی و در و
تغییر و تبدیل نبود و بر وی از طریق مثل چنان باشد که چشم زدن و گفتند با مر ساعة موت
واحدة تا برای آن گفت بیانه وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب بعض
مفسران گفتند امر ما یکیست یعنی کن بیانه انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له
کن فیکون و در این آیة مجبره را تمسکی نیست برای آنکه خلافی نیست که افعال خدا بقدر و قضاء
او باشد خلاف در افعال ماست که افعال ما آنچه نه فرمان اوست نه بقدر اوست ایشان گفتند

خیر و شر و کفر و ایمان بقدر اوست ولقد اهلکنا بدرستی که ما هلاک کردیم اشیاع یعنی امثال
و اشکال شما را که کافر و جاحد بودند موافقت مرا از امتان سلف پس هیچ کس هست که این
یاد کند و از این پند گیرد و هرچه آن اشیاع کردند از خیر و شر همه در صحایف اعمال ایشان
مثبت است و گفته در لوح المحفوظ و هرچه کردند از خرد و بزرگ و اندک و بسیار هم
نوشته است ان المتقین بدرستی که متقیان و پرهیزکاران در بهشتها و جویهای آب
روان باشند ضحاک گفت فی ضیاء وسعة در روشنائی و فراخی باشند
فی مقعد صدق در جای حق که در وی لغو نباشد و تأثیم و آن بهشت است نزدیک خداء
قادر و توانا و مراد بعند قرب منزلت است و علو رتبت صادق ع
فرمود که جای که خدای تعالی آن را بصدق وصف کرد جای صادقان باشد در خبر است
که یک روز موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بمناجات میرفت بخرابه بگذشت
ناله بگوش وی رسید در آنجا رفت مردی را دید برهنه بر خاک خفته خشتی زیر سر کرده و بر و
عورت پوششی بود می نالید و در آن ناله چیزی میگفت موسی ع نزدیک وی شد میگفت که
اللهم تری غربتی و وحدتی و تعرف فقری وفاقتی بار خدایا غربت و تنهایی من می بینی
و فقر و فاقه من می شناسی موسی ع از آنجا برفت و مناجات کرد و بگفت و بشنید چون خواست
که باز گردد حق تعالی فرمود که ای موسی پیغام آن درویش نگذاردی گفت بار خدایا تو عالمتری حکایة
وحدت و وحشت میکرد و شکایة از فقر و فاقه میگفت خدای تعالی فرمود که بدو برو و از من سلام
برسان و بگوی که خدایت سلام میرساند و میگوید که تو تنها نیستی که من انیس توام و تو درویش نیستی که
من وکیل توام موسی ع بیامد و بر بالین آن درویش بنشست و پیغام خدای بگذارد آن درویش
گفت یا کلیم الله مرا پایه آن نیست که خداء عز و جل حدیث من بشنود و از آن جواب دهد آنکه فرو برد

وجان بداد موسی ع بنیای بنی اسرائیل آمد وایشان را خبر داد بشتافتند وموسی ع بیامد
با اشراف بنی اسرائیل تا بدفن وی مشغول شوند چون در آمد آنجا جز عورت پوشیده آن
خفته و درویش را ندید گفت بارخدایا این درویش کجا شد زمینش فرو برد و یا کرکش بخورد
جبرئیل ع آمد و گفت خدای تعالی میکوید کاین چه کمانست که بردی سالهای بری این درویش
بود که شیطانش در دنیا طلب داشت نیافت و ملک الموت در مرگ طلب کرد و نیافت و منکر
و نکیرش در کور طلب کردند نیافتند و رضوان در بهشت طلب کرد و نیافت و مالک در دوزخ طلب کرد
و نیافت گفت بارخدایا پس کجا شد گفت ای موسی دوست کجا باشد جز نزدیک دوست فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر **ذوالنون مصری** هرگاه که در اصحاب خود تقوی
دیدی ایشان را تحریص کردی بطاعت و گفتی یا اولیاء الله جدوا انا بالاولیاء غرقا فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر **جابر بن عبد الله الانصاری**
روایتست که گفت یک روز رسول صلعم در مسجد مدینه نشسته بود بعضی از صحابه از وی حدیث
می پرسیدند رسول صلعم گفت ان الله تعالی لواء من نور و عمودا من زبرجد خلقهما قبل ان یخلق
السموات والارض بالفی عام مکتوب علی رداء ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر
البریه صاحب اللواء امام القوم فقال علی ع الحمد لله الذی هدانا بک و کرمنا و شرفنا
فقال النبی ص یا علی اما علمت ان من احبنا وادعی محبتنا اسکنه الله تعالی هذه الآیه
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر گفت خدای را لوایست از نور و عمودی از زبرجد آنرا بیافرید
پیش از آنکه آسمان و زمین را آفرید بدو هزار سال و بر ردای آن نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله
آل محمد بهترین خلایق اند صاحب این لوا امام قوم است امیر المؤمنین ع گفت سپاس آن خدای را که ما را بتو
شرف و متوکر کردانید رسول صلعم گفت یا علی تو ندانی که هر که ما را دوست دارد و دعوی محبت ما کند با ما باشد

در درجه ما فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

سورة الرحمن جل جلاله و عم نواله

مدنیست و هفتاد و هشت آیتست از موسی بن جعفر از پدرانش

از امیر المؤمنین ع از رسول صلعم روایتست که فرمود هر چیزی را عروسی است و عروس قرآن سورة
الرحمن است ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بر ضعیفی
وی رحمت کند و او از جمله آنان باشد که شکر نعمت خدای گذارده باشد هشام بن عروه گوید
که اول کسی که قرآن بآواز بلند خواند بعد از رسول الله صلعم عبد الله مسعود بود و آن چنان بود که
اصحاب رسول صلعم مجتمع شدند و گفتند قریش قرآن نشنیدند کیست از میان ما که قرآن بجهر بخواند
تا قریش بشنوند عبد الله مسعود گفت من بخوانم گفتند ما می ترسیم بر تو از ایشان گفت رها کنید
که خدای تعالی نگاه دارد مرا آنگه بیامد و نزدیک مقام ابرهیم ع بایستاد و سورة الرحمن آغاز کرد
و قریش در مجلسها نشسته بودند گفتند چه میگوید و اثر تغییر در روی ایشان ظاهر شد همچنین می
خواند تا چند آیات بخواند آنگه برگردید و نزدیک صحابه آمد گفتند ما از این می ترسیدیم
گفتیم تا کسی باشد که او را غیرتی بود از عشیره وی قبول کند

بسم الله الرحمن الرحیم

الرَّحمٰنُ عَلَّمَ القُرآنَ خَلَقَ الاِنسانَ عَلَّمَهُ البَیانَ الشَّمسُ وَالقَمَرُ بِحُسبانٍ
وَالنَّجمُ وَالشَّجَرُ یَسجُدانِ وَالسَّماءَ رَفَعَها وَوَضَعَ المیزانَ اَلّا تَطغَوا فِی المیزانِ
وَاَقیمُوا الوَزنَ بِالقِسطِ وَلا تُخسِرُوا المیزانَ وَالاَرضَ وَضَعَها لِلاَنامِ فیها ٥
فاکِهَةٌ وَالنَّخلُ ذاتُ الاَکمامِ وَالحَبُّ ذُو العَصفِ وَالرَّیحانُ فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما
تُکَذِّبانِ الرحمن جواب آنست که کافران گفتند و ما الرحمن رحمن چه باشد گفت رحمن آنست
که قرآن آموخت وعلّم القرآن جواب آنست که گفتند اِنَّما یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ او را آدمی می آموزد حق تعالی

کفت او را خدای رحمت کند و نجشاید و می آموزد و تعلیم خدا قرآن را تمکنی بود از تعلیم تا خلق
علم بود بان عند الممارسة والدرس خلق الانسان بیافرید انسان را ابن عباس کفت مراد آدم
است که او را اسماء چیزها تعلیم کرد **در خبر ست** که آدم علیه السلام هفتصد هزار
لغت سخن کفتی عربیه از همه فاضل تر بود و بعضی دیکر کفتند مراد جمله آدمیانند علمه البیان
بیاموخت او را بیان حلال و حرام و تمیز میان خیر و شر و آنچه باید کرد و آنچه نباید کرد تا حجة الله لازم
بران بروی **ابو العالیه و ابن زید** کفتند مراد نطق است و سخن کفتن که
خدای تعالی آدمی را نطق داد که دیکر حیوانات را نداد ابن کیسان کفت محمد است یعنی محمد را
بیافرید و بوی آموخت علم آنچه بود و آنچه خواهد بود از علوم اولین و آخرین الشمس
والقمر بحسبان آفتاب و ماهتاب بحساب میروند در منازل دوازده کانه خویش و ابن زید
کفت بآن حساب کنند اعمال و آجال و اوقات دیون و عبادات بآن شناسند و نیز روشنائی
و سیر ایشان نهاده است چه اکر آفتاب و ماه نبودی شب از روز پیدا نبودی و همه کارها
معطل ماندی کفتند فراخنای آفتاب شش هزار و چهار فرسنکست و مثل این درازی آن
و فراخنای ماه هزار فرسنک است و بر روی آفتاب نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول
الله خلق الشمس بقدرته و اجراها بامره و در بطن او نوشته است که لا اله الا الله رضاه
کلام و غضبه کلام و رحمته کلام و عذابه کلام و بر روی ماه نوشته است لا اله الا
الله محمد رسول الله خلق الله القمر و خلق الله الظلمات والنور و در بطن وی نوشته است
که خلق الله الخیر والشر بقدرته یبتلی بهما من یشاء من خلقه فطوبی لمن اجری الله الخیر
علی یدیه والویل لمن اجری الله الشر علی یدیه و مراد باجرای خیر و شر بر دست او اقتدار و
تمکین است و آلات آن که یکی از مبادی آن فعل تواند کرد **نجم هر درختی باشد**

که ساق ندارد و شجر آن کویند که ساق دارد و شاخ کسترانیده بود **مجاهد** کفت نجم
ستاره است و سجود او طلوعش باشد و سجود نبات و درخت جنبیدن و تمایل ایشانست **ابن زید**
کفت هر چه هست از کیاه و درخت و ستاره خدای را سجده میکند والسماء رفعها آسمان را برداشت
و ترازو بنهاد **مجاهد** کفت مراد عدلست **قتاده** کفت ترازو حقیقی است
برای آنکه نهاده بان انصاف کوتر دارند **حسین بن الفضل** کفت قرآنست که برای
ترازوست و بواء آن نهاد تا طغیان نکنید و کار از حد در نکذرید آنکه امر کرد برانست سخن کفته است بجیدی عدل
کنید و ترازو کم مدارید و چیزها کم نسنجید و در کتب اوایل است که یا ابن آدم اعدل کما تحب ان یعدل
علیک عدل کن چنانکه میخواهی که با تو عدل کنند و وفا کن با مردمان چنانکه خواهی که با تو وفا کنند والارض وضعها
زمین را مضع کرد و بنهاد برای مردم و کفته اند برای جمله آفریدکان در ین زمین میوهاست **ابن کیسان**
کفت که مراد هر چیزیست که مردم بدان تفکه کنند و از جمله نعمتهای خدا و درختهای خرما خداوند غلاف شکوفها
ابن زید کفت اکام طلع باشد که پیش آن شکافته شود والحب و دانه خداوند برک و ریحان و در
زمین است روزی خلایق از آنچه آنرا بخورند و ببویند **ابن عباس** کفت ریحان رزقست
ابن زید کفت شاهسپرم است و هر چه آنرا ببویند آنکه خطاب کرد با جن و انس و کفت بکدامین نعمتهای خدا
تکذیب میکنید یعنی تکذیب یکی و دو توان کرد و نعمتهای خدا بیش از حدست چکونه تکذیب توان کرد
خلق الانسان من صلصال کالفخار وخلق الجان من مارج من نار فبای آلاء ربکما
تکذبان رب المشرقین ورب المغربین فبای آلاء ربکما تکذبان مرج
البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان فبای آلاء ربکما تکذبان بیافرید انسان را یعنی آدم را از کل مانند کل کوزه
کران بغایت خشک کشته تا چنان کفتی که ویرا در داش کوزه کران پخته اند چون دست بروی زدی آواز بحاره میکردی

آید و بیافرید جنیان را و گفتند مراد جان است پدر پریان که از آتشی آفرید زبانه زننده و روشن و بی
دود ابن عباس گفت مارج زبانهٔ آتش است **مجاهد** گفت آنست که مختلط شود بعضی
از لهب وی سرخ و زرد و سبز بنماید پس آدمیان و جنیان کدام نعمت از نعمتهای خدای را بدروغ میدارید
این آیت را دلیلست که خطاب جن و انس راست و آیة سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ **جابر بن**
عبد الله الانصاری روایت کرد که رسول علیه السلام این سوره بر صحابه خواند و ایشان خاموش می بودند گفت مالی
اریکم سکوتا چرا شما را خاموش می بینم جنیان از شما جواب نیکوتر دادند چون این سوره بر ایشان
خواندم گفتند یا رسول الله چه جواب دادند گفت هر بار که من میگفتم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ایشان
آواز برآوردند که ولا بشیء من نعمک ربنا نکذب بار خدایا بهیچ نعمتی از نعمتهای تو تکذیب نکردیم
رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ خداوند دو مشرق و دو مغرب یکی مشرق تابستان و یکی مشرق زمستان و همچنین مغرب
تابستان و مغرب زمستان در آمیخت آن دو دریا را یکی شور و دیگری شیرین و رها کردیم تا بهم آمیخته شوند
یکی دریاء فارس و دوم دریای روم و میان ایشان برزخی و حاجزی هست لَا يَبْغِيَانِ که بیکدیگر بغی
نکنند و با یکدیگر آمیخته نشوند چنانکه عذوبت عذب بملوحت ملح تباه نشود **مجاهد**
گفت دریای زمین است و آسمان که هر سال یکبار بهم رسند **و گفته تفسیر**
اهل البیت است که مراد باین دو دریا فاطمه است و علی یکی دریاء علم و دوم دریای حلم یکی دریاء
شجاعت دوم دریاء سخاوت یکی دریاء حیا یکی دریای وفا میان ایشان برزخی است و آن رسول علیه السلام
است و از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون آید یعنی حسن و حسین علیهما السلام بعضی گفتند که منهما
مراد دریای ملح است دون عذب منهما برای آن گفت که عرب را عادت بود که چون ذکر دو چیز رفته باشد در
عقب کلام باشد لایق بیکی دون یکی با هر دو اضافت کنند علی التبع قال الله تعالی یا معشر الجن والانس الم
یاتکم رسل منکم و معلوم است که رسولان از انس بودند و از جن نبودند و بعضی دیگر گفتند که مراد از منهما

آبست آب دریا و آب آسمان و مراد از لؤلؤ مس و اریدی بزرگ باشد و مرجان مروارید خورد و دیگر
گفت مرجان بسد باشد **ابن جریج** گفت روز باران صدف بیاید و دهن باز کند هر قطره
باران که در دهنش افتد مروارید شود و اهل اشارت گفتند که این دو دریا یکی دریای معرفت دل
است و یکی معصیت نفس بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ رحمت و عصمت لَا يَبْغِيَانِ تا معصیت نفس بغی نکند
بر معرفت دل **ابن عطا** گفت میان خدا و بنده دو دریاء است یکی دریای نجات و آن
قرآنست و یکی دریای هلاک و آن دنیاست هر که دست در وی زند هلاک شود بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ
و آن واعظ الله فی قلب المسلم واعظ خدای است در دل مسلمانان يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ از دریای
حقیقی در و مرجان از ملح بدید آید و از ینجا از دریای عذاب در رحمت بر آید و آن قرآنست که در وی علم
حلال و حرام و حوادث و احکام است و انواع علوم **و گفتند** از دو دریا دین
و عقل است بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ کوریست تا یکی بر یکی بغی نکند و یکی دیگری را نیست نکند و گفتند
دریاء عقلست و دریای هوا برزخ لطف خداست لؤلؤ و مرجان توفیق و عصمت است
وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
و او راست کشتیها که انشا میکند در رفتن باکشتیها بادبان برکرده و مسخر کرده در دریا مانند کوهها که
بقدرت او بر آب روان شده اند و این هم بر سبیل منت است و تذکیر نعمت انکه بر سبیل وعظ گفت
هر که بر پشت زمین اند همه فانی شوند **و مذهب درست** آنست که
چون خدای تعالی خواهد که عالم را با فنا برد یعنی چیزی بیافریند که آنرا فنا گویند لا فی محل با همه موجودات

از اعراض و اجسام فانی شوند اما اجسام بضدیة اعراض بتبعیة و فنا ضد جواهر باشد و در افنا همه
عالم جزو فنا کفایة بود برای آنکه لا فی محل باشد که ضد محل است و بوجود او عدم محال لازم آید چون
لا فی محل باشد نسبت وی با همه جواهر مساوی بود پس بیک فنا همه فانی شوند لعدم الاختصاص عبد الله
عباس گفت چون این آیة آمد فرشتگان گفتند هلک اهل الارض اهل زمین هلاک شدند خدای تعالی
این آیة فرستاد که کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ یعنی ذاته **محمد بن کعب** گفت یک روز
خدای برسبیل امتحان کعب الاحبار را گفت یا کعب ذو الجلال و الاکرام اکرام دایم جلال چه باشد
کعب گفت تن و جان من فدای تو باد ما در کتب چنین یافتیم که جلال نام هشت است محیط بعرش رب
العزة گفت دانم گفت دانی که میان آن هشت که بندگان در وی باشند چند باشد گفت هفتصد ساله راه
جبرئیل فرود آمد و گفت راست میگوید **معاذ جبل** گفت روزی رسول صلعم میگذشت
و مردی نماز میکرد و میگفت یا ذو الجلال و الاکرام رسول صلعم فرمود که دعائش اجابت آمد **انس**
مالک روایت کرد از رسول صلعم که فرمود اَلِظُّوا بِیَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ یَسْأَلُهُ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ حق
تعالی درین آیة بیان استغنا خود کرد از خلق و احتیاج ایشان بوی گفت هر که در آسمان و زمین است
از فرشته و آدمی و جنی از وی خواهند و از وی طلبند و هیچ کس را از وی گزیر نیست اهل آسمان از وی آمرزش
خواهند و اهل زمین آمرزش و روزی از وی خواهند هر روز خدای تعالی در شانی و در کاریست چون این
آیة آمد صحابه گفتند یا رسول الله آن کدام شانست و کار است گفت یَغْفِرُ ذَنْبًا وَیُفَرِّجُ کَرْبًا وَیَرْفَعُ
قَوْمًا وَیَضَعُ آخَرِیْنَ **سبب نزول** این آیة آن بود که جهودان گفتند که خدای تعالی در
روز شنبه هیچ کار نکند این آیة آمد که هر روز در کاری و شانی است **سعید جبیر** از
عبد الله عباس روایت کرد که اول چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود از دری سفید کنارهاء او از یاقوت سرخ
و قلم از نور و کتابت از نور خدای تعالی شبانه روزی سیصد و شصت بار در آن لوح نظر کند در آن نظر کارها

کند از مصالح خلقان روزی دهد و خلق آفریند و مرگ دهد و زندگانی دهد و اعزاز کند و اذلال کند
فذلک قوله تعالی کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِیْ شَأْنٍ و گفتند هر روز سه لشکر را بسیج کار انگیزد و بسه جا قرار دهد
گروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران و گروهی را از ارحام مادران بپشت زمین رساند
و گروهی را از پشت زمین بشکم زمین رساند آنکه روز قیامت همه پیش وی جمع شوند **آورده
اند** که یکی از امرا وزیر خود را ازین آیة پرسید ندانست گفت ای امیر مرا یک روز مهلت
ده گفت دادم وزیر بخانه آمد دل تنگ و در میان غلامان وی غلامی بود سیاه گفت یا مولایی
چرا دلتنگی بانگ بر وی زد و گفت ترا ازین چه کار است گفت بگوی که شاید که خدای تعالی این کار
بر دست من سهل کرده اند گفت چنین و چنین حالیست گفت برو و امیر را بگوی که مرا غلامیست سیاه
تفسیر این آیة او داند وزیر برفت و بگفت گفت غلام را حاضر کن حاضر کرد غلام گفت ای امیر
شان خدای تعالی آنست که یُوْلِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُوْلِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَیُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ
وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَیَشْفِیْ سَقِیْمًا وَیُسْقِمُ سَلِیْمًا وَیُعِزُّ ذَلِیْلًا وَیُذِلُّ عَزِیْزًا وَیُغْنِیْ فَقِیْرًا
وَیُفْقِرُ غَنِیًّا امیر گفت احسنت ای غلام آنگه بفرمود تا جامه خواجه بیرون کردند و در غلام
پوشیدند و بجای خواجه اش بنشاندند غلام گفت یا مولای هٰذَا مِنْ شَأْنِ اللهِ و شان کاری باشد
با قدر و منزلت آنگه تهدید بجد رسانید و گفت سَنَفْرُغُ لَکُمْ با شما پردازم و اگرچه در شغلی کاری
باشد و این لفظ در تازی و پارسی مستعمل است **بعضی دیگر** گفته اند که پس از تردید و امهال
بر کار شما اقبال کنم و گفتند این هم وعدست و هم وعید وعدست مطیعان را بثواب و وعید
است عاصیان را بعقاب یعنی چون وقت جزاء شما در آید هیچ جز شغل شما نباشیم یَا مَعْشَرَ
الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوْا مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوْا
لَا تَنْفُذُوْنَ اِلَّا بِسُلْطَانٍ فَبِاَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ یُرْسَلُ عَلَیْکُمَا

شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران فبای آلاء ربکما تکذبان فاذا انشقت
السماء فکانت وردة کالدهان فبای آلاء ربکما تکذبان گفتند جن وانس را ثقل
خوانند که ایشان ثقل اند بر زمین چون زنده باشند وثقل اند اندر شکم زمین چون بمیرند بیانش واخرجت
الارض اثقالها بعضی از اهل معانی گفتند که عرب هر چه آنرا وزنی وقدری باشد ثقل خوانند ومنه
قول النبی م انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی **وصادق**
گفت برای آن جن وانس را ثقل خوانند که بگناه گران بارند می فرماید که ای جماعت جنیان وانسیان
اگر می توانید که از اقطار آسمان وزمین بیرون روید واز من بگریزید وبروید واین هم بر سبیل تهدید
ووعید است آنگه گفت نتوانید رفتن جز بسلطانی وحجتی گفتند که این اخدای تعالی در روز قیامت
گوید ضحاک گوید این در دنیاست یعنی اگر می توانید که از مرگ بگریزید بگریزید ما بشما رسد **در**
خبرست که روز قیامت خلق را جمع کند وفرشتگان گرد ایشان باشند وز بالا
دوزخ بر آید بمانند حصاری آتشین وگرد ایشان در آید آنگه حق تعالی گوید یا معشر الجن والانس الآیة
یرسل فرو گذارند برای شما پریان وآدمیان پاره از آتش زبانه زننده یا لخود زبانه آتش **مجاهد**
گفت آن درخش سبز بود که از سر آتش بتابد بی دود وبجای دود باشد **قتاده و**
مجاهد گفتند مس گداخته باشد خدای تعالی فرماید تا مس را بگدازند وبر ایشان فرو ریزند
مقاتل گفت آن پنج جویهاست از مس گداخته از زیر عرش بیرون می آید وبر سر اهل دوزخ
فرو میشود سه جوی بمقدار روز میبارد ودو جوی بمقدار شب فلا تنتصران چون باید دو نوع
عذاب بر شما ریزند ای آدمیان و پریان شما نتوانید که خود را نگاه دارید وکسی نباشد که شما را نگاه دارد
از آن پس آنگه که آسمان شکافته شود ودرها در وی پدید آید وفرشتگان فرو می آیند از ان وقت آسمان گلگون
شود حق تعالی گوید آسمان را عند انشقاق شکوفه بماند اسب کمیت گون شود باختلاف فصول اعطا

لا یسئلن عن الا

گفت چون روغن زیت شود که بیک ساعت چند گونه بگردد واین آنگاه بود که گرمای دوزخ بوی رسد
کلبی گفت چون ادیم سرخ شود واین اقوال راجع با دو وجه است یکی آنکه تشبیه کرد آسمان را برنگ وتلون
روغن ودیگر که هر دو بالوان مختلف باشند ودیگر آنکه بلون تشبیه کرد بگلی که اختلکی بر روغن در حدیث
که شبی رسول م بجوانی رسید که نماز میکرد واین آیة میخواند ومیگریست ومیگفت ویحی من یوم تنشق
السماء وای بر من آن روز که آسمان شکافته شود رسول م گفت ای جوان بآن خدای که جان من بید
او است که فرشتگان از گریه تو بگریستند فیومئذ لا یسال عن ذنبه انس ولا جان فبای
آلاء ربکما تکذبان یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام فبای آلاء ربکما
تکذبان هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم آن فبای
آلاء ربکما تکذبان پس در روز قیامت از گناه کاران انس وجن نپرسند برای آنکه خدای
تعالی داند وفرشتگان بر ایشان نوشته باشند ودر روایة دیگر از عبد الله عباس آنست که فرشتگان ایشان
را از گناهشان نپرسند برای آنکه ایشان را بسیما بشناسند **ابو العالیه**
گفت یکی را از گناه کار نپرسند واینجا مراد آنست که ایشان نپرسند که گناه کرده یا نه برای آنکه فرشتگان
دانند وصحیفها بخط ایشان باشد وآنجا که پرسند از آن پرسند که چرا کردی ومخالفت امر حق چرا کردی
ووجهی دیگر آنست که در قیامت مواقف باشد در یکی موقف سوال باشد بپرسند ودر موقف دیگر سوال نپرسند
ابن عباس گفت ایشان را سوال راحت وکرامت نکنند سوال بعنف وملامت کنند گناه کاران را بسیما وعلامت
بشناسند آنگه ایشان را گویند هذه جهنم التی یکذب این دوزخ است که کافران وگناه کاران آنرا بدروغ
داشتند ایشان در میان آتش دوزخ ودر میان آب گرم تافته وگرمای او بغایة رسیده باشد طواف میکنند
ومیگردند **قتاده** گفت وادی باشد که از روز خلقت آسمان وزمین آتش او را میتابند کعب الاحبار
گفت وادی باشد از وادیهاء دوزخ که خون وریم اهل دوزخ در وی شود واین کافران را بر بند بند نهاده ودر آنجا

اندازند چون یکبار فرو شوند بندها ایشان از یکدیگر جدا شود ایشان از آنجا برآرند پاره پاره گشته
باز از سر نو خلق کنند و در آتش افکنند بیان این و آن میکویاند ایشان فذلک قوله یطوفون بینها وبین حمیم
آن اگر گویند درین آیات که رفت از ذکر دوزخ چه نعمتست تا خداء تعالی آنرا بر جن و انس تعدید کرد و
گوید فبای آلاء الآیه جواب آنست که وعید و تهدید بذکر دوزخ لطفیست که ایشان را بطاعت نزدیک گرداند
و از معصیت دور کرده اند و این باعث بود بر ایمان و صارف بود از کفر و این غایة نعمت باشد در دین
ولمن خاف مقام ربه جنتان فبای آلاء ربکما تکذبان ذواتا افنان فبای آلاء
ربکما تکذبان فیهما عینان تجریان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهما من کل فاکهة
زوجان فبای آلاء ربکما تکذبان متکئین علی فرش بطائنها من استبرق وجنی
الجنتین دان فبای آلاء ربکما تکذبان وآنرا که از مقام خداء بترسد گفتند که مراد بمقام
قیامت ابرهیم ادهم و مجاهد گفتند این کسی باشد که قصد کند بمعصیتی و خدایرا یاد کند و از ترس خداء
آن گناه را ترک کند **ابراهیم ادهم** گفت از سالها حج میرفتم در راه شخصی را دیدم از او
بترسیدم گفتم اجنی انت ام انسی تو جنی یا انسی که مرا از تو وهم پدید آمد مرا گفت تو مومنی یا کافر
گفتم مومنم گفت دروغ میگوئی اگر مومن بودی جز از خدای نترسیدی **امیر المومنین** ع
را گفتند در وقتی که برفت و عمرو عبدود را بکشت که یا علی از وی نترسیدی چون بمبارزت او رفتی
گفت کیف یخاف سوی الله من لم یعبد سواه طرفة عین چگونه بترسد از غیر خداء آنکس که یک طرفة
العین یعنی یک چشم زدن از خدای عاصی نشد گفت کسی که از خدای بترسد و برا دو بهشت است یعنی دو
بستان بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از زبرجد سبز خاکش کافور و عنبر باشد و گل او از مشک از فردوس باشد
هر بستانی از و صد ساله راه باشد در میان هر بستانی سرای بود از نور و این دو بستان یکی ترس خداء تعالی
باشد و دیگر ترک شهوت و این دو بستان خداوند شاخها و الوان باشد و انواع میوه ها در میان این

دو بستان دو چشمه روان باشد حسن گفت دو چشمه آب زلال یکی را تسنیم گویند و دیگری را سلسبیل
ابوبکر وراق گفت این دو چشمه روان آنرا باشد در بهشت که او را دو چشم آب روان باشد در دنیا بترس
از هر میوه دو نوع و دو گونه باشد ابن عباس گفت در دنیا هیچ میوه نباشد تلخ و شیرین الا که از آنجا باشد
متکئین تکیه زده باشند بر بسترها که آسترها از دیبای سبز باشد ذکر آستر برای آن کرد که چون بطانه
از استبرق باشد ظهاره یعنی ابره از چه باشد **سعید جبیر** را ازین پرسیدند
گفت این از آنست که خداء تعالی گفت فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین و قول دیگر گفت بطانه از
استبرق باشد و ظهاره از نور و میوه ها این دو بستان نزدیک باشد ایستاده و نشسته و خفته بتواند چید
درخت بهشت که بنده مومن بر سریر خفته باشد و از بالای او درختان میوه بر وی سایه
گسترده جوز و بار آرزو آید میوه از آن شاخ سر فرو آرد تا بدست خود تناول کند فیهن قاصرات
الطرف لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان کانهن
الیاقوت والمرجان فبای آلاء ربکما تکذبان هل جزاء الاحسان الا الاحسان
فبای آلاء ربکما تکذبان ومن دونهما جنتان فبای آلاء ربکما تکذبان
مدهامتان فبای آلاء ربکما تکذبان در آن بهشتها زنانی باشند که چشم خویش جز بر جمال
شوهر خویش نگشایند و در غیر ایشان ننگرند **ابن زید** گفت شوهر خود را گویند بعزة خدای که
در بهشت نیکوتر از تو هیچ نمی بینم سپاس آن خدایرا که ترا بمن داد و مرا بتو ارزانی داشت
زنانی که دست با ایشان دراز نکرده باشد پیش از ایشان هیچ پری و هیچ آدمی یعنی کس را با ایشان
خلوت نرفته باشد بلکه بمهر خود باشد و کس بکارت ایشان نبرده باشد **سهل بن**
عبدالله گفت هر که در دنیا چشم نگاه دارد از محرمات در آخرت او را عوض دهند از قاصرات و ذکر
جان برای مبالغه کرد چنانکه یکی از ما گوید جنی و انسی را با وی راه نیست و مرغ آنجا نتواند پرید و مانند این

وآنکه وصف کرد حوریان را و گفت کانهن الیاقوت و المرجان پنداری که ایشان یاقوت و مرجان اند یعنی در صفا یاقوت و در بیاض مرجان و گفته اند سرخ و سپید باشد عبد الله مسعود گفت که رسول ع گفت زنان
بهشت هر یکی از ایشان هفتاد حله دارد ملون در زیر آن هفتاد حله مغز استخوانش را استخوان بتوان دید
برای آنکه خدای تعالی میگوید کانهن الیاقوت و المرجان و یاقوت جوهریست اگرچه کثافت دارد چون رشته
در وی کنند از بیرون او بتوان دیدن انکه حق تعالی گفت جزاء و پاداشت احسان نباشد الا احسان
و نیکویی **انس مالک** روایت کرد که رسول ع این آیه بخواند آنگه گفت میدانید که خدای تعالی
چه میگوید گفتند خدا و رسول خدا عالم ترند گفت میگوید که جزاء آنکه من بر وی کرده باشم بتوحید چیست الا
بهشت حسن جزاء مطیعان در دنیا هیچ نیست مگر کرامت آخرت و من دونهما و از جز آن دو بهشت دو
بهشت دیگر باشد مدهامتان سبز و سیراب باشد چنانکه با سیاهی زند کشت سیاه چون سیراب باشد
با سیاهی زند و گفته اند که در هم شده شاخهاء او فیهما عینان نضاختان فبای آلاء ربکما
تکذبان فیهما فاکهة و نخل و رمان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهن خیرات
حسان فبای آلاء ربکما تکذبان حور مقصورات فی الخیام فبای آلاء ربکما
تکذبان لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان فبای آلاء ربکما تکذبان
متکئین علی رفرف خضر و عبقری حسان فبای آلاء ربکما تکذبان تبارک
اسم ربک ذی الجلال و الاکرام دران دو چشمه باشد که آب از ایشان بر میجوشد و آنکه
روان میشود **عبد الله عباس** گفت بر می دمد یعنی و برکت بر اهل بهشت **ابن مسعود**
گفت آب از این چشمها خنک و در سپیدی چون کافور بر میجوشد و در آنجا میوه باشد و خرما و نار و تفضیل
خرما و نار بعینه تفضیل کرد در خبر است که درختان بهشت از ساق تا بر شاخ بمیوه منضد باشد و میوهها
وی مانند سبوها باشد هر گاه که یکی را بچینند بجای آن دیگری پدید آید و خوشهاء انگورش دوازده گز باشد

بطول **ابو سعید خدری** روایت کرد از رسول ع که گفت شب معراج که مرا به
آسمان بردند درختان نار دیدم بر هر ناری چون پوست شتری و مرغان چون اشتران بختی
کنیزکی را دیدم گفتم ای کنیزک تو کرایی گفت زید حارثه را زید را بشارت دادم بآن چیزها که دیدم
در بهشت هیچ چشمی ندید و هیچ گوش نشنید و بر خاطر هیچ آدمی نگذشت دران بهشت زنانی باشند
نیکو خلق و نیکو روی همه بکر و دوشیزگان باشند **مفسران** گفتند پلید زنانی و ناخوش خوی
باشند و گنده دهن نباشند و بر شوی بد زبان نکنند و گرونده نباشند **در خبر است**
که زنان بهشت دست زنند و بآواز خوش که خلایق مثل آن نشنیده باشند میگویند نحن الراضیات
فلا نسخط ابدا و نحن خیرات حسان حبلن لازواج الکرام و نحن المقیمات فلا نظعن ابدا
و در روایتست که چون حوریان بهشت این بخن گویند زنان مومنه گویند نحن المصلیات و ما صلیتن
و نحن الصائمات و ما صمتن و نحن المتصدقات و ما تصدقتن و نحن المتوضئات و ما توضئتن
عایشه گفت والله که غلبه ایشان را باشد زنان بهشت حوریانی باشند مستور و پوشیده در حجلهای خویش
خود بازداشته **انس مالک** گفت که رسول ع فرمود که اگر یکی از حوریان بهشت خیو در زمین
افکند یا در دریا آب دریا خوش و شیرین گردد از خوشی آب دهن او و در خبر است که رسول ع فرمود که
در بهشت خیمها باشد از در سپید یک پاره طول او در هوا شصت گز باشد در هر زاویه ازان خیمه جفتی باشد
که دیگری نبیند ابن عباس گفت هر خیمه از پاره لؤلؤ باشد چهار فرسنگ در چهار فرسنگ انس مالک
روایت کرد از رسول ع که فرمود شب معراج در بهشت جویها دیدم که بر کنار آن خیمها زده از مرجان از آنجا
آوازی بر من می آمد که السلام علیک یا رسول الله من گفتم یا جبرئیل ایشان که اند گفت کنیزکان اند از
حور العین دستوری خواستند از خدای تعالی تا بر تو سلام کنند خدای تعالی ایشان را دستوری داد
سلام کردند لم یطمثهن انس قبلهم بکارت نبرده باشد ایشان را و نرسیده باشد دست هیچ آدمی و پری

با ایشان پیش ازین متکئین تکیه زده کان باشند بر نشستگاهها خود از نهالیها و بالشها سبز و بعید
چنین گفت رفرف مرغزارها بهشت باشد پر از گیاههای سبز و تازه و عبقری بساطها و گرانمایه و قیمتی
و هر جامه منقش از هر نوع که باشد عرب آنرا عبقری گویند ابو عبیده گفت منسوبست با عبقری و آن زمین
است که از انجا دیباها فاخر و گرانمایه بافند و گفته‌اند هر چیزی که جلیل باشد نزدیک عرب آنرا عبقری
گویند از جامها و غیر آن تبارک اسم ربک بزرگوار است و باقی ذات خدای تعالی که خداوند جلال
و اکرام است بزرگی و بزرگواری و گرامی کردن بندگان و جه تکرار آیه یکی اینست که فرا گفت برای تاکید
باشد چنانکه مجیب گوید بلی بلی و ممتنع گوید لا لا و شاعر گفت نعق الغراب ببین لیلی غدوة
کم کم وکم بفراق لیلی ینعق • و دیگر آنکه تکرار برای اختلاف فواید است چون تقریر
نعمتها مختلف کرد عند ذکر هر نعمتی یکبار تقریر کرد و غرض از تکرار تقریرات و تذکیر و تعریج
چنانکه یکی از ما گوید الم احسن الیک بان اعطیتک الم احسن الیک بان خلعتک الم احسن الیک بانی
خلعت علیک و این در کلام عرب و عجم و اشعار ایشان بسیار است سهل بن ربیع
برادر خود کلیب را مرثیه گفته است و در هر بیتی مکرر کرده شعر علی ان لیس عدلا من کلیب
اذا طرد الیتیم من الجزور • علی ان لیس عدلا من کلیب • اذا ما ضیم جیران المجیر • علی ان لیس عدلا
من کلیب • اذا رجا القضاة عن الزبور وشاعر دیگر گفته است شعر لعمری لانت المرء
ابکی لفقده • بجد و لو لامت علیه العواذل • لعمری لانت المرء ابکی لفقده • اذا کثرت بالملجمی البلابل •
ابی لک ذم الناس تابوت کلها • ذکرت امور المحکمات کواهل • ابی لک ذم الناس تابوت اتما •
لعیب حمام الموت والموت عاجل • ازین مانند این بسیار است در امثال و اشعار عرب و قرآن بر
طریقه استعمال ایشان فرود آمده است و از هر نوع که استعمال کرده باشند از وجه فصاحت هم
قرآن از آن نوع توان یافت سورة الواقعة

مکی است و عدد آیاتش نود و شش است از ابو طیبه روایت که عثمان بن عفان بعیادت
عبدالله مسعود رفت و او بیمار بود و در آن بیماری بجوار رحمت حق پیوست او را گفت از چه می نالی
گفت از گناه خود گفت چه آرزو میکند گفت رحمت خدای گفت طبیب آریم گفت الطبیب امرضنی
طبیب مرا بیمار کرد گفت عطایت بفرمایم گفت حاجت نیست مرا درین حالم گفت بفرمایم تا بدختران
دهند گفت ایشان را حاجت نیست که من ایشان را سورة الواقعه آموخته‌ام و فرموده‌ام تا میخوانند
و من از رسول صلعم شنیدم که هر کس که سورة الواقعه بسیار خواند هرگز درویش نشود
بسم الله الرحمن الرحیم
اذا وقعت الواقعة ليس لوقعتها كاذبة خافضة رافعة اذا رجت الارض
رجا وبست الجبال بسا فكانت هباء منبثا وكنتم ازواجا ثلثة
خدای تعالی ذکر قیامت میکند و میگوید یاد کن ای محمد چون واقع شود و حاصل آید واقع شدن
که معلوم و مشهور است و اینجا نامیست از نامهای قیامت یعنی چون قیامت برخیزد واقع شدن
او را کاذبه نباشد یعنی دروغ یعنی او را دروغ نیفتد خافضة رافعة قومی را خفض کند و بدوزخ فرو برد
و قومی را رفع کند و بدرجات بهشت برد از جباران را ذلیل کرده اند و متکبران را خفض کند و فرو
نهد و ذلیلان و بندگان را رفع کرده اند اذا رجت الارض رجا چون بجنبانند زمین اجنبانیدن
کلبی گفت آگاه باشد که وحی کند خدای تعالی بزمین او از ترس خدا بجنبید مفسران
گفتند چنان بجنبانند زمین را که کودک در گاهواره تا هیچ بنا ندید والا خراب و ویران کرده و کوهها
بجا نماند وبست الجبال بسا و براندکوهها را راندن چنانکه گفت وسيرت الجبال فكانت
سرابا ويسألونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا او را خرد و مورد کند تا چون گرد شود پراکنده
ابن عباس گفت باشد آفتاب که در سر اخی جهد امیر المؤمنین علی علیه السلام

کفت بباشند کردی کان شم ستور برخیزد وکفتم باشد شما سه کروه وسه فوج روز قیامت آنکاه بیان آنکرد و گفت
فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ
یکی ازین سه کروه اصحاب میمنه است کسانی که نامه اعمال ایشان بدست راست دهند واز راه کبر وشته است بوده
هشت روند ابن عباس کفت آنان باشند که بر دست راست آدم باشند **حسن و ربیع**
کفتند آنان باشند که خجسته ومبارک باشند بر نفس خویش در طاعت خدای تعالی ستعز کرده باشند
وایشان تابعان اند وقرن دوم اند از عهد رسول صلعم آنکه بر سبیل تعجب کفت خدای اند دست راست اند وچکونه
کسانی اند ایشان وصف ایشان بجای رسیده است که نمی توان کفتن دوم ازین سه کروه کسانی
اند که نامه اعمال ایشان بدست چپ دهند وایشان را بدوزخ برند حسن کفت که بر خود شوم باشند که
عمر ایشان در معصیت کذشته باشد سیم ازیشان سابقان اند که بطاعت سابق باشند وبرجمله سابق
وکفته اند آنانند که در متابعت انبیا سابق باشند وپیشوای امت یا ائمه هدی باشند وسابق را
بر لاحق برای آن فضل بود که او مقتدا بود در خیر وطاعت بدو نکنند وسیرت آورند فَلَهُ أَجْرُهَا
وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا باشد **ابن سیرین** کفت آنانند که با رسول صلعم بدو قبله نماز کرده اند از
مهاجر وانصار کعب کفت اهل قرآن باشند که فردا قیامت تاجها بر سر دارند وآنان باشند که
سبق برده اند بر دیکران به جد وجماعت وجهاد رفتن ابن عباس کفت سابقان در هجرت سابق باشند در
آخرت **امیر المؤمنین علی ع** کفت سابقان نمازند سابقان اند به بهشت وچون نیک اندیشه
کنی جامع این خبر امیر المؤمنین علی ع دیکری را نیابی اما سبق او باسلام اتفاق است ع از زنان اول کسی که
ایمان آورد خدیجه بود واز مردان علی بن ابی طالب ع واز پیغامبر کفته است سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ
غُلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلُمِي وابو ذر رحمه الله از رسول صلعم روایت کرد که کفت شنیدم که کفت یا علی أَنْتَ

أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَنْتَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ
الْأَعْظَمُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَأَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّلَمَةِ واما سبق او بنماز قوله
صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ لِأَنَّهُ لَمْ يُرْفَعِ الصَّلَاةُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مِنِّي وَمِنْ
عَلِيٍّ ومن سبق در جهاد پوشیده نیست نماز بدو قبله باتفاق اکرچه ... معدود آن بودند که سابق
بودند به بیت المقدس نماز کردند وبکعبه نرسیدند وبعضی آن بود که نماز به بیت المقدس در یافتند که ایشان
باسلام آمدند قبله با کعبه کردانیده بودند **روزی بجای** امیر المؤمنین علی ع از عبد الله عباس
پرسیدند کفت ذَكَرْتَ وَاللَّهِ أَحَدَ الثَّقَلَيْنِ سَبَقَ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَصَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ
وَأُعْطِيَ السِّبْطَيْنِ وَهُمَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَرُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ مَرَّتَيْنِ مَا غَابَ عَنِ الْقِبْلَتَيْنِ وَجَرَّدَ السَّيْفَ
تَارَتَيْنِ وَهُوَ صَاحِبُ الْكَوْنَيْنِ فَمَثَلُهُ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ ذَاكَ مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ
اوست ودوم کتاب خدای تعالی که کفت إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ سبق برده بتوحید ونبوت بدو قبله با
رسول صلعم نماز کرده به بیت المقدس وکعبه ودو بیعت با رسول کرده بیعة العقبة وبیعة الشجرة واو را
دو سبط دادند یکی سبط علم ودوم سبط جسم ودو بار تیغ برهنه یکی برای تنزیل ودوم برای
تاویل واو خداوند دو کرة ودو رجعت است أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ایشانند نزدیک کردانیده کان
بعلو منزلت ورفعت درجه ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ کروهی باشند از اولینان یعنی از امتان کذشته
از امم انبیا علیهم السلام واندکی از آخرینان از امت رسول صلعم عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا
مُتَقَابِلِينَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ لَا يُصَدَّعُونَ
عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ
اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا
سَلَامًا اهل بهشت بر تختها باشند از زر و در سیم بافته مرصع ومکلل بانواع جواهر کلبی کفت طول هر

سیصد گز باشد چون بنده خواهد که پای بر وی نهد فرو آید تا پای بر نهد آنگه بجای خود رود مُتَّكِئِينَ
عَلَيْهَا تکیه زده باشند بر آن سریرها روی در روی کرده و بدیدار یکدیگر شاد و خوش عیش گشته
يَطُوفُونَ طواف کنند بر سر ایشان غلامانی و کودکانی برادستوید و مخلّد که هرگز همچنین بوند و پیر نشوند
از حال کودکی نگردند چنان باشند که خدم دنیا که در حال صلاحیت خدمت ندارند سعید بن جبیر
گفت مُقَرَّبُونَ گوشوار در گوش داشته باشند حسن بصری گفت کودکان اهل دنیا باشند که ایشان
را طاعتی نبود که بر آن ثواب گیرند و معصیتی نبود که بر آن عقاب کنند پس در بهشت باشند برای خدمت
اهل بهشت **و در خبر است که** اطفال کفار خدم اهل بهشت باشند بِأَكْوَابٍ کوزها
که دسته و خرطوم ندارد و از آن صداعی و درد سری نباشد و از آن مست نشوند و عقل زایل نشود
وَفَاكِهَةٍ و میوه از آنچه ایشان خواهند و اختیار کنند و گوشت مرغ از آنچه ایشان را بآن شهوت
و آرزو باشد **ابو سعید خدری** از رسول علیه روایت کرده که در بهشت مرغانی می‌پرند
هر یکی هفتاد هزار پر دارند یکی از ایشان بیاید در آن حال که مؤمن طعام خورد و در صحیفه او افتد
و پرها بیفشاند از هر پری از آن وی لونی از طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مسکه نرم‌تر و از
انگبین شیرین‌تر که هیچ لونی با لون دیگر نماند آنگه بپرد و برود و ایشان را در بهشت حوران باشند سیاه
چشم و فراخ مانند مروارید پوشیده که هوا در وی اثر نکرده باشد از آنکه مکنون و محروس بوده باشد
تا صفاء لون و ضیاء او بر جای خود بود این همه کرامت جزا و مکافات باشد ایشان را بآنچه کرده باشند
از فعل طاعات و اجتناب سیئات **انس مالک** گفت که رسول علیه فرمود که خداء تعالی ایشان را از زعفران
آفریده است ابو امامه روایت کرد از رسول علیه که هیچ مؤمن نباشد که او را هفتاد و دو زن نباشد
عبد الله مسعود گفت نوری در بهشت بدید آید اهل بهشت گویند که این نور چیست گویند روشنایی دندان
حوراست که در روی شوهر خود خندید لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا در بهشت سخن بیهوده و بی معنی نشنوند

و نه نیز نسبت کردن کسی یکدیگر را بگناه یعنی نگویند که با آنچه کردی بزه کار شدی لیکن شنوند گفتاری با
سلامت یا گفتاری که آن سلام باشد و شاید که قول بعضی بود مر بعضی را سَلَّمَكَ اللهُ سَلَامًا
وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ
مَسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً
فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرُبًا أَتْرَابًا لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ خداوندان
دست راست که نامها بدست راست ستانند و از جانب دست راست به بهشت روند چه کسانی مردمانی
باشند از ایشان در میان درختان سدر و سدر در بهشت درخت میوه دار بود ثمرها كامثال القلال
میوه وی مانند سبوها باشد و بر وی خار نبود چنانکه گویی و پنداری که خداوند وی بزده اند و گفته اند که
مخضود آن باشد که شاخش دو تا شده باشد از بسیاری میوه وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ روایت کرده اند که حضرت
امیر المؤمنین علی ع خواندی که وَطَلْعٍ چنانکه در آیتی دیگر است که وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ گفتند یا
امیر المؤمنین در مصحفها بجا نوشته اند آنرا بگردانیم فرمود که الْقُرْآنُ لَا يُهَاجُ الْيَوْمَ **پیشترین**
مفسران گفته اند طلح درخت موز باشد ابو عبیده گفت نزدیک عرب طلح درختان بزرگ باشد
که آنرا خار نبود مَنْضُودٍ یعنی بار او و میوه او بر هم نهاده باشد بمانند میوه که در رشته کشیده باشد
از اصل ساق تا بسر شاخها میوه باشد و سایه کشیده که آفتاب آنرا نسخ نکند **ربیع**
گفت سایه عرش باشد عمرو بن میمون گفت سایه او هفتاد ساله راه بود ابن عباس گفت در این آیه که
درختیست در بهشت که اهل بهشت جمله در زیر او حاضر آیند و حدیث و احوال دنیا یاد کنند و گویند در
دنیا ملاهی بودی که بآن تعلل کردندی و سماع کردندی خدای تعالی بادی فرستد تا برگها و درخت بر هم زنند
از آنجا آوازی آید که کس چنان نشنیده باشد وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب روان که هرگز منقطع نشود و در
شکاف جوی نبود بلکه بر روی زمین است رفتن او **و هزاج بن داود** گفت مرا

برادری بود صالح و خواهر در نیکو نگاه داشتی تا پیش خدای رفت شبی در خوابش دیدم گفتم ای برادر
مدتیست که میخواهم تا بدانم که تو در چه درجه اکنون بگو گفت فی سدر مخضود وطلح منضود وظل
ممدود وماء مسکوب وفاکهة کثیرة و میوه بسیار که بمرور اوقات وازمنه منقطع نگردد
نه آن باشد که وقتی بود و وقتی نبود چون میوه‌های دنیا و کس را از آن منع کنند بهیچ وجه چه
بهشت سرای راحتست از هر چه خواهند در وی یابند در خبرست که رسول صلعم
فرمود که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند الا که بجای وی دیگری پدید آید وفرش مرفوعة و بسترهای
برافراشته امیر المؤمنین ع گفت مرفوع برداشته بر سریرها افکنده و گفتند کنایتست از زنان
برای آنکه فراش محل ایشان باشد مرفوعة یعنی در جمال و کمال احضا بدرجه علیا رسیده باشند
انا انشاناهن ما ایشان را بیافریدیم یکبار دوشیزه همه شوی دوستان و هم زاد ایشان باشند
و نیکو سخن و با ناز و غنج باشند همه در سن یکدیگر ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد که اهل بهشت چون
در بهشت روند امرد باشند سفید روی و جعد موی بر سن سی و سه سالگی بر خلق آدم بقد یکی
شصت گز بود بر ازا و هفت گز پهنا مفسران گفتند این زنان حور باشند و خدای تعالی
ایشان را خلقتی هرچه زیباتر و نیکوتر باز آفریده باشد تا چنانکه پنداری که ایشان نیستند و پیش
ابتدا ایشان را آفریده است مجاهد گفت روزی رسول صلعم بنزدیک عایشه رفت عجوزی از بنی عامر
بنزدیک وی بود رسول صلعم گفت این عجوز کیست گفت از خالات من یکی است رسول صلعم گفت هیچ پیرزن
در بهشت نرود آن عجوزه بغایت دلتنگ شد عایشه گفت یا رسول الله این عجوزه رنجیده شد گفت بگو
او را که عجوزه در بهشت نرود خدای تعالی اختری آفریند سعد بن مسعود گفت زنان دنیا در بهشت تفضیل دارند
بر زنان بهشت بنماز و طاعت که کرده باشند و در اخبار آمده است که زنان
حور عین آن باشد که حق تعالی ایشان را از تسبیح فرشتگان آفریده باشد و در ایشان هیچ رنجی و علتی و حیضی نباشد

ایشان

ایشان اصحاب یمین باشند جماعتی از امت سلف باشند و اندکی از امت رسول ما عروة
بن رویم گفت چون این آیه آمد جماعتی از صحابه رسول صلعم بگریستند گفتند یا رسول الله ما بخدای ایمان آوردیم
آنکه اندکی از ما در بهشت روند خدای تعالی این آیه فرستاد که ثلة من الاولین وثلة من الآخرین آنکه
رسول صلعم گفت از آدم تا عهد من فرقتی باشند و امت من تا بدامن قیامت فرقتی باشند و این تفرقه تمام شد
الا بانی سیاهان که اشتران امیر چرانند در بیابان و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله
عبدالله مسعود گفت شبی پیش رسول صلعم بودیم زمانی حدیث کردیم و برفتیم
روز دیگر رسول صلعم را دیدم گفت دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان را خواب دیدم که بر من عرض کردند
پیغمبری بود که او را گروهی امت بودند و بود که کمتر از آن بودند و بعضی بودند که امتش سه کس بودند و مردی
بود که او را هیچ امت نبود تا موسی ع را دیدم که می آمد با جمعی بسیار از بنی اسرائیل گفتم بارخدایا این کیست
گفت برادر تو موسی ع و این امت او اند که با وی اند گفتم بارخدایا امت من کجا اند گفت بدست
راست بنگر بنگریدم صحرا دیدم چندانی که چشم بکناره آن نرسید مردان بر حد گفتم بارخدایا ایشان
کیستند گفت امت تو اند راضی شدی گفتم بارخدایا راضی شدم گفت در میان ایشان هفتاد هزار رسند
که بی حساب بهشت روند مردی برپای خاست نام او عکاشه گفت یا رسول الله از خدای درخواه تا مرا
از ایشان کند رسول الله دست بدعا برداشت و گفت اللهم اجعله منهم بارخدایا عکاشه را از ایشان گردان
دیگری برخاست و گفت یا رسول الله دعا کن تا خدای تعالی مرا نیز از ایشان کند رسول صلعم گفت سبقک بها عکاشه
عبدالله مسعود گفت یا رسول الله کیان ما آنست که این هفتاد هزار آنان اند که ایشان را با اسلام زادند
و بر آن بماندند گفت چنین نیست بلکه آنانند که دزدی نکنند و داغ نکنند و زجر و طیره و تکبر نکنند و بخدای
توکل کنند و این هرسه آنست که عادت عرب باشد آنگه رسول صلعم گفت من امید دارم که امت من ربع
اهل بهشت باشند ما تکبیر کردیم گفت امید دارم که ثلث اهل بهشت باشند ما تکبیر کردیم گفت امید دارم که نیمه

اهل بهشت باشند و اکر این آیه برخواند که ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ **ابن عباس از رسول ص**
روایت کرد که فرمود این همه از امت من باشند جمعی از سابقان و جمعی از آخریان وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ
مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ
مُتْرَفِينَ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا
أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ
يَوْمٍ مَعْلُومٍ آنکه ذکر اصحاب شمال کرد و بیفرماید که مردمان دست چپ اند که نامه اعمال ایشان بدست
چپ دهند چه مردمان باشند و عذاب ایشان بچه سختی باشد آنکه بیان کرد و گفت در باد گرم باشند
و آب گرم و سایه از دود سیاه **ابن سیرین** گفت یحموم نام کوهیست در دوزخ اهل دوزخ
پندارند که آن جا سایه هست و نزدیک وی راحتی و آسایشی است آنجا روند و آنجا سایه سرد نخنک نباشد
بغایت گرم باشد **ضحاک** گفت آتش سیاه باشد و آتش دوزخ سیاه باشد و اهل دوزخ سیاه باشند
و لباس ایشان نیز سیاه بود و هرچه در دوزخ بود همه سیاه بود کریم یعنی خوشی و نیکی نباشد إِنَّهُمْ كَانُوا
که بودند ایشان پیش ازین منعم و متنعم و دنیا را اصل کردند و باستادند بر گناه بزرگ و گناه بزرگ شرک
است **ابوبکر وراق** گفت سوکند خوردندی که بعث و نشور نخواهد بودن و اصنام
انداد خدا اند چنانکه از ایشان خبر داد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ وَكَانُوا
يَقُولُونَ می گفتند همی ما چون بمیریم و خاک شویم و استخوان باشیم ما را زنده کنند بر سبیل انکار گفتند
یا پدران پیشینه ما را زنده خواهند کردن بگوای محمد که اولینان و آخرینان همه را جمع خواهند کرد بمیقات
معلوم و آن روز قیامت است تا جزا دهد ایشان را بکردار ایشان ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ
لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ
هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ

أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ
فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ آنکه شما ای گروه گمراهان در دوزخ داران بخورید از درخت زقوم بسیار که ایشان از درخت
زقوم شکمها پر خورید آنگه بر سر آن بخورید آب گرم تا همه را بس بخورید از آن آب چون شتران
تشنه خورند و هیام علتی باشد شتر که از آن تشنه شود هرچند آب بخورد تا آنگه بمیرد و دیگر نزول را
چندانکه آب در وی دهند بخورد هیم گویند این نزل و خدا و طعام ایشان باشد در روز قیامت که روز
جزاست آنگه بر سبیل تنبیه گفت نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما شما را بیافریدیم چرا ایمان نیاورید و ما را باور نداشتید
و تصدیق نکردید آنچه من گفتم و وعده دادم از اخبار قیامت و بعث و نشور آنگه ایشان را تنبیه کرد به وجه
تفریع و ملامت و گفت ای می بینید این آب منی که در رحمهای زنان می ریزید از آن آب منی فرزند شما می
آفرینید یا ما می آفرینیم این تقریرات تا ایشان اقرار دهند و بگویند که ما این نمی کنیم و این قدرت نداریم
نَحْنُ قَدَّرْنَا ما تقدیر کردیم مرگ را میان شما بتقدیر مختلف هر یکی بجودکی میرند و بعضی بجوانی
و بعضی به پیری بر حسب مصلحت ایشان چنانکه من صلاح دانم تقدیر کنم و ما مسبوق نباشیم و بر ما سبقت نتوانند
کردن و غالب نتوانند گشت عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ ما قادریم و توانیم و کس ما را عاجز نتواند کردن از آنکه بدل
کنیم امثال شما را یعنی شما را ببریم و گروهی دیگر را بیاریم بجای شما وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ و شما را بیافرینیم
در خلقتی و صورتی که شما ندانید یعنی در هر صورت که خواهیم مسخ کنیم و با خوک و بوزینه کردانیم چنانکه با آنان کردیم
که پیش از شما بودند حسین بن الفضل گفت معنی آنست که اعاده در بعث معنیها فلان ایشانست او لازم دانید
که شما را در ارحام امهات آفریدیم اما اعاده ندانید که شما را کجا زنده کنیم آن بی علم شماست وَلَقَدْ
عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ
نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي
تَشْرَبُونَ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ

وبحقیقت شما دانسته اید و میدانید نشأة اولی را که شما را بیافریدیم اول بار اگر اندیشه کنید
بدانید که بر ما متعذر نباشد و دشوار نیاید بار آفریدن دیگر بار پس چرا شما اندیشه نمی کنید تا
بدانید که آنکه قادر باشد بر ابتدا قادر باشد بر اعاده ای و دیدید شما و می بینید تخمی را که با و حراثت میکنید
و می کارید همی شما حراثت میکنید می رویانید یا ما می رویانیم **ابو هریره** از رسول صلعم روایت
کرد که گفت مگوئید زرعت و لیکن بگوئید حرثت خود را نزرع نخوانید حارث خوانید که حرث
کشتن بشما تعلق دارد و زرع رویانیدن بخدای تعالی تعلق دارد لو نشاء اگر ما خواهیم
آن تخم را که بوستانیم در زمین تا بر شما تباه کردد و اگر برویانیم آنرا کیاه کردانیم که از وی هیچ دانه حاصل
نشود و همه کاه باشد بی دانه فظلتم پس آنگه در ایستید شما و روز کذارید و ازان تعجب می کنید و پشیمانی
میخورید بدان خرج و رنج و روزکاری که ضایع کرده باشید چنانکه در آیه دیگر گفت فاصبح
یقلب کفیه علی ما انفق فیها و گفتند که تفکه از اضدادست تفکه اذا تنعم وتفکه اذا
حزن انا لمغرمون ومیگوئید که ما غرامت زده ایم خرج کرده و دخل نیافته عباس گفت ما معذبیم
و غرامت عذاب باشد بلکه ما محرومیم و بجد و دیم و بازمانده و بی روزی **انس**
مالک گفت روزی رسول صلعم بر منیوان ذی بنیهاء انصار بکذشت ناکشته بود گفت چرا این زمین
را نکشتید گفتند بواسطه آنکه باران کم می آید گفت شما تخم در زمین افکنید که روزی با شد صفات افرأیتم
الماء ببینید این آب را که می آشامید شما آنرا از ابر فرو آورده اید و بارانیده یا ما بارانیده ایم
ما اگر خواهیم آنرا ملح و شور کردانیم تا نتوانید خوردن و از وی هیچ نباتی رسته نشود پس چرا شکر
نکنید تا این نعمت از شما زایل نکردد افرأیتم النار التی تورون ءانتم انشأتم شجرتها ام
نحن المنشئون نحن جعلناها تذکرة ومتاعا للمقوین فسبح باسم ربک العظیم فلا اقسم
بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظیم انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا

تنزیل من رب العالمین می بینید این آتش را که بر می افروزید و بیرون می آرید از سنگ یا از چوب تا
آن درخت را شما آفریده اید یا ما آفریدیم و آن دو درخت است یکی را مرخ گویند و دیگر را عفار ما کردیم
این آتش را تذکره و یادکردی از آتش دوزخ ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که این آتش که شماست
از هفتاد جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و متاعی کردیم آنرا تا تمتع می گیرید جای که فرود آیند بزمینی
خالی و دور از آبادانی **مجاهد** گفت للمستمتعین آنرا طلب تمتع کند و انتفاع از
مسافر و حضر که تابستان و زمستان او بنشیند در تاریکی و بدو گرم شوید در سرما و در طبخ و غیر این بوی منتفع
شوید و در و اندیشه کنید و با عتبار او پناه بخدای دهید از آتش دوزخ حسن گفت بلغه
باشد مسافران را که با خویشتن برگیرند آلات از آتش زنه و سنگ آنکه رسول صلعم وامتش را تسبیح فرمود
و گفت تسبیح کنید بنام خداء بزرگوار فلا اقسم سوگند میخورم بجایگاه واقع آمدن ستارگان
یعنی منازل ایشان از برجی ببرج دوازده گانه و گفتند نجوم القرآن یعنی فصول و آیات قرآن که برسول صلعم
فرو آمدی باوقات بآن قسم کرده که آن موقعی عظیم است بنزدیک خدای نه از منافع که در وقت
وانه لقسم و بحقیقت که این سوگندیست بزرگ اگر شما دانید بدرستی که این قرآن قرآنیست کرامی
در کتاب پوشیده و مصون و محروس نزدیک خدای تعالی از شیاطین و از جمله معایب هر ادا این
کتاب که آن لوح محفوظ است لا یمسه الا المطهرون بما و نرسانند و دست بوی نرسند الا پاکیزگان
یعنی فرشتگان مطهر از گناه **ابن زید** گفت مطهرون فرشتگان اند نه شما که شما بگناه آلوده اید
و ایشان زبانه و یا انبیاء معصوم دهند از دست پاکان بدست پاکان رسد **محمد بن** فضیل
گفت قرآن نخوانند الا محدثان و عبدالله عباس نهی کرد از آنکه یکیتی جهودان و ترسایان را از خواندن
قرآن **حسین** بن الفضل گفت تفسیر و تأویل او ندانند الا آنانکه خدای تعالی ایشانرا پاک
کرده باشد از کفر و نفاق و گفتند حقایق قرآن ندانند الا آنان که اسرار ایشان را با نوار معرفه پاک کرده

از اقدار معصیت و این صفت معصومانست بعضی گفته اند که تن خود پاک کرده اند عن ماسوی الله و بعضی
دیگر گفته اند معنی آینست که نشاید که دست بر وی نهند مگر پاکان از جنابت و حیض و استحاضه و نفاس
و ظاهر لفظ خبر است و معنی نهی است چو اگر نه نهی بودی مراد لامس صحفست و آنچه در صحفست بعرف
و شرع آنرا قرآن نخوانند بر اطلاق بیانش قوله ع لا تسافروا بالقرآن الی ارض العدو و نوشته
قرآن بحقیقت قرآنست بنزدیک محققان و بدین قول اجماع مسلمانانست و باین آیه استدلال کرده اند
که جنب و حایض را حرامست دست بر قرآن نهادن شافعی گفت روا نباشد هیچ محدثی را ابو حنیفه
گفت جنب و حایض را روا نباشد و محدث را روا باشد اما حمل مصحف بنزدیک شافعی هیچ کدام را
روا نباشد آنان که گفتند که روا نباشد تمسک کردند بحدیث عمرو بن حزم که گفت چون رسول ع بدو نامه فرستاد
در نامه او بفرمود نوشتن که نباید که دست بر مصحف نهد و نه مصحف برگیرد الا کسی که پاکیزه باشد و آنان که
گفتند که روا بود استدلال کردند بآن که رسول ع چون نامه بقیصر نوشت در وی بنوشت که بسم الله
الرحمن الرحیم یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الآیة و لابد است که وی نامه
بدست گرفته باشد و خوانده و این قرآن تنزیلست یعنی منزل و فرو فرستاده از نزدیک خدای جهانیان
أفبهذا الحدیث انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون فلولا اذا
بلغت الحلقوم و انتم حینئذ تنظرون و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون همی این حدیث که
قرآنست مداهنه میکنید عبد الله عباس گفت تکذیب میکنید ابن کیسان گفت مدهن آنکس بود که در اداء
واجبات تقصیر کند و تعلل و تجعلون رزقکم و می کنید رزق خویش و نصیب و حظ خویش را ازین قرآن
آنکه تکذیب میکنید یعنی آنچه در قرآن کاری باید بدست شما این عکس آن میکنید عبد الله عباس روایت کند که
رسول ع بسفری رفت و صحابه با وی در آن راه تشنگی عظیم بایشان رسید و آب نیافتند و با رسول ع شکایت
کردند و گفتند یا رسول الله تشنگی ما بغایت رسید رسول ع فرمود که اگر من دعا کنم خدای تعالی باران فرستد گویند

سقینا بنوء کذا ما را بطلوع فلان ستاره یا بسقوط فلان ستاره آب دادند و باران فرستادند گفتند
یا رسول الله این وقت آن نیست و ما این نگوییم رسول ع دو رکعت نماز کرد و دعا کرد بادی بجست و
ابری برآمد و باران عظیم آمد تا وادیها پر شد و سقاها و مشکها پر کردند آنگه رسول ع برگذشت مردی را
دید که آب میگرفت بقدحی که داشت و میگفت ما را این باران بنوء فلان ستاره آمد رسول ع گفت من
دانستم که از شما بعضی این گویند خدای تعالی این آیه فرستاد که و تجعلون رزقکم انکم تکذبون
گفت روزی خود تکذیب کردید و نگفتید که این باران برحمت خدا آمد و گفتید که بنوء ستاره آمد گفتند
تقدیر آنست که شما شکر خود را تکذیب کردید روایت کرده اند که رسول ع گفت و تجعلون رزقکم
شکرکم انکم تکذبون و در لغة ازد رزق بمعنی شکر آمده است **اورده اند که**
سلیمان بن عبد الملک را گفتند اگر از علم نجوم پاره بر خوانی تا از ان علم بی نصیب نباشی گفت
مرا از ان منع کرده اند گفتند آن منع چیست گفت خبری که مرا روایت کرده اند که رسول ع فرمود که مخوف تر
چیزی که من می ترسم بر امت خود بعد تر یکی حیف ائمه دیگر تکذیب بقدر و یکی ایمان بنجوم آنگه
خطاب کرد بر سبیل تخویف و تحذیر چرا آنگه جانها بحلقوم رسد در وقت نزع آنگه می نگرید در آن وقت
بیکی متحیر و عاجز و میدانید که بخواهید مردن و هیچ چاره ندارید و هیچ دفعی نتوانید کردن و ما بوی
نزدیکتر باشیم از شما و لیکن شما ما را نبینید یعنی رسولان ما را از فرشتگان که بقبض روح وی آمده باشند
و شما ایشان را نبینید از لطافت ایشان فلولا ان کنتم غیر مدینین ترجعونها ان کنتم
صادقین فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم و اما ان کان من اصحاب
الیمین فسلام لک من اصحاب الیمین و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من
حمیم و تصلیة جحیم ان هذا لهو حق الیقین فسبح باسم ربک العظیم
قوا گفت این قومی راست که ایشان گفتند ما را که باز توانیم داشتن از خویشتن بعلم و تدبیر و جاه و طب و مانند این

خدای تعالی بر سبیل تقریع ایشانرا گفت اگر درین دعوی راست میگویید چرا چون جان بحلق رسد
بازش پس نمی‌برید بتدبیر و چاره و معلوم است که هیچ چیز نمی‌توانید کردن چون آنکه می‌کنید متحیر
و فرومانده آنگه اهل قیامت را به سه صنف کرد و گفت اگر چنانچه این متوفی از جمله مقربان حضرت باشد
او را روحی و ریحانی و آسایشی بود و روح بضم خوانده‌اند **حسن** گفت روح اول از ریحان بود
بروایة قتاده گفت روح رحمت خواسته است **سعید جبیر** گفت روح فرحی
باشد **ضحاک** گفت آمرزش و رحمت و ریحان عبدالله عباس گفت استراحت **مجاهد**
و سعید جبیر گفتند روزی باشد **ابو العالیه** گفت هیچ کس
از دنیا نرود از جمله مقربان تا آنکه او را شاخی از ریحان بهشت آرند تا ببوید و در راحت آن جان بدهد
و گفتند روح نجاة باشد از نیران و ریحان نور باشد بنعیم و جنان روح راحت گور باشد و ریحان
ثواب بهشت روح سلامت باشد و ریحان کرامت روح معانقه ابکار باشد و ریحان مرافقه
ابرار روح جان دادن بود بشهادت و ریحان نداء سعادت وَجَنَّةُ نَعِيمٍ در بهشت با نعمت باشد
ایشانرا و اگر چنانچه از جمله اهل دست راست باشد سلامت باشد ترا ای محمد یعنی در حق ایشان ایمن
باش که ایشانرا آفت نخواهد رسیدن ترا برای ایشان سلامتست **فراء گفت** سلام و تحیت ایشان
ترا باشد که ایشان بر تو سلام کنند و اگر چنان باشد که از جمله دروغ زنان و گمراهان باشد و آن اصحاب
الشمال اند قوت ایشان و نزل ایشان از حمیم و آب گرم دوزخ باشد و سوخته شدن باتش دوزخ و ملازم
دوزخ بودن إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه گفتیم و قصه این بر تو ایراد کردیم حق است بی شک و شبهه و گفتند
اشارتست بقرآن یعنی قرآن حق و یقین است و غایة درستی علم است فَسَبِّحْ پس تسبیح کن خدای را جل
جلاله که او عظیم و بزرگوار است بعضی گفتند مراد بتسبیح نماز است چون این آیة آمد که فَسَبِّحْ بِاسْمِ
رَبِّكَ الْعَظِيمِ خدای تعالی گفت اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ یعنی بتسبیح رکوع بگویید سبحان ربی العظیم

وَبِحَمْدِهِ سنت شد این تسبیح در رکوع گویند و چون این آیة آمد که سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى خدای
تعالی فرمود که این را بنهید در سجود بگویید پس در سجود سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى باید گفتن از پس این حق
تعالی این سوره را ارشاد که سَبَّحَ لِلَّهِ و يُسَبِّحُ لِلَّهِ والحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله اجمعين

سورة الحدید مدنی است و بیست و نه آیتست

ابی بن کعب از رسول الله صلعم روایت کرد که هر که این سوره بخواند وی را از جمله آنان نویسند
که بخدا و رسول او ایمان دارند **از محمد باقر** علیه السلام روایتست که هر که مسبحات بخواند
یعنی سورة الحدید و صف و الحشر و الجمعة و التغابن پیش از آنکه بخواهد خفتن از دنیا نرود تا آنکه قائم آل
محمد را دریابد و چون بمیرد در جوار رسول خدای باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ قدیم تعالی درین آیة یاد کرد و گفت تسبیح کرد مر خدای را تبارک و تعالی و منزه کرده و برکرداند
حضرت عزت ذات مقدس او از آنچه لایق جلال و شایسته کمال وی نباشد از صفات نقص از آنچه در
آسمانها و زمینهاست از آن کسانی که ارباب عقول و اصحاب تکلیف اند و فرشتگان آسمان و ساکنان
زمین از آدمیان تسبیح وی کنند و میگویند و هیچ چیز نیست از حیوانات و جمادات الا که بتسبیح خداوند کر
وی مشغول اند چنانکه فرمود وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ و هستان خدای
که عزیز و منیع و غالب و قاهر است کس وی را غلبه نتواند کردن حکیم است از آنچه گوید و فرماید و کند بحجت
صواب و حکمت باشد او راست پادشاهی و ملک آسمان و زمین همه ملک و ملک ویست و در قبضه قدرت
و دست تصرف وی اندر زنده کند و بمیراند هر چه خواهد بکند و تواند و بر همه چیز قادر و تواناست

اما اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت اولیست که ایجاد جمله موجودات کرده بی هیچ موجود
سابق و هیچ چیز بر وی سابق نیست آخریست که بعد از آنکه جمله موجودات فانی کرده ند و نابود گردد و عدم متواری
شوند باقی ماند ظاهریست بدلیل و برهان و باطنیست از حواس و ادراک خلقان ابن عباس
گفت اولیت بی ابتدا آخریت بی انتها و ظاهریست که بر همه چیزها غلبه کند و تواند و باطنیست
که بکارها پوشیده عالمست هم ازاو اند اولیست قدیم و آخریست رحیم و ظاهریست حلیم
و باطنیست علیم اولیست بازلیت و آخریست بابدیت ظاهریست باحدیت باطنیست بصمدیت
اولیست بتکوین انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و آخریست بتلقین یثبت
الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و ظاهریست بتبیین یرید الله لیبین لکم و باطنیست
بتزیین و زینه فی قلوبکم جنید گفت الاول بشرح القلوب والاخر بغفران الذنوب
والظاهر بکشف الکروب والباطن بعلم الغیوب ابن عطا گفت اولست بکشف احوال دنیا
تا رغبت نکنند در وی آخریست بکشف احوال عقبی تا نشکیبند از وی ظاهریست بر دلهاء دوستان
تا بشناختندش باطنیست بر دلهاء دشمنان تا نشناختندش در خبرست که روزی رسول علیه السلام
با صحابه نشسته بود ابری بر آمد گفت شما دانید که این چیست گفتند خدا و رسول او عالم ترند فرمود که این را
عیان خوانند این ابریست که زمین را سیراب کند خدای تعالی این ابر را بدان قومی که شکر وی نکنند
و وی را نخوانند آنگه گفت دانید تا از بالای وی چیست گفتند خدا و رسول خدا عالم ترند گفت آسمان
دنیاست که او را رفیع خوانند و آسمان هفت است یکی بر زبر یکدیگر از یکی تا دیگری پانصد ساله راه است
آنگه گفت دانید که در زیر این زمین چیست گفتند خدای و رسول عالم ترند گفت زمین دیگرست و از این زمین
تا آن زمین پانصد ساله راهست آنگه گفت دانید که از زیر این زمین چیست گفتند خدا و رسول عالم ترند
گفت و همچنین میگفت تا هفت زمین آنگه گفت بآن خدای که جان محمد در دست اوست که اگر خدای را بخوانید از

بالای عرش جواب دهد شما را از زیر هفتم زمین آنگه این آیة برخواند که هو الاول والآخر
والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم او بر همه چیزی عالم و دانا ست هیچ چیز بر وی
پوشیده نباشد ابوصالح روایت کرد که روزی رسول علیه السلام در حجره فاطمه رفت فاطمه را از وی
خادم خواست گفت ترا راه نمایم بچیزی که ترا از خادم بهتر باشد از انچه تو میخواهی گفت چیست
آن حضرت فرمود که بگوی اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظیم ربنا
و رب کل شیء منزل التوریة والانجیل والزبور والفرقان و فالق الحب والنوی
اعوذ بک من کل شیء انت آخذ بناصیته انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر فلیس
بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنا الدین
واغننا من الفقر هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش
یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو
معکم اینما کنتم والله بما تعملون بصیر له ملک السموات والارض والی
الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل وهو علیم
بذات الصدور اوست آن خدای که آسمانها را بیافرید و زمین را در مدت شش روز
پس آنگه مستوی و مستولی گشت بر عرش و عرش کنایتست از ملک و پادشاهی و در اصل تخت باشد که
پادشاه بر آنجا نشیند آنگه از آنجا نقل کنند و ملک را عرش خوانند گویند تخت و پادشاهی حق سبحانه و تعالی
و حق سبحانه و تعالی بیان عظمت ملکوت و پادشاهی خود کرد بآفریدن آسمان و زمین در مدتی آنگه
اتباعی و بسطی که آنراست و باستیلاء وی بر عرش و قهر و غلبه باعظمتی و بزرگی که آنراست چون بیان
کمال قدرت کرد کمال علم خود باز نمود و گفت میداند و می شناسد آنچه از زمین شود و آنچه بیرون می
آید از قطرات باران و انواع نبات و گیاه و آنچه از آسمان فرو می آید از وحی و حرکت فرشتگان و ارزاق خلقان

وآنچه بر آسمان میرود از اعمال بندگان و ارواح مؤمنان از جمله هیچ چیز بروی پوشیده نیست
و او با شماست هر کجا که باشید و باحوال شما عالم است و باعمال شما ناظر است و خدای بآنچه شما میکنید
بیناست و دانا است او راست ملک آسمان و زمین از روی خلق و باز گشت جمله کارها با وی است شب را
در روز میآورد یعنی از شب میکاهد و در روز در می‌آرد و از روز میکاهد و در شب می‌افزاید و او
عالم است و دانا بآنچه در سینها و ضمایر خلقانست هر یکی را بر حسب اعتقاد مزدی جزا دهد
آمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ
أَجْرٌ كَبِيرٌ وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ
أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ایمان آرید بخدا و رسول خدا
و نفقه کنید از آنچه خدای شما را خلیفه کردانیده است در آن یعنی در تصرف آن و از دیگران میراث
بشما رسانیده است و شما را از آن ممتع کردانیده است از آن نفقه کنید و اعتبار کیرید بحال
آنکسانی که آن را نخوردند و نفقه نکردند و رنج کشیدند و نفع ندیدند بی رنج بشما رسید نفقه
کنید پیش از آنکه از شما بکسی دیگر رسد و نیز آن مال بحقیقت بر شما آسان باشد چنانکه بر وکیل آسان
باشد مال موکل را صرف کردن نفقه کنید و باک مدارید که آنان که ایمان آوردند از شما و نفقه کردند
مال خود را در راه خدای ایشان راست نزدیک خدای مزدی بزرگ و ثوابی عظیم آنگه گفت بر سبیل ملامت
و توبیخ که ما لکم چه بوده است شما را و چه افتاده است که ایمان نمی‌آرید بخدای و مؤمن نمی‌شوید
و حال آنکه رسول خدای شما را دعوت میکند و میخواند تا بخدای ایمان آورید و خدای میثاق شما
و عهد شما فرا گرفته است با یمان آوردن و توحید و یکانکی گفتن بآنچه در عقل شما متقرر کرده است
و مذکور کردانید و چون معرفت توحید و عدل و تصدیق انبیا و دلیلها گفته است با این همه اسباب

و ادله و حجج ایمان نمی‌آرید یعنی اگر وقتی ایمان خواهید آوردن این وقت آنست که از حجة و دلیل بر صحة
اسلام و نبوت هیچ باقی نماند آنگه گفت هُوَ الَّذِي اوست آن خدای که فرو فرستاد بر بنده خود محمد و پیغمبر
آیاتی و علاماتی تا خدای با آیات و ادله یا رسول خدای شما را بدعوت از ظلمت جهل و تاریکی کفر بروشنی ایمان
برساند بدرستی که خدای بشما بغایة مهربان و بخشاینده است وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ
دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنَى وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ چیست شما را
چه افتاده در آنکه نفقه نمیکنید در راه خدای که جهادست و در جمله مصالح دین و ابواب نیکویی و حال
آنکه شما بخواهید مردن و مال را بخواهید کذاشتن و در آسمان و زمین هیچ کس باقی نخواهد ماند و
میراث آسمان و زمین خدای را خواهد بودن که باقی و جاوید وی باشد و همه فانی کردند لاجرم میراث
اموال شما وی را باشد آنگه بیان کرد و باز نمود فرق میان کسی که وی نفقه کرد پیش از فتح مکه و قوت و غربت
اسلام و آنکسی که بعد از آن نفقه کرد گفت یکسان نیست از شما آنکسی که نفقه کرد پیش از فتح مکه یا
صلح حدیبیه از آنکه رسول خدای گفت این صلح فتح عظیم است و قتال کرد پیش از فتح و صلح با
آنکه او نفقه و قتال کرد بعد از فتح و صلح کرد برای آنکه ایشان عظیم ترند و درجه ایشان بزرگوارتر است
از درجه کسانی که پس از فتح نفقه کردن و جهاد کردند و خدای هر یکی را از ایشان وعده نیکو داد بثواب
بهشت داده است و بآنچه شما میکنید آگاه است و دانا **ابو سعید خدری**
روایت کرد که رسول گفت نزدیکست که قومی آیند که اعمال شما را حقیر دارند در جنب اعمال خود گفتند
ایشان کیستند یا رسول الله قریش اند گفت نه و اشارت بیمن کرد و گفت اهل یمن اند الا ان الایمان
یمان والحکمة یمانیة گفتند یا رسول الله ایشان بهتر از ما اند گفت بآن خدای که جان من بفرمان
وی است که اگر یکی از ایشان بمانند کوه ازر نفقه کند بپایه شما نرسد و نه نیمه شما آنکه از آیة بخواند که

مِنكُم مَنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ الآیة اگر این آیة را تخصیص کنند بقومی دون قومی و بشخصی دون شخصی تفضیل
نهند مر ابو بکر را بر دیگری از آنان که باین وصف موصوف بودند پیش از فتح اولیست که حضرت امیر المؤمنین را حمل کنند
و مراد وی باشد برای آنکه این دو خصلت است که سبب تفضیل است و آن شجاعت و سخاوت است از هیچ کس از صحابه
اند که از علی ع باز گفته اند سخاوتش بآن مقام بود که خود گرسنه بود و دیگری را سیر میکرد تا آیة در حق وی
آیة آمد که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا و نیز دیگر وی را زر و نقره و سنگ یکسان بود
چنانکه **در خبر آمده است** که روزی اعرابی از وی سؤال کرد وکیل خود را
گفت اعط للاعرابی الفا اعرابی را هزار بده و نگفت از زر یا از درهم وکیل گفت زر دهم یا درم
گفت کلاهما عندی حجران هر دو نزدیک من سنگ اند آنجا اعرابی را نافع تر و بهتر بود بوی ده و وقایع
و حروب وی با کفار از آن مشهور تر است که کسی در آن خلاف کند پس اگر آیة را بکسی تخصیص کنند بوی اولیتر
بود مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ
آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم
بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ حق سبحانه و تعالی خلق را تحریص کرد
بر نفقه کردن و زکوة و صدقه دادن و آنرا قرض خواند تا بدانند که عوض آن دادن واجب و لازم است
چنانکه قضاء دین واجبست در عقول عقلا و باز نمود که بوجه دیگر تجارت است از آن سبب که تجارت برای
زیادتی مال کنند گفت یکی را ده عوض باشد و هفتصد و هفتاد و زیاده گفتا نکوی که خدای را قرض دهد تا خدای
آن قرض وی را زیادت کرد اند و در وقتی که در ماند و بار رساند بوی رساند و او را مزدی بزرگوار و جزای خاص
باشد در روزی که بینی تو ای محمد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که نور ایشان سعی میکند و می شتابد در پیش

ایشان

ایشان و بر دست راست ایشان برای آنکه نامهٔ اعمال ایشان از پیش روی بایشان دهند و از دست
راست دهند و گفته اند که جمله جهات مراد است و باین دو جهة اکتفا کرد بعضی دیگر گفته اند بیاء دو
جهت تخصیص کرد که نور از روی ایشان تا بدین آنکه روی شسته باشند برای خدای و بر زمین نهاده
و سجده کرده چنانکه رسول ع فرمود اُمَّتِي الْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
و بدست راست تسبیح کرده باشند و بانگشت شمرده و نگاه داشته از سر انگشتان ایشان
بمانند شعلهٔ نوری که برنشد **عبد الله مسعود** گفت نور ایشان بمقدار
عمل ایشان باشد چنانکه از رسول ع روایت کرده اند که مردی بود که نور وی از مدینه تا بعدن
و صنعا می تابد و کم از آن تا چندانکه جای قدم خود بیند و مؤمن بود که وی را چندان نور بود که آتش
دوزخ را بنشاند در وقتی که از صراط میگذرد از دوزخ آواز می آید که جُزْ يَا مُؤْمِنُ فَإِنَّ نُورَكَ أَطْفَأَ
لَهَبِي مؤمنان با این نور میروند و نور از پیش ایشان و از راست ایشان میرود و فرشتگان باستقبال
ایشان می آیند و میگویند بشارت باد شما را بهشت که در زیر درختهاء او جویها آب روانست
و در آنجا خالد و جاودان باشید و این شما را فوزی عظیم و ظفری بزرگوار است و این گفتار بشارت
در وقتی باشد که در آن روز مردان منافق و زنان منافقه مؤمنان را گویند بنگرید بما بنظر رحمت
و توقف کنید در وقت رفتن تا ما بشما رسیم و از نور شما روشنائی فرا گیریم و از شمع شما چراغی بر
افروزیم **مفسران** گفتند که مؤمنان در روز قیامت بعرصات قیامت آیند و بنور اعمال
خود بصراط میروند و منافقان در آیند و برقعه و پایهٔ ایشان نور ضعیف باشد چنانکه در دنیا
بظاهر ایمان با مؤمنان بودند چون باد مرگ بر آمد آن نور ایمان ایشان ناپدید گشت همچنین در عرصهٔ قیامت
بر وجه جزای خدیعة و مکری که در دنیا با مؤمنان کرده اند روشن میشود و می آورند و گاه تاریک میشود
می روند و گاه تاریک میشود و می باشند ناگاه بادی در آید و نور ایشان را فرو نشاند ایشان در تاریکی بمانند

در رنج حال گویند انظرونا نقتبس من نورکم مؤمنان چون آن حالی بینند گویند بادا که با ما یمین
معامله رود از ترس این گویند که ربنا اتمم لنا نورنا و چون منافقان طلب نور کنند از مؤمنان
ایشان گویند ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا بازگردید بازپس شوید اگر توانید و ...
سبیل الحکم گویند وازانجا که نور آورده ایم شعر آثرت ایدی البلی فی ذوی کم
منذ او تحت ذر وکم عن حور کم فتفضلت لی وجی اللیل الثوی فانظرونا نقتبس من نورکم
نور طلب کنید این نور ما از دنیا آورده ایم شما نیز با دنیا روید و نور حاصل کنید پس ایشان در رنج
باشند که همی ناگاه میان ایشان باره بدید آرند و دیوار بلند بر کنار بهشت و دوزخ کم ازان با دم
و دیوار را دری باشد اهل بهشت ازان در به بهشت روند اندرون آن دیوار رحمت و نعمت باشد
اهل بهشت را و بیرون او از جانب ظاهر او عذاب دوزخ باشد اهل دوزخ را **ابو سنان**
گفت با علی بن عبدالله عباس بودم نزدیک وادی جهنم گفت از پدر خود شنیدم که این آیه بخواند
که فضرب بینهم بسور له باب گفت این جای بار است که خدای تعالی در قرآن گفته است
و از کعب الاحبار هم این روایت کرده اند ینادونهم الم نکن معکم قالوا بلی ولکنکم
فتنتم انفسکم وتربصتم وارتبتم وغرتکم الامانی حتی جاء امر الله وغرکم
بالله الغرور فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة ولا من الذین کفروا ماویکم النار
هی مولیکم وبئس المصیر این منافقان ندا کنند و آواز دهند مؤمنان را گویند ما در دنیا با
شما بوده ایم و نماز کرده ایم و روزه داشتیم و میان ما و شما مناکحت و موارثت بود مؤمنان گویند آری
چنین بود بظاهر با ما بودید نه بباطن بباطن نه بودید بنفاق نه بوفاق با ما بودید ولیکن در فتنه و هلاک
افکندید نفسهای خود را بسبب دشمنی خدا و رسول و مؤمنان و منتظر حادثه و واقعه بودید مؤمنان را
تا که ایشان هلاک شوند و در ریبت و شک بودید از حق اسلام و آرزوها باطل شما را بفریفت

و امید دران شما را مغرور کرد ایند **انس بن مالک** روایت کرد که روزی رسول خدای صلعم
صحابه را وعظ میگفت خطها بر زمین می کشید آنگه خطی دیگر از جانبی بر آنجا کشیده گفت دانید که
این چیست گفتند نه گفت این مثل فرزند آدم است و آرزوهای وی و آن خط که با این خطها رسید
مرگ است که آمد و همه را باطل کرد ایند چنانکه خدای تعالی گفت حتی جاء امر الله یعنی مرگ
دران در نیز شما و آرزو بودید و بآن فریفته گشته تا همی ناگاه امر خدای و فرمان وی بیامد یعنی
مرگ و آن همه را باطل کرد آنگه گفت مغرور کرد شما را بخدای دنیای غدار و شیطان مکار پس امروز که
قیامت است و وقت رسیدن ثواب و عقاب چون بعقاب گرفتار شدی فدی از شما قبول نکنند
و فرا نگیرند و عوضی و بدلی که شما را از دوزخ باز خرند و از کافران نیز فدیه قبول نکنند جای شما که
منافقانید و جای کافران آتش دوزخ است و آتش دوزخ بشما اولی تر است و لایق تر و بد جای
باز گشت است آتش دوزخ مر کافران و منافقان را الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم
لذکر الله وما نزل من الحق ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم
الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم فاسقون اعلموا ان الله یحی الارض بعد موتها
قد بینا لکم الایات لعلکم تعقلون کلبی و مقاتل گفتند این آیه در حق منافقان آمد
پس از هجرت و سبب آن بود که سلمان را گفتند ما را خبر ده از آنچه در توریه دیده از عجایب خدای تعالی
این آیه فرستاد که نحن نقص علیک احسن القصص مدتی از گفتار باز استادند چون خدای تعالی آیة
نحن نقص فرستاد چون مدتی بر آمد بار دیگر بر سوال رفتند این آیه آمد که الله الذی نزل احسن
الحدیث مدتی دیگر صبر کردند آنگه بار دیگر از سلمان سوال کردند خدای تعالی این آیه فرستاد که الم
یأن للذین امنوا یعنی وقت نیامد کسانی را که بزبان ایمان آورده اند تبدیل کردن دلها ایشان
و ترک کار کرده برای ذکر خدای تعالی **محمد بن کعب** گفت که صحابه در مکه در تنگی و قحط بودند

چون بمدینه آمدند بفراخی و نعمت رسیدند از آنچه بودند بگشتند و دلهاء ایشان سخت گشت خدای تعالی
این آیت فرستاد که وقت نیامده است که دلهای ایشان نرم گردد و بعضی دیگر گفته اند این وعظیست که
خدای تعالی مومنان را گفته است چون فادر دل ایشان خشوع و تقوی و تورع است **ابن مسعود**
گفت میان اسلام ما و میان آنکه ما را باین آیة عتاب کرد نبود چهار سال ابن عباس گفت سیزده سال
آورده اند که سبب توبه فضیل عیاض آن بود که کنیزکی را دوست میداشت خلوت کرد شبی
رود در شب بام سرای برآمد از سرای آوازی شنید که یکی این آیت میخواند الم یان للذین آمنوا فضیل
عیاض ایمن این آیة بسمع وی رسید گفت بارخدایا وقت آمد که دل من نرم گردد و ترک کار بد نمود ساعتی گریست
آنگه باز آمد و در خرابه شد تا آنجا بخسبد جمعی کاروان آنجا فرود آمده بودند با یکدیگر میگفتند که امشب بیدار
باشید که فضیل بر راه است نباید که راه بر ما بزند فضیل عیاض چون این بشنید با خود گفت که بندگان خدای
از من چگونه ترسانند بارخدایا توبه کردم و علامت توبه من آنست که مجاور مسجد الحرام شوم در مکه آنگه
آواز داد که ای قوم فضیل عیاض منم از من مترسید که من بر سر آن نیستم که پیش از این بودم آنگه فضیل از آنجا بمکه
رفت و مجاور بنشست آنگه گفت ولا تکونوا و هنگام آن نیامد مومنان را که نباشند چنانکه اهل کتاب یعنی جهودان
بودند پیش از این و مباشید شما که مومنانید چنانکه جهودان بودند پیش از این و ترسایان که چون پیغمبران
ایشان آمدند در بدایت حال خاضع و خاشع و ترسکار بودند زمان دراز بر ایشان بگذشت دلهاء ایشان
سخت گشت روی بمعصیت آوردند و دین و شریعت را خوار فرو گذاشتند چنانکه **ابن مسعود**
از رسول روایت کرد که جهودان از توریة آنچه موافق حال ایشان بود در آن ایشان را تحلیلی و رخصتی بود نگاه داشتند
و آنچه موانع و نواهی بودی انداختند چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد یحرفون الکلم عن مواضعه و در آنجا
آوردند و پیوستند آنچه مراد دل ایشان بود آنگه گفتند که این را بر بنی اسرائیل عرضه باید کرد هر که قبول نکند
وی را بباید کشت تا همچنان کردند **مقاتل** چنان گفت که بعضی از آن اهل کتاب بدان خلاف که به پیغمبران ایمان داشتند

چون روزگار دراز شد بر آمدن محمد دلهاء ایشان سخت گشت تا بدعت رهبانیة بنهادند و وضعوها
بساختند چنانکه گفت ورهبانیة ابتدعوها و اندکی بودند بر دین عیسی بماندند از برای این گفت و
کثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسق بودند و از فرمان خدای بیرون شدند آنگه گفت اعلموا
بدانید که چون زمین مرده سر گردد و دلهاء خلقان سخت شود و مرده گردد خدای تعالی آن دین را زنده کرداند بانبیا دین شریعت ظهار
مردی که دین حق را آشکارا کند و دلهای مرده را زنده کرداند بآنکه وعظ و نصیحت بدلها رساند چنانکه زنده
کرداند زمین را بباران و نبات پس از آنکه در فصل زمستان مرده و بی نبات شده است ما بیان کردیم و باز
نمودیم شما را بآیات و دلایل و امثال تا باشد که بدانید و آنچه اهل کتاب کردند نکنید ان المصدقین
والمصدقات واقرضوا الله قرضا حسنا یضاعف لهم ولهم اجر کریم والذین
آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم
ونورهم والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم بدرستی
و حقیقت که آنان که خدای و رسول خدای را تصدیق کنند و باور دارند و تغییر و تبدیل و تحریف در دین خدای
نیارند چنانکه اهل کتاب آوردند و آنان که صدقه دهند از مردان و زنان و قرض دهند خدای تعالی
را یعنی صدقات بدرویشان دهند و مال خود بذل کنند در راه خدا از عمارت مسجدها و رباطها
و انواع خیرات و مبرات قرضا حسنا قرض نیکو بر وجهی که نیکوتر باشد بر وجه قربت و رضاء حق
مضاعف کرده شوند و افزون کنند برای ایشان آنچه داده باشند از صدقات یکی را ده تا هفتاد تا
هفتصد بعوض بدهند و آنچه باقی باشد نزدیک ایشان ببرکت زیاده کرده اند و ایشان را باشد مزد
بزرگوار و ثواب عظیم و آنان که ایمان آوردند بخدای و پیغمبران وی ایشان صدیقان اند بغایت
راستگوی بندگانند و شهید آنکسان اند که در راه خدای کشته شده باشند نزدیک خدای یعنی مومنان
چون ثابت قدم باشند در ایمان خود و در طاعت خدای و رسول بمنزلت صدیقان و شهیدان اند نزدیک خدای تعالی

صادق ع گفت مؤمنان همه شهیدان اند و این آیه بخواند که لهم اجرهم
و نورهم ایشان راست یعنی مؤمنان را مزد ایشان یعنی مثل صدیقان و شهیدان اوصیاء ایشان که گواهانند والذین
کفروا اما آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند ایشان اهل دوزخ اند اعلموا انما الحیوة
الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب
الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة
من الله و رضوان و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور خدای رغبت مؤمنان از دنیا کم کرده است
با آنکه تحقیر دنیا کرده است و حال او را و قلت نفع او را و سرعت زوال و فناء وی تشبیه بگیاه کرده
است میگوید بدانید و آگاه باشید که این حیات دنیا و زندگانی کردن بازی کودکانست و لهو و طرب بیکاران
جوانانست و زینت و آرایش و کلکونه روی زنانست و تفاخر و نازش اقران و همسرانست و تکاثر بسیاری
مال و فرزندان توانگرانست بدنیا مشغول شدن چنان باشد که کودکان ببازی و جوانان بلهو مشغول شوند
و توانگران و همسران با یکدیگر بسیاری مال و فرزندان مفاخرت کنند و نزدیک جمله عاقلان هر سه نامسته
پسندیده است **امیر المؤمنین** ع عمار یاسر را گفت ای عمار بر دنیا اندوه مخور که جمله لذات دنیا
شش است مطعوم است و مشروب و مشموم است و ملبوس است و مرکوب و منکوح شریفترین انگبین مطعومات
است و آن لعاب مگس است و معظم ترین شراب آبست و جمله حیوانات در وی مساوی اند و نیکوترین مشمومات
که بویند مشک است و آن خون آهوست و بهترین چیزی که بر آن نشینند اسب است و مرد را بر پشت وی هلاک
رسد و با خداوند و قاتل کند و نیکوترین آنچه او را بپوشند دیباست و آن بافته کرمیست و معظم ترین منکوح زنانند
و آن جای بولست سودن در جای بول چون دنیا اینست و بر او چه خطری باشد رسول خدای ص میگذشت
با جمعی از صحابه بزغاله دید مرده بر کنار راه افکنده گفت کسی باشد که این را بدرمی بخرد گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی
در بها بدرمی نخریدندی اکنون که مرده است و را که خرد گفت دنیا نزد یک خدای حقیرتر است از این بزغاله مرده

امیر المؤمنین علی ع را گفتند که ما را صفت دنیا کن گفت چه صفت کنم سرای را که اول آن
گریه باشد و اوسط آن رنج و عنا باشد و آخر او مرگ و فنا باشد ثابت بن سعید گفت دنیا همی نگرم است ا
دنیا اول او چه زهر باشد بهر که رسد بکشد و بگزاید شعر هی الدنیا تقول بملء فیها حذار حذار من بطشی و فتکی
فلا یغررکم منی ابتسامی فقولی مضحک و الفعل مبکی آنکه حق تعالی مثل زد دنیا را و گفت چون
بارانی است که در وقت حاجت بارد از و چندان نبات و گیاه پدید آید که مزدکاران را عجب آرد آنگه روزی
چند برآید گیاه خشک شود پس او را زرد بینی طراوت و نضارت از وی برفته و بریده و شکسته
کرده آنکه بادی در آید و اجزاء وی را پراکنده کرداند هم چنین است حال دنیا روزی چند سبزی کند آنکه حرارت
آفتاب و آفات خشک شود و رنجیده و ببا د حوادث متلاشی و پراکنده شود و تا باد مرگ در آید و آن جای
ضعیف و پراکنده باد نهاده و به حالت به پری خشک کشته پراکنده کرداند چنانکه گفت بشر مال البخیل
بحادث او وارث مال البخیل یا بحادثه تلف شود یا بمیرد و بوارث رسد و از آن هیچ تمتع نیافته
بعد آنکه گفت و فی الآخرة و در آخرت که پس است کارهای بزرگ است از عذاب خدای و آمرزش خدای
و رضاء وی اگر بدنیا و جمع حطام دنیا مشغول شوید از ایمان و طاعت باز مانید بعذاب گرفتار
گردید و اگر با ایمان از دنیا بیش از کفاف طلب کنید در مقام بازخواست باشید و اگر از وجه حرام جمع کرده باشید
بعذاب سخت مبتلا شوید بکفاف عیش قناعت کنید و در طلب مغفرت و رضای خدای کوشید که این نعمت ها
که زندگانی دنیا عبارت از متاع فریب و فانیست و گفته اند که جز آرایش و کلگونه زنان است که زود فنیه
شوند بآن و او را بقای نباشد سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها
کعرض السماء و الارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم حق تعالی امر کرد بندگان را و فرمود که مبادرت و پیشی گرفتن در جمع مال دنیا مکنید و سبقت
و مسارعت با یکدیگر کنید در طاعت و خیرات که سبب آمرزیدن خدای شما باشد مر گناهان شما را و سبب رسیدن

قیت

باشد. بهشت که پهنای او چند پهنای آسمان و زمین است چون پهنای او چند آسمان و زمین باشد
درازی وی بنهایت جز خدا نداند **در خبر بهشت** که جبرئیل ع خواست که طول و درازی بهشت
بداند چند هزار سال همی پرید ضعیف شد از خدای مدد خواست تا چند بار مدد خواست و خدای قوت
داد و گفت یا خدا یا چه پیش کذشتم یا بیشتر مانده حوری از خیمه خود آواز داد که ای روح الله چرا خود را
می رنجانی چند هزار سال است تا می پری هنوز از ملک من بیرون نشده جبرئیل ع گفت تو کیستی
گفت حوری ام از حورانی که مؤمنی را باشم از مؤمنان **در حکایة الصالحین**
آورده اند که زاهدی بود بسبب بیماری شبی نماز کردی و قرآن خواندی چون بآیة وعید رسیدی زار
بخواندی و میگریستی شبی از شبها باین آیة رسید که وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بخواند
و میگریست روز دیگر همسایگان از وی سؤال کردند که هر شب بر آیة وعید میگریستی دوش گریه تو بر آیة
وعد چرا بود گفت برای آن بود که هرچند نگاه کردم بهشت باین بزرگی خود را جای قدمی ندیدم
أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا این بهشت ساخته شده است و پرداخته برای آنانکه بخدا و رسول وی
ایمان آورند این موعود که آمرزش و خشنودی خدا و بهشت است فضل خداست و نعمت وی بانکه هر که
خواهد و خدای تعالی خداوند فضل بزرگوار است مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي
أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ
وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ حق سبحانه و تعالی میفرماید که هیچ
مصیبتی نرسید بشما در زمین از قحط و تنگی و آفت و هلاک زرع و میوه و کشته و نه در تنهای شما از
بیماری و دردها و رنجها و تنگیها و فرزندان الا که آن مصیبت در کتابیست یعنی لوح محفوظ
پیش از آنکه ما شما را و نفسها شما را بیافریدیم یا مصیبت را ایجاد کنیم بدرستی که اثبات کردن آن در لوح محفوظ

بشما و دفع کردن آن بر خدای آسانست و این خبر بجهة آن گفتیم و اثبات چرا کردیم تا چون بدانید که
چنین است بر آنچه فایت شود و از شما درگذرد از نعمت دنیا اندوهگین نشوید و بآنچه رسد شاد و
خرم نگردید چون آمدنی او رفتنی او نگردد در رفتن و آمدن او اندوه نتوان داشت و دنیا ایمنست دل بر دنیا
نباید نهاد و کوشش برای آخرت باید کرد که دائم و باقیست مصطفی علیه السلام فرموده که
يا ابن آدم ما لك تأسف على مفقود لا يرده اليك الفوت وما لك تفرح بموجود لا يتركه في يديك
الموت **بوزرجمهر را** گفتند ای حکیم چرا دل تنگ نشوی بر آنچه فایت شود و شاد نشوی
بآنچه بتو آید گفت برای آنکه فایت را بگریه تلافی نتوان کرد و حاصل را بشادی دایم نتوان داشت حسین
بن الفضل گفت خدای تعالی باین آیة خلق را تحریص کرد که بر فایت صبر کنند و بر آینده خرم نباشند دست
از زهد و بدارند و بقضای خدای تعالی راضی باشند که خدای تعالی دوست ندارد هر خرامنده متکبر را
برای آنکه هر کرا که بمال دنیا باشد تعظیم قدر آن کند و بآن فخر و تکبر کند بر مردمان آنکه بیان کرد و گفت که
ایشان آنانند که بمال خود بخیلی کنند و مردمان را بخل فرمایند وَمَن يَتَوَلَّ و هر که برگردد از طاعت خدای
و مردمان وی کی بیکرد که خدای تعالی از طاعت خلقان مستغنی و بی نیاز است و در جمله احوال ستوده است
لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ
بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ
بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ بدرستی که ما رسولان و پیغمبران فرستادیم بخلقان با حجتها روشن
و دلیلها واضح بر یگانگی ما و استحقاق عبودیت جلال حضرت ما و بر صدق دعوی پیغمبران در رسالت
و با ایشان کتاب و وحی فرستادیم مشتمل بر مصالح خلق و بیان حلال و حرام کردیم و میزان یعنی ترازو
فرستادیم و آن کنایت از عدل و راستی و انصاف و گفته اند که از ترازو و گفته خواست **روا**
کرده اند که جبرئیل ع نوح پیغمبر را ترازو آورد و گفت قوم را بفرمای تا باین ترازو بسنجند

تا در میان ایشان حیفی نرود و مردمان همه بعدل و راستی قیام کنند وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ و آهن را
بیافریدیم و این أنزلنا بمعنی خلقنا است چنانکه گفت وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ یعنی برای
شما چهارپایان آفریدیم و آفریدن خدای از روی است مخلوقات را نیکوئی و امر از آسمان منزلست دیگر آنکه
تصرف در مخلوقات بروجه احسن جز اعلام خالق نباشد و اعلام بوحی یا بهدی و وحی از آسمان منزلست اهل معانی
گفته‌اند مراد آنست که ما آهن را از معدن بیرون آوردیم برای شما از آلاتی که محتاج بودی با ساختن بوحی و اعلام
ما بیرون آوردیم از بهر هدایت و دعوت کمان برای بیان و برای عدل آهن برای ضرب و قتل کافرانی که اقامت
عدل و راستی کنند عبد الله عمر گفت رسول خدای گفته است که چهار برکت خدای تعالی از
آسمان فرستاده است آب و آتش و نمک و آهن پیشتر مفسران بر آنند که مراد با آهن شمشیرست و دلیل آنست
که گفت فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ در وی شجاعتی سخت است و او را هیبت عظیم است و در اخبار
اهل البیت ع است که مراد با وی ذو الفقار است که برای رسول از آسمان فرستاده است و رسول آنرا با امیر
المؤمنین علی ع داد تا بوی قتال میکرد با دشمنان خدای و روایت دیگر آنست که ذو الفقار از جمله
شمشیرها بود که متی قیس بن ... بیک رسول بهدیه فرستاد و گفته‌اند از جمله آن شمشیرهاست که بلقیس نزدیک سلیمان ع
فرستاده بود و آن بدست منبه بن الحجاج افتاد و روز بدر علی بن ابی طالب ع وی را بکشت و تیغ بگرفت و در
روایت دیگر حضرت رسول الله م چوب دو شاخ از درختی بگرفت و بعلی ع داد که با وی قتال
کن در دست علی شمشیر گشت سرش دو شاخ گفت ما آهن فرستادیم در سختی و شوکتی که با او قتال کنند و در
منفعتهای بکثرت مردمان را در معایش و صنایع ایشان هیچ حرفتی و کاری نباشد که در وی با آهن حاجت نباشد
یعنی آهن برای قتال فرستادیم و برای منافع خلق و برای آن تا بدانند و که داند حقی که معلوم حاصل شود علم تعلق
بوجود گیرد نه بعدم و ظاهر کرده و برا و دیگران اکیست که بشمشیر زدن و قتال کردن دین خدای را نصرت کند و پیغمبر از او
یاری دهد در حال غیبت ایشان که از وی غایب باشند و کیست که یاری بکند ایشان در مجاهده اعدای دین خدای

قوتهاست و توانا بقدرت خود تواند که دین خود را غالب کرده اند و عزیزست و غالب تواند که غلبه کند بر اعدای دین
وایشان را هلاک کند و او مستغنی است از نصرت و یاری خلق تکلیف کرد بجهاد ایشان را برای آنست که تا به
امتثال امر وی بثواب دایم رسند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ
الْكِتَابَ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ
مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا
عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ
وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ما بفرستادیم نوح و ابراهیم ع را برسالت و پیغمبری هر یکی را بوقتی در خلقان
تخصیص نوح و ابراهیم بذکر برای آن کرد که جمله پیغمبران از ایشان بودند و از فرزندان نوح و ابراهیم نبوت و پیغمبری
پدید کردیم و کتاب که وحی است بایشان فرستادیم ابن عباس گفت مراد بکتاب خط است فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ بعضی
از فرزندان ایشان مهتدی بودند و راه راست یافته بسبب پیغمبران و بیشتری ایشان فاسق بودند
و از فرمان خدای بیرون رفتند بس بر عقب و آثار ایشان داشتیم رسولان خود را از پس این رسولان عیسی
بن مریم را فرستادیم و او را کتاب انجیل دادیم و در دلهای کسانی که متابعت و پیروی عیسی ع کردند مهربانی
و رحمت و رقت پدید کردیم و توفیقشان دادیم تا با یکدیگر شفقت و رحمت میکردند اینها که متابعت
کردند و بیرا از خود رهبانیتی نهادند که بر ایشان ننوشتیم و واجب نکردیم لیکن ایشان برای جستن
رضای خدای را آن نهادند و اختیار کردند بعد از آن چنانکه بایست رعایت نکردند و حق آن نگاه نداشتند
و بآن نذر و عهد که در رهبانیت کرده بودند وفا نکردند عبد الله مسعود گفت روزی ردیف رسول
خدای بودم بر چهارپای وی مرا گفت دانی که ابتداع رهبانیت ترسایان چگونه بود گفتم رسول خدا بفرماید
گفت بعد از عیسی پیغمبر جباران ملک کردند کشتن مستولی شدند و فسق آشکارا کردند مؤمنان ایشان را از آن
زجر کردند از آن باز نایستادند با ایشان جهاد کردند سه بار جباران غالب شدند و مؤمنان [illegible]

وبسیاری را بکشتند گفتند اگر دیگری تا کیم از ما کسی نماند که دین او آنست که این رهبران با ایشان رها کنیم و بیرون
در کوهها و غارها بعبادت مشغول شویم تا آنکه محمد آخر الزمان که عیسی ع ما را باو بشارت داده است بیرون
آید ایشان برفتند و بعضی بر دین بودند چون شکر برآمد وقت ظهور دین محمد ع در آمد بعضی از ایشان ایمان آوردند
و بعضی ایمان نیاوردند و کافر شدند این آنست که خدای تعالی گفت فما رعوها حق رعایتها یعنی نداشتند
رهبانیت را حق نگاه داشتند با آنکه بایمان نیاوردند و رهبانیت برای آن اختیار کرده بودند تا ایمان آرند پس
چون روزگار مراد دریافتند رسول خدای گفت لا رهبانیة فی الاسلام در اسلام رهبانیت نیست و رهبانیت
امت من هجرتست و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره و تکبیر کردن بر بالاها پس ما خدای گفت فآتینا
الذین آمنوا خدای تعالی گفت ما دادیم از ایشان آنانکه ایمان آوردند بمحمد ع مزد ایشان و ثواب ایشان
و بسیاری از ایشان از فرمان خدای بیرون آمدند چون بمحمد ع ایمان نیاوردند یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون به و
یغفر لکم والله غفور رحیم لئلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون علی شیء من فضل
الله وان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ای کسانی که ایمان
آورده اید بعیسی بن مریم ع از خدای بترسید و ایمان آرید برسول او محمد ع تا خدای بدهد شما را دو نصیب
از رحمت و ثواب خویش یکی جای ایمان شما بعیسی ع و دیگر برای ایمان به محمد ع و برای شما نوری پدید کند
که بآن نور از ظلمت و تاریکی جهل بیرون آید یعنی قرآن که در بیان حلال و حرام و شرایع و احکام است
و بیامرزد شما را گناهان گذشته و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست **ودر تفسیر**
اهل البیت ع آمده است که مراد بکفلین حسن و حسین اند و نور علی بن ابی طالب ع یعنی ایمان آرید برسول
خدا و متقی باشید تا خدای شما را شفاعت حسن و حسین بدهد و نور علی بن ابی طالب ع تا بآن نور بر صراط بگذرید
از رسول ص روایتست که هر که کنیزی بخرد و شریعت بوی آموزد و آزاد کند و بزنی کند او را دو بهره مزد باشد

و هر بنده که طاعت خدا دارد و طاعت خواجه خود او را دو مزد باشد لئلا یعلم اهل الکتاب خدای تعالی
بمومنان اهل کتاب که بمحمد ع ایمان آوردند این همه کرامت کرد تا بدانند از ایشان آنانکه بمحمد ع ایمان
نیاوردند که قادر نیستند بر هیچ چیز از فضل خدا و بدانند که این فضل و کرم بدست خداست بآنکه خواهد که
خواهد دهد و خداوند فضل بزرگست مجاهد گفت اهل کتاب گفتند که نزدیک آمد که پیغمبری بیرون
آید از ما که حد زنند و حکم رانند و دستها و پایها ببرد چون آن پیغمبر از عرب آمد حسد کردند و کافر شدند
خدای تعالی این آیت فرستاد که لئلا یعلم الآیه این برای آن کردم تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر فضل
خدای که نبوتست قادر نیستند هر کجا که ایشان را باید نبوت و پیغمبری نهند این بدست خداست
آنجا نهد که خواهد و مصلحت داند والله الموفق والمعین

الجزء ۲۸

سورة المجادلة مدنی است و بیست و دو آیة

است از رسول خدا ص روایتست که هر که این سوره بخواند او را از جمله حزب خدای نویسند

بسم الله الرحمن الرحیم

قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما
ان الله سمیع بصیر بدرستی که بشنید خدای تبارک و تعالی گفتار زنی را که با تو ای محمد مجادله
میکرد و سخن میگفت در حق شوهر خویش و با خدای شکایت میکرد از برای حال خویش و خدای می شنید
سخن گفتن شما با یکدیگر و جواب گفتن یکدیگر را بحقیقت که خدا شنوا و بیناست این زن را خوله نام بود دختر ثعلبة
بود از جمله انصاریان از قبیله خزرج و شوهرش اوس بن الصامت بود این زن در نماز بود شوهرش در وی نگاه
میکرد شهوت بر وی غالب شد چون از نماز فارغ شد خواست تا با وی خلوت کند منع کرد و نگذاشت اوس
را خشم آمد گفت انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی آنگه پشیمان شد بر آنچه گفته بود
و ظهار و ایلا از طلاق اهل جاهلیت بود زن را گفت که من چنانم که تو بر من حرامی زن گفت برو و از رسول ص

گفت من شرم دارم زن گفت من بپوشم بیامد رسول صلعم بحجرهٔ عایشه بود گفت یا رسول الله شوهر من اوس مرا
بخواست من جوان بودم و مال داشتم اکنون پیر شدم و مال من بخورد و مرا ظهار کرد آنگه پشیمان شد هیچ
تدبیری هست یا رسول الله این کار مارا رسول صلعم گفت تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی پدر فرزندان
منست و دوست ترین مردمانست بر من گفت اگر چنین است تو بر وی حرامی خوله گفت اشکوا الی الله فاقتی
و وحدتی رسول صلعم گفت تو بظاهر شرع حرامی و خدای در باب تو چیزی نفرستاده است و باشد که بفرستد
و هرگاه که رسول صلعم گفتی که تو بر وی حرامی وی گفتی اشکوا الی الله فاقتی و شدة حالی اللهم انزل علی
لسان نبیک ما فیه خلاصی و فرجی او این میگفت و عایشه سر رسول خدا را می شست یک نیمه شسته
بود که خدای تعالی برای تسلی آن زن این آیه فرستاد و حکم بیان ظهار کرد چون رسول صلعم از شنیدن وحی
فارغ گشت کس فرستاد و اوس بن الصامت را بخواند و آیه بر وی بخواند آنگه رسول صلعم او را گفت توانی که
بنده آزاد کنی گفت یا رسول الله رنجه شوم که مال من اندکست و بنده گرانست گفت توانی که دو ماه پیوسته
روزه داری گفت یا رسول الله اگر من روزی دو بار چیزی نخورم رنجه شوم و چشم تاریک گردد گفت
یا رسول الله که توانی که شصت مسکین را طعام دهی گفت لا والله مگر تو مرا بران یاری دهی رسول صلعم گفت ترا
یاری دهم به پانزده صاع و دعا کنم تا خدای تعالی برکت دهد پانزده صاع باو داد و کار ایشان را
هم آورد الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائی
ولدنهم و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و ان الله لعفو غفور آنان که ظهار می
کنند زنان خویش را که شما چون پشت مادر مائید آن زنان بحقیقت مادر ایشان نیستند و مادر ایشان بحقیقت
آنان باشند که ایشان را زاییده باشند این سخن که ایشان میگویند انت علی کظهر امی تشبیه باطلست
ایشان باین گفتار مادر نشوند و در حکم مادری نیز هم نیایند چنانکه زنان شیر دهنده بحکم رضاع در
حکم مادر در می آیند و نهایت نکاح ایشان و زنان پیغمبران در حکم مادرانست وی اند و ازواجه امهاتهم

بنص قران بر امت ایشان نکاح حرامست چون نکاح مادران که حرامست بس این قوم که این سخن
میگویند گفتار منکر و سخن دروغ میگویند و باطل و احکام شرعی منکر است و خدای تعالی عفو کننده
و آمرزنده گناه خلقانست والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر
رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد
فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا ذلک لتؤمنوا بالله
و رسوله و تلک حدود الله و للکافرین عذاب الیم ظهار آنست که مرد زن خود را گوید
انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی یا خواهر یا دختر یا آنکه از محرمات که آیهٔ تحریم ایشان
ناطقست و زن مدخول بها باشد و پاکی که در آن پاکی با وی مقاربت نکرده باشد و دو گواه عادل حاضر
باشند و قصد او باین لفظ تحریم باشد چون این شرایط حاصل شود وطی روا نباشد و حلال نبود تا آنکه کفارت
بدهد حق تعالی فرمود که آنان که ظهار میکنند با زنان خود بس اگر خواهد که رجوع کند بآنچه حرام
کرده اند بنفس خویش بلفظ ظهار تا آنرا حلال کند بر خویشتن یعنی وطی را باید که کفارت بدهد آنرا بنده
آزاد کردن و گفته اند که عود بمعنی تدارک است یعنی میخواهند که تلافی و تدارک کنند اصلاح آن
با آزاد کردن بنده باشد و از نحا گفته اند عاد غیث علی ما افسد یعنی دریافت و باصلاح آورد
آنرا که تباه کرده بود کفارت ظهار آزاد کردن بنده است پیش از آنکه زن و شوی بایکدیگر رسند بمقاربت
آنگه بر سبیل التفات با ایشان خطاب کرد و گفت شما را باین حکم وعظ میکنند و پند میدهند برای آنکه
حکم بکفارت دلیل باشد بر ارتکاب معصیت و جنایت بس باید که باین حکم پند گیرند و دیگر ظهار نکنند
و خدای تعالی بآنچه شما میکنید آگاه و داناست بس هر که بنده نیابد و بهای ندارد بر وی باشد که دو ماه
روزه دارد پیش از آنکه زن و شوهر با هم نزدیکی کنند و اگر بعضی روزه داشت و آنگه قدرت آزاد کردن بنده
وی را بدید آمد اولیتر آن بود که بنده آزاد کند و هر کس که نتواند که دو ماه پیوسته روزه دارد بر وی بود که

شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را نیم صاع و اگر نتواند معذور است این بیان و تعلیم احکام برای
آنست که تا ایمان آرید بخدای و رسول وی و در عمل کردن بشرایع و این حدهاست که خدای نهاده است
از ان تعدی نتوان کرد و کافران را در منع آن گذشتن و هر کافر را که از حد وی درگذرد عذابی رنج آرنده و رسوا کننده
است إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ
وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ آنانکه با خدای دشمنی کنند و مخالفت نمایند ایشان را خوار کنند
و در روی در اندازند و هلاک کنند چنانکه خوار و هلاک کرده آیند آنانکه از پیش ایشان بودند از کافران
که ما بایشان آیاتی روشن فرستادیم و کافران را باشد عذابی و رنجی خوار کننده روزی که زنده کند خدای
ایشان همه را برانگیزاند و حشر کند و کرده کرد اند و آنکه خبر دهد ایشان را بر آنچه کرده باشند تا ایشان در روز
خلایق عرصات تشویر خورند و رسوا کردند و این خود عقوبت باشد از عذاب و عقوبت چنانکه یکی از مالک
را گوید که من ترا از گفتار و کردار تو آگاه کنم و با تو باز نمایم بر سبیل تهدید و وعید یعنی جزای آن بتو رسانم
تا تو آگاه شوی از کرده خویش خدای تعالی کردار ایشان را بشمرد و نگاه داشت در جریده اعمال ایشان و ایشان
آن فراموش کردند یاد ایشان دهد و تقریر کند با ایشان و خدای بر همه چیزی گواه است و بر همه یکی چیزی
حاضر أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ
وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ
بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ
لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و نمی بینی یعنی نمیدانی که خدای تعالی
میداند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و بر وی پوشیده نیست هیچ کس نباشد آن راز گویند که
که با یکدیگر راز گویند الا که خدای تعالی چهارم ایشان باشد و پنج تن نباشد الا که او ششم ایشان باشد

و نه کمتر از ین و نه بیشتر الا که خدای با ایشان باشد هر کجا باشند که تا ایشان می شنود آنکه خبر دهد
ایشان را بآنچه کرده باشند روز قیامت و خدای بر همه چیزی داناست باز ایشان بر وی پوشیده
نباشد چنانکه پوشیده نباشد بر کسی که با ایشان حاضر باشد هر کجا که ایشان باشند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا
عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ ابن
عباس گفت جهودان و منافقان با یکدیگر گفتندی از مؤمنان پوشیده و مؤمنان را بغم نگاه داشتندی
چون مؤمنان ایشان را دیدندی بر آن حال مشغول شدندی مؤمنان گفتندی مگر از خویشان و فرزندان
خبری آمده است که از ما پوشیده میدارند و در تنگی بودندی تا آمدن ایشان بسلامت این شکایت با رسول
کردند رسول ایشان را نهی کرد منتهی نشدند و باز نایستادند گفت نمی نگری و نمی بینی کسانی را که ایشان را از
راز گفتن نهی کرده اند و باز داشته ایشان بر آن از آن که نهی آمده است با سر راز گفتن میشوند و با یکدیگر راز
میگویند بچیزی که آن گناه است و عدوان و بیدادی و ظلم است مؤمنان را و مخالفت و نافرمانی
رسول را یعنی راز ایشان آنست که یکدیگر را بکفر میفرمایند و بدشمنی کردن با مؤمنان و عاصی شدن در رسول
خدای وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ
بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ جهودان نزدیک رسول آمدندی و گفتندی السام
عَلَيْكَ و سام بزبان ایشان مرگ بود رسول در جواب ایشان گفتی وعلیکم روزی در آمدند
و همین گفتند عایشه گفت وعلیکم السام والذام واللعنة رسول گفت مه یا عایشه
خاموش که خدای تعالی رفق دوست میدارد در کارها و فحش دوست ندارد عایشه گفت نمی شنوی که ایشان
چه میگویند رسول گفت که تو نمیشنوی که من میگویم وعلیکم بر شما باد آنچه میگویید خدای تعالی این آیه
فرستاد و این حال باز گفت و گفت ای محمد چون این جهودان نزدیک تو می آیند ترا سلام میگویند بچیزی که
خدا ترا بآن سلام نگفته است خدای تعالی گفته است وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ چون با کلمه ترا

سلام میگویند ما ایشان را عذاب نمیکنیم و مهلت میدهیم تا باشد که پشیمان شوند ایشان با خود میگویند
اگر وی پیغمبر است چرا ما را بآنچه میگوییم خدای تعالی عذاب نمیکند و هلاک نمیکرداند ای محمد ایشان را آن
عذاب بس است و کفایت دوزخ که بآتش دوزخ سوخته شوند و ملازم آن باشند ابدا و جای بازگشتن
است ایشان را دوزخ و عذاب یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان
ومعصیة الرسول وتناجوا بالبر والتقوی واتقوا الله الذی الیه تحشرون انما النجوی
من الشیطان لیحزن الذین آمنوا ولیس بضارهم شیئا الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل
المؤمنون حق تعالی خطاب میکند منافقان را که بزبان ایمان آورده بودند و با جهودان راز
میکردند و میگفتند یار بودند میگوید ای آنان که ایمان آورده اید بزبان ایمان آورید بدل و خود با یکدیگر
راز گویید چنان مگویید که جهودان گویند و چون خطاب مؤمنان را باشد مراد آن بود که ای مؤمنان
مانند جهودان و منافقان مباشید چون شما با یکدیگر راز گویید راز به بیدادی و بدی و مخالفت
فرمان رسول مگویید چنانکه جهودان و منافقان گویند **در خبر است** که چون سه
کس باشند باید که دو کس باهم راز نگویند و از یار خود پوشیده ندارند که باز اندوهگین شود و اگر چهار
کس باشند یا بیشتر روا باشد برای آنکه آن دو کس روا دارند که هر یکی از ایشان پوشیده میکردانند
وتناجوا راز گویید با یکدیگر و وصیت کنید یکدیگر را به نیکویی و پرهیزکاری از خدای که شما را
با وی حشر کنند و نیز و یک وی آرند تا حکم کند میان شما به راستی و حقیقت که آن راز که به بدی باشد
از شیطان بود باغرا و اغوا و لعن و وسوسه وی باشد تا مؤمنان را اندوهگین کرداند و آن ایشان را
هیچ زیان ندارد مگر که باذن خدای و مشیت وی باشد که ضرری و حادثه از مرگ و غیر آن با دوستان
و خویشان و مؤمنان رسد چنانکه جهودان و منافقان و مؤمنان را در غم و هم می انداختند براند
کنش آنکه گفت مؤمنان باید که بخدای توکل کنند تا خدای کفایه کند ایشان را از جهودان و منافقان

از صادق روایت است که هر که خواب هایل بیند چون بیدار شود این آیه
بخواند که انما النجوی من الشیطان الآیه و بعد آن بگوید اللهم قنی شر ما رایت فی منامی آن
خواب با کسی نگوید حق تعالی مضرت آن از وی دور دارد و تفسیر آن روایت کرده اند یا ایها الذین آمنوا
اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم واذا قیل انشزوا فانشزوا
یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات والله بما تعملون خبیر
سبب نزول این آیه آن بود که صحابه رسول صلعم هر یکی از ایشان خواستندی تا به رسول نزدیکتر باشند
در مجلس و اگر کسی آمدی جای ندادندی و فراخ تر باز ننشستندی تا یکروز چنان اتفاق افتاد
که صحابه نشسته بودند و جایگاه تنگ بود جماعتی از اهل بدر درآمدند و بر رسول صلعم و بر مسلمانان
سلام کردند رسول صلعم جواب داد و مسلمانان جواب دادند ایشان همچنان بر پای همی بودند و رسول صلعم
اهل بدر را نیکو حرمت داشتی قومی را از آنان که نشسته بودند بعدد آنان که بر پای بودند
آواز داد و گفت ای فلان و ای فلان برخیزید تا ایشان بنشینند ایشان برخاستند بکراهت
ایشان را منافقان طعنه زدند و گفتند شما میگویید که صاحب ما عادل است این چه کرد باری عدل
نبود که جمعی سبق برده در مجلس و جای گرفته برانگیخت و ایشان را بنشاند خدای تعالی این آیه فرستاد
و فرمود که مؤمنان را شرط آنست که یکدیگر را جای دهند و رسول صلعم در آن که گروهی را برانگیخت و جمعی را
بنشاند مصیب بود برای آنکه ایشان بایمان سابق بودند و بعلم بیشتر و درجات ایمان و علم راست
میگوید ای مؤمنان چون شما را گویند در مجلس رسول صلعم که فراخ باز نشینید و جای فراخ کردانید
چنانکه دیگری بتواند نشستن فراخ بنشینید تا خدای تعالی جای شما فراخ کرداند در گور و در بهشت
و هر وقتی بر شما فراخ کرداند و چون شما را گویند برخیزید تا دیگران بنشینند برخیزید برای نماز و جهاد
تا خدای از شما آنان که مؤمنان اند و آنان که ایشان را علم داده اند درجات و منازل ایشان رفع کرداند

تا ایمان و علم و اشتال اوامر خدای بجای آرند بخدای بآنچه شما میکنید آگاه و دانا است عبد الله
مسعود چون این آیه خواندی گفتی ای قوم این آیه بخوانید و فهم کنید تا شما را در علم رغبت افتد و شما را
راغب کرده اند با آموختن علم رسول ص گفت میان عالم و عابد صد درجه باشد میان هر دو درجه چندانکه
اسب نیک دونده هفتاد سال برود و گفتی که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه چهارده شب است بر ستارگان
دیگر و هم آنحضرت فرمود که روز قیامت سه گروه را شفاعت دهند پیغمبران را پس آنکه شهیدان را
آنکه عالمان را وجه بزرگی مرتبه است علم که واسطه است میان نبوت و شهادت زهری گفت
علم زینه است دوست ندارد او را الا مردان یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ
فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَیْرٌ لَکُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِیمٌ ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ
تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّکَاةَ وَأَطِیعُوا اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ابن عباس گفت مردان پیش رسول ص می آمدند و نجوی
بسیار میکردند و سخن بسیار میگفتند و رسول از آن نجوی میشد **مقاتل** گفت توانگران
بیامدندی و مقام دراز کردندی و درویشان را منع میکردند و رسول ص را از آن کراهت بود
و شرم میداشت خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را از آن نهی کرد و گفت ای مومنان چون
خواهید که با رسول ص مناجات کنید و سخن گویید و سر از وی بپرسید پیش از آنکه مناجات کنید سخن
گویید صدقه بدهید آنگه سخن گویید مردم همه باز استادند درویشان چیزی نداشتند که صدقه کنند
و با رسول سخن گویند و توانگران داشتند بخل کردند و ندادند علی بن ابی طالب ع یک دینار بصدقه داد
و مناجات کرد و این خبر از طریق مخالفان و موافقان مشهور است و هم **روایت** کرده اند
که امیر المومنین علی ع فرمود که آیتی از کتاب خدای فرو آمد و منسوخ گشت و کس بر وی عمل نکرد جز من

الا من عمل کردم بدان و آن قول خدای است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ الآیه
از امیر المومنین علی بن ابی طالب ع روایت کرده اند که فرمود که چون رسول ص این آیه بر قوم خواند
بر قصد رسول را رها کردند و آن رحمت بخلوت مبدل گشت کس فرستاد و مرا بخواند و گفت
جیب باقی گفتم یک دینار بگرفتم و آن یک دینار را ده درم خریدم و هر بار یک درم بصدقه میدادم
و پیش رسول ص میرفتم و مسائل می پرسیدم و بر اسرار علوم واقف میشدم تا ده درم بده بار بدادم
و ده بار پیش رفتم و آنچه خواستم پرسیدم آنگه خدای این آیه فرستاد ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ
یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَاتٍ و این آیه را منسوخ کرد اند بسبب من و کس بدان عمل نکرد جز من عبد الله
عمر گفت از پدر شنیدم که گفت علی بن ابی طالب ع را سه چیز بود که اگر یکی از آن سه مرا بودی
دوستتر داشتمی از اشتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه که رسول ص همه صحابه را منع کرد
و تزویج کرد با او بعلی داد دیگر رایت روز خیبر و آن آن بود که گفت لَأُعْطِیَنَّ الرَّایَةَ غَدًا
رَجُلًا یُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ کَرَّارٌ غَیْرُ فَرَّارٍ اصحاب رسول این سخن بشنیدند
همه طمع کردند در آن و بکسی دیگر نداد و بعلی داد دیگر آیه نجوی که فرود آمد و منسوخ شد و کس بر ان
عمل نکرد الا علی بن ابی طالب ع **عبد الله بن هرون الخراسانی**
گفت از علی بن موسی الرضا ع پرسیدم که چرا بر شما صدقه حرام کردند گفت از کار عظیم سوال
کردی گفت بدان که چون ما خویشتن را بدادیم پاکیزه کردیم خدای تعالی نخواست که ما بگرفتن صدقه
ملوث گردانیم گفتم در قرآن کجاست آن آیه گفت قوله تعالی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ
الرَّسُولَ الآیه ما صدقه دادیم و خود را پاک کردانیدیم خدای نخواست ما را بگرفتن آن ملوث
کرد اند و این آیه منسوخ شد بس دیگر روز آیه رخصت آمد آنگه عذر خواست بر ما از که [illegible] تا بدانند
که خدای تکلیف ما لا یطاق نکند گفت اگر نه بسبب ما بودی که بصدقه دهید خدای آمرزنده و مهربانست

شما را معذور داشت آنکه توانگران از زکوة داشتند و ندادند عتاب کرد و گفت می ترسیدید شما از آنکه درویش
از سخن گفتن با رسول خدای صدقات مقدم دارید آنگه سخن گویید پس چون نکردید آنچه خدا شما را فرمود
و توبه قبول کرد و از سر تقصیر و تفریط شما در گذشت پس در نهان کردن نماز و زکوة دادن تقصیر مکنید
نماز بپا میدارید و زکوة مال بدهید و فرمان خدا و رسول ببرید در همه شما را فرماید و خدا آگاه
است و اطلاع دارد به همه آنچه کنید و جزا خواهد بقضیه صواب و حکمت رساند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا
غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ این آیه در شان منافقان است که جهودان را دوستی میکردند و اسرار
مؤمنان بایشان نقل میکردند حق تعالی فرمود که نبینی ای محمد کسانی را که تولا کردند و دوستی گرفتند
که خدای بر ایشان خشم گرفته است یعنی جهودان چنانکه گفت مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ ایشان نه
شما نیستند که مسلمانید و دعوی مسلمانی میکنند یعنی آنان که با جهودان دوستی میکنند از منافقان
ایشان مسلمان نیستند و از جهودان نیستند نه مسلمانانند و نه جهودند آنانند و نه ایشان لَا إِلَى هَؤُلَاءِ
وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ می آیند و سوگند میخورند بدروغی و آن دعوی ایشانست بر مسلمانی و میدانند که ایشان
آنچه میگویند که مسلمانیم و بر آن سوگند میخورند دروغ است **مقاتل** گفت مراد بانی عبد الله
بن ابی منافق است یکروز رسول خدای در حجره نشسته بود و جمعی از صحابه حاضر بودند گفت میخواهد ساعت
مردی از در درآید دلش چون دل جباران باشد و بچشم شیطان نگرد در حال عبد الله بن نبتل درآمد
و او مردی ازرق چشم بود رسول علیه السلام گفت چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او برفت و ایشانرا بیاورد
و سوگند خوردند که نگفتیم خدای تعالی گفت این سوگند بدروغ میخورند و میدانند خدای تعالی

نبتل

بر ایشان ساخته است و نهاده عذابی سخت بدرستی که ایشان را بد است آنچه میکنند سوگند بدروغ
میخورند و سوگند خوردن را سپر خود کرده‌اند و بآن از خود دفع میکنند تهمت رسول و مؤمنان
را از بلا و مکاره و از ایشان الزکوة بازمیدارند و اسباب و اموال الزکوة را بسوگند حیلت میکنند و از راه
خدای میگردند و دیگران را نیز میگردانند پس ایشان را باشد باین فعل که میکنند عذابی خوار کننده
معروف با استخفاف و اهانت ایشان را هرگز سود نکند چون بعذاب گرفتار شوند مالهای ایشان و نه
فرزندان ایشان و بعذاب نرسند ایشانرا و خلاص ندهند ایشانرا و ایشان اهل دوزخند و در
دوزخ جاوید باشند يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ
أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ
أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ حق تعالی خبر میدهد
از حالت منافقان در آخرت میفرماید که روزی که خدای منافقان همه را برانگیزد و ایشان را گوید
که چرا ایمان نیاوردید ایشان سوگند خورند که ما ایمان آورده ایم همچنانکه سوگند میخورند نزد شما
و آن سوگند ایشان را در آخرت نفعی نخواهد کرد و بدانید که این منافقان دروغ زنانند میگویند
که ما مؤمنیم دروغ میگویند اهل قیامت مضطر باشند بآن که دروغ نگویند و فعل قبیح نکنند حسن
بصری گفت در قیامت خلایق مختلف باشند در مواقف بعضی فعل قبیح را دانند و شناسند و دروغ
نگویند و فعل قبیح نکنند و بعضی چون مدهوشان و متحیران باشند سخن ایشان چون سخن
کودکان باشد ندانند که چه میگویند **ابن عباس** رحمه الله از رسول علیه السلام روایت کرد که چون روز
قیامت شود منادی ندا کند که أَيْنَ خُصَمَاءُ اللَّهِ خصمان خدا کجااند قدریان بر پای خیزند با رویها
سیاه و چشمهای ازرق و لبها و دندانها کج شده آب از دهانهای ایشان روان گشته گویند و الله
که بذات تو معبودی نگرفتیم و بخدای دیگر ایشان نپرستیدیم بدون تو از آفتاب و ماه و ستارگان

وبتان را انکه عبد الله عباس کفت راست کوینده ولیکن شرک از راه آمد که ندانستند انکه نخواهند
ویحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون آنکه کفت بخدای که ایشان فعل یان اند شیطان بر
ایشان دست یافت ونکر خدای از یاد ایشان ببرد تا خدای را یاد نکردند ایشان لشکر و یاران و قوم
ابلیس اند و لشکر شیطان خاسران و زیان کاران اند ان الذین یحادون الله ورسوله اولئک
فی الاذلین کتب الله لاغلبن انا ورسلی ان الله قوی عزیز لا تجد قوما یومنون بالله
والیوم الاخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا اباءهم او ابناءهم او اخوانهم
او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئک
حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون آنانکه با خدای و رسول او دشمنی کنند و عداوت
آشکارا کرده اند و دیکران را از خدای و رسول منع کنند ایشان درمیان خلایق ذلیل ترین و خوار
ترین مردمان باشند که خدای ایشان را ذلیل کردانیده باشد خدای نوشته است در لوح محفوظ
قضا کرده که من و رسولان من غالب باشیم کس مارا غلبه نتواند کرد و خدای توانا و غالب است
سبب نزول این آیه آن بود که مومنان کفتند اکر خیبر و حوالی آن بما را
کشاده کرداند و مکه امید داریم که روم و فارس مارا کشاده کرداند عبد الله ابی سلول کفت می
پندارید که روم و فارس چون این دههاست که پیرامون شماست ایشان ازان قویتر باشند
شما بر ایشان غلبه کنید و کفت لا تجد قوما الایه و کفته اند سبب نزول آیه آن بود که روزی
عبد الله ابی سلول نزدیک رسول حاضر بود و رسول صلعم آب باز خورد بقیتی در کوزه بماند کفت یا رسول
الله دستوری باشد تا این شربت بپدرم تا بدهم باز خورد تا باشد که دلش از برکت این از شرک و شک
پاک شود رسول صلعم کفت روا باشد آب نزدیک پدر برد پدرش کفت این چیست کفت سیم خورده رسول

خورده تا دلت از شرک و نفاق پاک شود عبد الله ابی کفت چرا بول مادرت نیاوردی بیامد و رسول صلعم
را کفت یا رسول الله دستوری باشد تا کردن شرش بزنم رسول صلعم کفت بر وی مدارا کن و با وی بسان خوش خوئی
کفت ای محمد نیابی قومی را که بخدای و بروز باز پسین ایمان دارند بحقیقت که ایشان دوستی کنند با کسی
که وی با خدای و رسول وی دشمنی کند و اکر چه این دشمنان خدای و رسول پدران ایشان و پسران ایشان و
برادران ایشان و خویشان و نزدیکان ایشان باشند این مومنان آنان اند که خدای بر دلهاء ایشان ایمان
نوشته است و در دلهاء ایشان ثابت کردانیده و حکم باز کرده و ذکر دل برای آن کرده که محل ایمان دل ایشان
یقین و داده است بدلایل قرآن و حجت و برهان که دل ایشان بآن زنده کردد و جان ایشان بآن باقی ماند
و بنصرت دادن بر دشمنان و کفته اند که مراد بروح جبرئیل عم است آنکه کفت ویدخلهم با مومنان
دنیا این همه احسان و نیکوئی کرده در آخرت ایشان را به بهشت برد که در زیر درختان وی جویهاء آب
روان باشد ایشان دران بهشتها جاودان باشند خدای از ایشان راضی شده و اعمال ایشان پسندیده
و ایشان از خدای راضی شده بآن ثوابی و بهشتی که ایشان را داده باشد ایشان مومنان اند و دوستان
و دوستان خدا اند و دشمنان دشمنان وی اند و لشکر خدا و کروه وی اند **و آیه**
را دلیل است بران که هیچ چیز در اخلاص اخلص تر نیست از دوستی با دوستان
خدای و دشمنی با دشمنان خدای بلکه اخلاص بعینه اینست و تولا و تبرا مرد از دوستان خدای شود
و از لشکر وی و لشکر وی ظفر یافتکان و فلاح یافتکان اند **در خبر است** که داود عم در مناجات
کفت بار خدایا لشکر تو و خادمان عرش کیستند کفت ای داود آنان که چشم بهم دارند و دلهاء
پاکیزه دارند ایشان لشکر من اند و خداوندکاران عرش من اند

سورة الحشر

مکیت و بیست و چهار آیت

از رسول خدای صلعم روایتست که هرکه این سوره بخواند هیچ چیز نماند از بهشت و دوزخ و عرش

وکر بی وهفت آسمان وهفت زمین الا که همه بر وی صلوات دهند و آمرزش خواهند واگر آن
روز یا آن شب بمیرد شهید مرده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم هو الذی
اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ما ظننتم ان یخرجوا
وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا
وقذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین فاعتبروا
یا اولی الابصار این سوره در اجلای بنی النضیر آمد از جهودان و سبب آن بود که رسول صلعم
بمدینه آمد بنی نضیر با رسول صلح کردند که یاری رسول نکنند و دیگری را حرب وی یاری ندهند
چون روز بدر خدای تعالی مؤمنان را ظفر داد ایشان گفتند این آن پیغمبر است که ما نعت و صفت
او در توریة خوانده ایم و حقا است و هیچ کس بر وی ظفر نیابد چون روز احد و هزیمت در مسلمانان
ظاهر کردید کعب اشرف با چهل سوار بمکه رفت تا با قریش عهد کند بر عداوت رسول صلعم ابو سفیان
با چهل مرد از قریش و کعب اشرف با چهل جهود در مسجد الحرام رفتند پیش آستان کعبه بنشستند
کعب با اصحاب خود با مدینه آمد جبرئیل ع رسول را ازین خبر داد و گفت خدای میفرماید که کعب را
بکش رسول صلعم محمد بن سلمه انصاری که برادر کعب بود رضاعی فرمود تا وی را بکشت آنگه لشکر بنی حصن بنی
نضیر فرستاد و ایشان را دهی بود که آن را زهره گفتندی چون رسول بدانجا رسید ایشان را دید بر کعب
اشرف نوحه میکردند و میگریستند رسول خدای را گفتند ما را رها کن تا این تعزیه بداریم رسول ایشان
گفت از ینجا بروید گفتند مرگ بما نزدیکتر است ازین که تو میگوئی در حال ساز کاری کردند منافقان
کس بایشان فرستادند که ما با شمائیم از حصار بیرون میائید و اگر محمد با شما قتال کند ما با شمائیم

واگر شما را بیرون کند ما با شما بیرون رویم ایشان دانستند که با رسول بر نیایند طریق غدر پیش
گرفتند کس فرستادند که برخیز با سی مرد و بیا تا ما نیز با سی مرد بیائیم و بگوئیم و بشنویم اگر این سی مرد
ایمان آرند ما از قول ایشان بر نگردیم ما نیز ایمان آریم رسول صلعم برفت با سی مرد جهودان از جای خود
اختیار سی مرد بیامدند بزمین صحرا آگاه کردند گفتند چگونه کنیم سی مرد باشند که هر که خود اختیار کنند پیش از
هرک وبرا گفتند ای محمد سی مرد با آوازی و غلبه باشد سخن نتوان گفت ایشان را کسیه کن و سه مرد
باز گیر تا ما نیز سه مرد باز گیریم و سخن گوئیم رسول صلعم خواست تا چنین کند ایشان این سه مرد را کاردها داده
بودند تا ناگاه رسول صلعم را بکشند در میان ایشان زنی بود مسلمان برادری داشت مسلمان کس
فرستاد و برادر را از کید ایشان آگاه کرد او بیامد و رسول صلعم را خبر داد رسول باز گشت و دیگر روز
لشکر بنی حصن راند و چند روز ایشان را حصار داد و خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند
و از نصرت منافقان نومید شدند طلب صلح کردند رسول صلعم فرمود که صلح بر آنست که ازین ولایت
بروید اگر خواهید و اگر نه تن در دهید و رسول قرار بر آن داد که آنچه بر شتر توانند نهادن ببرند
الا سلاح که اندک و بسیار او نبرند با خود ابن عباس گفت صلح بر آن بود که اهل هر سرای سه
اشتر از متاع و غله پیش نبرند و آنچه بماند رها کنند ایشان تا چند سال مدینه را گذاشتند
و بشام رفتند با اذرعات الا آل ابی الحقیق و آل حیی بن اخطب که ایشان با جمعی بخیبر رفتند
حق تعالی در اول سوره گفت تسبیح و تقدیس و تنزیه کرد خدای را آنچه در آسمان و زمین است
و با دوست آن خدای که عزیز است و غالب کس وی را غلبه نتواند کرد حکیم است و آنچه کند و فرماید
بر نوع حکمت و صواب باشد اوست آن خدای که بیرون کرد آنها را که کافر بودند از اهل کتاب یعنی
جهودان از سراهاء ایشان برای حشر اولین ایشان بشام و حشر آخرین ایشان روز قیامت باشد
چنانکه در اخبار آمده که زمین محشر زمین شام خواهد بودن ابن عباس گفت هر که شک کند

دران که محشر زمین شام خواهد بودن کوای این آیة بحق اند برای آنکه رسول علیه السلام ایشان را گفت بروید
گفتند کجا رویم گفت بحشر خدای تعالی این آیة فرستاد که لاول الحشر **زهری** گفت
براء آن اول حشر گفت که ایشان هرگز جلا نفرموده بودند وجلا خانها وشهرهای خود رها کردن است
ورفتن واگر این بودی ایشان را خدای تعالی عذاب فرستادی چنانکه گفت ولولا ان کتب
الله علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا وگفته اند حشر اول مدینه بود وحشر دوم خیبر
بود وجزیره عرب یا شام آنکه گفت ما ظننتم بپنداشتید شما وگمان نبردید که ایشان بیرون روند
ونشیمنهای خود رها کنند از برای آنکه ایشان را عدد بسیار بود وعدة کارزار حاصل
وقلعه استوار داشتند وایشان نیز گمان چنان بردند که قلعها وحصنهاء ایشان منع کند
از ایشان بأس وعذاب خدای را از آنجا که حصنهاء محکم کرده بودند ودرها قوی ودر ازها تربیته
بودند با ایشان آمد بأس خدای وفرمان وی از آنجا که پنداشتند وگمان نبردند بکشتن رئیس
مهتران ایشان چون کعب بن اشرف بسبب ان دلهاء ایشان ضعیف شد وامن در دلها ایشان
نماند وانداخت در دلهاء ایشان خدای ترس را چون کعب کشته شد وخانهاء ایشان خراب
شد بدستهای مؤمنان **ابن عباس** گفت چون مسلمانان ظفر یافتند از بیرون خانها را
خراب میکردند تا در شوند وایشان بگریزند ایشان از اندرون دیوار میشکافتند وبیرون می رفتند
آنکه خدای تعالی فرمود که اعتبار گیرید ای خداوندان چشمها وعقلها واندیشه کنید در کار ایشان که
خدای تعالی چگونه مؤمنان را بر ایشان مسلط کرده اند بی جنگی وکارزاری تا ایشان اسباب وضیاع وعقار
وسراهای خود رها کردند وبرفتند ولولا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم فی
الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب النار ذلک بانهم شاقوا الله ورسوله ومن
یشاق الله فان الله شدید العقاب ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی

اصولها فباذن الله ولیخزی الفاسقین واگر نه آنست که خدای تعالی بر ایشان نوشت ولازم
کرده اند که از خان ومان خود بیرون شدند بزمین وجای دیگر خدای تعالی ایشان را عذاب کردی عذاب استیصال
در دنیا بقتل واسر چنانکه با امثال ایشان کرد از بنی قریظه وایشان را عذاب دوزخ بغیر آن عذاب
کردی واین عذاب دنیا وعذاب آخرت ایشان برای آنست که با خدای ورسول مخالفت کردند
وهر که با خدای مخالفت کند خدای سخت عقوبت کننده است عقاب خود بوی رساند وعذابش کند
آنکه گفت ما قطعتم هرچه شما آنرا ببریدید از درختان خرما یا بگذاشتید آنرا استاده بر اصل خود
وبیخ خود آن بدستوری خدای وفرمان وی بود برای آن فرمود تا رسوا کرداند جهودان فاسق
را چون رسول علیه السلام بنی نضیر فرو آمد بفرمود تا از درختان خرما ببریدند وبریدن درختان خرما
بر جهودان سخت آمد بر سبیل طعنه گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که ما را بعدل فرستاده اند
واین عدل نباشد که فرمایی درختان خرما بریدن که فساد باشد این سخن رسول را سخت آمد ومسلمانان
ضعف اندیشه کردند که مبادا فساد باشد آنچه ما میکنیم با یکدیگر خلاف کردند بعضی گفتند
نباید بریدن که از جمله غنیمت است وبعضی گفتند باید بریدن رغم انف جهودان را ورسول
فرمود که همه درختان خرما نباید الا درختی که آنرا عجوه گویند که آنرا ببرند وآن بهترین انواع
خرمای ایشان درین خلاف بودند که خدای تعالی این آیة فرستاد وگفت هرچه ببریدید از درختان
خرما وهرچه بگذاشتید همه بفرمان خدای بود وخدا فرمود **مقاتل**
گفت لینه نوعیست از خرما که خرمای او زرد باشد ولطیف وصافی چنانکه استخوان از بیرون
بتوان دید جهودان آن نوع را دوست تر داشتندی بر ایشان سخت آمد بریدن آن وگفتند
رها کنید تا هرکه از ما غالب آید وی را باشد خدای تعالی درین آیة وجه حسن بخ جهودان اذان
واما دخواندن بان بود وگفت این برای خشم وغیظ جهودان کافر فرمودیم ولیخزی الفاسقین

وما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب ولکن
الله یسلط رسله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر ما افاء الله علی
رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل
چون بنی النضیر برفتند و اسباب و ضیاع خود بگذاشتند خدای تعالی آن برسول داد و رسول
آن بر مهاجران قسمت کرد و انصار را از آن نصیبی نداد مگر سه کس را که محتاج بودند یکی ابو
دجانه دوم سهل بن حنیف سیم دریده بن الصمه و از بنی النضیر دو کس ایمان آورده بودند
یکی سفیان بن عمیر بود و دیگر سعد بن وهب رسول ص بفرمود تا مال و ملک ایشان با ایشان دادند
و خدای تعالی در این معنی این آیه فرستاد و گفت هرچه خدای آنرا با رسول خود رد کرد و آن فی
و غنیمت وی کردانید و کس را در آن شرکت نداد و نصیب ننهاد از مال جهودان بنی نضیر تا بداند
که شما را در آن سعی و کوشش نبوده است و رنجی نرسیده است و هیچ اسبی و اشتری تعجیل آن غنیمت
نتاختی و نبودی و قطع مسافتی و حربی و قتالی نشد لیکن خدای تعالی رسول خود را بر ایشان مسلط کرد تا
تا بر ایشان پیروزی نشست و با تنی چند از صحابه بنزدیک ایشان رفت و ایشان بطریق مصالحه خان و مان رها
کردند و اموال و اسباب خود برسول گذاشتند و خدای تعالی مسلط کرد انبیا را بر آنکس که خواهد از دشمنان
خود و او بر همه چیزی قادر و توانا است آنکه گفت ما افاء الله علی رسوله آنچه خدای برسول خود رد
کرد و غنیمت خاص وی کردانید از مالهای کافران که اهل دیهها اند بنی قریظه و بنی النضیر اند که بمدینه
بودند و حوالی آن و فدک است که بر سه میل راه از مدینه واقع است و خیبر و دیهای عرینه و ینبع این جمله
خدای برسول داد تا آنچنانکه باید در آن قسمت کند بکس دیگر نگذارد جز رسول این جمله را قسمت نکرد چون سایر
غنایم خدای تعالی این آیه فرستاد و فرمود که این اموال خدا راست آنچه خواهد در آن مال فرماید و برسول
خود دهد و رسول خدا را بحق مالک کردانیده و آن کسی راست که نزدیک تر است برسول ص از خویشان وی

و آن فاطمه زهراست و شوهر وی امیر المؤمنین علی ع و یتیمان آل محمد و مسکینان و راه گذریان هم
از آل محمد ص دیگر مال غنیمت آن باشد که بتیغ بستانند از کافران بقهر و غلبه آنچه نقل نتوانند کرد بر رای
اسلام و آنچه نقل توان کرد خمس وی بیرون کنند و باقی بر مقاتلان قسمت کنند و فیء آن باشد که از
کافران بستانند بی قتالی و حربی یا زمینی که اهلش برفتند و آنرا رها کنند آن رسول را باشد خاص و [illegible]
و ذکر آن کرده در این سوره و اموالی که ائمه و ولاة را در آن تصرف است بر سه قسم است یکی آنکه از مسلمانان
بستانند باسم زکوة و حکم آن در آیات صدقات ظاهر است و مستحقان بیان فرمود فی قوله تعالی
انما الصدقات للفقراء الآیه دوم غنایم است که از کافران بستانند بقهر و غلبه و آن مستحقان
ظاهر اند فی قوله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه الآیه و نیز دیگر ائمه ارباح
تجارت و مکاسب داخل بود و جمله فقها را در این خلاف نبود سیم مال فیء است و آن مال باشد که از
کافران بجمله [illegible] آید بی قتالی و تاختن آن رسول را باشد در حال حیوة وی و از پس وی کسی که قایم مقام
وی بود از ائمه ع و این قول علی ع و عمر و عبدالله عباس است و ایشان [illegible] و اخبار
اصحاب ما بر آنست که مستحقان خمس و فیء بنی هاشم اند از فرزندان علی و عباس و عقیل عبد
الرحمن ابن لیلی روایت کرد از امیر المؤمنین علی ع که گفت من و فاطمه و عباس و زید
بن حارثه نزدیک رسول شدیم و گفتیم اگر حق ما از خمس در دست ما کنی در حیوة خود تا کسی با ما منازعت
نکند بعد از وفات تو رسول ص چنان کرد که ما التماس کرده بودیم و در عهد ابو بکر نیز در دست ما بود و در
عهد عمر همچنین آخر عهد عمر بود که مال بسیار آورده بودند و حق ما بیرون کرد من گفتم بنو هاشم را
اکنون بدین حاجت نیست اگر در مصالح مسلمانان صرف کنی و بوقت دوم عوض باز
دهی روا باشد همچنان کرد عباس گفت بنا کردی که ترسم دگر این حق ما باز ندهند و او مرد داهی بود
همچنان افتاد که وی گفت وبروایت دیگر آنست که عمر گفت بنو هاشم را که اگر

کذا ...

تو خود بغرض بمن دهید تا من در مصالح مسلمانان صرف کنم و چون مال آرند عوض باز دهم کسند
روا باشد و عمر او زنات رسید پیش از آنکه مال برسید و آن درعوض ناگذارده بماند كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً
بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
دوله بفتح دال ظفر باشد و غلبه و بضم دال دوله آن باشد که در میان مردمان متداول بود از مال
چون عاریت و عین آن و دوله در ملک باشد و دوله در مال حق تعالی گفت برای آن فی را با رسول
گذاشتیم و فرزندان وی تا آن نحو دولتی نباشد و ملکی در میان توانگران شما که بآن مکاثره کنند
و مالی نباشد در میان ایشان که آنرا بیکدیگر میگردانند کاهی دردست این بود و گاهی دردست آن هر کسی را
که قوت و غلبه بیشتر بود بدست خود گیرد چنانکه در جاهلیت بود و چون غنیمة افتادی رئیس
از آن غنیمت برگرفتی و چون چیزی بچشم نیکو آمدی برگرفتی و آنرا صفا باز خواندندی حق تعالی
در اسلام با خمس کرد تا رسول و اهل بیت و اقربا و او را خمس باشد و آنچه خاص رسول است فی باشد
و خویشان وی را چنانکه در آیه بیان کرد آنکه حق تعالی فرمود وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا آنچه رسول بشما دهد از قسمت غنیمت یا آنچه حق وی است از فی
فرا گیرید از وی و بر وی اعتراض مکنید و آنچه باز دارد از شما از آن غنیمت باز ایستید و حمل آن
بر عموم اولی تر است یعنی هر چه رسول صلعم شما را از آن منع کند باز ایستید و هر چه رسول بشما آرد
فرمان برید و قبول کنید از رسول خدای روایت که فرمود قرآن صعب مستصعب است
بر آنکس که ترک کند و آسانست بر آن کس که متابعت وی کند و معنی حدیث صعب مستصعب است یعنی
هر که تمسک کند بحدیث من و جمع کند میان او و قرآن بر خوار نباشد و هر که بقرآن تهاون کند و بحدیث من

در دنیا و آخرت زیان کار باشد و شما را فرموده اند که قول من گیرید و فرمان من کار بندید خدای تعالی
فرموده که مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ الآیه از خدای بترسید در مخالفت قول خدا و رسول وی که
خدای سخت عقوبت است لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ آن مال غنیمت درویشانراست که از مکه هجرت کرده اند
و خان و مان و نشیمن خود رها کرده و با رسول صلعم بمدینه آمده اند آن مهاجران که کافران مکه ایشان را از سرایهای
ایشان بیرون کرده و مالها ایشان همه بگذاشته اند فضل خدای میجویند و رضای وی میطلبند
دین خدا را یاری میدهند و نصرة رسول صلعم می طلبند ایشان اند که در دعوی ایمان صادق اند و راست
درخبر است که از مهاجریان مردی بود که سنگ بر شکم بستی تا پشت وی راست بایستادی
از آنکه در شکم وی هیچ نبود در زمستان کوی بکندی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر یابد از آنکه جامه نداشتی
چون حال ایشان چنین بود رسول صلعم مال بنی النضیر را بر مهاجران قسمت کرد و انصار را هیچ نداد مگر سه مرد را
که محتاج بودند چنانکه در این آیه ذکر کرده شد وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ
مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آنکه سرای اسلام
را یعنی مدینه را جای خود گرفتند و ایمان را ملاذ و کهف خود کرده اند و ایمان باخلاص آوردند پیش از آنکه
رسول صلعم هجرت کرد از مکه و جماعت مهاجران و این قوم انصار اند که خدای تعالی برایشان ثنا گفت بآنکه ایشان
ایمان آوردند و رسول صلعم هنوز بمکه بود و ایشان مسجدها بنا کردند دوست میداشتند یعنی استند
کسی را که با ایشان هجرت کرد و نزدیک ایشان آمد و ایشان در دل خود نیافتند از آنچه آن مهاجران دادند
از مال غنیمت بنی النضیر هیچ حاجتی و اراده تی و حسدی نبود و اگر چه ایشان خود بآن محتاج بودند
و طلب آن نکردند و بآنکه رسول کرد راضی شدند و مهاجران را بر نفس خود اختیار کردند و این چنان
بود که رسول خدای انصار را گفت اگر میخواهید هر چه شما راست از مال و اسباب با مهاجران قسمت کنید

تا این غنیمت با شما قسمت کنم و اگر خواهید اموال شما را و این مال بر مهاجر قسمت کنم گفتند ما این اموال
با اموال خویش با مهاجر قسمت کنیم و بر ایشان ایثار کنیم در غنیمت ترک کنیم خدای تعالی این آیه
فرستاد که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة **عبد الله مسعود** روایت کرده که
شبی خطی خدا نماز شام و خفتن بگذارد چون سلام باز داد مردی از میان صف برخاست و گفت ای مهاجر و
انصار مردی غریبم و درویش مرا طعام دهید رسول گفت ای دوست ذکر غربت مکن که رگهای دلم ببرید
آنگه گفت غریبان چهار اند گفتند یا رسول الله کدامند گفت یکی مسجدی است در میان قومی که در آنجا
نروند و در وی نماز نکنند دوم مصحفی که در دست قومی باشد که نخوانند سیم عالمی که در میان قومی باشد
که احوال او ندانند و تعهد او نکنند چهارم اسیری که در بلاد روم در میان کافران که خدا را
ندانند باشد آنگه گفت مؤنت این مرد کفایت کنید که خدای تعالی در فردوس اعلی شما را جای دهد
امیر المؤمنین علی ع برخاست و دست سایل گرفت و بحجره فاطمه ع برد و گفت ای دختر رسول خدای
کار این مهمان نظری کن گفت ای پسر عم در خانه طعام بس اندک است و کودکان ما بدان محتاج اند و تو
روزه داری طعام یک کس را بیش نباشد گفت حاضر کن علی بن ابی طالب ع طعام را با پیش مهمان برد و با
خود گفت اگر من نخورم نشاید و اگر خورم مهمان را کفایت نباشد دست دراز کرد بعلت آنکه چراغ را
اصلاح میکنم چراغ را بنشاند و فاطمه را گفت در گرفتن چراغ تعللی میکن تا مهمان از طعام فارغ شود
امیر المؤمنین ع دهان می جنبانید و می نمود که طعام میخورم و نخورد مهمان طعام خورد تا سیر شد فاطمه
چراغ آورد طعام مهمان بر جای بود امیر المؤمنین علی ع گفت چرا طعام نخوردی گفت یا ابا الحسن
طعام خوردم و سیر شدم لیکن خدای تعالی بر طعام تو برکت کرده است آنکه امیر المؤمنین ع از آن طعام
بخورد و امام حسن و امام حسین ع و هر که در خانه وی بود طعام خوردند و همسایگان را از آن نصیب دادند
بامداد چون امیر المؤمنین ع بمسجد رسول خدای آمد رسول گفت یا علی دوش با مهمان چگونه بودی گفت

نیکو بودم و خویش گفت ای علی خدای تعجب نمود از آنچه تو دوش کردی از ناخوردن و بنشاندن چراغ تا مهمان
طعام خورد گفت یا رسول الله از کجا معلوم شد گفت جبرئیل آمد و این آیه آورد که و یؤثرون علی انفسهم
و لو کان بهم خصاصة **از حذیفه** عدوی روایت کرده اند که گفت مرا پسر عمی بود
و با جماعتی در سیاه بان گرفتار شده بودند و از تشنگی بر حد هلاکت رسیده بودند آب برگرفتم
و بطلب پسر عم خود رفتم چون بوی رسیدم و بر او رمقی باقی بود خواستم تا آب بوی دهم از پس
پشت من ناله برآمد پسر عم اشارت کرد که آب بوی ده برفتم هشام بن العاص را دیدم خواستم تا وی را
آب دهم ناله دیگر برآمد و مرا اشارت کرد که آب بوی ده چون بوی رسیدم جان تسلیم کرده بود با نزدیک
هشام آمدم تا آبش دهم وی نیز جان داده بود نزدیک پسر عم خود آمدم وی نیز از دنیا رفته بود
گفتم سبحان الله ایثار این باشد و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
در خبر است که روزی امیر المؤمنین ع جماعتی را دید گفت من انتم
شما کیستید گفتند ما متوکلانیم زندگانی بتوکل میکنیم گفت توکل شما بکجا رسیده باشد گفتند
اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا اگر بیابیم بخوریم و اگر نیابیم صبر کنیم گفت هکذا
یفعل الکلاب عندنا سگان نزدیک ما چنین کنند گفتند یا امیر المؤمنین پس چگونه باید کردن
گفت چنانکه ما میکنیم اگر نیابیم شکر کنیم و چون بیابیم ایثار کنیم آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده که
و من یوق شح نفسه هر که از خست نفس و بخل نگاه دارد و مخالفت نفس کند و بر نفس اماره و لئیمه
غلبه کند او از جمله آنان باشد که فلاح و ظفر یافته باشد و بمراد و مطلوب خود رسیده شح آن باشد که مال خود
نگاه دارد و از مال دیگران خورد و بکسی خیر نکند و آنکه بکسی ندهد و خود نخورد بخیل باشد **انس** مالک
روایت کرد از رسول که فرمود هر که زکوة بدهد و مهمان را طعام دهد و در نایبه که افتد خرجی
کند او بری باشد از شح **جابر انصاری** روایت کرد از رسول ع که فرمود

اتقوا الشح فانه اهلك من كان قبلكم از بخل پرهیز کنید که بخل هلاک کرد آنان را که از پیش
شما بودند وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ و آنان که آمدند
پس ازین مهاجران یعنی جمعی که بعد از اولیشان از مکه هجرت کردند و بمدینه آمدند گفته اند مراد باین آیه
تابعین اند و تبع تابعین تا بقیامت و هر که آید قرنی پس از قرنی ابن ابی لیلی گفت مردم سه طبقه
اند صحابه رسول اند از مهاجر و انصار که خدای تعالی در حق ایشان گفت وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ
الایة و تابعین اند و اتباع تابعین و ایشان آنها اند که خدای تعالی در حق ایشان گفت وَالَّذِينَ جَاءُوا
مِن بَعْدِهِمْ پس جهد کن تا ازین سه گروه بیرون نباشی ابن عباس گفت خدای تعالی امر
فرموده است که دعا کنیم صحابه رسول را با آن که دانست که ایشان مفتون خواهند شد مسروق
گفت از عایشه شنیدم که گفت شما را فرموده اند که استغفار کنید صحابه رسول را و شما لعنت میکنید
و من از رسول شنیدم که گفت امت من از دنیا بیرون نروند تا آنکه آخر ایشان اولیشان را لعنت کنند
و مانند این اخبار بسیار است و دلیل میکند که دران عهد این معنی رفته است و لعنت کرده اند وَالَّذِينَ
جَاءُوا و آنان که از پس ایشان آمدند و میگفتند بار خدایا بیامرز ما را و برادران ما را که ایشان ما را
بایمان سبقت کرده اند و در دل ما هیچ غلی و حسدی و کینه بدید مکن آنان را که ایمان آورده اند ای خدای
بخشنده و مهربانی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ
أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ
لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ای محمد نمی بینی و نمی نگری آنان را که نفاق کردند بزبان ایمان آوردند و بدل
کافر شدند یعنی در ظاهر با مسلمانان اند و در باطن با کافران موش دشتی اند که نفاق دستمزد آنان نفاق گویند چند

جایگاه سوراخی کشاده تا اگر کسی از سوراخی قصد وی کند از سوراخی دیگر بیرون جهد
منافق همچنین باشد نمی بینی این منافقان را که برادران و امثال خود را از کافران اهل کتاب یعنی جهودان
بنی النضیر و بنی قریظه را چه میگویند میگویند که شما دل مشغول مدارید که ما با شما ایم اگر شما را بیرون
کنند ما با شما موافقت کنیم و اگر ما را ابتال شما فرمایند در حق شما هیچ کس را فرمان نبریم
و اگر با شما قتال کنند ما نصرت و یاری شما کنیم آنگه گفت ای محمد خدای تعالی گواهی میدهد که
این منافقان دروغ میگویند با ایشان اگر جهودان را از مدینه و دیهای ایشان بیرون
کنند منافقان با ایشان نروند و اگر با جهودان کارزار کنند منافقان یاری ایشان
نکنند و اگر تقدیر کنیم که بیاری ایشان آیند در حرب پای ندارند و پشت بگردانند و روی بزیمت
آرند و پس آنکه چنین کرده باشند ایشان را یعنی منافقان را یاری نکنند و از عذاب خدای
رها نکنند لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا
يَفْقَهُونَ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُم
بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ
هر آینه شما که مومنانید سخت تر بید و بیشتر ترس در دلهای ایشان یعنی خوف ایشان از شما سخت
تر است در دلهای ایشان از هیبت خدای تعالی برای آنکه ایشان نمی دانند خدای را و نمی شناسند
تا از وی بترسند چنانکه باید ترسیدن ایشان یعنی جهودان با منافقان قتال و جنگ نکنند با شما
نتوانند کردن مگر در دیههای استوار کرده و شهرها محکم کرده بحصار و باره و خندق یا از پس دیوارها
از آنکه نیارند که بصحرا آیند و با شما مبارزت نمایند از ترسی که در دلهای ایشان باشد بَأْسُهُم
بَيْنَهُمْ شجاعت و صولت و شوکت ایشان با یکدیگر باشند سخت باشد و بزبان لاف مردی و شجاعت
زنند تو پنداری که ایشان یکی اند و مجتمع اند با یکدیگر و ما را ایشان چنین اند که دلها ایشان پراگنده

و هواهای ایشان مختلف منافقان را هوای دیگر و جهودان را هوای دیگر و این اختلاف برای آنست که ایشان
گروهی اند که بی عقل اند آنچه صلاح و رشد ایشان در آنست و عقل را کار نمی فرمایند تا بدانند کمثل الذین
من قبلهم قریبا ذاقوا وبال امرهم ولهم عذاب الیم کمثل الشیطان اذ قال للانسان
اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین فکان عاقبتهما انهما فی
النار خالدین فیها وذلک جزاء الظالمین داستان ایشان که جهودانند چون داستان آنانست
که پیش از ایشان بودند بزمان نزدیک یعنی مشرکان قریش که ببدر کشته شدند بشش ماه پیش از بنی النضیر ابن عباس
گفت بنی قینقاع اند که عهد بشکستند چون رسول خدای از بدر باز آمد بفرمود تا از زمین خود بیرون روند
عبدالله ابی گفت بیرون مروید که من با شما ام که ایشان و بالحرب بپیچیدند بعضی را بکشتند و بعضی را
اسیر کردند و ایشانرا باشد با عذاب دنیا عذاب دردناک در آخرت آنگه گفت مثل منافقان با جهودان مثل
شیطانست با آدمی چون شیطان آدمی را گوید کافر شو باغوای وی چنانکه با اهل بدر کرد ایشانرا گفت لا
غالب لکم الیوم من الناس و آدمی چون کافر شود وی بگریزد و با وی فرو نهد کرد گوید که من از تو بیزارم از تو
من می ترسم از خدای که پروردگار عالمیانست چنانکه شیطان آدمی را وعده خلاف کند منافقان
جهودانرا وعده خلاف کنند عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفتند مراد با انسان برصیصاء
راهب است و او مردی بود در زمان فترت در صومعه هفتاد سال خدایرا عبادت کرد ابلیس هر چند
خواست که بر وی ظفر یابد نیافت و او مردهٔ خود را جمع کرد و این سخن با ایشان بگفت از جملهٔ ایشان
ابیض شیطان گفت من کفایت کنم ویرا و این ابیض آن بود که خواست که رسول را وسوسه کند جبرئیل
یک پر بر وی زد و ویرا با قصای هندوستان انداخت این ابیض بیامد بجامهٔ راهبان و در زیر
صومعهٔ برصیصا باستاد و او را آواز داد جواب نداد از آنکه در نماز بود ابیض بر صخره نماز کرد در زیر صومعه
برصیصا بنماز مشغول شد با نیکوترین هیئتی برصیصا چون ویرا چنان دید گفت یا عبدالله معذرت دار که تو

آواز دادی و من در نماز بودم ترا چه حاجتست گفت میخواهم که با تو باشم تا سیرت تو فرا گیرم و از علم
تو اختیار کنم برصیصا ابا کرد ابیض شیطان بسیار زاری کرد برصیصا ویرا دستوری داد در صومعه
رفت و با وی بطریقهٔ وی صوم الوصال میداشت و از آنچه برصیصا را عادت بود وی زیادت کرد و عبادت
بیشتر میکرد از وی برصیصا گفت این مرد از من قوی تر است و عبادت وی بیشتر چون سال برآمد
گفت بخواهم رفت مرا یاریست از تو عابدتر پیش او خواهم رفت برصیصا را نمی بایست که از وی مفارقت
کند فائده نبود در وقت وداع برصیصا را گفت ترا دعایی بیاموزم که خدای تعالی بآن بیماران را شفا
دهد مبتلایان را عافیت دهد دیوانگان را عقل دهد گفت نخواهم که مردم بدانند و مرا از عبادت مشغول
گردانند گفت نه وقت باشد که ترا بآن حاجت باشد برصیصا را آن دعا بیاموخت آنگه ابیض برفت
بانزدیک ابلیس گفت آن مرد را هلاک کردم آنگه بیامد و مردی را بگرفت آن مرد چون دیوانه شد آنگه بر
صورت مردی ظاهر گشت گفت شما را دلالت کنم بر مردی که دعا داند که بر وی خوانند در حال شفا یابد
و آن مرد برصیصاء راهب است پیش وی آمدند و بسیاری زاری کردند تا دعا کرد ابیض دیو ویرا رها کرده
این خبر منتشر شد ابیض هر کجا یکی را برزدی بوی راه نمودی تا وی دعا کردی ابیض دیو رها
کردی روزی پادشاه دختری را که پدرش مرده بود و او را سه برادر بود دختر را جنون بود ایشانرا
ببرصیصا راه نمود گفتند که قبول نکند گفت در صومعهٔ وی بنهید و بگویید که خواهر ما امانت است
بنزدیک تو و ما رفتیم تو دانی که با امانت چه باید کردن ایشان همچنان کردند برصیصا چون از
نماز فارغ شد نگاه کرد دختری دید بغایت جمال دعا کرد دیو ملعون دست از وی بداشت بار
دیگر ویرا بگرفت باز دعا کرد تا در روزی چند بار بگرفتی دیو برصیصا را وسوسه کرد که وی خوب
ترین زنانست و بیهوش است با وی کردآی برصیصا بغزوهٔ شیطان مواقعه کرد باردار شد هم
هرگاه که وی بیهوش شدی برصیصا با وی مواقعه کردی تا آبستنی بر وی پیدا و ظاهر شد برصیصا

کرد بغزو شیطان

کفت این چه بود که تو کردی که خود را و ایشان را خوار و رسوا کردی تدبیر آنست که وی را بکشی و در زمین
این کوه دفن کنی و بکویی که شیطان بر وی مستولی بود وی را ببرد برصیصا همچنان کرد و کوی بکند
و ویرا در آن کو پنهان کرد ابلیس در یک کوشه جامه وی از خاک بیرون کشید و بر روی زمین رها کرد
و برفت برادران آمدند و حال خواهر از برصیصا پرسیدند کفت شیطان بر وی مستولی شد و ویرا ببرد ابلیس
را بابی آمد بر شکل شیطان در خواب برادر مهتر را کفت میدانی که برصیصا با خواهر شما چنین و چنین کرد
برادر از خواب درآمد کفت این خوابی شیطانی است برادر میانین را بدوم و همین را شب سیم همچنین
وسوسه کرد و در چهارم برادران بنشستند و بر خواهر بکریستند برادر مهین کفت من چنین
خوابی دیده ام برادر میانین و مهین کفتند ما نیز چنین دیده ایم پس بر برصیصا آمدند که خواهر ما چه کردی
کفت نه من با شما کفتم که شیطان بر وی مستولی شد ایشان باز آمدند بار دیکر هم این خواب با ایشان بنمود
و کفت بروید که خواهر شما فلان جای در زیر خاکست و کوشه ازار وی بر روی خاک است ایشان
برفتند و خواهر را برکرفتند و میان بازار داری بزدند و برصیصا را از صومعه فرود آوردند تا بر دار
کنند ابلیس وی را کفت هیچ نکردی وی را بر دار کنند کفارت کناه میکرد ابلیس کفت کار بدی تمام
کنم نزدیک برصیصا آمد و کفت من آن راهبم که ترا آن دعا آموختم و تعلیم کردم که آب بر روی راهبان
ببردی لیکن من چیزی آموزم ترا که ازینجا نجات یابی کفت چه کنم کفت یکبار مرا سجده کن تا من بدعا چشم
ایشان بکیرم و تو بکریزی چون کریخته باشی تو بکن و این آنست که خدای تعالی کفت کمثل الشیطان حین
داستان دیوانست که آدمی را یعنی برصیصا را کفت کافر شو یعنی سجده کن مرا چون سجده کرد و کافر شد
کفت بیزارم از تو من از خدای میترسم بس عاقبت برصیصا و شیطان با آدمی دیو آن باشد که ایشان
در آتش دوزخ جاوید باشند در دوزخ جاودانه جزاء ظالمان و کافرانست یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون ولا تکونوا کالذین

نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون لا یستوی اصحاب النار واصحاب
الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون ای مومنان و کرویدکان از عذاب خدا [illegible]
وی بترسید و هر نفسی باید که در کار خود و کار آخرة نظری کند و فرمان وی [illegible] چنین تقدیم
بکند و برای آخرت میفرستد و برای روز فردا از اعمال امروز چه پیش می فرستد که آنچه امروز برای
فردا قیامت مقدم داری مکافاة آن جزا بتمام و کمال بیابید ای مومنان از خدای بترسید
در ارتکاب معاصی و قبایح که خدای تعالی بانچه شما می کنید آکاه است و دانا و مباشید چون کسانی
که ایشان خدایرا فراموش کرده اند و حق او ندانستند شناختن او امر و نواهی وی دست بداشتند
و حقوق وی ضایع کردند و فرمانهای وی فرو کذاشتند تا لاجرم خدای تعالی بر سبیل خذلان صلاح
نفس ایشان از یاد ایشان ببرد تا حظی و بهره برای قیامت از پیش نفرستادند ایشانند که فاسقان
آیند کافران اند از فرمان خدای آنکه بر سبیل اعلام تنبیه از خواب غفلت فرمود که یکسان نیستند
کسانی که اهل دوزخ اند دنیا بر آخرت ایثار کرده اند با آنان که اهل بهشت اند آخرت را بر دنیا
اختیار کرده اند و چکونه با یکدیکر برابر باشند که اهل دوزخ هالکانند و اهل بهشت ناجیان و رستکارانند
لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة
الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا
اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم حق تعالی بر سبیل تمثیل
در تعظیم قرآن میفرماید که اکر ما این قرآن را بر کوه فرو فرستیم و با سنک خاره باین قرآن وعظ و زجر
خطاب کنیم سنک را خاضع و خاشع و شکسته یابی ای محمد چنانکه بر جای خود نماند و از ترس خدای
وخوف وی پاره و شکافته شود و چند آنکه بر آدمیان خوانی در دلها ایشان هیچ اثر نمیکند بر دلها
ایشان از سنک سخت ترست چنانکه کفت ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة

بعضی گفته اند مراد آنست که اگر ما این قرآن را بر کوه فرو فرستیم و کوه از جمله شنوندگان
و داندگان باشد بترسد و از ترس خدا پاره پاره گردد و وجه اول ظاهرتر است برای آنکه مانند آن در کلام عرب
و عجم بسیار است چنانکه شاعر تازیان گوید **شعر** لولا بس الفجر الاصم بعض ما یلقاه تلبی فضلی اصلاد
ذا الصفا ... کر کوه غمان من کشد ساه . کوه از غم من که لخت جون کاه . واین بر وجه ضرب
المثلاست یعنی که میگوید این مثلها میزنیم و داستانها می فهیم در قرآن برای آدمیان که در قرآن تدبر و تفکر
میکنند تا باشد که اندیشه کنند و بدانند آنکه خدای تعالی که صفات خود کرده گفت اوست آن خدای
که جز وی خدای نیست داننده پیدا و ناپیدا است علم وی به موجودات و معدومات حاصل سرا ... و ... ستاید
خداست مهربان بر جمله خلقان به روزی رسانیدن در دنیا مشفق بر مؤمنان بر سانیدن رحمت در عقبی

هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار
المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی
یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم اوست آن خدای که جز وی خدای دیگر نیست
پادشاهیست که جمله موجودات ملک و ملک ویست پاکست و منزه از جمله قبایح و نقایص و رذایل
سلام است یعنی از آفات و عوارض و قبایح با سلامتست و هر که در وی گریخت و با درگاه وی گرفت
از وی بسلامتست ایمن کرداننده است مؤمنان را از عقاب و بخشنده امانت و مهیمن است
بر همه چیزها گواه است و نگاه دارنده و نگاه بانست عزیزست بی همتا و بی نظیر است بر همه چیزی
غالب و قاهر است جبارست مخلوقات را بر حسب ارادت بر آنچه خواهد جبر کند بر وی ممتنع
نباشد بر کی است که جبروت و عظمت کبریاء جلال اوست دست شکسته دلان گیرد متکبر است بزرگواری
و کبریا رداء عزت ویست پاکست و منزه از آنچه مشرکان بوی حوالت میکنند و با وی باز می گیرند اوست خدای
که آفریدگار است و مقدر جمله موجودات و نگارنده صورتهاست هر یکی را بر نیکوتر شکلی یعنی هر یکی را آفریده از

یکدیگر ممتاز شوند باختلاف ترکیب و تالیف اعضا و اشکال و امثال آنها ، نیکوتر هر یکی از دیگر تسبیح میکند
وی را هر چه در آسمانها و زمینهاست یا آنکه دلیل میکند بر آنکه ایشان را آفریدگاری هست و پاکیزه است از همه
عیبها یعنی جمادات و عقلا که ساکنان آسمان و زمین اند تقدیس و تنزیه وی میکنند و اوست خدای که عزیز است
و قاهر و غالب و حکیم است آنچه کند و گوید و فرماید بر وفق صواب باشد لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک انس رسول الله ... روایت کرد روزی بر منبر ایستاده بود و میگفت که خدای تعالی اهل آسمان
و زمین را جمع کند همه در صعید قیامت باشند ندا کند که انا الله انا الرحمن انا الرحیم انا الملک انا
القدوس انا السلام انا المؤمن انا المهیمن انا العزیز انا الجبار انا المتکبر انا الذی بدات الدنیا
ولم تکن شیئا من آنم که باین صفات موصوفم دنیا آفریدم و هیچ بود من آنم که بار دیگر آفریدم کجا اند پادشاهان
و جباران و فرمود که هر که بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم واین سه آیه
از آخر سوره حشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را موکل کرده اند تا وی را نگاه دارند و بر وی
مستغفر ... تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید باشد و اگر در شب بخواند هم این ثواب یابد
ابو هریره گفت رسول خدا را گفتم که نام مهین خدای تعالی با من بگوی گفت علیک باخر سورة الحشر
سه بار بگفتم همین جواب داد

سورة المودة سیزده ایتست

رسول خدای ... گفته هر که این سوره بخواند جمله مؤمنین و مؤمنات شفیع او باشند روز قیامت

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم
بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من الحق یخرجون الرسول وایاکم ان تؤمنوا بالله
ربکم ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی وابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة وانا اعلم
بما اخفیتم وما اعلنتم ومن یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل

این آیت در شان خاطب بن ابی بلتعه آمده است

وسبب آن بود که زنی نام وی ساره از مکه بمدینه آمد پیش رسول صلعم آنحضرت وی را پرسید که آمده تا مسلمان
شوی کفت نه کفت پس بچه کار آمدۀ کفت آمده ام تا مرا طعام و جامه و عطا دهید تا بمکه شوم رسول صلعم
کفت چرا از اهل مکه نخواستی و این زن مغنیه و نایحه بود کفت پس از غزوه بدر کسی بغنا و نوحه من رغبت
نکرد رسول صلعم فرزندان عبد المطلب را فرمود تا هر وی را چیزی دهند وی را طعام و جامه و نفقه و اشتر
دادند نزدیک خاطب آمد و از وی چیزی خواست خاطب نامه نوشت باهل مکه باین عبارت که من
خاطب بن ابی بلتعه الی اهل مکة اعلموا ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم بدانید و آکاه
باشید که رسول خدا قصد شما دارد باید که برحذر باشید نامه را بوی داد و ده دینار زر تا این نامه باهل
مکه رساند او نامه بستد و در میان موی خود نهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل عم آمد و رسول را خبر داد
رسول صلعم امیر المومنین عم را و طلحه و زبیر و عمار یاسر و مقداد بن الاسود و عمر را کفت بروید براه مکه تا
بجای رسید که آنرا روضه خاخ خوانند آنجا زنی را یابید که نامه دارد و باهل مکه می برد نامه از وی بستانید
و بیارید ایشان برفتند وی را در ان موضع دیدند که رسول صلعم فرموده بود کفتند نامه که تو داری باهل مکه
بماده بکریست و سوکند خورد که ندارم وی را و متاعش را بجستند نیافتند خواستند که بر کردند امیر المومنین
عم کفت عجب از شما که رسول خدا از قبل وحی کفته است که وی نامه دارد و شما میکویید که ندارد تیغ از نیام
برکشید و پیش وی رفت و کفت می شناسی مرا بخدای که اکر نامه بمن ندهی کردنت بزنم آن زن چون این سخن شنید
کفت زنهار یا ابن ابی طالب روی بکردان تا نامه بتو دهم آنکه موی بکشاد و نامه با امیر المومنین علی عم داد
باز آمد و نامه برسول داد رسول صلعم بر منبر رفت و خطبه کرد آنکه کفت یکی از شما نامه نوشت باهل مکه و ایشانرا
از عزم ما آکاه کرده اکر برخیزد فبها و الا وحی وی را رسوا کرداند یکی دو بار بکفت کس برنخاست سیم بار خاطب بن ابی بلتعه برخاست
وکفت یا رسول الله صاحب نامه منم و بخدای اند که بعد از اسلام نفاق نکرده ام لیکن از زن و بچه کم در مکه خویشی نیست

و من آنجا غریب بودم و اهل و عیال من آنجا است خواستم که اکر والعیاذ بالله در میان حرب کشیده بود
دست ایشان را باشد از این نامه مرا با ایشان وسیلتی بود عمر کفت یا رسول الله دستوری باشد تا کردنش بزنم که وی
منافق است رسول صلعم فرمود که وی از اهل بدر است باشد که خدای تعالی ایشانرا آمرزیده باشد و خاطب را
بآن سخن که بکفت معذور داشت خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود که ای آنکسانی که ایمان آورده اید
و خدای و رسول را باور داشته دشمنان مرا و دشمنان خود را بدوست مکیرید و با ایشان دوستی
مکنید شما القاء محبت و مودت با ایشان مکنید و حال آنست که ایشان کافر شدند بآنچه بشما آمد
از حق یعنی قرآن ایشان رسول را و شما را بیرون کردند از مکه و بخدای که پروردکار شماست ایمان آورید
و اکر شما بیرون آمده اید از مکه برای جهاد کردن در راه من که خدای شما ام و برای طلب کردن رضا
و خشنودی من با دشمنان من دوستی مکنید و ایشانرا بدوست خود مکیرید و شما پنهان میکرده اید
دوستی خود را با ایشان و شما را چه سود کند باینها دوستی کردن و حال آنکه من داناترم بآنچه شما
پنهان کرده اید و آنچه آنرا آشکارا کرده اید و دانم پنهانهای شما را و رسول خود را بآن اطلاع دهم مکنید
که هر که این فعل کند از راه راستی کم شده باشد ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء و یبسطوا
الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوء و ودوا لو تکفرون لن تنفعکم ارحامکم
ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم والله بما تعملون بصیر
حق تعالی بیان حالات کافران میکند با مومنان میکوید که ایشان دشمن دین شما اند و دشمن دین هرکز
دوست نکردد اکر ایشان شما را بیابند و ظفر یابند دشمن خاص شما باشند قصد شما کنند و دستها
و زبانها خود بر شما بکشایند بدی بزبان دشنام دهند و بدست آهنک کشتن شما کنند
و ایشان دوست دارند با هر وقت که شما کافر شوید و مسلمانی ترک کنید اکر دوستی با ایشان بازخویشی
میکنید هرکز سود ندارند شما را خویشان شما و فرزندان شما بسبب آنکه ایشان کافران اند یکی کافر اند دینی

میکنید

روز قیامت خدای تعالی جدا کرداند میان شما وخویشان وفرزندان شما وخدای بانچه میکنید بیناست
قد كانت لكم أسوة حسنة في ابرهيم والذين معه إذ قالوا لقومهم إنا برآء منكم ومما
تعبدون من دون الله كفرنا بكم وبدا بيننا وبينكم العداوة والبغضاء أبدا
حتى تؤمنوا بالله وحده إلا قول ابرهيم لأبيه لأستغفرن لك وما أملك لك من الله من شيء
ربنا عليك توكلنا وإليك أنبنا وإليك المصير آنکه خدای تعالی مومنانرا که
چرا درتبرا کردن از دشمنان خدای با براهیم پیغمبر اقتدا کنید بدرستی که شما را اقتدا کردنی نیکوست بابراهیم
وآنان که باوی بودند از مومنان چون گفت قوم خودرا که ما از شما بیزاریم واز آنچه آنرا می پرستید
وعبادت می کنید بدون خدای از بتان میان ما ومیان شما عداوت ودشمنی پدید آمد وظاهر گشت
واین دشمنی با شما همیشه باشد تا آنکه ایمان آرید بخدای یکانه شما را در ابراهیم ع اسوتی هست که بوی اقتدا
کنید الا بگفتار وی پدر خودرا که گفت لأستغفرن لك هر آینه آمرزش خواهم برای تو از خدای ابراهیم
پدررا گفت که استغفار میکنم مومنانرا روانیست که برای پدران کافر خود استغفار کنند ویرای خویشان
کافر خود آمرزش خواهند چنانکه گفت ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين
ولو كانوا أولي قربى استغفار ابراهیم پدرش را یعنی عمش را آزر مشروط بود بشرط ایمان چنانکه
گفت وما كان استغفار ابرهيم لأبيه إلا عن موعدة وعدها إياه چون بدانست که ایمان نخواهد
آورد ودشمن خداست تبرا کرد چنانکه گفت فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه آنچه حکایت
کرد از ابراهیم ومومنان وگفتار ایشان گفتند ربنا ای خدای ما بر تو توکل کردیم وبدرگاه تو گشتیم
وبازگشت ما بخدای تو با تو خواهد بود این تعلیمیست که خدای تعالی بندگان خودرا داده است
تا در کارها باوی رجوع کنند وآنچه ابراهیم ومومنان گفته اند از مثل این دعا گویند ربنا لا تجعلنا
فتنة للذين كفروا واغفر لنا ربنا إنك أنت العزيز الحكيم لقد كان لكم فيهم أسوة حسنة لمن كان يرجوا الله

والیوم

واليوم الآخر ومن يتول فإن الله هو الغني الحميد از جمله دعاء مومنان آنست که گفتند ای خدای
ما ما را فتنه کافران مگردان وبرای ایشان آزمایش مکن تا از آنچه طمع میدارند از مکاره ونوایب
با ایشان منمای وما را بدست ایشان بازمده ما را بیامرز که تو خدای عزیز وغالبی در حکمت کار ودرست
گفتاری کسی را بر تو اعتراض نرسد آنکه بار دیگر بر سبیل تاکید تحضیض کرد با اقتدا کردن با ایشان گفت شما
را با ایشان تجلی اقتدا کردن نیکوست خاصه کسی را که بخدای ورحمت باز پسین که قیامتست امید
میدارد واز خطای او ترسد ومعرکه بر گرداند وبا ایشان اقتدا نکند خدای مستغنیست از حاجت خلق
ستوده است ودر افعال واقوال اعراض ایشان وی را زیان ندارد وزیان راجع با نفس ایشان باشد عسى الله
أن يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة والله قدير والله غفور رحيم
لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين ولم يخرجوكم من دياركم
أن تبروهم وتقسطوا إليهم إن الله يحب المقسطين چون این آیه آمد که با کافران دوستی مکنید
واگر چه اقربا وخویشان شما باشند مومنان دشمنی سخت آغاز کردند با پدران ومادران وخویشان کافر
خود وخدای تعالی جد وجهد ایشان بدید بریشان رحمت کرد وایشان را وعده اسلام آبا واقربا ودوستی
ودوستی ایشان داد گفت نزدیکست وبس روزگار نباشد که خدای تعالی میان شما ومیان آنان که شما
دشمنی کردید از مومنان دوستی والفت پدید کند وخدای تعالی قادرست تواند که دلها را که دراند از دشمنی بدوستی
آورد وتحصیل آنرا آسان کرداند واو آمرزنده ومهربانست بر بندگان خود خدای تعالی این وعده را بجای آورد ودر میان
ایشان الفت انداخت تا که از مکه هجرت میکردند وبا یکدیگر مناکحه ومخالطه کردند رسوله ام حبیبه
دختر ابوسفیان بزنی کرد وشوهرش عبد الله جحش او با زن خود ام حبیبه از مکه با حبشه هجرت کرد وآنجا
ترسا شد وزن خودرا بترسائی دعوت کرد قبول نکرد واو در حبشه ترسائی بمرد رسوله کس بنجاشی فرستاد
وام حبیبه را از نجاشی خواست نجاشی سعید بن العاص را به پیغام فرستاد واورا بنکاح کرد نجاشی چهارصد

دینار

مهر بداده رسول صلعم بوی داد و باز بمدینه فرستاد ابو سفیان مشرک بود ازین خبر یافت گفت ذاک الفحل
لا یقرع انفه بجای خود باز دادی رسول صلعم ازین شاد آنکه خدای تعالی مؤمنان را گفت لا ینهیکم الله خدای
شما را نهی نمیکند ازان کسانی که با شما قتال نکردند در دین و از سرایهای شما را از سرایها شما که در مکه بود بیرون
نکردند که با ایشان نیکویی کنید و داد و عدل و راستی را با ایشان کار بندید خدای تعالی عادلان و راست
کاران را دوست دارد ابن عباس گفت ایشان خزاعه و بنو خزیمه بودند که با رسول صلعم مصالحه
کردند که کارزار با رسول نکنند و کس را بر وی یاری ندهند انما ینهیکم الله عن
الذین قاتلوکم فی الدین واخرجوکم من دیارکم وظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم
ومن یتولهم فاولئک هم الظالمون گفت خدای شما را ازین نهی میکند از آنکه دوستی کنید
که با شما قتال کردند در دین و شما را از سرایها شما بیرون کردند و یکدیگر را یاری کردند در بیرون
کردن شما را از مکه و شما را نهی میکند از آنکه با ایشان دوستی کنید و دوستی کند با ایشان که هر که با ایشان
دوستی کند از جمله ظالمان و ستمکاران باشد یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات
مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الی
الکفار لا هن حل لهم ولا هم یحلون لهن وآتوهم ما انفقوا ولا جناح علیکم ان
تنکحوهن اذا آتیتموهن اجورهن ولا تمسکوا بعصم الکوافر واسألوا ما انفقتم ولیسألوا
ما انفقوا ذلکم حکم الله یحکم بینکم والله علیم حکیم
ای مؤمنان چون بشما آیند زنان از سرای کفر که مکه است هجرت کرده باشند و برای اسلام یعنی بمدینه
آمده ایشان را امتحان کنید بآن که سوگند دهید بخدای که جز از برای خدای نیست که شما از دشمنی شوهر
خود بیامده اید و بغرضی دیگر از سبب و طمعی بیرون نیامده اید آمدن شما جز برای خدای و
دوستی دین خدای نبوده است چون این سوگند خورند و خدای عالم تر است بایمان ایشان برای انکه ایمان

تعلق بدل دارد و شما را بران اطلاع نباشد اگر شما بدانید که ایشان مؤمنانند ایشان را نگاه دارید و باز پس
کافران مکه مفرستید که نه این زنان بران کافران حلال اند و نه آن کافران برین زنان حلال اند و بروایة
از ابن عباس امتحان ایشان بکلمه شهادت بود عایشه گفت بآن کرد در آیتی دیگر گفت اذا جاءک المؤمنات
یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا الآیة آنکه گفت وآتوهم ما انفقوا این زنان را که ایمان آورند باز
شوهر کافر مفرستید اما آنچه شوهران ایشان برای ایشان خرج کرده باشند از نفقه و کابین با ایشان دهید
و اگر شما را رغبت باشد که این زنان را در نکاح آرید بر شما هیچ بزه و حرجی نباشد یعنی کابین بدهید و این که
خدای فرموده که آنچه شوهران بر ایشان خرج کرده باشند بایشان دهید برای آنکه آن بود که در مصالحه بران شرط
رفته بود که هر که بطوع و رغبت بیاید و ایمان آرد و بما بگرود نفرستند و اگر زنان باشند آنچه شوهران بر ایشان
خرج کرده باشند بایشان دهند **زهری گفت** اگر نه این مصالحه بودی رسول صلعم مهر بکردی
و بعضی فقها گفته اند که امروز این حکم منسوخ است که اگر زنی مؤمنه شود و شوهرش کافر باشد باتفاق میان
ایشان بینونت حاصل گردد ولا تمسکوا بعصم الکوافر چنگ در مزنید و نگاه مدارید باسباب عصمت نکاح
داشته های کافران ابن عباس گفت که دست از ایشان و عقد ایشان بدارید که میان مؤمن و کافر عقد
نکاح نیست زهری گفت چون این آیة آمد عمر خطاب دو زن خود را که هر دو در مکه بودند و مشرکه بودند
طلاق داد یکی قریبه بنت امیه و او را معاویه بن ابی سفیان بزنی کرد و دیگر کلثوم بنت عمرو بن جرول که
مادر عبد الله عمر بود و او را ابو جهم بزنی کرد آنگه خدای تعالی مؤمنان را گفت واسألوا ما انفقتم
اگر چنان باشد که زنان شما مرتد شوند و با سرای حرب که مکه است روند شما نیز آنچه بایشان نفقه کرده باشید
از مهر بخواهید و ایشان نیز از شما بخواهند آنچه خرج کرده باشند چون زنان ایشان هجرت کنند و بمدینه
آیند این حکم که کرده شد ای جماعت مؤمنان حکم خدای است حکم کند در میان شما و خدای دانا و محکم کار است
وان فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار فعاقبتم فآتوا الذین ذهبت ازواجهم مثل

ما انفقوا و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون چون خدای تعالی بآن حکم فرمود که در آیه گذشته
بیان کرده شد هر زن که از مکه بمدینه آمدی و مسلمان شدی کاوین وی بوی باز دادندی خدای تعالی این آیه
فرستاد که اگر فایت شود و بگریزد از شما چیزی از زنان شما بکافران برسد بدهید آن تا آنکه زنان ایشان
رفته باشند از شوهران ماننده آن که ایشان نفقه کرده باشند و با ایشان داده از مهر و کاوین یعنی از مال غنیمت
کاوین ایشان بدهید و ببر زوجه نیز قسمی که کرده اند که اگر یکی از زنان شما بکافران رود و ایشان کاوین وی
پس شما بفرستند بل از غنیمتی که از کافران عقابی و عاقبتی یعنی ظفر و غنیمت شما را باشد
شما از آن غنیمت بشوهر وی دهید مثل آنچه داده باشد از کاوین ابن عباس گفت جمله آن زنان که از مسلمانان
باز استادند از زنان و پیش ایشان بماندند و کافران کاوین ایشان نفرستادند شش زن بودند آنگه
خدای تعالی فرمود که تو پیغمبر ای مؤمنان از عذاب خدای که ایمان آورده اید و آنچه شما را میفرماید بحکم میکنید
راضی شوید یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین
ولا یقتلن اولادهن ولا یأتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن
واستغفر لهن الله ان الله غفور رحیم حق تعالی خطاب کرد پیغمبر خود را که ای
پیغمبر برگزیده و بلند قدر چون زنان مؤمنه پیش تو آیند که با تو بیعت کنند تو نیز با ایشان بیعت کن روز
فتح مکه بود رسول صلعم بیعت مردان بستد و از آن فارغ شد و او بر کوه صفا بود زنان آمدند تا بیعت کنند
امیرالمؤمنین علی ع واسطه بود میان او و زنان را بیعت میگرفت فرمان رسول صلعم و بیعت چنان بود که زنان را
کجا ده میان ایشان و رسول افکنده بود نزدیک دست رسول بود و یکی سر زنان بدست میگرفتند و هند دختر
عتبه زن ابوسفیان در میان زنان پیش رسول صلعم آمد متنکره از خوف آنکه وی را بشناسد رسول صلعم بیعت مردان بر
اسلام و جهاد گرفته بود چون بیعت زنان رسید گفت بر آن بیعت کنید با من که من با شما بیعت کنم گفت بخدای
هیچ چیز را شریک نگردانید و بی شرک نیا ... هند از میانه سر برداشت و گفت یا رسول الله با ما تاکید میکنی که

با مردان نکردی چون گفت ولا یسرقن و دزدی نکنید هند گفت یا رسول الله ابوسفیان مردی بخیل است
و من از مال وی چیزها برگرفته ام و ندانم که حلال است یا نه ابوسفیان حاضر بود گفت هرچه برگرفته تا حلالست
چون هند این سخن بگفت رسول صلعم وی را بشناخت گفت تو هندی گفت آری یا رسول الله فاعف عما سلف
عفی الله عنک و این برای آن گفت که هند حمزه را شکم شکافته بود و جگر بیرون کرده و مثله کرده در روز احد
آنگه رسول خدای گفت ولا یزنین و بران بیعت کنیم که زنا نکنید هند گفت او تزنی الحرة زن آزاد
چگونه زنا کند آنگه گفت ولا یقتلن اولادهن فرزندان خود را مکشید هند گفت ما ایشان را می پروردیم
خرد و شما ایشان را می کشید ببزرگی و این برای آن گفت که پسر وی حنظلة ابن ابی سفیان را امیرالمؤمنین ع
روز بدر کشته بود رسول صلعم ازین حدیث تبسم کرد آنگه گفت ولا یأتین ببهتان و بهتان و دروغی فرا
بافته از پیش دست و پای خود بر کسی نبندند یعنی بهتان ننهند و گفته اند که مراد به بهتان آنست که فرزند غیری
را بر شوهران خود بربندند و ایشان را عادت بودی که زنی کودکی را انداخته بودی آنرا برداشتندی و شوهر خود را
بگفتندی که این را من زادم و از آن تست و برای این گفت یفترینه بین ایدیهن وارجلهن کودک را بدروغ
گفتندی که از میان دستها و پایهای ما است و میان دست و پای شکم و فرج باشد خدای تعالی فرموده که بیعة
بر زنان کنند که مثل این فعل نکنند هند چون این سخن بشنید گفت والله که بهتان زشت است و تو ما را جز بمکارم
اخلاق نمی فرمایی آنگه گفت ولا یعصینک فی معروف و در تو که محمدی علیه السلام نشوند در هیچ معروفی که ایشان
را فرمایی هند گفت ما برای آن حاضر شده ایم تا در تو عاصی نشویم آنگه زنان همه اقرار دادند و بدین شرط
کردند مفسران در معروف خلاف کرده اند ربیع گفت هرچه موافق طاعت خدای باشد آن معروف
بود ابن زید گفت آن باشد که جامه ندرند و موی نکنند و روی نخراشند و سلیطی نکنند و شعر نخوانند و با
مردمان نامحرم سخن نگویند و با ایشان ننشینند و نوحه نکنند ابوهریره از رسول صلعم روایت کرد که دو قسمت
زنان نوحه گر را بیارند و بد وصف بدارند و ایشان بانگ میکنند همانند بانگ سگان انس مالک گفت که رسول صلعم

نزبوده که نوحه کویند کان را روز قیامت بر انگیزند از کورها خاک آلوده پیراهنی از لعنت پوشیده و دستها
بر سر زنان میکویند واویلاه مالک کوید حظ و بهره تو امروز دوزخ است عبد الله عمر گفت رسول علیه
لعنت کرده زن نوحه کر را و آنرا که کوش بنوحه گر دارد و آنرا که آکینه بروی فرا کند و زن سلیطه را و آنرا که
نکار کند بدوست و آنرا که نکار بدوست وی کند اکنون رسول خدای خطاب کرد و گفت با این زنان باین شرطها بیعت
کن و بخواه ایشان از خدای آمرزش خواه که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست یا ایها الذین آمنوا
لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب
القبور جماعتی از مسلمانان که سخت درویش بودند پیش جهودان میرفتند و با ایشان تقرب می‌نمودند تا ایشانرا
میوه و طعامی کرامت کنند خدای تعالی ایشانرا از آن نهی کرد و گفت ای مومنان دوستی مکنید با کروهی که
خدای تعالی بر ایشان خشم گرفته است یعنی جهودان که ایشان از ثواب آخرت نومید شده اند
بسبب تکذیب ایشان رسول خدایرا و میدانند که او پیغمبر است که در توریت صفت او خدای کرده است
ایشان چنان نومید اند از رحمت خدای که کافران نومید اند از زنده کردن مردکان که اصحاب کورها
اند و چنانکه کافران نومید اند از رحمت خدای نومید اند که اصحاب کورها شده

سورة الصف مکیست و چهارده آیتست ابی بن کعب

از رسول خدای روایت کرد که هر که این سوره بخواند عیسی علیه السلام برای وی استغفار کند مادام که در
دنیا باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم یا ایها الذین آمنوا لم
تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون خدای تسبیح
کرده اند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینست و اوست آن خدای که غالبست کسی او را غلبه نتواند کرد

حکیم است هرچه کوید و کند کس بر وی اعتراض نتواند کرد خطاب کرد مومنانرا و گفت ای مومنان
چرا میکوئید بزبان آنچه نمیکنید و این ملامتی است که خدای تعالی مومنانرا کرد که ایشان گفتند که اگر ما
بدانیم که کدام عمل نزدیک خدای دوست داشته است ما ملازم آن باشیم و جان و مال خود را در آن کار
بذل کنیم حق تعالی وحی فرستاد برسول علیه السلام که بگوی ایشانرا که فاضل ترین کارها و نیکوترین عملها جهاد است
ملازمت جهاد کنید و در جهاد کردن ثابت قدم باشید چون روز احد بود هم بگریختند و رسول خدایرا
تنها بگذاشتند با وی کس نماند الا تنی چند معدود با ایستادند تا خدای تعالی ایشانرا فتح و ظفر داد خدای
تعالی ایشانرا بر سبیل توبیخ گفت لم تقولون ما لا تفعلون چرا میکوئید آنچه نمیکنید کلبی گفت
چون مومنان طلب بهترین اعمال کردند این آیه آمد که هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
الیم مدتی برین بماندند و این آیه را بیان نیامد گفتند یا لیت که بیان آیه آمدی تا در آن جان
و مال معامله کنیم چون وقت در آمد و غزا آمد و وقت حاجت بود بیان کرد تؤمنون
بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم چون در حرب نایستادند
و بگریختند خدای تعالی این آیه فرستاد که لم تقولون ما لا تفعلون سعید بن المسیب
گفت مردی بود مشرک رسول صلعم و مسلمانانرا رنجانیدی بزبان روز بدر صهیب وی را بکشت رسول علیه
را از کشتن وی خبر دادند خوشدل گشت گفت وی را که کشت از میان قوم یکی گفت من کشتم عمر بن
الخطاب و عبد الرحمن بن عوف گفتند دروغ میکوید وی را صهیب کشته است صهیب حاضر بود گفت
چرا تو میکوئی که من کشتم گفت من وی را برای خدا کشتم برای آن نکشتم تا از آن لاف زنم رسول علیه صهیب را گفت
تو کشتی گفتا آری یا رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون
و این آیت اگرچه بسبب خاص فرود آمده است اما مراد از وی عموم است تا کسی چیزی که نکرده باشد لاف نزند و آنرا
مردم وی را مدح کویند چنانکه در آیت دیگر گفت یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا الله گفت کبر مقتا عند الله ان تقولوا

ما لا تفعلون بزرگ دشمنی است نزدیک خدای تعالی آنکه بگویید چیزی که نکنید و آنرا بفعل نیارید
آنچه نخواهید کرد و مگویید که می کنیم و آنچه نکرده اید لاف مزنید و مگویید که کردیم که این نیز بنزدیک خدای
دشمن داشته است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ
مَرْصُوصٌ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ
فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ خدای تعالی
آنان را که میگویند حرب کنیم و جان و مال فدا کنیم و نکنند بغایت دشمن دارد و دوست دارد بغایت
کسانی را که در راه خدای صف زده و ایستاده و ثبات قدم نمایند آری که ایشان در ثبات
اقدام چون دیواری اند استوار کرده و از رصاص که ارزیز است ریخته چنانکه در وی هیچ فرجه
و گشادگی نباشد و این صفت صف پیادگانست و از اینجا این بعضی پیادگان را در حرب بر سواران
تفضیل نهاده اند و این صفت که خدای کرده است قومی اند که امیر المؤمنین سرور و سالار ایشانست
پس مراد وی باشد بدلیل قول رسول صلعم لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ
اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ در روز خیبر آنکه گفت یاد کن ای محمد گفتار موسی را که با قوم خود گفت
که ای قوم چرا مرا می رنجانید و حال آنکه شما میدانید که من رسول خدایم مرا بشما فرستاده است با آیات
و معجزات و دلالات که شما را نموده ام میدانید که من رسولم چرا ایمان نمی آرید ایشان موسی را بانواع
می رنجانیدند گاهی میگفتند ساحر است چون عصا و ید بیضا اژدها می نمود و گاهی میگفتند ابرص است
چون پیش ایشان خود را برهنه نمی کردانید و گاهی کشتن برادر متهم میکردند چون هرون بغیر وی
رفته بودند و هرون را وفات رسیده بود و گاهی می گفتند که خدا را بما نمای که أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً
و گاهی میگفتند ما بجا نمی کنیم تو و خدای تو بروید فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ موسی هم گفت چون شما میدانید
که من رسولم چرا می رنجانید و توقیر و تعظیم نمیکنید آنکه خدای تعالی گفت چون قوم وی از راه حق برگشتند

و بخشیدند خدای تعالی دلها ایشان را بجنبانید بسبیل خذلان برای عصیان ایشان و لطف
خود از ایشان باز گرفت و خدای تعالی راه ننماید و هدایت نکند مر فاسقان را که ایشان اهل لطف باشند
را و بر ایشان اثری نباشد وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و یاد کن ای محمد چون عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان یعقوب
من فرستاده خدایم بشما تصدیق کننده و براست دارنده کتابی را که پیش از من فرستاده اند یعنی کتاب توریة
و بشارت دهنده ام شما را به پیغمبری که بعد از من خواهد آمد نام وی احمد است پیغمبران دیگر ستاینده
خدایند و وی از ایشان خدا را ستاینده و ثنا گوینده تر است کعب الاحبار گفت حواریون از
عیسی پرسیدند که بعد از ما امتی دیگر خواهد بود گفت آری امت احمد عُلَمَاءُ حُكَمَاءُ أَتْقِيَاءُ كَأَنَّهُمْ
مِنَ الْفِقْهِ أَنْبِيَاءُ حکیمان و دانایان باشند پنداری که ایشان از بقیه انبیا اند از خدای باندک راضی
باشند و خدای از ایشان باندک از عمل ایشان راضی باشد فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنگه که این پیغمبر بشارت داده
بایشان آمد او را با حجتهای روشن ایشان گفتند که جادوی ظاهر است آنگه حق تعالی فرمود که و کیست ستمکار
تر از آن کس که بر خدای افترا بافد دروغ و دروغ بر خدای نهد و حال آن باشد که وی را با سلام دعوت کنند
اسلام قبول نکند و پیغمبر خود را اجابت نکند با این همه دروغ بر خدای بندد و معجز وی را جادوی خواند از وی
ظالم تر که باشد و خدای هدایت نکند و راه ننماید ظالمانی را که الطاف خدای را کار نبندند و روز قیامت
ایشان را براه بهشت راه ننماید چون امروز براه شریعت نرفته باشند يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ
وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ حق تعالی صفت کافران کرد و گفت این کافران میخواهند تا نور خدای را که

بیافروخته اند بنشانند بدهنها خویش چنانکه تو چراغ را و شمع را بباد دهن بنشانی یعنی حال ایشان
در آنکه میخواهند که دین محمد را بیفشانند و دین خدای را باطل کردانند تا دین و شریعت نباشد آنکه در دنیا
خدای که میخواهند و بسخن زبان … میخواهند چون حال کسی است که بدهن خود بباد در روی آفتاب میدمد تا
نور آفتاب را بنشاند آفتاب را از آن خللی نباشد دین و اسلام را از کفتار ایشان خللی نباشد و خدای تعالی
نور خود را تمام کرده اند و اکرچه کافران آنرا کاره باشند اوست آن خدای که رسول خود محمد را بفرستاد با دلالتی راه
نماینده و بیان و حجت قرآن و دین مسلمانی و دین حق تا وی را ظاهر و غالب کرداند بر تمامی همه آن دین تا هیچ
مقام نماند الا که در وی بامداد و شبانگاه ندا لا اله الا الله محمد رسول الله … شنوند و دین وی
بر همه ادیان غالب کردد و اکرچه مشرکان و بت پرستان کاره آن باشند یا ایها الذین آمنوا
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی
سبیل الله باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم
ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار ومساکن طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم
ای مؤمنان و کرویدکان آیا راه نمایم و دلالت کنم شما را بازرکانی و تجارتی که شما را از عذاب دردناک
برهاند آن تجارت آنست که بخدای و رسولش ایمان آورید لفظ خبر بمقام امر ایراد کرده است تا
ابدا و اعلام باشد بر موجب آنکه شتاب باید بر آنکه مامور را امتثال کرده اند و اخبار میدهد از ایمان و جهاد
موجود میکوید که ایمان آرید و در راه خدای جهاد کنید بمالهای خود و بجانها خود را بذل کنید مؤمنان را
خطاب کرد که ایمان آرید و جهاد کنید شاید که ایمان بر حقیقت بود و باشد یا مراد این باشد که ای مؤمنان
بر ایمان خود ثبات نمایید و جهد کنید که شما را ایمان و جهاد بهتر است از مالها شما و جانها شما و از
آسایش و برناهیت دنیاوی اکر شما بدانید که ایمان و جهاد بهتر است اختیار کنید تا خدای کناهان شما
را بیامرزد و شما را در بهشتهای پرنعیم برد که در زیر آن درختها جویها آب روان باشد و شما را ساکن کند

پاکیزه و خوش کرد اند در بهشتهای عدن حسن بصری گفت از عمران بن حصین پرسیدم تفسیر مساکن
طیبة گفت من از رسول صلعم پرسیدم گفت کوشکی است در بهشت از یک پاره لؤلؤ و در آن کوشک
هفتاد سرا باشد از یاقوت سرخ در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز در هر خانه هفتاد سریر بر هر سریری
هفتاد بستر بر هر بستری جفتی از حور العین نشسته و در هر خانه هفتاد مایده از هر مایده هفتاد لون
طعام و در هر خانه هفتاد غلام و کنیزک باشد خدای تعالی مؤمن را این همه نعمت دهد و این فوزی بزرگوار
باشد واخری تحبونها نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین یا ایها الذین آمنوا
کونوا انصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون
نحن انصار الله فآمنت طائفة من بنی اسرائیل وکفرت طائفة فایدنا
الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین و شما راست با آن نعمت آجل که ثواب و
آمرزش و نعیم بهشت است نعمتی دیکر که شما آنرا دوست دارید که بشما رسد و آن نصرتیست از خدای و یاری
کردن وی شما را فتحی است نزدیک و آن فتح مکه است و فارس و روم و در آنکه کفت تحبونها تعریض و توبیخ
است ایشان را بر محبت نعمت عاجل و آدمی از روی طبع بشریت نفع عاجل دوست تر دارد از آجل آنکه
کفت بشارت ده ای محمد مؤمنان را و کفت ای مؤمنان شما همه یاران خدای یعنی رسول خدای و دین
وی باشید چنانکه حواریان یاران عیسی بودند یعنی ای محمد … ایشان را کیا … باشید و از شما
کدامند آنان که یار من باشند و با من باشند در توجه کردن و روی آوردن بنصرت دین خدای چنانکه
عیسی مریم حواریان را کفت که اند یاران من در توجه نصرت دین خدای حواریان کفتند ماییم یاران خدای
و آنان که دین خدایرا یاری کنند خود را با خدای اضافت کردند نحن انصار الله کفتند برای تعظیم
و تشریف را پس ایمان آوردند بعیسی کروهی از بنی اسرائیل و کروهی دیکر بوی کافر کردیدند ما تقویت دست
کردانیدیم مؤمنان را بر دشمنان و ظفر دادیم تا ایشان بر ایشان غالب کشتند و بیرون آمدند بحجت

وقهر و غلبه و گفته‌اند مراد اینست که جمعی از ایشان بمحمد ایمان آوردند و جمعی کافر شدند ما مؤمنان را
بر کافران ظفر دادیم

سورة الجمعة

مکی است بقول ابن عباس
و قتاده و نزدیک دیگران مدنی است یازده آیتست از رسول خدای
روایتست که هر که این سوره بخواند او را بعدد هر که بجمعه حاضر آید و آنکه نیاید ده حسنه بنویسند
و از صادق ع روایتست که فرمود لازم است هر مؤمنی را که در شب آدینه
سورة الجمعة و سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز پیشین سورة الجمعة و سورة المنافقین بخواند
چون چنین کند عمل کرده باشد بعمل رسول خدای و ثواب وی بر خدای تعالی بهشت باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم
هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم
ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین

در قرآن گاهی فرموده سبح بلفظ ماضی و گاهی بلفظ مستقبل یسبح و این اشارتست بدوام تنزیه
و تقدیس وی در ماضی و مستقبل قدیم تعالی و تقدس بیان آن می کند که در آسمان و زمین هیچ چیز
نیست الا که در تسبیح خداوند خویش مشغول باشد چنانکه فرموده وان من شیء الا یسبح بحمده میگوید که
خدای را تسبیح میکند هر آنچه در آسمانها و در زمینست آن خدای که پادشاه و بزرگوار و بی عیب است
عزیزست که کس وی را غلبه نکند و جبار … ذلت بدامن جلال عزت وی نرسد حکیم است هر چه کند بر وفق حکمت
و صواب کند اوست آن خدای که برانگیخت در میان امیان ناخوانندگان و نانویسندگان … نتوانند نوشتن و نتوانند
خواندن را یعنی عرب را فرستاد که هم از ایشانست نسب او میدانند و احوال او می شناسند امیان
نتوانند نوشتن و نتوانند خواندن از مکه است و مکه را ام القری خوانند پس امی باشد یعنی مکی چنان که ایشانند

بر ایشان میخواند این رسول که محمد است آیات خدای یعنی قرآن پاک و پاکیزه میکرد او ایشان را از شرک
و کفر و عصیان و می آموزد کتاب خدای را و حکمت و شریعت او را ایشان و بحقیقت که ایشان پیش از وی
در ضلالت هویدا و گمراهی روشن بوده اند ضلالت ایشان پوشیده نبوده واخرین منهم لما یلحقوا
بهم وهو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا
بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله والله لا یهدی القوم الظالمین و فرستاد در
میان قوم دیگر از ایشان تا تعلیم کرد کتاب و حکمت یعنی او را بایشان و این دیگران کدامند سعید
جبیر و جمعی گفته اند عجم اند دلیل این تاویل قول رسول است در حق
کدام قوم [illegible] این قوم کدامند دست بر کتف سلمان فارسی بنهاد و گفت اگر دین را بثریا بسته باشند
لناله رجال من هؤلاء دست باین دین زنند مردانی از این جماعت یعنی فارسیان عبد الرحمن ابی لیلی
روایت کرد از مردی از صحابه که هر جا در حدیث گفتی حدثنی رجل من اصحاب رسول الله مراد وی امیر
المؤمنین علی ع بود و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که رسول خدای گفت در خواب چنان دیدم که میر دم و گو
سیاه در قفای من میرفتند و از پی آن گوسفندان دیگر خاک رنگ بر آمدند و متابعت کردند

سفندان

تعبیر این چگونه باشد علی بن ابی طالب ع گفت من گفتم تعبیر این را چنان میدانم که عرب ترا متبع شود و از پی
ایشان عجم [illegible] کرد رسول ع گفت جبرئیل ع همین تعبیر کرده است مقاتل
گفت مراد بایشان کسانی اند که در اسلام آمده اند بعد از رسول و در اسلام آیند تا بروز قیامت سهل
ساعدی روایت کرد از رسول ع که گفت در اصلاب مردان از امتان من مردانی و زنانی باشند که بی [illegible]
روند بی حساب و متاخران امت حقیقت قرآن و شریعت از رسول آموخته اند و می آموزند [illegible] این همه
ستند باشند با وی همه از وی باشند لما یلحقوا بهم هنوز بایشان نرسیده اند و زود بود که به

ایشانه

و دوست آن خدای که عزیز و حکیم است در تمکین کردن و مردمی را از رنج‌ها که آن بزرگ اختیار کردن و دنیا
برسالت فرستادن بر خلق اولین و آخرین و این فضل خداست با آنکس دهد که خواهد و حکمت وی اقتضا کند
و خداوند فضل بزرگ و بزرگوار است بفرستادن رسول بخلقان آنکه حق سبحانه و تعالی مثل زد جهودان
را از آنکه ایشان در توریه خواندند بجز از رنج منفعتی دیگر نبود بکار کردن مانند که بار گران کشد و او را از آن بار جز
رنج و تعب دیگر نباشد گفت مثل ایشان که توریت بر پشت ایشان نهاده اند یعنی تکلیف کردند ایشان را
بتوریت دانستن و عمل کردن بوی پس از آنکه ایشان برخواندند توریت را یعنی بآن کار نکردند و منتفع
نشدند بدان بشارت بود ایشان را بآمدن پیغمبر ما و امر بود بایمان بوی چون بیامد ایمان
نیاوردند مثل ایشان چون مثل خر است که کتابهای بزرگ و گران بار بود از کتابها
علمی و نداند که بر پشت او چیست و حاصل وی از آن رنج چیزی دیگر نباشد و این مثل و داستان
خدای زد بر ایشان قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من
دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ولا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم
والله علیم بالظالمین قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم ثم تردون
الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون بگوی ای محمد جواب جهودانرا
که میگویند که ما دوستان خدائیم که ای جهودان اگر دعوی میکنید شما که ما دوستان خدائیم از میان خلق
مردمان کرکه است میگوئید مرگ بآرزو خواهید تا از زندان دنیا باز رهید و بسرای کرامت که خدای از
برای دوستان خود ساخته است برسید که هر که دوست خدای باشد مشتاق سرای آخرت می باشد
و از مرگ نترسد و تحفه خود داند چنانکه امیرالمؤمنین ع گفت لا ابالی وقع الموت علی او وقعت
علی الموت و چون ضربت ابن ملجم لعنه الله بوی رسید گفت فزت و رب الکعبه پیغمبر ص چون ایشان
گفت تمنای مرگ کنید یاد رسند که گفت بار خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر تمنا کردندی

در حال بمردندی حق تعالی گفت ای محمد این جهودان هرگز تمنای مرگ نکنند بآن که ایشان مقدم داشته
اند که از بد را و بسبب آنچه کرده اند از معاصی و خدای عالم است بظالمان **ابوهریره** از رسول ص
روایت کرده که فرمود نباید که هیچ کس از شما تمنای مرگ کند تا اگر نیکوکار باشد نیکوئی در زیادت
کرده باشد و اگر بدکردار باشد باز ایستد و توبه کند آنکه خدای تعالی گفت بگو که این جهودان تمنای مرگ نکنند
و از مرگ گریزند بگو ایشان را که آن مرگ که شما از وی میگریزید لامحاله بشما رسد و گریختن شما مرگ را
فایده ندهد چنانکه شاعر گفت شعر و من هاب اسباب المنایا ینلنه ولو نال اسباب السماء بسلم
یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر
الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون ای مؤمنان چون
ندا کنند برای نماز در روز آدینه کارها را فرو گذارید و دست از بیع و شرا بدارید و بشتابید
بذکر خدای که نماز است بشتابید که شما را قیام کردن بهتر است از هر چه شما دارید اگر شما تامل
کنید تا بدانید مراد بازین ندا بانگ نماز است که امام بر منبر شود **بیانش**
خبر سایب بن یزید است که گفت رسول ص را یک مؤذن بود و آن بلال بود بر در مسجد بانگ نماز بگوی
چون رسول ص بر منبر شدی و چون فرو آمدی از منبر قامت بگفتی و در عهد ابوبکر هم چنین بوده
و عهد عمر نیز اما در عهد عثمان مردم بسیار شدند و خانها از مسجد دور شد بفرمود تا روز آدینه
بانگ نماز دیگر بیفزودند و روز آدینه را برای آن جمعه خوانند که خدای تعالی در این روز جمع کرد
میان آدم و حوا اولین کسی که این روز را جمعه خواند کعب بن لوی بود و اولین کسی که اما بعد
گفت وی بود و گفته اند که انصار جمع شدند و گفتند جهودان را در هر هفته روزیست و آن
روز شنبه است و ترسایان را نیز روزیست و آن یکشنبه است ما نیز روز عروبه را روز خود سازیم
و در این روز بعبادت خدا مشغول شویم و در جاهلیت روز آدینه را روز عروبه خواندندی پس سعد

بن عوف رفتند سعد با ایشان دو رکعت نماز بگذارد و ایشان را پند و وعظ داد و برای ایشان گوسفندی
بکشت و ایشان را طعام داد و ایشان آن روز را جمعه نامیدند برای اجتماع ایشان در آن روز و خدای تعالی
آیه جمعه فرستاد اولین جمعه آن بود که رسول خدای با اصحابه خویش کرد و چون هجرت کرد بقصد مدینه بقبا
فرود آمد روز دوشنبه بود دوازدهم ربیع الاول و آنجا برای بنی عمرو بن عوف مسجد بنیاد نهاد
و آنجا اقامت کرد تا روز آدینه و آنگاه روی بمدینه نهاد چون به بنی سالم بن عوف در خانه که ایشان را بود رسید
تا شکل مسجدی کرده بودند برای آنکه وقت نماز در آمده بود آنجا خطبه کرد و نماز روز آدینه گذارد و نماز آدینه
فریضه شد و از شرایط وی وجوب امام عادل است یا کسی که نایب وی باشد و حضور هفت کس شافعی
گفت چهل کس و حضور امام شرط نهاد و مذهب ابو حنیفه و ثوری آنست که به سه کس منعقد
شود یکی امام و دو مأموم برای آنکه اقل جمع سه است **و در وقت بیع** خلاف کرده اند
نزدیک اصحاب ما آن وقت بود که امام بر منبر باشد پس از بانگ نماز و قبل از بانگ نماز مکروه بود
و نزدیک شافعی چون آفتاب بزوال رسد بیع حرام شود و اگر بیع کند در آن وقت بیع منفسخ است و
نزدیک اصحاب ما بیع درست باشد و نزدیک شافعی اگر بایع و مشتری از آنان باشد که نماز آدینه
بر ایشان واجب باشد بیع درست نباشد و اگر نه درست باشد

وفضل روز آدینه

وثواب او بسیار است رسول صلعم جمعه را حج درویشان نهاده است
که الجمعة حج المساکین و چون قصد مسجد جامع کنند و نماز جمعه بگذارند ایشان را ثواب حج بنویسند
جابر انصاری روایت کرد از رسول صلعم که هر که سه نماز جمعه رها کند بی ضرورتی خدای تعالی مهر بر دل وی
نهد و روایت کرده که رسول صلعم روزی از روزها آدینه بر منبر گفت بدانید که خدای نماز آدینه بر شما واجب
کرد این فریضه مکتوب در این سال و در این ماه و در این روز و در این ساعت و در این مقام هر که رها کند در حیات من یا بعد
از وفات من یا امام عادل فلا جمع الله شمله خدای پراکنده کند و جمع مکناد و او را حج مقبول نباشد و

مقبول نباشد و هر که توبه کند توبه وی نپذیرند **عمران** بن حصین روایت کرد که غسل آدینه بکند
گناههای او را محو کند و چون راه مسجد گیرد بهر گامی که برود بیست ساله عمل بنویسند و چون از نماز
آدینه فارغ شود چهار صد ساله عمل و بیست ساله عمل **انس بن مالک** روایت کرد که رسول صلعم فرمود که
شب معراج که مرا باسمان بردند بر زیر عرش هفتاد شهرستان دیدم هر یکی چند دنیا از فرشتگان خدای را تسبیح
و تهلیل میکردند در آن تسبیح میگفتند بار خدایا بیامرز آنها که بنماز جمعه حاضر آیند بار خدایا بیامرز آنرا
که غسل آدینه کند و از فضیلت روز آدینه آنست که رسول صلعم فرمود که بهترین روزی که آفتاب در وی بر آید
روز آدینه است خدای تعالی آدم را روز آدینه آفرید و روز آدینه بزمین فرستاد و روز آدینه وفات
کرد و روز آدینه قیامت باشد و هیچ جانوری نبود الا که در غیر روز خدای را تسبیح کند از آنگاه آفتاب
بر آید تا از آنگه که آفتاب فرو شود و در روز ساعتیست که هر که در آن ساعت اتفاق دعا کند مستجاب کرده
و آن ساعت بیک روایت آن وقتست که امام از خطبه فارغ شود و مؤذنان قامت گویند و بروایت
دیگر آخر روز است چنانکه نیم ساعت مانده باشد بسقوط قرص و گفته اند که قرص یک نیمه فرو شده باشد
انس مالک از رسول صلعم روایت کرد که این روز نزدیک خدای بهترین روزهاست و اهل بهشت این روز
را مزید خوانند گفتم یا رسول الله روز مزید چه باشد گفت در بهشت وادیست فراخ خاک او از مشک سپید
روز آدینه بفرمایند تا کرسیها از نور بنهند و پیغمبران خدای بیایند و بر آن کرسیها نشینند و صدیقان و شهیدان
و مؤمنان بیایند بر آن بنشینند خدای تعالی گوید بندگان را که حاجتی که دارید بخواهید گویند بار خدایا
رضاء تو میخواهیم خدای گوید راضی شدم از شما حاجتی دیگر خواهید هر کس حاجتی که دارد بخواهد بدهد
ایشان را آنچه هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده و بر دل هیچ آدمی نگذشته باشد آنگاه هر
کس بمقام خود روند تا دیگر روز آدینه رسول صلعم فرمود که شب آدینه و روز آدینه بیست و چهار ساعتست
در هر ساعتی خدای را ششصد هزار آزاد کرده باشد از آتش دوزخ چون روز آدینه باشد حق تعالی منادی کند که

گویند گوید قد افلح المؤمنون اند بر امت محمد الحاکمون علی ذکر الله المؤذنون فرایضه ظفر یافتند تی
امت محمد که بر ذکر ایزد معتکف باشند و فرایض را ادا کنند امکه فرشته را فرستد بگوی تا گوید بشارت باد مرا
کنعبد در روز آدینه نظر باشد بر امت خود هر بار شصت هزار گناه گاه از ایشان مرزد عبد الله
عباس گفت چون روز آدینه باشد خدای تعالی فرماید تا منبرها بر در بهشت المعمور بنهند
و فرشتگان کروبی حاضر آیند و جبرئیل بانک نماز گوید و میکائیل اقامت کند و فرشتگان در قفای وی
نماز کنند چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب بانک نماز را بدیشان امت محمد داده ام میکائیل گوید ثواب
اقامت را با امام امت محمد داده ام و فرشتگان گویند ثواب این نماز را بیمار کنند کان امت محمد داده ایم حق
تعالی گوید بر من تجارت میکنید و من اولی تر تمام بجود و بخشش گواه کرده ام که گناه کاران امت
محمد را بیامرزیدم اکنون پراکنده شوند تا آدینه دیگر فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض
وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون واذا راوا تجارة
او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة
والله خیر الرازقین خدای چون بیع روز آدینه حرام کرده در وقت آنکه موذن بانک نماز گوید
آنکه آنرا حلال کرد و مباح کرده اید در وقت آنکه از نماز فارغ شدید پراکنده شوید در زمین و طلب کنید از
فضل خدای روزی وی یعنی تجارت کنید و بیع و شرا و گفته اند اوبابی طلب دنیا نیست و لیکن
است فرغب از عیادت بیمار یا تشییع جنازه برادر مؤمن و طلب کردن علم و از صادق
عم روایتست که نماز روز آدینه و پراکنده شدن و طلب کردن روزی او روز شنبه است و گفت
اذکروا الله کثیرا خدای را یاد کنید در وقتی که از نماز فارغ شده باشید و بیع و شرا مشغول شده
باید که تجارت شما را از ذکر خدا مشغول کرده اند و بسیار یاد کنید و یاد در جمله احوال تا باشد که نفلاح و ظفر
یابید جابر بن عبدالله الانصاری گفت روزی با رسول نماز روز آدینه میکردیم کاروانی در آمد و آواز طبل بر آمد

مردم همه نماز بگذاشتند و برفتند بهری بطلب بازرگانی و بعضی بنظاره و لهو آواز طبل تا آنکه
نماند الا دوازده تن خدای تعالی این آیت فرستاد که واذا راوا تجارة الایه چون بیند تجارت
بازرگانی یا لهوا از شنیدن آواز طبل و آواز دف پراکنده شوند از نماز و مقام خود و روی بتجارت
و لهو آرند و ترا که محمدی بگذارند ایستاده بر پای خود بر منبر ابو المالک گفت سالی در مدینه
قحط بود دحیة بن خلیفه بتجارت شام رفته بود روز آدینه بود که در آمد و رسم آنکه رسول بر
منبر بود و خطبه میکرد چون آواز طبل بر آمد بشتافتند و رسول را رها کردند تا با وی نماندند
الا اندکی رسول خدای گفت بآن خدای که مرا بخلق فرستاد که اگر شما جمله برفتندی از پی وادی
آتش بر آمدی و همه را بسوختی و ابن سلول که ایشان سه بار کرده اند بر آمدن کاروان و هر سه بار اتفاق
افتاد که آدینه بود تا آنکه خدای تعالی فرمود که ای محمد بگو آنها که ازین معامله باز ماستند و آنچه
بنزدیک خدایست از منافع و ثواب و لذت آخرت بهتر است ازین لهو و ازین تجارت که شما
آن نماز را میکنید و پیغمبر را فرو میگذارید و خدای بهترین روزی دهندگانست بهشت روزی دهد

سورة المنافقون مکی است و یازده آیتست رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این سوره بخواند از نفاق بری باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله
والله یشهد ان المنافقین لکاذبون اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن
سبیل الله انهم ساء ما کانوا یعملون ذلک بانهم امنوا فطبع علی قلوبهم فهم
لا یفقهون خدای تعالی درین سوره ذکر منافقان کرد و سیرت و طریقت ایشان خبر داد رسول را
از لغو ایشان خواستن گفتن و خواستن کرده بیش از انکه کنند تا علم معجز باشد رسول را فرمود که چون

ثم کفروا

آیند منافقان نزدیک تو ای محمد گویند که ما گواهی میدهیم و سوگند میخوریم که تو رسول خدایی و رسالت
وحق تعالی گفت که خدای میداند بحقیقت که تو فرستاده اویی و حق تعالی نیز خدای گواهی میدهد که منافقان
دروغ گویان اند از برای آنکه نمیگویند آنچه بزبان میگویند و زبان ایشان در شهادت موافق دل نیست و هم
دروغ میگویند که آنچه در دل است خلاف آنست ایشان سوگند دروغ را خود سپر ساخته اند
وخود را بآن از قتل و غارت و ضرر محفوظ میدارند تا بدینسان حضرت سید پیر ایشان از راه خدای گردانیده اند
یعنی منافقان و دیگران را بکردانیدند بحقیقت و بد کاریست آنچه ایشان میکنند و پوشیده داشتن کفر
و اظهار کردن ایمان و سوگند خوردن بر آنچه دعوی میدارند بدروغ این خلل بسبب آنست که ایشان ایمان
آورده اند و بزبان کلمه شهادت اظهار کردند پس آنگاه کافر شدند یعنی کفر ایشان ظاهر گشت منافقانرا
وخدای ایشان را بآن اطلاع داد چنانکه گفت لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم مهر بود دلهای ایشان
نهادتا دلیری بودند و هر کار عظیم شروع می بودند پس ایشان نمیدانستند و درنمی یابند واذا
رأیتهم تعجبك اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم كانهم خشب مسندة
يحسبون كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انى يؤفكون
عبد الله ابی مردی قوی و فصیح و نیکو روی بود و جمعی دیگر از منافقان بر صفت وی پیش رسول
آمدندی و نشستندی و پشتها باز کذاشتندی و سخن گفتندی حق تعالی حالت ایشان با محمد
رسول خود حکایت کرد و گفت ای محمد تو ایشانرا چون تنهاء ایشان را ببینی ایشانرا سخن گویند
گوش فرا سخن داری و تشویه صورت ایشان را حقیقتی نباشد پنداری که ایشان چوبهای اند چوبها
افراشته یا چوب تباه شده و بادیوار کذاشته ایشان را دلی و زهره و دلیری نباشد هر آوازی که
شنوند پندارند که بر ایشان خواهد بود و ضرری بایشان خواهد رسید و هلاک خواهد کرد
ایشان دشمنان اند از ایشان حذر کن و بر ایشان اعتماد مکن که خدای ایشانرا بکشاد و لعنت کرد اما

ایشانرا خدای که چگونه از حق بر میگردند و اعراض میکنند باطل را بر حق و وفق برادله کذب و می استهزا
واذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله لووا رءوسهم ورأیتهم یصدون وهم
مستکبرون سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ان الله
لا یهدی القوم الفاسقین این آیت در حق عبد الله ابی سلول آمد و او منافق بود و اصحاب او
وقصه چنان بود که چون رسول علیه السلام شنید که بنو المصطلق جمع شدند
بر حرب وی و او بیرون شد با اصحاب خود و ایشان را بر سر آبی از ناحیه غدیر یافت چون دو
لشکر روی بهم آوردند بنو المصطلق بهزیمت برفتند و جمعی از ایشان کشته شدند و زنان و کودکان
ایشانرا اسیر کردند و مالهاء ایشان غنیمت کردند مردی از مسلمانان مجروح شده بود شتر مردی از
انصار را بآن از قوم عبادة بن صامت بغلط بینداشت که از جمله کافران است مرهم وی بود ندکرد وی
از آن عمر بن الخطاب آمد اسب در دست گرفته و آن حال بدید و آواز داد یا معشر الانصار و غفار
آواز داد که یا معشر المهاجرین مردی از مهاجرین بیاری آمد نام او جهجاه عبد الله ابی بر طریق استهزا
وی را گفت تو اینجایی آن مرد عبد الله را جوابهای سخت داد گفت صبر کن مرا تا بمدینه رویم که ترا از
کرکسی چندان آید که خصومت با یاد تو نماید آنگه روی با قوم خود کرد و گفت دیدید که شما با خود چه کرده اید
اگر فضل طعام با ایشان ندادندی امروز با ما خصومت نکردندی و لیکن مثل ما با ایشان چنانست که گفته اند
سمن کلبک یاکلک سگ را فربه کن تا ترا بخورد و اگر ما بمدینه شویم عزیزان ذلیلان را بیرون کنیم عزیز خود
را خواست و بذلیل محمد و اصحاب او را زید ارقم حاضر بود و او کودک بود گفت هی بذلیل رسول
خدا را میخواهی و اصحاب او را ذلیل میخواری تو نیز در قوم خویش و محمد ص بعزت از خدای مردی از
مسلمانان گفت والله که پس از این میان ما و تو دوستی نباشد عبد الله گفت خاموش که من او را بازی
میکردم زید ارقم برفت و رسول را خبر کرد عمر حاضر بود گفت یا رسول الله بفرمای تا گردن وی بزنند رسول ص

گفت نشاید که جماعتی مسلمانان بوی پیوسته اند و مردم گویند که محمد اصحاب خود را می کشد واگرچه او
کسی نیست آنکه رسول خدای خبر بود تا مردم از آنجا کوچ کردند وکس فرستاده نزدیک وی که تو این سخن
گفته ئی سوگند یاد کرد که من این سخن نگفته ام و زید از قوم دروغ میگوید و عبدالله ابی در میان قوم خود
شریف بود جمعی از انصاریان که حاضر بودند گفتند یا رسول الله او پیر است و سید و شریف میان
مردم عاقل است گفتار کودکی را چه اعتبار است این سخن در میان انصار فاش گشت همه زید را ملامت کردند
زید از این سخن پشیمان شد و تشویش زده گشت آنکه مردم بار برنهادند و کوچ کردند در وقتی که رسول صلعم را
عادت نبودی کوچ کردن که مکاره بود پیر و عبدالله بن عبدالله پیش رسول صلعم آمد و گفت بفرمای
ای رسول خدای تا سر وی پیش تو آرم همه خزرج دانند که با پدر نیکوکار ترم و مشفق تر از من
فرزندی نباشد ولیکن چون کار با دین افتد در دین مداهنه نباشد واگر لابد دیگری را بفرمای
کشتن وی را من کشم که اگر کسی دیگر کشد مرا دل ندهد که کشنده پدر خود را ببینم ... نیکوئی کن چون آنجا
کوچ کردند آن روز رفتند و آن شب و دیگر روز تا چاشتگاه آفتاب گرم شد و مردم رنجیده شدند
فرود آمدند و از ماندگی بخفتند و آنگه نماز دیگر از آنجا کوچ کردند و برفتند بجائی فرود آمدند که
که آن را نقعا گویند بادی سخت برخاست و شتری از آن رسول صلعم گم شد و این در شب بود رسول گفت این
باد سخت برای آنست که در مدینه از بزرگان کافران کسی مرده است گفتند آن کیست گفت رفاعة بن
التابوت یکی از جمله منافقان گفت عجب از محمد که خبر میدهد که در مدینه حادثه افتاده است و نمیداند
اشتر کم شده او کجاست جبرئیل ع آمد و ویرا از حکایت منافقان خبر داد و از اشتر که کجاست رسول صلعم
گفت جبرئیل مرا خبر داد از گفتار منافق و جز منافق و خبر ناقه نیز گفت که در فلان شعب زمام وی در شاخ
درختی آویخته است برفتند چنان بود که رسول صلعم خبر داده بود ایمان از منافق بگریختند چون بمدینه آمدند
رفاعه که از جمله رؤسای یهودان بود مرده بود و زید در خانه بنشست و از خجالت بیرون نمی آمد خواجه

این آیة فرستاد در تصدیق زید و تکذیب عبدالله ابی رسول صلعم گوش وی بگرفت و گفت ای زید
خدای در تصدیق تو این سورة فرستاده است چون عبدالله ابی خواست که بمدینه آید پسرش بیامد
و پیش بگرفت و گفت والله که رها نکنم که در مدینه روی مگر بفرمان رسول صلعم ویرا باز داشت و مردم میگذشتند
عبدالله ابی سلول کس فرستاد و شکایت پیش رسول کرد رسول صلعم یکی را فرستاد که پدر را از غیبت مدار و رها کن
تا در مدینه آید وی را رها کرد روزی چند بر آمد تا نالان شد وی را گفتند در حق تو چند آیة سخت آمد پیش
رسول رو تا برای تو استغفار کند روی بگردانید و گفت مرا گفتی ایمان آور آوردم و گفتی نماز کن کردم
و گفتی زکوة بده دادم چیزی دیگر نمانده است جز آنکه محمد را سجده کنم خدای تعالی در حق او این آیة
فرستاد و گفت گویند وی را یعنی عبدالله ابی سلول و اصحاب او را که بیائید تا رسول برای شما استغفار کند
ایشان روی خود بگردانند و سر به پیچند و تو ببینی ایشان را که اعراض کنند و گردن کشی و تکبر نمایند
سواءٌ علیهم یکسانست برای ایشان اگر تو استغفار کنی برای ایشان و اگر نه خواهی خدای ایشان را نمی
بیامرزد و منافقان را بهشت راه نماید هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ
اللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ يَقُولُونَ لَئِن
رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ این منافقان آنانند که میگویند با یکدیگر که نفقه مکنید بر آن کسانی که نزدیک
رسول خدا اند و ایشان را طعام مدهید تا از نایافتن و گرسنگی پراکنده شوند و هر یکی بجائی دیگر روند
ایشان این سخن میگویند و نمیدانند که روزی دهنده خداست و خزینهای آسمان و زمین وی راست
و در قبضه قدرت ویست ولیکن منافقان فهم نمیکنند و هم این منافقان میگویند که اگر با مدینه
مراجعت کنیم عزیزترین ما ذلیلترین را یعنی عبدالله ابی ذلیلترین را یعنی رسول خدا را از مدینه بیرون کنیم
و این سخن در آن اوقات میگفتند که از غزاة بنی المصطلق باز گشته بودند و ایشان قبیله بودند از خزاعه

خدای برایشان رد کرد و باز نمود که عزت ایشان را نیست عزت و غلبه خدا راست بقهر و تمکین اهل
ایمان و رسول خدا راست باظهار دین به دیگر ادیان و مؤمنان را نصرت و ظفر بر کافران و گفتند
عزت خدا راست بولایت هنالک الولایة لله الحق و رسول خدا راست بکفایت انا کفیناک المستهزئین
و مؤمنان را بعلو و رفعت وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین و گفتند عزت خدا راست بربوبیت
و رسول را بنبوة و مؤمنان را بعبودیت

واز جعفر بن محمد الصادق ع

روایتست که فرمود من مثلی و رب العرش معبودی مانند من که باشد و خدای عرش معبود من با
من مثلی و انت لی و مانند من که باشد و تو که آفریدگار منی باشی عزت خدا را و رسول را و مؤمنان
راست ولیکن منافقان نمیدانند در خبر است که حسین علی ع را گفتند که مردمان میگویند که تو
تکبری و عجبی هست امام ع فرمود که آن تکبر نیست عزتست و این آیه برخواند که ولله العزة الخ
یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل
ذلک فاولئک هم الخاسرون وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم
الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین ولن یؤخر الله
نفسا اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون ای مؤمنان و گرویدگان نباید که مشغول
کرداند شما را مالها شما و تصرف کردن شما در آن و تمتع گرفتن از آن در لذات دنیا و فرزندان شما
در شادی نمودن با ایشان و شفقت کردن بر ایشان از ذکر خدا و یاد کردن وی و گفتند مراد بذکر نماز
پنجگانه است دلیلش قوله تعالی رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و هر که این کند یعنی
بمال دنیا و فرزندان خود مشغول شود و از ذکر خدا و کار آخرت باز ماند و ای از ایشان باشد که ایشان
زیان کاران اند در آخرت خطیر بالحقیقة فی فاقد و فرو نخسه باشد و آخرت بدنیا داده باشد آنگه گفت
نفقه کنید از آنچه ما شما را روزی کرده ایم از نعمتها دنیا پیش از آنکه مرگ بهر یک از شما رسد و خواهند که

نفقه کنید تقصیر یعنی زکاة دهید و هر یک از شما گوید و آرزو خواهید که ای بار خدایا چرا مرا تاخیر نکردی و مرگ
من باز پس نداشتی تا مدتی و زمانی نزدیک تا من صدقه دادمی و از جمله نیک مردان و صالحان بودمی
ابن عباس گفت زکوة بدهید و حج کنید پیش از آنکه مرگ بشما رسد آنگه توبه قبول نکنند
و هیچ عمل سود ندارد و ضحاک و عتبه از وی روایت کرده اند که گفت هیچ کس نباشد که استطاعت
حج دارد و حج نکند الا که چون بدو مرگ رسد تمنای رجوع کند با دنیا وی را گفتند اتق الله یا ابن عباس
که این معنی در حق کافران آمد گفت من در این معنی قرآن بر شما خوانم آنگه این آیه برخواند الی قوله
فاصدق واکن من الصالحین ای من الحجاج یعنی تا صدقه بدهد و از جمله حج کنندگان باشد و بعضی
دیگر گفته اند مراد بانی منافقان اند و ایشان باشند که تمنا رجوع کنند تا تمتع برای آنکه این سوره
در حق منافقان است ایشان تمنا و تاخیر مرگ کنند خدا تعالی خبر داد و گفت هرگز تاخیر نکند خدا
مرگ را از نفسی شخصی که اجل وی در آمده باشد و خدا عالم است و دانا بآنچه می کنید چون حال چنین
باشد لازم و واجب باشد مسارعت نمودن بر مرگ باداء واجبات و گذاردن حقوق

سورة التغابن مکی است و هجده آیتست ابی بن کعب

از رسول خدا روایت کرده که فرمود هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را از مرگ مفاجاة نگه دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن والله بما تعملون بصیر
خلق السموات والارض بالحق وصورکم فاحسن صورکم والیه المصیر یعلم ما فی
السموات والارض ویعلم ما تسرون وما تعلنون والله علیم بذات الصدور

تسبیح میکند خدا را آنچه در آسمانها و زمینهاست پادشاهی بحقیقت وی راست نه غیر وی را همه آن
روی خلق و همه از روی تصرف چون با ولد آفرید در میانه تصرف او راست نه تغییر و تبدیل و زیاده
و نقصان و بآخر وی فانی خواهند کرد لابد که ملک وی باشد و مالک بحقیقت وی بود و حمد
و شکر و ستایش وی راست برای آنکه جمله منافع و نعمتها با مر وبست و هیچ نعمت نیست الا که اصل آن نعمت
از وی باشد اوست آن خدای که بر همه چیز قادر و توانا است اوست آنکه بیافرید شما را و از عدم بوجود
آورد بتقدیر هر چه نیکوتر پس از شما بعضی کافر شد و بعضی ایمان آورد و نه اسناد کفر و ایمان به بنده
کرده است و مثال این آیات وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ الآیة
و چون در آن آیت حواله مشی با بطن قانست باید که در آن آیت نیز حواله کفر و ایمان جز با بنده نباشد و هیچ دلیل
نیست مجبره را در این آیت جز آنچه تاویل میکنند که خدای بنده را کافر آفرید برای آنکه کافر آنست که کفر از وی
صادر شود ما اینجا خلق از خدای صادر شده و کفر از بنده است و خدای بنده را بفطرت آفرید
چنانکه گفت فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و رسول خدای ص فرمود که كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ
عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ گفت هر کودک زاید بر فطرت و اسلام زاید اما مادر و پدر
وی را جهود و ترسا گردانند و در خبر دیگر است از رسول ص که حق تعالی فرمود خَلَقْتُ عِبَادِي
كُلَّهُمْ حُنَفَاءَ من بندگان خود همه را مسلمان آفریدم ضحاک گفت یعنی از شما کس هست که کافر
است و در سر مومنست و در علانیه چون منافقان و کس هست که مومنست در سر و کافر است در ظاهر
چون عمار یاسر و مانند آن و آنکه گفت خدای آنچه شما می کنید آگاه است و حواله کفر و ایمان و غیر آن با
بندگان کرد بیافرید خدای آسمان و زمین را بحق نه بباطل بر غرض صحیح و حکمت تمام و شما را صورت
کرد و نیکو گردانست صورت شما را برای نیکوترین حیلتی آفرید گفت با ویست بازگشت جمله خلایق و میداند آنچه پنهان
آشکارا می کنید و نیکو دانا است بآنچه در ضمایر و سرهاست و حق ویست کار زدی کنید و از معاصی و اجتناب

تمام هم تبرسید الم یاتکم نبؤا الذین کفروا من قبل فذاقوا وبال امرهم ولهم عذاب
الیم ذلک بانه کانت تاتیهم رسلهم بالبینات فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا وتو
لوا واستغنی الله والله غنی حمید همی بشما نیامد و معلوم شما نگشت خبر آنان که پیش از شما
بودند از کافران که ما پیغمبران با ایشان فرستادیم ایشان ایمان نیاوردند حجت بر ایشان لازم شد و مستوجب
عذاب شدند لاجرم وبال کار خود را از کفر و معاصی بچشیدند در دنیا و ایشان را باشد عذاب دردناک
در آخرت آنگه سبب عذاب ایشان بیان کرد تا کسی گمان نبرد که آنچه با ایشان رفت بر سبیل ظلم بود گفت
آن عذاب که ایشان را رسید بسبب آن بود که رسولان که ما با ایشان فرستاده بودیم با ایشان آمدند با آیات
و معجزات و ایشان ایمان نیاوردند و انکار کردند و گفتند آدمی از جنس ماست ما را صلاحیت کند و
رسالت و گذاردن پیغام پیش ما آید چرا فرشتگان نیامدند و رسالت نیاوردند انکار کردند که
رسول آدمی باشد و انکار نکردند که سنگ یا چوب خدا باشد اندیشه نکردند تا بدانند که سنگ و چوب خدای را
نشاید و شایسته رسالت با خلقان جز آدمی نباشد که اگر فرشته بودی ایشان را در نظر نیامدی و لابد که
در سوره انعام گفت وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ایشان پیغمبران را که خدا فرستاد
ایمان نیاوردند و کافر شدند و برگشتند و خدای تعالی مستغنیست بر اطلاق و بر ایمان و طاعت مخلوقان
هیچ احتیاج ندارد و خداست بی نیاز و ستوده زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا
قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ فَآمِنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ
ذَٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ دعوی کردند آنان که کافر
بودند که ایشان را نخواهند انگیختن و زنده نخواهند کرد ای دین بگوی محمد آری بحق پروردگار و آفریدگار من که

شما را برانگیزند ابشکر رها شما و زنده کنند پس آنگه خبر دهند شما را بانچه کرده باشید از نیک و بد
و جزا کردار شما بشما رسانند و این بر خدای سخت آسان است پس ای کافران ایمان آرید بخدا و برسول وی محمد
و بآن نوری که با وی فرستادیم یعنی قرآن بجهت آنکه قرآن را نور خواند که خلقان بوی راه یابند چنانکه
بروشنی در تاریکی شب راه یابند و خدای بآنچه شما میکنید دانا و آگاه است شما را خبر دهد و بپاداش
عملهایی که بشما رسانند در روزی که شما را جمع کند برای روزی که در آن روز خلق اولین و آخرین جمع باشند
و آن روز قیامت است و روز تغابن باشد که بر یکدیگر غبن بینند هر یکی بر خط و بهرهٔ خویش پشیمانی
خورد اگر کافر باشد گوید چرا ایمان نیاوردم اگر عاصی باشد گوید چرا معصیت کردم اگر مؤمن باشد
گوید چرا طاعت و عبادت زیاده نکردم تا نصیب من از بهشت بیشتر بودی **از پیغمبر**
خدا روایتست که روز قیامت هیچ بنده نباشد که او را به بهشت برند
الا که جای او در دوزخ بوی نمایند اگر ایمان نیاوردی تا شکر زیادت کرده اند و هیچ کس را بدوزخ
الا جای او در بهشت بوی نمایند تا حسرت در زیاده کرده اینست معنی یوم التغابن غبن حقیقی اینست
که در کار آخرت پیدا میشود نه آنکه در کارهای دنیاوی باشد اگرچه عظیم بود پس هر که در دنیا امروز بی
غبنی نبود فردا آن غبن وی را ظاهر نشود این مختصر کی باشد آنکه ایمان آرد و کردار نیکو کند خدای وی را فردا
در بهشتها برد که در زیر درختان آن جویها آب روان باشد و در آنجا جاوید و همیشه باشد
و آن فوزی عظیم است و ظفر بزرگوار وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و آنان که بخدای کافر شدند و آیات او را تکذیب
کردند ایشان در دوزخ جاوید باشند و بد جای بازگشتن است دوزخ کافران را مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

حق تعالی بر سبیل تسلیة و دلخوشی اصحاب مصایب را گفت که هیچ مصیبت بشما نرسد مگر بدستوری خدا
و فرمان وی از آنچه تعلق بخدای دارد از بیماری و فقیری و مصیبت در نفس و غیر آن از تنگی و قحط هر که
بخدای تعالی ایمان دارد و اعتقاد کند که آنچه از قبل خدای بوی رسد صلاح وی در آنست حق تعالی
دل وی را راه نماید یعنی با وی لطف کند تا دل وی روشن گردد و طاعات و خیرات در زیاده گرداند
ابن عباس گفت راه نماید دل وی را بکلمهٔ استرجاع تا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بزبان راند و راضی
شود و تسلیم کند ابو بکر وراق گفت راه نماید دل وی را بشکر و صبر تا در نعمت شکر کند و در محنت صبر
کند **ضحاک گفت** راه نماید دل وی را تا بداند که آنچه بوی خواهد رسید از وی در نگذرد و آنچه بوی
نخواهد رسید هرگز بوی نرسد و خدای تعالی بهمه چیز عالم است و اطاعت کنید خدای را و طاعت دارید رسول
را فرمان برید اگر برگردید و پشت بفرمان خدا و رسول آرید و بال آن راجع بانفسهای شما باشد
بر رسول ما رسانیدن پیغام روشن است کار وی جز این نیست خدا است آنکه جز وی خدای نیست
بر خدای باید که توکل کنند مؤمنان نه بر غیر وی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ تعفو
رَحِيمٌ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ای مؤمنان
و گرویدگان از زنان و فرزندان شما زنانی اند و فرزندانی که دشمنان شما اند از ایشان حذر کنید
این آیه در حق کسانی آمده که خواستند تا هجرت کنند و از مکه با مدینه شوند زن و فرزند و مال و اسباب
دامن گیر ایشان شد و از جملهٔ ایشان عوف بن مالک الاشجعی بود که خداوند اهل و مال و فرزندان بود
هر گه که خواستی که هجرت کند ایشان در پیش وی بگریستندی و دل تنگی کردندی و گفتندی ما را بی تو زندگانی
چگونه باشد وی هجرت رها کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت گفتار ایشان مشنوید جماعتی بمدینه
رفتند و علم و شریعت و فقه می آموختند و پایه و منزلت ایشان بر دیگران زیاده شد ایشان زنان و فرزندان

خود را می رنجانیدند و میگفتند که ما را از هجرت کردن منع کردید تا آن علم و شرف از ما فوت شد خدای
تعالی گفت با این همه که ایشان کردند با شما عفو کنید و از گناه ایشان در گذرید و آنرا باز پوشید
و بیامرزید ایشان را که خدای آمرزنده و مهربانست گناه شما را بیامرزد و بر شما رحمت کند آنگه گفت
بحقیقت که مالهای شما و فرزندان شما بلاء و محنتی اند شما را و سبب افتادن شما اند در گناهان بزرگ
شما را از طاعت منع کنند و در کسب حرام میدارند و منع حق میفرمایند یعنی بسبب ایشان این جمله از شما
واقع میشود در آیة اول گفت اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِکُمْ مِنْ تبعیض آورد برای آنکه همه زنان و فرزندان دشمن
نیستند و بعضی از ایشان دشمن باشند و در آیة دوم مِن نیاورد گفت اِنَّمَا اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ
برای آنکه مال و فرزندان همه کس را فتنه باشند و دل مشغولی آرند و از نجات که عبد الله مسعود گفت
که حضرت رسول نفرمود که اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفِتْنَةِ برای آنکه هیچ کس نباشد از شما که او را فتنه
نباشد زن و فرزندان و مال و لیکن چنین گوید که اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ
بریدة اسلمی گفت روزی رسول صلعم بر منبر خطبه میکرد حسن و حسین ع در آمدند پیراهنها
سرخ پوشیده حسین را پای در دامن افتاد و بیفتاد رسول صلعم خطبه ببرید و از منبر بزیر آمد و ایشانرا
برگرفت و بر منبر برد و پیش از خود نشاند آنگه گفت صدق الله حیث قال اِنَّمَا اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ
دلم باز نداد که این کودکان را بینم که فتند آنگاه باز خطبه رفت وَاللّٰهُ عِنْدَهُ و خدای تعالی نزدیک او
مزد بزرگ و ثواب عظیم شاید که شما را میل بفرزندان از آن ثواب و مزد که نزدیک خدای تعالی است منع کند
فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَاَطِیعُوا وَاَنْفِقُوا خَیْرًا لِاَنْفُسِکُمْ وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ
فَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا یُضَاعِفْهُ لَکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللّٰهُ
شَکُورٌ حَلِیمٌ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ بترسید از خدای و از نافرمانی وی آنچه
توانید و در جد و جهد و صبح طاقت شما گفتار وی شنوید و آنچه شما را میفرماید و طاعت دارید و مال

خود نفقه کنید در وجوهی که شما را فرموده است و واجب کرده اند و بکنید آنچه بهتر است و نیکو تر
و نافع تر شما را و آن آنست که خدای بآن فرموده شاید که مراد این بود که نفقه کنید در مجموعه مال خود را
و خیر بمعنی مال آمده است چنانکه گفت اِنْ تَرَکَ خَیْرًا الْوَصِیَّةُ یعنی مالا و هر که دیو لکا دارد از بخل
نفس خود را وی از آنانی باشد که رستگاری و ظفر یافته باشد آنگه گفت قرض دهید خدای را قرض نیکو
خدای آنرا در زیاده کرداند برای شما یکی را ده تا هفتصد باضعافا فَیُضَاعِفَهُ برای ... و بیامرزد
گناهان شما را و خدای تعالی سپاس دارنده و مهربانست با شما نیکوئی کند آنچه شما با ... نمایید در نیکی
و جزای احسان کند از دادن ثواب عظیم حلیم است با کثرة معاصی شما به عقوبت کردن تعجیل نکند
داننده پیدا و آشکار او و فانست عزیزی که کس وی را غلبه نکند حکیمی است که هر چه کند و فرماید بر
وفق صواب باشد

سورة الطلاق

مکیة ... آیتها ... ابی بن کعب روایت کرد از رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر که این
سوره بخواند چون بمیرد بر سنت رسول صلعم مرده باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَاَحْصُوا
الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّکُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَلَا یَخْرُجْنَ اِلَّا اَنْ یَاْتِینَ بِفَاحِشَةٍ
مُبَیِّنَةٍ وَتِلْکَ حُدُودُ اللّٰهِ وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِی لَعَلَّ اللّٰهَ
یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ اَمْرًا **انس مالک** گفت که این آیه در حق رسول صلعم
آمد که حفصه را طلاق داد و ویرا فرمودند که مراجعت کن سدی گفت در حق عبد الله عمر آمد
که زن خود را طلاق داد در حال حیض رسول صلعم فرمود که باز دیگر وی ش و رها کن تا پاک شود
آنگه اگر خواهی طلاقش ده پیش از آنکه با وی خلوت کنی و اگر خواهی بدارش و طلاقش مده و سبی

طلاق دادن زن پسندیده نیست عبدالله عمر از رسول صلعم روایت کرده که دشمن‌ترین چیزی نزد
خدای عز و جل طلاق است و **امیر المؤمنین علی ع** روایت کرده از رسول صلعم
که تزوجوا ولا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش زن کنید و طلاق مدهید که عرش از
طلاق بلرزد ثوبان از رسول صلعم روایت کرده که فرموده هر آن زنی که بی‌سببی از شوهر خود طلاق خواهد
بوی بهشت بر وی حرام باشد **انس** رضی الله عنه روایت کرده از رسول صلعم که فرمود ما حلف بالطلاق
ولا استحلف به الا منافق بطلاق سوگند نخورد و نده‌هد الا منافق خدای تعالی ندا خاص
کرده اند پیغمبر را و خطاب بر سبیل عموم کرده که تا وی و امت در خطاب داخل باشند گفت ای پیغمبر
با قدر و جاه اگر خواهی تو و خواهند امت تو که طلاق دهند زنان خود را طلاق دهید ایشان را
بزمان عده ایشان یعنی طهری که با ایشان مقاربت نکرده باشید و برای آنکه آن طهر از جمله عده
ایشانست و عده زن سه پاکی باشد چون شوهر شروع بطلاق داده باشد و آن یک پاکی که در آن
طلاق داده از جمله باشد و این مذهب اهل البیت و مذهب شافعی موافق اینست و گفته اند
که مراد اینست که طلاق دهید ایشان را در حالی که روی بعده خود آورده باشند یعنی در طهر که روی
در حیض آورده باشند و بر این وجه عده سه حیض باشد و این مذهب ابوحنیفه است قرء نزدیک
وی حیض است آنگه فرمود که واحصوا العدة بشمرید و نگاه دارید یعنی این سه پاکی زن را در
عده که عده طلاق رجعی است نفقه و سکنی بر شوهر است و شوهر را بر زن حق مراجعت و منع
کردن از شوی و بترسید از خدای که آفریدگار شما و پروردگار شماست در مخالفت اوامر و نواهی وی
در احکام شریعت و این زنان را که در عده باشند و از خانه‌ها ایشان که در آنجا ساکن بوده اند پیش از
عده یعنی خانه‌های شوهران بیرون مکنید و نیز نباید که از خانه شوهر خود که طلاق داده باشد
بیرون شود تا آنکه از عده بیرون آید ایشان را از خانه بیرون مکنید و ایشان نیز بیرون نیایند

مگر وقتی که فاحشه و ناشایستی هویدا کرده باشد **مفسران** در فاحشه که موجب
اخراج باشد خلاف کرده اند بعضی گفته اند که زناست چون زنا بر وی ثابت شود برای حد
بیرون آورند وی را از خانه و توقف کنند تا آنکه از عده بیرون آید **قتاده**
گفت نشوز است زنی را که طلاق او از نشوز باشد وی را نزد عبدالله عباس گفت
گفتن فاحشه آن باشد که خویشان مرد را زبان برنجانند و این موجب آن باشد که وی را از خانه
بیرون کنند و این جمله که رفت حدهای است که خدا نهاده است و این احکام وی فرموده است
هر که از حدهای خدای که امر و نهی و احکام است تعدی کند بر نفس خود ظلم کرده باشد با آنکه خود را
مستحق عقاب کرده باشد و ثواب از خود دور کرده باشد آنگه گفت لا تدری تو ندانی که ما این
حد بهر آن نهادیم تا باشد که خدای تعالی پس از آن کاری بدید آورد رای شوهر بگردانده و در دل
وی اندازد تا مراجعت کند پس از آنکه عزم طلاق کرده باشد فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن
بمعروف او فارقوهن بمعروف واشهدوا ذوی عدل منکم واقیموا الشهادة لله ذلکم
یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الآخر ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه
من حیث لا یحتسب چون این زنان که عده دارند و در عده شما باشند باجل خود رسند و اجل
عده درگذشته باشد و آنرا نزدیک باشد که درگذرد در آن شما را اختیارست اگر خواهید نگاه دارید
ایشان را بنیکوئی یعنی مراجعت کنید و مراد بامساک رجوع است و اگر خواهید از ایشان مفارقت
کنید بنیکوئی تا که در اندرون عده باشند اختیار شما راست و چون از عده بیرون آیند اختیار
ایشان راست اگر خواهند زن شما باشند و اگر خواهند نباشند و مراد بمعروف نفقه شرعی است یعنی
نگاه دارید ایشان را بآنچه واجب شود ایشان را بر شما از نفقه و کسوت یا رها کنید ایشان را تا از عده
بیرون آیند و مالک نفس خود شوند و مراجعت مکنید بر سبیل مضاره آنگه فرمود که دو مرد عادل را گواه گیرید

طلاق دادن ولیکن نزد دیگر اصحاب ما سنت که شرایط طلاق اشهادست و ظاهر امر وجوب باشد
یعنی امر قرآن و سنت و لیکن گویند مراد بر اشهاد برای مراجعت است باید گفتن که این امر سنت را
بود بتوضیح اجماع فرقه و لیکن بهر دو حمل کنند در یکی واجب باشد و در دیگری سنت بود و هر یکی را
بقرینه توان شناخت و شافعی تمسک باین آیه کرده در وجوب اشهاد بر نکاح بر آن که گفت مراد باین
اشهاد رجعت است و این تمام نشود الا پس از آنکه مخصص تعیین کند جز آن که آیه مخصوص است
برجعت چون طلاق و لا مخصص هیهنا آنکه گفت وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ اقامت گواهی
کنید برای خدای و رضای وی نه برای غرضی از اغراض جز از اقامت حق و این امریست بر سبیل وعظ
جمله مکلفان را مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ آنکس که بخدای ایمان دارد و بروز قیامت اگر چه آن وعظ
مکلفان را بود از مؤمنان و کافران چون مؤمنان بآن متعظ شدند و نفع گرفتند ایشان را تخصیص
کرد آنگه گفت هر که از خدای بترسد و طلاق سنت دهد و در ایقاع طلاق احتیاط کند بر آن وجه که
فرموده اند طلاق دهد و گواه گیرد و از ترک واجبات و ارتکاب قبیحات حذر کند خدای تعالی
از هر کاری که سخت و از هر اندوه عظیم که باشد بیرون آمدنی پدید کند و از بلاهای دنیا
و آخرتش بیرون آرد و روزی دهد از آنجا که طمع ندارد و در حساب نیارد مفسران
گفته اند این آیه در حق عوف بن مالک الاشجعی آمد و سبب آن بود که پسری را از وی مشرکان
اسیر کرده بودند نام او سالم عوف نزدیک رسول ص آمد و گفت یا رسول الله حال فرزند
من اینست و من درویشم مالی ندارم که وی را فدا کنم رسول ص گفت نزدیک آل محمد چیزی نیست
الا مدی از طعام برو تقوی و پرهیزکاری کار بند و صبر کن و بسیار بگو که لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم عوف باز گشت و با مادر فرزند گفت که رسول این گفت مادر گفت نیکی
فرموده است ایشان تقوی و پرهیزکاری پیش گرفتند و پیوسته لا حول می گفتند چنین بر نیامد که یک

روز پسرش سالم مشرکان را غافل یافت از بند بجست و می آمد در راه گله گوسفند یا گله گفت
بخیل اشتر بود ندید براند و با خود بیاورد و ایشان بآن توانگر شدند فذلك قوله تعالی
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ عبد الله عباس گفت یکروز
رسول ص این آیه بر خواند گفت يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا او را مخرجی دهد از
شبهات دنیا و از سختی مرگ و از شداید روز قیامت صادق گفت قوله
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ برکت دهد وی را آنچه داده باشد ابو غضایری روایت
کرده که رسول ص فرمود که در کتاب خدا آیتیست که اگر مردم بآن کار کنند ایشان را کفایت باشد آنگه این
آیه بر خواند و تکرار میکرد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ
جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا و هر که بر خدای اعتماد کند و توکل بجزم و غایت کند خدای
وی را بس باشد که در حمایت و رعایت خودش آرد عبد الله عباس گفت از رسول ص شنیدم که هر که
استغفار بسیار کند خدای تعالی وی را از غمها بیرون آرد و از هر تنگی فرج دهد و روزی دهد وی را از آنجا
که گمان نبرد و هر که بر خدای توکل کند و بر وی استوار باشد دلش ساکن شود در همت و نیت
و خدای وی را کفایت کند از کارها خدا که برسد بآنچه خواهد از کار خود و هیچ چیز او را مانع نتواند
محمد عبد الرحمن رافع گفت چون این آیه آمد صحابه گفتند ما توکل بر خدای کردیم خدای تعالی
کفایت کند کارهای ما را آنچه داشتند از دست فرو گذاشتند و محافظت آن نکردند خدای تعالی بعد
از آن این آیه فرستاد إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ یعنی فیکم و علیکم خدای تعالی قضا خود براند در شما و بر شما
و هیچ تغییر بر آن قدری و اندازه و حدی نهاده است که بآنجا رسد اگر توکل بر وی و اگر نکنید قضا خود را
برانجا خواهد است که توکل شما تن را مکفر گرداند و مزد شما عظیم کند وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ
ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ



ومن یتق الله یجعل له من امره یسرا ذلك امر الله انزله الیكم ومن یتق الله یكفر
عنه سیئاته ویعظم له اجرا وآن زنان كه ایشان از حیض نومید شده باشند اما شما
ندانید و در شك باشید منقطع بودن حیض ایشان را كه از جهت پیری است یا از علتی دیگر
است واین نیز زنی بود كه از پنجاه سالش باشد و گفته‌اند بعضی از ین حكم بود چون حیض نبیند
و كسانی كه در پیش وی باشند حیض نبینند عدهٔ ایشان سه ماه باشد و بعضی دیگر گفته‌اند كه این ریبه
و شك در عدهٔ ایشانست یعنی اگر ندانید حكم ایشان و عدهٔ ایشان سه ماه باشد واللائی لم
یحضن وآن زنان كه حیض نیفتاده باشد و شما را هیچ شكی باشد بسبب آنكه ایشان را حیض نیفتاده
باشد و از خرد سالی و هم آن زمان ایشان را حیض افتاده باشد عدهٔ ایشان هم سه ماه باشد واما زنان
كه باردار باشند عدهٔ ایشان آنست كه وضع حمل كنند و اگر عقب طلاق بار نهند بلا فصل باین شوند
و مالك نفس خود گردند اما عدهٔ زن آبستن كه شوهرش متوفی شود عدهٔ وی ابعد الاجلین باشد اگر در
اندرون چهار ماه و ده روز وضع حمل كند چهار ماه و ده روز تمام كند و اگر چهار ماه و ده روز گذشته
و وضع حمل نكرده تا وضع حمل نكرد از عده بیرون نیاید و نزدیك مخالفان فرقی نیست در آنكه عدهٔ طلاق
باشد یا عدهٔ وفات كه بوضع حمل از هر دو عده بیرون آید و در عدهٔ مرتابه خلاف كرده‌اند نزدیك اصحاب ما
غایت عدهٔ وی پانزده ماه باشد و مذهب مالك و احمد روایت از قول شافعی آنست كه یك سال باشد
آنكه گفت ومن یتق الله هر كه از خدای بترسد در كارها و بفرمان وی رود خدای كار وی بر وی آسان كرد
واین امر و فرمان خداست كه بشما فرستاده است از احكام عدهٔ زنان و طلاق و نفقهٔ ایشان و هر كه از
خدای بترسد در عمل كردن بآنچه بیان كرده است و فرستاده و محافظت كند بر حقوق كه واجب باشد بر وی
از سكنی دادن و نفقه كردن خدای تعالی گناهان وی را كفارت گرداند و مزد او در قیامت بزرگ باشد
و ثواب بسیار اسكنوهن من حیث سكنتم من وجدكم ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن

وان

وان كن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن فان ارضعن لكم فآتوهن اجورهن
وأتمروا بینكم بمعروف وان تعاسرتم فسترضع له اخری لینفق ذو سعة من سعته
ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتیه الله لا یكلف الله نفسا الا ما آتیها سیجعل الله بعد
عسر یسرا حق تعالی امر كرده و فرمان داده كه این زنان طلاق داده را ساكن گردانید و بنشانید در زمان
عده بجای كه شما در آنجا ساكن باشید و مقیم از آن مقام و مسكن كه در طاقت شما و وسع طاقت شما باشد ایشانرا
منشین رنجه مرسانید و می‌نشانید بعلت نفقه و تضییق در كسوت و مسكن تا كار بر ایشان تنگ شود و درمانند
و از خانها بیرون شوند و این را علت ساخته باشد در قطع نفقه و اگر آن زنان طلاق داده باشند
ایشان را نفقه بدهید تا آنكه كه وضع حمل كنند و در ین حكم خلافی نیست اگر طلاق رجعی باشد و اگر باین
اما اگر عدهٔ وفات باشد و زن حامله باشد نزدیك ما هم نفقه و كسوت و سكنی واجب باشد تا
وضع حمل كند و از اصل تركه و نزدیك شافعی و ابو حنیفه نفقهٔ او از نصیب او كنند از میراث شوهر
چون وضع حمل كردند و اگر فرزندان را برای شما شیر دهند مزد ایشان با ایشان دهید از برای شیر دادن
بعضی گفته‌اند كه این حكم مخصوص است بزنان طلاق داده ایشان چون وضع حمل كنند و عصمت زن
میان ایشان و شوهران ایشان منقطع گردد برای شیر دادن فرزندان اجرت مثل با ایشان دهند
و یكدیگر را فرمان برید در كاری كه در میان شماست از شیر دادن فرزند بمعروف و نیكویی یعنی با یكدیگر همه
مسامحه كنید برای آنكه فرزندان هر دو راست و هر دو یعنی مادر و پدر در فرزند شریك یكدیگر اند آنكه امر كرد
و گفت توانگر باید كه از وجه توانگری و وسعت رزق خود نفقه كند آنچه لایق او باشد و آنكس كه روزی بروی
تنگ باشد و فراخ دست نبود و نداند كه نفقه كند آنچه خدای وی را داده است بر حسب وسع و قدرت
خویش كه خدای تبارك و تعالی تكلیف نكند هیچ نفسی را الا بقدر و اندازهٔ آنچه وی را داده باشد
از مكنت و توانگری وی واین مثل آنست كه در آیت دیگر فرموده و متعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر

قدره

زود باشد که خدای تعالی بعد از درویشی و تنگ دستی بنده را توانگری و فراخ دست گرداند و نیز رزق
و روزی بروی بگشاید و این وعده است که خدای تعالی داده است و وعده خدای ولازم باشد
وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا
عَذَابًا نُكْرًا فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا
شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا
يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ ای بسا ده و شهر که اهل آن شهر و ده در خدای و پیغمبران وی عاصی شدند و از وی عتو
و عنا و تکبر از فرمان خدای و پیغمبران وی عاصی شدند و اعراض کردند و در عصیان از حد درگذشتند ما
ما ایشان را حساب سخت کردیم مستقبل را در لفظ ماضی اخراج کرده است برای آنکه واقع خواهد شد و بودنی
خواهد بود پنداریا که واقع شده است و بوده یعنی ما ایشان را حساب سخت کنیم و باستقصا پرسیم و در حسنات
ایشان مناقشه کنیم و ایشان را عذابی کنیم عذاب منکر و سخت و شاید که مراد این بود که ما ایشان را حساب سخت
کردیم در دنیا یعنی قلیل و کثیر اعمال ایشان در صحایف و جراید ثبت کردیم و عذاب کردیم ایشان را در دنیا
بقحط و تیغ و انواع مصایب و در آخرت عذاب کنیم ایشان را عذاب منکر پس بچشیدند اهل آن ده وبال کار خویش
و عقوبت کردار خود و بود سرانجام کار ایشان خسران و خدای تعالی بساخت برای ایشان در قیامت عذاب سخت
پس ای ارباب عقول از حال و مآل ایشان اعتبار گیرید و بینید و بیندیشید که در دنیا از عذاب با ایشان چه رسید
و در آخرت چه خواهد رسیدن از مثل آنچه ایشان کردند احتراز کنید و از خدای تعالی و مخالفت وی در حذر
ترسید ای کسانی که خدای بشما ذکری فرستاده است یعنی قرآن که آیات آن پند و موعظت است شما را چنانکه گفت و انه
لذکر لک و لقومک یا فرستاد بشما رسولی یعنی محمد م که او ذکر است یعنی مذکر بوده است و باشد در جمله اوقات
میخواند بر شما آیات خدای را که روشن است تا بیرون آورد آنان را که ایمان آوردند و کارها نیکو کردند از تاریکی

و حجة و بیانست از تاریکی و ظلمت شبهت بانوار ایمان و یقین و کافران را از ظلمت کفر بانوار اسلام
و ایمان بعد از انزال القرآن برای آنکه مؤمنان وقت انزال القرآن مؤمن بودند بعد از آن رسول تلاوت
رسول آیات آن کردند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ
مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عِلْمًا هر که بخدای ایمان آرد و کار نیکو کند خدای در آرد مر او را در بهشتهای که در زیر درختان آن جویهای
آب روان بود و در آن بهشتها شادان و جاوید باشند خدای تعالی نیکو کار را کرداینده است در
بهشت از روزی وی و خدای آن خدایست که هفت آسمان بیافرید و از زمین مانند آن یعنی هفت
زمین بیافرید امر خدایست که فرو می آید از میان هفت آسمان و حکم وی نازل میشود و کارها بتقدیر و تدبیر وی
میگردد از زندگانی و مرگ و توانگری و درویشی و تنگی و فراخی و بیماری و تندرستی آنکه بیان غرض در این
افعال محکم و متقن کرده است آنست تا شما بدانید که خدای تعالی بر همه چیزی قادرست و بهمه چیزی عالم است
و تفکر و تدبر کنید در آفرینش آسمان و زمین و بدانید که آن خدای که آسمان و زمین را ایجاد کرد بر همه
چیزی قادر باشد برای آنکه قادری صفت ویست و دیگر بدانید که جمله اشیا عالم باشد برای آنکه عالم الذات است
و از این دلیلات ابطال قول مجبره که ایشان میگویند که خدا از جاهل جهل میخواهد و از کافر کفر برای آنکه
گفت من این برای آن کردم تا بدانید و عالم باشید بآنکه او بر همه چیزی قادرست و علم وی بهمه چیزی محیط است

سورة التحریم مدنیست دوازده آیت

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم والله مولیکم وهو العلیم الحکیم در سبب
نزول این آیة خلاف است بعضی گفتند که سبب آن بود که رسول صم روزها قسمت کرده بود میان زنان یکروز
نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله مرا امروز رخصت باش تا بخانه پدر روم که مرا با وی کاری هست رسول صم
رخصت داد او برفت رسول صم کس فرستاد و کنیزک خود ماریه قبطیه که مادر ابرهیم بود و ملک اسکندریه
بهدیه بوی فرستاده بود او را طلب کرد در خانه حفصه و با او خلوت کرد حفصه باز آمد در
سرای بسته بود بر در بنشست تا رسول صم بیرون آمد و عرق از روی وی میرفت حفصه بگریست
وگفت یا رسول الله کنیزک را بخانه من آوردی و با وی خلوت کردی بنوبت من و حرمت من نگاه نداشتی
و با دیگر زنان این نکردی رسول صم گفت خاموش باش که این کنیزک منست و حلال است مرا
من او را حرام کردم برای رضای تو ولیکن سر این را با تو با هیچ کس نگوئی و این امانتیست به
نزدیک تو و خبر دادش که بعد از وی مالک کار امت شود ابوبکر و بعد از وی پدرش و این روایت
که او بدین راضی و خوش دل گشت اما سر پیغمبر نگاه نداشت چون پیغمبر برفت در دیوار بغایت
عایشه بکوفت و گفت بشارت باد ترا که ماریه را رسول صم بر خود حرام کرده است و آن اندوه ماریه کفایت
شد و حفصه و عایشه دوستان یکدیگر بودند و در خصومت با زنان دیگر هم پشت بودند خدای
تعالی این آیة فرستاد که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک الآیه **وروایت**

دیگر آنست که پیغمبر صم را عادت بودی که از مسجد بیرون آمدی
هر بامداد در حجرهای زنان بگردیدی و در احوال ایشان بنگریدی زنی از جمله زنان او پیغمبر صم را
انگبین دادی و بر روایتی زینب بنت جحش بود و بر روایت دیگر ام سلمه و حفصه و عایشه با یکدیگر
مواطاة کردند که رسول صم را گویند که از تو بوی مغافیر می آید و دیگر زنان را گفتند شما نیز همین سخن گوئید
و مغافیر جمع مغفور است و بوی او ناخوش باشد و رسول صم نخواستی که از وی بوی کریه شنوند

براى آنکه جبرئیل علیه السلام نزدیک وی آمدی و او بوی خوش از مستقذرات دور داشتی رسول صم ترسید
شد گفت خواستم تا این سخن بگویم روا نداشتم که دروغ گویم که پیغمبر را در این بیتی باشد
من هیچ نگفتم چون نزدیک شد آستین بر بینی گرفت رسول صم گفت چرا بینی میگیری گفت
از تو بوی ناخوش می شنوم یعنی مغافیر رسول صم گفت من انگبین خورده ام در خانه حفصه
رفت همین سخن گفت عایشه گفت نحل بود که از عرفط نشسته بوده باشد رسول صم گفت من
انگبین بر خود حرام کردم که نیز انگبین نخورم خدای تعالی این آیة فرستاد ولمستای پیغمبر چرا بر گزیده چرا
بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال کرده است یعنی انگبین یا ماریه قبطیه تو چرا این هر
یکی بر خود حرام میکنی برای رضای زنان و خوش دلی ایشان تو رضای ایشان میطلبی و ایشان را
اولیتر است که رضای تو طلب کنند و این فعل که پیغمبر صم کرد از وی زلتی بود چنانکه بعضی مخالفان
گفتند که زلت بود برای آنکه تحریم بعضی شهیات و مستلذات بر نفس خود حرام کردن بسببی
یا بی سببی مباحات بلکه درین معنی کسر نفس باشد اما اینکه خدای تعالی وی را گفت چرا کردی
برای آن گفت که ترک اولیتر و افضل کرده بود و تارک ندب را گویند چرا کردی و ترک این
مذمت نباشد و وی را که خدمت در ترک واجب بود آنکه گفت والله غفور رحیم خدای
[illegible] را بنسبت کسی را که ترک ندب و افضل کرده باشد خدای تعالی وی را بیامرزد
و رحمت کند بآن سبب که آنرا بر وی حلال کرده اند و طریق آن بوی نماید چنانکه گفت قد فرض الله لکم
تحلة ایمانکم بدرستی که بدید کرد برای شما چیزی که حق گشادن شما را از سوگندها حلال
کرده اند و آن کفارت یمین است که در سورة المایده بیان کرده است ده مسکین را طعام باید دادن
و جامه پوشانیدن یا بنده آزاد کردن اگر از این عاجز آید سه روز روزه باید داشت
والله مولیکم و خدای تعالی مولی و سید شماست او اولیتر است بشما از نفسهای شما و اد

دانا بصلح کار شما حکیم است بدید کند برای شما از احکام آنچه موجب و مقتضی حکمت باشد
وَاِذْ اَسَرَّ النَّبِيُّ اِلٰى بَعْضِ اَزْوَاجِهٖ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّاَتْ بِهٖ وَاَظْهَرَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ
وَاَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّاَهَا بِهٖ قَالَتْ مَنْ اَنْبَاَكَ هٰذَا قَالَ نَبَّاَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ
اِنْ تَتُوبَا اِلَى اللّٰهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَاِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلٰيهُ
وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِيرٌ وچون پیغمبر
با بعضی از زنان خود سر گفت یعنی در پنهان سخن گفت یعنی تحریم ماریه با حفصه بگفت او را گفت
این سر امانتیست با کس مگوی حفصه چون خبر داد بآن حدیث عایشه را **ابن عباس**
گفت آن بود که روزی رسول عایشه را گفت من با تو سری خواهم گفت نگه دار با کسی مگوی گفت
پدر تو و پدر حفصه پس از من مالک خلافت خواهند شد و امانت خیانت خواهند کرد و پس
از ایشان عثمان و رسول از حجره بیرون شد عایشه در حال دیوار حفصه بکوفت و او را خبر داد
و او دیگری را و این سخن فاش شد بدین قول معنی این بود که چون عایشه بآن سخن حفصه را خبر کرد خدای تعالی
رسول خود را مطلع گردانید بر افشاء آن سخن رسول بعضی از آن سخن که خدای تعالی وی را اطلاع داده
بود شناسا گردانید و از بعضی اعراض کرد یعنی با وی بگفت که چنین گفتی و بهری نگفت **بعض**
مفسران گفتند که معنی اینست که رسول وی را شناسا گردانید بعدی آنچه گفت بر سبیل جزا
یعنی از بعضی جواب داد که وی را طلاق داد و با خانه پدرش فرستاد و پدر بر وی خشم گرفت و گفت اگر از ان
خطاب جبرئیل رسول وی را طلاق ندادی خدای تعالی فرمود رسول را که مراجعت کن و با این خشم یکماه
زنان اعتزال کرد و در مشربه ام ابرهیم ماریه قبطیه بنشست تا آنکه که آیه تخییر آمد قلنا یا ایها النبی
چون رسول خبر داد حفصه را یا عایشه گفت ترا این که خبر داد گفت رسول که مرا خبر داد او خدای تعالی
که داناست بهمه کارها آگاه است از همه چیزها آنکه خطاب کرد با حفصه و عایشه بر طریقه التفات تا در باب

عتاب بلیغ تر باشد و گفت اگر شما هر دو با خدای گروید و توبه کنید جای آن هست که از شما حاصل شود
آنچه موجب توبه است فان آنست که دل شما بگشت و میل کرد از آنچه واجب بود بر شما از دوستی کردن خالص با
رسول خدای داشتن آنچه وی دوست دارد و بدان راضی شدن و کاره شدن چیزی که رسول آنرا کاره باشد
از عبد الله عباس روایتست که گفت من سخت حریص بودم بآن که تا بدانم که این دو زن که بودند که
افشاء سر رسول کردند در ایشان میل کرد حالی از ایشان اتفاق افتاد که با عمر بحج بودم و در بعضی
منازل آب بر دست وی میکردم و او دست می شست وی را پرسیدم که آن دو زن که بودند که خدای تعالی
ایشانرا گفت اِنْ تَتُوبَا اِلَى اللّٰهِ عمر گفت واعجبا یا ابن عباس و وی را کراهت آمد و پنهان نکرد
گفت عایشه بود و حفصه بر دیگر روز بیامدم و حفصه را گفتم رسول شما را طلاق داده
است گفت نمیدانم الا آنست که از ما مفارقت کرده است و در مشربه ام ابرهیم رفته است و نشسته
من بیامدم رسول را غلامی بود سیاه گفتم برو و بگو که عمر بر در است دستوری باشد که در آید
غلام در رفت و بیرون آمد گفت جواب نداد من برفتم و نزدیک منبر بنشستم مرا قرار نبود
دیگر بار بیامدم و غلام را گفتم دستوری داد در رفتم و سلام کردم رسول را حصیری بود که بر آن خفته بود
و آن حصیر پهلوی او را اثری کرده بود گفتم یا رسول الله زنان را طلاق داده گفت نه گفتم الله اکبر
و آن حکایت که مرا با زن خود رفت با حفصه بگفتم رسول بخندید گفتم یا رسول الله دستوری باشد که
زمانی در خدمت تو باشم گفت روا باشد من نگاه کردم خانه وی چیزی ندیدم مگر سه پوست گوسفند
گفتم یا رسول الله اگر دعا کنی تا خدای تعالی معیشت در امت تو فراخ گرداند چنانکه بر پارسیان
و رومیان کرده است او باز نشست و گفت ای ابن الخطاب تو در شکی ندانی که ایشان
قومی اند که ایشانرا دنیا معجل کرده اند و لذات و طیبات ایشان در دنیاست پس گفتم یا رسول
الله استغفار کن برای من گفت سوگند خوردم که یکماه پیش زنان نشوم عروه از عایشه گفت

شبی روزی می شمردم تا بیست ونه روز بگذشت رسول صلعم بنزدیک من آمد گفتم یا رسول الله نه سوگند بر یکماه
خورده بودی گفت آری و ندانی که بیست ونه روز یکماه باشد آنگه گفت ای عایشه من ترا چیزی
خواهم گفتن بر تو هیچ حرج نیست که مشورت با پدر و مادر کنی گفتم آن چیست این آیات
خواند که یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا الآیه
الی قوله اجرا عظیما من گفتم در چنین با مادر و پدر مشورت نکنم من خدای را و رسول را اختیار کردم
ولکن ای رسول خدای این ترتیب نکن تا با پدرم بگویی رسول صلعم گفت کان بوده ام که در حفظ اسرار من چنین تو
باشم آنگه گفت وان تظاهرا و اگر هم پشت شوید ای عایشه و حفصه یکدیگر را یاری دهید در خلاف
رسول صلعم و آنچه وی را اندوهگین کرد اند وی را نیز یار و یاور کم نیست خدا یار و یاور او ست
و اولی تر است از نصرت کردن رسول خود و جبرئیل یار و هم پشت وی است و ذکر جبرئیل برای
آن کرد که تعظیم او بوده باشد و آن مرد صالح و جمله مومنان یار و یاور او ست و آن علی بن ابی طالب است
و این بچند روایت در اخبار ما و اخبار مخالفان است با سناد درست از رسول صلعم
روایت کرده اند که چون این آیه آمد رسول صلعم دست علی گرفت و گفت ای مردمان صالح المومنان این
مرد است و فرشتگان نیز هم یار و یاور وی اند پس با این همه یار و یاور معاونت شما در ایذاء وی چه
زیان دارد عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات مومنات
قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات و ابکارا یا ایها
الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة
علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون
یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون
حق تعالی برای تسلی رسول صلعم برای آنکه تا زنان بر وی تحکم نکنند گفت ای زنان رسول

شاید که رسول خدای شما را طلاق دهد و خدای وی را بدل دهد بعضی زنانی که از شما بهتر باشد
گردن نهند فرمان خدای را و رسول او را تصدیق کننده باشند و باور دارنده خدای او رسول را
قیام نمایندگان باشند بطاعت خدا و رسول وی و نماز کننده و عبادت کنندگان باشند
و هجرت کنند و هر جا که رود با وی روند و گفتند سائحات یعنی روزه دارندگان بر شوهر و بکر
باشند و این آیه دلیل است بر بطلان دلیل الخطاب و اگر دلیل الخطاب بکار گیرند لازم
آید که زنانی پیغمبر با این صفات موصوف نبودند و معلوم است که ایشان با این صفات بودند
پس دلیل الخطاب را اصلی نبود از ابن عباس روی بود بنساد آنکه خدای تعالی خطاب کرد مومنان
را و گفت ای گروهی که ایمان آورده اند بخدای و رسول خویشتن را و اهل و فرزندان خود را نگاه دارید
از آتش دوزخ که آتش انگیزه و هیمه آن آدمیان اند و سنگها یعنی کبریت و بر آن آتش موکل باشند فرشتگان
زبانیه دوزخ اند و عاصی نشوند در خدای آنچه ایشان را فرمایند و کنند آنچه بآن مامور باشند
آنگه خطاب کرد با کافران و این خطاب ایشان را در روز قیامت باشد که ای کافران امروز
هیچ عذری نمانده است شما را این روز آن است که شما را هیچ عذری باقی نگذاشت امروز جزا دهند
شما را با آنچه شما در دنیا کرده اید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها
الانهار یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم
و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
ای مومنان از گناهان توبه کنید بسوی خدای تعالی توبه سودمند توبه نصوح آن باشد که
مرد با سر گناه نشود چنانکه شیر با پستان نشود ابن معاذ از رسول صلعم روایت کرد که توبه
نصوح آن باشد که پشیمان شود بر گذشته و بر عزیمت آن باشد که در آینده با سر مثل آن کار نشود

کلبی گفت آن باشد که بدل پشیمان باشد و بزبان استغفار کند و تن باز ایستد
ذو النون گفت توبه نصوح را سه علامت است کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن فتح
موصلی گفت علامتش وی سه چیز است مخالفة الهوی و کثرة
البکا و مکابدة الجوع والظمأ سری بن سقطی گفت توبه نصوح آن باشد که توبه کند
و مردمان را بتوبه خواند چنانکه از عذاب برهد و مردم را از عذاب برهاند که شرط مسلمانی
آنست که بمسلمانان آن خواهی که خود را خواهی امیر المؤمنین علی عم فرمود که
توبه نصوح کنید بر گناه گذشته و پشیمانی خورید و فرایض گذشته را قضا کنید و رد مظالم
کنید و از خصمان خود حلالی طلبید و نفس خود در طاعت لاغر گردانید چنانکه در مخالفت
خدا و معصیت وی پرورده اید و تلخی طاعتش بچشانید چنانکه شیرینی معصیتش چشانیده اید
تا باشد که خدای شما با شما رحمت کند و گناهان شما را باز پوشد از شما و با روی شما نیارد
و شما را در بهشتهای برد که در زیر درختهای آن جویهاء آب روان بود و آن روزیست که خدا
پیغمبر را رسوا و شرمسار نکرد اند و آنان که با وی باشند و بوی ایمان آورده باشند چنانکه کافران
و منافقان را در آن روز رسوا کرد اند انگه وصف کرد مؤمنان را و گفت ایشان آن روز عزیز و
مکرم باشند و میروند در بهشت و نور ایشان همه یعنی ائمه و پیشوایان ایشان که با ایشان راه
یابند در پیش ایشان میرود و ایشان گویند ای بار خدای ما نور ما را تمام گردان و بیامرز ما را تو
آن خدای که بر همه چیز قادر و توانائی و این آن وقت گویند که بسر دو راه رسند یکی راه بهشت
و یکی راه دوزخ و نور منافقان فرو میرود در ظلمت کفر خود بمانند مؤمنان گویند بار خدایا
نور ما را تمام گردان تا در ظلمت و تاریکی نمانیم چنانکه ایشان بماندند یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ
الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ضَرَبَ اللَّهُ

مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ
فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ
قتاده ای پیغمبر با رفعت جهاد کن با کافران بشمشیر و با منافقان بحجت و جدال
گفت با قامت حدود در آن وقت که بر منافقان میرفت برای آنکه ایشان بودند که ارتکاب میکردند
گناهی را که بآن مستوجب حد شدند و با ایشان ای محمد درشتی کن و نرمی جانب ایشان در باقی کن و هیچ
مصاحبت با ایشان مکن در اقامت حدود و جهاد کردن با وی و مآل ایشان دوزخ است و بد جای باز
گشتن است دوزخ ایشان را آنکه مثلی زد کافران و منافقان را در آنکه ایشان را عقوبت کند و هیچ
ابقا نکند بحال زن نوح و زن لوط که ایشان در تحت امر و فرمان دو بنده از بندگان صالح ما بودند یکی
زن نوح که نام او واعله بود و زن لوط را نام واهله ایشان هر دو با شوهر خود خیانت کردند و خیانت زن
نوح آن بود که او قوم نوح را گفتی بگویتا سخن وی نشنوید و اعتماد نکنید که او دیوانه است احوال وی با
من بهتر میدانم که همواره بر وی مطلع باشم و اگر کسی در خفیه با نوح ایمان آوردی بر فتی و جباران
کافران را خبر کردی تا وی را بزدندی و عذاب کردندی و خیانت زن لوط آن بود که قوم خود را خبر
دادی بآمدن مهمان و غریبان نزدیک وی بیامدندی و مهمانان را رنجه داشتندی و آن قوم را ان
معامله بلخبر کردندی و این هر دو زن چون کافره بودند و بقول ابن عباس منافق بودند قربت و نزدیکی
ایشان با این دو پیغمبر ایشان را کفایت نکرد و سودی نداشت از عذاب خدای و هیچ چیز دیگر از ایشان
سود ندارد ایشان را گویند روز قیامت یا کفتند در شوید در آتش دوزخ با آنان که بدوزخ روند
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ
وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ
فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ

خدای تعالی مثلی زد و داستانی پدید کرد برای کسانی که ایمان آورده‌اند بزن فرعون آسیه بنت مزاحم
که در آن وصلت کافران او را هیچ زیانی نداشت و نزدیکی ایشان بخدای تعالی نقص نکرد و کم نکند
جای که منزلت و مرتبت آسیه را هیچ زیانی نداشت بودن او در حباله کافری که دعوی خدایی کرد و گفت انا
ربکم الاعلی تا ذکر او این در عالم آسیه در وقتی که کافران سحر جویند موسی عصا بینداخت و عصا اژدها
گشت و آنچه ایشان ساخته بودند از رسنها و عصاها همه را فرو برد آسیه ایمان آورد و مدتی ایمان خود از فرعون
پنهان داشت چون فرعون بران مطلع شد فرمود وی را که از دین برگردد نگردید فرعون بفرمود تا وی را
چهار میخ کردند در آفتاب آنگاه بفرمود تا سنگ عظیم بیاورند تا بر وی زنند چون آن سنگ بدید در
خدای بنالید و گفت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ بار خدایا برای من در بهشت خانه بنا کن
خدای تعالی در آن حال حجاب برداشت تا از بهشت خانه بدید از در سفید یک پاره که برای وی بیافرید
بود وی دلخوش گشت آنگه خدای تعالی جان او برداشت پس از آنکه سنگ بر وی زدند چون سنگ بر وی زدند
بر تنی زدند بی جان هیچ المی و رنجی بوی نرسید و هم درین دعا گفت وَنَجِّنِي و مرا نجات ده و برهان از نفس
پلید فرعون و عمل کفر و ظلم و عذاب وی و نجنی من القوم الظالمین و برهان مرا ازین قوم ظالمان که قوم اند از قبطیان
و همچنین مثل زد بمریم دختر عمران که او خود را نگاه داشت و اندام خود را از فساد و بدنامی ما در دمیدیم در وی
از روح خود و آن جبرئیل ع بود که بیامد و باد در آستین وی در دمید که کفند در گریبان وی در حال
آبستن گشت بعیسی ع و بر آن روح را با خود اضافه کرد که آن فعلی بود که جز مقدور وی نبود که از باد دمیدن
جبرئیل ع عیسی را بیافریند و مریم تصدیق کرد و باور داشت کلمات خدای خود را و این کلمات آنست که خدای
با آن سخن گفت و پیغام بر آن [illegible] باور داشت کتابها خدای را که فرستاده بود بر پیغمبران و او از جمله
مطیعان و نماز کنندگان بود برای آن من القانتین گفت که مر وی را قوت مردان بود در عبادت خدای
رسول ع فرمود که مردان بسیار کامل شدند اما از زنان کسی کامل نشد الا چهار زن مریم دختر عمران و آسیه

دختر مزاحم و خدیجه و [illegible] فاطمه بنت محمد ص و درین دو مثل که خدای زد تعریض است بر
عایشه و حفصه و تحذیر است برای آنکه در وی ذکر کفر کرده است و اشارت است بدان که ایشان
اعتماد نکنند بر آنکه زنان رسول اند که آن فضل ایشان را سود نکند الا وقتی که مؤمنه باشند چنانکه
زنان نوح و لوط را سود نکرد و قصد تعریض ایشان است برای آنکه افشاء سر رسول کرده بودند

سورة الملك مكى است و سى آيه است

عبد الله عباس روایت کرد که رسول خدای ع فرمود که در قرآن سورتیست که من
میخواستم که در دل هر مؤمن بودی و آن سورة الملك است **عبد الله** مسعود
گفت چون بنده را در گور نهند فرشتگان عذاب از جانب پای وی در آیند فرشتگان رحمت گویند
شما را بر وی راه نیست که در شبها بر خاستی بر پای و سورة الملك خواندی از جانب سر او آیند
گویند شما را بر وی سبیل نیست که او شبها سورة الملك خوانده است گفت این سوره مانع است از
عذاب گور و این سوره را در توریت هم سورة الملك خوانند هر که این سوره را در شب بخواند ثواب
بسیار حاصل کند

بسم الله الرحمن الرحيم

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي
خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الَّذِي
خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ
ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ بزرگوارست و بزرگوار آنکه
که متفرد است بدوام و بقا و قدیم است لم یزل و باقی است لایزال وجود وی را ابتدا نیست و دوام
وی را انتهای نه تا بدانی که ثبوت جلال بالاوست و برکات آسمان و زمین از وی پادشاهی است که

ملک او را زوال نیست و پادشاهی وی را اعتزال و انتقال نه ملک و پادشاهی بدست قدرت
اوست و بامر و فرمان او ملک آمد و در قبضهٔ قدرت و دست تصرف میکرد اند چنانکه میخواهد
بایجاد و اعدام و زیادت و نقصان قوای بر همه چیزی قادر است از آنچه در تحت قدرت آید و تعلق
الوجود نباشد چنانکه بر ایجاد قادر است بر اعدام قادر است مرگ آفرید و حیوة تا معلوم شود که قادر
بر شی و ضد وی از اینجا که اگر مرگ معنی بودی ضد حیوة بودی و مذهب ابو القاسم بلخی و اشعری و جبائی
آنست که مرگ معنی است ضد حیات بحقیقت معنی خلق الموت آنست که تعلیل کند که عند آن حیوة
منتفی شود از تخریب بنیه و ترجیح بعضی معانی بر بعضی از آنچه حیات ممتاز وی باشد
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و مذهب درست اینست و بر این آنکه گفتیم که او معنیست
که حکم صادر نیست از وی که استدلال توان کرد باو بیان که معنی است وجوب طریقی نباشد با اثبات
او اثبات کردن او موقوف باجمالت اوست که خدای بیافرید مرگ و زندگانی را ذکر مرگ تقدیم داشت
بران که بشهر نزدیک تر است تا مکلفان مشغول شوند و بدانند که این حیات را مرگی در عقب است و
مرجع با مرگ خواهد بود تا دل بر مرگ نهند و کار وی ساخته کرده اند **بعضی دیگر**
گفته اند برای آن مقدم کرد که او مقدم است یعنی که حال نطفه و آن جنین همه را که اختیار از و آفرید
همه موات و جماد بودند آنگه حیاة در و آفرید از عبد الله عباس روایت کرده اند که خدای تعالی
مرگ را بر صورت کبش سیاه آفرید که هیچ چیز گذر نکند الا که بمیرد و حیات را بر صورت اسب مادیان
آفرید ابلق که هیچ چیز برسد الا که زنده شود و آن اسب است که جبرئیل بر وی نشسته بود سامری
و برابر دید و خاک از پی وی برگرفت و در گوساله زرین انداخت بانگ آمد این جز کرد درست شود
بر سبیل تمثیل بود گفت برای آن آفرید مرگ و زندگانی تا بیازماید شما را تا کدام کس است از شما که نیکو کارتر است
حق تعالی اطلاع و تعلیق نکرد و تخییر بر سبیل توسع و مجاز امتحان خوانده است برای آنکه این فعلها

با مکلفان صورت امتحان دارد اوست آن خدای که عزیز است و غالب و عاجز کرد اندرا نکنی
که عمل بد کند او انتقام کشیدن آمرزنده است کسی را که توبه کند و تفضل کند از عاصیان و نکره او ان لیبلوکم
ایکم احسن عملا تا عمل خالص تر است و صحیح تر که اگر خالص باشد و مشوب باشد بریا آن عمل
هیچ نبود چنان نباشد که خدای تعالی فرموده باشد پس لابد که عمل باید که جامع باشد این دو وصف
را یکی اخلاص و دیگر اصابت و از بدعت و ریا دور باشد آن خدای که بیافرید هفت آسمان طبقه
بر بر طبقه و دیگر نه بینی در آفرینش خدای تعالی که صفت او بخشش است هیچ تفاوتی و اختلافی
از روی حکمت و نه از روی نظر بلکه جمله مستقیم باشد درست و در اتفاق و احکام متساوی باشد
نظر کن در آسمانها هیچ کاهش یا زیادت و نقصان می یابی پس باز کردان چشم خود را و بنگر بار دیگر تا
هیچ قصوری و شکافی و کجی می بینی باز کردان چشم خود را دو بار در این آسمانها و نیک تصفح و تتبع
کن تا هیچ خللی و عیبی یابی که اگر بسیار بنگری و نظر خود را مکرر کردانی چشم تو بتو باز گردد
نظر او کند خسته و مانده گشته و رنجور شده و در آسمانها هیچ خللی و تفاوتی نیافته
کعب الاحبار گفت آسمان دنیا موجی است مکفوف و دوم از سنگ
حدید و سیم از آهن و چهارم از مس و پنجم از سیم و ششم از زر و هفتم از یاقوت سرخ و از
آسمان هفتم تا بعرش هفت حجابست میان هر حجابی بیابانها و صحراهاست از نور و نام آن فرشته
که بر حجابها موکل است یطاطروس است وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا
رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ
عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ تَكَادُ
تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ
قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

كبير وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير فاعترفوا بذنبهم
فسحقا لاصحاب السعير ما این آسمان دنیا را که بشما نزدیک تر است بیاراستیم بستارگانی که در
روشن اند بمانند چراغها در افشانند چون چراغها شما در ... و ما آنچه منفصل میشود از
نور کواکب چون پاره آتش کردیم تا بشیاطین انداخته شود چنانکه شعله آتش را از آتش جدا
کنند یا خود از وی یعنی آتش گیرند و بجای برند و آن آتش خود بر جای باشد شیاطین چون قصد
استراق کنند دزدیده گوش فرا دارند تا خبر اهل آسمان دانند و ایشان را بآن آتش بسوزانیم که با ایشان
اندازیم و بجهت ایشان ساخته ایم در دوزخ بمر شیاطین عذاب و آتش افروخته **وگفته**
اند که مراد بشیاطین منجمان اند یعنی ما این ستارگان را ظنون و گمانهای بعیب کردیم که ایشان ازین
ستارگان و حرکات ایشان گمانها برند و از ظن و گمان دیگران را خبر دهند آنکه گفت آنان که بخدای
کافر شدند عذاب دوزخ است و بد جای است برای بازگشت دوزخ دوزخیانرا و کافرانرا
چون ایشان را در دوزخ اندازند ایشان مرین آتش را شنوند آواز منکر چنانکه از آتش بود که آواز شنوند
در حالت سوختن روا بود که مراد این بود که ایشان از اهل دوزخ آواز شنوند مانند آواز خر چنانکه
گفت در آیه لهم فيها زفير وشهيق و آتش دوزخ میجوشد و ایشان را از قعر دوزخ بالا می اندازد
و از بالا بقعر دوزخ می برد چنانکه غرقانی با آتش جوشند از آنجا از زیر بر بالا رود و آنجا از بالا بزیر
برد و دوزخ از خشم که وی را باشد بر دوزخیان نزدیک باشد که پاره شود و از یکدیگر جدا شود و این
عبارتست از شدت خشم و شاید که مراد خشم خزنه دوزخ باشد آنکه گفت هر گه در دوزخ اندازند گروهی
را از کافران خازنان دوزخ بر سبیل توبیخ و ملامت از ایشان پرسند که هیچ پیغمبر بیم کننده ازین روزها
بشما نیامد و شما را خبر نداد ایشان جواب گویند بلی آمد و ما را خبر داد باور نداشتیم و تکذیب وی کردیم
و گفتیم خدای تعالی هیچ چیز نفرستاده و شما این دعوی میکنید که خدای فرستاده است دروغ میگویید

نیستید شما الا در ضلالت و گمراهی بزرگ و شاید که این سخن فرشتگان باشد که ایشان را گویند بودید
در دنیا الا در ضلال بزرگ و گفتند یعنی گویند این کافران دوزخی بر سبیل حسرت و تلهف که اگر
ما گفتار پیغمبر بشنیدمی و بدانستمی آنچه پیغمبران گفته اند ما از اهل دوزخ نبودیمی معترف شوند
بگناه خود و مقر آیند و گویند ما کردیم با خود پس اگر چنان بودی که مجبره میگوید بایستی که ایشان
معترف نشدندی و میگفتندی که ما گناه نکردیم و از ما نبود و تو کردی پس اعتراف ایشان سود نکند
سعب جنیدیه آنکه گفت هلاکت باد اهل دوزخ را و دوری باد از رحمت حق
گفته حق نام وادیست در دوزخ ابن عباس گفته در روز قیامت مردی را بیارند تا به
دوزخ برند دوزخ از وی منقبض شود حق تعالی گوید چه بود گوید بار خدایا او بسیار از من پناه
با تو دادی گوید رها کنید وی را و دیگری را بیارند چون بکنار دوزخ رسد گوید بار خدایا گمانی با تو این بود
گوید گمان تو چه بود گوید گمان آن بود که بر من رحمت کنی حق تعالی گوید رها کنید وی را دیگری را بیارند
از آتش از وی زفیر و شهیق بر آید که اهل عرصات همه از آن بترسند ان الذين يخشون ربهم
بالغيب لهم مغفرة واجر كبير واسروا قولكم او اجهروا به انه عليم بذات الصدور
الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير آنان که از خدای تعالی ترسند در حالی که خلوت
بود ایشان از مردمان غایب باشند و کسی ایشان را نبیند و از ترس خدای ترک واجب نکنند و ارتکاب
قبایح و معاصی نکنند ایشان را آمرزش باشد از خدای تعالی مزدی و ثوابی بزرگ و بزرگوار اگر
خواهید گفتار خود پوشیده گردانید و اگر خواهید آشکارا گویید خدای تعالی را از آن تفاوتی و نقصانی
نیست چنانکه آواز بلند شنود آواز پوشیده شنود و از هر دو پیش وی یکسانست و آنچه در سینها باشد
و سرائر می شناسد و داند **مفسران** گفته اند که مشرکان پیغمبر را ناسزا گفتندی خدای تعالی
رسول را از گفتار ایشان خبر دادی رسول با ایشان گفتی که چنین و چنین گفته اید ایشان به گمان افتادی

که مکر بعض ایشان کسی شنیده است و باوی نقل کرده، چون بعضی گفتندی گفتندی آهسته گوئید تا اکر بعض
آهسته گوئید تا کس نشنود خدای تعالی این آیه فرستاد گفت اگر آهسته گوئید و اگر بلند من می شنوم و می
دانم هر آنکس که شما را آفریده و افعال شما را داند اوست خدائی که با لطف است و ریق عالم است
و آگاه با آنچه ظاهر است و باطن **مسیّب** گفت مردی در یکی از شبها از میان درختان
می رفت باد سخت بر آمد واز هر درختی برگ بسیار در وا می افتاد در خاطر او بگذشت که آیا خدای داند که
چند برگ ازین درختان افتاده است هاتفی از گوشه آواز داد که الا یعلم من خلق وهو اللطیف
الخبیر هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه والیه
النشور ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور ام امنتم من فی
السماء ان یرسل علیکم حاصبا فستعلمون کیف نذیر ولقد کذب الذین من
قبلهم فکیف کان نکیر اوست آن خدای که زمین را برای شما رام کرد و نرم کرد ...
و مسخر شما کرده اید تا چنان که شما را می باید در وی می روید و می نشینید و تصرف می کنید تا آنچه
از وی صعب تر و دشوارتر نباشد بر شما آسان کرده اید پس می روید در مناکب زمین و کوهها
وی و این عبارت از غایت تذلیل زمین است **مجاهد** گفت مراد راهها است در میان
کوهها یعنی رفتن ما در کوهها بمنزله دوشهای حیوانات است از اشتران وغیر آن و بخورید از نعمتهای
ما آنچه روزی شما کردیم و بازی خواهد بود نشر شما و برانگیختن از گورها شما و بپرهیزید تا شکر
این نعمتها گذارید و اید باید آنکه تهدید کرده کسانی را که نعمت خدای بخورند و شکر نعمت نمیکنند وگفت ...
ایمن شدید از آن خدای که ملکوت و پادشاهی در آسمانها است و تخصیص آسمان برای آن کرد که از دست تصرف
دیگران دور است وگفته اند برای آن گفت که مشرکان گفتند الله خدای آسمان است و اصنام خدایان
زمین اند گفت از خدای آسمان شما ایمن شده اید از آنکه شما را بزمین برد چون فرمان وی برسد ناگاه

یعنی تو زمین را که در حرکت آید با اهل زمین را از زمین خدای تعالی از جهت و مکان منزه است برای
آنکه این صفت اجسام باشد و خدای منزه است از جهت اما اشارت مردم در وقت دعا با آسمان
است برای آنکه آسمان محل وحی است و منزل قطرات است و محل قدس است و جای مقدسان است و معدن
رزق است که و فی السماء رزقکم وما توعدون یا حق از کجا ایمن شده اید از آنکه باد سخت که سنگ ریزه
آرد و بر شما فرو فرستد و شما را بآن باد هلاک شوید چنانکه قوم لوط هلاک شدند چون آنکه شما بداند که چگونه
بود بیم کردن من شما را بعذاب آمادران که آنرا دانستن شما را هیچ سود ندارد آنکه ... را از ...
و کافران را هلاک کند یا آنکه گفت چنانکه تو را تکذیب می کنند این کافران بعضی از ایشان پیش از تو تکذیب کرده اند
پیغمبران ایشان انکار کردیم و نعمتهای خود از ایشان بگردانیدیم و عذاب ایشان از فرستادیم یعنی
بنگر که چگونه بود انکار کردن ما ایشان را بعذاب اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات
ویقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه بکل شیء بصیر امن هذا الذی هو جند لکم ینصرکم من دون
الرحمن ان الکافرون الا فی غرور امن هذا الذی یرزقکم ان امسک رزقه بل لجوا فی
عتو ونفور افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم
آیا نمی نگرند و نمی بینند مرغان را که بر بالای ایشان در میان هوا پرهای خود را از هم بگشاده اند
و در هوا می پرند و گاه پالها فراهم گرفته گاهی در بالها ایشان قبض و گاهی بسط ایشان را معلق
در میان هوا نگاه نمیدارد هیچ کس نتواند مگر خدای بقدرت خود و او بر همه چیزی بینا و داناست
کیست آنکس که لشکر شماست یعنی نگاه دارنده شما چنانکه لشکر پادشاه را نگاه دارد یعنی آنکس که بری
اشارت کند و گوید که اوست نگه دارنده شما بتان اند جز از خدای یا جز خدای است چون دفع بلای
و مکاره از شما نماید پس چگونه عز وی را می پرستید و چون خدای شما رنجی رساند بتان دفع نتوانند
کردن چرا باید پرستیدن ایشان آنکه گفت این کافران نیستند الا در غروری و فریبی از شیاطین در پرستیدن

بیان باید کرد آنکسی که شما را روزی دهد چون خدای روزی خود را از شما باز گیرد هر کز این بیان نتوانند
که شما را روزی دهد یعنی هیچکس نیست چون ناصر شما خداست و روزی دهنده شما خداست و پیراستند
آنکه جز او از عبادت کافران و جحود ایشان کفت ایشان لجاج و ستیزه میکنند در عصیان و طغیان
و رمیدن از حق بلکه ایشان آنکه مثل زد مؤمن و کافر را و کفت آنکسی که می رود و در حالی که در روی
در آمده باشد از آنکه نه بیند که بچپ راه رود در روی کامد یا چنان باشد که کسی میرود بر راه راست و او را
هیچ عثرتی و افتادن نباشد آن شخص راه یافته تر باشد آیا حال آن نیکوتر باشد یا حال این قتاده
کفت مراد آنست که کافران را روز قیامت بر انگیزند ایشان میروند بر روی در دوزخ میرانند و مؤمنان
بقدم خود کالبرق الخاطف میروند قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى
هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ
فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ اکر ایشان
جواب ندهند و نکویند که ناصر ما و رازق ما خداست تو بکوی ای محمد که ناصر و رازق شما خداست که شما را
بیافرید و از عدم در وجود آورد و شما را کوشها شنوا و چشمها بینا و دلها دانا پدید کرد و
اندک شکر می کنید این نعمتهای خدای را یعنی شکر نمیکنید بکوی که او آن کسی است که بیافرید شما را در
زمین و بپراکند و بمیراند و شما را بر انگیزد و با حضرت وی جمع کند تا جزای هر کسی بر وفق کردار شان
بدهد آنکه کافران را خبر داد آنچه ایشان میکویند ای محمد این وعده که ما را میدهی بقیامت کی خواهد
بودن اکر راست میکوئید تو جواب ده ایشان را و بکوی که آن علم نزدیک خداست وی میداند که کی خواهد
بودن و من پیغمبر بیم کننده ام کار من اینست مرا بعلم آن راه نیست آنکه خدای خبر داد از حال ایشان کفت
آن کافران چون وعده قیامت نزدیک بینند و احوال او را مشاهده کنند رویهای ایشان سیاه کردد کافران

تباه شود و اثر نکیرد و اندوه و وحشت بر روی ایشان پدید آید و ایشان را کویند این آنست که شما آنرا
بدروغ میداشتید و انکار میکردید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ
الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ کافران تمنای
هلاک پیغمبر و مؤمنان میکردند و میکفتند ما منتظریم و چشم میداریم که بایشان رسد و نحن
نتربص بکم الدوائر خدای تعالی رسول را بفرمود در آیت دیکر که بکوی ایشان را که چشم دارید و منتظر
می باشید که ما نیز منتظریم واقعه و حادثه شما را چنانکه کفت قل تربصوا فانی معکم من المتربصین
و درین آیت کفت بکوی ایشان را اکر هلاک کند مرا خدای و آنانرا که با منند از مؤمنان چنانکه شما تمنا میکنید
ما از زندان دنیا خلاص یابیم باز کشت ما ببهشت باشد اکر بر ما رحمت کند بآنکه آجال ما را زیادت دارد
و در مرک ما تاخیر کند شما که کافرید از عذاب دردناک که از آن مفری و مهربی نیست شما را که نکه دارد
و که زنهار دهد شما را هلاک ما می طلبید و در آن نیز ظفر و سعادت ماست و شما خود در هلاک
کرفتار شده اید که از آن هلاک هیچ نجات نخواهد بود شما را اکر خدای بر ما رحمت کند یا مهال و نصرت
بر شما شما را که نصرت دهد از کشته شدن بر دست ما و که نصرت کند بکوی ای محمد که او است آن خدای که
رحمت وی عام است بر جمله خلق و ما بوی ایمان آورده ایم و توکل بکرم وی کرده ایم نه بر غیر وی و با
این همه نه پنداریم که ما در ضلالتیم زود باشد و بسی بر نیاید که بدانید و معلوم شما کردد که بود آنکه در
ضلالت هویدا بوده ما بوده ایم یا شما بکوئید بکوی ای محمد کافران را که هیچ می بینید اکر این آب ما بزمین فرو
شود و از وی اثری نماند **کلبی و مقاتل** کفته اند مراد زمزم است و آن چاهی آب
عادی و قدیم دیکر از کفته اند مراد جمله است یعنی که اکر این آب را خدای بزمین فرو برد که باشد که این آب
بیرون آرد و با شما پس بر روی زمین ظاهر و روان کرداند **اورده اند** که یکی از جمله زنادقه

سکند شب یکی از ایشان می‌خواندی گفت رجال شداد و معاول حداد مردان با قوت و کلنگهای تیز
آب بیرون آرند او بشب بهفت آیه بیاه در چشم وی آمد و از رها تفتی شنید که میگفت بیار آن مردان سخت
و کلنگهای تیز آب تا این آب بر گشاید

سورة القلم

مکیست و پنجاه و دو آیتست و اندر خبر روایتست که هر که این سوره بخواند

وصادق

خدای تعالی ویرا ثواب آنان بدهد که خوی خوش دارند
ع گفت هر که این سوره را در نماز فریضه یا نافله بخواند خدای تعالی ویرا ایمن کرد از اندازه درویشی و
فشار گور

بسم الله الرحمن الرحیم

نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ
مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ خدای تبارک
و تعالی در این سوره سوگند یاد کرده است بنون و قلم و بآنچه می نویسند و گفته اند که دوات است
و قلم آنست که بوی چیزی که نویسند خدای تعالی تعظیم را بدوات و قلم سوگند یاد کرد و از
امام محمد باقر ع روایت کرده اند که نون نام جوییست در بهشت خدای تعالی
ویرا گفت کن مدادا مداد باش او فسرده شد و او سپیدتر بود از شیر و شیرین‌تر بود از شهد
آنگه قلم را خطاب کرد که بنویس قلم بنوشت آنچه خواهد بود تا روز قیامت ابن عباس گفت
آن ماهی است که زمین بر پشت او نهاده است و گفت چیزی که خدای تعالی اول آفرید قلم بود بر لوح رفت
آنچه خواست بودن بنوشت آنگه بخاری از آب بر آمد از آن بخار آسمان را بیافرید آنگه نون را بیافرید
و زمین بر پشت وی نهاد نون بجنبید خدای تعالی کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد کلبی و مقاتل

گفتند نام آن ماهی بهموت است امیر المؤمنین ع فرمود که نام آن
ماهی بلهوت است شعر مالی اریکم کلهم سکوتا و الله ربی خلق البلهوتا مجاهد از
اخبار گفتند خدای تعالی چون زمین را بیافرید و آنرا بشکافت و هفت زمین کرد ایشان فرشته
را بفرستاد تا این هفت زمین بر دوش گرفت و دستها بکشید یکی بمشرق رسید و یکی بمغرب و براه
قرار قدم وی گاوی از فردوس بفرستاد او را چهل هزار سر و چهل هزار قوایم بود قدم آن
فرشته بر کوهان او قرار نگرفت باری یاقوتی فرستاد و آنرا بر پشت گاو نهاد قدم فرشته
بر آن یاقوت قرار گرفت و مقدار وی پانصد ساله راه بود و قوایم گاو را جای قرار نبود خدای تعالی
سنگ سبز فرستاد که اندر وی بر حد هفت آسمان و هفت زمین قوایم گاو بر آن سنگ قرار گرفت و آن
سنگ است که لقمن ع پسر خود را گفت يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي
صَخْرَةٍ صخره را جای قرار نبود خدای تعالی نون یعنی ماهی را بیافرید عظیم و بزرگ و آن سنگ
بر پشت وی نهاد جمله اندام وی خالی ماند و آن ماهی بر روی آبست و آب بر باد است و باد بر
قدرت خدای تبارک و تعالی کعب الاخبار گفت ماهی بوسوسه ابلیس قصد کرد
تا بجنبید و آنچه بر پشت ویست بیندازد خدای تعالی جانوری را بفرستاد در بینی وی شد
و بدماغ وی رسید او در خدای بنالید فرمان داد تا بیرون آمد و در برابر وی بنشیند تا دیگر
قصد جنبیدن نکند عکرمه از ابن عباس روایت کرد که نون آخر حروف رحمن است
و مجموع الر و حم و ن که اوایل این سه سورة است جمع کنی الرحمن باشد در خبر است
که اول چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود بنظر هیبت در وی نگاه کرد بشکافت و او را گفت بر
گفت بچه نویسم گفت بهر چه خواهد بودن تا قیامت او بر لوح برفت و ذلک قوله ع جری
القلم بما هو کائن و گفته اند مراد بنون و القلم خط و کتابتست که خدای تعالی این نعمت نهاد

است

و قوام دین و دنیا بدو چیز است بشمشیر و قلم و برو ثبت شمشیرات چنانکه شاعری گفت
شعر: ان یاخذ القلم السیف الذی خضعت ﴿ له الرقاب و دانت دونه الامم
فالموت والموت لا شیء یعادله ﴿ ما زال یتبع ما یجری به القلم حق سبحانه
و تعالی بان ماهی و بان قلم یا این لوح و قلم و نفس که گفته شد یا بان دوات
و قلم که ذکر کرده شد قسم کرد و گفت بحرمت نون و قلم و آنچه نویسندگان می نویسند از فرشتگان
و غیر ایشان از کتب تو که محمدی و در این حال بنعمت و مکرمت خدای خود دیوانه نیستی چنانکه کافران
در حق تو گفتند و جنون بتو حواله کردند و گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون
و تراست در تحمل اعباء رسالت و قیام نمودن بمواجب آن مزدی ناکاسته و تو بر خوی
بزرگواری و نیکی خدای تعالی تعظیم خلق رسول ص کرد و وی را بدان مدح کرد از بسیاری تحمل
کردن رنجهای را که از قوم خود میکشید برای آنکه مودب بادب خدای بود فی قوله خذ
العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و برای آن خلق وی را عظیم خواند که کاینات
در چشم وی حقیر آمد چون شب معراج همه بر وی عرضه کردند در هیچ ننگرید ما زاغ البصر
و ما طغی و برای آنکه وی جامع مکارم الاخلاق بود و فرمود که بعثت لاتمم مکارم
الاخلاق مرا برای آن فرستاده اند تا مکارم اخلاق تمام کردانم و گفت ادبنی ربی فاحسن
تادیبی با که خوی خوش داشت همه امت را بخوی خوش فرمود چنانکه گفت انکم لن تسعوا
الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم و فرمود که مرد مومن بخوی نیکو درجه کسی یابد
که همه روز روزه دارد و همه شب نماز کند ابو الدردا از رسول ص روایت کرد که هیچ
چیز در ترازوی حسنه گران بار تر از خوی نیکو نباشد رضا علیه السلام
روایت کرد از پدرانش از امیر المومنین ع از رسول ص که فرمود بر شما باد بخوی نیکو که مرد نیکو

خلق در بهشت باشد بی شبهه و از خوی بد دوری کنید که مرد بد خوی در دوزخ باشد ابو هریره
از رسول ص روایت کرد که فرمود احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطئون اکنافا الذین
یالفون و یؤلفون دوست داشته ترین شما بنزدیک خدا آنانند که ایشان نیکو خوی تر و سهل
جانب تر باشند با مردم الفت گیرند و بسازند با مردمان و با ایشان دوستی کنند و از شما آنان را
دشمن تر دارد که سخن چینی کنند میان دوستان جدائی اندازند آنکه گفت تو ای محمد و مومنان را
دیوانه و مفتون خواستم بود که تو بینی و ایشان هم ببینند که دیوانه شما اید یا ایشان اند و بدانند که فتنه
جنون با ایشانست یا بشما و این تعریض است با بو جهل و ولید مغیره و مغیره کلبی گفت که چون
قریش دیدند که رسول ص تقدیم علی بن ابی طالب ع کرد و وی را بر جمله صحابه تفضیل نهاد گفتند که محمد
دیوانه شده است و در فتنه افتاده است خدای تعالی باین آیات رد کرد که ن والقلم و ما یسطرون
تا آنجا که ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین بدرستی که خدای تو عالم تر
است بدیوانگان بحقیقت و ایشان آنانند که از سر ضلالت خود را دیوانه و مفتون میخوانند و او دانا
تر است بآنانکه عاقلان اند بحقیقت و ایشان آنانند که راه یافتگان اند و مهتر ایشان علی است ع ١٤
فلا تطع المکذبین ودوا لو تدهن فیدهنون و لا تطع کل حلاف مهین
هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلک زنیم ان کان ذا مال و بنین
اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین خطاب کرد رسول خود را و همه امت در این خطاب
داخل اند و گفت فرمان مبر این جماعت کافران را که ترا تکذیب کردند و آیات ما را باور نداشتند و تصدیق نکنند
با دین تو و میخواهند که تو با ایشان مداهنه کنی تا ایشان نیز با تو مداهنه کنند و کافر شوی چنانکه ایشان
کافر شدند و این آیه مانند آن آیه است که فرمود ودوا لو تکفرون کما کفروا و میخواهند که تو با ایشان نرمی کنی
تا ایشان نیز با تو نرمی کنند ایشان را فرمان مبر خاصه هر مردی که سوگند خورنده بباطل طاعت ندارد خدای را

از سوگند بسیار خوردن نهی کرده است که هر که سوگند بخداء استهانت کرده باشد واو بخود خوار وحقیر
باشد گفته اند که موصوف باین صفات ولید مغیره بود وآن آیه در حق وی آمده است رسول صلعم را
فرمان میدهد سوگند خواره را مهین وحقیر بد رای وبی تدبیر ابن عباس گفت دروغ زن را بنزدیک مردمان
قربی ومنزلتی نیست واو همیشه حقیر باشد همّاز عیب کننده وبدگوی در پس مردم مشّاء بنمیم
سخن چینی کند مردم را بهم اندازد منّاع للخیر بازدارنده ومنع کننده مردم را از آنکه اسلام آرد
من عطاء خود از وی بازگیرد معتد اثیم ظالمی از حد در گذرنده فاجری بزه کار عتلٍّ
بعد ذلک زنیم بدخوی عظیم بجافی ودرشت خوی گافی سخت دل با این همه صفات بد
حرام زاده بود وسند قره همدانی گفت ولید را پدرش بعد از هیجده سال قبول کرد امیر المؤمنین علی
گفت بی اصل باشد وگفته اند کافری باشد لئیم النسب معروف بخبث وی شرارت شهر بن حوشب
روایت کرد از رسول صلعم که پرسیدند عتل زنیم چه باشد گفت مردی تن درست که طعام وشراب بسیار
خورد فراخ شکم باشد وظالم وگفت لا یدخل الجنة جواظ ولا جعظری ولا عتل زنیم گفتند جواظ
که باشد گفت مردی جماع کننده مناع للخیر که جمع کند وچیزی بمردم ندهد گفتند جعظری چه باشد
گفت بدخوی جافی گفتند عتل زنیم که باشد گفت هر فراخ شکم بسیار خواره ظالم رسول صلعم فرمود که
آسمان بگرید از هر مردی که خدای وی را تن درست داده باشد وشکم فراخ وکفافی که وی را باید آنگاه بر
مردم ظلم کند فذلک العتل الزنیم ان کان ذا مال وبنین برای آنکه خداوند مالهاست وپسران بسیار دارد
ومالی بی شمار چون آیات ما بر وی خوانند گوید این افسانه پیشینیانست وگفته اند شاید که معنی آن
باشد که فرمان مبر کسی را که موصوفست باین صفات ذمیمه برای آنکه وی را از توانگری بهره هست ان
دینا سنسمه علی الخرطوم انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا لیصرمنها
مصبحین ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت کالصریم

فتنادوا مصبحین ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فانطلقوا وهم یتخافتون
ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین وغدوا علی حرد قادرین فلما رأوها قالوا انا لضالون
بل نحن محرومون حق تعالی گفت این شخص مذموم وموصوف باین صفات ذمیمه زود بود که نشان
کنیم وداغ نهیم بر موضعی از روی که شریف ترین اعضاء ویست وآن بینی است که عرب آنرا مکان عزّة نهاده
اند وجای نخوة وتکبر تا ذلیل باشد ونشان بر غایة اذلال واهانت وی برای آنکه داغ بر روی عیب باشد
خاصه بر نیکوترین موضعی وبلندترین جای اندر روی که آنرا باز نتوان پوشیدن ابن عباس گفت
این داغ بشمشیر بود روز بدر چون وی بکارزار آمد تیغی بر بینی او آمد که نشان جراحت آن با وی باند بعضی گفته
اند ما وی را دشنام دهیم وبصفتی موصوف کردانیم که آن با وی باند وبآن مشهور باشد چنانکه حیوان بداغ
مشهور است مجاهد گفت یعنی ما روی وی را در قیامت سیاه کردانیم تا نشانی باشد
وی را از ایشان باشد وگفته اند وی را حد زنیم بخمر خوردن وخرطوم نامیست از نامهای خمر آنگه حق تعالی
گفت ما بیازمودیم ایشانرا یعنی اهل مکه را وآن آن بود که بدعاء رسول صلعم ایشانرا قحط وگرسنگی چند سال ابتلا
کرده اند گفت ایشانرا ابتلا کنیم چنانکه اصحاب بستان معروف ومعهود را ابن عباس گفت آن بوستان بود
در یمن که آنرا ضروان خواندندی در پیش صنعاء یمن بود بدو فرسنگی در یمنی که گذرگاه گذریان بود وخداوند
آن بوستان مردی اهل صلاح واهل نماز بود وعبادت وی آن بود که خرمای که بزمین افتادی در وقت بریدن
درویشان را بودی وتا آنکه خرما بر درخت بودی راه گذریان را از آن منع نبودی وچون خرما تمام بچیدی
حق تمام بدرویشان دادی وخدای تعالی بدان برکت کردی چون آن مرد از دنیا برفت وی را سه پسر بود میراث
بایشان رسید ایشان گفتند ما آن نتوانیم کرد که پدر ما کرده پدر ما از ارتفاع این یکنیمه بدرویشان دادی ما را
عیال بسیار است ومال اندکی راه بر راه گذریان بگرفتند ووقت ارتفاع درویشان بعادت می آمدند ایشان
می گفتند هنوز وقت رسیدن نیست امروز یا فردا می ندانستند آنگاه اتفاق کردند که پنهان از درویشان بچینند

در شب وآنرا ببرند و بهیچ مسکین نخورند و انشاء الله نگفتند در آن شب که اتفاق کرده بودند آتشی بیامد
وآن درختها همه را با بار بسوخت چنانکه خدای تعالی ذکر کرد فَطَافَ عَلَيْهَا بگشت بر این بوستان طواف
کرد طواف کننده از خدای تو وآن آتشی بود که از آسمان بیامد وآنرا بسوخت وحال آن بود که ایشان
خفته بودند پس این بوستان گشت همچون شب سیاه ابن عباس گفت چون خاکستر سیاه ودر لغت
حمیر خاکستر را صریم خوانند فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ یعنی یاران بوستان یکدیگر را آواز دادند بوقت صبح
که چنین بیدار باشید بامداد بگاه چرا که در بوستان خود میروید اگر خواهید میوه ببرند برفتند بیکدیگر آواز داده
وآهسته می گفتند که امروز بر شما درین بوستان نباید که هیچ مسکینی درآید یعنی درویشان
را در بوستان نگذارید وَغَدَوْا و برفتند ایشان بامداد بگاه قادرین تا باخود تقدیر کرده عزیمت
خود بر منع درویشان از آن بوستان مصمم کرده بودند وحرد درین معنی منع است وحرد بمعنی
غضب است وخشم ایشان گفتند که بحرث خود روید بحرث خود برفتند بحرد خدای یعنی بخشم
خدای رفتند معنی قادرین بر سبیل تحکم وسخریت باشد یعنی درحالی که قادر بودند بر آنچه عزم
کرده بودند ایشان چون بوستان رسیدند بوستان را سوخته وخاکستر سیاه دیدند قَالُوا
گفتند که گمراه شده ایم راه بوستان غلط کرده ایم ما بوستان معمور وآبادان دیدیم که اینجا
این مقام نیست چون اندیشه کردند بدانستند که همان جای است از آن سخن اضطراب کردند بگفتند
که ما را محروم کردند منع آن بوستان از ما منع کردند برای آنکه ما از درویشان گرفتیم و عزم کرده بودیم
که درویشانرا درین بوستان راه ندهیم قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ قَالُوا سُبْحَانَ
رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا
طَاغِينَ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ گفت آنکسی که بهتر و عادل تر و فاضل تر ایشان بود نه من شما را گفتم که درین سخن که

که بیخ برید استثنا بکنید وانشاء الله بگویید ابو صالح گفت استثناء ایشان سبحان الله بود ومن
شما را گفتم که بدل این سخن که میگویید که درویشان را منع کنیم چرا استثنا این نیت واین سخن نگویید
و بذکر خدای و تسبیح وی مشغول نشوید واین بران معنی است که بر عرف پارسیان نیز با تسبیح سخن نکو
نگویید سبحان الله میگویید وگفتند که معنی آیت که چرا استغفار نکنید از نیت خویش ایشان درین
گفتند پاکی ومنزه ای خدای ما آنچه کردیم وگفتیم بر خود ظالم وستمکار بودیم آنگه بعضی از ایشان روی
برخی آوردند ویکدیگر را ملامت میکردند ومیگفتند ای وای بر ما طاغی و یاغی بوده ایم ودر ظلم کردن
از حد درگذشته بودیم شکر نعمت خدای می بایست گفت آن اینه ده ایم وحق تعالی امروز درویشان
باز گرفتیم وآنچه در کار بود بجای نیاوردیم لاجرم آنچه سزای ما بود بما رسید آری بد کردیم و بگناه
خود معترف شدیم واز آنچه کردیم پشیمان گشتیم شاید که خدای تعالی ما را بدل آن بوستان دهد
بهتر و نیکوتر از آن که با خدای گشتیم و رغبت بوی نمودیم **ابن مسعود** گفت خدای
تعالی توبه ایشان وصدق ایشان را بشناخت وایشانرا بوستانی بداد بهتر از آن ودر وی میوه
بسیار بود وانگوری بود که هر خوشه از آن بار استری بود و نام آن بستان حیوان بود آنکه حق تعالی
بر سبیل تهدید گفت كَذَلِكَ الْعَذَابُ عذاب ما چنین باشد هر کسی را که مثل این فعل باشد و عذاب
اهل مکه همچنین بود که شکر نعمت ما نکردند ما ایشانرا بقحط و نیاز مبتلا کردیم و عذاب آخرت بزرگتر
باشد وسخت تر از عذاب دنیا اگر دانستندی از آن احتراز کردندی و بیندیشیدندی از برای آنکه اندیشه
نمی کنند در آیات وبینات ودلالات إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ
كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ
أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ
أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ بدرستی که متقیان و پرهیزکاران را

نزديك خداى ايشان بشفيعان يا نعمت خالص از شايبه تنغيص چون بتهاى دنيا مشركان گويند
اگر آنجا نيز باشد كه سجده ميكرديم يعنى اگر در آخرت خدا باشد حال ما آنجا همچنين باشد كه در دنياست خداى تعالى
خبر داد و گفت اين تمناى كه شما ميكنيد هرگز نباشد با مسلمانان كه مطيع اند هرگز مثل مجرمان و گناهكاران
يعنى كافران كرده ايم چگونه ما كافران را با مومنان يكسان كنيم اين تمنا محالست و حكم باطل است چگونه ميكنيد كه جزا
و ادن شما را بيد كه با شما مومنان خواهد بود تا همچنان كه شما را با ايشان حكم كند يا خود شما را كتابى هست از آسمان فرود
فرستاده در آن كتاب ميخوانيد كه حال شما در آخرت مانند آن باشد كه در دنياست و شما را باشد آنچه اختيار كنيد
آنجا يا خود شما را سوگندها و عهدها هست رسنده تا بروز قيامت كه شما را باشد آنچه شما بآن حكم كنيد از ايشان
بپرس اى محمد كه كيست از شما كه پايندان آن حكم است كه حال شما در آخرت همچنان خواهد بود كه در دنيا اين مقام
كه او را شما با خود اينها شريكان اند و انبازان كه در اين گفتار موافق ايشانند گو بيارند ايشان انبازان خود را
و معبودان خود را تا برين سخن موافقت نمايند و براى ايشان باين سخن گواهى دهند اگر راست ميگويند
درين دعوى يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ
تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ روزى كه در آن روز كشف كند و وابرد جامه را از ساق خود
و اين عبارتست از شدت و سختى كار و مراد آنست كه ايشان را گويند بياريد شركاء خود را تا براى ايشان گواهى دهند
در آن روزى كه كار بر ايشان سخت كرده و اين آن روزى بود كه ايام دنيا منقرض كرده و روز تكليف و توبه بسته
شود و قيامت پيدا كرده و ثواب و عقاب را معاينه ببينند بعد از آنكه خبر شنيده باشند ابن عباس
گفت اين سخت ترين ساعتى باشد در روز قيامت و اين ساعت آن ساعتست كه رسول صلعم خبر داد و راوى ابو هريره
و ابو سعيد خدرى رضى الله عنهما انست گفت چون روز قيامت باشد خلق را در موقف عرصات بدارند
خداى تعالى ميان ظالمان و مظلومان حكم كند تا بآن حد كه كسى را كه شير با آب آميخته فروخته باشد تكليف

كنند تا شير از آب جدا كنند بر سبيل عقوبت آنگه منادى ندا كند كه جمله خلايق بشنوند كه بيند هر امتى بر عقب معبود
و مقتداء خود بروند اصحاب صليب را با صليب بدوزخ برند بت پرستان را با بتان و همچنين هر قومى بدوزخ برند
عابدان با معبودان خود برود جهودان را گويند شما كرا مى پرستيديد گويند عزير پسر خدا را گويند دروغ
گفتيد خداى را زن نبود چگونه فرزند باشد آنگه بفرمايد تا دو فرشته بيايند بصورت عيسى و عزير ايشان
گويند معبودان ما اينانند و آن فرشتگان ايشان را بجانب دوزخ برند و بقعر ناى دوزخ بيارند
و ذلك قوله تعالى لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ آنگه بمانند آنان كه خداى
را پرستيده باشند از مومنان و منافقان خداى تعالى گويد شما كرا پرستيده ايد گويند خداى را خداى
تعالى بفرمايد تا حجاب بردارند و نورى از انوار عظمت پيدا شود كه جمله مومنان بسجود آيند آنانكه
منافقان و مرائيان باشند خواهند تا سجده كنند نتوانند پشت ايشان خشك شده باشد جهد
كنند تا سجود كنند بقفا باز افتند و ذلك قوله تعالى يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
يعنى آن روز باز برند از ساق يعنى از چنين روزى و ايشان را دعوت كنند با سجود يعنى از داعى و باعث
كه پديد آيد ايشان را آنگه كه آن نور ببينند خواهند كه سجده كنند نتوانند چشمهاء ايشان ذليل باشد و نماز
كردن را دعوت ميكردند و ايشان سلامت و تن درست بودند و سجده ميكردند و نماز بجاى مى آوردند
چنين گفت مراد آنانند كه حى على خير العمل ميشنيدند و اجابت نميكردند كَعْبُ الأَحْبار
گفت والله كه اين آيه فرو نيامد الا بر آنان كه از نماز بجماعت تخلف كردند آورده اند كه ربيع خثيم
را فالج پديد آمد در آخر عمر و كس دست وى گرفتند تا بمسجد بردندى گفتند تو معذورى گفت روا
نميدارم كه حى على خير العمل حى على الفلاح بشنوم و اجابت نكنم آنگه بر سبيل تهديد گفت رها كن مرا با
آنان كه اين حديث را يعنى قرآن را تكذيب ميكنند زود باشد و پس روزگار برنيايد كه ما ايشان را در
نورديم درجه درجه و پاره پاره هلاك گردانيم از آنجا نتوانند يعنى امهال دهيم و فرو گذاريم

ایشان از دو نعمت تا بغرور شوند همی کاه ما ایشان را در میان آن نعمت در نعیم و در کذاریم و بغذا
و نعمت زیادت کنیم وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ
أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ
الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ
من ایشان را مهلت دهم و تعجیل نکنم در عذاب فرا کذاریم و مهلت دهیم تا غافل گردند و ناگاه بگیریم
ایشان را بگیریم چنانکه گفت حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ کید من سخت است
و عذاب من قوی و سخت است امهال را کید سبب غفلت بود کید خواند آنگه گفت تو با ایشان بهدایت و اداء رسالت
در خواهی که ایشان از عطاء آن گران بار شوند و طاقت ندارند و از بن سبب در ... شوند یعنی تو از ایشان
مزد نمی طلبی که ایشان در طلب هدایت تقصیر میکنند یا علم غیب نزد ایشانست یعنی لوح محفوظ که از آن
می نویسند و حکم میکنند و بتو احتیاج ندارند با این همه ای محمد صبر کن برای حکم خدای تو در امهال ایشان
و تعجیل مکن بعذاب ایشان و مانند خداوند ماهی مباش یعنی یونس علیه السلام که او خشم گرفت بر قوم خویش و استعجال
عذاب کرد تو تو آمدت که با ایشان مدارا کنی و مهلت دهی ایشان را چون یونس مباش که چون بدریا افکندند او را ماهی
بخواند و او مکظوم و مغموم بود گفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ اگر نه آن بودی
که نعمتی و رحمتی از خدای بوی رسید و او را دریافت و دعاء وی مستجاب کشت و از شکم ماهی خلاص یافت
او را ماهی انداختی بزمین خالی از آب و گیاه و مردم او نکوهیده بودی فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ
مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ
وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ بر گزید او را و اختیار کرد پس وی را کار او را از دیگران باز خرید صالحانش نام او
بیامد ... صالح نوشت وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا کافران خواستند تا رسول را چشم کنند قومی از قریش
بیامدند و با وی با اعتقاد نمی گفتند ما مانند این مرد ندیدیم در فصاحت و بلاغت و اظهار دینه

این جماعتی بودند از بنی اسد معروف بچشم بد و گفته اند که چشم ایشان بغایتی بود که اگر ایشان را
گوشت بایستی کنیزک را گفتی بخیز و زنبیل بر گیر تا پاره گوشت بیاری و او بیامدی و هر جا شتری یا
گاوی یا گوسفندی که بر وی بگذشتی بگفتی ما احسنها و مثلها در حال بیفتادی و بمردی ... بیامدی و
بکشتی ... اسم نصیبی بدادی ... در میان ایشان مردی بود که چشم او بهر چه افتادی فی الحال از پای در
افتادی یا بمردی یا بشکستی و این مرد دو سه روز چیزی نخوردی ... ما ارتعوا ...
پس گرسنه ... میکردی **کلبی** گفت قریش بیامدند و این مرد را گفتند که ... زبان داری که ...
و نظر بر محمد افکنی باشد که چشم تو بوی رسد او بیامد رسول قرآن میخواند در رسول با ...
نیامد ... می کوید و عجب نکی نکاه در آن که رسول را بچشم آورده شود و این بیت انشا کرد
شعر قد کان قومك يحسبونك سيدا والحال أنك معيوف حق تعالی رسول را از چشم بد
نگاه داشت و این آیت فرستاد و گفت این کافران خواستند تا ترا چشم زخم رسانند ...
... شنیدند که قرآن میخواندی و در تو نگاه میکردند و گفتند ما احسنه و افصحه تا چشم
... میگویند که او دیوانه است از غایت حیرت و سرگشتگی که ایشان راست در کار تو و نیست این
قرآن الا ذکری و شرفی مر عالمیان را یعنی کسی را که چنین ذکری و شرفی آرد بجهانیان چگونه دیوانه خوانند
در خبرست که رسول فرمود که العين حق وإن العين ليدخل الرجل
القبر والجمل القدر ... ابن عمر ... اسماء بنت عمیس گفت یا رسول الله فرزندان جعفر را
چشم میرسد روا باشد که برای ایشان افسونی و تعویذی تو ... گفت روا باشد اگر چیزی بودی که قضا را
عذر کردی چشم بد بودی و مشکل آن را در این خلافست ابو علی ... و ابو القاسم بلخی گفتند این را اصلی
نیست ... گفت این ممتنع نیست و بر این اجماع مفسرانست و ... در میان عقلاء و ... نیز
است و سید رحمه الله روا میدارد و آنها که روا میدارند گفتند که تغییر آن است که ... بعد از آن تبع ... کرده اند

ما رأيته

بترسانند که تدمیر و تباه گردانند و هلاک کنند تا

سورة الحاقة

مکیة است و پنجاه و دو آیت روایت از ابی امامه از ابی بن کعب رضی الله عنهما

از رسول صلعم که فرمود که هر که سورة الحاقة بخواند خدای تعالی او را حساب آسان کند و در حدیث دیگر است که

هر که یازده آیه از این سوره بخواند خدای تعالی او را از فتنه دجال نگاه دارد و اگر تمام بخواند نوری

باشد او را از فرق سر تا به قدم او

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ فَأَمَّا

ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ

لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ فَهَلْ تَرَى

لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ الحاقة نامیست از نامهای قیامت یعنی ساعتی که واجب است آمدن وی و ثابت است

و لازم واقع شدن وی و هیچ ریبی و شکی نیست در وی برای آن حاقه خوانند قیامت را که از حق است در وی

کارهای بر حق باشد از حساب و کتاب و ثواب و عقاب آنکه بر سبیل استعظام وا پس گفت که و چه دانی

و تراچه شناسا کرد این حاقه که قیامت است چیست و هول و بیم وی تا بچه غایتست یعنی از بزرگی و هول

بمقامی رسیده است که دانش هیچ کس بآنجا نرسد تا علم از آنجا حاصل شد بکنه او و عظمت آن انگه

ذکر ثمود کرد و ذکر عاد که پیغمبر ایشان صالح ثمود رفت و هود بعاد و ایشان را از بیم روز قیامت که

بحقیقت آمدنی است بترسانیدند و کردگار را بانواع معجزه دعوت کردند و باور نداشتند و تکذیب وی کردند

چنانکه اهل مکه **اما ثمود** هلاک شدند بطغیانی که کردند یا بواقعه در گذرنده از حد خود در

شدت و سختی و آن رجفه بود و صاعقه که ایشان را هلاک کرد **واما عاد** که قوم هود بودند

هلاک شدند بباد سخت از حد درگذشته روایت کرد از ابن عباس و او از حضرت رسول صلعم

که فرمود که خدای تعالی هیچ بادی نفرستاد و هیچ بارانی الا به اندازه الا که قوم عاد و قوم نوح که این رو

باران در روز طوفان حکم خود عاصی شد از فرمان ایشان بیرون آمد چنانکه گفت انا

لما طغی الماء و باد روز هلاک عاد هم طاغی شد در خازنان آنکه این آیه بخواند که واما عاد فاهلکوا

بریح صرصر عاتیة سخرها بر ایشان مسلط کرد بر ایشان این باد را هفت شب و هشت روز متوالی و پیاپی

وهب گفت این ایام آنست که آن را ایام العجوز خوانند که در وی سرمای سخت و باد سرد باشد

و وجه دیگر گفته اند که عجوزه برای آن خوانند که عجوزه در سردابه رفته بود و پنهان شده تا روز

هشتم روز هشتم بادی در آن سردابه رفت و او را بکشت و باد منقطع گشت و این عجوز آخر کسی بود

که هلاک شد از آن قوم تو بدیدی قوم را یعنی عاد را در این ایام لیالی و در این باد سخت افتاده

هلاک شده گوییا که گوییا درختان خرما اند خشک شده و پوسیده گشته که باد برآید و آن را از بن

بکند یا از بیخ برکند و بیفکند پس هیچ می بینی ایشان را بقیتی یعنی همه هلاک شدند

وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ

أَخْذَةً رَابِيَةً إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا

أُذُنٌ وَاعِيَةٌ حق تعالی ذکر هلاکت فرعون و قوم او کرده است و گفته که فرعون و آنان که قبل از وی

بودند از نبع و عدوم و خشم وی و کسانی که ساکنان دیهها بودند که آن را مؤتفکات خوانند و آن دیهها ی

قوم لوط است ایشان همه کار عظیم کردند و گناهی سخت و فاحشه زشت آوردند از شرک و کفر خدای تعالی

پیغمبران با ایشان فرستاد و ایشان در پیغمبر خود عاصی شدند تا لاجرم بگرفت خدای ایشان را گرفتی سخت زیاده بر

حد عقوبتها که بدیگران رسید آنکه گفت چون آب طغیان کرد و از حد بگذشت در عهد نوح **قتاده**

گفت از بالای همه چیزها پانزده گز در گذشت چون آب بدین بسیاری شد ما شما را در کشتی نشاندیم تا شما غرق

نشدید و این بر سبیل تذکیر نعمت گفت ما را لنجعلها لکم تذکرة تا برای شما تذکره و عبرتی کردیم آن حالت که با مؤمنان

تا شما یاد گیرند ... یادگاری ... نگاه ... گوش
قوم فتح کردیم از نجات دادن ایشان و مغفرة کردن
روایت کرده که چون این آیه آمد که و تعیها اذن واعیة رسول ... امیر المؤمنین علی را ... گوش ... سألت الله
ان یجعلها اذنک ... از خدای درخواستم تا در گوش تو کند امیر المؤمنین ع گفت بعد از آن من هرگز چیزی فراموش نکردم
بریده اسلمی روایت کرده که رسول ... علی ... گفت
یا ... هرگز فراموش مکنم از دعاء رسول ... الآیة ... خدای
یا علی ان الله تعالی امرنی ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک ... فنزلت هذه الآیة
واجب است که تو ... یعنی ... تو ... گفت ... علی ... گفت ...
فراموش نکردم فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة وحملت الارض والجبال فدکتا دکة
واحدة فیومئذ وقعت الواقعة وانشقت السماء فهی یومئذ واهیة والملک علی ارجائها
ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة پس آنگاه که در دمیده شود
صور و آن نفخه اولی باشد و زمین را و کوهها را بر دارند از جای خود باد سخت و عظیم که بر ...
کوهها مسلط کرده‌اند یا بسبب آنکه فرشتگان را بفرمایند یا بی سببی خدای تعالی بقدرت خویش ...
را و کوهها را بردارد و بر یکدیگر زنند یکبار زدنی که همه درهم شکسته شوند ...
کرده‌اند رها نا پدید شوند پس آن روز واقعه پدید آید قیامت آشکارا شود و آسمان شکافته گردد
پس این آسمان محکم آن روز واهی و ضعیف و سست باشد و بر دارند عرش خدای را در آن روز ...
ایشان هشت فرشته ابن عباس گفت هشت صف فرشته باشند که عدد ایشان جز خدای نداند و در خبر ...
دیگر ... رسول ... که حاملان عرش امروز چهارند و روز قیامت مدد کنند ایشان را بچهار دیگر
تا هشت شوند ... روایت است که خدای تعالی عرش را بچهار ...
عرش ... الا ... هوا و قلم و لوح ... آنکه عرش ... الوان ...
و ... رنگ سرخی ... و سبزی ... زردی ... و سپیدی ... اصل ...

دیگر آن است آنکه هشتاد هزار هزار طبقه‌اند باز دیده هیچ طبقه نیست الا که تسبیح و تقدیس او میکنند
با آوازهای مختلف اگر ایشان آواز بزمین رسیدی کوهها پاره پاره شدی و گیاها بر زمین ... شدی
گفت آن روز عرش خدای تعالی را این هشت فرشته بر فرق گرفته باشند در آن روز شما را عرض کنند
یعنی ... و حساب کنند و هیچ پوشیده و پنهانی از شما بر خدای تعالی غایب نبود در خبر
آمده که مردم را سه جای عرض دهند در روز قیامت در دو عرضگاه جدل و خصومت کنند و در عرضگاه
سوم ایشان را نامها دهند بعضی بدست راست و بعضی بدست چپ فاما من اوتی کتابه
بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو فی عیشة
راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة
اما آنکس که نامه وی بدست راست وی دهند گوید بگیرید این نامه من و بخوانید و این برای آن
گوید که داند که در آنجا چیزی نباشد که ایشان را از آن شرم باشد بر سبیل ادلال میگوید که من به
حقیقت میدانستم و یقین بودم که من بحساب خود خواهم رسید و مرا بر عمل جزا خواهند داد پس او در
عیشی پسندیده‌گانی باشد پسندیده و خوش در بهشت عالی و مرتفع مکان و مرتبه و قدر او و بناهای
بلند ... وی عالی میوهای آن بهشت نزدیک بود که دست بوی رسد اگر ایستاده باشد و اگر نشسته
و اگر بر پهلو خفته ایشان را گویند بخورید این طعامها و بیاشامید این شرابها که این هنیت و نعمتها است
با نچه کرده‌اید و از پیش فرستادید در روزهای گذشته از اعمال صالحه واما من اوتی کتابه بشماله
فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه ولم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیة
ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم
فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه انه کان لا یؤمن بالله العظیم ولا یحض علی طعام
المسکین فلیس له الیوم ههنا حمیم ولا طعام الا من غسلین لا یأکله الا الخاطئون

و اما اگر کسی که نامه بدست چپ وی دهند او گوید کاشکی نامه من بمن نداده بودندی و ندانستمی که
حساب من چیست این برای آن گوید که داند که دران نامه فضایح و رسوائیها باشد و ای
کاشکی این حالت مرا مرگ بودی قطع کننده و ای کاشکی که آن مرگ که مراد در دنیا بود مرگ بودی
حکم کننده بانکه بعد ازان و حیاتی نخواهد بود و ای کاشکی مرا همی تا بدین سختی که بسبیل تحسر گوید مالی مرا ازان
من غنا نکرد و بفریاد من نرسید ملک من و قوت من از دست من بشد و هلاک کردید و با من نماند
و مرا هیچ حجتی نماند عند الله خدای تعالی خازنان دوزخ را فرماید که بگیرید وی را پس بند بروی
نهید در خبرات که چون حق تعالی گوید بگیرید او را این تحریک شخص صد هزار فرشته از زبانیه
گرد آیند و در وی آویزند و وی در دست ایشان پاره پاره شود آنگه خدای تعالی وی را باز آفریند اول که بند
و بند بر دست و پای او نهند و غل بر گردن او نهند پس آنگه ایشان را خطاب کند که او را در دوزخ ببرید
و با آتش بسوزید پس او را در زنجیری کشند هر زنجیری هفتاد گز ابن عباس گفت آن گزی فرشتگان باشد
از دبر وی در آرند و در دهن وی بیرون آرند و بعضی بدهن وی در برند و از دبر وی بیرون آرند
کعب الاحبار گفت اگر همه آهن که در دنیاست حلقه وی جمع کنند بر همه آهن دنیا بچربد آنکه بیان کرد دون
گفت این عذاب بدین سختی او را برای آن باشد که او بخدای بزرگوار ایمان نیاورد و درویشان را بر طعام دادن
درویش تحریص نکرد پس او را اینجا خویشی و دوستی نباشد که بفریاد وی رسد و لطف بر وی کند و رزق او را
هیچ طعامی نباشد الا زرداب و خون و ریم اهل دوزخ که از اندام ایشان روان شود ضحاک گفت
غسلین درختی است در دوزخ که خورش اهل دوزخ باشد ازان طعام نخورند الا خطاکنندگان
و گناهکاران که مشرکان از خود درگذشته اند و بباطل رسیده حق تعالی نادادن طعام را بدرویشان در
مقابله کفر و شرک نهاده است بدان که قرین شرک کرده است بلکه تحریص کردن را حکم به حال کسی کردن که منع
کند و طعام فرماید دادن فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون انه لقول رسول کریم

وما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون ولا بقول كاهن قليلا ما تذكرون تنزيل من
رب العالمين گفت هر آینه سوگند میخورم بآنچه می بینید شما و بآنچه نمی بینید یعنی بجمله کاینات
و موجودات باسمان و زمین و بدنیا و بآخرت و بنعمت ظاهر و بنعمت باطن و اجسام و ارواح صادق
گفت بآنچه می بینید از نعمت با خلقانم و آنچه نمی بینید آن بر و نیکوئی باد و ستانم که این قرآن گفتار
رسولی بزرگوار است تلاوت قرآن پیغام گذاردن کریم یعنی محمد م و گفتند یعنی جبرئیل م لقوله انه لقول
رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین هم برین تاویل که تلاوت و حکایة ویست نه از کلام
ویست وما هو بقول شاعر دلیل میکند که آن رسول محمد است م برای آنکه معنی اینست که برای ثابت
که او رسولست کلام ویست نه سخن خود اینها سخن رسول خواندن از الجاست که از وی میشنوند پنداریا
که وی میگوید بسبیل مجاز گفتار ویست نه گفتار شاعری آنکه بسبیل توبیخ گفت اندک ایمان می
آورید و اندک است ایمان شما و گفتار کاهنی نیست جز آنست که اندک تفکر و اندیشه میکنید در
قرآن تا بدانید و معلوم شما کرده که این قرآن از جنس کهانت و شعر نیست و محمد نه از جنس شاعران و کاهنان است
کاهن آن باشد که گوید مرا از جنس قرینانی هستند که اخبار غیب با من میگویند و مرا از غیب خبر میدهند
فایده برای آن گفت که ایشان بکبار رسول م شاعر خواندند و قرآن را شعر برای آن گفتند که ترکیبی عجیب و نظم
بدیع میشنیدند که مثل آن بخود نمی دانستند که وی را چه نام نهند برای تهجین و تحقیر وی را شعر میخواندند
و کهانت برای آن گفتند که در وی اخبار غیب است پنداشتند که از جنس کهانت است دران اندیشه
نکردند که شعر کلامیست موزون و مقفی که فایده معنی دهد و قرآن موزون و مقفی نیست و دران
اندیشه نکردند که کهانت بالقاء شیاطین باشد چنانکه ایشان دعوی کردند و باین قرآن القاء شیاطین
از قبل خدای تعالی پس خدای تعالی برایشان رد کرد و گفت او تنزیل است از خدای جهانیان
ولو تقول علينا بعض الاقاويل لأخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين

فما منكم من احد عنه حاجزين وانه لتذكرة للمتقين وانا لنعلم ان منكم مكذبين
وانه لحسرة على الكافرين وانه لحق اليقين فسبح باسم ربك العظيم
و اگر چنان باشد که این رسول ما بر ما بافد بر ما سخن دروغ یعنی سخن که ما نگفته باشیم بر ما بندد و بر ما الحق
کند ما او را بگیریم گشتن که از آن سخت تر نباشد و آن قتل صبر است که او را می‌کشند و او می‌نگرد چنانکه
دست بگیرند و شمشیر از پیش وی بزنند و پس بریده شد ما او را دست و راست بگیریم و آن رگ دل
و آن رگیست که میان دل بافرون باشد و گفته‌اند رگی باشد اندر پشت ابن عباس گفت ما او را بگیریم
بقوت و قدرت و تمکین عبادت از قدرت الله که وی را گرفته باشیم هیچ کس نباشد از شما که او را از ما
گشتی یعنی باز دارد و این قرآن پندی و موعظتی است مر پرهیزکاران را و ما میدانیم که از شما کسانی
اند که تکذیب میکنند و بدروغ میدارند قرآن را حقا بست کافران را و گفته‌اند به خطا
مومنان راست یعنی از شما جمعی اند که بقرآن کافر خواهند شد و این قرآن حسرتی باشد کافران را چون
ثواب مومنان و مطیعان بینند و ایشان از آن محروم مانده باشند و این قرآن هدایت یقین است که او
حقیقت و در وی شبهه نیست **بعضی** گفته‌اند که این حقیقت یقین است یعنی که یقین را حاجتی
باشد این آنست پس تسبیح کن بنام خدای بزرگوار تو خدای که جمله اشیا با کمال عظمت در علی حجات
است نکرانرا که نعمت وحی و قرآن تکرار کرده است و آیه را دلیل است باشد که
اگر چنین بودی اضافة الشی الی نفسه بودی

سورة المعارج

مکیة ... آیت ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد
که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را ثواب آنان دهد که عهدنگاه دارند و بنماز اقامت نمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله ذي المعارج تعرج الملائكة

والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة فاصبر صبرا جميلا انهم
يرونه بعيدا ونراه قريبا ابن عباس گفت این سایل نضر بن الحارث بود که او از خدای
تعالی بخود عذاب خواست قوله تعالی اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا
حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم آنچه از بجای روز بدر بوی رسید او را
بکشتند و معنی صبر گفته‌اند آنست که او را باز داشتند و طعام و شراب ندادند تا که بمرد و از اسیران
روز بدر کس را نکشتند الا او را و عقبه بن ابی معیط را و سفیان عیینه را رسیده‌اند از این سائل

از امام محمد باقر ع فرمود که پس از تو هیچ کس ...

و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نیز این روایت هست که چون رسول ص دست امیرالمومنین علی ع
بگرفت بغدیر خم و او را بر بالاء منبر برد و بر مردم عرض کرد و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه
و عهد ابا بست که ... وی این حدیث در میان مردم آشکارا شد و در قبایل عرب منتشر گشت
این خبر بحارث بن النعمان الفهری رسید برخاست و بر شتری نشست و آمد تا بلشکرگاه رسول
و از ناقه فرود آمد و ناقه را زانو ببست و پیش رسول رفت جمله صحابه حاضر بودند گفت ای محمد
آمدی و گفتی که بگویید اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله کفتیم و گردن نهادیم و گفتی که
پنج نماز کنید بپذیرفتیم و گفتی که زکوة بدهید بدادیم و گفتی که یکماه روزه بدارید قبول کردیم و حج
فرمودی قبول کردیم بعد از این جمله راضی نشدی تا بازوی پسر عمت گرفتی و او را بر بالا بردی و گفتی که هر که
من مولاه فهذا علی مولاه و بیت این حدیث از خود گفتی یا خدای ترا فرمود رسول ص فرمود والله الذی
لا اله الا هو که این قول بفرمان خدا گفتم او روی بگردانید و گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک
الآیه هنوز بر راحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بیامد و از سر وی در آمد و از زیر وی بیرون رفت
بیفتاد و بر جای بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد خواهنده در خواست عذابی که واقع شد ...

ایده

جرم که قرار صحیح کرده باشد که آن عذاب را دفع کند برای در مجرم خدای تبارک و تعالی و از جهت
وی جهت حکم کرده و اجب کرده معارج کنایتی است که میان زمین و
آسمان هفتم و زمین باشد **مجاهد** گفت راههای آسمان است و فرشتگان بر وی بگذرند
و جبریل ع تا آنکه که بعرش وی رسند و بجای که مهبط او امر وی باشد در روزی که مقدار آن روز
پنجاه هزار سال باشد از سالهای دنیا و گفته اند که یک روز پنجاه بر شود که اگر آدمی کسی دیگر باشد پنجاه هزار سال
برود و این عروج از زمین هفتم زمین باشد تا بالا هفتم آسمان با و امری که خدای را باشد و بجای دیگر فرموده که
فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون روزی که مقدار آن هزار سال باشد و این از آسمان دنیا باشد
تا بزمین آمدن پانصد ساله راه و بر رفتن پانصد ساله راه و گفته اند روز قیامت است که موقوف خلق است
برای حساب و فصل قضا بران معنی که اگر حساب خلقان را بجز خدای کند پنجاه هزار سال بکار آید و
خدای تعالی به نیم ساعت این حساب بکند **وگفته اند** که روز قیامت پنجاه
موقف است هر موقفی هزار سال **ابن عباس** گفت که شده روز قیامت برای کافران چنان باشد
که گوئی پنجاه هزار سال است از سختی **ابو سعید** گفت که یکی رسول ص را از ین سوال کرد و گفت
یا رسول الله چه دراز روز خواهد بودن روز قیامت رسول ص فرمود که بآن خدای که جان من بفرمان اوست
که این روز بر مؤمن سبکتر باشد از نمازها فریضه که او بگذارد در دنیا آنگه رسول ص را فرمود که ای پیغمبر صبر ...
این کافران ترا می رنجانند و بر سبیل استهزا طلب عذاب میکنند تو صبر کن صبر کردن نیکو چنانکه در
میانه از تو جزعی پیدا شود این کافران این روز را می بینند و از قدرت ما دور می مانند و از جمله محالات
می شمرند و ما آن را نزدیک می بینیم و در قدرت خود آسان میدانیم يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ
وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ
يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ

روزی باشد که آسمان گداخته گردد چون نقره گداخته یا مس گداخته و کوهها چون پشم رنگین
زده و چیده و چون کوهها را از دور بنگاه کنی با نواع رنگها چون راهها و شکافها که در وی باشد
بعضی سپید و بعضی سرخ و بعضی سیاه چنانکه گفت وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا
خدای تعالی آنرا در هوا روان کرد مانند چون پشم رنگین واخیده و ضعیف و در آن روز هیچ
خویشاوندی را از خویشاوندی سوال نکند برای آنکه همه بخود مشغول باشند و از وی چنانکه
گفت وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى کافران را با یکدیگر نمایند و تا همه ایشان را باشیوعان رسانند تا از
یکدیگر تبرا کنند خویشاوندان را با یکدیگر نمایند تا بدانند که میان ایشان شفقت و مهربانی نمانده است
عبد الله عباس گفت یکساعت باشد که یکدیگر را بازشناسند
پس از آن دیگر کس کس را نشناسد در آن روز کافر تمنا و آرزو کند که نجات با وی فروشند و عوض آن
پسران و برادران که با ایشان نازیده اند و زن و فرزند و قبیله و عشیره و برادر که پناه با وی میدادند و هر چه
در زمین است بستانند پس آنگه ویرا نجات دهند كَلَّا إِنَّهَا لَظَىٰ نَزَّاعَةً لِلشَّوَىٰ
تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ
وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ
وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ
حق تعالی بر سبیل ردع و زجر فرمود که نباشد این تمنا که کند و آرزو و خواهد بحاصل نیاید
حقا که این دوزخیست زبانه زننده و آتش وی دوزخی که نام وی لظی است گفته اند که نام درکه
دوم است آتشی که پوست از سر باز کند گوشت از استخوان بریزد جمله اعضا و جوارح را بسوزد هر که
که از ایمان اعراض کرده باشد و پشت بر و آورده او را میخوانند و میگوید الی الی ابن عباس گفت

کافران را بنام و نسب ایشان بزبان فصیح آواز دهند آنگه بر چیند ایشان را چنانکه مرغ دانه بر چیند
آنکه صفت دیگر کرد و برای گفت او جمع کرد مال را و در وعا نهاد و بآن بخیلی کرد و زکوة نداد گفتند
که عبد الله بن حکیم سر کیسه در نمی بست و برا گفتند چرا چنین میکنی گفت شنیدم که خدای تعالی فرمود که
وجمع فاوعی آنگه وصف آدمی کرد و گفت بدرستی که آدمی را بخیل و ترسنده آفریده اند چون بوی رسد
تنگدستی بار بسیار جزع و ناشکیبائی کند و چون فراخ دستی و توانگری یابد باز دارنده و منع کننده
و بخیل باشد و بر نعمت شکر نکند و بر بلا صبر نکند و رسول فرمود که **شر ما فی الرجل شح هالع**
وجبن خالع بدترین آنچه در مرد بود بخل بود که آنرا بجزع آرد و حرص و بددلی که وی را از جای ببرد
یعنی آدمی از آنجا که احتیاج دارد جزع میکند و این دو صفت را که بخل و جزع است بخود راه میدهد
گویا وی بر آن آفریده شده است و بر آن طبیعی گشته آنگاه از این آدمیان استثنا کرده و گفت مگر
الا المصلین که نماز بپای دارند و بر آن مداومت نمایند صحابه را پرسیدند که ایشان که باشند
گفتند آنانی که در نماز التفات نکنند و از جانب چپ و راست نگاه نکنند و محافظه و مراقبه
ارکان و اوقات وی کنند و آنکه در مالها ایشان را حقی باشد معلوم و مقدر یعنی زکوة و صدقه
آن مر خواهنده و بی روزی را یعنی نام خواهنده بخواهد تا بیندارد که محتاج نیست محروم شد
از صادق ع روایات است که مراد باین آیه آنست که از مال حقی را اخراج کند و بدهد و بیش دهی
هر روزی یا هر جمعه و آنانکه تصدیق کنند و باور دارند روز حساب و جزا را و آنانکه از عذاب
خود ترسان و خایف باشند از برای دفع عذاب استعداد کنند بطاعات و خیرات و اجتناب معاصی
و منهیات و بحقیقت که عذاب پروردگار ایشان نه چیزی است که از وی ایمن توان بود **والذین هم لفروجهم**
حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک
فاولئک هم العادون والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم

بشهاداتهم قائمون والذین هم علی صلاتهم یحافظون اولئک فی جنات مکرمون
و آنانکه فرجهای خود و اندامهای خود را از حرام نگاه دارند مگر بر زنان حلال خود که در نکاح آورده باشند
یا بر زنانی که ایشان را مالک شده باشند یعنی کنیزان را که ایشان را باکی و ملامت نکنند
و هر کس که بجز این طلب دارد و از آنان باشد که ظلم و بیدادی کند و با نفس خود دشمنی کند و از حدی که خدای
نهاد تعدی کند و آنانکه امانت نگاه دارند و مراعات عهد و پیمان کنند و بعهد که کرده باشند
وفا کنند و آنانکه بشهادت و گواهی خود قیام کنند و گواهی باز نگیرند **سهل**
گفت شرک نیارند و شهادت از لا اله الا الله بر زبان رانند و آنانکه بر نماز و اوقات نماز
محافظت کنند ایشان که جامع این خصال و حاوی این صفات اند در بهشتها مکرم باشند
فمال الذین کفروا قبلک مهطعین عن الیمین وعن الشمال عزین ایطمع
کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا انا خلقناهم مما یعلمون
فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم وما
نحن بمسبوقین چیست این کافران را که بجانب تو شتابنده اند و روی بتو کرده اند گردن کشیده
و چشم تیز کرده از جانب راست و از جانب چپ گروه گروه بتو حلقه شده و ترا در میان گرفته
سخن تو می شنوند و در آن اندیشه نمی کنند بلکه استهزاء و افسوس میدارند روایت کرده اند
که مشرکان بیامدندی و برابر رسول ص بنشستندی و سخن وی می شنیدند و استهزا میکردند با صحابه
و میگفتند که اگر چنین است که محمد میگوید که ایشان بهشت خواهند رفت ما پیش از ایشان در وی بجای
ما اهلیتر باشیم خدای تعالی فرمود که هر یکی ازین کافران طمع دارند که در بهشت باشند با نعمت حقا که
این نباشد و هرگز مطمع ایشان حاصل نگردد آنگه گفت بیافریدیم ایشان را از آنچه میدانند یعنی شناسند
که از نطفه آفریدیم و در اصل طینت همه متساوی اند و هر که ببهشت رود بتمنا نرود با ایمان و عمل صالح

ابن هند و تقوی بیت بحیات تو که جمله رستگاری * بدین است و به زهد و پرهیزکاری * مکن
اعتمادی که بی‌برم فلان را * ز بی کی کند دین خواستار * یعنی تو خود جای سلمان فارسی * دگر بولهب
را که زنجب و خوار * مخور از صحابه چون وعظ گفتندی همه معایب و مثالب آدمی میگفتند که اصل
او از منی بول است آنکه گذرگاه او هم بول بوده است تا که در رحم مادر بود میان آب و خون بود
آنکه که بیرون آمد بول و غایط بار کرد و بول و غایط خود در ماند انکه که چنین باشد بر او تکبر چگونه رسد
شعر ارى ابن ادم ابطرته حظوظهم من الدنيا الذ به * فلم نظروا اوّلهم منىّ * و آخرهم اذا انتبهوا ميتة
سوگند میخورم بخدای مشارق و مغارب که ما قادریم و توانائیم بر آن که ایشان را هلاک کنیم و قومی دیگر بهتر
از ایشان بیافرینیم بدل ایشان و ما مسبوق نباشیم یعنی ما را عاجز نتوانند کردن و بر ما سبقت نتوانند کرد
و از ما نتوانند گذشت فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَوْمَ
يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ
ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ آنکه بسبیل تهدید گفت که دست از ایشان بدار و بگذار ایشان
تا خوض و شروع نمایند و بازی کنند در دنیا و پیوند روز خود آن روزی که ایشان را وعده داده‌اند
روزی که از گورها بیرون آیند بشتاب میروند گویا که ایشان با غایتی و نشانی که ایشان را نصب میشانند
بر یکدیگر سبقت میگیرند خاشعة ابصارهم چشمهای ایشان خاشع از ترس و مذلت و بر روی ایشان
مذلت یعنی سیاه روی باشد آن روز روزی باشد که ایشان را وعده داده اند ای ایشان دفعه ترسانیده

سورة نوح علیه السلام

مکی است و بیست و هشت آیت ابی بن کعب
از رسول روایت کرد که هر که این سوره بخواند از جمله آنان باشد که دعای نوح وی را دریابد فی قوله
ولمن دخل بيتي مؤمنا وللمؤمنين والمؤمنات

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ قَالَ يَا قَوْمِ
إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ
وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ما فرستادیم
نوح را به پیغمبری بقوم او و او را گفتیم که بترسان قوم خود را پیش از آنکه بایشان آید عذاب دردناک
و آن عذاب استیصال بود یعنی طوفان که بایشان رسید و همه هلاک گشتند نوح بایشان رفت دعوت آغاز
کرد و گفت ای قوم من شما را بیم میکنم و می‌ترسانم ازین کار که شما بر آن مصر شده اید از پرستیدن بتان
و ترک عبادت خدای جهانیان و میگویم که خدا را پرستید و از معاصی اجتناب کنید و طاعت
من دارید و فرمان برید تا خدای تعالی بیامرزد گناهان شما را و باز پس کند عمرهای شما را و تاخیر
کند در مرگ شما تا بمدتی که آن مسمی است و نام برده و این آیة دلیل است بر قول آنان که دو اجل تعیین
میکنند یکی ادنی و یکی اقصی مشروطات بتقوی و طاعت و عبادت بر ایشان چون نکردند
با آن نرسیدند و با اجل ادنی هلاک شدند و کسانی که دو اجل فرض نمیکنند ازین جواب داده‌اند و گفتند
که ایشان را اجل اقصی آن وقت بود که ایمان آورند و تقوی کار بستند چون نکردند اجل اقصی ایشان
بود چنانکه اگر ایمان آوردندی ایشان را ثواب بهشت بودی چون نیاوردند نبود پس نتوان
گفتن که ایشان را دو اجل باشد چنانکه نتوان گفتن که ایشان را هم دوزخ باشد و هم بهشت که اجل
اقصی و بهشت موقوف بود بشرطی که حاصل نیامد و اجل مسمی غایتیست که با آنجا برسند و از آنجا
در نگذرند و آن ایشان را تمامی هزار سال بود که این اجل چون برسد دیگر تاخیری نباشد یا تعجیل
ندارد اگر شما بدانید و اندیشه کنید قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ
دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا
ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ

وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم
مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا نوح
پیغمبر پیش ازان که دعوت کرد قوم خود را روزگار دراز صرف کرد ازیشان پس کسی ایمان نیاورد
از ایمان ایشان نومید گشت شکایت با خدای برد گفت بارخدایا من این قوم خود را دعوت کردم
و در دعوت هیچ تقصیر نکردم بلکه مداومت کردم هم در شب و هم در روز تا ایشان را با حضرت
تو بخوانم دعای من ایشان را نیفزود الا گریختن از قبول کردن و من هر وقت که ایشان را دعوت کردم
در شب یا در روز تا باشد که تو ایشان را بیامرزی بآن سبب که توبه کنند و از کفر و عصیان باز آیند
ایشان انگشتهای خویش در گوش کردندی تا از من نشنوند و جامهای خود پوشیدندی و در سر
کشیدندی تا مرا نبینند و بر کفر مقام کردندی و بایستادندی چنانکه ازان بر نگردند و استکبار عظیم
استعمال نکنند که من کشتی و بزرگی خود دانند پس من ایشان را دعوت کردم و ایشان را اعلان کردم
و پنهان کردمی و در پنهان نیز هیچ تقصیر نکردم و هرچه ممکن بود دعوت کردم هیچ سود نداشت پس گفتم
ایشان را گفتم از خدای خود آمرزش خواهید که او آمرزنده گناه کاران است تا فرو فرستد بر شما باران
پیاپی شما را روزی **در خبر است** که در عهد عمر خطاب رضی الله عنه
سالی قحط بود عظیم و اصحاب او استسقا رفتند عمر با استغفار هیچ نیفزود چون باز آمد گفتند
استسقا نکردی گفت استسقا کردم بغایت جهد و طاقت و مگر نشنیده‌اید که نوح ع چهل سال از زنان ایشان
عقیم شدند و باران از آسمان نیامد نوح ع ایشان را گفت از خدا آمرزش خواهید و استغفار
کنید تا خدای شما را باران دهد و زنان شما با حال ولادت شوند آنگه این آیت بخواند در خبر است
که مردی پیش حسن بصری آمد و گفت گناه بسیار دارم گفت برو و استغفار کن دیگری گفت گفت
بسیار دارم گفت برو و استغفار کن دیگری آمد و گفت درویشم مرا چیزی بیاموز که روزی من فراخ گردد

گفت برو و استغفار کن دیگری آمد و گفت مال بسیار دارم و هیچ فرزندم نیست گفت برو و استغفار
کن دیگری آمد و گفت بوستانی دارم و وقت آنست که میوه بر آید و آن را آب نیست می ترسم که خشک
شود گفت برو و استغفار کن حاضران گفتند سبحان الله جماعتی آمدند در حوایج مختلفه همه را
استغفار فرمودی گفت اعتماد بقول خدا کردم در قصه نوح ع فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ
غَفَّارًا از خدای آمرزش خواهید تا خدای گناهان شما را بیامرزد و باران فرو فرستد و مال شما
و پسران شما در زیاده کند و شما را بوستانها و جویهای آب روان دهد مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ
وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ
الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا
ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا
لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ
وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ای قوم چه بوده است شما را که خدای
تعالی را امید نمی دارید و تعظیم و توقیر وی نمی کنید که در این تعظیم کردن خدای شما را در سرای کرامت
بار دهد **کلبی** گفت از عظمت خدای نمی ترسید **مجاهد** گفت خدای را بعظمت
و بزرگی نمی بینید و حال آنست که خدای شما را باطوار و بارها آفریده است از خاک آنگه
علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه لحم آنگه خلق دیگر آنگه طفل آنگه کودک آنگه مراهق آنگه محتلم
آنگه محیط آنگه جوان آنگه کهل آنگه پیر آنگه خرف هیچ نمی بینید و نمیدانید که خدای
تعالی هفت آسمان را مطبق چگونه آفرید و ماه را در آسمانها نوری کرد و آفتاب را در وی چراغ
که اهل دنیا در روشنایی وی بینا باشند با آنچ محتاج آن باشند چنانکه اهل خانه بچراغ و ماه
چنین نیست بلکه نور تیب بقوت ضیاء آفتاب نرسد و اگرچه ماه با آسمان دنیاست در میان

آسمانها نیست این عادت استعمال عربست که گویند فلان را خانه در فلان شهرست [illegible]
کنار شهر افتاده باشد [illegible] آسمان بمنزله شهری گرفته است از آنجا که همه مانند یکدیگرند

عبد الله عباس

در تأویل این آیت گفت که روی ماه و آفتاب بجانب آسمانست و قفای ایشان
بجانب زمین و گفت بر من حدیث [illegible] خواند از خدای تعالی و آیت والله انبتکم من الارض نباتا
[illegible] باید برای شما از زمین [illegible] و این بر سبیل استعارتست [illegible] شما را دیگر باره بزمین [illegible]
پس آنگه مرده باشید و دیگر باره بیرون آرد شما را از زمین [illegible] و خدای تعالی زمین
را برای شما بساطی کرده است تا [illegible] شما را باید [illegible] در زمین در راههای
فراخ آنگه بیان کرد شکایت نوح از قومش گفت که نوح پیغمبر گفت ای خدای من این قوم من
در حق عاصی شدند و نافرمانی کردند و متابعت و پی روی کردند کسی را که [illegible] زیاده
نکرد مال وی مگر خسارت و زیان کاری این قوم رؤسا و اشراف قوم وی بودند با خدای
کید و مکر بزرگ میکردند مکر آن بود که زیردستان را از متابعت نوح منع میکردند و گفتند
مکر بزرگ آن بود که مردی پیر بیامدی و دست پسرک طفل گرفتی و نوح را بوی نمودی
گفتی ای بچه من پیر شدم کوشش کن تا بعد از وفات من این مرد ترا نفریبد و زنهار که
او جادو است دیوانه و هیچ چیز نگوید که از صلاح باشد وقالوا لا تذرن آلهتکم
ولا تذرن ودا ولا سواعا ولا یغوث ویعوق ونسرا وقد اضلوا کثیرا ولا تزد
الظالمین الا ضلالا مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم
من دون الله انصارا وقال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا
انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا رب اغفر لی ولوالدی
ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات ولا تزد الظالمین الا تبارا

این زنهای مسلمانان [illegible] خویش [illegible] کنند کردند [illegible] و از پرستیدن ایشان [illegible]
[illegible] یکی را ود خوانند و یکی را سواع و یکی را یغوث و یکی را یعوق و پنجم را نسر

محمد بن کعب

گفت آدم را پنج پسر بود ایشان همه [illegible] و عابد بودند یکی از ایشان بمرد و برادران
دیگر از فراق او غمگین شدند شیطان بیامد و گفت اگر خواهید تا صورت وی برای شما [illegible] در قبله
خود [illegible] چون نماز کنید در او نگرید [illegible] گفتند ما نخواهیم که قبله ما چیزی باشد [illegible] کنیم
[illegible] در مسجد [illegible] گفتند [illegible] دیگری بمرد همچنین [illegible]
آنگه مدتی بدین برآمد مردم دست از نماز و عبادت بداشتند و فساد بنیاد نهادند شیطان با ایشان
آمد و گفت شما هیچ معبودی را نمی پرستید گفتند [illegible] گفت این تمثالها [illegible]
پدران شما انجا است می پرستیدند که در نمازگاههای ایشانست ایشان آنرا پرستیدن گرفتند
تا خدای تعالی نوح پیغمبر را بفرستاد نوح ایشان را با عبادت خدای خواند ایشان [illegible]
[illegible] گفتند لا تذرن آلهتکم الآیه محمد بن قیس گفت این پنج کس مردم صالح بودند
از عهد آدم تا نوح و ایشان را اتباعی بودند که بایشان اقتدا کردندی چون بمردندی یاران ایشان
گفتند اگر بصورت ایشان تمثالی بسازیم [illegible] آن تمثال [illegible]
[illegible] چون ایشان بمردند شیطان بیامد و فرزندان ایشان را گفت ایشان معبودان پدران شما

عبد الله عباس

بودند شما ایشان را نمی پرستید ایشان بت پرستیدن پیش گرفتند
گفت نوح کافران را منع کرد از آنکه گرد آدم را طواف کنند ابلیس بیامد و ایشان را گفت [illegible]
[illegible] برای شما بر صورت آدم تمثالها سازم تا [illegible] طواف کنید [illegible] ایشان صنمی تراشید
ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر و ایشانرا [illegible] ایشان پرستیدند چون ایام طوفان بود
در زیر خاک [illegible] بماندند تا آنگه که شیطان ایشانرا بیرون آورد و برای مشرکان عرب [illegible]

را برگرفتند و از ایشان بدومة الجندل بنی کلب رسید تا آنگه که اسلام آمد و آن جرم یکی ایشان بود و قبیلهٔ بنی یغوث
را برگرفتند و براد بردند و می پرستیدند تا آنگه بنی ناجیه خواستند تا از ایشان بستانند آن را بگریزانیدند
و با بنی الحرث بن کعب بردند و یعوق را کهلان برگرفتند و از ایشان بهمدان رسید و نسر را حمیر
و سواع بود را هذیل و از بتان که عرب را بود لات را ثقیف بود و عزی را سلیم و غطفان و مناة
را اوس و خزرج [illegible] اساف را بر حجر الاسود بود و نایله را بر رکن یمانی نهاده و هبل بر بام
کعبه [illegible] و ود بر صورت مردی بود و سواع بر صورت زنی و یعوق و یغوث بر صورت
اسبی و نسر بر صورت کرکس آنگه گفت وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا و بسیار کس را گمراه کردند این رئیسان و اشراف
با این بتان که بعبادت ایشان بسیار کس گمراه شدند و ای بر خدای آن ظالمان را میفزای الا ضلالت
و گمراهی از سبب گناهان ایشان و با آب غرق کردانید پس آنگه در آتش دوزخ بردند ضحاک گفت
این هر دو در دنیا بود در میان آب آتش بیامد و ایشان را بسوخت و گفتند هر یکی عضوی را از یک جانب آب
غرقه میکرد و دیگر جانب آتش میسوخت و ایشان نیافتند جز از خدای یاری که از عذاب ایشان را باز
دارد وَقَالَ نُوحٌ نوح عم دعا کرد و گفت بار خدایا مگذار بر روی زمین از این کافران هیچ
کس را که اگر تو بگذاری ایشان را بندگان ترا گمراه کردانند و از ایشان در وجود نیاید مگر
نا مسلمان کاری کافری دعاء نوح گفتند بر ایشان بدستوری خدای تعالی بود ابو زید گفت
نوح عم بر ایشان دعا کرد آنگاه که خدای ارحام زنان ایشان عقیم کردانید و اصلاب مردان خشک کرد
پیش از عذاب بچهل سال و گفتند هفتاد سال نوح عم دعا کرد و خدای تعالی اجابت کرد و در میان
ایشان هیچ کودکی نبود آنگه نوح عم خود را دعا کرد و مادر و پدر خود را پدرش و نام ملک متوشلخ بود
و نام مادرش [illegible] گفت بار خدایا بیامرز مرا و مادر و پدر مرا و هر کس را که در خانهٔ من آید و او مؤمن
باشد گفتند که بخانه مسجد خواسته است و گفتند کشتی خواسته است و مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بیامرز

و نوح پیغمبر عم دو دعا کرد یکی هلاک کافران و دوم بآمرزش مؤمنان چون اولین مستجاب شد دوم
اولیتر که مستجاب شده باشد چون مؤمنان را دعا کرد گفت بار خدایا میفزای این ظالمان را الا هلاکت و دمار

سورة الجن مکیست

وهی ثمان و عشرون آیة ابی بن کعب روایت
روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را بعدد هر آدمی و پری که بمحمد عم ایمان آورده
باشد و تصدیق کرده و بعدد هر که تکذیب کرده ثواب آزاد کردن بنده بدهد

بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى
الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ
صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ
تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بگوی ای محمد عم خبر ده مردمان را که بمن وحی فرستاده اند
آن جماعت پریان که میگذشتند و قرآن بشنیدند بایستادند و گوش فرو داشتند و استماع قرآن کردند
مفسران گفتند این نه کس بودند از جنیان نصیبین که گوش کردند
قرآن خواندن رسول عم ابو حمزه ثمالی گفت از جنیان بنی الشیصبان بودند و ایشان گروهی اند که از
ایشان بیشتر کسی نیست و عامهٔ لشکر ابلیس از ایشان باشد چون ایشان بنزدیک قوم خود آمدند گفتند ای قوم
ما قرآنی عجب شنیدیم و این آنگاه بود که گفتند که برسول خدای ایمان آورده بودند و رسول عم ایشان را
برسالت بجنیان فرستاد ایشان برفتند و دعوت کردند و گفتند ما قرآن عجب شنیدیم سخنی که بخلاف
سخن خلقست و در دلایل اعجاز و برهان صدق است و راه می نماید برشد و صلاح و توحید و ایمان
و ما ایمان آورده ایم و با خدای خود انباز نگیریم و خدای بزرگوارست و بلند جلالت و عظمت و بزرگی

و بی نیازی وی هرگز زنی نگرفت و فرزندی بخلاف آنکه کفار گفتند برای آنکه او جسم نیست و این یک از
صفات اجسام است و او غنی و بی نیاز است او را حاجت و شهوت نباشد داو بی خرد و کم عقل و نادان
نیست قوم ما یعنی ابلیس بر خدای تعالی سخن گفته است که ظلم و عدوان است و لایق جلال و حضرت وی نیست
و او با خدای زن و فرزند نسبت کرده و او را زن و فرزند گفته و ما بحقیقت و یقین ندانستیم و گمان
آن بود که هرگز آدمیان بر خدای دروغ نگویند و آنچه گویند راست گویند این گمان بردن بر قول ایشان اعتماد
کردیم و آنچه گفتند آنرا معتقد شدیم چون بدانستیم که بخلاف آنست که اعتقاد کرده بودیم باز آمدیم و مؤمن
شدیم وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا وانهم ظنوا کما ظننتم
ان لن یبعث الله احدا وانا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا وشهبا
وانا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا وانا لا ندری اشر
ارید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا وانا منا الصالحون ومنا دون ذلک کنا طرائق قددا
و بدرستی که مردانی بودند از آدمیان که پناه با جنیان دادند و این از بوده که چون یکی از عرب در بیابان شبانگاه
حاضر آمدی گفتی اعوذ بسید هذا الوادی من شر سفهاء قومه چون این بگفتی و اعتقاد کردی که در
جوار او و ستا ایمن و خوش بخفتی **مقاتل** گفت اولین کسی که پناه گرفت از انسیان بجنیان
بنو حنیفه بودند آنگاه این در عرب فاش گردید عکرمه روایت کرد از ابن ابی السائب
الانصاری که یک روز من با پدرم میرفتم در آن وقت که رسول صلعم بمدینه آمده بود در راه شب در آمد بنزدیک
شبانی شدیم چون شب به نیمه رسید گرگی بیامد و بره بگرفت راعی آواز داد گفت یا عامر الوادی جارک
جارک منادی آواز داد که یا سرحان ارسله ما آواز شنیدیم و کس را ندیدیم گرگ بره را رها کرد و بیامد در
میان گله رفت و گزندی بوی نرسید حق تعالی این آیه فرستاد و از آن حالت و مقالت خبر داد و گفت مردانی از
آدمیان پناه با مردانی میدهند از جنیان بر آدمیان از جنیان را در زیاد کردند پلیدی و جباری و گمرهی

بسبب پناه گرفتن ایشان بایشان تا گفتند که ما بر جن و انس مهتر شدیم همه در فرمان ما اند و در جهالت ما
وایشان بیفزایند و گمان بردند یعنی جنیان گمان بردند چنانکه شما مشرکان گمان بردید که خدای تعالی هیچ
کس را بر نینگیزد و حشر نکند از مردگان این روایت گفته اند که از جمله آنست که خدای حکایت و معجزات انبیا
حسن بن واقد نه از قول جنیان است و بعضی گفته اند که از جمله گفتار ایشانست یعنی ایشان گفتند که آدمیان
گمان بردند چنانکه شما گمان بردید که خدای هیچ کس را بر نخواهد انگیخت و ما بپسیدیم و طلب کردیم که
آسمان را یافتیم پر کرده از فرشتگان که نگاه بانانند شدیدا یعنی سخت قوی و ستارگانی که پاره های آتش اند یعنی
یعنی خواستیم تا بر آسمان رویم و چیزی از اخبار غیب بشنویم فرشتگان ما را مانع میشدند تا آتش می آمد
و ما را میسوخت بدرستی که از پیش آسمان می نشستیم در جایهای نشستن برای گوش فرا داشتن و سخن شنیدن
از پیش می نشستیم و سخن میشنیدیم اکنون هر که خواهد که استماع کند می باید که برای خود پاره آتش نگه
بان که منع کند وی را از شنیدن و جنیان این برای آن کردند که سخن فرشتگان بشنوند و بیایند و الهام
افکنند بر جاهلی که ما غیب میدانیم چون پیغمبر صلعم آمد ایشان از آن ممنوع شدند بفرشتگان و شهاب
و این نام آن ستاره است که مانند آتش در هوا کشیده میشود چون تیر وانا لا ندری و ما نمیدانیم
که این منع جنیان است که از نحو حجب میدهند نبی علم غیب گفتند ما نمیدانیم که با اهل زمین چه میخواهند
یا بدی میخواهند از بلا و نکبت و بیماری و تنگی و درویشی یا بخلاف این از رشد و صلاح و تندرستی
و توانگری میخواهند با ایشان و بدرستی که از صالحان و نیکمردان اند و از ما هستند قومی که دون ایشان و فروتر
ایشان اند یعنی در میان نیکان هستند و بدان هستند و ما بودیم خداوندان راههای مختلف و طریقهاء
گوناگون و پراکنده یعنی بر جهودی و ترسایی و مذهب دهریان وانا ظننا ان لن نعجز الله فی الارض
ولن نعجزه هربا وانا لما سمعنا الهدی آمنا به فمن یؤمن بربه فلا یخاف بخسا ولا رهقا وانا منا
المسلمون ومنا القاسطون فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا

وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ
يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ترجمه بحقیقت بدانستیم که در زمین خدای را عاجز نتوانیم کرد و باوی بر نیاییم
چون خواهیم که وی را عذاب کنیم و بگریختن وی را عاجز نتوانیم کرد که اگر از وی مرگ دریم و بگریزیم با هر جا که رویم
در قبضه قدرت وی باشیم و در تحت امر وی و چون بشنیدیم قرآن را بوی بگرویدیم و با یمان آوردیم
هر که بخدای خود ایمان آرد او از هیچ ظلمی نترسد و از نقصان نیندیشد و بیقین دانید که توابی از
بگردد و بنا واجب عقابش نکند و از ما اند آنان که مسلمانان اند و آنان که ظالمان و کافران اند پس هر که
اسلام آرد و گردن نهد دین خدای را از آنان که قصد صلاح کار خود کرده باشند و بصواب رسیده و نعیم
بهشت یافته اما آنان که ظالمان اند ایشان هیمه دوزخ اند جز سوختن را نشایند و همچنین وحی فرستاد اند
بمن که ایشان یعنی جماعت جنیان و آدمیان بر راه راست مستقیم بودندی و بهوا ایشان کرده بکردندی و بر طریق
ایمان و هدایت بودندی در نعمتهای ما بر ایشان گشاده شدی و روزی ما بر ایشان فراخ گشتی و ما
ایشان را بسیار آب دادمی که اصل معاش و بنیاد توانگری ایشان در آن بودی و این نعمت بر ایشان از
آن بودی تا ایشان را بیازماییم تا بر نعمت شکر میکنند یا نمیکنند تا بر شکر جزای شاکران یابند و بر کفران
نعمت جزای کافران حسن بصری گفت والله که اصحاب رسول الله صلعم برین بودند چون طریقه
مستقیم رفتند خدای تعالی گنجهای کسری و قیصر بر ایشان گشوده تا مفتون شدند و عثمان را کشتند
آنگه گفت هر که اعراض کرد و در راه اسلام روی بگرداند حق تعالی او را در عذاب سخت برد که در وی
هیچ راحتی و راحتی نباشد عکرمه گفت صعود کوهی است در دوزخ کلبی گفت ولید مغیره را تکلیف کنند
تا بر کوهی صعود به بسیاری رنج و مشقت چون بر بالای کوه شود بچهل سال از دست بیفتند [illegible]
اندازند دیگر باره تکلیف کنند که بالا شود همیشه درین تکلیف باشد و هو قوله تعالی سارهقه صعودا
وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا

يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا
رَشَدًا قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ
وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا گفته اند
که سبب نزول این آیت آن بود که جنیان گفتند که ما چگونه بنزدیک تو حاضر آییم و در مسجد چگونه با تو
نماز کنیم و از اینجا که ماییم تا اینجا راه دور است خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت مساجد همه خدای
شما با خدا خدای دیگر مپرستید حسن بصری گفت جمله بقاع زمین را خواست لقوله علیه السلام
جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا زمین را برای من مسجد کرده اند و خاکش را طهور ساختند
تا هر کجا وقت نماز کنم من و امت من و هر کجا آب نیابیم بخاک تیمم کنیم در خبرست که
پیش از نزول این آیت چون مسلمانان در مسجد شدندی گفتندی لا اله الا الله و السلام علی رسول الله
و گفته اند مراد بدین اعضای سجده است که ذات پیشانی و هر دو کف دست و هر دو سر زانو و سر انگشتان
پای گفت این مساجد آفریده خدایست بآن جز خدای را سجده مکنید و گفته اند مراد نمازهاست یعنی
نماز خدای راست و با خدای کس را مخوان و عبادت مکن و برین معنی هم حمل کرده اند که مساجد خدای راست
تا در آنجا عبادت خدای کنند و در وی بکار دیگر مشغول نشوید و چون برخاست بنده خدا یعنی محمد صلعم
میخواند خدای را یا دعوت میکرد خلق را با خدای نزدیک بودند جنیان که بر سر هم افتند از زحمت ایشان
و حرص ایشان بر سماع قرآن عبدالله عباس گفت این قول از ان نفر جنیانست
که حکایت میکنند با جنیان دیگر چون باز نزدیک قوم خود شدند جز وی اند ایشان را از ازدحام اصحاب
مصطفی صلعم بوقت نماز و قرات قرآن ایشان را و قتاده گفت مراد آنست که چون
رسول برخاست بدعوت کردن جن و انس مجتمع شدند و یکی گشتند تا ابطال کار او کنند و اطفای نور
خدای تعالی کنند ایشان از این و حجت وی ظاهر کرد اینک قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي بگو تو ای محمد واگر قالوا انما

معنی آن باشد که رسول خدای گفت من خدای خود را میخوانم و او را عبادت میکنم و هیچ کس را با وی شریک
نمیکنم و این کار که من میکنم موجب آن نیست که شما همه یار و یاور یکدیگر شوید و با من عداوت و دشمنی اشکارا
کنید قل بگوی ای محمد که من مالک نیستم برای شما نفع و ضرری را نفع و ضرر شما بدست خداست بگو که هیچ کس مرا پناه

مقاتل

خود نتواند گرفت از عذاب خدای و هرجا ملجا و پناهگاه نیابم جز از وی
گفت سبب نزول این آیه آن بود که کافران قریش وی را گفتند از دین خود برگرد تا ترا پناه خود کنیم خدای تعالی
فرمود که بگو که مرا جز از خدای هیچ کس پناه نتواند گرفت و زنهار نتواند داد و مالک هیچ پناهگاه نباشم
و خود را از عذاب وی نتوانم رهانیدن مگر برسانیدن از خدای پیغامهای وی و امتثال کردن فرمانهای وی
و هر که عاصی شود در خدای و پیغمبر وی او را آتش دوزخ باشد و در آنجا جاوید بماند و هرگز راحتی بدو راه
ننماید و نیابد و فرجی حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا
قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ
أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ
أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا
حق تعالی میفرماید که این جماعت که مظاهرت و معاونت یکدیگر میکنند در عداوت محمد و اطفای نور
وی مجهان باشد تا آنگه که معاینه ببینند آنچه ایشان را وعده میدهند از دست ظفر مسلمانان بر ایشان روز
بدر و غیر آن پس زود بود که بدانند تا که ضعیف تر بوده است بناصر و یاور و عدد کدام اندک تر بوده است
بگوی ای محمد این جماعت را که می پرسند از تو که این وعده تو کی خواهد بودن بگو که من میدانم که نزدیکست یا آنکه
وعده میدهند یا درازست و خدای من آنرا آمدی و غایتی خواهد نهاد که پس از آن وقت نباشد من نمی
میدانم خدای میداند و داننده چیزهای غیب او داند و بر غیب خود کس را اطلاع ندهد الا آنرا که
برگزیند و بپسندد از پیغمبران بدرستی که بیارد از پیش وی و از پس وی نگاهبانی از فرشتگان تا باز دارند دیو

کرد اندر شیاطین را با وی نگاه دارند از وسوسه ایشان تا برساند وحی خدای تعالی را چنانکه
فرموده باشد مقاتل گفت خدای تعالی چون پیغمبر را بفرستادی ابلیس بیامدی بصورت
فرشته با شیاطین تا بر وی القا کند عزم وی بر سبیل اضلال خدای تعالی فرشتگان را بفرستادی
تا ایشان را براندندی و اعلام کردی پیغمبر را که اینها شیاطین اند احتراز کنید از ایشان لیعلم تا بداند
که پیغمبران برسانیدند خدای خود را یعنی تا معلوم وی ظاهر کرد در آنچه وی عالم بود بآن که
ایشان برسانند پیغامها را بی زیاده و نقصان و علم وی محیطست بآنچه نزدیک ایشانست از شرایع
و غیر آن هیچ چیز بر وی فایت نشود و بشمرد و بدانست عدد چیزی را بعدد و تفصیل از خورد
و بزرگ و اندک و بسیار آنچه بود و آنچه باشد والله اعلم بالصواب

سورة المزمل

بعضی گفته اند مکیست و بعضی گفته اند مدنیست

و نوزده آیتست از رسول صلعم روایتست که هرکه در نماز خفتن بخواند یا در نماز
شب یا در آخر روز این سوره را که امان باشد برای وی و زنده دارد خدای او را زنده داشتن نیکو و خوش

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ
وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا
وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا حق سبحانه و تعالی رسول را بنماز شب
میفرماید اگرچه خطاب خاصست مر پیغمبر را اما مراد عامست همه امت محمد اند و در حق این خطاب
داخل اند میگوید که ای خفته و جامه در کشیده برخیز و در شب نماز بپای دار مگر اندکی از شب که در آن

قدر یا بآسایش مشغول کردی و بعضی نیمه از شب یا نیمه شب اندکی کم کردن یا بر نیمه بیفزای اختیار ترا است
در نماز کردن درین مقدار از شب و قرآن میخوان بترتیل و آهستگی چون این آیه آمد رسول و صحابه نماز
میکردند در شب و میدانستند تحقیق که چه قدر است از شب یا نیمه و تعب بودی که شب بار همه کردندی از
ترس آن که مبادا که آنچه مراد است از قیام شب در آن مقدار قیام کرده نشود حق تعالی در سوره دیگر این را
تخفیف کرد بقوله علم ان سیکون منکم مرضی و میان سوره اول و سوره آخر مدت یکسال بود و گفته
اند ده سال و این امر نماز سنت بوده است و همچنان مانده است و سنت موکدات است عایشه روایت
است که گفت در آن وقت که این آیه آمد من و رسول در یک چادر خفته بودیم درازی وی چهارده گز
بود تا رشتی موی بز و پودش پشم شتر یک نیمه رسول برده دست گرفت و نماز میکرد و یک نیمه من بر خود
پوشیدم و خفتم بعضی گفته اند که در بدایه کار این نماز بر رسول و صحابه فریضه بود و چون از شب یا ثلثی
قیام میکردند بنماز شب پایهای ایشان آماه کرد و رنجه شدند خدای تعالی آن نسخ کرد برای تخفیف
ایشان و آن قول که در بدایه سنت بود نیکوتر است لقوله تعالی ومن اللیل فتهجد به نافلة لک
و مستحب آنست که نیمه آخر شب بخیزند از بهر نماز این سنت موکدات است در سفر ساقط نمیشود و رسول امیر المؤمنین
را بنماز شب وصیت کرد و گفت علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل و بخواند قرآن بترتیل
آن بود که حروفها را گشاده و هویدا کرده اند ابو طاهر گفت آن بود که تفکر کنی در لطایف خطاب قرآن
و نفس را مطالبه کنی بقیام نمودن آن و باحکام او و دل را بفهم معانی و اسرار او و این جز بآن آهستگی
نتوان از رسول روایت که صاحب قرآن را گوید اقرأ وارق و رتل قرآن میخوان و بربالا میرو که هر
آیتی درجه از بهشت حاصل کن و بترتیل خوان چنانکه در دنیا خواندی یعنی ساکن خوان تا بستر تو الی آخر
که منزلت تو در بهشت نزدیک آخر آیتی است که بخوانی انا سنلقی علیک ما تو بخواهیم افکندن سخن گران
یعنی وحی عایشه گوید که دیدمی رسول را صلعم در وقت نزول وحی در روزی که سرمای سخت بود در سرما

عرق از تن وی روان شدی حارث بن هشام گفت رسول را پرسیدم که وحی چگونه آید
گفت او قاتی چنان باشد که آواز جرس و آن بر من گران بود و سخت و او قاتی بود که فرشته آید بصورت
مردی آنچه بگوید بشنوم و بدانم و این بر من آسان تر بود و گفته اند این سخن گران قرآنست که بوعده و وعید
و حلال و حرامست و گرچه آن گران بر منافقانست و بر مؤمنان آسانست و انها لکبیرة الا علی الخاشعین
دلی باید مؤید بتوفیق و هشتی مرتبی بتوحید تا احتمال آن تواند کرد آری گرانست اما در ترازو و در روز
بنده مؤمن سبکتر و خوشتر از جانست خفیف علی اللسان ثقیل فی المیزان ان ناشئة اللیل بر خاستن
که ساعات شب و برخاستن از بهر نماز بر نماز گذارند سخت و گران تر است از ساعات روز از بهر آنکه
در شب ترک خواب خوش باید کرد و بستر گرم نرم باید گذاشت تا موافق تن و زبان یکی باشد با اخلاص که
در شب زبان با دل موافق بود و دل با سایر اعضا مطابق و فراغت دل در شب بهتر و بیشتر از بهر آنکه حوایج
و کارها پیش نیاید در خبر است که امام زین العابدین علیه السلام
میان نماز شام و خفتن نمازها بسیار کردی او را گفتند ازین گفت ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ
و اقوم قیلا هذا ناشئة اللیل از عایشه پرسیدند که ناشئة اللیل کدامست گفت آن مرد که تهجد
پس برخیزد و آنچه از پس خواب کند ناشئه باشد و اقوم قیلا یعنی ناشئه شب راست تر باشد و صحیح تر
بگفتار آنچه خواند و گوید درست تر باشد و او در شب نشاط تن و مخلص تر باشد در عبادت ان لک فی
النهار بدرستی و حقیقت که ترا در روز رفتنی دراز و آمدن و شدن باشد از بهر طلب معیشت و
قوت نفس و اهل و عیال و فراغت از بهر عبادت کمتر باشد پس در شب گاه با آسایش مشغول می باش و گاه
بطاعت و عبادت و ذکر خدای تعالی کن و نام آفریدگار بر سر نکته در اوایل سورها
بسم الله الرحمن الرحیم میخوان و با خدای باش و در حفظ و حمایت او گریز و از خلق منقطع شو
و توکل بکرم و اعتماد او کن عمل و طاعتی که کنی خاص و خالص برای او کن از محمد باقر علیه السلام

زید اسلم روایت است که او گفت تبتل آنست که دست بداری از دنیا و زنان وقت تفوت
گفت دنیا رها کن و در طلب رضا خدا باش اوست آن خدای که آفریدگار مشرق و مغرب است جز او
وی خدای نیست ویرا وکیل خود گیر در کارها و بر وی توکل کن تا وی کفایت کند وهو الذی اذا توکل
علیه العبد کفاه ۝ واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا ۝ وذرنی والمکذبین
اولی النعمة ومهلهم قلیلا ۝ ان لدینا انکالا وجحیما ۝ وطعاما ذا غصة وعذابا
الیما ۝ یوم ترجف الارض والجبال وکانت الجبال کثیبا مهیلا ۝ حق سبحانه و تعالی رسول را صبر
میفرماید و میگوید که ای محمد صبر کن بر گذاردن رسالت و پیغام و رنجانیدن کافران مر ترا از خاص و عام
با مغالطه تا فرجام و سخنهاء موحش و از ایشان هجرت کن و از مجاورت ایشان دور شو هجرت کردن نیکو
و بدل مخالفت کن با ایشان و بزبان با ایشان مدارا کن به نیکوترین وجهی و با حق دعوت میکن ابو الدردا
گفت در بدایت اسلام در روی قومی میخندیدیم و دلها ما مستعجل آن که کی باشد که ما را بکشتن ایشان فرمایند
و این از آن معنیه است که جمعی بر اهل شیعه عیب میکنند و این آیه منسوخ است بآیة قتال آنکه گفت ای محمد مرا با
این کافران گذار که تکذیب تو میکنند تا من شر ایشان از تو کفایت کنم و دل تو از محنت و رنج ایشان برهانم
آن کافران که خداوند تنعم اند در دنیا اصحاب ثروت و توانگری و مال اند از صنادید قریش و بزرگان مکه انها
میکردند بر رسول و مؤمنان در جنگ بدر کافران را طعام میدادند و ایشان را مهلت ده زمانی اندک که بعد کار
می بینند که بتیغ تو کشته شوند و بآتش من سوخته کردند آنگه بسبیل تهدید و وعید گفت که ایشان را است نزدیک
ما ساخته بخلاف نان و نعمت و تنعم و رفاهیت ایشان از بندها آهنین و زنجیرها آتشین که بسوزد و پای
ایشان نهند از بعد آن تا بگرینده الجحیم آن عذاب بر عذاب باشد و دوزخیست نزدیک ما تافته و آتشی افروخته
و طعام با غصه که در گلو بماند نه بر بالا شود و نه فرو شود از طعامهای دوزخ چون زقوم و غسلین و غساق
است و عذابیست نزدیک ما رنجاننده از انواع عذاب دوزخ تا با نعمت داد تو از ایشان بستانیم

در خبر هست که چون رسول علیه السلام این آیه بخواند بیفتاد و کنیز تو باز خواهیم
و از هوش برفت آنگه حق تعالی بیان کرد که این عذاب ایشان را روزی باشد که زمین و کوهها
بلرزد چون پشتهاء ریگ روان گردد از صعوبت و سختی ۝ انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا
علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا ۝ فعصی فرعون الرسول فاخذناه اخذا وبیلا ۝
فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا ۝ السماء منفطر به کان
وعده مفعولا ۝ ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا ۝ حق تعالی خطاب کرد
قریش را و گفت ما فرستادیم نزدیک شما رسولی که محمد است تا گواه باشد بر شما بر کفر و تکذیب شما چنانکه
فرستادیم موسی عم را برسالت نزدیک فرعون موسی پیغام بگذارد فرعون فرمان نبرد و در پیغمبر خود
موسی عاصی گشت لاجرم ما فرعون را بسبب عصیان او او را بگرفتیم گرفتنی سخت پس شما ای قریش چگونه خود
کنید اگر کافر شوید در خدا و رسول خدا و بکفر حذر کنید از روزی چگونه روزی بود که از هول و ترس آن
کودکان را موی سپید گردد آسمان با این عظیمی از بیم آن روز شکافته شود این وعده است که خدای
کرده است و وعده وی لامحاله واقع شود تا پنداشتی که پنداری که واقع شده است و بوده و بدین سببی
که این آیات قرآن که ناطق است بوعید موعظتی است و پندی هر کسی را که پند گیرد و متعظ شود پس هر که خواهد
که بوی متعظ شود آن را همی گیرد بثواب خدای خویش و خدای را بپرستد هر کس که اختیار طاعت کند بجهة ثواب
که خدای وعده داده است برسد و هر کس که معصیت کند بآن وعیدی که خدای کرده است در ماتم اخبار
در دست بنده نهاده ۝ ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه وثلثه
وطائفة من الذین معک والله یقدر اللیل والنهار علم ان لن تحصوه فتاب علیکم
فاقرءوا ما تیسر من القرآن علم ان سیکون منکم مرضی وآخرون یضربون فی الارض یبتغون
من فضل الله وآخرون یقاتلون فی سبیل الله فاقرءوا ما تیسر منه واقیموا الصلوة

وَآتُوا الزَّكوٰةَ وَأَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ
هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
بدرستی که خدای تو میداند که بر خیزی در شب از بهر نماز شب کمتر از چهار دانگ شب و کمتر از نیمهٔ شب
و دو دانگ شب یا نیمهٔ شب و دانگی از شب بر می خیزی و گروهی از یاران که با تو اند نیز ای قوم خدای تقدیر میکند و اندازهٔ شب را میداند آن مقدار از شب که در وقیام میکنید و میداند که شما او قات شب را نتوا
نید ضبط آن نتوانید کردن و دانست نتوانید داشتن مگر که احتیاط و آنچه بیشتر باشد از شب در آن قیام
کنید و این بر شما متعذر و دشوار باشد بس خدای تعالی از شما پذیرفت و عذر شما قبول کرد آنچه میتوانید
از شب برخیزید نماز را و آنچه آسانتر از قرآن بخوانید تا چه مقدار باید خواند **سعید**
جبیر گفت پنجاه آیه ابن عباس گفت صد آیه کعب گفت هر که هر شب صد آیه بخواند از قرآن او را از
جملهٔ قرآن خوانان نویسند آنکه وجه حکم بر تحقیق بازنمود گفت این از بهر آن کرد که دانست که از شما زود بود که بعضی بیمار
شوند و جمعی دیگر بزمین بروند از بهر تجارت و طلب مال کنند و بعضی از بهر جهاد کردن در راه خدای ایشان طاقت
این تکلیف نباشد بر ایشان آسان کرد و بر شما هم تکلیف بر حد باشد عبد الله مسعود گفت هر که چیزی از شهر بشهر برد
و بقیمهٔ وقت بفروشد ثواب او نزدیک خدای تعالی ثواب شهیدان باشد آنکه این آیه بخواند که و آخرون
يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ آنکه حق تعالی فرمود فَاقْرَءُوا
مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ بخوانید از قرآن آنچه آسان تر است **صادق** گفت مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ
خشوع دلاست و خفاء سراست بپای دارید نماز را و زکوة بدهید و بخدای قرض نیکو دهید مراد بان صدقات
و انواع بر و خیرات آن لازم است چون گذارد فرائض و امر پیش از آنکه با مرگ رسد زاد پس بفرستد که آنچه از
بهر خود پیش بفرستاد آن را بنزدیک خدای مدخر یابند بهتر از آن و بزرگتر از آن بود ثواب دار خدای قسم
آمرزش خواهید که او آمرزندهٔ گناهانست و بخشایندهٔ و مهربانست والله اعلم

سورة المدثر

مکی است و پنجاه و شش آیتست از رسول صلعم
روایتست که هر که این سوره بخواند او را بعدد هر کسی که تصدیق کرد محمد را و تکذیب کرد بمکه ده حسنه بود
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وَلَا
تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ جابر بن عبد الله الانصاری گفت که از رسول صلعم شنیدم که گفت
من در وادی میگذشتم و بر روایتی دیگر بکوه حرا بودم مرا آواز دادند از چپ و راست و پیش و پس نگاه
کردم بر بالا نگریدم شخصی را دیدم بر سریری نشسته مرا ندا میکرد من بترسیدم و از و متوحش شدم و حی بلقا
کردم باخانه خدیجه شدم و ترسیده گفتم دثرونی و مرا تب آمد خدیجه مرا بپوشید جبرئیل ع آمد و این
سوره آورد خطاب به محمد را میکند ای خفته جامه در سر کشیده برخیز از خواب و بترسان قوم خود را
از عذاب اگر ایمان نیارند و متابعت تو نمایند و خدای خود را بتکبیر گوی و حضرت بزرگوار او را بصفت
کبریا و جبروت مخصوص ساز که بزرگوار مطلق و پادشاه بر حقیقت اوست و او را خوان جامهٔ خود را
از نجاست پاک کن و نفس خود را از وسخ و دنس و رذایل بشوی و دل خود را از علایق جسمانی و آفرینش
این جهانی طهارتی ده ابن زید گفت جامهات باید که از وجه حلال بود ابن عباس
گفت تو جامهٔ خود بشوی و چنان مکن که مشرکان جامه نشویند **طاوس**
گفت جامه کوتاه دار که جامه کوتاه از ثواب پاکیزه ماند امیر المؤمنین علی ع جامه کوتاه داشتی گفتند
چرا جامه کوتاه داری گفت لانه اَبْقٰى وَأَنْقٰى وَأَتْقٰى وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از بدی و مآثم و معاصی بپرهیز
تا از عذاب خدای بر بری باشی و دور شده **کلبی** گفت دور باش از آنچه مستحق عذاب شوی
و مخالفت هوا نفس کن و کرد دوستی دنیا مگرد که دوستی دنیا سر همه خطاست اگر عطا دهی عطا مده
تا بیش از آنچه داده باشی باز ستانی که بر عطا طمع عوض داشتن لایق تجار گریان نباشد فاین خاص

رسول صلعم را بوده است و گفته اند که نهی تنزیه است نه نهی تحریم روا باشد که چیزی بدهد و بیش
ازان باز ستاند ضحاک گفت ربا دو گونه است حلال و حرام حلال آنست که چیزی بدهد
بعضی ی دهی و بیشتر ازان باز ستانی و آنچه حرام است آنست که شرع آنرا حرام کرده اند ربیع گفت
عمل خود بسیار مدان در جنب نعمت خدای زیرا که بس حقیرست ابن زید گفت بنبوة
تا بدان اجرت نستانی اداء رسالت بکن و برای خود صبر بکن بهر رنجی و بلایی و محنتی که برسد
از مشرکان و بر جهاد کردن با ایشان فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ
عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ چون در صور دمیده شود آن روز که اسرافیل در صور دمد روزی باشد
سخت دشوار بر کافران روزی باشد بر ایشان سهل و آسان پس ای محمد تو صبر کن ثواب بر خدای که خدای
تو داد از دشمنان بستاند رسول صلعم فرمود که کیف انعم وصاحب القرن قد التقم القرن
از زندگانی چگونه لذت یابم و صاحب صور صور در دهان گرفته منتظر تا کی گویند که در دم
یاران گفتند یا رسول الله چگونه گوییم در دنیا بخدای گفت بگویید حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا چنین گفته اند که زراره بن اوفی قرآن میخواند چون باین آیه رسید یک دو بار خواند
و نعره بزد و جان بداد ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَبَنِينَ
شُهُودًا وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا سَأُرْهِقُهُ
صَعُودًا این آیه در حق ولید مغیره مخزومی آمد که او را در میان قوم وحید خواندندی یا مال
بسیار بود سفیان ثوری گفت هزار هزار دینار بود ابن عباس گفت نه هزار دینار بود
مقاتل گفت مال او بوستانی بود در طایف که میوه او سال تا سال منقطع نگشتی
دلیلش آنست که او را ممدود خوانده است و در جای دیگر میگوید وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و این هم بوستانی بود
و او را پانزده پسر بود و بعضی گفتند هفده چون این آیه آمد همه در نقصان روی نهادند تا همه

فرزندان و مال او هلاک شدند و عاقبت وی نیز هلاک گشت حق تعالی میگوید ای محمد خاطر ساده
خود پریشان مدار و خاص با این کافر که او را وحید خوانند و نام او ولید است من او را
بیافریدم تنها مجرد از مال و فرزندان و او را مالی کشیده بسیار کرامت کردم و پسران که همیشه نزدیک او
حاضراند در مکه و از وی غایب نمیشوند و او را تمکن کرده ایدم تا خداوند جاه و حرمت و ریاست
و نعمت گشت این نعمت را شکر نگذارد و ایمان نیاورد و آنگه طمع میدارد که در مال و فرزندان او بیفزاییم حقا که
این هرگز نباشد چگونه بمقصود رسد و مراد خود بیابد و آیات و بینات ما را انکار میکند و حق را
و جحود میکند با کفران نعمت امید زیادتی دارد چگونه بود زود بود که ما در رسانیم عذاب سخت که او طاقت
ندارد ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که صعود کوهی باشد
از آتش در دوزخ که هفتاد سال بر آنجا میرود و آنگاه هفتاد سال دیگر فرو می آید همیشه در ین عذاب باشد
إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ
نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ
هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ سبب نزول آیات آن بود که چون حم تنزیل الکتاب من الله العزیز
العلیم نازل گشت رسول خدای این سوره میخواند ولید مغیره بر در مسجد بود بشنید چون رسول صلعم
بدانست که ولید مستمع است دیگر باره باز سر گرفت و بخواند ولید نیکو بشنید بجمع قریش آمد و گفت که من
امروز کلامی از محمد شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جن ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه
لمثمر و ان اسفله لمغدق و انه یعلو و ما یعلی این بگفت و برفت قریش گفتند که ولید صابی شد اگر او صابی
شود همه قریش صابی شوند نزدیک ابو جهل رفتند ابو جهل گفت من کار وی کفایت کنم برخاست و
نزدیک ولید آمد چون دلتنگی ابو جهل را بدید ویرا گفت چرا دلتنگی گفت چگونه دلتنگ نباشم که میشنوم
که قریش میگویند که از بهر ولید مالی جمع خواهیم کرد که پیر شده است و درویشی ازین سبب میخواهد که از دین

پدر از خود بر کرده و در رو محمد آید تا از فضله طعام ایشان چیزی یابد ولید در خشم شد گفت قریش نیط
که آن مال وعده که مراست کس را نیست محمد و اصحابش طعام بسیری نمی یابند ایشان را از کجا فضله طعام
باشد این بگفت و با ابوجهل بجمع قریش آمد و ایشان را گفت شما میگویید که محمد دیوانه است و میدانید که از وی
عاقل تر کسی نیست گفتند همچنین است گفت میگویید که او کاهن است کی دیدید که او کهانة کرده گفتند ندیدیم
گفت میگویید که شاعر است هرگز دیدید که وی شعر گفت گفتند نه گفت میگویید که او دروغ زن است هرگز از
وی دروغ شنیدید گفتند لا والله وهو الامین فینا او همیشه امین بوده است در میان ما قریش گفتند
پس او چیست ولید ساعتی اندیشه کرد آنگه سر بر آورد و گفت ساحر است میان زن و شوهر تفریق میکند
و میان پدر و فرزند جدایی می اندازد و آنچه میگوید سحر است حق سبحانه و تعالی این حالت را حکایت میکند
و میگوید که ولید تفکر کرد و با خویشتن تقدیر کرد آنگه بر سبیل تعجب گفت هلاک باد و بکشته حکونه
تقدیر کرد و حکونه انداخت این حدیث پس هلاک باد او را و لعنت بر وی باد و این تکرار برای آن بود که وی دو
تفکر تکرار کرد یک بار گفت ساحر است دوم آنکه گفت تعلیل کرد و تفریق میان زن و شوهر ثم نظر پس نظر
کرد که او چنین است یا نه پس آنکه روی ترش کرد چون کار بر وی مشتبه کردید و ندانست که چه گوید ثم
آذبر پس آنکه پشت برکرده روی بگردانید و کردن کشی و تکبر کرد و گفت نیست این قرآن مگر که سحر است و جادوی
که از اهل بابل روایت میکند نیست این سخن آدمیان گفتند سیله را خواستند که صاحب یمامه بود مشرکان
گفتند که محمد از وی روایت میکند سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ لَوَّاحَةٌ
لِلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ زود بود که بسوزانیم در دوزخ در درکه از درکات دوزخ و به
تهویل و استعظام گفت تو چه دانی ای محمد که سقر چه باشد درکه باشد در دوزخ هر کرا در آنجا اندازند
بر وی ابقا نکند بلکه بسوزانند و هلاک کرده اند باقی نگذارند و رها نکنند نه مرده باشد و نه زنده هرگاه سوخته
باشد باز اعادت کنند و یا خدای شوخته باشد و سیاه کرداینده بیرون پوست را تا از تاریکی و سیاهی از

شب سیاه تر نماید و برین دوزخ موکل باشد از فرشتگان نوزده فرزبانیه و ممتنع باشد که نوزده
فرشته مسلط باشند بر عذاب اهل دوزخ چه قبض ارواح همه عالم مفوض است بیک فرشته
رسول فرمود که چشمهای ایشان چون برق باشد و دهنهاء ایشان چون حصارها هر یکی از ایشان را
قوت جن و انس باشد یکی از ایشان امتی را برگیرد و در دوزخ اندازد و کوه بر گیرد و بر ایشان فرو
گذارد ابوجهل چون این بشنید گفت قریش را که نمی شنوید که محمد میگوید که خازنان دوزخ نوزده
باشند و شما لشکری از شجاعان بهرده مرد از شما یکی را دفع نتوانید کردند
ابو الاسود
گفت من هفده را کفایت کنم شما همه دو را کفایت کنید خدای تعالی این آیه فرستاد
وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا
لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ
بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا
هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ما خازنان دوزخ را فرشتگان کردانیدیم مپندار بدای کافران
که خازنان دوزخ از جنس آدمیان اند تا شما با ایشان مقاومت کنید آدمی نیستند فرشتگانی اند که
کس را قوت و طاقت ایشان نباشد و نکردیم ما عدد ایشان را نوزده الا از بهر آنکه تا فتنه باشد
مر کافران را کویند چرا این عدد بر عقد نیست و این عدد اندک با خلایق عالم چگونه برآیند و این از آن
گویند که خدای را نشناسند و حکم او ندانند و او را حکیم نخوانند و نیز از بهر آن این عدد کفتیم
تا اهل کتاب یقین بدانند که رسول ما محمد صادق است آنچه میگوید از وحی میگوید و این معنی در
توریة و انجیل هست و او مردی امی بوده است کتاب ایشان نخوانده و نشنیده چون ایشان را
با این عدد خبر یقین باشد مومنان را چون تصدیق اهل کتاب بشنوند ایمان زیاده کردد و نیز از بهر آن

کردیم ما آنکسان که در دلها ایشان شکی و نفاقی و خلافی هست از آن کسان که بزبان ایمان آورده اند
منافق اند و کافران که ایمان نیاورده اند گویند خدای باین عدد چه مثل خواست و مراد او چه بوده است چرا
نوزده گفت و بیست نگفت خدای تعالی گفت از بهر آن کردیم تا فتنه باشد مومنان را و از منافقان متمایز
کردند مومنان چون بدانند او را حکیم شناسند و تسلیم کنند و بدان ایمان آورند منافقان و کافران
زبان اعتراض بگشایند و چرا و چون آغاز نهند گفت همچنین خدای تعالی بعضی را اضلال کند و بعضی را
هدایة کند یعنی توفیق و بیان تا حکم کند بضلال منافقان و کافران نزدیک این امتحان و حکم کند
بهدایة مومنان وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ کس نداند که لشکر خدای چند است الا او
از بسیاری که هست تواند که آن عدد به بیست کرد الله و کس نداند که عدد آن چرا نوزده اند چنانکه
آسمان و زمین چرا هفت است این جواب ابوجهل است که او گفت لشکر خدای محمد نوزده عدد
است ابن عباس گفت رسول خدای غنیمت حنین قسمت میکرد جبرئیل ع در پهلوی
او نشسته بود فرشته آمد و گفت خدای میفرماید که فلان کار می باید کرد جبرئیل ع رسول را
گفت او را می شناسی گفت دانم که فرشته است و نه هر فرشته که خدای راست من او را شناسم آورده اند که
موسی ع در مناجات گفت بار خدایا در آسمان خلقان تو کیستند گفت فرشتگان گفت عدد ایشان
چند است گفت دوازده سبط گفت عدد هر سبطی چند باشد گفت عدد ذره های خاک آنگاه گفت وما
هی یعنی نیست او یعنی دوزخ با این عدد نوزده و صفت آن با این آیه قرآن مگر ذکری و پندی مر آدمیان را
كَلَّا وَالْقَمَرِ وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيرًا
لِلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ آنکه سوگند یاد کرد بر سبیل استعظام سقر
و گفت حقا و بحق ماه چون بر آید و بحق شب چون پشت برکند و بحق روشنائی روز چون روشن شود
و تاریکی شب را زایل کرد اند که این سقر که دوزخ است یکیست از جمله داهیای عظیم و بلیهای سخت که بر کسی آرد

بلائی و شدتی نیست برسانیدن و بیم کردن خلقان از آدمیان کو را ای شما که عنان اختیار در دست او نهاد کر
میخواهید بر طاعات و خیرات و گر میخواهید تاخیر میکنید و باز پس می ایستید كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ
إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ
الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ
حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ هر نفسی و تنی با آنچه کرده باشد در گرو باشد
یعنی بعمل خود گرفتار باشد و در کردار خود بمانده باشد الا اصحاب یمین کسانی که نامه بدست راست شان
که ایشان نفس خویش از گرو بیرون آورده باشند و ذمت خود را از آتش دوزخ آزاد کرده باشند با یمان و عمل
صالح ایشان بگناه خود تعلق نباشد و خدای ایشانرا بسیار در خلاف کرده اند تا مراد با صحاب الیمین
کیست زاذان از امیر المومنین علی ع گفت که اطفال مومنان اند بیان از محمد باقر ع روایت کرده که فرمود که
ما و شیعه ما اصحاب الیمینیم یعنی ایشان اصحاب الیمین اند در بهشتها باشند که صفت آن جز خدای
نداند که در روز قیامت از مجرمان می پرسند که شما را چه بدوزخ آورد و چه کردید که بسقر گرفتار شدید
گویند نماز نکردیم و از جمله نماز کنندگان نبودیم و درویشان را طعام ندادیم و با آنان بودیم که در معاصی
خوض کردند و یار و یاور ایشان بودیم و از قیامت که روز حساب و جزاست تکذیب کردیم و باور
نداشتیم تا آنکه که علامات مرگ با آمد و شربت قهر مرگ بچشیدیم آخر آیات دلیل است که مراد با یات
کافرانند نه کافران و مجرمان و عاصیان باشند آنکه خبر داد که ایشانرا هیچ سود نکرد و نکند شفاعت
شفاعت کنندگان از پیغمبران و صالحان و شهیدان و جمله مومنان عبد الله مسعود گفت
مومنان را بهشت برند و در دوزخ بمانند الا آنکه جامع باشد این چهار خصلت را و این آیات دلیل است
بر آنکه کفار متعبد اند بشرایع که اگر نبودندی نگفتندی که سبب رفتن در دوزخ ما را نماز و زکوة و خوض در
معاصی و تکذیب روز قیامت بود یعنی اینها را باور نداشتیم و معنای این را دلیل است بر آنکه خدای تعالی

بشفاعت شفیعان جمعی را از دوزخ بیرون آرد **حسن بصری** گفت کی از پیغمبر علیه السلام
روایتست که یک شهید در حق هفتاد کس از اهل بیت خود شفاعت کند و همچنین رسول علیه السلام گفت روز
قیامت مردی بیاید از اهل بهشت گوید خدایا فلان کس مرا در دنیا شربت آبی داده است و او در دوزخ
است او را بمن بخش گوید تو را بخشیدم او بیاید و او را در دوزخ بجوید و از دوزخ بیرون آرد و گفت
مردی باشد از امت من بشفاعت او بیش از عدد مضر بهشت برند فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ
كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى
صُحُفًا مُنَشَّرَةً كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ
ذَكَرَهُ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ آنکه بپند
تعجب گفت چیست ایشان را وچه افتاده است که از پند دهنده که قرآنست اعراض میکنند و روی می
گردانند پنداری که ایشان چون خرانی اند رونده که میرمند و می گریزند یا چون خرانی اند وحشی که از
صیادان و تیراندازان می گریزند رمیدن ایشان و اعراض کردن ایشان از قرآن تشبیه کرده است
خرانی که از شیر برمند آنکه گفت بَلْ يُرِيدُ هر یکی از ایشان میخواهند که کتابهای گشاده بوی دهند
چنانکه خواست و این چنان بود که کافران گفتند بتو ایمان نیاریم ای محمد تا خدای با هر یکی نامه فرستد
که در آنجا نوشته که این نامه ایست از خدای تعالی بفلان و فلان باید که محمد را متابعت کنید و فرمان
بریده چنانکه گفت لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ **ابن عباس گفت**
مشرکان گفتند که اگر محمد راست گوست باید که فردا چون برخیزیم بر بالین هر یکی از ما نامه باشد
و در آنجا نوشته براءة و امان ما از دوزخ حق تعالی رد کرد و گفت کَلَّا نباشد این که شما میخواهید
آنکه نیز اعراض ایشان کرد از قرآن از آن نیست که ایشان استدعا میکنند و بایشان نمی دهند از آن است
که ایشان از آخرة و عذاب آخرت نمی ترسند حقا که قرآن پندی و یاد دهنده است هر که خواهد یاد گیرد و قرآن نخوا

و پند گیرد تواند و بر وی دشوار نیاید و یاد نکند قرآن و نخوانند الا خدای تعالی خواهنده باشد
برای آنکه طاعتست و خدای تعالی مرید طاعتست و وجه دیگر آنکه ایشان ذکر این نکنند که آنکه خدای
بفرماید چون بفرماید لابد که مرید باشد یاد نکنند الا که خدای خواهد که ایشان را بران جبر کند
چنانکه گفت وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا اوست آن خدای که سزاوار
آنست که از وی بترسند و از معاصی اجتناب کنند و اهل آنست که بیامرزد گناه گناهکاران و از رسول
خدای علیه السلام روایتست که فرمود که در این آیة که خدای تعالی گفت که من اهل آنم که از من بترسند و با من انباز نگیرند و
اهل آنم که بیامرزم آنرا که با من انباز نگیرد و بروایت دیگر من اهل آنم که از من بترسند و از معصیت
بپرهیزند و اگر نترسند و دلیری کنند من اهل آنم که ایشان را بیامرزم

سورة القيامة

مکی است و چهل آیت رسول علیه السلام
فرمود که هر که این سوره بخواند من و جبرئیل علیه السلام گواهی دهیم که از امت من بوده است
و روز قیامت روی او تابنده و روشن باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ
نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ حق سبحانه و تعالی میفرماید که
نه چنانست که کافران اعتقاد کرده اند و منکر اند که بعث و حشر و نشر نخواهد بود و کس را برنخواهد
انگیخت من سوگند میخورم بروز قیامت که هر آینه برانگیزم و حشر کنند شما را و سوگند میخورم بنفس ملامت
کننده خود را بتقصیری که کرده باشد بطاعت و تقوی و پرهیزکاری **قتاده**
گفت لوامه فاجره باشد ابن عباس گفت مؤمنه هیچ روز قیامت هیچ نفسی نباشد که خود را ملامت
نکند اگر بر باشد و اگر فاجر اگر مطیع باشد و اگر عاصی مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم عاصی

گوید معصیت چرا کردم و بایست که نکردمی و عصیان ننمودمی اگر کافر باشد انگشت حسرت
بدندان ندامت گیرد و میگوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله ابوبکر وراق گفت نفس
وی وقتی کافر باشد و وقتی منافق باشد و وقتی مرائی باشد و آنجا کافر باشد که با حق انکار کند
و آنجا منافق باشد که بعهد وفا نکند و آنجا مرائی باشد که کار می بنگرد الا نبیا حتی و آنکه چنین
باشد ناوام ملامت کننده خود باشد ایحسب الانسان فی سیارند و گمان می برند این آدمی آن
عدی بن ربیعه بود همسایه رسول صلعم در مکه و پیوسته رسول صلعم گفتی اللهم اکفنی شر جار سوء و جار بد
مرا از شر همسایه بد کفایت کن ابن عدی روزی نزدیک رسول صلعم آمد و گفت ای محمد مرا خبر ده
که روز قیامت کی خواهد بود و چگونه باشد رسول صلعم او را از احوال و اهوال قیامت بعضی بگفت ابن عدی
گفت ای محمد اینکه تو میگوئی اگر معاینه ببینم باور ندارم چگونه ممکن بود استخوانها پوسیده و ریزیده را
جمع کند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چنین می پندارند آدمی که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد
و باز نخواهیم آفرید بلی اعضا و اجزاء پوسیده و ریزیده و بخاک زمین آمیخته را بعلم خود از میان خاک بیرون
آریم و بقدرت خویش او را ترکیب اقدر بریم و ما قادریم بر آنکه استخوان سرانگشت او را که کوچکترین چیزها که در
اول بوده است و گفته اند معنی آنست که ما قادریم بر آنکه انگشتان او را راست کنیم چنانکه دعا نتواند کرد
چنانکه سم استران و پیشانی استران تا آن تصرف که میکند نتواند کرد بل یرید الانسان لیفجر امامه
یسئل ایان یوم القیامة فاذا برق البصر وخسف القمر وجمع الشمس والقمر
یقول الانسان یومئذ این المفر این آدمی میخواهد تا فجور کند و ارتکاب معاصی پیش رود و قیامت
را انکار می پرسد که کی خواهد بود سعید جبیر گفت این فجور آنست که میخواهد
که معصیت فرا پیش دارد و توبه باز پس بخسانی مضر بود و توبه بسوف ابن عباس گفت مشرع؛
مراد بفجور تکذیب است میخواهد که دروغ دارد آنرا که در پیش اوست از بعث و نشور و کتاب و حساب

سدی گفت مراد ظلم است یعنی میخواهد آنچه تواند از ظلم بحسب طاقت و قدرت
خود بکند پس در معصیت هند و در پی هوای نفس رود و آنکه حق تعالی بیان کرد که قیامت کی
خواهد بود بظهور علامات نه بتعیین گفت وقتی باشد که چشمها خیره گردد و متحیر و بیهوش
باز ماند از دهشت و سرگشتگی قتاده و مقاتل گفتند که این وقت مرگ بود که فرشتگان
بیند در هوا و آسمان گشاده و جای خود را بینند در دوزخ یا در بهشت چشم او شاخص و متحیر
گردد چنانکه بر هم ننهد و ماه را سیاه و منخسف گردانند و میان آفتاب و ماه جمع کنند
و در دریا افکنند دریا خشک گردد چنانکه گفت واذا البحار سجرت در آن وقت آدمی گوید
جای گریز کجاست تا از اهوال این روز در آنجا گریزیم و پناه با او دهیم خدای تعالی وی را زجر کرد
و فرمود که کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر ینبؤ الانسان یومئذ بما قدم
واخر بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره حقا که اینجه می جوید
نباشد هیچ حصنی و قلعه و کوهی نباشد که پناه بآن دهد تا از سختی این امان یابد در آن روز
هیچ قرارگاهی نباشد مگر بخدای تو مرجع و مستقر جمله خلایق با مر و مشیت اوست هر کسی را بر
استحقاق جای دهد آنرا که مستحق بهشت باشد و آنرا که مستحق دوزخ باشد در دوزخ در آن روز خبر
دهند ما گناه کرده اند بانچه فرا پیش داشته باشد از اعمال خیر و شر نیکی را جزا به نیکویی دهند و بدی را
جزاء بدی باید و بانچه گذاشته باشد و رها کرده از مال برای وارثان از طریقه نیکی یا طریقه بد که نهاده
باشد برای دیگران که بدان عمل کنند بزرگی فرموده که در گناه پنج چیز
است که از گناه دشوارتر است اول خذلانی تا عاصم نشود دوم آنکه خلعت اولیا
از وی بستانند و رقم اعدا بر وی کشند سیوم رحمت در بندند چهارم آنکه در حال معصیت باقی کرد
که آقای فعل میکند پنجم آنکه او ایش خود نگاه دارد و آنچه کرده باشد دیگر بار بجز دهد و ذلک قوله تعالی

ينبؤا الانسان يومئذ بما قدم واخر. آنگه گفت آدمی را بر خود بینشی و گواهی هست و خود گواه نفس خویش
است چنانکه گفت شاهدين على انفسهم بالكفر احتیاج آن باشد که وی را با خبر کرده باشد چه خود هست
و اگر خود گواهی ندهد اعضا و جوارح وی بر وی گواهی دهند يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم
وارجلهم بما كانوا يعملون. گفته اند که معنی اینست که الانسان على نفسه بصيرة آدمی را بر نفس خود علم نیک است
یا آدمی بنفس خود بینا گشت احوال خود را از غیر خود بهتر داند اگر نیکی کند ویرا اجر دهند و گر بدی کند گواهی دهند
و اگر چه عذرها انگیزد و بهانها آرد از وی قبول نکند چه روز لا ينفع الظالمين معذرتهم ظالمانی را عذر آوردن
در آن روز سودی نکند و قائله نوعی معاذیر ایشان آنست که بعضو [illegible] کرده باشند بر عضو حواله کنند چنانکه
گفت لولا انتم لكنا مؤمنين و جواب اینکه انحن صددناكم عن الهدى بعد اذ جاءكم بل كنتم مجرمين
و گفته اند معاذیر پردها است اگر در وقت معصیت پرده ها فرو گذارد و در پرده بنده و حجابها فرو گذارد تا
آن معصیت بر وی پوشیده ماند. لا تحرك به لسانك لتعجل به ان علينا جمعه وقرانه فاذا قرأناه
فاتبع قرانه ثم ان علينا بيانه. چون وحی بپیغمبر آمدی از غایت حرص وی بر وحی که ویرا بود در قرائت
و حفظ معانی آن زبان در دهان جنبانیدی و بخواندن و حفظ آن مسارعت نمودی از ترس آنکه مبادا
فراموش شود خدای تعالی ویرا فرموده که خاموش باش و گوش فرو دار تا جبرئیل بر تو تمام فرو خواند
و تعجیل مکن چنانکه در آیه دیگر فرموده که ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه و درو باشد
که رسول صلعم [illegible] کرده باشد و این نوع از بهر آن باشد تا نکند چنانکه گفت ولا تطع الكافرين والمنافقين و
معلوم است که رسول صلعم هرگز طاعت کافران و منافقان نداشت بفرماید که ای محمد با نفس خود برامر خدا نخواند
قرآن مخوان از بهر آنکه تعجیل در گیری مادام که جبرئیل صلعم خواند و از نسیان و فراموشی کاری مترس که با ما است جمع
کردن [illegible] در دهان کردن آن قرآن بر زبان تو پس چون قرآن بخواندیم بجبرئیل ع تو متابعت او کن و در [illegible] رسیدن
معانی و مشکلات قرآن در میانه قرآن تعجیل منمای زیرا که بر ما است بیان کردن قرآن و معانی آن و بیان حرام و حلال و دین

آیه را دلیل است که جمع قرآن رسول صلعم کرد در آخر عمر بقول جبرئیل ع و جمعه برای آنکه نتواند خواندن
الا مجموع و مؤلف و مرتب را دلیل است بر آنکه تبیین قرآن بر نص رسول صلعم باید کردن لقوله ان علينا
بيانه. آنگه رسول صلعم را ردع کرد از عادتی که او را بود از تعجیل خواندن و فرمود بتانی و آهستگی خواندن بر
قوم وی تا دل ایشان قرار گیرد و گفت كلا بل تحبون العاجلة وتذرون الآخرة وجوه يومئذ
ناضرة الى ربها ناظرة ووجوه يومئذ باسرة تظن ان يفعل بها فاقرة. گفته اند کلا ردع
است و زجر کافران را از آنچه بر آنند از انکار قیامت گفت باز ایستید از آن و منزجر شوید آنگه گفت شما
دوست میدارید و کار دنیا را بیشتر میسازید و کار آخرت رها میکنید چون آخرت ظاهر کرد در آن روز رویها
باشد تازه و روشن بنور ایمان نعیم بهشت و رضاء خدا نگرند و منتظر ثواب خدای بنعمت و رحمت و
غیر نگاه نکنند در روز قیامت تازه روئی صفت بهشتیان باشد تا فرشتگان بدانند که ایشان اهل
ثواب اند و روی کافران معکس این باشد رویهای باشد در آن روز در هم کشیده از آن سبب که
دانند بیقین که با ایشان عذاب خواهند کرد و بلا خواهند رسانیدن که پشت شکنند و خوار کنند
ایشان باشد و نگرند و منتظر باشند انواع عذاب را چنانکه دیگران می نگرند و منتظر باشند با نواع رحمت او
مشبهه و اشاعره باین آیه تمسک کرده اند بر آنکه خدا را بتوان دید و گفتند که این نظر بمعنی رویت باشد
و برین دلیل آورده اند گفتار شاعر را که گفت شعر نظرت الى من زينا الله وجهه فيا نظرة كادت
على عاشق تقضى. و ایشان را درین آیه هیچ دلیل نیست از آنکه نظر در کلام عرب بر وجوه است بمعنی تقلیب
حدقه باشد بجهت مرائی و بمعنی تفکر و اندیشه باشد و بمعنی انتظار آید و بمعنی مقابل آید و بمعنی رحمت آمده است
اما بمعنی رویت نیامده است و دلیل آنکه اثبات نظر کنند و نفی رویت کنند مثل آنکه گویند نظرت الى
الهلال فلم اره نگریستم و ماه را ندیدم اگر بمعنی رویت بودی چنان بودی که گفتمی را دیدم و ندیدم و [illegible] بمعنی
متناقض باشد و دیگر آنکه رویت بغایت نظر کنند و گویند مازلت انظر اليه حتى رايته یعنی نگرم باو تا آنکه

بدیدم و چیزی بعادت نفس خود نکند دیگر آنکه نظر بسبب رؤیت باشد و چیزی بسبب نفس خود باشد
دیگر آنکه نظر باب متعدی است و رؤیت بنفس خود متعدی باشد نگویند رأیته الیه چنانکه گویند نظرت الیه
دیگر آنکه خدای تعالی را رائی گویند و ناظر نگویند برای آنکه نظر تقلیب حدقه باشد بجهت معنی و این بر خدای
روا نبود اما این آیة که وَلَا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ معنی آنست که لا یرحمهم بر ایشان رحمت نکنند و ایشان
که آورده اند عربیت گویند از ادبانات و بعضی استدلال نموده اند که نظر رؤیت بمعنی انتظار است چنانکه عبد الله
عباس و مجاهد و قتاده و سعید جبیر و جمعی مفسران گفته اند و این معنی نظر در قرآن بسیار است وَإِنِّی مُرْسِلَةٌ
إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ ای منتظرة و قوله فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَیْسَرَةٍ و انتظار هم بنفس خود متعدی باشد بالی چنانکه
فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَیْسَرَةٍ و جهت نظر بمعنی تقلیب حدقه بود و حدا بالی متعدی و هم بالی چنانکه گفت وجوه یومئذ ناظرات
الی الرحمن یأتی بالفلاح و روا بود که ناظرات بمعنی منتظرات باشد دیگر آنکه بعضی از اهل علم گفته اند الی بمعنی نعمة باشد
جمعش آلا باشد و دیگر آنکه مضاف محذوفست تقدیرش الی ثواب ربها بثواب خدا و نعمت وی ناظر باشد
و دیگر آنکه نظر بمعنی رؤیت باشد و جز بانفصال شعاع نباشد و اتصال مرئی و این راست نیاید الا بمقابله یا در
حکم مقابله و این بر اجسام و الوان روا بود و بر خدای تعالی روا نبود کَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِیَ
وَقِیلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَىٰ رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ
میگوید که ای طالبان دنیا باز ایستید چون جان شما در وقت مرگ از سینه در گذرد و بچنبر گردن رسد
و کار سخت کرده گویند کیست که او را افسون کند کجاست آنکس که او را علاجی کند بطلب افسونگران و طبیبان
برخیزند تا افسون کنند و علاج طبیب را اثری و نفعی بود فرشتگان گویند کیست که جان او را با آسمان برد فرشتگان
رحمت آیند یا فرشتگان عذاب و بیقین بداند و معلوم وی گردد که روز مفارقت وی است از دنیا محبوب وی
و مال و مطلوب وی روز جدا شدن وی است از وطن و جدا شدن روح از بدن انس مالک روایت کند
از رسول صلعم که چون بنده در سکرات مرگ افتد اعضاء وی بعضی بر بعضی سلام میکنند و میگویند علیک السلام

آفاق تقوم تفارقنی الی یوم القیامة و از رنج و سختی جان کندن ساق بر ساق مالیدن گیرد چنانکه
بر هم بپیچد شود پایهای وی و پیچ و هجاز کار بیفتد هر لحظه رنج بر رنج و سختی از سختی زیاده شود کار دنیا
بکار آخرت مختلط کرده شدت دنیا بشدت آخرت متصل شود آخرین روزی از دنیا اولین روزی از آخرت بود
یکی از صحابه گفت هیچ منزلی فضیح تر و سخت تر از گور نیست که وی اولین منزلست از منازل
آخرت و آخرین منزلست از منازل دنیا یحیی بن معاذ گفت چون بنده را در گور نهند چهار فرشته بیایند
یکی بر سر وی باشد یکی بر پایین و یکی بر راست باشد و یکی بر چپ وی فرشته سرنشان گوید اجل آمد و عمل
باطل شد آنکه بر راست باشد گوید مال رفت و وبال بماند و آنکه بر چپ باشد گوید اشغال رفت و اعمال
بماند و آنکه بر پایین باشد گوید خنک ترا اگر کسب حلال بوده است و شغل بخدمت ذو الجلال
إِلَىٰ رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ دران روز رانده اند بحکم خدای باشد فرشتگان خلق را آنجا میرانند فَلَا صَدَّقَ
وَلَا صَلَّىٰ وَلَٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ یَتَمَطَّىٰ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ
أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ تصدیق نکرد رسول خدا را بدروغ داشت و برگشت و پشت بر رسول صلعم آورد
پس آنکه برفت و قصد اهل بیت خود و خانه خود کرد تکبر و تبختر کند و خرامنده تمطی آن بود که
چون خواب خویشتن را بکشد در خبر آمده است که رسول صلعم گفت اذا مشت امتی المطیطاء
وَخَدَمَتْهُمُ الرُّومُ وَالْفَارِسُ سَلَّطَ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ چون امت من بتبختر روند روم و فارس
ایشان را خدمت کنند و قتال آن باشد که ایشان را بر یکدیگر مسلط کرده اند و گفته اند که این آیة در حق ابی جهل
آمد آنکه که غیبت کرد و گفت هلاکت باد بر شما با آخرت و نزدیک باد بتو پس از هلاکت عذابی و روا بود که معنی اولی
بود که وای بر تو باد و عذاب دوزخت بچشانند وای بر تو آنکه گفت که باز پیمایند و رحمت بدو دوزخ برند
و وای بر تو چون ترا برانگیزند و بعرصات قیامت حاضر کرده اند قتاده روایت کرده که چون
این آیة آمد رسول صلعم در بطحاء مکه گریبان ابو جهل را بگرفت و گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی

ابو جهل گفت مرا تهدید میکنی و می ترسانی بخدای تو خداتت با من هیچ نمی تواند کردن که من عزیزترین
اهل مکه ام چون روز بدر بود قوت قریش و ضعف لشکر رسول علیه السلام بدیدیم بدین هیچ شک نکردیم که دست ایشان را
بود با ما را دو روی رسول علیه السلام آمدند و گفت بس از ایر رحمت خدای خود را ببین که خدای تعالی وی را بیفکند انکشتانی
که تیر اندازان باشند چون کشته عبد الله مسعود که پیری بود ضعیف گشته کرده اند و از ضعف پیری جنگ نتوانست
کردن نکرد کشتگان بری آمد هر کس را که رمقی بود تمام میکشت گفت رسیدم با بو جهل او را دیدم خود را در میان
کشتگان پنهان کرده پای خود بر پشت وی نهادم بوی نگاه کرد و گفت یا رویعی الغنم لقد ارتقیت مرتقی صعبا
پای بر جای بلندی نهادی گفتم ای ملعون هم در این جای تکبر میکنی گفت دانم که مرا بخواهی کشت تو اسفی صفت
میکنم محمد را بگوی گفت من در جهان از تو دشمن ترکسی را نداشتم مرا بشمشیر من بکش و سر مرا از سینه ببر تا
چون محمد ببیند بشکوه آید گفت بخدای که ترا بجز بتیغ کهنه خود نکشم و سر ترا از زنخ ببرم تا از همه
حقیر تر باشی عبد الله مسعود گفت که من بر سر بیدم و میخواستم که بر دارم قوت نداشتم رسنی در وی بستم و بر زمین
میکشیدم تا به نزد رسول علیه السلام آوردم آنحضرت مرا بهشت بشارت داد و خدای را شکر کرد و در خبر است که
رسول علیه السلام فرمود که هر امت را فرعونی بود و فرعون این امت ابو جهل است ايحسب الانسان ان
يترك سدى الم يك نطفة من مني يمنى ثم كان علقة فخلق فسوى فجعل منه
الزوجين الذكر والانثى اليس ذلك بقادر على ان يحيى الموتى هی این آدمی می پندارد که
او را مهمل فرو خواهند گذاشت چون که ستوری بی شبانی و چهار پای تا هر جا که خواهد میرود این چگونه
پندارست و در خیال خود چگونه آرد و نه بیند احوال نفس خود از کرد بدین حال احوال آنجا استدلال سازد بدان که
وی را صانع و آفریدگار هست حکیم و بحکمت خود روا ندارد که وی را از تکلیف خالی کرد اند چون کامل قدرت عقل
و تمکین داده باشد نه این آدمی نطفه بوده است آب منی که در رحم ریزند و تقدیر کنند وی را زمانی
در رحم پس آنکه حق تعالی نطفه و غلیظ پس بیافرید از آن خون در رحم خلقی و راست کرد اندامها صورت وی را

و اعضاء ظاهری و باطنی وی را هم در رحم بیافرید از وی یعنی از بنی آدمی دو جفت و دو نوع از مرد و زن
و ماده نه هی آن خدای که بر همه چیز قادر باشد قادر نباشد که مرده کان را زنده کرداند چون در وی ناقص قادر است
اولیتر که بر اعادت قادر بود و در خبر است که رسول علیه السلام این آیه برخواندی گفتی سبحانک اللهم
بلی عبد الله عباس گفت هر که سورة الاعلی خواند باید که بگوید سبحان ربی الاعلی و هر که سورة القیامة
خواند با آخر بگوید سبحانک اللهم بلی سورة الانسان
حدیث وهی و یکآیت از رسول علیه السلام روایت است که فرمود هر که این سوره خواند
جزا ند جزای وی بر خدای تعالی و تقدس بهشت و حریر بحر و تقصیر باشد
بسم الله الرحمن الرحیم
هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا انا
خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا انا هديناه
السبيل اما شاكرا واما كفورا حق سبحانه و تعالی میفرماید که هی بیامد بر آدمی زمانی آن روزگار که وی
در آن زمانی چیزی مذکور نبود و این آن زمان بود که آدم ع متعلق جهل سال میان مکه و طایف افتاده بود
گاه خاک بود و گاه حما و گاه صلصال گفتند چهل سال خاک بود باران بر وی آمد گل شد چهل سال گل بود
کجت زیک کرد اینجا گفت چهل سال حما بود آفتاب در وی تافت خشک شد چهل سال صلصال بود
گفتند که معنی آنست که بر آدم علیه السلام زمانی بگذشت از روزگار که وی چیزی نبود که از وی ذکر کنند نزدیک حسن بصری
و قتاده مراد با نسان آدم است و نزدیک دیگران آدمیان اند قوله تعالی انا خلقنا الانسان من نطفة
و آدم را از نطفه نیافریده آورده اند که این آیه تمی یک عمر خطاب خواندند گفت ای کاشکی همچنان بودی
مخلوق و مذکور نگشتی و مکلف نشدی و در تفسیر اهل البیت
آمد که مراد بانسان علی بن ابی طالب ع است و این استفهام در معنی نفی باشد یعنی هیچ زمانی بیامد انسان کفت

آمده در آن زمان مذکور نبود یعنی هیچ مذکور و معروف چیزی نبود مذکور نباشد آنکه که نامش با نام خدا نام
رسول ﷺ در ساق عرش تقدیرهای ثبت و بر سرادقات عرش نوشته باشد پیش از خلق آدم چنانکه در اخبار
آمده است که مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته به
بر صحت قول آنست که الف لام در آیة خلقنا الانسان عهد است اشارت بانسان متقدم یعنی انسان را
از نطفه آفریدیم باید که آدم انسان نباشد و دیگر آنکه نیز یک تفسیر آنست که سوره در حق علی بن ابی طالب ع
آمده است پس باید که مراد وی باشد نه بر عموم حمل باید کرد یعنی جنسی بنی آدم و اگرچه بخصوص وارد شده باشد
نیکو بود که ما بیافریدیم آدم را از پاره آب آمیخته یعنی آب مرد با آب زن در رحم در اخبار است که آب مرد سپید باشد
و غلیظ و آب زن زرد باشد و تنک هرکدام که غالب باشد فرزند بآن ماند **قتاده**
گفت امشاج انواع باشد اول نطفه آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه گوشت
آنگه خلق نو بیافریدیم این آیه را در مکه از ابو عثمان مغربی پرسیدند گفت خدای تعالی امتحان کرد خلقان را
بنه چیز سه منفق و سه کافر و سه مؤمن اما سه منفق سمع و بصر و زبان است و سه کافر نفس و هوا و شیطان
و سه مؤمن عقل و روح و فکرت است نیکو بود ما بیافریدیم آدمی را در آن حال که نیکو بیازمائیم و امتحان آن بود
و مراد آن ابتداء تکلیفات است از آنکه تکلیف صورت امتحان دارد پس او را شنوا و بینا آفریدیم تا ابتلیهم و تکلیف
وی تمکین قوی باشد و راه راست بوی نمودیم و حق را از باطل جدا کردیم نصب ادله و از احد عقد کرده ایم و تمکین دادیم
شاکر باشد یا کافر کافر آنکه در معلوم ما باشد که کافر خواهد شد لطف باز نگیریم بلکه هدایة او هم بر آن حکم کنیم
هدایة شاکران با تعلق دارد و شکر و کفر مشغول بنده آنچه با تعلق دارد بجای آوردیم تا اگر وی تکلیف خود بجای آرد
حجت بر وی لازم باشد و این حجت است بر مجبره که گفتند خدای کافران را هدایت ندهد خدای تعالی گفت مجبره
ما هدایة کنیم بنده را اگر شاکر باشد و اگر کافر انا اعتدنا للکافرین سلاسلا واغلالا وسعیرا
چون بیان کرده که گفته ما هدایت کرده ایم و آنچه بایست کرد بجای آورده ایم حجت زایل کرده ایم اکنون کافران

مهتدی نشوند و ایمان نیارند و بر کفر اصرار نمایند ما از بهر ایشان ساخته ایم و بنهاده زنجیرها و غلها
آتشین افروخته با غلها بر گردن ایشان نهیم و در زنجیرها کشیم و با آتش سوزانیم سزای بندگان عاصی غل و
زنجیرها و زندان باشد ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله
یفجرونها تفجیرا بر عقب ذکر کافران و عذاب ایشان ذکر مومنان و نیکوکاران کرد و ثواب و جزای ایشان
تا مراعات جانب ترهیب و ترغیب کرده باشد بیان کافران و عاصیان از کفر و عصیان باز ایستند و مومنان
طاعات و خیرات در مزید کرده اند گفت مردان و کسانی که سوگند راست کنند و نذری که کرده باشند وفا کنند
در وقتی که کافران در دوزخ بعذاب و تشنگی گرفتار باشند ایشان در بهشت آب میخورند از کاسه
و کاس و قدحی گویند که پر از خمر باشد که مزاج و امتحان آن کاس خمر کافور باشد یعنی آب کافور و کافور چشمه
ایست در بهشت در سرای رسول ﷺ و از آنجا بسرای پیغمبران و اوصیاء پیغمبران میشود چشمه که بندگان خدا
از آن آب میخورند و بآمیزش آن آب خمر می آشامند و روان میکرده اند آب آن چشمه هر کجا که میخواهند می برند
در کوشکها و منزلها خویش و بر ایشان دشوار و ممتنع نباشد روان کردانیدن اهل معانی گفتند
مراد آنست که این شراب در سپیدی و خوشی بوی چون کافور باشد نه عین کافور که کافور خوردنی نباشد
اهل اشارت گفتند مزاج شراب ایشان از بهر آن کافور گفت تا دنیا بر دل
ایشان سرد کرده گفته اند مراد ازین آیه کیت و آنچه بر عقب اینست در حق که آمده است اتفاقا اهل بیت
و جمله مفسران آنست که این آیة در حق امیر المومنین علی ع آمده است و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
از جعفر صادق ع روایت که نزدیک فاطمه ع اندکی جو بود آنرا آس کرده ند و از آن
نان عصید ساختند چون در پیش خود بنهادند مسکینی آمد و گفت رحمکم الله علی بن ابی طالب ع برخاست
ثلثی بوی داد ثم در زمان یتیمی آمد و گفت رحمکم الله علی بن ابی طالب ع ثلثی بوی داد پس از وی اسیری
آمد و گفت رحمکم الله امیر المؤمنین ع آن ثلث باقی بوی داد و از آن هیچ نچشید خدای تعالی در حق

ثعلبی

ایشان این آیه فرستاد درین آیه داخل باشد هر مومنی که مثل فعل ایشان کند رضای خدای را
که مفسران است و امام اصحاب حدیث است بچند روایت آورده است از مجاهد و عبد الله عباس
و غیر ایشان که امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند جد ایشان محمد مصطفی ص با
جمله صحابه و معروفان عرب بعیادت ایشان رفتند رسول ص امیر المومنین علی ع را گفت اگر نذری
کنی در حق این فرزندان و هر نذر که آنرا وفا نبود هیچ نبود امیر المومنین ع گفت با خدای نذر کنم که اگر این
فرزندگان مرا شفا دهد سه روز روزه بدارم فاطمه ع گفت من نیز هم چنین نذر کردم حسن و حسین ع
گفتند ما نیز نذر کردیم فضه گفت من نیز همین نذر کردم چون خدای تعالی ایشان را شفا داد علی ع و فاطمه
گفتند وقت آنست که بنذر وفا کنیم و نزدیک ایشان قلیل و کثیر هیچ نبود امیر المومنین ع را همسایه یهود بود
جهود نام او شمعون بن جابا نزدیک وی رفت و از وی قرض خواست وی پاره پشم آورد و سه
صاع جو گفت این را بزنان ده تا بریسند و این صاعها مزد اینست علی بن ابی طالب ع بستد
و بخانه آورد فاطمه ع از آن جو صاعی بستد و آرد کرد و پنج قرص بپخت هر یکی را قرصی داد بجهة روزه
داشتن امیر المومنین ع با رسول نماز بگذارد و با خانه آمد طعام در پیش وی نهادند تا تناول کند
هنوز دست بطعام نابرده سایلی بدر آمد و گفت مسکینم از مسکینان مسلمانان مرا طعامی دهید
تا خدای شما را از خوانهای بهشت طعام دهد علی ع چون آواز بشنید روی بفاطمه آورد و گفت
شعر فاطمة ذات المجد والیقین • یا بنت خیر الناس اجمعین • اما ترین البائس المسکین
یشکو الینا جائعا حزین • فاطمه ع جواب داد و گفت شعر امرک سمع یا ابن عم و طاعة
اطعمه ولا ابالی الساعه • ارجو اذا اشبعت ذا مجاعه • ان ادخل الخلد ولی شفاعه • آنگاه امیر المومنین
دست فراز کرد و قرص خود بمسکین داد فاطمه ع نیز موافقت کرد حسن و حسین نیز موافقت کردند فضه نیز
موافقت کرد آن شب بآب روزه بگشادند روز دوم صاعی دیگر آرد کردند و پنج قرص بپختند و بوقت افطار

پیش نهادند یتیمی بدر آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة یتیمم از اولاد
مهاجران پدرم را روز عقبه شهید کردند مرا طعام دهید تا خدای شما را از مایده بهشت طعام دهد
امیر المومنین ع چون بشنید این بیتها انشا کرد شعر فاطمة بنت سید الکریم • قد جاء الله بذی
الیتیم • من یرحم الیوم فهو رحیم • موعده فی الجنة النعیم • فاطمه ع جواب داد
انی اعطیه ولا ابالی • و اوثرهم علی عیالی • مستوجبا علوا هم اشبالی
للقاتل الویل مع الوبالی • آن شب نیز جمله طعام بدادند و روزه بآب خالص گشادند روز
سیم آن باقی جو طعام ساختند چون وقت افطار خواستند که طعام تناول کنند
[illegible] آمد و گفت من سیرم از اسیران شما اسیری کردند و طعام نمیدهند امیر المومنین علی ع روی بفاطمه کرد
و گفت شعر فاطمة یا بنت النبی احمد • هذا اسیر النبی لا تحمد • یشکو الینا الجوع قد تردی
من یطعم الیوم یجده فی غدی • فاطمه ع جواب داد و گفت شعر لم یبق مما جئت غیر الصاع
و قد ذهبت کفی مع الذراع • ابنای والله علی الجیاع • ابوهما للخیر ذو اصطناع •
آن شب نیز طعام بدادند و بآب تهی روزه گشادند روز چهارم
علی ع برخاست یک دست حسن را گرفت و یک دست حسین را و با ایشان بخدمت رسول ص آمدند و ایشان از
ضعف می لرزیدند رسول ص دل تنگ شد و گفت بحجره فاطمه رویم چون بحجره آمد فاطمه در محراب استاده بود
شکم با پشت افتاده از گرسنگی رسول ص چون چنان دید گفت وا غوثاه اهل بیت محمد یموتون من الجوع جبرئیل
آمد و این آیه آورد یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ الآیه الی قوله إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ
مَشْكُورًا ابن جیران گفت که چون رسول ص فاطمه را بدان حال بدید بگریست و گفت شما سه روز است تا در
رنجید و من از شما بی خبرم جبرئیل ع آمد و این آیه آورد إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا
الی قوله مشکورا و اتفاق اهل قبلات که این سوره در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام

و درین خلافی نیست مخالف و موافق را بجدی که مثل شده است انا عبد لفتی ابوك فیهم الی
الی بنی الکمة الحنی یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخَافُونَ یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرًا وَیُطْعِمُونَ
الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَیَتِیمًا وَأَسِیرًا إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزَاءً
وَلَا شُکُورًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِیرًا این ابرار وفا کنند بنذر که کرده اند و می ترسند
از روزی که شر آن فاش باشد یعنی روز قیامت و اهوال و شداید او و طعام بدل میکنند و می بخشند
با آنکه طعام را دوست میدارند و محتاج آنند یا بر دوستی خدای طعام دادند مسکین و یتیم و اسیر را امیر
المومنین ع فرمود که حُبِّبَ اِلَیَّ مِنْ دُنْیَاکُمْ ثَلَاثٌ اِکْرَامُ الضَّیْفِ وَالصَّوْمُ بِالصَّیْفِ وَالضَّرْبُ بِالسَّیْفِ
طعام میدادند و میگفتند ما طعام را برای رضا خدا میدهیم نه برای خلق و از شما جزا و مکافات و شکر نمیخواهیم
برای آن میدهیم که ما از خدای می ترسیم در روزی که مردم در آن روز از سختی و شدت ترش روی باشند
بغایت عبدالله عباس کفت عبوس کافران در آن روز چنان باشد که قطران در آن روز از چشم ایشان
بجای آب روان کردد کلبی کفت عبوس آن باشد که در هم کشیده بود و قمطریر سخت باشد که لبهای
از دهن بر کردد و پیشانی بشکنج آرد فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِکَ الْیَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا
وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِیرًا مُتَّکِئِینَ فِیهَا عَلَی الْأَرَائِکِ لَا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْسًا وَلَا
زَمْهَرِیرًا نکاه داشت خدای تبارک و تعالی ایشان را از بدی آن روز که اهوال و شداید یعنی ایشان از بدین
و باستقبال ایشان برد ایشان را تازکی و طراوت و نور در روی و بهجتی و شادی در دل و پاداشت شان
داد بان صبری که کردند بر طاعت و عبادت و بر فقر و احتیاج ایشان بطعام و روزه داشتن و طعام ناخوردن
و بدر دادن بمسکین و اسیر و یتیم بهشتی که در آنجا انواع طعامهای کوارنده و لطیف باشد از بهر طعمه
ایشان را و بر آن کسی نیست و بیکان بپوشاند و حریر داده ایشان را از جامهای حریر بهشت از بهر لباس
بپوشند که صبر چه باشد کفت صبر چهار رکن است یکی زهر آنکه بیاید و ابتدا باشد و صبر عاست

بر طول فرایض و صبر است بر اجتناب معاصی و صبر است بر مکاره و اکر بیان حال ایشان کرد و کفت
در بهشت تکیه زده باشند بر تختها آراسته و کلها بسته بر بالای آن مرصع بانواع جواهر از
در و یاقوت و خوشها از جنس پادشاهان آسوده و خوش دل بدین تختها تکیه زده نه سرما ایشان
رنجه یا بدو نه کرما آفتاب بیند در بهشت تا کرم باشد و ماه نه بیند تا سرد باشد هوای بهشت خوش
در غایت کمال و نهایت اعتدال باشد درخبرست از عبدالله عباس که روزی اهل
بهشت در بهشت روشنائی بینند مانند روشنائی آفتاب کویند بار خدایا ما را وعده داده که
لَا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِیرًا آفتاب چیست خطاب آید که نور آفتاب نیست علی بن ابی طالب
است ع که با فاطمه مزاح کرد و از آن بخندید این نور دندان ایشانست که جمله بهشت از آن منور
کردید وَدَانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِیلًا وَیُطَافُ عَلَیْهِمْ
بِآنِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَکْوَابٍ کَانَتْ قَوَارِیرَا قَوَارِیرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِیرًا
نزدیک ایشان تکیه زدکان باشند بر تختها نزدیک سایها بهشت مسخر و رام کرده استاده
اکر خواهند نشسته و اکر خواهند خفته بر جا که باشند شاخها درخت با ایشان می آید تا تناول میکنند
مجاهد کفت زمین بهشت از سیم است و خاکش از مشک و اصل درختانش از زر
و شاخهاش از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و میوه در زیر برکها او هر که خواهد که از آن میوه بچیند
استاده و نشسته و خفته تواند چید و بر اهل بهشت میکردانند قدحها و اناها از سیم و کوزها
بی کوشه که آبکینه بوده اند در اصل خلقت آبکینه از سیم سفیدی او چون سفیدی نقره و صفا و روشنی او
چون صفاء آبکینه اصل او از سیم باشد اما بصفا چون آبکینه بود عبدالله مسعود
پرسیدم ازین آیه کفت اکر پاره سیم را بکیرند و آنرا تنک کرده اند چون پر مکس شراب در وی ظاهر نباشد
اما سیم بهشت چنان بود که شراب در وی ظاهر بود چون آبکینه هر قومی از خاک ایشان بود زمین بهشت

انیم است آبگینه ایشان از آن بلند است که بیان نخست آن آبگینه کرد بیمانکه ایشان تقدیر کنند از آنها
و کوزهای مقدار شخی که مراد ایشان باشد حاصل کرده و روا بود که ساقیان کنند بقدر بهینی آب و هر کس را
شراب دهند بر حسب احتیاج او و گفته اند مراد آنست که بقدر آنچه ایشان کنند بیابند نه زیاده و نه
نقصان وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا وَيَطُوفُ
عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا
وَمُلْكًا كَبِيرًا میدهند ایشان را کاسی که مزاج آن زنجبیل باشد از چشمه که آنرا سلسبیل خوانند
گفته اند که زنجبیل برای آن گفت که نزدیک عرب آن محبوب و پسندیده بود و نشاط آورنده باشد
قتاده گفت زنجبیل شراب متقیان و مقربان باشد و شراب دیگران بزنجبیل ممزوج باشد
و سلسبیل خوانند که در راهها و سراها روان باشد و برای آنکه سایغ بگوارنده باشد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ
و برایشان طواف کنند و گرد ایشان میگردند از بهر خدمت غلامان مخلد و معنی جاوید برای شکل
باشد که ایشان را آفریده اند و گردش روزگار از آن بگردند و بمیرند نشوند و ملتحی و پیر نگردند چون این
غلامانرا ببینی پنداری که در صفا و رنگ بشره پراکندگی ایشان هر یکی در مقامی از بهر کاری و خدمتی
چون مروارید در پراکنده و پاشیده یا از صدف خود دور کرده و چون ببینی بنگری آنجا یعنی در بهشت
ببینی تو نعمت و چگونه نعمتی چنانکه در وصف هیچ واصف نیاید ملک و پادشاهی بزرگ و ملک که کمینه
آن هزار ساله راه باشد مرد بهشتی نشسته اقصای ملک خود را در نظر می آورد نعمت باشد بالای او
گفته اند که این ملک کبیر آنست که فرشتگان بسلام ایشان آیند و چون در آیند دستوری خواهند
عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ
شَرَابًا طَهُورًا بر زبر جامهای ایشان باشد از دیبای تنک کرانمایه و تنک سبز بوده و دیبای سطبر
و گفته اند که دیبای سطبر جامهای ایشان باشد و حلی و زیور ایشان کرده باشد دست در نخیها

انیم که بکنه صفت آن شراب نرسید ما ورای آن باشد که ازو صفت کنند و نقره بهشت از جمله جواهر
بهشتی باشد از نور و در و یاقوت گاهی بحلی نقره متحلی شوند و گاهی بحلی زر چنانکه گفت يُحَلَّوْنَ
فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ در دنیا تفضیل زر بر نقره بر عرف است و بعقل و شرع نیست در آنجا
که بیم آنجا کرامت و نیکوتر باشد از عرض و شراب دهد ایشانرا خدای آنرا پاک و پاک کننده
ایشانرا از هرچیزی که از غیر حق باشد از غل و حسد و هر پلیدی پاک گرداند چنانکه گفت وَنَزَعْنَا
مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ شرابی باشد پاک که مستی آرد و خمارش نبود و با قبایح داعی نبود و بول
نگردد بلکه از اندامهای ایشان جدا شود همانند عرقی خوش بوی تر از مشک سهل بن عبدالله
نماز میکرد و این سوره میخواند چون بدین آیه رسید آواز دهنش آمد چون کسی که مزه کرده باشد
چیزی طعام گفتند ای شیخ قرآن میخواندی یا شرابی می خوردی گفت شراب میخوردم بکاس
وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ و اگر از قرائت قرآن لذت شراب و از آن خوشی نیافتمی هانا که نخواندمی
عبدالله عمر گفت مرد حبشی نزدیک رسول صلعم آمد و گفت خدای شمارا
بر ما تفضیل نهاده است بحسن صورت و بیاض لون اگر ایمان آرم بآنچه تو آوردی و آن عمل کنم
که تو میکنی با تو در بهشت باشم یا نه رسول صلعم گفت آری آنگه گفت بآن خدای که جان من بفرمان اوست که
مرد سیاه باشد در دنیا که بیاض صورت او در بهشت از هزار فرسنگ می تابد آنگه گفت هر که بگوید لا اله الا
الله او را عهدی باشد نزدیک خدای تعالی و هر که بگوید سبحان الله وبحمده او را صد و بیست
هزار حسنه بنویسند یکی از حاضران گفته اند یا رسول الله پس هیچ کس هلاک نشود رسول صلعم گفت مرد
باشد روز قیامت که می آید چندان عمل دارد که اگر بر کوه نهند گران بار شود و یکی نعمت از نعمتها خدای
تعالی بیاید و آنرا مستغرق کند الا که تدارک او کند الله تعالی بفضل و رحمت خدای آنگه رسول صلعم این آیه در وصف
بهشت بخواند چون باینجا رسید که وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا نعره بزد و بیهوش شد و از آن بیهوشی

در آمد در بهشت رسول را
در آمد در بجنور شد و باز دنیا رحلت فرمود عبد الله عمر گفت بغرمت خدای که علی را دیدم که
بدست خود در لحد بنهاد و اضافت با آب طور بآن معنی بود که همه از وجود و بفرمان او و قول دیگر
آنست که مراد بوی بهشت است دلیلش اذکرنی عند ربک یعنی آب دهد ایشان را شید ایشان
یعنی علی بن ابی طالب ع و لیه ساقی اهل بهشت است و اخبار از طرق مخالف و موالف بطاهرات که
ساقی کوثر علی ع خواهد بود و در این معنی شعری بنظم آورده اند **شعر** رَبِّ هَبْ لِیْ
الْمَعِیْشَةَ سُؤْلِیْ • وَاعْفُ عَنِّیْ بِحَقِّ آلِ رَسُوْلِیْ • وَاسْقِنِیْ شَرْبَةً بِکَفِّ عَلِیٍّ • سَیِّدِ الْاَنْبِیَاءِ زَوْجِ
بَتُوْلِیْ • اِنَّ هٰذَا کَانَ لَکُمْ جَزَاءً وَکَانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوْرًا بدرستی که آنچه ذکر کرده شد
از بهشت و ولدان و نعیم و غلمان جزاء اعمال قبول شما و طاعات مبرورهٔ شما خواهد بودن و سعی
شما کرده اید در تحصیل رضاء خدای را مشکور خواهد فتاد آیه را دلیل است بر آن که جزا بر عمل خواهد بود
بر خلاف آنچه مجبره گفته اند که جزا بر عمل نیست برای آنکه جزا عقیب فعل بود و آنچه مبتدا باشد
فضل و احسان بود **درخبرست که** چون جبرئیل این آیها به رسول میخواند
گفت خدا یا محمد را قرا کیر این را ای محمد که مهنا باد ترا این آیه در حق اهل بیت تو اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا
عَلَیْکَ الْقُرْآنَ تَنْزِیْلًا فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا اَوْ کَفُوْرًا وَاذْکُرِ
اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَاَصِیْلًا وَمِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهٗ وَسَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِیْلًا
خدای تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت رسول خود را گفت که ما این قرآن را بر تو فرو فرستادیم
و فرو آوردن بسبیل دفعه بلکه آیتها بس از آیتی و سوره بعد سوره تا بر تو دشوار نباشد و فهم کردن معنی آن
باز یاد گرفتن آن چنانکه گفت وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَاَهٗ عَلَی النَّاسِ عَلٰی مُکْثٍ آنکه بر سبیل تعظیم
و توقیر فرمود که صبر کن بر حکم خدای خود را و امر او که سر حکمت است بر احتمال رنج و مشقت و منعاهیت
کافران تا آنگاه که ما ترا بقتال فرمائیم و طاعت مدار و فرمان این کافران مبر آن بزه کار را آثم که عتبه بن

دبیعه است و دنی رسول خدای را گفتا گر آنچه میکنی که ترا زن تا نیکو میباید در همهٔ عرب از دختری
من نیکو ترنیست یکی از آن که تو خواهی ترا دهم بی مهر تو از این کار باز آئی و کفور ولید مغیره است که
او رسول صلعم را گفت اگر دعوی بنبوت برای مال میکنی قریش دانسته که مال من بارها بیش از همه توا
چندان مال دهم که تو خشنود شوی خدای تعالی فرمود که هیچ کدام از ایشان را فرمان مبر و نام خدای
و نام خدای یعنی نماز کن در وقت بامداد یعنی نماز بامداد و شبانگاه یعنی نماز پیشین و دیگر بجای آر
و در بعضی از شب سجده کن خدای را یعنی نماز شام و خفتن و تسبیح گوی و برا در شب دراز یعنی نماز
شب قیام نمائی اِنَّ هٰؤُلَاءِ یُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ وَیَذَرُوْنَ وَرَاءَهُمْ یَوْمًا ثَقِیْلًا
نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا اَسْرَهُمْ وَاِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا اَمْثَالَهُمْ تَبْدِیْلًا بدرستی که این جمع کافران دنیا را
دوست میدارند و کار دنیا میکنند و آخرت را دست همی دارند و با پس پشت همی افکنند روز گران و سخت و دشوار را
یعنی روز قیامت را ما ایشان را بیافریدیم و خلق ایشان محکم کردیم و اگر ما خواهیم که ایشان را با منال
ایشان تبدیل کنیم ایشان را ببریم و امثال ایشان را در شده و اسی بیاریم که طاعت دارند و عاصی نشوند
اِنَّ هٰذِهٖ تَذْکِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلٰی رَبِّهٖ سَبِیْلًا وَمَا تَشَاءُوْنَ اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ
کَانَ عَلِیْمًا حَکِیْمًا یُدْخِلُ مَنْ یَشَاءُ فِیْ رَحْمَتِهٖ وَالظَّالِمِیْنَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا
بدرستی که این سوره و این آیات پندی و موعظتی است پس هر که خواهد اختیار کند خوی او را و آن راهی
گیرد و وسیلتی سازد برسیدن رضاء خدای و نزدیک جستن بطاعت و عبادت او و این آیه دلیل
است بر آن که مکلف مجبور نیست و عنان اختیار در دست اوست و شما نخواهید کردن طاعات
الا آنکه خدای خواهد و چون خواهد امر کند و بیان فرماید و آنچه مجبره گویند نخواهید شما الا آنچه
خواهد خدای یعنی بخواست شما باشد خواست خدای بود باطل است برای آنکه ما مرید مباحات
و قبایح باشیم و خدای مرید باشد مباحات و قبایح را برای آنکه ارادت مباح و قبیح هر دو صفت محتاج

وجاهل باشد واین صفت نقص است و بر خدای تعالی روا نبود و اگر مرید باشد هرچه نیکان آنرا
مرید باشد مرید شهادات باشد و مرید جهل و سفه و نصایح و کفر و شرک باشد و این منافی
حکمة باشد و او همیشه دانا و محکم کار و حکیم بوده است و آنرا که خواهد بیامرزد از فضل خود و انها
که ظالمان و کافران اند ساخته است برای ایشان و بنهاده در دوزخ عذاب دردناک

سورة المرسلات

مکی است و پنجاه آیت از رسول خدا روایت
که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بنویسد او را که از مشرکان نیست عبد الله مسعود گفت این سوره
لیلة الجن فرود آمد و ما در راه بودیم

بسم الله الرحمن الرحیم

والمرسلات عرفا فالعاصفات عصفا والناشرات نشرا فالفارقات فرقا
فالملقیات ذکرا عذرا او نذرا انما توعدون لواقع حق تعالی سوگند میخورد
فرشتگان که ایشان را بفرستادیم بعرف و نیکویی که ایشان بر عقب ارسال در وقت آمدن از تعا
خود چنان سخت می آیند که بادها سخت که آنرا عواصف خوانند در وقت جستن از مهب خویش و به
فرشتگان دیگر در وقت آوردن وحی از آسمان با لهام خویش را می گشایند در هوا یا نشر شرایع میکنند
در زمین پس آنکه که وحی آورند فرق کردند میان حق و باطل و بیان کردن که حق چیست و باطل چیست
پس القا ذکر یعنی وحی کردن پیغمبران تا عذری باشد محققان را و بیمی باشد مبطلان را و گفته اند که
سوگند است ببادها عذاب که از بهر هلاکت و عذاب عاصیان و کافران فرستاده اند متابع پیاپی چون
این بادها و رجتن بر کافران سخت آمد والناشرات سوگند است ببادها رحمت که ابر را نشر میکنند
و بهم آگنده میگردانند و زمین را که می فرمایند می برند تا باران آنجا بارد یا بادها که زمین را زنده میکند باران
زنده گردن پس فرق میکند میان آنکه شکر خدای میگوید در نعمت و آنکه نکند و کافر شود پس می اندازند عذر

میان ایشان تا عذری باشد کسانی را که عذر خواهند تا خدای بتوبه و استغفار کردن نعمت خدای در
باران بینند شکر خدای گذارند یا انذاری و بیم کردن باشد کسانی را که از شکر خدای غافل باشند
چنین سوگند که آنچه شما را وعده میدهند از قیامت و بعث و نشور و ثواب و عقاب بودنی است و
واقع خواهد شد لا محاله آنگه وقت آن بعلامات یاد کرده و تعیین می کند فاذا النجوم طمست
واذا السماء فرجت واذا الجبال نسفت واذا الرسل اقتت لای یوم اجلت لیوم الفصل
وما ادریک ما یوم الفصل ویل یومئذ للمکذبین
قیامت وقتی باشد که ستارگان از آسمان محو شوند و روشنایی از ایشان ببرند و اثر ایشان نا
پدید گردانند و آسمان بشکافند و ره ها و شکافها پدید آید و کوهها را از جای خود برکنند و خاک کردند
و بر باد دهند چنانکه از کوهها اثری نماند و چون پیغمبران را زمانی و وقتی پدید آید در آن وقت بر
ایشان جمع گواهی دهند و ایشان را اعلمان دهند از بهر گواهی دادن آنگه بر سبیل تعظیم و تهویل گوید کدام روز
ایشان را ایشان بهند روزی چگونه روزی که کرده اند در نیک بختان از بدبختان و مومنان را از کافران
و بیشان را از دوزخیان تو چه دانی ای محمد که روز فصل چگونه روزیست و هول آن روز و سختی آن
بچه غایت است ای وای بر آن روز مر کسانی را که امروز ترا تکذیب کنند و آنچه ایشان را گوئی باور ندارند
الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الآخرین کذلک نفعل بالمجرمین ویل
یومئذ للمکذبین الم نخلقکم من ماء مهین فجعلناه فی قرار مکین
الی قدر معلوم فقدرنا فنعم القادرون ویل یومئذ للمکذبین
هشت بدیدی و عید میکند کافران را و قصه هلاک کردن گذشتگان میکند تا بترسند و اعتبار گیرند
میگوید نه ما هلاک کردیم پیشینگان را از امتان گذشته را چون قوم نوح و عاد و ثمود و چون ایشان تا
هلاک کردیم اینها را چه امان باشد نمی ترسند اما تابع پیشینگان کرده ایم و ایشان را هلاک کنیم چنانکه گذشتگان

هلاک کردیم و ما همچنین کنیم با هر قومی که مشرکان و مجرمان باشند و بکفار یعنی خود کار نکنند وای
بدروغ دارندهی شما را نیافریدیم از آب ضعیف یعنی نطفه پس از ان که آب را در قرارگاه
استوار محکم کردیم یعنی در رحم مادر تا مدتی که معلوم ما بود و آن نه ماه باشد تا وضع حمل که
خدای داند که در ان وقت وضع حمل خواهد بودن پس ما تقدیر کردیم آن مدت را در رحم و تقدیر
اجل و رزق و احوال او که چگونه بود و چند ماند و چه خورد و این همه مقدار کردیم و بس نیک تقدیرانیم
قادر بودیم و نیکو قادری و مقدریم ما جرا اندیشه نکنید تا بدانید که ما قادریم بر عذاب شما در دنیا
و باز آفریدن شما برای جزای اعمال شما در آخرت وای در ان روز که عذاب کنیم تکذیب کنان را در دنیا و آخرت
الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا و جعلنا فیها رواسی شامخات و
اسقیناکم ماء فراتا ویل یومئذ للمکذبین بر سبیل منت و تذکیر نعمت
میگوید نه ما زمین را ضم کننده شما کردیم زندگان را و مردگان را تا زنده باشید بر پشت زمین باشید
و مقاصد خویش از ماکول و ملبوس و مسکن حاصل می کنید و چون بمیرید در شکم زمین باشید
و در زمین از بهر شما کوههای بلند آن کردیم و بدادیم شما را آب خوش از باران تا کشتها و درختان
شما از ان آب میخورند و آنچه زیادت باشد از کشت و درخت در بن کوهها ودیعه کردیم تا به
تدریج از چشمها بشما رسد هی شکر این نعمت آن باشد که پیغمبران را تکذیب کنید وای در ان روز مکذبان
را که ایشان را بر تکذیب کردن عذاب می فرمایند انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون
انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل و لا یغنی من اللهب انها ترمی بشرر کالقصر
کانه جمالت صفر ویل یومئذ للمکذبین خدای تعالی خبر میدهد از آنچه روز قیامت
مکذبان را خواهد گفت میگوید که ما ایشان را می فرمائیم و گوئیم شما قیامت را و دوزخ را بدروغ داشتید
اینک قیامت و اینک دوزخ بروید بآنچه آن را بدروغ میداشتید یعنی بدوزخ روید و شاید که این خطاب

با ایشان خازنان دوزخ گویند یعنی بروید با سایه دود زبانه دوزخ که آن سایه را سه شاخ باشد و سه
جانب دارد یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ و یکی بالا از ین سه جانب بکافران محیط گردد
مجاهد گفت سایه دوزخ که برآید به سه جانب برود و آنگه محیط اهل دوزخ
گردد آنگه بر سبیل تهکم و تعریض گفت که سایه مؤمنان بخلاف سایه کافران باشد سایه مؤمنان
ظل ظلیل باشد و سایه کافران لا ظلیل باشد از حرارت و سوختن آتش هیچ نفعی و سودی نکند
و آتش دوزخ می اندازد از هر جانب چون ها و شررها و شرر آن پاره آتش باشد که از ان آتش
بجهد و آن شرر در بزرگی همچو کوشک است بزرگ و عرب هر چه بزرگ باشد آن را بقصر تشبیه
کنند آنگه شرر دوزخ را تشبیه دیگر کرد و گفت پنداری تو شرر دوزخ را که اشتران اند زرد یا
سیاه که با زردی زند وای در روز دار زندگان قیامت را در دوزخ از آتشی که صفت او این باشد
هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون ویل یومئذ للمکذبین هذا
یوم الفصل جمعناکم و الاولین فان کان لکم کید فکیدون
ویل یومئذ للمکذبین و این روزیست یعنی روز قیامت که در و سخن نگویند که در ان ایشان
متحیر بود گفتن وی با گفتن باشد و شاید که مراد این بود که این وقتی است که سخن نگویند از بهر آنکه روز
قیامت روز دراز خواهد بود و در وی مواقف و مواطن بسیار روا بود که در موقفی سخن گویند
پس عذر نتوانند آورد یعنی ایشان را دستوری باشد در سخن گفتن و نه عذری که بخواهند وای در چنین
روز بر دروغ دارندگان آنگه گفت این روز فصل و قضات روزیست که داد مظلومان از
ظالمان بخواهیم و میان نیک و بد جدائی افکنیم و جمع کنیم در ین روز شما را و کسانی را که پیش از شما
بوده اند آن را با پیغمبران حاضر کنیم پس اگر چنانست که شما را کیدی و چاره و حیلتی هست با من بجای آرید
صورت امرست و مراد تعذیب و تهدید آن روز با پیغمبران کید میکردید و دین و شریعت ما را انکار کردید

اگر می‌توانید امروز حیله‌ای کنید در دفع عذاب از خود وای در آن روز که حال این باشند
دروغ دارندگان را آنگه ذکر متقیان کرد و گفت إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ وَفَوَاكِهَ
مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بدرستی که پرهیزکاران در روز قیامت در
سایه‌های درختان و چشمه‌های آب روان و میوه‌های انواع والوان باشند از آن میوه‌ها که ایشان
خواهند روزی ایشان باشد گویند ایشان را که بخورید از این میوه‌ها و بیاشامید از این چشمه‌ها
نوش و گوارنده بسبب آنچه کردید در دنیا از طاعات و خیرات همچنین جزا دهیم نیکوکاران را
وای در آن روز دروغ دارندگان را آنگه ذکر کافران کرد که روی بدنیا آورده‌اند و از دنیا و مال
دنیا تمتع می‌گیرند و گفت كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَيْلٌ
يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ آنگه گفت ای کسانی که بزخارف دنیا مغرور
شده‌اید و بجمع حطام دنیا مشغول گشته و پشت بر آخرت آورده بخورید از دنیا و برخورداری گیرید
اندک که شما گناهکاران و کافرانید که این عمر کوتاه زود بآخر رسد و ببلای آخرت گرفتار شوید وای
در آن روز دروغ دارندگان قیامت آن کسانی که ایشان را گویند رکوع کنید نماز را رکوع خوانند
از آنکه رکوع رکن است از وی و ایشان رکوع نکنند و نماز بجای نیارند گفته‌اند که این آیه در حق
بنی ثقیف آمد که چون پیغمبر ایشان را بنماز فرمود گفتند ما رکوع نکنیم و پشت خم نیاریم که این بر ما
عار است رسول خدای گفت لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَيْسَ لَهُ رُكُوعٌ وَلَا سُجُودٌ دینی که در وی رکوع و سجود نباشد
هیچ چیزی نبود آنگه خدای تعالی بر سبیل تعجب گفت که این کافران بکدام کتاب و بکدام سخن ایمان
خواهند آورد چون بدین حدیث که قرآن است با این همه بلاغت و فصاحت که او راست ایمان نمی‌آورند

سورة النبأ مکیست و چهل آیتست

روایت آمده که هر که این سوره بخواند حق سبحانه و تعالی او را در
روز قیامت از شراب بچشاند **از صادق** ع روایتست که هر که این سوره بخواند هر روز
از آن سال بیرون نیاید تا که زیارت خانه خدای کند

بسم الله الرحمن الرحيم

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ
ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حق سبحانه و تعالی بر وجه تفخیم شان و تعظیم سؤال ایشان گفت از چه سؤال میکنند
و می‌پرسند یکدیگر را این کافران آنگه هم وی جواب داد و گفت از چیزی بزرگ و از کاری عظیم سؤال میکنند از چیزی
بزرگ که ایشان در وی خلاف میکنند گفته‌اند تا این چیز بزرگ چیست **مجاهد** گفت قرآنست دلیلش
قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ **قتاده** گفت بعث و نشور است بعضی گفته‌اند
این نبأ عظیم رسول خداست **و در تفسیر اهل البیت** ع آمده است که امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب است علقمه روایت کرد که روز صفین مردی از لشکر شام بیرون آمد با سلاح تمام
و از بالای سلاح مصحفی حمایل کرده بیتهای که عرب رجز خوانند در حرب عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ میخواند من خواستم که پیش
او روم امیر المؤمنین ع فرمود که مکانک بجای خود باش و خود پیش وی رفت و گفت أَتَعْرِفُ النَّبَأَ
الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ وی این نبأ عظیم را می‌شناسی گفت وَاللّٰهِ الْعَظِيمِ إِنِّي أَنَا النَّبَأُ الْعَظِيمُ
الَّذِي فِيَّ اخْتَلَفْتُمْ وَعَلَىٰ وِلَايَتِي تَنَازَعْتُمْ وَعَنْ وِلَايَتِي رَجَعْتُمْ بَعْدَ مَا قَبِلْتُمْ وَبِبَغْيِكُمْ هَلَكْتُمْ
بَعْدَ مَا نَجَيْتُمْ مِنَ الْكُفْرِ بِحَقِّي ثُمَّ عَلَاهُ بِسَيْفِهِ فَرَمَىٰ بِرَأْسِهِ وَيَدِهِ و گفت من آن چیز بزرگم که در من خلاف
کردید و در ولایت من باز آمدید پس از آنکه قبول کردید و به بغی و ستم خود هلاک شدید و روز غدیر را میدانید
و روز قیامت بدانید عاقبت انجام را نکردید آنگه تیغ بر آورد و بیک ضربت سر و یک دستش بینداخت آنگه گفت

أو آباؤنا الأولون صفين دارنا ودارکم ما لاح في الأفق کوکب ألا أيها الموت الذي ليس تارکي أرحني فقد أفنيت کل خليل ... ألا أيها الموت ... او تموت وما لنا

ولا لکم عن موتنا المیتة ... اصبغ بن کنانه گفت در حرب بصره با امیر

المؤمنين ع حاضر بودم اهل بصره بیرون آمد و این آیه می‌خواندند امیر المؤمنین ع پیش ایشان رفت و

گفت اتعرف النبأ العظیم این نبأ عظیم را می‌شناسی گفت نه گفت این نبأ عظیم که در وی خلاف می‌کنند

منم کلا سیعلمون حقا که بشناسند و بدانند وقتی که میان بهشت و دوزخ باشم خدای تعالی مرا در

میان بهشت و دوزخ قسمت کند دوزخ را گویم خذ هذا فإنه من أعدائي بگیر ای دوزخ این را که این

دشمنان منست و ذر هذا فإنه من أوليائي و دست ازین بدار که از دوستان منست تا این بود دشمنان

من آفریده اند نه از بهر دوستان ثم کلا سیعلمون پس حقا که زود بود که بدانند که نبأ عظیم

چیست در وقتی که بکنار حوض کوثر باشم و دوستان خود را آب دهم و دشمنان خود را میرانم چنانکه

شتر غریب را آنکه تیغ برآورد و بزد و بدوزخ فرستاد این نبأ عظیم که قرآن است بقول بعضی در و خلاف

است اینست که بعضی گفتند سحر است دیگران گفتند شعر است جمعی گفتند افسانه پیشینگانست و اکثر بعض

است بعضی گفتند راست است و بعضی گفتند دروغ است و اکثر گفتند سود است بعضی گفتند دیوانه

است و بعضی گفتند ساحر است مسلمانان گفتند پیغمبر خدا است [redacted]

سبیل ردع و زجر گفت کلا باز ایستید از سؤال کردن و دور شوید ازین مقال با چندین دلایل و بیان

و معجزات جه جای شکوک و شبهات است اگر میدانند که این نبأ عظیم چیست زود بود که بدانند عاقبت

و سرانجام نادانستی خود را آنکه بر سبیل مبالغت و تهدید و وعید تکرار کرد و لفظ ثم آورد تا بعلمیم کرده شود

که وعید دوم سخت تر و بلیغ تر است از وعید اول و گفت حقا که زود بود که بدانند آنکه ذکر نعمتهای که

بندگانرا انعام کرده است تقریر می‌کند و میگوید ألم نجعل الأرض مهادا والجبال أوتادا

وخلقناکم أزواجا وجعلنا نومکم سباتا وجعلنا الليل لباسا وجعلنا النهار

معاشا یعنی ما زمین را فراش و بساط شما کردیم تا چنانکه بر فرش آرام گیرید شما در زمین قرار میگیرید

و آسایش می‌کنید و نه کوهها را میخهای زمین کردیم تا از جای خود بجنبد و این کوهها را میخ زمین کردیم

تا زمین را دوخته باشد و نه جنبد و ساکن تا شما را بر زمین قرار ممکن گردد که اگر متحرک بودی قرار ممکن نبودی و نفع

ازوی حاصل نیامدی و نه شما را جفت آفریدیم نرینه و مادینه تا مستأنس شوید و متوحش نگردید و جفت

اجناس الوان مختلف آفریدیم بعضی سفید و بعضی سیاه و بعضی سرخ و بعضی زرد و هر یکی از انواع

و لغتی دیگر داده‌ایم چنانکه گفت واختلاف ألسنتکم وألوانکم و نه ما خواب را راحت و آسایش

شما کردیم تا ماندگی از آن تعب و رنج که در کار کردن بشما رسیده باشد بخواب از شما زایل گردد و گفته

اند سبات هم خوابست یعنی ما خواب را خواب شما کردیم نه مرگ را که خواب دو گونه است

خوابیست که از وی آگاهی در آخرت باشد و آن مرگ چیست منقطع شدن حواس از عمل و خواب همچنین است

خدای تعالی ازین خواب حواس را از کار بیکار میگرداند و قادر است برین و قادر باشد بر آنکه

مرده است که هم این حواس بی کار را بکار کند یعنی خلق را اعاده کند و نه ما شب را لباس شما کردیم

تا چنانکه کسی که خود را بلباس پوشیده کرده اند شما خود را پوشیده میگردانید بشب در کارها تا کسی را

بدان اطلاع نباشد و گفته اند مراد اینست که ما شب را لباس شما کردیم تا خویشتن را بجامه بپوشید

در وقت خفتن وجعلنا النهار معاشا یعنی روز را محل معاش کردیم تا در روز آنچه محتاج

باشید بمکاسب و مصالح مشغول شوید وبنينا فوقکم سبعا شدادا وجعلنا سراجا وهاجا

وأنزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا ونباتا وجنات ألفافا و بر زبر شما

بنا کردیم و برداشتیم هفت آسمان استوار محکم هر یکی از بالای دیگر و بیافریدیم و کردیم بر آسمان چراغ

روشن و درفشان که آفتاب است و فرو فرستادیم از ابرهای بارنده باران نزدیک بار بیدن از منافع و مصالح

مجاهد گفت معصرات بادهاست که ابر را می فشارد و باران از وی بر
شما ابر زیان خدای تعالی باد را بفرستاد تا ابر را جمع کند آنگه از وی چنان قطره آرد که
می آرد عبید الله گفت
شیر از پستان شتر بر نعج و شدت اگر بار دیگر بیاید و آنجا پر کنده کند آنگه هوا تا چون بزمین آید مضرت کند
این آب را از معران فرستادیم تا بیرون آریم بسبب او دانه را از گیاه تا قوت شما باشد و گیاه را از زمین بیرون
آریم تا علف چهار پایان شما باشد و بوستانهای بسیار درخت و بهم در رشته تا میوه شما باشد یا شما از همه
نعمت برای آن کردیم تا شکر کنید و کفران نیارید و از آن روزی که در پیش شماست اندیشه کنید اِنَّ یَوْمَ
الْفَصْلِ کَانَ مِیقَاتًا یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ
أَبْوَابًا وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا بدرستی و حقیقت که روز فصل و قضا در میان خلق
روزیست که خدای تعالی آنرا وقتی کرده است چون دنیا بآن روز رسد و بنهایت نهاده است چون بآن نهایة
رسد اهل عالم را زنده کرداند و روزی که در صور دردمند یعنی اسرافیل در صور دمد یار و جهار صور
که قالبها و تنهاء آدمیان است پس شما بیایید از گورها جوق جوق و گروه گروه معاذ جبل
گفت بعنایة ابو ایوب انصاری رسول صلعم را ازین آیة پرسیدم گفت ای معاذ از کار عظیم پرسیدی انگه
بگریست و گفت روز قیامت مردمان را برده نوع حشر کنند از امتان من خدای تعالی ایشان را بآن علامت
از مومنان ممتاز کرداند بعضی بر صورت بوزینگان باشند و بعضی بر صورت خوکان و بعضی را نگونسار حشر کنند
چنانکه پایهاء ایشان بر زبر روها ایشان باشد بعضی کور باشند و نه بینند و بعضی کر باشند نشنوند هیچ
و بعضی را دهان از دهان بیرون آمده باشد و بر سینه افتاده زبانها خایند و بعضی را دستها و پایها
بریده باشند و بعضی لباس قطران پوشیده و بعضی را بر درختان آتشین کرده و بعضی را از ایشان کندی بیاید
مردار آید اما انان که بر صورت بوزینگان و آنان که بر صورت خوکان باشند حرام خواران و رشوه
گیران باشند و آنان که سرنگون باشند رباخوارکان باشند کوران قاضیان باشند که بناحق حکم کنند کر ان آن

باشند که بو دار معجب باشند و آنان که زبانها از دهانشان بیرون آمده باشد آنان باشند که همسایگان را
رنجانیده باشند و آنان که بر درخت آتشین باشند غمازان اند و آنان که چون مردار کند کنند کسانی
باشند که بلذات و شهوات حرام مشغول باشند و آنها که جامه قطران پوشند اهل کبر و فخر باشند
و بگشایند در آن روز آسمانها را از آمدن فرشتگان پس گویی تو که آسمان خود درها بوده است یعنی چنان
نماید که همه آسمان درهاست از بسیاری آمدن فرشتگان و در آن روز کوه روان کرداند کوهها را تا پنداری
که کوه آب است یعنی سراب که تو دیدی روی از وی از بی نیازی همچنین باشد کوهها که از بیابان آب نماید اِنَّ
جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا لَا يَذُوقُونَ
فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا جَزَاءً وِفَاقًا إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا
عَذَابًا بدرستی و حقیقت که دوزخ مقامی است که دوزخیان در عذابی باشند و می نگرند و منتظر می باشند
عذاب دیگر را و دوزخ راهی است که اهل بهشت بر آنجا بگذرند و فرشتگان با ایشان نگاه میکنند و سلم
سلم می زنند مرجع و بازگشت است دوزخ کسانی را که طغیان کنند و از فرمان خدای در گذرند و در نگ کنند
و بمانند در دوزخ سالها ناتناهی که میگذرد و دیگری می آید گفته اند حقب هشتاد سال است
و گفته اند که امیر المومنین علی هلال هجری را پرسید که شما حقب را در کتاب خود چند یافته اید گفت
هشتاد سال هر سالی دوازده ماه هر ماهی سی روز و هر روزی هزار سال عبد الله عمر گفت که رسول خدا
گفت هر که بدوزخ رود تا احقاب بنگذرد بیرون نیاید هر حقبی هشتاد و اند سال هر سالی سیصد و شصت
روز هر روزی هزار سال تا اعتماد نکنی که از دوزخ بیرون خواهد آمدن حسن بصری گفت
هر چیزی را که هست مقداری نهاده است مگر عذاب را که گفت لابثین فیها احقابا هر گه حقبی بسر آید از پس
حقبی دیگر آید همچنین تا ابد لا بدین آنکه آن احقاب را منقطع کند گفت احقابی که گفته اند انجا ریای که حرارت

آتش را کم کرداند و خوابی که تعب و گرمای دوزخ را کم کرداند و خواب را برد خوانند برای آنکه مردم
را سرد کرداند یعنی که آنکس که بخسبد او را جامه دیگر باید و اگر تشنه بخسبد تشنگی وی ساکن کردد
ایشان خواب نچشند و در آنجا نیابند و نه شرابی که تشنگی ایشان بنشاند لیکن بچشند آب جوشان بغایت
گرم کرداینده و خون و ریم و زردآب اهل دوزخ و در دوزخ با این انواع عذاب جزاء دوزخیان است موافق
کردارهاء ایشان **مقاتل** گفت بزرگتر از شرک گناهی نیست و بزرگتر از دوزخ عذابی
نیست دوزخ بزرگ جزاء گناه بزرگ باشد آنکه گفت إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا
ایشان را بقیامت و حساب ایمان نبود آیات ما را تکذیب کردند و رسولان ما را باور نمیداشتند
و نام چیزی را بنوشته ایم و شمرده نه آنکه ما را بآن احتیاج باشد از بهر آن تا بر ایشان حجت باشد
پس بچشید ای مکذبان آیات و ای منکران بینات و ای متمردان هر معاصی و خطیات که ما نمی
افزاییم شما را الا عذاب بر عذاب و این آیه را دلیل است که مراد بآن طاغیان و مشرکان اند و کافران
از رسول خدای صلعم روایتست که سخت ترین آیتی در قرآن اهل دوزخ را این آیه است که فَذُوقُوا فَلَن
نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأْسًا دِهَاقًا
لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا بدرستی که پرهیزکاران را
نجات است از دوزخ و پیروزی و ظفر است بنعمت بهشت از بوستانها پر از انواع درختان میوه از درختان
خرما و انگور و حدیقه بوستان باشد که کرد بر کرد او درختان میوه باشد و دران کوشکها زنان
نار پستان همه همزاد یکدیگر و قدحی پر از شراب صافی که پیاپی و مادام با ایشان میدهند و در بهشت
سخنها بیهوده و نافرجام نشنوند و دروغ نگویند و یکدیگر را بدروغ نسبت نکنند و جزا دهد
خدای متقیان را جزاء موافق و مطابق کردارها ایشان عطاء کافی و پسندیده رَبِّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَٰنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا

لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا خداوند آسمان و زمین و آنچه میان
آسمان و زمین است خداوندیست مهربان بروزی دادن خلق و بخشاینده مر بندگان عاصی و تائب
مالک نباشند و نتوانستند از خطابی را یعنی نتوانند از خدای سخن پرسیدن و آنچه باشد مراد ایشان نتوانند
که سخن گویند مگر وقتی که دستوری باشد در سخن گفتن کلبی گفت شفاعت نتوانند کرد
مگر بفرمان خداء تعالی که مالک بالشد در روزی که روح باشد و فرشتگان در صف باستاده
نگویند هیچ کس از ایشان و از آن میان الا آنکه خدای دستوری داد در سخن گفتن دستوری دهد که وی سخن گوید
بصواب **از عبدالله عباس** روایتست که جهودان از رسول خدای پرسیدند که
روح چیست گفت لشکریست از لشکرها خدای تعالی آنگه این آیه بخواند که يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ
وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا عبدالله مسعود گفت روح فرشته ایست از آسمانها و کوهها
بزرگتر و از همه فرشتگان عظیم تر جای او در آسمان چهارم باشد خدای عز و جل را هر روز دوازده
هزار تسبیح میکند و بهر تسبیح خدای تعالی فرشته آفریند روز قیامت او در صفی باشد و این فرشتگان
در صفی دیگر و در روایت دیگر از عبدالله عباس آنست که خدای تعالی بزیر عرش دریایست از نور
مانند هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا هر وقت جبرئیل دران دریا رود و غسل بکند بجمال و
جمال زیاده کرد و از آنجا برآید و پرهای خود بیفشاند از هر قطره که بر پرها وی بچکد خدای تعالی
فرشته بیافریند از ایشان هفتاد هزار در بیت المعمور و هفتاد هزار در خانه کعبه شوند و تا روز
قیامت نوبت باز ایشان نیاید **وهب منبه** گفت جبرئیل در پیش خدای تعالی استاده است
از هیبت خدای لرزه بر اعضای او پدید آید از آن لرزه صد هزار فرشته آفریند ایشان در پیش خدای
استاده باشند و سر بر ندارند و سخن نگویند و چون ایشان را در سخن گفتن گویند لا اله الا الله و این آنست
که خدای تعالی فرمود که يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا یعنی جبرئیل در یک صف باشد

وان فرشتگان در صف دیگر سخن نگویند چون دستوری یابند سخن گویند بصواب و آن گفتار لا اله
الا الله است و گفته اند که روح ارواح آدمیان است بین النفختین با فرشتگان بیک صف باشند
صادق ع گفت ما ایم آنها که ایشان را دستوری دهند خدای را ثنا گوییم و بر مصطفی درود فرستیم و شیعه
خود را شفاعت کنیم و خدای تعالی ما را رد نکند ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه
مآبا انا انذرناکم عذابا قریبا یوم ینظر المرء ما قدمت یداه ویقول الکافر یا لیتنی
کنت ترابا این روز حق است و بودنی و هیچ شکی نیست در وقوع وی پس هر که خواهد که با خدای خود
باز گردد بطاعت و اعمال صالحه بهانها زایل گشت و عذرها منقطع شد ما همه چیزها فرستادیم و از عذاب
کردیم و یکایک شما را از عذاب آخرت خبر دادیم و بیم کردیم از روزی که مرد حاصل ببیند آنچه پیش
کرده باشد و دو دست او مقدم داشته یا خود منتظر باشد جزاء کردار خود را اگر مومن باشد منتظر ثواب
و رحمت باشد و اگر کافر باشد منتظر عقاب و نقمت میگوید آن مرد کافر ای کاشکی من خاک بودمی خلقم نکرده بودم
و هرگز مرا حشر نکردندی تا این روز ندیدمی و این سخن در آن وقت گوید که خدای تعالی جانوران را زنده
کرده اند و میان ایشان حکم کند بر تعدی که کرده باشند تا جدی که گوسفند بی شاخ را از گوسفند شاخ دار بستاند
آنگه ایشان را بار دیگر خاک کرده اند کافران در این حال گویند ای کاشکی ما نیز چون حیوانی بودمی چون این حیوانات
که اکنون خاک گشتی و گفته اند مراد بکافر ابلیس است که خود را از آدم خاکی بهتر دانست و وی را سجده نکرد
در این حال مرتبه آدمیان و آدم باز بیند و خواهد و اگر چه این همه روایت بر سبیل مثل باشد در بعضی قراءة
است که یا لیتنی کنت ترابیا کافر گوید ای کاشکی من شیعه بوتراب بودمی تا آن همه کرامت که بایشان رسید

والله اعلم

سورة والنازعات

این سوره مکیست بقول عبدالله عباس
چهل و شش آیتست
از رسول صلعم روایتست که هر که این سوره بخواند حساب وی در

روز قیامت بقدر آن باشد که نماز فریضه بگذارد تا آنگه که در بهشت شود صادق ع
گفت هر که این سوره بخواند سیراب میرد و سیراب حشر کند و سیراب در بهشت برد ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

والنازعات غرقا والناشطات نشطا والسابحات سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات
امرا جبار عالم جل جلاله سوگند یاد کرده است به
فرشتگانی که جان کافران نزع میکنند از زیر هر موی و بهر ناحتی بقهر و خشم آنگه که تمام بحلق آرند رها
کنند تا باز بجای خود شود بار دیگر نزع کنند مقاتل گفت ملک الموت و اعوانش را گوید جان کافران
از تن بیرون آرند بمانند سفودی که اینها شاخها باشد هر شاخی از آن پاره بجان ایشان در آویزند و او را ب
کشند و هیچ پاره رها کنند والناشطات نشطا سوگند است بفرشتگانی که جان مومنان از
قالب ایشان بنشاط بیرون کنند چنانکه کسی بند از دست و پای اسب بگشاید بنشاط هر چه
تمامتر از بدن مومن مفارقت کند چنانکه در خبر است که هیچ مومن نباشد الا که بر در مرگ بهشت بر
وی عرضه کنند بهشت را بیند و حوران را بیند در بهشت ایستاده و ویرا میخوانند و میگویند الینا الینا
بما آی آن حال چند نشاط کند در وقت رفتن والسابحات سبحا سوگند است بفرشتگانی که از
آسمان فرو آیند بسرعت برای تدبیر و مصالح اهل زمین و آنچه ایشان را فرموده باشند بی ایشان
در وقت آمدن پیشی گیرند بر یکدیگر بس این فرشتگان تدبیر کنندگان و سازندگان کارهای دنیا اند
عبد الرحمن بن سابط گفت تدبیر کارهای دنیا چهار فرشته میکنند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل ع جبرئیل موکل است بر بادها و میکائیل موکل است بر قطرات باران و نبات زمین و اسرافیل
فرمان خدای بایشان رساند و ملک الموت موکل است بر قبض ارواح سدی
گفت نازعات جانهای کافرانست که در سینها غرق میشود و سابحات امیر المومنین ع گفت جانهای مومنان

که فرشتگان در هوا می برند بماند که ... ساحت کنند **کلبی گفت** جان مؤمنان را همچنان بیرون
آرند که موی شناکر از آب بر تیغ بیرون آید سابقات عبدالله عباس گفت جانهای مؤمنان است که شتابان
میشوند به بهشت **مقاتل** گفت فرشتگانند که جانهاء مؤمنان به بهشت برند گفته
اند که مراد دنیا زنعات اسپان غازیان اند که در وقت رفتن بر خود در عنان می کشند کشیدن
تمام از برای مبارزی کردن ایشان ناشطات روندگان اند از برای اسلام بسرای کفار برای جهاد
سابحات همه روز روندگان اند در راه سابقات بر یکدیگر پیشی گیرندگان اند در رفتن
جهاد مدبرات اندیشه کنندگان اند در کار ظفر و غلبه بر دشمن يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ
تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ يَقُولُونَ أَإِنَّا
لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ فَإِنَّمَا هِيَ
زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ حق سبحانه و تعالی میگوید که چو کنند این مشرکان
که ذکر ایشان کرده شد شما را بانگیزند و زنده کرده انند تا هر کسی را با آنچه کرده باشد جزا دهد در روزی که
بجنبد زمین جنبیدن و در عقب وی زلزله در عقب آینده اول این را مفسران گفتند که راجفه نفخه
اول است و رادفه نفخه دوم و در میان این دو نفخه چهل سال باشد ابی بن کعب روایت کرد
که چون ربعی از شب بگذشتی رسول خدای برخاستی و آواز دادی و گفتی يَا أَيُّهَا النَّاسُ
اذْكُرُوا اللَّهَ جَاءَتِ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ از هول آن روز جانها
مضطرب شود و از ترس دلها از جای خود زایل گردد و در مقام خود قرار نگیرد چشمها خداوندان آن دلها
ترسان و لرزان باشد و در پیش افکنده چنانکه بر نتوانند داشت حال ایشان چنین خواهد بودن و چون
محمد ایشان را اعلام میکنی قبول نمیکنند همی گویند بسبیل انکار ما را پس از آنکه مرده باشیم رد کنند با حالت
اول میکنند و باز گردانند هم در آن طریق اول از حیات چنانکه زنده ایم چون بمیریم بار دیگر ما را زنده

کرده اند هرگز ما چون استخوان پوسیده و ریزیده باشیم آنگاه این کار زین گفتند اگر چنین باشد که محمد میگوید
این کرت و بازگشتی باشد ما زیانکار و خاسر باشیم چون تکذیب کرده باشیم و ایمان نیاورده محمد و این
سخن از ایشان بر سبیل استهزا و استبعاد بود خدای تعالی فرمود که آن را صعب میدانید و بعید می شمرید که به
حقیقت این بازآوردن یک زجره و صیحه باشد و یک نفخه رجوع آن گاه کنیم در عقب آن حال ایشان بر
روی زمین باشند و ساهره گفتند نام زمین قیامت است وهب گفت ساهره نام کوهیست [illegible]
بیت المقدس و زمین شام را تم ساهره خوانند **قتاده** گفت نا بیست [illegible]
دوزخ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ
طَغَىٰ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ فَا[illegible]
فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ فَقَالَ أَنَا [illegible] الْأَعْلَىٰ
فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ خدای تبارک و تعالی
رسول خود محمد را خطاب میکند استفهامی بر سبیل تقدیر که هیچ آمد بتو حکایت موسی و سخن و چون خدای
آواز دادش بوادی مقدس که آن را طوی خوانند بپاکی و برکت وی را گفت یعنی موسی را که برو نزدیک فرعون که طغیان
کرد و از حد درگذشت و دعوی ربوبیت و خدایی میکند وی را بگوی که هیچ رغبت میکنی تو که از دنس و چرک
و پلیدی شرک پاک شوی و من ترا راه نمایم بخدای که ترا آفریدگار و پروردگار تو است ترا بیافرید و بر خلقان
مهتری داد وی را بشناسی و بدانی چون وی را دانسته باشی از وی بترسی و از عقاب وی بترسی و مخالفت
وی نکنی و طاعت وی بجای آری تا چنانکه پادشاه دنیا شده پادشاه آخرت شوی پاکا و بود بارا و مهربانا
خدایا که لطف و کرم وی با کسی که چهارصد سال دعوی خدایی کرده باشد تا بدین غایت بود که وی را با حضرت خود
دعوت میکند و موسی را می فرماید که با وی سخن نرم گوید و بلطف و مدارا باسلام خواند و سخن وی بلطف
وی با دشمنان چنین است با دوستان چگونه باشد **آورده اند که** خدای تعالی موسی را گفت برو

ودعوت کن واگرچه دانم که اجابت نکند موسی گفت بارخدایا پس مرا از بهر چه می فرستی گفت برو رفتن و گفتن
و حجت آوردن بر وی تا فردا او را بر من حجت نباشد ما را بر وی حجت باشد موسی علیه السلام برفت و فرعون را دعوت
کرد از وی معجزه خواست موسی معجزهٔ کبری بوی نمود و آن آن بود که عصا بینداخت در پیش فرعون در حال اژدها
گشت و گفته اند مراد بکبری عصی و ید بیضاست و هر دو را یکی خوانده است برای آنکه دوم که ید بیضاست تابع
اوست بمنزلهٔ آنست که همه نفس وی است فرعون چون معجزه بدید ایمان نیاورد و تکذیب کرد و عاصی خدای عالی
شد و او را ساحر خواند پس آنکه پشت برکرد و از ما ترسیده می شتافت یا پشت بر ایشان آورد و سعی میکرد در
زدن و سر در نهادن در معاصی و فساد پس گرد کرد قوم خود را یا ساحران را و در میان ایشان آواز داد و گفت
من خدای بزرگترین شما ام و گفته اند بآن آن خواست که بتان خدایان شما اند و من بزرگترین ایشانم یا آن
خواست که اشراف و سادات ارباب شما اند و من خدای همه ام پس خدای تبارک و تعالی بگرفتش و عقوبت
نکال الآخرة و دنیا نکال دنیا بغرق و نکال آخرت بدوزخ یکی باب و یکی باتش یکی بغرق و یکی بحرق نکال دنیا
برای آن که گفت ما علمت لکم من اله غیری و نکال الآخرة بهر آن که گفت انا ربکم الاعلی گفته اند که
میان این دو کلمه چهل سال بود آنکه در حدیث موسی و قصهٔ فرعون هست کسی را که بترسد از خدای
آنگه بسبیل تنبیه و تذکیر گفت با مکلفان عهد رسول ءانتم اشد خلقا ام السماء
بنیها رفع سمکها فسویها واغطش لیلها واخرج ضحیها والارض بعد ذلک دحیها
اخرج منها ماءها ومرعیها والجبال ارسیها متاعا لکم ولانعامکم ای مشرکان مکه
و ای منکران بعث و نشور چرا اندیشه نکنید تا معلوم شما شود که ما قادر باشیم بآفریدن آنچه از شما سخت تر
و بزرگتر باشد باز آفریدن شما دیگر چون مرده باشید عاجز نباشیم هیچ شما را سخت تر آید بآفریدن یا آفریدن آسمان
با رفعت و شدهٔ آسمان را بنا کرد و بیافرید و سقف او را برداشت و بلند کرد اندر پس او را راست کرد بی شطوری
و فتوری و شکافی و شب را تاریک کرد و روز را بیرون آورد و روشن کرد آفتاب را و زمین را بعد

از آن روح که کرده و گسترانیده در روی آب او خدای تعالی زمین را گسترد و آسمان آفرید پس از آن جبرئیل علیه
آمد و زمین را از زیر خانهٔ کعبه بگسترانید چنانکه جامهٔ درپیچیده را بگسترد و کوه بر زمین آورد و گیاه را بیرون آورد که خدای
تعالی بیش از آنکه آدمی و جملهٔ حیوانات را آفرید آنکه ایشان بدان محتاج باشند بیافرید تا بدانی که پیش از آن
که آخرت رسد کار آخرت می باید ساخت و آنچه بدان محتاج باشی از پیش می باید فرستاد و حق تعالی جملهٔ منافع
را بلفظ مرعی خواند برای آنکه آن جمله اخلاف است و کوهها را بر روی زمین ثابت کرده اند تا زمین مضطرب نباشد
و این همه برای آن کرد تا متمتع و برخوردار باشید شما و چهارپایان شما را بآن متمتع می گیرید و راه آخرت و کار
قیامت بسازید فاذا جاءت الطامة الکبری یوم یتذکر الانسان ما سعی وبرزت
الجحیم لمن یری فاما من طغی وآثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی واما من خاف
مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی میفرماید که قیامت آید و او داهیه
و بلای سخت بزرگ و جملهٔ دواهی غالب است و از همه هایلتر و صعب تر حادثه و واقعه نیست بعضی اهل علم
گفته اند که این طامهٔ کبری آنگاه باشد که اهل بهشت را ببهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ برند و این ندا
در دهند که یا اهل الجنة خلود ولا موت ویا اهل النار خلود ولا موت دران وقت یاد کند آدمی آنچه
کرده باشد از خیر و شر و فراموش کرده باشد و برهد و تأسف میخورد میگوید بدی چرا کردم و نیکویی چرا بیشتر نکردم
و دوزخ را بیرون آرند و ظاهر کرده اند و بر اهل عرصات عرضه کنند چون چنین باشد کسی که در دنیا
طغیان کرده باشد و پای از جادهٔ حق بیرون نهاده و اختیار دنیا و زندگانی دنیا کرده دنیا مسکن و مأوای
وی باشد و آنکس که در وقوف و استادن پیش خدای از بهر حساب و کتاب ترسیده باشد و نفس اماره
خود را از هوا و شهوت منع کرده باشد بهشت مأوا و مرجع وی باشد یسئلونک عن الساعة ایان
مرسیها فیم انت من ذکریها الی ربک منتهیها انما انت منذر من یخشیها کانهم
یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها می پرسند و از تو سوال میکنند ای محمد که قیامت

کی خواهد بودن و از وقت وی بپرسند که اثبات خواهد بود انکه محمد صلعم را گفت در چیزی تو از یاد کردن
قیامت و ترا بآن کاری نیست و منتهای علم آن خدایراست سوآل کافران یعنی ازین سوآل که چه چیز است جواب
آنکه گفت فِیمَ اَنْتَ مِنْ ذِکْرٰیهَا تو ای محمد که خاتم جمله پیغمبرانی بتو ختم کرده ام آن ذکر قیامت و از علامات
و نشانها وی و فرستادن تو ایشانرا دلیل است بر نزدیک بودن قیامت و بیم کننده و ترساننده از قیامت آنراکه
از قیامت بترسد و کار قیامت بسازد و ترا از بهر انذار فرستاده اند نه از بهر آنکه وقت قیامت ایشانرا اعلام کنی
قیامت با ایشان چنان نزدیکست که چون ایشانرا برانگیزند و حشر کنند پندارند که در دنیا یا در گور درنگ نکرده اند
مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی آن شبانگاه همچنانست که عرب گوید بتو آیم شبانگاه یا بامدادان پس گویا که درنگ نکرده اند
الا مقدار آخر روزی یا اول روزی

سورة عبس مکی است

چهل و دو آیه از رسول صلعم روایتست که هر که این سوره بخواند روز قیامت خندان روی باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

عَبَسَ وَتَوَلّٰی اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّٰی اَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی
اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی وَمَا عَلَیْکَ اَلَّا یَزَّکّٰی وَاَمَّا مَنْ جَاءَکَ یَسْعٰی وَهُوَ یَخْشٰی
فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی آورده اند که روزی عبدالله بن ام مکتوم و نام او عبدالله بن شریح گفتندی مردی بود مکفوف
و نابینا بنزدیک رسول صلعم آمد و صنادید قریش چون عتبة بن ربیعه و ابوجهل بن هشام و عبدالله بن عبدالمطلب
و غیر ایشان حاضر بودند رسول صلعم با ایشان سخن میگفت و از سر حرص بایمان ایشان خود را بایشان داده بود
و دعوت میکرد ابن ام مکتوم پنداشت که ایشان خاص اند و رسول صلعم با ایشان سخن میگوید در وی مشغول آمد
وگفت یا رسول الله اقرانی و علمنی مما علمک الله از آنچه خدای ترا آموخته است بخوان و مرا بیاموز
و این سخن مکرر کرد ایند رسول خدای روی ازو بگردانید که او اهتمام آن کرد که سخن قطع می بایست کردن و نیز از برای آنکه
کافران نگویند که اتباع محمد بیچارگان دعوت اند و نابینا اند و سفله خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت عبس و تولی

پس از آن هرگاه که وی آمدی رسول خدای وی را گرامی داشتی و گفتی مرحبا ای آنکه خدای تعالی از جهت وی مرا
عتاب کرد و وی را دو نوبت در مدینه خلیفه کرده اند و بعد از آن در روی هیچ درویشی روی ترش نکردی و در پیش
هیچ توانگری نیامدی جمعی مفسران گفته اند که عبوس از رسول خدای روا بود یعنی روی ترش کردن اما محققان
گفتند که روا نبود که رسول خدای روی ترش کرده اند بلکه مردی بود اموی نزدیک رسول صلعم حاضر بود چون این مرد نابینا
آنجا آمد وی خود را فراهم گرفت و اعراض کرد و روی ترش کرد اینکه عبوس و اعراض که از جمله صفات مذمومه است
و منفر اگر در حق علما و فقها گویند منفر باشد تکیف که در حق رسول خدای تعالی گویند و خدای رسول را
ازین تنزیه کرده است و گفته که وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ و بچنین خلق و کرم طبع منت
کرد وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیمٍ تا در خبر آمده است که رسول صلعم دست در دست غلام سیاه نهادی که تا الخلق
و از کرم روا نداشتی که دست خود از دست وی دور کرده اند تا آن غلام آغاز کردی و دست از دست رسول صلعم
بجودی حق تعالی آن مرد اموی را خبر داد و گفت هی روی ترش کرده و فراهم کشیده و اعراض کرده از آن سبب
که نابینا یعنی ام مکتوم بوی آمد آنکه التفات نکرد با رسول صلعم که روی با ایشان آورده بود با یکی از ایشان سخن میگفت
از حرص آنکه باشد که بوی ایمان آرد و باسلام پاکیزه گردد مطموع تو حاصل خواهد آمدن یا خود وی پند
خواهد گرفتن و وعظ و پند تو قبول کند پس موعظه و پند تو ویرا سود کند آنکه گفت اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی
اما آنکس که توانگر باشد فرا پیش وی روی چون عتبه و شیبه یا عباس بن عبدالمطلب و جه باشد بر تو اگر
پاکیزه نشود و ایمان نیارد بر تو جز از رسانیدن رسالت چیزی دیگر نیست و اما آنکس که پیش تو آید بشتاب بطلب
خیر و تعلم شرایع و او از خدای می ترسد یا از کافران و ایذا ایشان تو خود را از وی مشغول سازی
کَلَّا اِنَّهَا تَذْکِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَکَرَهُ فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ
بِاَیْدِی سَفَرَةٍ کِرَامٍ بَرَرَةٍ قُتِلَ الْاِنْسَانُ مَا اَکْفَرَهُ مِنْ اَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ
ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ ثُمَّ اَمَاتَهُ فَاَقْبَرَهُ ثُمَّ اِذَا شَاءَ اَنْشَرَهُ کَلَّا لَمَّا یَقْضِ مَا اَمَرَهُ

آنکه بدع رسول را پاداش معاودت آنچه کرده و جمله مکلفان را از آنچه بر سر آنند از کار دنیا و گفت این نی
یا این آیات قرآن موعظتی و پندیست عالمیان را هر که خواهد یاد گیرد این ذکر را و فراموش نکند زمام
اختیار در دست ویست این تذکره نامهای بزرگوار است که آنرا از لوح محفوظ نوشته اند رفیع القدرات
مطهر و منزه است از شیاطین بدستهای نویسندگان است که ایشان بزرگوارند و نیک مردان اند در هین
کاران یعنی فرشتگان که این صحف از لوح محفوظ می نویسند و گفته اند مراد باین محفوظ صحف انبیاست
بیانش إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وهب منبه گفت که مراد
بسفره اصحاب رسول است آنکه بر سبیل تعجب گفت کشته باد آدمی چه کافرست ابجناب نعمت وی آنکه
وصف حال آدمی کرده از ابتدا تا انتها و آنچه وی مستغرق آنست از اصول نعمت و فروع نعمت که
داعیست بایمان و توحید و شکر و عبادت خدای گفت خدای وی را از چه آفرید از پاره آب حقیر آفریده
است و او را مقدر کرده اند در رحم تا وقت معین چهل روز نطفه باشد آنکه علقه و چه مقدار
مضغه بود و کی عظام شود و چه قدر گوشت بر وی پیدا شود پس از چهار ماه حیوة در وی آفرید
و چه مقدار دیگر در رحم بماند پس آنکه راه بیرون آمدن از رحم مادر بر وی آسان کرده اند ابو بکر
طاهر گفت معنی آنست که میسر کردی کسی را آنکه او را برای آن بیافرید بیانش اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ
لَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را و در گور کرد اند یعنی بفرمود تا گور کنند و گرامی داشت او را که جسد
نگذارند تا وحوش و طیور از وی نخورند پس آنگه وقتی که خدای خواهد وی را زنده کند پس از مرده آنکه
زجر کرد و ردع آدمی را آنچه بر آنست از کار عجب و نشود و از آنچه در آنست در دنیا از رفتن براه دوزخ
یا طلبیدن وقت قیامت و گفت که وی بکناره است هنوز آنچه وی را فرموده بود و آنکه [illegible] بر وی فا
کرده و فرضت وی بکناره است و وی را پرستید چنانکه باید پرستیدن فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ
أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَّتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ اگر این آدمی را در حشر شک و شبهه
هست که بنگر بجسم و لذت اغذیه که در نعمتهای که از بهر وی می آفریدیم که چگونه می آفرینیم و از خاک بیرون می آریم
تا حال خود بداند و نعمتهای ما را شکر کند اره بنگر بیدک بنگر ای آدمی بطعام خویش که او را از چه ساختیم و سببها
کردیم تا وی بوی رسید ما بریختیم بزمین آب را یعنی باران ریختنی و ریختیدن قطره قطره پس آنگاه بشکافتیم زمین
را بگیاه و [illegible] و پدید آوردیم در وی انواع حبوب که صلاحیت غذا وی دارد از بهر نان و انگور با کثرت منافع که
وی راست تا نان خورش وی باشد و نوعی از گیاه که آنرا اسپست خوانند برای علف چهارپایانش و زیتون
برای روغن و درختان خرما و بوستانها که در و درختان خرما و عنبا آن باشد و درختان سطبر
و دراز و انواع میوه از بهر حیات آدمی و گیاه زار بسیار از بهر حیوانات دیگر انس مالک
روایت کند که روزی عمر خطاب این آیة بخواند گفت این همه میدانم اب میدانم که چیست و این خبر ثعلبی در
کتاب خود آورده است انکه حق تعالی گفت که این همه که آفریدیم برای آن آفریدیم تا متاعی و برخورداری
باشد شما را و چهارپایان شما را تا اول از انتفاع عاجل برگیرید بطعام و غذا و آنکه انتفاع آجل نظر
کردن در وی تا صانع عالم را بدانید و حشر و نشر را باور دارید و در ابتدا و انتها طعام نظر کنید و بدانید که
دنیا را محلی نیست سفیانی کلابی گفت رسول صلعم مرا گفت طعامت چیست گفتم گوشت و شیر گفت آنکه چه شود
گفتم آنچه دانی گفت خدای تعالی دنیا را بطعام مثل زده است با اول نیکو و لذیذ باشد و با آخر گند ناخوش
عبدالله عمر گفت چون مرد در خلا شود و آنچه خورده باشد از وی جدا شود فرشته آواز دهد از روی
اعتبار که یا هذا این آنست که با آن بخل میکردی ببین که چه شده است فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ
مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا
قَتَرَةٌ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ میفرماید که آدمی می باید که راه خود بیند که از خود بسازد

کسی را از پیش بر باد کند یعنی بر جز مشغول زن و فرزند و خویش و پیوند خود نکرد تا که چون در
نفخ صور صیحه قیامت در آید آدمی را کار بر فریفت آن کی تنها گرد کرده در آن روز مرد از برادر خود بگریزد و از
مادر و پدر خود و کرد و مگر از آن نجه یا از زن و فرزندان خویش بگریزد و ایشان نیز از وی بگریزند
خویش و رحم بیجای نماند هر کسی را از ایشان در آن روز کاری باشد که بآن مشغول باشند و دیگران بنهد
رسول الله صلعم فرمود که یحشر الناس حفاة عراة یلجمهم العرق حلقه حشر کنند پای برهنه و تن برهنه
عرق لگام در دهان ایشان کرده کنند پس چون برهنه باشند در عورت یکدیگر نگرند گفت مرهم آن روز آن
بنمایند اگر این آیة بخواند که لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه **حسن بصری**
گفت اول کسی که از پدر بگریزد ابرهیم باشد از آزر بگریزد و اول کسی که از فرزندان بگریزد نوح باشد و اول
کسی که از زن بگریزد نوح و لوط باشند و اول کسی که از برادر بگریزد هابیل بود که از قابیل بگریزد و بعضی
مفسران گفتند از آن گریزند تا بتبعات و مظالم طلب نکنند از آنکه برادر گوید با من جا ... تو حق مواسا نکردی
پدر گوید در بر و نیکویی با ما تقصیر کردی زن گوید بر لقمه حرام آوردی و چنین و چنین کردی علما ...
گویند در تعلیم و ارشاد ما تقصیر کردی آنکه فرمود و باز نمود که خلقان در قیامت دو گروه اند رویها باشد
در آن روز نورانی و روشن و گشاده و شادان و رویهای دیگر باشد در آن روز که در راه خوابها کرده
باشند که بر روی ایشان نشسته باشد روی ایشان در آن روز نورانی بود و آنان که در دنیا بنعیم
زندگانی کرده باشند و بجهاد نرفته رویها ایشان گرد آلود و سیاه باشد در اخبار آمده است که
چون خدای تعالی مقاصه کند میان بهایم و ایشان را خاک کرده اند آن خاک کرده شده بر روی کافران
نشیند آنان که با ایشان این معامله رود کافران و فاجران باشند بخدای کفر آورده باشند و بی
سامانی کرده **سورة کورت** مکیة و هی تسع و عشرون آیة
از رسول صلی الله علیه و آله روایت است که هر که این سوره بخواند بخواند خدای تعالی وی را از رسوایی ... نگاه دارد

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا الشمس كورت واذا النجوم انكدرت واذا الجبال سيرت واذا العشار
عطلت واذا الوحوش حشرت واذا البحار سجرت واذا النفوس زوجت واذا الموؤدة
سئلت بأي ذنب قتلت واذا الصحف نشرت واذا السماء كشطت واذا الجحيم
سعرت واذا الجنة ازلفت علمت نفس ما احضرت حق سبحانه و تعالی در بعضی
طرفی از احوال و اهوال قیامت یاد کرد و گفت یاد کن ای محمد آن روز را که آفتاب و روشنی او را در نور
و ... بیجای ... گردانند ابو صالح گفت از فلک خویش بیندازند سعید جبیر
گفت کورت لفظ معرب است آفتاب را کور کردانند تا بی نور شود و چون ستارگان بر روی زمین
ریزان شوند چنانکه در آسمان هیچ ستاره نماند ابن عباس گفت متغیر شوند یعنی بی نور کردند
و چون کوهها را در هوا روان کردانند مانند گرد در هوا و چون شتران ده ماه آبستن را فرو گذارند
و بینداختند از اهوال و شداید قیامت که بایشان رسند و عرب را ازین نفیس تر مالی نباشد
در آن وقت که ده ماه آبستنی وی آمده باشد بر نشینند و بار نکنند و شیرش ندوشند از غرت
و چون وحوش را حشر کنند یعنی همه بیکدیگر آمیخته شوند و هیچ کدام تعرض یکدیگر نکنند
از اهوال آن روز و چون دریاها در همدیگر گشایند تا هفت دریا یکی گردد **سفیان** گفت دریاها
را بتابند تا آب آتش گردد **ابی بن کعب** گفت شش آیة باشد از نشانهای قیامت پیش
از قیامت یکی آنکه مردم در بازارها بکار خود مشغول باشند روشنایی آفتاب برود در بین باشند
و اندیشه کنند کوهها در زمین بحرکت آیند و سوخته کردند چنانک با ... گریزند و آدمیان در پای
گریزند و دواب و وحوش و طیور با یکدیگر آمیخته شوند در پی پناه گاه بر آیند و همه را هلاک کنند
واذا النفوس زوجت چون نفسها را جفت کردانند ارواح را با اشباح متصل کردانند صالحان را

بحور العین و کافران را با شیاطین مقرون کردانند احشروا الذین ظلموا وازواجهم مقتدیان
را بمقتدیان و صالحان را بصالحان و فاسقان را بفاسقان رسانند ابن عباس کفت در قیامت
مردمان سه صنف شوند و ذلک قوله تعالی وکنتم ازواجا ثلثة و چون از دختر زنده
در کور پرسند و این چنان بود که عرب را چون دختری آمدی زنده در کور کردندی از ترس درویشی و از
ننک آنکه نخواهند چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرده یتوارى من القوم من سوء ما بشر به
ایمسکه على هون ام یدسه فی التراب اکر ایشان کسی دختر خود را کشتی از بهر وی پیراهن پشمین
راست کردندی و بشبانی فرستادندی و اکر خواستی که وی را بکشد مدت شش سال وی را نیکو داشتی
آنکه مادرش را کفتی وی را بیارای و طیب بر وی کن تا بخانه شوهرش فرستم مادرش همچنان کردی
وی را بیابان بردی و در بیابان کوری کندی و وی را کفتی در آنجا نکر چون در آنجا نظر کردی او را اندر انداختی
و خاک بر وی راست کردی و کفته اند که قبایل مخصوص بودند از عرب که این فعل کردندی در وقت
ولادت اکر دختری بودی در کور انداختی و خاک بر وی راست کردی و شاعر ایشان در این معنی
کفت شعر سمیتها اذ ولدت تموت ۰ والقبر صهر ضامن زمیت قتاده
کفت از جهل عرب یکی آنست که سک پروردند و فرزند را بکشتند راوی خبر کوید که قیس بن عاصم تمیمی
رسول ص آمد و کفت یا رسول الله در جاهلیت هفت دختر را زنده در کور کردم کفت از هر یکی بنده
آزاد کن کفت یا رسول الله من خداوند شترم کفت بعدد هر یکی شتری بخانه خدا هدی کن و این
سوال اکرچه در ظاهر بمرده تعلق دارد اما بحقیقت آن کس را باشد که وی را کشته باشد چنانکه در حق
عیسی بن مریم ع کفت ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله و غرض از وی
تخجیل و توبیخ آنان باشد که حدیث بر وی حواله کردند پس غرض از آن سوال تهدید باشد پدران را که دختران را
زنده در کور کرده باشند و روا باشد که سئلت بمعنی طلبت باشد یعنی ایشان را از کشندکان باز خواهند

کویند کجا اند فرزندان شما و چه کردید با ایشان و بچه کناه ایشان را کشتید واذا الصحف نشرت و چون
نامها باز کشایند و آنچه کرده باشند از خیر و شر مثقال ذره در آنجا یابند روز مردمان نامها در یکچند روز
حساب بکشایند و چون آسمان را از جای خود باز کرده باشند و از زیر وی بدر کنند و چون دوزخ را
بغایت کرم کردانند و بتابند بخشم خدای تعالی و چون بهشت را نزدیک کرده اند با اهل بهشت در وقت
بدانند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد ابن عباس کوید در زیر دوازده خصلتست شش در دنیا و
شش در آخرت فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس
انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین وما صاحبکم
بمجنون کفت سوکند میخورم بستارکان سیاره یعنی روندکان چون جمع شوند و چون باخر برج رسند
باز پس کردند الکنس پنهان شوند در آفتاب و روشنائی او یا در برجها شوند از پنجها و از ده کان
و این پنج ستاره است زحل و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و کفته اند مراد جمله ستارکانند که بروز
پنهان می شوند و بشب از مکان خود بر آیند کا ترخش طلع عن کناسها سوکند میخورند بشب چون
تاریک شود و کفته اند بشب که پشت بر کند و برود و بصبح چون نفس زند یعنی روشنائی و بر کشیده
کردد باد نسیم در هبوب آید که این قرآن کفتار رسول خدای کریم است یعنی جبریل و این توسع و مجاز
است و بحقیقت قرآن سخن خدا است اما چون آورنده جبریل است و پیغمبر خدای از وی میشنود
آنرا سخن وی خواند خداوند قوة است با مکانت و منزلت نزدیک خدای عرش و فرمان روا است آنجا
یعنی در آسمان فرشتکان آسمان مطیع امر وی اند امین است بر وحی خدای تعالی زیاده و نقصان نکند
و دروغ نکوید و هم باین سوکند که صاحب و یار شما محمد صلعم که ولادت وی در میان شما بوده است
و وی را دیده اید و می شناسید دیوانه نیست چنانکه شما میکویید ولقد رآه بالافق المبین
وما هو على الغیب بظنین وما هو بقول شیطان رجیم فاین تذهبون ان هو الا ذکر للعالمین

لمن شاء منکم ان یستقیم وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین بدرستی که محمد م
بدیده اوی یعنی جبرئیل را علیه السلام بدان صورت که خدای تعالی وی را آفریده است بکنارهٔ آسمان هویدا و روشن [illegible]
چنان بود که رسول صلعم جبرئیل را گفت که مرا می باید که ترا بدان صورت که هستی ببینم گفت نتوانی خود را [illegible]
گفت ببینم گفت در کجا ببینم گفت بمنا گفت در کجا ببینم گفت بعرفات گفت در کجا ببینم گفت والله لابد است بگو چرا خود را
بنمایم بآن صفت آن روز که موعد بود رسول صلعم بکوه حرا رفت و بنشست نگاه کرد جبرئیل ع آمد از جانب
کوه عرفات با هیبتی و آوازی و جلالی که همه روی آسمان از مشرق تا مغرب پوشیده شد چون سر وی در آسمان
و پاهایش در زمین رسول صلعم بیفتاد و بیهوش شد جبرئیل ع بآن عادت شد که پیش رسول صلعم آمد
و بنشست و رسول را با خود گرفت تا رسول صلعم باهوش آمد رسول صلعم را گفت یا رسول الله ترا خلق من عظیم آمد
هر وقت از ترس خدا چنان حقیر شوم که گنجشک آنگه گفت وما هو [illegible] او یعنی رسول خدای بآنچه
خبر میدهد از وی مغیبات متهم بر وی تهمت نیست آنچه خبر میدهد جنانست و از خدای تعالی است
این قرآن گفتار دیو رانده و لعنت کرده یعنی ابلیس چنانکه شما میگوئید هر راه پیدا گشت حق ظاهر کردید پیش شما
بکجا میروید بی راه از راههای شبهها و گمانها کاهی گوئید که قرآن سحر است کاهی گوئید شعر است کاهی گوئید
افسانه پیشینیان است نه چنین است بلکه قرآن رویده شفا و بیانست نیست این قرآن الا ذکر یعنی پندی
و موعظتی جهانیان را از شما که وی راستی خواهد و راستی طلب کند و نخواهید شما استقامت و هدایت
الا که خدای خواهد خدای که پروردگار عالمیانست یعنی خواست شما طاعت و استقامت را نباشد الا خواست
او را آنجا که شما ندانید که طاعت خدا و نعمت در چیزهاست آن خدا داند چون خواهد بآن فرماید آنکه شما را اختیار
و فعل اختیار آن پدید آید بر بدین معنی محبت را در این آیه تسکین بنا شد والله اعلم

سورة انفطرت

کلمات [illegible] آیت از رسول صلعم روایت کنند که
هر که این سوره بخواند بعدد هر گوری که در دنیا است و بعدد هر قطره باران که از آسمان بزمین آید او را حسنه بنویسند

بسم الله الرحمن الرحیم
اذا السماء انفطرت واذا الکواکب انتثرت واذا البحار فجرت
واذا القبور بعثرت علمت نفس ما قدمت واخرت حق تعالی درین آیات
ذکر علامات قیامت میکند میفرماید که ای محمد یاد کن روزی را که در آن روز چون آسمان شکافته
شود در راهها و شکافها در آسمان پدید آید و چون ستارگان از روی آسمان ریخته گردد و منتشر شود و چون
دریاها را درهم گشایند تا هفت دریا یکی گردد و آب شور با شیرین آمیخته گردد حسن
گفت دریاها بگشایند تا بشود و زمینها خشک گردد و بیابانها دریا شود و چون گورها را زیر و زبر کرده شود
و از گورها بیرون آرند در چنین وقتی بداند هر نفسی آنچه کرده باشد و مقدم کرده باشد از افعال خیر و شر
و طاعات و معاصی و آنچه باز پس گذاشته باشد از مظالم و ضایع کرده باشد از فرایض که خدای
تعالی بر وی واجب کرده باشد از نماز و روزه و زکوة و غیر آن یا آنچه تقدیم کرده باشد
از صدقات و خیرات و تاخیر کرده و بگذاشته باشد از برکات یا ایها الانسان ما غرک
بربک الکریم الذی خلقک فسویک فعدلک فی ای صورة ما شاء رکبک
آنگه خطاب کرد که ای آدمی و ای فرزند آدم ترا چه غره کرده است و چه چیز ترا فریفته کرده بخدای کریم تا در
وی عاصی شدی و مخالفت وی کردی در خبر است که رسول صلعم این آیه بخواند و گفت غره
جهله آدمی را جهل و نادانی وی بخدای مغرور کرده است فضیل عیاض را گفتند که اگر
روز قیامت خدای تعالی ترا گوید ما غرک بربک الکریم الذی چه جواب دهی گفت گویم ستورک
المرخاة پردهای فروگذاشته تو ابوبکر وراق گفت جواب در آیت تو است بربک الکریم
بنگاری که سایل را در آموخت که غرنی کرمک کرم و بنده نوازی تو مرا مغرور کرد چنانکه
[illegible]

امیر المؤمنین علی ع غلام خود را آواز داد چند بار و غلام می شنید و جواب نمیداد انگه نگاه کرد غلام بر
در بود گفت ای غلام چرا جواب ندادی گفت ثِقتی بِحِلمِكَ وَأَمنِي مِن عُقوبَتِكَ از برای آنکه بر حلم تو
واثق بودم و از عقوبت تو ایمن امیر المؤمنین ع را جواب وی خوش آمد و او را آزاد کرد ابن عباس گفت
هیچ بنده نباشد الا که در روز قیامت خدای تعالی وی را باز دارد و گوید یا ابن آدم ما غرك بي ای فریفت ترا
ترا چنین مغرور کرد با آن علم که دانستی چه کردی پیغمبران را چه جواب دادی **ذو النون**
مصری گفت که مغرور بغفلت الستر وهو لا يشعر با مغروره که در پس پرده است و احوال نمی
داند اَلَّذِی خَلَقَكَ چه غره کرد ترا بخدای انکه ترا بیافرید آفریدن نیکو بر خوبترین شکلی و زیباترین
صورتی پس راست کرد اندام تو تمام آفریدن بی نقصان راست قامت و بالا آفرید نه چون حیوانات
دیگر که منحنی آفریده است پس راست کرد اندام تو در خوبی و نیکوئی تا همه متساوی شدند و ترا راست کرد
در آفریدن تا هر کدام از صورت و شکل که خواست و حکمت او اقتضا کرد ترکیب تو کرد در آن صورت ای
صورتها عم و خال و اقربا و خویشان تو راوی خبر گوید یک روز رسول ص مرا گفت
ای فلان ترا فرزندی آمده است گفتم آری گفت با که ماند گفت بمادر و پدر گفت چنین مگوی که چون
نطفه در رحم قرار گیرد خدای تعالی تشبیهی که میان آن مرد و زن باشد تا باد آدم جمع کند و او را بآن شبه
آفریند که خواهد از ایشان نه بینی که خدای تعالی چه گفت فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ یعنی فیما
بینك وبین آدم **ابو صالح** گفت در صورتی که خواست یعنی صورت آدمی که اگر صورت
حیوان خواستی چنان بودی برای آنکه این باختیار فاعل مختار است نه بایجاب موجبی که خلاف آن روا
نباشد كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ
مَا تَفْعَلُونَ کلا ردع است و زجر یعنی باز ایستید و بکرم خدای فریفته مشوید روی بطاعت آرید و از

قبایح و معاصی دور کنید آنکه گفت نه که این شما را اعتذار نیست بلکه از آنست که شما روز جزا و دین
و شریعت را دروغ میدارید آری بگیند که بر شما نگاهبانی اند از فرشتگان که اعمال شما می نویسند و شما را نگاه
میدارند نویسندگان کریم اند از کرم ایشان آنست که در خبر آمده که چون بنده طاعتی کند فرشته دست راست
شادمان شود و بشتابد و یکی را ده نویسد و چون معصیتی کند همه فرشته تنگ دل شوند فرشته دست چپ
خواهد تا بنویسد آن دیگری گوید توقف کن هم چنین وی را توقف فرماید تا هفت ساعت تا باشد که
بنده پشیمان شود و بر وی آن گناه نوشته نباید پس از هفت ساعت گوید بنویس که بر جاهل
بنده است آنچه ایشان نویسند از سر علم و دانش نویسند از بهر آنکه دانند آنچه شما می کنید إِنَّ الْأَبْرَارَ
لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ وَمَا
أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ
يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ روز قیامت روز جزاست آنان که مردمان نیکوکاران اند و تصدیق خدا و رسول خدا
می کنند و با مادران و پدران نیکوئی کنند و بر سوگندی که خورند و عهدی که کنند وفا کنند ایشان در ناز
و نعیم بهشت جاودان باشند و آنان که کافران و فاسقان باشند در دوزخ باشند و بآتش دوزخ
سوخته میشوند روز قیامت که روز جزاست از دوزخ غایب نگردند یعنی آید در دوزخ فاسقانی که کافران
باشند فاسقان جاوید در دوزخ نباشند آنکه بر سبیل استهوال و استعظام گفت تو چه دانی که روز قیامت
چگونه روزی باشد آنکه بر سبیل اجمال در وصف آن روز گفت روزی باشد که هیچ نفسی مالک نباشد و نتواند
مر نفسی را که چیزی از وی دفع کند و باز دارد از عذاب خدای و حکم همه در آن روز مر تو را مخذول باشد فرمان
خدای جهان را باشد در آن روز **سورة المطففين** مکی است ربعی و شش آیت است
فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را روز قیامت از رحیق مختوم آب دهد

بسم الله الرحمن الرحيم

ويل للمطففين الذين اذا اكتالوا على الناس يستوفون واذا كالوهم او وزنوهم
يخسرون الا يظن اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم يوم يقوم الناس لرب
العالمين حق سبحانه وتعالى تهديد كرده است و وعيد كسانى را كه چيزى پيمايند يا بسنجند كم پيمايند
و كم سنجند و گفته اند واى بران كسانى كه كم پيمايند كانند آنانى كه چون چيزى از بهر خود پيمايند از آنچه بر
مردم باشد تمام پيمايند و تمام بستانند و چون پيمايند از آنچه ايشان را بديگرى بايد داد يا وزن كنند كم پيمايند
و كم سنجند و زيان مردم كنند عبد الله عباس گفت چون رسول عم بمدينه آمد اهل مدينه
در باب كيل و وزن بغايت بى خيانت و زيانى ميكردند و معاملات ايشان بشكل قمار بودى و انواع
حيلها ميكردند و ما نهى نزديك ايشان سابقه و ملابسه و مخاطره بود و مردى بود در مدينه او را ابو جهينه
گفتندى دو صاع داشت يكى زياده و يكى ناقص بيكى بستدى و بيكى بدادى خداى تعالى اين آيه
فرستاد رسول خداى ببازار برآمد و اين آيه بر ايشان خواند نيكو شدند در وزن و كيل رسول خداى
گفت پنج چيز از پنج چيز باشد گفتند يا رسول الله آن كدام است گفت هيچ قوم نباشد كه نقض عهد كنند
والا خداى تعالى دشمن بر ايشان مسلط كرداند و هيچ قومى نباشد كه بخلاف راستى عمل كنند الا كه خصم
بر ايشان غلبه كند و فواحش در ميان هيچ قومى ظاهر نشود الا كه مرگ بر ايشان مسلط شود و هيچ قومى كم
پيمودن و كم سنجيدن عادت نكنند الا كياه و نبات از ايشان منع كند و ايشان را بقحط و تنگى مبتلا كرداند
و هيچ قومى منع زكوة نكنند الا كه باران از ايشان منع كند مالك دينار گفت همسايه بود
بيمار شد بعيادت او رفتم او را در نزع يافتم بانگ ميداشت و ميگفت دو كوه آتش قصد من ميكنند گفتم يا هذا
اين چه حالت كه ترا مى نمايد گفت نه حقيقت است و اين از آنست كه مرا دو پيمانه بود يكى زياده و يكى نقصان

زياده بستدمى و بناقص بدادمى اصمعى گفت از اعرابى شنيدم كه گفت مروت طمع معاد
از آنكسى كه حروف او از سر پيكال و چشمه ترازو باشد ما للتجار السماحة وانما بغيتهم لحوبهم
على قيراط راوى خبر گويد كه چون امير المؤمنين ع از حكومات فارغ گشتى ببازار كوفه در آمدى
و گفتى ايها الناس اتقوا الله واوفوا الكيل والميزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشياءهم
ولا تعثوا فى الارض مفسدين روزى در بازار مردى را ديد كه زعفران ميفروخت دانست كه ترازو كجى
راست نيست زعفران از كفه بريخت و گفت اول ترازو راست كن آنگاه اگر خواهى چرب مى سنج الا يظن انكه بر
سبيل استفهام گفت آيا نميدانند كه اين جماعت ايشان را حشر خواهند كرد براى روزى بغايت بزرگ يعنى روزى كه
مردم باستند براى خداى پروردگار عالميان تا از حقوق وى بيرون آيند و از حقوق اصحاب حقوق و
مظالم بدر آيند و حساب باز دهند كه چه كردند و چه كسب كردند راوى خبر گويد كه روزى عمر اين سوره ميخواند
باين آيت رسيد چندان بگريست كه بيفتاد و ديگر نتوانست خواند كلا ان كتاب الفجار لفى سجين وما
ادريك ما سجين كتاب مرقوم ويل يومئذ للمكذبين الذين يكذبون بيوم
الدين وما يكذب به الا كل معتد اثيم اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الا
ولين كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون كلا انهم عن ربهم يومئذ
لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحيم ثم يقال هذا الذى كنتم به تكذبون
حق سبحانه وتعالى ردع كرد و زجر كسانى را كه كم پيمايند از كم پيمودن و از ذكر حساب و كتاب غافل بودن
آنگه گفت بدرستى كه نامه اعمال فاجران و بى سامانان در سجين باشد براء بن عازب از رسول روايت
كرد كه گفت سجين نام هفتم زمين است ابن عباس از كعب الاحبار پرسيد كه سجين چه باشد گفت بدان
كه جانهاى كافران بآسمان برند قبول نكند باز بزير آرند زمين قبول نكند فروتر برند بزمين ديگر قبول نكنند

همچنین می‌برند از آنجا به سجین برند و از سرحد ملک ابلیس بود جای مستوحش که در آنجا جز شیاطین نباشند
و راوی دیگر از کعب الاحبار روایت کند که گفت که در توریة یافتم که سجین نام درختی است
در زیر هفتم زمین نام هر شیطان بر آنجا نوشته چون درهای آسمان برای جان کافران به بندند جانهای ایشان
را به سجین آرند نیز دیگر آن درخت اما علیین چون جان بندهٔ مومن برد آرند درهای آسمان بگشایند برای
تا بزیر عرش رسد دستی از عرش بیرون آید و نزد ولی کرامت او بنویسد در آنجا مدون کرده اند است و گفته اند
جاهیست در دوزخ آنکه برا اهتویل گفت و توچه دانی که سجین چیست آنگه خود بیان کرد که کتابیست نوشته و علامت
کرده و چون رقم نامه نبشته بود و فراموش نکند تا جزا دهند خداوندش را بر حسب آن مرقوم مختوم باشد
بلغت حمیر یعنی مهر بنهاده وای دران روز دروغ دارندگان را از آنان که قیامت و حساب و جزا را بدروغ
دارند و بدروغ ندارد قیامت و حشر و نشر را الا هر ظالمی بزه کاری که چون آیات ما را بروی خوانند گویند
که این افسانه پیشینگان است آنکه گفت وای ظالم موذی باز ایست از ظلم و عدوان و تکذیب قرآن
آنکه گفت نه که غلبه کرد بر دلهای ایشان آنچه ایشان میکنند از گناهها و زنگار و سیاهی کرفته ابوهریره
گفت از رسول خدای شنیدم که گفت چون بنده گناهی کند نکتهٔ سیاه در دل وی پیدا شود اگر توبه
کند آن سیاهی نوری کرده و اگر باسر گناه دیگر شود آن سیاهی زیادت شود فذلک قوله تعالی
کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون بکر بن عبدالله گفت چون بنده گناهی کند مقدار
سوزنی سوراخ در دل وی پدید آید و همچنین بهر گناهی تا چنان شود که مانند غربال کرده آنکه گفت کلا
که باز ایستید و ده شوید ازین گناههای که بر دلهای ایشان غالب میشود تا شومی آن در حجاب خذلان
مانند و مغلوب التوفیق میکردند حقا که روز قیامت از رحمت خدای محجوب مانند و در دوزخ مهین
حقیر باشند و این آیه را کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون دلیلیست بر رویه برای آنکه حجاب بر

اجسام روا باشد و خدای تعالی جسم نیست و دیگر آنکه حجاب نقیض رویة نباشد نقیض وصول باشد
و این جز در حق اجسام متصور نشود و اگر این مسلم داریم که نقیض رویت هم دلیل نباشد بر آنکه چون
کافران محجوب باشند مومنان محجوب نباشند مگر بدلیل الخطاب و این معتمد نیست نیز دیگر بشتی
اهل علم چون کافران از رحمت خدای و به بهشت ممنوع اند پس آنکه باتش دوزخ سوزان کرده ندا ایشان را
گویند این عذابیست که شما آنرا بدروغ داشتید کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک
ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون ان الابرار لفی نعیم علی الارائک
ینظرون تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یسقون من رحیق مختوم ختامه
مسک وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون ومزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون
حق سبحانه و تعالی رد کرد بر کافران را از تکذیب و بیان حال مومنان و نامهای ایشان
گفت حقا که نامهای نیکمردان در علیین است و علیین نام علم دیوانست عبدالله
عباس گفت لوحیست از زبرجد سبز در زیر عرش که اعمال ابرار بر آنجا نوشته باشند
ضحاک گفت سدرة المنتهاست اهل معانی گفته‌اند جای باشد بلند زبر یکدیگر
عبدالله عمر گفت درین آیة اهل علیین از چند ساله راه برای اهل بهشت فرونگرند چون یکی از ایشان
به کوشک خود آید در بهشت فرونگرد بهشت از نور وی روشن کردد اهل بهشت گویند که این نور اهل
علیین است آنکه بر سبیل تعظیم گفت که و توچه دانی ای محمد که علیین چه باشد هم خود بیان کرد
و گفت کتابی باشد نوشته یا مهر کرده بعضی گفته اند این برین نسق است که نامهٔ ابرار نامه ایست نوشته
در جای نهاده که آنرا علیین خوانند آنکه وصف ابرار کرده و گفت بدرستی که نیکمردان و نیکوکاران اند در
بهشت با نعمه باشند چون پادشاهان که بر سریر مملکت و تختهای دولت نشسته باشند و نظر میکنند

بآنچه خدای ایشانرا داده باشد و کرامت کرده بدشمنان خود که در دوزخ بانواع عذاب گرفتار باشد
می نگرند و چون نظر وی ابرار نگاه کنی بشناسی در رویهاء ایشان نضارت و تازگی نعمت بهشت
که ایشانرا می چشانند و میدهند از شراب صافی و پاکیزه و خوش مختوم مهر کرده تا دست هیچ کس
بر آنجا نرسد که خدا و ندش را از آن نغار طبعی باشد مهر وی مشک باشد بجای گل در دنیا **عبد الله**
عباس گفت که مختوم آمیخته باشد آمیزش وی مشک باشد بجای گل در دنیا عاقبت و خاتمت
وی مشک باشد یعنی چون در دهن باز گیرند بوی مشک دهد **ابو الدردا** گفت آن ختام
شرابی باشد سفید ایشان شراب خود بآن ممزوج کنند و بوی وی چون بوی مشک باشد
پس در چنین جای که ابرارانست باید که رغبت کنند و از بهر چنین مقام در عمل با یکدیگر مسارعت
نمایند با عمال صالحه که هر که عمل بیشتر کند مقام وی خوبتر و نفیس تر باشد آنکه گفت از چشمها
از چشمها باشد که آنرا تسنیم خوانند در بهشت عدن بر ایشان فرو می آید در منزلها و جایهاء
ایشان **عبد الله عباس گفت** تسنیم شرابی باشد که مقربانرا از آن دهند و دیگرانرا از آن
ممزوج گفت ایشانرا آب دهند از چشمه که مقربان از آن چشمه آب خورند **اهل اشارة**
گفتند که این شربتی است ناممزوج که مقربان باز خورند پس بر بساط قرب در مجلس انس در بوستان
عیش بکاس رضا بمشاهده مصطفی و اهل بیتش نشینند اِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا
مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ
انْقَلَبُوا فَكِهِينَ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ
حَافِظِينَ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ هَلْ ثُوِّبَ
الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بدرستی که مجرمان و گناهکاران از مشرکان و منافقان چون ابو جهل

و ولید مغیره و عاص وایل بر مومنان و مال ایشان میخندید یعنی بطریق استهزا چنینها میکنند چون سلمان را
و ابوذر و عمار و مقداد و بلال و صهیب **کلبی** گفت این آیه در حق امیر المومنین علی آمد
که یک روز با جمعی از صحابه نزدیک رسول می آمد آن جماعت مشرکان چون امیر المومنین علی را دیدند بخندیدند
و گفتند صحکنا من هذه الاصلع خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این کافران از مومنان میخندند
و چون مومنان بر ایشان بگذرند بطریق استهزا افسوس بیکدیگر ابرو و چشم اشاره می کردند و چون باز میگردند
با نزدیک اهل خود با بطر و مزاح بازی میکنند و چون مومنانرا بینند گویند که اینها گمراهان اند که بمحمد و بر
دین وی میروند **ابن عباس گفت** که ایشان منافقان قریش بودند آنکه خدای فرموده که این جماعه را
نفرستادیم تا حافظ و نگاهبان حال مومنان باشند اگر هر یکی از ایشان بکار خود کردندی و بر اینکو تر باشند
آری از روز نخستین کرده اند لاجرم امروز بدین مقام رسیده اند و بعذاب دوزخ گرفتار شده اند مومنانی
از حالت ایشان بخندند در روز قیامت که بر تختها نشسته باشند و می نگرند چنانکه در خبر است که خدای تعالی بخواهد
که در شادی اهل بهشت بیفزاید چون ایشان در بهشت بر تختها مرصع از زر و سیم قرار گیرند و اهل دوزخ
در درکه دوزخ باشند بفرماید تا دری از دوزخ در بهشت بگشایند کافران چون ببینند تاختن گیرند می افتند و می
خیزند تا در آن حال از شادی بخندند آنکه گفت هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ هیچ پاداش دادند کافرانرا بر آنچه میکردند
از کفر و معاصی در دنیا بخود داده اند صورت استفهام است و معنی تعزیر **سورة انشقت**
مکی است و بیست و پنج آیتست از رسول خدای روایت که هر که
این سوره بخواند ایمن باشند از آن که نامه اعمال او از پس پشت وی دهند

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذِنَتْ
لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ حق سبحانه و تعالی

وصف قیامت میکند و از آثار و علامت وی طرفی اعلام میرساند میفرماید که چون آسمان شکافته و منفتح شود و
گوش با فرمان خدای دارد در مرتبه فرماید و مسخر و مطیع امر حق باشد همچنانکه بنده که فرمان برد و گوش با امر خدای نگاه
خویش کند و سزاوار است مر آسمان را که منقاد امر خدای شود برای آنکه مخلوق و آفریده وی است و چون زمین
را کشیده شود چون ادیم عکاظی و فراخ کرده شود و کوهها را از روی زمین بردارند و زمین بیرون اندازد
آنچه در وی است و در شکم وی است از مردگان و گنجها چنانکه در باطن وی هیچ چیز نماند و در خبر است که
پیغمبر فرمود اذا ظهرت اعلام الساعة ففی الارض افلاذ کبدها چون نشانهای قیامت ظاهر گردد زمین
آنچه در وی است بیفکند پارهای جگر خویش و زمین فرمان خدای را گوش دارد و مطیع و منقاد
و سزاوار است زمین طاعت خدای داشتن و فرمان وی را کردن نهادن در جبین و قفا در زمان آدمی برسد
آنچه کرده باشد و جزای آنچه مقدم داشته باشد آنکه حق تعالی خطاب کرد آدمی را و گفت ای آدمی تو
کوشنده و رنجاننده خود را در طلب کسب و روزی تا رسیدن بخدای خود و رنجیدن عظیم سخت چنانکه
اثر آن در تو ظاهر میشود و اصل کدح رنج باشد که اثر آن ظاهر باشد چنانکه رسول خدای گفت من سأل
وله ما یغنیه جاءت یوم القیامة خدوشا فی وجهه هر که سوال کند و وی مستغنی باشد اثر آن
سوال کردن سوالها و خدوش در روز قیامت در روی خراشیده گاه وی باشد و حال آدمی چنین است تا زنده است
همیشه در طلب روزی خود است یا در نصیب رنج و آلام و اسقام و مصایب است و در مهلکه مرگ قرین
گوید گفته اند که معنی آیت که ای آدمی کوشش و جهد و رنجی سخت بتو خواهد در آمدن و رسیدن
ثواب خدای تو از مرگ و احوال او و آنچه پس از مرگ است از مقامات و تو رسنده بآن لامحاله و شمار ایمان
هیچ مفری و مهربی نخواهد بود فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا
وینقلب الی اهله مسرورا واما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا انه
کان فی اهله مسرورا انه ظن ان لن یحور بلی ان ربه کان به بصیرا آنکه بر سبیل مغلظه و زجر

و ترهیب و ترغیب ذکر حال کافران و مؤمنان کرد تا هر دو طرف ترغیب و ترهیب کرده باشد تا لطف
کامل تر باشد گفت پس از آن که آدمیان بخدای رسند یعنی برای ثواب و عقاب خدای ایشان بدو
گروه باشند اما آنکه که نامه اعمال وی بدست راستش دهند علامت و نشان آن باشد که آن روز حساب
وی آسان کنند و بر رود با اهل خود در رود در بهشت بنزدیک حوریان و ولدان و غلمان و خویشان
و فرزندان خود که پیش از وی رفته باشند خرم و شادان گفتند یا رسول الله گفتند من یحاسب
یعذب هر کرا حساب کنند عذاب کنند و این حساب آسان است عذاب نیست رسول خدای فرمود
که این حساب نیست عرض است بحساب من نوقش فی الحساب عذب هر کرا در حساب با او
مناقشه کنند وی را عذاب کنند آنکه گفت واما من اوتی کتابه اما آنکه کی را که نامه وی را از پس
پشت بوی دهند برای آنکه دست راست وی با گردن بسته باشد دست چپ وی با پس پشتش بود از
پس پشت وی نامه در دست وی نهند پس آن روز ثبورا میخواند و میگوید واویلاه واهلاکاه و خواهد که
بآتش سوزان سوختن همیشگی از خرابود و برای آنکه در میان اهل خود شادمانه و خرم بود
شادی دنیا و هم محنت آخرت باشد لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین شادان مباش اندوهگین
باش ان الله یحب کل قلب حزین خدای مرد اندوهگین را دوست دارد پس هر که امروز
متابعت نفس کند و در پی شهوت رود و در هوای هوا پرواز کند و از مراد مراد آغاز کند پشت بر طاعت
خدا و روزه و نماز کند فردا که نامه اعمال وی باز کنند نامه سیاه بیند صحیفه پر از گناه بیند
و روز وی سیاه و حال وی تباه باشد دست از عمر گذشته وی فغان و آه باشد اندر آتش دوزخ
با ویل و ثبور و بلا باشد از خوف و نقص رد و در واقعی باشد این جرا باشد برای آنکه وی در دنیا
ما کان بحج چون گمان برده است و نا خوب نراد نهاده است و گفته که هرگز وی را با خدای و با ثواب
و عقاب وی رجوع و بازگشت نخواهد بود آری نه چنانست که گمان برده است او را با خدای

باز کشت خواهد بودن وخدای وی باعمال وی بیناست واز کار وی آگاه است برحسب آنچه کرده باشد
جزا یابد فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا
عَنْ طَبَقٍ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حق سبحانه وتعالی میکوید که هر آینه سوکند میخورم بشفق واین
سرخی باشد که بجای آفتاب باشد چون آفتاب فرو شود بر روایت اصحاب ما وبیشتر اهل علم از
صحابه وفقها چون شافعی ومالک واوزاعی وابو یوسف ومحمد وشفق آخر وقت نماز شام
باشد واول وقت نماز خفتن ومذهب ابو حنیفه آنست که شفق سپیدی باشد وقول عمر بن عبد العزیز
اینست وشواهد لغة واستعمال عرب دلیل مذهب اولست فرا کفت که از عرب شنیدم که جامه سرخ
را تشبیه بشفق کردند وقال احمر اللون کحمرة الشفق بعضی از علما کفتند که بیاض فرو نشود وخلیل بن
احمد کفت بر مناره اسکندریه شدم در وقت مغیب بیاض را دیدم که از این افق بآن افق میرفت وفرو
نشد **مجاهد کفت** آیه روز است بیانش آنست که در مقابل وی کفت و
اللیل یعنی بحق شب وآنچه شب کرد کرد از آنچه منتشر بود در روز از حیوانات که پراکنده باشد
بروز بحرمت ماه چون مجتمع شود وتمام کردد وکرد شود در شب چهاردهم باین سوکند که شما
ای مکلفان برنشینید ومرتکب کردید حالی را بعد از حالی ودرجه بعد از درجه بعضی رفیع تر
از بعضی واین حالات وطبقات مرکب است وآنچه از پس وی باشد از مقامات ومنازل قیامت
که در موقفی بدارند ودر موقفی عرض کنند ودر موقفی حساب کنند ودر موقفی سوال کنند ودر موقفی
برانند ودر موقفی بهشت برند وبدوزخ فرستند **مقاتل** کفت این حالات یکبار عدم دیکبار
وجود دیکر بار مرک دیکر بار حیوة در کور دیکر بار مرک هم در کور دیکر بار بعث ونشر حکما
کفته ابدا از آن وقت که آدمی نطفه باشد تا آن وقت که بمیرد او را شش صفت حال بود اول نطفه دوم علقه
سیم مضغه آنکه استخوان آنکه کوشت که بروی پوشیده شود آنکه خلقی دیکر یابد که جان در وی آفریده شود

آنکه جنین کویند در رحم وچون ولادت باشد ولید کویند وچون شیر خوره رضیع کویند وچون شیر باز کیرند
فطیم کویند وچون بجهت شود صبی کویند وچون بنزدیک هفت رسد یافع کویند وچون بر تر شود ماشی کویند چون
تمام بالیده شود [illegible] کویند وچون ببلوغ نزدیک رسد مراهق کویند وچون باحتلام رسد محتلم کویند
آنکه چون شارب سبز شود طار کویند بعد از آن باقل کویند چون تمام برآید ملتحی خوانند آنکه شاب خوانند
پس کهل آنکه شیخ [illegible] تا آنکه بمیرد پس وی هفت حال بکردد وهر که امروز بحالتی باشد فردا بحالت
دیکر باید که بداند که تدبیر وی بمدبریست قادر وحکیم آنکه حق تعالی کفت چیست ایشانرا که باین دلایل
ایمان نمی آرند واز صادق ع روایتست که فرمود برنشینید شما ومرتکب شوید سنت وطریق پیشینکان را
وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ تقریع است وتوبیخ کافران را که باین همه حجتها ایمان نیارند وچون قرآن بر ایشان خوانند
سجده نمی کنند در خبر است که روزی رسول صلعم بخواند که وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ وسجده کرد وآنانکه
با وی بودند از مومنان همه سجده کردند وقریش از بالای سر ایشان دست میزدند خدای تعالی این آیه فرستاد
وایشانرا سرزنش کرد وکفت چیست ایشانرا که قرآن بر ایشان میخوانند سجده نمیکنند وبدرستی میدانند
این قرآن وخدای عالمست بآنچه ایشان در دلهای خود نهند از کفر وحسد وبغی وآنچه جمع میکنند
از اعمال نیک وبد پس تو ای محمد بشارت ده ایشانرا بعذاب دردناک جزاء آنکه میکنند ودروغ میدارند از کفر
لکن آنانکه ایمان آرند وعمل صالح کنند بشارت ایشانرا بجزاء فاین باشد ایشانرا مزدی وثوابی باشد که
هرکز منقرض نکردد ومنقطع نشود

سورة البروج

مکیست وبیست ودو آیه است
[illegible] هر که این سوره بخواند بعدد هر روز آدینه وعرفه که در دنیا بوده باشد ده حسنه بدهند
بسم الله الرحمن الرحیم

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ
حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است بآسمانی که خداوند برجهاست و آن دوازده برج است
حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی
و دلو و حوت یعنی بحرمت آسمانی که خداوند برج است و بحرمت روزی که موعودات خلقان را بآن
وعده که داده اند و آن روز قیامت است و بحق شاهد یعنی رسول کفت قوله تعالی إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا
وَمُبَشِّرًا رسول خدای کفت روز قیامت کواه باشد بر جمله خلایق و بحق مشهود یعنی روز قیامت
لقوله تعالی ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ راوی خبر کوید که در مسجد رسول
شدم مردی را دیدم پس بازداده از رسول خدا حدیث میکرد از وی پرسیدم که شاهد چه باشد و مشهود
چه باشد کفت شاهد روز آدینه است و مشهود روز عرفه از آنجا بکذشتم دیگری را دیدم که حدیث میکرد از
وی پرسیدم کفت شاهد روز آدینه است و مشهود روز عید روز نحر است از وی بکذشتم کودکی را دیدم
باروی چون ماه از رسول حدیث میکرد از وی پرسیدم کفت شاهد رسول است لقوله تعالی
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا و مشهود روز قیامت است لقوله تعالی وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ عکرمه
کفت شاهد فرشته است که بر بنی آدم کواهست لقوله تعالی وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ و مشهود
روز قیامت است قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ در لعنت و عذاب اند اصحاب اخدود یا کنده کرده باشند
با مومنان از انواع عذاب تا ایمان و اسلام باز دارند و بکردانند چنانکه ملعون اند اصحاب اخدود که مومنان را
در آتش انداختند تا از ایمان برکردند و کافر شوند و قصه **این آنست که صهیب از رسول** [illegible]
وی کفت در امت سلف پادشاهی بوده و وی را ساحری بود چون ساحر پیر شد پادشاه را کفت من پیر شدم کودکی را پیش
من فرست تا وی را سحر بیاموزم تا قایم مقام من باشد پادشاه غلامی را پیش وی فرستاد غلام برفت چون

او شنید تا دین او بکرفت و پادشاه بر وی اثر علم سحر میدید اتفاقا روزی میرفت در راه خلق
عظیم دید کفت چه بوده است کفتند مار عظیم در راه است و هیچ کس نمی یارد که بکذرد و قبل از آن چون سخن
ساحر بر غلام اثر کرد و کذرا و بر وی ... راهبی بود مستجاب الدعوة بصحبت او رسید و از سخنان شنید
و دین او کرفته بود هر روز پنهانی علم دین از راهب تعلیم میکرفت در زیر ... کفت اکنون تجربه میکنم کار راهب
و کار ساحر را تا خود کدام حق است آنکه سنگی بکرفت و روی بمار نهاد و کفت خدایا اکر این دین
راهب حق است مار را بر دست من کشته کردان و اکر ساحر حق است کار او را پدید آکن و سنگ بینداخت
و مار بکشت مردم بر وی آفرین کردند و بکذشتند و او بیامد و راهب را خبر داد راهب کفت ای
غلام ترا ابتلا پیش آید که کار تو بجای رسد که ترا اذی پدید آید لیکن ترا ابتلا کند باید که بدان صبر کنی
و اکر ترا ... که این دین از که آموختی مرا نشان مده کار غلام بجای رسید که مستجاب الدعوة کشت
مردم از اطراف پیش وی می آمدند او دعا میکرد و اجابت می افتاد آن ملک را ندیمی بود نابینا این خبر
بشنید بخانه وی نزدیک وی آمد و وی را کفت اکر چشم مرا شفا دهی مال عظیم ترا ایثار کنم کفت من کی را شفا
توانم داد خدای تعالی شفا دهد اکر بخدای ایمان آری من دعا کنم تا خدای تعالی ترا شفا دهد
مرد ایمان آورد و غلام دعا کرد خدای تعالی اجابت کرد چشم وی بینا شد دو روز دیکر پیش ملک آمد ملک را
کفت چشم ترا که درست کرد کفت خدای تعالی کفت خدای هست جز از من کفت آری خدای تو و خدای همه
جهانیان یک خداست کفت این سخن از که شنیدی ترا با این چه کار است وی را عذابها سخت کرد
و کفت باقی که این سخن کفت کفت غلامی که او را سحر می آموختی غلام را حاضر کرد و کفت کار تو در سحر
بجای رسید که چشم نابینا بینا میکردانی آنکه میکوئی که من میکنم خدای میکند ترا این کر کفت کفت
الهی ملک ترا با این چه کار است وی را عذاب فرمود تا آنکه بکفت فلان بفرمود تا ازه بر سر وی نهادند
و راهب را بیاوردند و کفتند از دین برکرد کفت برنکردم بدو نیم کردند آنکه ندیم را بیاوردند کفتند برکرد

بر نگردید امر این بکشید آنگه غلام را بیاوردند گفتند از دین برگرد برنگردید جماعتی را فرمود که ویرا بر
فلان کوه برید و گوئید که از دین برگرد اگر برنگردد از کوهش بیندازید غلام را بر کوه بردند گفتند برگرد گفت
برنگردم خواستند تا از کوهش بیندازند گفت اَللّٰهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بارخدایا شر ایشان از من کفایت کن
در حال لرزه بر آمد و ایشان همه هلاک شدند و او باز آمد ملک را خبر دادند از رفع حال دیگر باره بدست جماعتی
دیگر باز داد و گفت ویرا میان دریا برید اگر از دین برگردد بهتر و الا بدریا اندازید ویرا میان دریا بردند گفتند
برگرد برنگردید خواستند که بدریا افکنند گفت بارخدایا شر ایشان را از من کفایت کن بادی بر آمد و کشتی
غرق شد و او بسلامت باز آمد ملک را خبر دادند گفت چه کردی ایشان را که با تو بودند گفت خدای شر
ایشان از من دفع کرد پادشاه بکار غلام فروماند غلام گفت من ترا بیاموزم که مرا چون توانی کشت
گفت بیاموز گفت روزی که خواهی مردمان همه را حاضر کن و درختی بلند بزن و مرا بر آن درخت آویز و تیری
در کمان نه و بگو بسم الله رب الغلام که جز بنام خدا مرا نتوانی کشت پادشاه چنان کرد و تیر بینداخت
و گفت بسم الله رب الغلام تیر بر سر غلام آمد دست بر آورد و بر سر وی نهاد و جان بداد مردم که آن
بدیدند همه از دین پادشاه برگشتند و گفتند آمنّا بربّ الغلام پادشاه گفت آه در افتادم در آنچه
ترسیدم چون مردمان دین غلام گرفتند پادشاه ایشان را تهدید کرد از آن برنگشتند بفرمود تا بر سر راهها خندقی
بکندند و آتش در آنجا برافروختند و میسوختند جمعی را تا آخر زنی را بیاوردند با کودک طفل زن باز پس
گریخت کودک آواز داد و گفت یا اُمّاه اصبِری فانّکِ علی الحق زن بجست و خویشتن را در آتش افکند
ضحاک گفت شش کس پیش از بعث گفتن بنجعی در آمدند گواه یوسف و پسر ماشطه
دختر فرعون و عیسی و یحیی و صاحب جریج الاخدود مقاتل گفت اخدود سه بودند
یکی بنجران یمن و این یوسف بن ذی نواس بود و سبب آن بود که مردی از بنی نجران افتاد و ایشان را بدین عیسی
دعوت کرد اجابت کردند و ذو نواس یهودی خبر یافت لشکری از حمیر برگرفت و بنجران رفت و آن مردم را مخیر کرد

میان سوختن و جهودی اختیار کردن ایشان جهودی اختیار نکردند خندقها بکندند و بیک روز دوازده
هزار مرد را بسوختند و دیگری بشام بود و این انطاطموس رومی بود و سیم بپارس بخت‌نصر را بود حق تعالی ایشان را
لعنت کرد و نفرین کرد و گفت کشته باد او بلعنت خدا رفته خداوندان اخدود و شکافها در زمین مشتمل بر آتش
افروخته در وقتی که ایشان بر کنار آن شکافها بر آتش نشسته بودند و آن مؤمنان را میسوختند و ایشان
بآنچه میکردند با آن مؤمنان از سوختن گواهان بودند که بنزدیک ملک گواهی دهند یکدیگر را که هیچ در سوختن
تقصیر نمیکردند وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا
فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ این مؤمنان بنزدیک این کافران هیچ جرمی
نبود که مستحق عذاب شوند در حق ایشان هیچ بدی نکرده بودند این انتقام برای آن کشیده بودند که
ایشان بخدای که سزای آنست که ایمان آورند بوی و عبادت کنند ایمان آورده بودند خدای غالب
قاهر است که او را قهر نتوان کردن عزیز است مذلت بوی راه نیابد پسندیده و ستوده و مستحق حمد و مدح
و شکر است که ملک آسمان و زمین وی راست و او بر همه چیزی گواه و داناست هیچ چیز از وی پوشیده
و غایب نشود و بدرستی و حقیقت که بسوختند مردان مؤمنان و زنان مؤمنه را و آنگه توبه نکردند
ایشان راست عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزنده عذاب دوزخ برای کفر و عذاب آتش دوزخ
سوزان برای سوختن ایشان مؤمنان را و این آتشی باشد در دوزخ عظیم‌تر و بیشتر از آن دیگر گفته
اند عذاب دوزخ در آخرت و عذاب حریق در دنیا حذیفه گفت از رسول خدای
شنیدم که گفت یا حذیفه در دوزخ شیرانند و سباع از آتش و سگانند از آتش و شمشیرهاست از آتش خدای تعالی
فرشتگان را بفرستد تا بآن شمشیرها پاره پاره کنند و بآن سگان و سباع و شیران دهند هر که عضوی

بخورند عضوی یکی بیابند و روا باشد که مراد بان ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات اهل مکه
باشد از قریش که مؤمنان را می رنجانیدند خدای ایشان را وعید فرمود و گفت ایشان را دو عذاب باشد
در آخرت یکی از برای کفر دوم برای رنجانیدن ایشان مؤمنان را آنگه ذکر مؤمنان کرد و گفت بدرستی و حقیقت
که آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و بر بلای محنت کافران صبر کردند ایشان را بهشتهاست
که در زیر درختهای آن جویهای آب روان باشد و آن ظفر بزرگوار است مؤمنان را و نعمتی خوش گوار
إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ
الْمَجِيدُ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ بَلِ الَّذِينَ
كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ
مَحْفُوظٍ تهدیدات و بیم کافران را و صبرات بگرفتن ایشان را سخت بوده هم در دنیا و هم
در آخرت و چگونه خدای سخت گیر نباشد که اوست آن خدای که ایشان را بیافرید اول بار و بیافریند
و زنده گرداند دیگر بار ایشان را گرفتن سخت با کافران صفت وی اینست و با مؤمنان و مطیعان خود
وی اینست آن خدای که آمرزنده تائبان و دوست دارنده مطیعان است خداوند عرش و
سریر بزرگوار است که کند آنچه خواهد کس را بر وی اعتراض نباشد آنچه کند بر وفق حکمت کند آنگه خطاب
کرد رسول را و گفت هیچ آمد بتو و ترا معلوم گشت لشکرهای امت متقدمه و قصه ایشان از
فرعون و قومش که موسی پیغمبر را تکذیب کردند و قوم ثمود که پیغمبر خود صالح را باور نداشتند
تا رسید بایشان از عذاب آنچه ترا معلوم است و کافران عهد خود را از آن خبر داده هی ایشان از مثل آن عذاب
نمی ترسند آنگه گفت نه این جماعت کافران که حاضران عهد تو اند ترا و کتاب خدای را باور نمیدارند و خدای
تعالی از پس ایشان عالم است باحوال ایشان و قادر است بر عذاب ایشان همه در تحت قدرت وی اند
و از پیش وی نتوانند گریختن نه که این قرآن را ایشان تکذیب میکنند قرآنیست شریف و بزرگوار بزرگ قدر

بسیار چیز در لوح نوشته فرشتگان آنرا نگاه میدارند ابن عباس روایت کرد که بر سر لوح نوشته
است که لا اله الا الله وحده دینه الاسلام ومحمد عبده ورسوله هرکه بخدای ایمان آرد
و وعده وی راست دارد و متابعت پیغمبر او کند وی را ببهشت برد و لوح محفوظ از دری سپید
طولش چندان که آسمان تا زمین عرضش از مشرق تا مغرب و قلم او از نور است و اصل وی در کنار
فرشته ایست که وی را فاطریون گویند و لوح محفوظ است از شیاطین و خدای را تبارک و تعالی
سیصد و شصت نظر است در شبانروزی در هر نظر ها احیا و اماتت کند و اعزاز و اذلال فعال
گفت این لوح بر جانب راست عرش است

سورة الطارق مکیه است شانزده آیت بود

خدای گفت هر که این سوره بخواند او را بعدد هر ستاره که در آسمانست ده حسنه بنویسند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا
عَلَيْهَا حَافِظٌ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ
وَالتَّرَائِبِ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ
ابو عاصم روایت کرد که رسول خدای را دیدم در مشرقه بنی ثقیف بر کمان تکیه زده این سوره میخواند من
یاد گرفتم بجماعتی از بنی ثقیف بگذشتم و قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند از محمد شنیدی من
این سوره برخواندم ثقیفیان گفتند ما را چنین می نماید که این حضرت قریش گفتند ما صاحب خود را از شما
شناسیم اگر میدانیم که وی حضرت تابع میکردیم خدای تبارک و تعالی سوگند خورد بآسمان و ستاره
که آنرا طارق خوانند گفت بحق آسمان و ستاره که بشب ظاهر گردد و هرچه در شب آید آنرا طارق خوانند چنانکه حوادث
را طارق خوانند و شاعری گوید شعر لاتفرحن بلیل طاب اوله • فرب آخر لیل اجج النارا •
یا راقد اللیل مسرورا باوله • ان الحوادث قد یطرقن اسحارا • بعضی از مفسران

کفتند که سبب نزول این آیة آن بود که روزی ابوطالب با رسول خدای نان میخورد ستاره از آسمان
بیفتاد حضرت فرمود که این آیتیست از آیتها خدای تعالی حق سبحانه این سورة فرستاد
وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ و تو چه میدانی ای محمد که طارق چه باشد آنگه بیان کرد که طارق ستاره باشد
درفشنده که تاریکی را سوراخ کند و بسوزد وی را و بعضی گفته اند که این ستاره پروین است و عرب وی النجم
پروین را خوانند و دیگران گفتند زحل است که از آسمان هفتم می تابد خدای تعالی سوگند خورد و گفت چنین
سوگند که نیست هیچ تنی الا که بر وی نگاهبانی است از فرشتگان که عمل وی بر وی نگاه میدارند و آنچه میکند
از خیر و شر بر وی می نویسند کلبی گفت این حافظ خداست که رقیب و نگاهبان اوست ابو امامه
از رسول صلعم روایت کرده که خدای تعالی بر هر آدمی صد و شصت فرشته موکل کرده است که وی را از آفات
نگاه میدارند اگر یک لحظه فرو گذارند شیاطین وی را بربایند آنگه خدای تعالی فرمود که بنگر از چه آفرینش
خود تا بداند که ما وی را از چه آفریدیم از ابتدا آنگه هم وی بیان کرد که وی را از آب جهنده آفریده اند خداوند
دافق و دفق ریختن باشد بقوت و گفت از دو آب آفرید از آب مرد و زن برای آنکه
این هر دو در رحم بهمدیگر ممزوج بشود و یکی میگردد این آب بیرون آید از پشت مرد و
سینه زن از میان دو پستان وی و آن خدای که آدمی را ازین آب بیافرید قادر است بر اعادت وی پس
از مرگ او وی بر همه چیزی وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ
وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ
أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا در روزی بیازماید و ظاهر کرداند آنچه آدمی در سینه پوشیده دارد از عقاید
و نیات عبد الله عمر از رسول صلعم روایت کرده که سه چیز است که هر که بران محافظت کند دوست خداء
باشد نماز و روزه و غسل جنابة در آن روز که آدمی را رجعت کند بیافرینند و سرایر و ضمایر وی
بر صحرا کشف شود و بر هر چه کرده باشد جزا دهند وی را قوتی و یاری نباشد که وی را یاری کند آنگه خدای سوگند

خورد و گفت بحق آسمان و حق خداوند باران که یکبار بیاید و یکبار باز ایستد و شاید که مراد بسما ابر
باشد که عرب آنرا سما خوانند بر سبیل مقاربت و بحق زمین که خداوند شکافت یعنی شکافته میشود به نبات
و درختان و جویها و آب روان که این قرآن گفتاریست جدا کننده میان حق و باطل و حلال و حرام
و نیست او بخن [?] هزل همه جد است حق او آنست که در دلها با جلال و تعظیم باشد خوانند و شنوند
چنانکه باید کرد دانند که خدای تعالی با وی خطاب میکند امر و نهی و وعد و وعید از خدای میشنوند
چون بآیة وعد رسد باید که تضرع کند و امید دارد که از اهل آن باشد و چون بوعید رسد با خدای تعالی
پناه دهد ازانکه از اهل آن باشد آنگه رسول صلعم را خبر داد که این کافران و مشرکان کید میکنند با تو و به
مسلمانان مکر و حیله میسازند و ما نیز کید می کنیم بآنکه نقض تدبیر و حیله ایشان میکنیم و مهلت شان میدهیم
و فرا میگذاریم [?] تا نیک اندک تا بروز بدر ایشانرا بدست مسلمانان هلاک کردانیم

سورة الاعلی مکیست و نوزده آیتست رسول خدای فرمود

که هر که این سوره بخواند بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و محمد صلعم فرو آمده است ده حسنه بنویسند
و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که رسول الله صلعم این سوره را دوست داشتی و گفتی
که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى و اول کسی که این تسبیح گفت میکائیل بود ع رسول خدای گفت از جبرئیل ع
پرسیدم که ثواب گوینده این تسبیح چیست گفت یا محمد ثواب گوینده این تسبیح در رجحان در ترازوی حسنات
وی از عرش و کرسی و کوههای دنیا کران تر باشد و چون بنده گوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى خدای تعالی گوید
راست گفت بنده من اَنَا الْأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ گواه باشید ای فرشتگان که من وی را بیامرزیدم و بهشتش کرامت
کردم و چون بمیرد میکائیل زیارت وی کند هر روز و روز قیامت وی را بر پر خویش گیرد و پیش خدای آرد
و گوید بار خدایا شفاعت من در حق وی قبول کن خدای تعالی قبول کند و گوید که وی را در بهشت بر هر که کرامی
این سوره بخواندی گفتی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى چون این آیة آمد که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ گفت این در رکوع

بگوئید و چون این آیة آمد که سبح اسم ربک الاعلی گفت این را در سجود بگوئید

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی والذی
اخرج المرعی فجعله غثاء احوی حق سبحانه و تعالی امر کرده است بتسبیح و فرموده که
بگو سبحان ربی الاعلی و منزه کن آن خدای که خود را از آنچه لایق حضرت وی نباشد از صفات نقص
و گفت معنی اینست که بنام خدای تسبیح کن ابن عباس گفت مراد به تسبیح نماز است ای باسم
امر ربت یعنی نماز کن بفرمان خدای که خلقان را بیافرید و راست آفرید بحسب مصلحت چنانکه صلاح
دانست محکم و متقن چنانکه دلیل کند که از دانا و حکیم صادر گشته است آن خدای که تقدیر کرد
هر حیوان را آنچه صلاح وی در آنست پس راه نمود ویرا بآن چون طفل را به پستان مادر و جوجه مرغ به دانه
وی و چهارپایان را بچرا مقاتل گفت مراد آنست که راه نمود هر حیوانی که با جفت خود چگونه
خلوت باید کرد تا از وی فرزند آفریند و گفته اند هدایت کرد در این بمعنی الطاف و توفیق و اقدار
و تمکین و ازاحه علت و نصب ادله و آن خدای که گیاه را از زمین بیرون آورد برای چهارپایان
تا ایشان را انتفاع از وی حاصل شود و نیز نظر کرد در وی منافع اجل را پس این گیاه سبز را خاشه
سیاه گردانید یا اول سبز و سیاه و سرخ و زرد و الوان مختلف باشد آنگه خشک شود و از آن بگردد
سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله انه یعلم الجهر و ما یخفی و نیسرک للیسری
فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی و یتجنبها الاشقی الذی
یصلی النار الکبری ثم لا یموت فیها و لا یحیی بشارت میدهد خدای تعالی رسول
خود را پیغمبر باید که خود را پریشان مدار در کار وحی که ما زود بود که قرآن بتو خوانیم تا تو یاد گیری و قرآن خوان
شوی و فراموش نکنی و سبب آن بود که چون جبرئیل علیه السلام آیتی یا سورتی بر رسول خواندی چون با آخر رسیدی

رسول علیه السلام باسر گرفتی باز خواندی تا فراموش نکند آنچه خدای تعالی خواست که از حفظ تو ببرد حکم
آن از وی تلاوت آن ازو رفع کند چنانکه گفت ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها
پس تو از فراموش کرده اند این آیة را آهسته خوانند در نفس خود از بهر تقریب میدانند و حمل بر عموم اولیتر
است تا جمله آشکارها و نهانیها را شامل باشد و نیز زود بود که ما آسان کردانیم ترا راه آسانی و توانگری که
بهشت است بآنکه توفیق دهیم به عمل صالح و شریعت سهل و آسان که بآن بهشت روی یا وحی تو آسان کنیم
تا آنرا یاد گیری و نیز خلقان رنج نبی برای محمد بیاسان چون بر تو آسان کردیم پیغام و شریعت را و پند ده
و وعظ گوی خلقان را اگر موعظت و پند تو سود دارد و اگر نه اعراض کن و دست بدار از وعظ ایشان
و گفته اند برهان و بگذار آنچه ترا از بهر آن فرستاده اند اگر قبول کنند و اگر نکنند که ازاحه علت ایشان
کرده ایم زود باشد که بوعظ تو متعظ شود و پند گیرد آنکس که از خدای بترسد و نظر کند و تفکر کند تا بنظر حق را
بشناسد و تابع حق گردد و دور شود از موعظت تو آنکس که کفر وی بکمال رسیده باشد از شقا و تیره
بختی که کافر نعمت خدای است آنکس که سوخته شود بآتش بزرگ تر که آن آتش آخرت است یعنی دوزخ طبقه
زیرین از وی که آتش وی از آتش طبقات و درکات دیگر بزرگتر باشد و آتش دنیا به نسبت آتش آخرت
پس حال این بدبخت در دوزخ چنان باشد که نمیرد تا از عذاب برهد و زنده نشود تا زندگانی که ویرا
در آن راحتی باشد بگذراند و ببرد قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی بل تؤثرون
الحیوة الدنیا و الآخرة خیر و ابقی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم
و موسی از چنین آتش دوزخی ظفر یافت و فلاح آنکس که در دنیا پاکیزه شود از شرک بگفتن لا اله
الا الله و باعمال صالحه و ورع و پرهیزکاری از آنچه خدای حرام کردانیده است و گفته اند که طهارت
کند و نماز و نام خدای ببرد و پنج نماز گذارد بعضی مفسران گفتند که زکوة بدهد زکوة فطر و نام خدای
ببرد پس نماز کند نماز عید فطر جابر بن عبد الله الانصاری گفت که معنی آنست که

از رسول صم پرسیدم گفت تزکی آن باشد که ایمان آرد و شهادتین باقرار دهد فصلی یعنی نماز کند و
پنج نماز محافظت نماید آنکه حق تعالی بر سبیل ملامت گفت بل تؤثرون یعنی باخرت نمی آرید و از بهر دنیا کاری
می کنید حیوة و زندگانی دنیا اختیار می کنید بر زندگانی آخرت و میدانید که آخرت بهتر است و باقی تر این
فانیست و آن باقی عبدالله مسعود گفت میدانید که ما چرا دنیا بر آخرت اختیار می کنیم برای آنکه ما منافع
دنیا و مطاعم و مشارب و مناکح او عاجلست و آخرت ما را وصف کرده اند این را نقد می شناسیم و آن را نسیه
و میدانیم که نقد باقی تر و بهتر باشد از نقد فانی و هر که دنیا اختیار کرد آخرت از دست بداد من احب
دنیاه اضر باخرته آنکه گفت ان هذا بدرستی که آنچه ذکر کرده شد در این سوره معنوا در کتابهای
پیشین است و نامهای اولین صحف ابرهیم پیغمبر عم و موسی عم مثبت است و نوشته و در خبر
آمده است که ینبغی للعاقل ان یکون حافظا للسانه عارفا بزمانه مقبلا علی شانه
ابوذر غفاری گفت از رسول صم پرسیدم که پیغمبران چند بوده اند
گفت صد و بیست و چهار هزار گفتم مرسل چند بودند گفت سیصد و شصت و بروایتی دیگر سیصد و
سیزده گفتم که خدای چند کتاب فرستاد گفت صد و چهار از آن جمله ده بآدم عم داد و پنجاه
بشیث و سی به ادریس و اولین کسی که چیزی بقلم نوشت او بود و ده بابرهیم عم داد و توریت
بموسی داد و انجیل بعیسی و زبور بداود عم و فرقان بنبی داد و از جمله پیغمبران چهار عرب بودند
هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو صم

سورة الغاشیة

مکیه و بیست و شش آیتست عبدالله عباس گفت که رسول خدای فرمود که هر که این سوره
بخواند خدای تعالی وی را حساب آسان کند صادق عم فرمود که هر که این سوره در نماز
فریضه و سنت بسیار خواند خدای تعالی وی را در دنیا و آخرت برحمت خود باز پوشد روز قیامت
و از عذاب دوزخ ایمن گرداند بسم الله الرحمن الرحیم

هل اتیک حدیث الغاشیة وجوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة تصلی
نارا حامیة تسقی من عین آنیة لیس لهم طعام الا من ضریع لا یسمن ولا یغنی
من جوع حق سبحانه و تعالی بر سبیل وعظ و تذکیر میگوید که هیچ آمد ترا ای محمد خبر قیامة
یعنی آمد ترا معلوم گشت حال قیامتی که رسنده است و آینده باهوال و شداید و پوشنده
و غالب و قاهر بر همه چیزها و گفته اند غاشیه دوزخ است لقوله تعالی وتغشی وجوههم
النار در آن روز رویها باشد خاشع و ترسکار عمل کننده در دوزخ عملی که در آن رنجیده و رنجور
باشند و آن کشیدن زنجیرها و غلهاست که بر دستها و گردنهاء ایشان نهاده باشند و میفرماید
ایشانرا تا بر کوههاء دوزخ میشوند و چون بر سر کوه رسند از آنجا فرو می افتند عبدالله عباس
گفت اینها کسانی باشند که در دنیا تکبر کردند و طاعت خدای نداشتند و عمل صالح نکردند
صادق عم فرمود که هر کس که دشمن ماست و اگر چه عبادت و اجتهاد کند از اهل این آیة است
سعید جبیر گفت زاهدان جهودان و ترسایان اند که ایشان خود را در دنیا رنجور
دارند باعمالی که پندارند که آن عبادتست و نباشد برای آنکه بخلاف امر خدای باشد رویهاء ایشان
و از جماعتی سوخته باشد و ملازم باشند آتشی را بغایت گرم که نبازمین نه بر دشمنان خدای و
آب دهند ایشانرا از چشمه بغایت گرم قتاده گفت آبی باشد که از آن وقت باز که خدای وی را آفرید
آتش میجوشاند تا روز قیامت ایشانرا در دوزخ طعامی نباشد الا از خار خشک که آنرا ضریع
خوانند خاری باشد که تا تر باشد اشتر آنرا بخورد و چون خشک گردد هیچ چهارپای آنرا نخورد
ابن زید گفت ضریع شوکی باشد در دنیا که آنرا برگ نباشد اما در آخرت از آتش بود ابن عباس
گفت که رسول صم فرمود که ضریع خاری باشد در دوزخ که آنرا اشتر خوار خوانند از صبر تلخ تر و از
مردار گنده تر و از آتش گرم تر ابوالدردا گفت خدای تعالی روز قیامت روی اهل بهشت نیکو

کرداند

در روی اهل دوزخ زشت کرداند چون کرده اند بجای ایشان انکه کرسنکی بر ایشان مسلط کرده اند تا چنان شوند
که آن عقاب باشد که بر ایشان آسان شود و فریاد کنند طعام خواهند بعد از بسیار زمان بسیار ایشان را ضریع
دهند و فریاد کنند و آب خواهند تا آب آن از کلوهای ایشان زایل کرده اند مدتی هزار سال در کلوهای ایشان
بماند و فریاد کنند ایشان را از چشمه آینه شربتی دهند که از کرمی آن رویهای ایشان بریان کردد وقوله تعالی
يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ و چون به شکم رسد احشا و امعا را پاره پاره کرداند وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا
فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ چون این آیه آمد مشرکان کفتند که این ضریع اشتران ما چنین ریخته و فربه میشوند خدای تعالی
این آیه فرستاد که لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ فربه نکنند و کرسنکی را کفایت نکنند تا بخوانند ایشان
کفتند دروغ است که ضریع را هیچ حیوانی نخورد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ
عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ
وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ چون ذکر اهل دوزخ کرد و عقاب ایشان ذکر اهل بهشت کرد و ثواب
ایشان کفت در آن روز رویها باشد که بهجت و تازکی و زیبا در انواع نعیم بهشت خشنود و شادان بسعی
و عمل که کرده باشند چون آن همه کرامتها و نعمتها بینند در بهشت عالی درجات و قصرها و کوشکهای نازل
ای بلند پایه و بزرک مقدار در بهشت هیچ لغو و سخن نا سزا نشنوند برای آنکه سخن اهل بهشت همه
حکمت و تسبیح و تمجید و ثنای خدا باشد در آنجا چشمه باشد یعنی چشمهاء روان در هر جانبی یکی از می
و یکی از شیر و یکی از انکبین و یکی از آب در آنجا تختها باشد برداشته و بلند کرد اینده تا مؤمن
بر آنجا نشسته باشد جمله ملک خود می نکرد و کوزها باشد بی خرطوم و بالشها باشد در بر یکدیکر
نهاده تا هر کدام که خواهند بنشینند و پشت باز کنند و زیلوها باشد کسترانیده تا هر کجا که رسد
جای نشستن باشد أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ
وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ

بِمُصَيْطِرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ چون خدای تعالی صفت بهشت کرد و تختهای بهشت و رفعت و بلندی آن
یاد کرد و فرمود که در بهشت سریرها باشد بغایت بلند در ازی آن مقدار صد سال راه باشد و کمتر
و بیشتر مشرکان این را بدروغ داشتند و کفتند که اهل بهشت چکونه بر بالای تختها روند کفت سر
فرو آرد تا مؤمنان پای بر وی نهند ایشان از این عجب می آمد خدای تعالی پس از آن این آیه فرستاد
این چه عجب است هیچ فکر نکرده اند و نمی بینند اشتران که چکونه آفریده اند بالا تمام دارد چنانکه چون
نشستن وی و بار نهادن در حالی که قایم باشد بغایت متعذر است و ممکن نیست خدای تعالی وی را
رام کرد اینده است تا سر فرود می آرد و تمکین می کند تا بر نشینند و بار بر نهند چنین در وی نظر نمی کنند نظر
اعتبار تا ببینند که خدای تعالی وی را چکونه عجیب آفریده است و خلقت وی قوی کرد اینده اما این
قوت و صلابت که وی راست منقاد کودک خرد میشود تا چنانکه میخواهد وی را میکرداند چنانکه شاعر
کفت **شعر** يَصْرِفُهُ الصَّبِيُّ بِكُلِّ وَجْهٍ وَيَحْبِسُهُ عَلَى الْخَسْفِ الْجَرِيرُ اکر زمام وی در
شاخ آویزه باشد بفرا تر نرود **و در بعضی تفسیرها**
آمده که یک روز موشی بیامد و مهار اشتری بکرفت و می برد و اشتر بجانب وی می رفت تا
موش بسوراخ فرو شد و اشتر همانجا بایستاد چون مردم برین واقف شدند کفتند سبحان الله
جانوری باین عظیمی را مسخر جانوری این چنین حقیر کرد اینده است **مفسران کفت** تخصیص شتر
برای آن کرد که عرب از اشتر بزرک تر حیوان ندیده بودند و سرکار ایشان همیشه با اشتر باشد
و نفیس ترین مال عرب اشتر باشد و نیز در آسمان نکاه کنند تا چکونه برداشته اند او را بی ستونی
و بکوهها نمی نکرند تا چکونه برپا کرده اند راسخ و ثابت و بزمین چکونه کسترانیده اند تا نظر کردن ایشان
باین مخلوقات ایشان را بخالق و صانع رساند قادر عالم تا بدانند که آنکس که بدین جمله قادر باشد

حشر و نشر و بعث بر قادر باشد پس یاد ده ایشانرا این چیزها که دران نظر کنند که کار تو تذکیر و تنبیه
کردنست ایشانرا اگر ایشان ایمان نیارند تو بر ایشان مسلط نیستی که ایشانرا بقهر و جبر بنظر
کردن و ایمان آوردن داری و لیکن آنکس که برگشت و کفر آورد خدای تعالی ویرا عذاب بزرگ یعنی
عذاب دوزخ از عذاب دنیا بزرگترست و عذاب دنیا ایشانرا قحط بود و تنگی و درویشی و کشتن
و اسیر کردن و بدبختی و بحقیقت که بازگشتن ایشان با ماست و حساب ایشان بر ماست و بر نعمت
ما ایشانرا جزا بدهیم **سورة الفجر مکیة وهی آیة رسول خدای ع فرمود که**
هر که این سوره بخواند در ایام عشر ذی الحجه خدای تعالی ویرا بیامرزد و هر که در دیگر روز بخواند ویرا نوری
بود در روز قیامت **صادق ع فرمود که** هر که این سوره بخواند در نمازهای فریضه و نافله با حسین
علی ع در بهشت همنشین کردد

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ
لِذِي حِجْرٍ قدیم تعالی و تقدس قسم یاد کرده است بفجر و فجر سفیدی باشد که عمود
که از افق پیدا کرده است و این پیش از صبح باشد باندک زمانی **عبد الله عباس کفت** بفجر جمله روزها
خواست چنانکه ذکر لیل کرده است و مراد جمله شب راست **ضحاک کفت** مراد صبح ذو الحجه است که
مناسبت ولیال عشر و این شبهای دهه ذی الحجه است حق تعالی برای شرف این ایام را که در حج
واقع میشود و ایام حج است سوکند خورد **انس مالک** روایت کرده است از رسول ع که هیچ ایام
نیست که خدای تعالی دوست تر دارد که بنده در وی عمل صالح کند که فاضلتر ازین ایام باشد روزه
هر روزی از وی برابر روزه یکساله و قیام هر شبی از وی بقیام شب قدر برابرست **رسول ع را کفتند**
که جوانی درین ایام پیوسته روزه میدار حضرت ویرا کفت چه شنیده در فضل این ایام کفت یا رسول الله

چیزی نشنیده ام جز این نیست که این ایام حج است و حاجیان درین ایام در افعال حج باشند
من نیز میخواستم تا درین دهه بموافقت ایشان در عبادت باشم کفت بشارت باد ترا که هر که درین
دهه ده روز روزه دارد چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و صد اشتر قربان کرده و صد اسب
در راه خدا بر غازیان وقف کرده و چون روز ترویه روزه دارد چنان باشد که هزار بنده آزاد کرده و هزار
اشتر قربان کرده و هزار اسب در راه خدای وقف کرده و چون روز عرفه روزه دارد چنان بود که دو هزار
بنده آزاد کرده و دو هزار اشتر قربان کرده و دو هزار اسب وقف کرده بر مجاهدان و دو سال روزه
بنویسند ویرا یکسال پیش از ان و یکسال بعد از ان هر که درین دهه صدقه دهد چنان باشد که پیغمبر را داده
و هر که درین دهه بعیادت بیماری رود چنان بود که پیغمبری را عیادت کرده و هر که از پی جنازه رود
چنان باشد که در پی جنازه شهیدان رفته و هر که مهمانی مومنی کند چنان باشد که رسول خدا را
مهمانی کرده **در خبر است** که روز اول ذی الحجه مولد ابراهیم پیغمبر است علیه السلام
و درین روز وی را خلیل خواند و درین روز توبه آدم ع قبول کرد و درین روز حضرت رسول الله ص
فاطمه را بعلی ع داد و بروایتی دیگر ششم این ماه بود و درین روز رسول ع سوره برائة با بو بکر داد
تا بمشرکان خواند بمکه و عهد ایشان بینداز و بعد از ان جبرئیل ع آمد و کفت حق تعالی میفرماید که لا
یؤدیها الا انت او رجل منک این سوره را کسی ادا نکند مگر تو یا مردی که هم از تو باشد رسول ع
علی بن ابی طالب ع را بفرستاد سیم روز ویرا بوی رسید و دریافت و سوره از وی بستد و ویرا مخیر کرد
در آمدن و بازگشتن وی بازگردید و علی بن ابی طالب ع برفت روز عرفه سوره بر ایشان خواند
و عهد ایشان بینداخت **و درین ایام بود که** خدای تعالی ابراهیم ع را بنا خانه کعبه فرمود و
ابراهیم ع بنا کرد وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ و هم درین روز ندا کرد
مردم را بحج فرمود وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ هم درین ایام فرمود ویرا که فرزند را قربان کن و هم درین ایام

فدا آمد از بهر اسمعیل و فدیناه بذبح عظیم و درین ایام وعدهٔ موسی تمام کرد و اتممناها بعشر
فتم میقات ربه اربعین لیلة والشفع والوتر یعنی شفع و وتر شفع خلقها شد
لقوله وخلقناکم و وتر خداست که او را انباز نیست و بی همتاست قل هو الله احد صفات وی
است وجابر بن عبدالله الانصاری از رسول روایت کرد که فجر صبح ذو الحجه است ولیال عشر
دهه اوست و شفع روز عید است و وتر روز عرفه عبدالله عباس گفت شفع نماز بامداد است
و وتر نماز شام و از ائمه عم روایت که شفع روز ترویه است و وتر
روز عرفه و یعنی شب چون برود یا برود اندر وی مجاهد گفت و کلبی شب مزدلفه است
آنکه گفت هل فی ذلک قسم هیچ هست درین چیزها که ذکر کرده شد سوگند خوردن خداوند عقل را
یعنی خداوند عقل داند که حق سبحانه وتعالی سوگند خورده است یعنی روزها اول ماه ذو الحجه و یعنی شبهاء
باقدر دهه وی و بجز حرمت روز هشتم از وی و دو در نهم که عرفات که ما این کافران و مشرکان را
عذاب کنیم چنانکه کافران پیشین را کردیم و هلاک کردیم الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم
ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد آنکه بیان حال کافران کرد گفت بیند ایشان که خدای
چگونه کرد با عاد که قوم هود بودند و ایشان را ارم خواندندی بنام جد ایشان که عاد پسر عوص بود و عوص
پسر ارم و ارم پسر سام و سام پسر نوح بود عم خداوند ستونها بود یعنی صحرانشین بودندی خانهاء
ایشان بر ستونها بودی یعنی خیمه نشین بودند و گفته اند که استخوانهاء ایشان هر یکی چون ستونی بود درازی
بالاء هر یکی چهارصد گز بود رسول گفت از قوم عاد مردان بودند که ایشان را با قومی خصومت افتادی
یکی از ایشان با قوت و صلابت که داشت بیامدی و سنگی از کوه بکندی و بر طول و عرض آن قبیله بیاویختی
و بر ایشان فرو گذاشتی و هلاک کردی و گفته اند که ارم نام شهر ایشان بود و برای آن
ذات العماد خواندند که بناها ایشان بر ستونها محکم بودی وهب منبه روایت کرد که عبدالله بن

قدامه گفت که مرا اشتری گم شد بطلب او میگردیدم در بیابان عدن افتادم شهری دیدم در میان
آن بیابان و حصنی پیرامون آن و برگرد آن حصن کوشکهای بلند بنا کرده گفت من فرا رفتم که آنجا کسی باشد
تا احوال اشتر بپرسم بر در آن حصن شدم هیچ کس را ندیدم و هیچ سخنی و حرکتی نشنیدم اسب
را ببستم و شمشیر حمایل کردم و از در حصن در رفتم بنای دیدم بغایت بلند و محکم در وی آویخته
و از زر سرخ مرصع با نواع جواهر گفت مدهوش بماندم در باز کردم شهرستانی دیدم که کس مثل آن
ندیده باشد و در وی کوشکها برداشته معلق بر ستونهاء زبرجد و یاقوت و بر بالاء آن کوشک
غرفها بود و در بالاء آن غرفها درها بود از زر و سیم و لؤلؤ و یاقوت و مرجان مرصع کرده با نواع
جواهر و در میان کوشکها بجاء خاک مشک و زعفران ریخته بود و بجاء سنگریزه انواع جواهر از
در و یاقوت و زبرجد و در میان سراها و بوستانها ساخته و انواع درختان میوه نشانده و میوها
رسیده و جویهاء آب روان ساخته و بجاء ریگ مروارید و یاقوت و زبرجد در قعر جویها ریخته
و آن در زیر آب روان بود من گفتم مانند این در دنیا هیچ جای نیست الا بهشت که خداء تعالی
ما را وعده داده است از آن مشک و عنبر و جواهر که بر زمین ریخته بود مشتی برگرفتم و خواستم
تا چیزی از آن درها برکنم نتوانستم برگشتم و باز پس آمدم و با مردمان حکایت کردم گفتند نشان
آن کو از آن جواهر که آورده بودم اظهار کردم و بعضی بفروختم این حدیث بمعاویه رسید کس فرستاد
و مرا بخواند در خلوت و از من پرسید چنانکه دیده بودم بگفتم و برا باور نیامد کس فرستاد
و کعب الاحبار را بخواند و از وی پرسید که ای کعب در دنیا شهری هست از زر و سیم و یاقوت
و انواع جواهر بدین شکل گفت هست و من ترا خبر دهم بآن و آنکس که آنرا ساخت شداد بن عاد بود
و ذکر آن در قرآن هست ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد معاویه گفت ما را از آن
حال خبر ده گفت بدان که عاد اول قوم هود بودند و اما قوم هود از فرزندان عاد اول بودند

و عاد او را راه و پسر بود یکی را شدید و دیگری را شداد نام بود چون عاد هلاک شد ایشان به پادشاهی
بنشستند شهرها بگشادند و مردم را قهر کردند چون شدید بمرد پادشاهی بشداد قرار یافت شاهان روی
زمین همه مطیع وی گشتند وی پیوسته کتابها خواندی و هر کجا ذکر بهشت بودی بخواندی و بران اتفاق
شدی تا آنکه وی را آرزو شد که در دنیا بهشت بنا کند صد مرد قهرمان با هر مرد قهرمان هزار استاد و مزدور
فرستاد و با قصاء عالم نامها نوشت که من چنین و چنین بنا میفرمایم هر کس بانقدار که در خزانه و بیت از
جواهر باید که مرا مدد دهد از اطراف و جوانب زر بوی آوردند آن قهرمانان برفتند و جای ساده و خوش
هوا و لطیف اختیار کردند کاریزها بگشادند و بوستانها بساختند و بنا از زر و مرصع بجواهر میکردند
مدت صد سال دران کار بودند چون تمام کردند پیش شداد آمدند دران وقت وی را نه صد سال بود وی را
گفتند آنچه فرمودی تمام کردیم گفت بروید و پیرامن آن حصنی بسازید و گرد بر گرد آن کوشکها چنانکه
چون تمام شد وزیران را فرمود و وی را ده هزار وزیر بود برای هر وزیری کوشکی فرمود بر هر کوشکی هزار خانه
آنکه فرمود تا برگ و ساز آن کنند تا بانجا انتقال کنند چون ساز کرده شد برخاست با جمله لشکر و روی بدانجا
نهاد چون نزدیک آن رسید خدای تعالی در همان ساعت صیحه فرستاد همه که در آنجا بودند هلاک شدند
و هیچ کس از ایشان در انجا نرفت و در زمین معاویه مردی مسلمانی در آنجا رود که کوتاه بالا و سرخ روی و سرخ موی
بود و خالی بر ابروی دارد و خالی بگردن و بطلب اشتری در بیابان میکردد و بران جایگاه افتد
و در آنجا شود و آن مرد حاضر بود باز نگریست وی را بدید گفت هذا الرجل والله بخدا که آن مرد اینست و چون
شداد و آنانکه با او بودند هلاک شدند وی را پسری بود بحضرموت آورد و وی را بسید و کافور حنوط ساخت
در غاری برد و بر تختی از زر بخوابانید و هفتاد منسوج بنسیج زر بر وی افکند و لوحی از زر به بالین او
نصب کرد و این بیتها نقش کرده شعر اعتبر بی ایها المغرور بالعمر المدید ۔ انا شداد بن عاد صاحب
الحصن العمید ۔ ان اهل الارض لی من خوف وعیدی وعید ۔ وملکت الشرق والغرب بسلطان الشدید

فاتی هود وکنت فی ضلال قبل هود ۔ فدعانا فعصیناه الی الامر الرشید ۔ فاتتنا صیحة تهوی من الافق البعید
فتوفینا کزرع وسط بیداء حصید ۔ وثمود الذین جابوا الصخر بالواد وفرعون ذی الاوتاد الذین
طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک
لبالمرصاد و ندیدی و ندانستی و خبر بتو نرسید که خدای تو با ثمود چه کرد و ایشان را که بودند با ثمود
در مقامی که ایشان را بود و آنرا وادی القری گفتندی سنگها را می بریدند و خانها در سنگ می کندند چنانکه خدای
تعالی ازان خبر داد وتنحتون من الجبال بیوتا آمنین اهل بینش گفتند اول کسی که سنگ تراشید
و از و خانه کرد و ستاع و اساس از رخام و غیر آن ثمود بود هزار هزار و هفتصد هزار خانها در سنگ کردند
خدای تعالی صالح ع را بایشان فرستاد متابعت وی نکردند ایشان را عذاب فرستاد و همه را هلاک کرد
و دیگر ندانی تو ای محمد که خدا با فرعون چه کرد یعنی میدانی و ترا خبر از عذاب و هلاک وی هست
این فرعون که وی را ذو الاوتاد گفتندی وی را لشکر بسیار بودی به هر کجا که فرود آمدندی خیمه در خیمه
و طناب اندر طناب کشیدندی و خیمه را بخیمه ثابت میکردند و او را ذو الاوتاد برای آن گفتند
که چون کسی را عذاب فرمودی وی را چهار میخ کردی چنانکه در خبر آمده که فرعون را خازنی
بود نام وی حزبیل مومن بود ایمان خود پنهان میداشت و آن مرد آنست که حق تعالی در شان او فرمود که
وجاء رجل مومن من آل فرعون یکتم ایمانه و زن وی نیز مومنه بود و ماشطه دختر فرعون بود
روزی دختر فرعون را سر بشانه میکرد از دستش بیفتاد گفت کور باد آنکه بخدای کافر باشد دختر گفت
ترا خدای هست بجز پدر من گفت خدای آفریدگار منست و آفریدگار تو و آفریدگار آسمان و زمین و عالم
و عالمیان دختر از انجا برفت و پدر را خبر کرد فرعون وی را بخواند و گفت چه گفتی آنچه گفته بود باز گفت
فرعون گفت ازین که میگویی باز آی و کافر شو و اگر نه ترا عذابی کنم که جهانیان ازان باز گویند گفت کافر
نشوم و هر چه خواهی میکن بفرمود تا وی را چهار میخ کردند و مار و کژدم بر وی گماشتند و وی را دو کودک بودند

بیاورند و بکشند تا ازین دین بر گردد و اگر شهر و ده را پیش تو بکشیم گفت بر نگردم کودک مهترین را بیاوردند

به پیش وی بزاری بکشتند و کهترین را بر سینه مادر نهادند تا بکشند آن کودک شیر خواره گفت

ای مادر سخت باش در دین خدای و درین بلا صبر کن که عنقریب برحمت خدا شوی و این سختی نماند

و ثواب خدا آخر نشود و فرعون چون سخن کودک بشنید بفرمود تا وی را بکشتند آنگه مادر ایشان را

بکشتند و این کودک از آن چهار تن بود که در طفلی سخن گفتند آنگه فرعون علیه اللعنه کسی را بطلب ایشان

او فرستاد خربیل از وی بگریخت در بعضی کوهها پنهان شد فرعون چند کس را بطلب او فرستاد

از ایشان دو کس بوی رسیدند وی را دیدند در نماز ایستاده و سباع گرد وی صف زده ایشان چون

چنان دیدند باز گشتند خربیل چون ایشان را بدید گفت بار خدایا صد سال است که ایمان پنهان

میدارم و این هر دو کس امروز برین مطلع اند از ایشان هر کس که این کار پوشیده دارد توفیق و هدایت

ده و مرادهای دینی وی حاصل کن و آنکس که اظهار کند وی را هلاک کن و بد و زخش رسان یکی از آن

دید بفرعون گفت فرعون گفت آنچه میگویی بمن که گواهی میدهد گفت فلان وی را بیاوردند گفت

چه گویی گفت من ازین هیچ خبر ندارم بفرمود تا آن غماز را بردار کردند و آنکس را عطا داد

آسیه بنت مزاحم که زن فرعون بود ایمان پنهان میداشت فرعون را ملامت کرد و گفت زنی بیگناه را

که مدتها خدمت ما کرده بود بکشتی فرعون گفت همانا تو نیز دیوانه شده گفت دیوانه نشدم ولیکن

خدای تو و خدای من خدای همه عالمیانست که آسمان و زمین و کوه و دریا آفرید فرعون بر وی خشم

گرفت و از پیش خود براند و مادر و پدر او را بخواند و گفت همانا آن نوع دیوانگی که ماشطه را گرفته بود

وی را گرفته است مادر و پدر وی را ملامت کردند و گفتند تا بچه رسید گفت چنین و سلامت مرا از کفر فرعون

دل بگرفت و مرا بیش ازین طاقت نیست گفتند مگوی ای فرزند که شوهر تو خدای آسمان و زمینست گفت

اگر چنین است که شما میگویید وی را گویید تا برای من تاج کند و آفتاب را بر مقدمه آن نهد و ماه را بر مؤخر آن

و ستارگان را گرد بر گرد وی کند و چون این نتواند کرد گفت خدای آفریدگار کسی باشد که برین جمله

قادر بود و این جمله مسخر او باشد فرعون بفرمود تا وی را بچهار میخ کردند عند آنحال گفت رب ابن

لی عندک بیتا فی الجنة الآیه خدای تعالی درهای آسمان بگشود و جای آسیه را در بهشت بوی نمود

تا آن عذاب بر وی آسان شد و جان او را ببهشت رسانیدند الذین طغوا فی البلاد یعنی عاد و ثمود

و فرعون و آنکسانی بودند که طغیان کردند در شهرها و پا از حد خود بیرون نهادند لاجرم مستحق عذاب

گشتند پس ریخت خدای برایشان تازیانه عذاب دنیا بتشبیه عذاب آخرت چون عذاب بتازیانه

تشبیه کرد هر دو را ایشان را عذاب نوع دیگر باشد آنکه گفت آری آنچه میخواهد خدای تو ای محمد بر راه

ایشان گفت که بر وی خواهد بود و بازگشت همه کس با وی هیچ کس از وی فایت نشود و هیچ بر وی

فرو نشود عبد الله عباس گفت بر گذر دوزخ هفت جایگاه مردم را بدارند و بپرسند در اول ایشان

از شهادة ان لا اله الا الله اگر از عهده بیرون آید رها کنند بدوم و اگر نه بدوزخش اندازند و بدوم

از نماز پرسند و بسیم از زکوة و در چهارم از روزه پرسند و در مقام پنجم از حج پرسند

و در ششم از حقوق همسایه و در هفتم از مظالم پرسند اگر از عهده اینها بیرون آید نیک و الا مطالبه

کنند و چون ازین همه فارغ شود وی را به بهشت برند فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ

فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ

كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ وَتَأْكُلُونَ

التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا حق سبحانه و تعالی نکوبان جمله خلایقست و بر

راه ایشانست و مرجع همه با ویست ایشان را هیچ گریز از وی نیست از ایشان جز طاعت نمیخواهد و بآن می

فرماید و از معاصی نهی و منع میکند و ایشان را بکار آخرت تحریص میکند پس اگر آدمی را خدای ابتلا کند

و بیازماید برسانیدن نعمت و وی را اکرام کند فاکرمه و نعمه او گوید که خدا مرا اکرامی کرد ایند و اگر وی را امتحان کند

بانکه می بیاز روزی بنگ کرده اند کی بید خدای مرا خوار کرد کلا نه چنانست که وی میکوید نعمت دادن و بعد
آدمی را اکرام وی نیست و تنگ کردانیدن روزی بر وی اهانت وی نیست بلکه این هر دو ابتلا و امتحان
ویست از انبعض تا شکر نعمت میکند یا کفران می آرد و بیم از جای آن تا در فقر صبر میکند یا جزع و نا
شکیبائی می نماید چنانکه گفت وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً توانکری یعنی جاه کرامت نیست
و درویشی براه خفارت نیست بموجب حکمت و مصلحت است آنرا که خواهد توانکری دهد و آنرا که مصلحت باشد
درویشی خدای تعالی شما را مال داده تا با درویشان و یتیمان صرف و مواسا کنید و میراث را بخورید
خوردنی که جامع است حلال و حرام را و نصیب خویش را با دیکری ضم مکنید حق زنان و کودکان از میراث
باز می گیرید و مال را دوست میدارید دوست داشتن بسیار یعنی دوستی بغایت می کنید و از بی باز ایستید
که بر آنچه می کنید محنت بسیار میکشید و حسرت بسی خورید که حسرت و پشیمانی سود ندارد كَلَّا إِذَا
دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ
بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي
قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ
این آیه حسرت و ملامت باشد در وقتی که زمین را بکوبند کوفتنی و خورد می کردانند کوهها را و پشتها همه خاک
کرده و در هوا اسلاشی شود زمین مانند هموار چون قاع صف صف و حکم خدای در آید آثار سیاست الهی
ظاهر کرده و فرشتکان آیند صف صف زده فرشتکان هر آسمانی جداکانه در صفی باشند آیات قهر و سلطنت
حق بدید آید و دوزخ را از پس پرده حجاب بیرون آرند و بعرصات قیامت حاضر کردانند در آن روز
در آن حال آدمی را و آنچه وی را گفته بودند در دنیا یاد آرد و بر کردار خود پشیمانی خورد وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ
و از کجا باشد او را آن روز منفعتی و سودی از اندیشه و یاد کردن وی **ابو سعید**
خدری گفت چون این آیه رنگ از رخسار مبارک رسول م شد و بغایت متغیر کردید از صحابه کسی را زهره نبود

که رسول م را از آن حال بپرسند بنزدیک امیر المؤمنین ع آمدند و گفتند یا ابا الحسن رسول را کاری افتاده
است که از آن دلتنگ شد و متغیر است و ما را انبساط نیست که از وی سوال کنیم امیر المؤمنین ع بیامد رسول م
نشسته بود از پس پشت رسول را در بر گرفت و بوسه بر میان دو کتف وی داد و گفت ای جان من فدای تو باد
ای رسول خدای چرا متغیر شده و چه افتاده است که دلتنگی گفت جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورده و بر من
آنکه این آیه بخواند كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا تا آخر آیه امیر المؤمنین ع گفت دوزخ را چگونه آرند گفت
هفتاد هزار فرشته با هفتاد هزار زمام بعرصات قیامت آرند آنکه یک شعله از وی بعرصه آید که اگر فرشتکان آنرا
دفع نکنند اهل عرصات همه را بسوزاند آنکه خازنان مرا کویند یا رسول الله بشارت باد ترا که خدای تعالی
پوست ترا بر آتش حرام کرده است در آن محل هر نبی کوید نفسی نفسی مگر رسول خدای که کوید اُمَّتی اُمَّتی يَقُولُ
يَا لَيْتَنِي ای کافر عاصی کوید که ای کاشکی من فرا پیش داشتمی در دنیا برای این زندکانی که آخرت است چیزی که
امروز مرا دست گیر بودی پس آن روز هیچ کس را عذاب چون عذاب وی سخت تر نباشد و بیشتر [illegible] گفت
این آدم معین است برای آنکه الف لام برای تعریف عهد است نه تعریف جنس بعضی مفسران گفته اند که
امیة بن خلف الجمحی است يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي خدای تعالی با نفس خطاب کرد و گفت ای نفس آرامیده
و ساکن گشته با حق چنانکه هیچ شبهه را بوی راه نبوده است باز کرد با خدای خود یعنی بآنچه وعده داده است
ترا از ثواب راضی و از تو خدای خشنود و پسندیده و محمود نزدیک خدای تو و این خطاب وی را در وقت
جان سپردن باشد و چون بقیامت رسد وی را کویند فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي عبد الله عمر
گفت چون بنده مؤمن را وفات رسد خدای تعالی دو فرشته را بفرستد تا تحفه وی از بهشت بیارند و کویند
ای نفس مطمئنه بیرون آی با روح و ریحان شو خدا از تو راضی و خشنود بیرون آید با وی خوشتر از بوی
مشک در همه آسمان برای وی بگشایند و فرشتکان بر وی صلوات دهند و پیش عرش خدا برند فرشتکان که قابض

ارواح بوده اند خدا این سجده کنند و گویند بار خدایا سجده ببخشد تو است ترا پرستیده است بی
شریک آنگه خدای میکاییل را گوید این را ببند یک منها مونسان بردند بفرما تا کوه بیرا تقرابحی هفتاد کز
که ... و سنگ و ریحان بهشت در کوه وی افکنند و مثل او در گور چنان باشد که عروس در خوابگاه خود
کس او را بیدار نکند الا ... و چون کافر و عاصی را مرگ نزدیک آید خدای تعالی دو فرشته را
بفرستد تا پارهٔ پلاس درشت گنده که از آن گنده تر نباشد بیایند و گویند ای نفس خبیثه بیرون آی با
دود و عذاب الیم بعضی دیگر گفته اند این خطاب در وقت بعث باشد بنده مومن را آنگه جانها با
قالب فرستد جان مومن را گویند ای جان پاکیزه با نزدیک سید خود و صاحب خود یعنی قالب تن خود
رو صالح بن حیان گفت این آیه در حق حمزه بن عبد المطلب آمده روز احد
که روح وی در روضه شد از روضهای بهشت مکرم و مشرف تا روز قیامت و گفته‌اند
در حبیب بن عدی آمد که اهل مکه وی را بیاویختند و روی وی بمدینه کردند گفت بار خدایا اگر مرا
نزدیک تو خیر هست روی من با قبله گردان بی آنکه کسی دست بر روی من برد اگرچه این آیه خاص باشد
اما حکم وی عام باشد کسانی را که باین صفت باشند از مومنین سورة البلد
مکیة و بیست آیتست رسول خدای گفت هر که این سوره بخواند خدای وی را از خشم خود ایمن
کرداند بسم الله الرحمن الرحیم
لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ لَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا
أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ قدیم تعالی میگوید که سوگند نخورم باین شهر یعنی خورم و هر آینه سوگند
باین شهر حرم که شهر مکه است تعظیم و تبجیل وی را نه بشهرها دیگر و حکمت نخورم باین شهر که حال آنست که
نا زاد مقیم این شهری مولد تو در اینجا بوده و حرم پدر تو بود ابراهیم و شاید در تربت اسمعیل چنین شرف که وی راست

لایق آنست که بوی سوگند خورد و معنی دیگر آنست که هر آینه سوگند خورم باین بلد و تو حلالی یعنی ترا
حلال است آنچه کسی دیگر را حلال نبوده است و نباشد و آن یکساعت بود که خدای تعالی رسول را حلال کرد
که در آنجا کارزار کند و اسیر کند روز فتح مکه در آن ساعت ابن خطل را که اسیر آمده بود در دست در استار
کعبه زده بود و جماعتی دیگر را رسول ص فرمود ان الله حرم مکة یوم خلق السموات والارض
خدا مکه را حرام کرد آن روز که آسمان و زمین را آفرید و او حرام باشد تا روز قیامت پیش از من
کسی را حلال نبوده و پس از من کسی را نباشد و مرا نیز مگر یکساعت که حلال بود و درختان وی نشاید
بریدن و صید وی را نشاید رمانیدن و آنچه در وی یابند نشاید گرفتن مگر کسی که تعریف خواهد کرد
و سوگند میخورم بپدر و آنچه از وی در وجود آمد از فرزندان یعنی آدم و فرزندانش و خاصه
از انبیا و اولیا بر عموم یا ابراهیم پیغمبر و فرزندانش و خاصه فرزند وی محمد رسول الله ص حرمت این
شهر و شهرنشینان که ما آدمی را در شدت و سختی و مقاسات و مکاید آفریدیم اول در مضیق رحم بود
آنگه در بند قماط بود آنگه در بند مکتب و معلم بود آنگه در بند انواع مصایب و شداید آنگه در بند اندوه
و سختی مرگ آنگه اهوالی که در آخرت باشد و معنی دیگر آنست که چنین سوگند که آدمی پندارها که وی را در
مکاید وی آنست که مثل ترا ای محمد با عزم حرمت تو و شرف قدر و جلالت جلال تو میدانند و ایذاء تو
و اخراج تو از این شهر روا میدارند مقاتل گفت کبد شدتست یعنی شدت و مراد با نشان مردی است که
اورا ابن الاشدین گفتندی قوت وی چنان بود که پای بر ادیم عکاظی نهادی و ده مرد کشیدندی
از زیر پای وی بیرون نیامدی و پاره پاره شدی و مقدار قدم وی در زیر پای وی از آن پوست بماندی
بدین وجه را این گفت که وی می پندارد که هیچ کس بر وی قادر نباشد و هرگز کسی بر وی غالب نگردد و اگر این مرد
باشد بر وجه اول مرد بیست از جملهٔ صنادید قریش که با رسول خدا خصومت کردی و مکاید نمودی و بعزهٔ قوت
خویش مغرور بودی خدا فرمود که وی پندارد که هیچ کس غالب نباشد که بر وی انتقام کشد گفته که این مرد

ولید مغیره بود خدای تعالی فرمود که می پندارد وی که هیچ کس غالب باشد که بر وی انتقام کشد
وهیچ کس وی را ندید که این مال نفقه میکند یعنی ما دیدیم ودانستیم که مطلوب بنفقه کردن آن مال
حاصل نکرد مقاتل گفت این آیه در حق حارث اعور آمد وا بظاهر در مسلمان آمده بود رسول را عامر
وی از زکوة دادن فرمود هر وقتی که گناه کردی از رسول پرسیدی رسول وی را بکفارت فرمودی وی
گفت مال من در کفارات و نفقات تلف شد تا در دین محمد آمدم خدای گفت وی می پندارد که کس
وی را ندید در وقت انفاق مال و دعوی میکند که نفقه کردم نفقه نکرده است دروغ میگوید یعنی
خدای می بیند و میداند روز قیامت هیچ بنده را رها نکند که قدم از قدم برگیرد تا از عهده چهار چیز
بیرون نیاید از عمر تا بچه بسر برد از مال تا از کجا کسب کرد و در چه نفقه کرد و از علم که بدان چگونه
عمل کرد و از دوستی اهل بیت ع الم نجعل له عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین
فلا اقتحم العقبة وما ادریك ما العقبة فك رقبة او اطعام في يوم ذي
مسغبة يتيما ذا مقربة او مسكينا ذا متربة حق سبحانه وتعالی نعمت خود یاد
آدمی میدهد تا در شکر وی کوشند میفرماید که ما آدمی را دو چشم بینا دادیم تا بآن دو چشم بینا آنچه دیدنی
باشد می بیند و نه ما وی را زبان گویا دادیم تا بزبان آنچه در دل دارد عبارت کند و بگوید و بسبب نطق
بمقصود و مطلوب خود رسد و شکر نعمتهاء ما گوید و وی را دو لب یاقوت صفت دادیم تا در حال نطق و اکل
و شرب از آن هر دو استعانت کند و راه نمودیم براه خیر و شر و مقاصد و مصالح گفتیم که خیر اینست و راه
اما این را اختیار و بر راه وی رو و شر اینست و راه وی اینست وی را و راه وی را بگذار ابو حازم از زرقی
روایت کرده که فرمود که حق تعالی در بعضی از کتب فرموده است که یا ابن آدم ای فرزند آدم اگر زبانت
با تو منازعت کند از آنچه بر تو حرام کرده ام آن دو لب در پیش تو نهاده ام تا بر هم نهی و اگر چشم تو منازعت کند
در آنچه بر تو حرام کرده ام دیدن آن در پیش وی آن طبقه از چشم آفریدم تا فراهم نهی و اگر فرج تو با تو منازعت کند

در محرمات در پیش وی دو طبقه را ها آفریدم تا فراهم گیری ابن عباس گفت مراد نجدین پستان
مادر است یعنی در آن حال که زادن به پستان مادر راه نمودیم این همه نعمت در حق وی کردیم و شکر نعمت ما قیام نکرد
و در اعمال صالحه تقصیر کرد فلا اقتحم العقبة در نشد و شروع نکرد آن عقبه را و تو چه دانی که
که گذشتن از آن عقبه چیست و بعد از آن عقبه توان گذشت این کدام عقبه است و این دو پشته بلند که
خدا بآن راه نمود وهدیناه النجدین بر عقبه گذشتن دشوار باشد لاجرم از آن تکلیف عبارت کرده تکلیف
جهت امتثال اوامر و نواهی چون عبادت کردن و ترک معصیت کردن دشوار است از آن سبب این هر دو را
نجدین و عقبه کرد آنکه حق سبحانه وتعالی بیان کرد که گذشتن عقبه چیست گفت فك رقبة آزاد
کردن بنده است یا طعام دادن در وقتی که قحط و گرسنگی باشد و همه محتاج طعام باشند یتیم بی
پدری را که خداوند خویش باشد چنانکه گفت وآتى المال على حبه ذوي القربى واليتامى
والمساكين و گفته اند بی پدری محتاج گرسنه است که سخت محتاج باشد و گرسنه یا مسکین بیچاره
درویشی را خداوند فقر و حاجت و مذلت که پنداری که از فقر بخاک راه رسیده است مجاهد گفت
که این عقبه صراط است و پلی است بر سر دوزخ کشیده سه هزار ساله راه است به تیزی چون شمشیر
بهری نشیب و بهری فراز و بهری راست مردم از آن پل بعضی چون برق جهنده بگذرند و بعضی چون
باد بروند و بعضی بتاختن و بعضی افتان و خیزان و بعضی مخدوش و بعضی منکوس در دوزخ
می افتند در قدم اول که بر صراط نهند ابن عازب گفت اعرابی نزدیک رسول خدا آمد
و گفت یا رسول الله علمني عملا يدخلني الجنة گفت برو عتق نسمه کن و فك رقبه
گفت یا رسول الله هر دو یک معنی دارد گفت عتق نسمه آن باشد که بنده خود را آزاد کنی و فك
رقبه آن باشد که به بهای وی یاری دهی و با خویشان خود نیکویی کن اگر چه ظالم باشد اگر این
نتوانی کردن گرسنه را طعام دهی و تشنه را آب دهی و امر معروف کن و نهی از منکر و اگر نیز نتوانی زبان

خود نگاه دارالا در خنین گفتن ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ
أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ پس این کسی که عقبه گذرخواهد کردن با عمال صالح
و رنج درآیه بیان کرده باید که از آن باشد که ایمان آورند و عمل صالح کنند و یکدیگر را بصبر کردن
فرمایند در اعمال صالحه و اجتناب معاصی و صبر کردن و آنچه رحمت خدا و آمرزش در آن باشد و
نصیحت کنند یکدیگر را این جماعت که صفت ایشان اینست ایشان اصحاب یمین اند کسانی اند که نامه
بدست راست ستانند و آنانکه کافر شدند بآیات ما اصحاب دست چپ باشند نامه اعمال ایشان
بدست چپ نهند بدبختان باشند بر ایشان باشد آتشی در نومید باشند از راحت و آسایش

سورة والشمس وضحیها

مکیست و پانزده آیت رسول صلعم فرمود که هر که این سوره بخواند وی را چندان ثواب باشد که هر چه آفتاب بر وی تافته باشد صدقه [illegible] داده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا
وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا
وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا این تعالی سوگند خورده است
بآفتاب و ماه و گفت بحرمت آفتاب چون برآید و عالم را نورانی کند و بحق ارتفاع وی عند استواء
وی در قطب آسمان که آن وقت را چاشتگاه خوانند و بحرمت ماه چون پی آفتاب فرو شود در اول ماه چون
آفتاب برآید ماه در عقب وی برآید و در آخر تابع باشد چون آفتاب شود ماه در عقب فرو شود و بعضی
وی می رود و از وی نور می ستاند چندانکه ملاقات وی بیشتر است با آفتاب نورانی تر شود تا شب بدر
که با یکدیگر متقابله شود جمله نورانی شود و بحق روز چون آفتاب را جلوه دهد و ظاهر کرداند و این نیز یک

منبسط شدن آفتاب باشد و این وقت را نصف النهار از آن گویند و بحق روز چون روشن کرد اندظلمت را
و روی زمین را و بحق شب چون باز پوشد آفتاب را بظلمت و تاریکی خود و بحق آسمان و مقادیر وی تا ماوه انا
که آسمان را بنا کرده و بحق زمین و آن صانعی که زمین را گسترانید و بحق نفس و آن نفس آدم است و آن خدای تعالی
و عالم که وی را بهتر خلقت و منصب الهامه آفرید و بحق جیوانات اسبغ چون او را بیافرید الهام داد و راه نمود
و مطلع راهی بی سامان و فجور و تقوی و پرهیزکاری و بیان کرده وی را قبح فجور و حسن تقوی و وی را تمکین کرد از اختیار
کردن هر کدام که خواهد تا اگر اختیار طاعت کند مستحق ثواب باشد بتوفیق خدای تعالی كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا
إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ
عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا بدرستی و حقیقت که فلاح یافت و ظفر آنکس
که نفس خود را پاکیزه کرداند از پلیدی کفر و شرک و معاصی و خایب و بی بهره گشت آنکس که نفس خود را پوشیده کرده اند
و مغمور کرده بحبس کفر و دنس معاصی در خبر است که چون حضرت پیغمبر این آیه خواندی وقف کردی
و گفتی اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا وَزَكِّهَا وَأَنْتَ وَلِيُّهَا بچنین سوگندی که هلاک کنیم اهل مکه را بتکذیب
ایشان رسول ما را چنانکه هلاک کردیم ثمود را ثمود تکذیب کردند بدیشان رفع داشتند پیغمبر خود را که صالح بود بطغیان
و عصیان خود إِذِ انْبَعَثَ چون برانگیخته شد بدبخت ترین ایشان یعنی قدار بن سالف که ناقه را بکشت او
مرد اشقر بود ازرق چشم کوتاه بالا ملتصق الخلق بود نام مادرش قدیره بود رسول خدا امیر المؤمنین
را گفت إِنَّ أَشْقَى الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ وَأَشْقَى الْآخِرِينَ مَنْ يَقْتُلُكَ بدبخت ترین اولینان آن بود که ناقه
صالح را بکشت و بدبخت ترین آخرینان آنکس باشد که ترا بکشد امیر المؤمنین هر گاه که دل تنگ شدی محاسن مبارک
خود را بدست گرفتی و گفتی مَا يَمْنَعُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بِدَمٍ چون ثمود قصد کشتن ناقه صالح کردند و قدار بن
سالف را بعد این کار نصب کردند صالح ع ایشان را تحذیر کرد و گفت زنهار قصد کشتن ناقه مکنید که همه هلاک کردید
دست از وی بدارید و وی را آن نصیب از آب که دارید بگذارید چنانکه گفت هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ

معلوم

زمینی که آب نخوردی بقدر آن شیر بدادی چنانکه ثمودیان بجای آب شیر خوردندی ایشان گفتار صالح را
نشنودند و وی را بدروغ داشتند و ناقه را پی کردند و بکشتند خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت پس هلاک کرد ایشان را
و گفتند که خدای ایشان را هلاک کرد و شهر ایشان را با ایشان راست کرد یعنی خراب کرد و تمام بر ایشان انداخت
تا همه زیر خانها مرده ماندند چنانکه گفت فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ و خدای از عاقبت و انجام آن
عذاب نترسید که ازان مضرتی باو راجع شود ضحاک گفت کشنده ناقه از عاقبت کار ناقه و از عقوبت
خود نترسید لاجرم بآن اقدام نمود

سورة الليل

مکیست و بیست و یک آیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ إِنَّ سَعْيَكُمْ
لَشَتَّىٰ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ
وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ یعنی شب چون بپوشد بتاریکی خود یعنی
روز چون ظاهر شود و روشن گردد و چون تاریکی شب زایل شود یعنی حرمت آن صانع و قادری که بیافرید مرد و ماده را
یعنی آدم و حوا را که سعی شما و کار شما مختلف و پراکنده است بهری را سعی در آنست که جان خود را نجات دهند و بعضی
در درکه هلاک افکنند بعضی در کار دنیا و بعضی در کار آخرت مشغول باشند چنانکه رسول صلعم فرمود الناس رجلان
مُبْتَاعٌ نَفْسَهُ فَمُعْتِقُهَا وَبَائِعٌ نَفْسَهُ فَمُوبِقُهَا گفت مردم دو نوع اند یکی آنست که خود را بخرد و آزاد کند
و دیگر آنست که خود را بفروشد و هلاک کند فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس آنکس که حق خدا بدهد از مال خود و از خدا
بترسد و در وی عاصی نگردد و تصدیق کند و باور دارد بهشت را و ثواب را ضحاک گفت کلمهٔ لا اله الا الله
را یعنی ایمان را بعضی گفتند عوض او بر گنج بدهند هم در دنیا بیانش قول رسول خداست صلعم مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ

قط الا و بجانبیها ملکان یقولان اللّٰهم عجّل لمنفق خلفا و لممسک تلفا گفت هیچ روز آفتاب
بر نیاید الا که بهر دو جانب او دو فرشته باشند میگویند بار خدایا هر که مال نفقه کند عوض آن بوی رسان بتعجیل
و هر که مال نفقه نمی کند بتعجیل مال وی تلف گردان آنکه گفت سدّی این سخن در قرآن وَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ
وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ تا آخر آیه خدای تعالی میفرماید که هر که مال بدهد ما وی را آسان کردانیم بتوفیق طاعتی
که موجب بهشت باشد و چنان سازیم که طاعت بر وی آسانترین کارها باشد وَأَمَّا آنکس که وی بخیلی کند
و حق خدا ندهد و از خدای و ثواب وی خود را مستغنی داند و بهشت را و نعیم بهشت منکر شود و تکذیب کند آنرا ما
گردانیم بر وی ادای کارها دشوارتر از آنکه آنرا توفیق دهیم این را خذلان گویم تا اختیار علی کند که بدان مستحق دوزخ
گردد امیر المؤمنین علی ع روایت کرده که روزی رسول صلعم بجنازه حاضر بود و چوبی
در دست داشت و بسنگریزها آن زمین میزد آنگه گفت هیچ کس نباشد الا که در بهشت وی را جای با حد دوزخ
در دوزخ جای مردی گفت یا رسول الله ما عمل ربکم گفت اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له آنگه این آیه بخواند
فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ الی قوله وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ
وَالْأُولَىٰ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ
وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ
تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ گفته اند این آیات در حق ابو
الدحداح آمد و سبب آن بود که مردی بود انصاری و در سرای وی درخت خرما بود و بعضی از شاخهای وی
در سرای همسایه آویخته بود کودکان ازان خرما چیدندی که درویش بودند بشکایت پیش رسول صلعم آمدند
ح حضرت صاحب درخت را گفت این درخت را بمن بفروش بدرخت خرمای در بهشت گفت نفروشم ابو الدحداح
این حدیث بشنید پیش رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله من آن درخت خرما در بهشت از شما میخرم بخرمابستانی
که مرا هست بمن بفروش گفت چگونه فروشی درخت ترا نیست گفت من از وی بخرم ابو الدحداح بیامد و انصاری را

کفت آن درخت خرما بمن بفروش بخرماستانی که مراهست در مدینه انصاری بوی فروخت بخرماستان بوی
ابو الدحداح پیش رسول آمد وکفت یا رسول الله آن درخت مرا شد اکنون از من بخر و آن درخت خرما در بهشت
بمن بفروش کفت خریدم بخریدی و همکره بدان درویشان خدای تعالی این سوره فرستاد اِنَّ سَعْیَکُمْ
لَشَتّٰی یعنی سعی شما پراکنده است سعی انصاری برای دنیا بود وسعی ابو الدحداح برای آخرة بود فَاَمَّا مَنْ
اَعْطٰی ابو الدحداح است که آن درخت خرما بخرید و برسول فروخت وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ انصاری است که بخل کرد
وآن درخت برسول نفروخت وَمَا یُغْنِی وسود نکرد ازوی یعنی انصاری چون نخرید وهلاک شود و
قسم بدرستی که برماست راه نمودن مکلفان به بیان وانواع الطاف وبدرستی که ماراست آنجهان واین
جهان نیکوکاران را جزا دهیم در آن جهان وهم درین جهان من شما را آگاه کردم و بترسانیدم از آتشی که
زبانه میزند وبآن آتش سوخته نشود الا بدبختی که تکذیب کرد رسول خدای را وبرکشت یعنی مرد انصاری
وی منافق بود زود بود که دور شود وبپرهیزد ازان آتش پرهیزکاری که مال خویش میدهد و پاکیزه شود
یعنی ابو الدحداح در زکوة میدهد و نبود هیچ کس را نزدیک ابو الدحداح نعمتی که بدان نعمت جزا دهند
ومکافات کنند یعنی کس را پیش وی نعمتی نبود تا آنچه کرد مکافات آن باشد لیکن آنچه کرد برای طلب ثواب
خدای کرد که بلند است وبلند مرتبه زود باشد که وی راضی شود بآنچه خدای تعالی بوی دهد
کویند که هر وقت که رسول بخرماستان ابو الدحداح بکذشتی کفتی عوض این درخت ابو الدحداح را
بهتر ازین خواهد بود

سورة والضحی

مکیة و یازده آیة است

رسول خدای فرموده که هر که این سوره بخواند وی از جمله آنان باشد که خدای پسندیده بود و رسول
شفیع وی باشد و بعدد یتیمان و سایلان دنیا وی را حسنه بنویسند

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالضُّحٰی وَاللَّیْلِ اِذَا سَجٰی مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلٰی وَلَلْآخِرَةُ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الْاُولٰی

وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضٰی مفسران کفته‌اند جماعتی نزدیک رسول آمدند واز ذو القرنین
پرسیدند رسول فرمود که شما را خبر کنم فردا شما را جواب دهم و نکفت ان شاء الله وحی باز ایستاد
زید اسلم کفت سبب آن بود که بعضی از زنان رسول بچه سگی در منزل رسول
بود بی علم رسول چون وحی آمد رسول کفت یا جبرئیل چرا چندین روز نیامدی کفت ندانی که در سرای که
سگ باشد ما در آنجا نیائیم یا صورتی ابن عباس کفت پانزده روز بود مقاتل
کفت چهل روز بود مشرکان زبان طعن دراز کردند کفتند که محمد را خدای تعالی وداع کرد اکر کار وی چون
دیکر پیغمبران بودی وحی ازوی منقطع نکشتی رسول چون طعنه مشرکان شنید دلتنگ شد بیامد و بکوه حرا
شد و بنشست واندیشه میکرد آنکه سر بزمین نهاد وکفت بار خدایا تو دانی که دشمنان تو چه میکویند مرا
در ... بود که جبرئیل آمد واین سوره آورد رسول چون جبرئیل را دید تکبیر کرد از بخاست که سنت شد که
چون کسی را ... دیده باشد بعد از ان که ببیند تکبیر کند وسنت است از این سوره تا بآخر قرآن در آخر هر سوره
تکبیر کفتن رسول جبرئیل را کفت کجا بودی که سخت بود اشتیاق من بتو جبرئیل کفت یا رسول الله اشتیاق
من بتو بیشتر بود ولیکن من بنده مامورم وَمَا نَتَنَزَّلُ اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّکَ حق جل وعلا سوکند یاد کرد وکفت
یعنی حق سبحانه ... واین وقت را تخصیص کرد برای آنکه اوصد روز است و وقت علو آفتاب اعتدال
روز ... از سرما وکرما در تابستان و زمستان واین وقت آن ساعت است که خدای تعالی با موسی ع
سخن کفت وآن وقت است که سحره فرعون چوبها ورسنها بینداختند وموسی عصا بینداخت
جبر کرد و سحره فرعون ایمان آوردند بعضی کفته‌اند که مراد از وی جمله اوقات برای آنکه در تعالی
وی کفت وَاللَّیْلِ اِذَا سَجٰی یعنی شب چون تاریک شود وساکن کرده که خدای تعالی ترا وداع نکرد واز تو نبرید
چنانکه مشرکان دعوی کردند بلکه تو دوست خدائی و برکزیده و برکشیده در دنیا تا زنده باشی وحی از تو منقطع
نکردد و چون بآخرة رسی آخرت ترا بهتر باشد از دنیا که در دنیا مقدم باشی ودر آخرة نیز بر جمله انبیا عبد الله

گفت روزی رسول علیه السلام این آیة برخواند که خدای تعالی از ابراهیم حکایت کرده که فمن تبعنی فانه منی ومن
عصانی فانك غفور رحیم و این آیة که از عیسی علیه السلام حکایت کرده که ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم
فانك انت العزیز الحکیم آنگه دست برداشت و گفت رب امتی امتی خدای تعالی جبرئیل را فرستاد که
ای محمد خدایت سلام میرساند و میگوید که چرا از امت میگویی گفت بار خدایا امت گناهکار دارم حق تعالی فرمود که وی را
بگوی که من رضا ندهم درامت تو و ترا دلتنگ نگردانم و این آیة آمد که ولسوف یعطیك ربك فترضی
رسول علیه السلام فرمود که اذا لا ارضی و واحد من امتی فی النار در خبر است که رسول علیه السلام فرمود که روز
قیامت چندان شفاعت دهند مرا که گویم حسبی حسبی در خبر است که چون رسول علیه السلام این سخن بگوید حق
آواز او بآن جماعت رساند که در دوزخ مانده باشند ایشان فریاد بر آرند و گویند بار خدایا شفاعت محمد سید
و بما نرسید حق تعالی گوید اگر شفاعت وی نرسید رحمت من برسد بفرماید تا همه را از دوزخ بدر آرند الم
یجدك یتیما فاوی و وجدك ضالا فهدی و وجدك عائلا فاغنی فاما
الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر و اما بنعمة ربك فحدث
حق تعالی نعمتها خود بر پیغمبر میشمرد از اول کار تا انتها کار که خود را بدان قیاس و دلخوش کند و تسلی
باشد گفت ای محمد ترا یتیم یافت پدر تو برده و تو در شکم مادر بودی و بروایتی بعد از ولادت تو بود چند
مادر برده و تو دو ساله بودی ای محمد ترا جای داد تا جدت عبد المطلب بمرد و تو هشت ساله بودی ترا جای داد
نزدیک عمت ابو طالب عبد الله عباس گفت رسول خدای گفت من از خدای سوال کردم و پشیمانم که
بکم گفتم بار خدایا سلیمان را ملك عظیم دادی و نه با فلان کس فلان نعمت کردی و مرا چه دادی حق تعالی فرمود
نه ترا یتیم یافتیم از پدر و مادر و ترا مونسی و ماوای نبود جدت عبد المطلب را و آنگه عمت ابو طالب را بر تو
مشفق کردیم که ترا بعز بپرورد شفقت پدر ... گفتم بلی یا سید و مولای و هر نعمت که بر من میشمرد همین سخن
میگفتم و وجدك ضالا فهدی و ترا ضال یافتیم از معالم نبوت و احکام شریعت ترا هدایت کردیم و عالم گردانیدیم

چنانکه گفت ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان کعب الاخبار گفته است او آنست که
چون ازار رسول علیه السلام از مادر باز ماند شیر خوار بود وی را به شیر دادند از قبیله بنی سعد که نام او حلیمه بود مادر را
شیر دهد چون مدت رضاع تمام شد وی را برداشت تا نزدیک عبد المطلب آرد حلیمه گفت چون بدر مکه رسیدم آوازی
شنیدم که هنیئا لك یا بطحاء مکه که امروز نور و بها و جمال عالم بتو آمد رسول را بنهادم تا طهارت کنم چون فارغ شدم
باز نگریدم محمد را ندیدم در طلب افتادم و از هر کس پرسیدم خبر نیافتم فریاد بر آوردم و با خود گفتم عبد المطلب را حکوم
اندیشه کردم که خود را از این کوه بیندازم تا بمیرم و از این غم بیرون آیم تا گهی پیری بمن رسید و از من پرسید که این جزع چیست
قصه با وی بگفتم گفت بیا تا پیش هبل که صنم بزرگ است رویم و از وی درخواهیم تا هدایت کند بیامدیم آن پیر پیش
هبل سجده داد و گرد وی درگردید و گفت ای دستگیر ما در نوایب این زن را فرزندی گم شده است نام وی محمد بر ما منت نه
و بوی راه نمای حلیمه گفت چون نام محمد برد هبل و هر که پیرامون او بودند نگونسار گردیدند آواز آمد که ای پیر
دور شو که هلاك این بتان بر دست محمد خواهد بود پیر بر جای بلرزید و عصا از دست او بیفتاد و روی بحلیمه آورد
و گفت دل مشغول مدار که این محمد را خدای هست که وی را نگه دارد خبر گم شدن محمد بعبد المطلب رسید گمان برد که
بعضی از قریش که دشمن بودند وی را هلاك کردند سوار شد و تیر را آواز داد و با قریش در شعاب مکه بگردیدند نیافتند
عبد المطلب بیامد و سلاح بینداخت و روی به بیت الحرام آورد و گرد کعبه طواف میکرد و میگفت یا رب رد ولدی
محمدا • رده الی واتخذ عندی یدا • یا رب لو ان محمدا لن یوجدا • یصبح قریش کلهم مبددا •
منادی ندا کرد که ای قوم جزع مکنید که محمد را خدای هست که وی را نگه دارد عبد المطلب
گفت ای هاتف وی کجاست گفت بوادی تهامه نزدیك فلان درخت عبد المطلب برنشست و روی بدانجا نهاد
ورقه بن نوفل را بوی رسید و با او موافقت کرد چون برسیدند رسول را دیدند که با شاخ درخت بازی میکرد عبد المطلب
وی را نشناخت که مدتی از وی غایب بود پرسید که من انت یا غلام رسول علیه السلام گفت انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
گفت پدر و مادر فدای تو باد وی را بگرفت و ببرد و وجدك عائلا فاغنی و ترا درویش یافت بمال خدیجه ترا

را نگر کرده اید و بهال غرایم و قناعت که القناعة مال لا ینفد پس ای محمد چون حال تو چنین
بوده است تو نیز یتیم را باز مزن و قهر مکن و یتیمی خود را یاد کن که دل یتیمان مجروح باشد از مردن پدر
ایشان رسول م فرمود که اذا بکی الیتیم اهتز العرش لبکائه چون یتیم بگرید عرش خدا بلرزد
از گریه وی خدای تعالی گوید که ای فرشتگان من کیست که یتیم را بگریانید فرشتگان گویند بار خدایا
تو دانا تری بحقیقت گوید ای فرشتگان گواه باشید که هر که وی را خاموش گرداند در رضاء وی بجوید من وی را راضی
کنم روز قیامت **انس بن مالک** روایت کرد از رسول م که هر که دست شفقت بر سر یتیمی فرود آرد
بهر موی که از زیر دست وی برود وی را حسنه بنویسند و رسول م فرمود که انا وکافل الیتیم کهاتین
فی الجنة من و آنکس که یتیم را کفالت کند در بهشت همچنین باشیم و انگشت دوم و میانین را بهم باز نهاده
واما السائل فلا تنهر و اگر سایل از تو سوال کند از مال یا از علم بانگ بر وی مزن اگر مال خواهد بوی ده
و اگر علم طلبد در وی آموز و اگر چیزی بوی ندهی سایل را خوار مدار و اگر چه با اسب و زین و لجام آمده باشد
و بروایتی دیگر تو سایل را بوی ده و اگر چه در دست وی چنین دارد و گفت اگر نه آنستی که سایلان دروغ میگویند
متقدس نبودی آنکس که ایشان را رد کردی ابراهیم ادهم گفت نیک مردمانی اند سایلان که بدر سرای
ما می آیند و میگویند شما را هیچ هست که ما بر داریم و بمنزل بریم و با شما ... چون نعمتها خود برسول شمرده
گفت بنعمت خدای خود حدیث کن و آنرا باز مپوش و آشکارا کردان رسول خدا گفت التحدث بالنعم
شکر حدیث کردن بنعمت شکر است هر که شکر اندک نکند شکر بسیار نکند و هر که شکر مردمان نکند شکر خدا نکند
و گفت هر کرا عطا دهند باید که مکافات آن بکند و اگر نتواند باز گوید شکر کرده باشد و اگر باز نگوید کفران کرده باشد

سورة الانشراح

مکیة و هشت آیت عبد الله مسعود روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله که فرمود هر که این سوره بخواند چنان باشد که نزدیک من
آمده باشد و مرا از غم شاد کرده باشد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح لک صدرک ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک
ورفعنا لک ذکرک فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا
فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب **در اخبار اصحاب**
آمده است که والضحی والم نشرح یک سوره است و میان ایشان فصل نکنند به بسم الله الرحمن الرحیم
برای آنکه چون گفت بنعمت خدای خود حدیث کن آن نعمت با وی گفت و در تعداد آن نعمت باز گفت ما دل
ترا گشاده کردیم و آن بار غم که در دل تو بود در گذاردن پیغام و رسانیدن رسالت بخاص و عام و جفا
و آواز دل تو زایل کرده ایدیم بآن که دل ترا بعلم و حکمت کرده ایدیم از بهر تصدیق و دعوی نبوة تو معجزات
بر دست تو ظاهر کردیم و نه ما بنهادیم وضع نهادیم از تو آن بار را از پشت تو و از تو بیرون آوردیم آنکه
چیزی در وقت شکستن آواز کند یعنی باری که پشت ترا شکسته کرده از تحمل اعبای نبوة و ایذای
کافران و تکذیب ایشان و ترا آن بار از پشت بنهادیم یعنی پشت تو قوی کردیم بمعجزات و براهین تا
آسان گشت بر تو کشیدن آن بار تا پنداری از آسانی که بر پشت تو باری نیست و گفته اند که
مراد اینست که ما بار گران از پشت تو بر داشتیم بآمرزیدن امت تو و نه ذکر تو و نام ترا بلند کرده ایدیم
بآنکه نام ترا قرین نام خود کردیم تا چون خطیبان و موذنان بر منبرها و منارها نام من برند گویند
اشهد ان لا اله الا الله در عقب آن گویند اشهد ان محمدا رسول الله **حسان بن
ثابت** درین معنی گفت شعر
ضم الاله اسم النبی محمد • مع اسمه اذا قال المؤذن اشهد
بعضی گفته اند بآن رفیع کرده که روز قیامت مفزع خلق تو باشی و بار تو باشد شفاعت چنانکه
با خدای با سید رحمت آنکه خدای تعالی دل خویش رسول را در زیادت کرداند بآنکه گفت ای محمد با دشواری
آسانیست این دشواری که ترا بود آسان کردیم خوش دل باش که دشواری آخرت هم آسان کردانیم با عسر دنیا یسری هست

با غم آخرت هم میری هست وگفته اند که بر عموم است جمله شداید و منافع را
یعنی با هر سختی آسانی است و با هر رنجی راحتی و با هر بیماری تندرستی و با هر درویشی توانگری عبدالله
عباس گفت یک روز رسول خدا در بعضی سفرها با من در شتری نشسته بود مرا دید گفت یا غلام
گفتم لبیک یا رسول الله گفت احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء
یعرفک فی الشدة خدای را نگهدار تا ترا نگاه دارد و خدای را نگاه دار تا وی را در پیش خود یابی و با خدای
آشنا شو در آسانی تا با تو آشنا شود در دشواری و چون چیزی خواهی از خدا خواه و بدان که قلم رفته است
بدانچه بودنی است و اگر خلایق همه جمع شوند تا ترا چیزی دهند که خدا نخواهد که ترا دهد نتوانند یا بکردانند
از تو آنچه وی خواهد که بتو رساند نتوانند و بدانکه نصرة با صبر است و فرج با غم است و با دشواری
آسانی اصمعی گفت در بادیه بودم سخت دلتنگ شدم و این بیت در دلم افتاد شعر
الا ایها المرء الذی الهم به یرح • وقد انشد بیتا فی فکره یسنح • اذا اشتد بک العسر ففکر فی الم
نشرح • وعسر بین یسرین اذا فکرتها فافرح • آنکه رسول را فرمود که چون فارغ شدی یعنی از نماز فانصب
رنجه شو بدعا خواندن و تعقیب نماز بجای آوردن یا چون از رسانیدن وحی و ادای رسالت فارغ
شدی رنج بر در نماز و عبادت مجاهد گفت چون از کار دنیا فارغ شدی خدای را عبادت کن
که خدای رنج بردار آنکه فرمود که رغبت خود با خدای کن و حوایج خود بحضرت وی رفع کن و طمع از مخلوق ببر

سورة والتین

این سوره مکیه است و هشت آیت است روایت است از
پیغمبر از ابی بن کعب که رسول فرموده که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را دو خصلت دهد
عافیت و یقین تا در دنیا باشد ... و ثواب ... بعدد هر کسی ... روزه ...

بسم الله الرحمن الرحیم

والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین لقد خلقنا الانسان

فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات
فلهم اجر غیر ممنون فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین
بحق تین یعنی انجیر حق سبحانه وتعالی سوگند خورده است بانجیر و بحق زیتون یعنی این زیتون که
از وی روغن می گیرند و تخصیص ایشان برای آن کرد که از میان درختان میوه این دو درخت عجیب تراند
و بسیار خاصیتها است **ابوذر غفاری** گفت روزی طبقی انجیر پیش
رسول آوردند رسول پیش یاران بنهاد و گفت بخورید که اگر گویم میوه از بهشت آورده اند انجیر باشد
برای آنکه میوه های بهشت استخوان نیست و میوه بهشت را استخوان نباشد و انجیر بواسیر را سود دارد و نقرس را
معاذ جبل گفت مسواک از زیتون کردی و گفت که از رسول شنیدم که گفت نعم السواک
الزیتون من الشجرة المبارکة نیک مسواک است درخت زیتون که درخت مبارکست بوی دهن خوش
کند و ورم دندان ببرد آنکه گفت این سواک منست و مسواک پیغمبران که پیش از من بوده اند کعب
الاحبار روایة کرده که تین مسجد دمشق است و زیتون مسجد بیت المقدس و این در شام است و بحق
طور سینا که موسی با خدای مناجات کرد و سینین مبارک بود بزبان عبرانی **قتاده**
گفت مبارک و نیکو هر کوهی باشد که در وی درخت میوه باشد عبدالله عمر گفت چهار کوه است
نزدیک خدای تعالی مقدس است طور سینا و این کوه آنست که موسی با خدای مناجات کرد و طور زیتا
و این بیت المقدس است و طور تینا و این دمشق است و طور تیما و این مکه است وهذا البلد الامین یعنی
و بحق این شهر استعاره و با امانت یعنی مکه که هر کس که در وی شود ایمن باشد که ما آدمی را در راست ترین
قامتی و نیکوترین صنعتی آفریدیم و به عقل متزین کردیم و با امر و نهی موصوف تمام قامت و راست بالا
بخلاف حیوانات تا ولی طعام و شراب بدست کند و دیگر حیوانات بدهن ثم رددناه پس باز گردانیدیم
او را با حالت فروتریان یعنی از جوانی به پیری و از قوت بضعف و از کمال عقل با خرفی و گفته اند که یعنی

آیه در حق کرو می آمد که در عهد رسول پی کشتند **انس مالک** روایت کرد از رسول صلعم که فرمود
که کودک تا بالغ شدن و بحد کمال رسیدن هر طاعتی و خیری که کند ثواب آن مادر و پدرش را نویسند و چون بتعلیم و
تادیب و ترغیب مادر و پدرش باشد و هر گناهی که کند بروی موکل باشد بفرماید تا او را نگاه دارند
چون بچهل رسد در اسلام خدای تعالی وی را از سه بلا ایمن کرداند جنون و جذام و برص و چون بپنجاه رسد
اهل آسمان دوستش دارند و چون بشصت رسد خدای تعالی حسناتش مضاعف کرداند و سیاتش مکفر کند
و چون بنود رسد مقدم و متوخر [illegible] و شفاعت او در حق اهل بیتش قبول کنند و او را اسیر الله فی
الارض نام کنند و چون بصد رسد خدای تعالی وی را عملی که در تندرستی و تمام عقلی کرده باشد
بنویسند و برا چنانکه گفت الا الذین آمنوا الا آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان را در وقت
پیری و ضعیفی مزدی باشد که منقطع نگردد و ناقص نکنند چنانکه در وقت جوانی و قوت کردی مثل آن عمل ثواب
نویسند **از امیر المؤمنین ع** روایت که دوزخ هفت طبقه است ابتدا با اسفل
سافلین کنند و آنرا بکرده اند و همچنین کنند هر طبقه را تا طبقه اولین آنکه گفت الا الذین مکاری [illegible] آدمیان
آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ابن عباس گفت مومنان قرآن خوانان را عمر دراز دهند و ایشان را
در دنیا و در آخرت مزدی باشد ناکاسته و دایم پس آدمی را چه بدان داشت که تکذیب کرد آیات ما را با ظهور این
همه دلالات هنوز شبهه مانده است که بآن سبب دین را یعنی روز قیامت را و حساب و جزا را منکر شدی
آنکه وعید فرموده کافران را و گفت نه خدای حاکم ترین حاکمانست حکم کند با ایشان آنچه لایق و سزاء آن باشد
چون رسول خدا این سوره بخواندی بآخر رسیدی گفتی بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة اقرا

مکیست و نوزده آیتست صادق ع فرمود که هر که این سوره بخواند
اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و شهیدش برانگیزند
و چنان باشد که در پیش رسول خدا شمشیر زده در راه خدای عز و جل

بسم الله الرحمن الرحیم

اقرا باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرا و ربک الاکرم الذی
علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم **بیشترین مفسران** برآنند که
این سوره اولین سوره از قرآنست که بر رسول صلعم آمد و گفته اند که فاتحه است از عایشه روایت کرده اند که در
بدایت کار رسول خدای خوابها راست دیدی و همچنان بودی و چون تنها بودی و [illegible] تا یک روز در کوه
حرا نشسته بود جبرئیل ع آمد و گفت یا محمد اقرا رسول ص فرمود که من گفتم ما انا بقاری من خواننده
نیستم جبرئیل مرا بگرفت و بفشرد پس باز گذاشت و گفت اقرا گفتم من خواننده نیم همچنین تا سه بار نوبت سیم
این آیات برخواند که اقرا باسم ربک الذی الی قوله ما لم یعلم رسول ص گفت من از آن بترسیدم و مرا
تب آمد لرزه بر اعضای من افتاده بحجره خدیجه رفتم و گفتم زملونی و دثرونی خدیجه جامه بر من
افکند من بخفتم جبرئیل ع آمد و این آیه آورد که یا ایها المدثر قم برخاستم و این حال با خدیجه بگفتم و گفتم
من می ترسم که این خیال سودایی باشد خدیجه گفت حاشا که خدای از تو این آفات دور دارد تو راستگویی
و صله رحم کنی و رنج از مردمان بر داری و مهمانان را طعام دهی و مردم را بر نوایب روزگار معاونت
کنی آنگه گفت برخیز تا بنزدیک عم من رویم و او را ازین حدیث خبر کنیم تا چه میگوید پیش عم من ورقه بن نوفل
شدیم و او کتب اوایل خوانده بود چون این حدیث بشنید گفت هنیئا لک یا محمد انت الناموس الاعظم
تو ناموس اعظمی در کتب اوایل خوانده ام از توریة و انجیل و تو پیغمبر آخر زمانی که ختم نبوت بتو کنند
ای کاشکی من در روزگار تو بودمی تا ترا نصرت کردمی پنداری که میبینم که ترا ازین شهر بیرون کنند و خدای
تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد الا که وی را برنجانیدند آنگه رسول ص گفت هرگاه که جبرئیل ع آمدی من میخواستم تا
خود را بیندازم جبرئیل ع مرا بگرفتی و ورقه بن نوفل را ازین خبر دادم گفت ای محمد چون این ندا شنوی مکن نی
و بر جای باش و آنچه گوید بشنو و یاد گیر دیگر نوبت که جبرئیل آمد گفت یا محمد انک نبی حق بخوان

گفتم چه خوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره پس یاد گرفتم و قصه
را بخدیجه کردم گفت بشارت باد ترا که آن چیزی که موسی و عیسی را بدان بشارت دادند و ترا بجهاد فرماید و اگر من روزگار
تو دریابم جان پیش تو بجهاد دهم آنکه ورقه بن نوفل آورده و گفت فانک حقا یا خدیجة فاعلمی حدیثک
ایاتا فاحمد مرسل وجبریل یاتیه ومیکائیل معهما من الله وحی یشرح الصدر منزل
خدای تعالی میفرماید که رسول را خاص و امت را عام که ای محمد بخوان نام خدای تو یعنی در ابتدا
خواندن نام خدای بگو بدان خدای که بیافرید جمله خلایق را بر عموم و خاصه آدمی را که نیکوترین و
شریف ترین خلایق است از خونهای بسته بنام خدای بخوان که خدای تو بزرگ و بزرگوار است
که خلق از عدم بوجود آورد و انواع نعم ایشان را کرامت کرد آن خدای که بیاموخت نوشتن بقلم و بیان
کردن بسبب او گفتند اولین کسی که چیزی نوشت بقلم ادریس ع بود و گفتند آدم بود ابن عباس
گفت رسول را گفتم یا رسول الله شاید که آنچه از تو می شنویم از احادیث آن را بنویسیم تا فراموش
نشود گفت روا باشد فان الله علم بالقلم قتاده گفت قلم از خدای نعمت است
که اگر قلم نبودی بنا دین و ملل استقامت نگرفتی بیاموخت آدمی را آنچه ندانست و نقل کرد وی را از
ظلمت جهل بنور علم گفتند مراد بانسان آدم است بیانه وعلم آدم الاسماء کلها
و گفتند رسول ماست ع لقوله تعالی وعلمک ما لم تکن تعلم کلا ان الانسان
لیطغی ان رآه استغنی ان الی ربک الرجعی ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت
ان کان علی الهدی او امر بالتقوی ارایت ان کذب وتولی الم یعلم
بان الله یری کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة ناصیة کاذبة
خاطئة فلیدع نادیه سندع الزبانیة کلا لا تطعه واسجد واقترب
کو باز ایست مر آدمی را از طغیان و معاصی و کفران نعمت خدای و بدرستی که آدمی طاغی میشود و پای از حد خود

بیرون می نهد چون خود را توانگر بیند و از خدای مستغنی میشود قتاده گفت طغیان آدمی آنست
که چون مالش زیادت شود در اسپان نیکو و جامهای فاخر و طعام و شراب لذیذ می افزاید رسول ع در
دعا میفرمود که اللهم انی اعوذ بک من فقر ینسینی و من غنی یطغینی بار خدایا با تو پناه میگیرم
از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد و از توانگری که مرا طاغی گرداند هر آدمی از عاقبت طغیان خود اعتبار
نمیکند و از خدا نمی ترسد و بتحقیق مرجع همه خلایق و باز گشت با خداست نمی ترسد که بجزای طغیان
خود گرفتار شود آنکه گفت ارایت الذی ینهی و آنکه طاعت میکند و بندگی خدای بجای می آرد و
دیگران را هم منع میکند دیدی ای محمد مرد کافر را که وی نهی میکرد و باز میداشت بنده را که نماز میکرد و این کافر
ابو جهل بود ابو هریره گفت یک روز ابو جهل گفت این محمد در میان شما نماز میکند و روی بر خاک می مالد
و شما رها میکنید بحق لات و عزی که سوگند میخورند که اگر من او را بینم که نماز کند پای در گردن وی نهم و در زیر
پای خود بمالم گفتند که وی این ساعت نماز میکند بیامد تا رسول را زجر کند نزدیک رسول رفت و فی الحال
باز گشت دست بر روی نهاده گفتند ترا چه بود گفت خواستم تا قصد وی کنم خندقی دیدم میان من و او
پر از آتش و شخصی را دیدم پا برهنه خواست تا آن آتش بر من ریزد من باز پس گریختم رسول خدا ع گفت
بآن خدای که جان من در دست وی است که اگر نزدیک من آمدی فرشتگان وی را پاره پاره کردندی خدای
تعالی خطاب کرد با مخاطب مبهم و گفت هیچ می بینی و میدانی این مرد که محمد را از نماز منع میکند و از طاعت
باز میدارد اگر محمد بر حق باشد و بر هدایت و تقوی فرماید و بر راه باشد و بر وی لازم باشد و شاید که خطاب
رسول را باشد یعنی هیچ میدانی که این کس که منع میکند ترا از نماز بر حق بودی و بر هدایت و ایمان و یا خود
بدل این که از نماز منع میکرد دیگران را بتقوی و مسلمانی خواندی و بر راه بودی از درجات هیچ میدانی تو که
چون تکذیب کرد و برگشت و بر راه باشد و مستوجب باشد از عقاب وی می نداند که خدا وی را می بیند و بر
احوال او مطلع است گو باز ایست از آنچه میکند و از نهی کردن محمد را از نماز که اگر باز نایستد حقا که بگیریم موی

پیشانی وی را و بکشیم در دوزخ و بسوزانیم پیشانی کسی که دروغ زن و گناه کار است صاحبش یعنی
ابوجهل در حسینی گفت که چون ابوجهل رسول صلعم را از نماز نهی کرد رسول بانگ بر وی زد ابوجهل
گفت بانگ بر من چرا میزنی اگر من خواهم که بطحاء مکه را پر کردانم با پیادگان و سواران و مردان امرد بی ریش
تا با تو قتال کنند می تمام خدای تعالی این آیه فرستاد فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ گو بخوان
قوم خود را و لشکر خود را و اهل انجمن خود را که زود بود که بخوانیم فرشتگان را که زبانیه دوزخ
اند آنکه دروغ کرده‌اند چرا ابوجهل را گفت ای محمد ترا گفت نماز و طاعت و فرمانبری مکن بر حال خود باش
از نماز فرمانبری وی و خدای را سجده کن و بران مداومت نمای و بروی نزدیک شو و برحمت وی
رسول صلعم فرمود که از جمله چهار سجده واجب است بر خوانندگان و شنوندگان

سورة القدر

مدنیه بقول جمهور مفسرین [illegible]

سوره که بعینه آمد [illegible] گفت مکیت و پنج آیت از رسول خدای صلعم روایتست که هر که این
سوره بخواند وی را چندان ثواب دهند که ماه رمضان روزه داشته باشد و شب قدر را بپا کرده

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ
لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ
فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ

بدرستی و حقیقت که ما فرستادیم قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ با آسمان دنیا به بیت العزة
و جبرئیل ع و سفره املا کرد آنگه بنجوم با وقات آیة آیة و سوره سوره بر حسب حاجت بر وفق مصلحت
می آورد در مدت بیست و سه سال شعبی گفت مراد آنست که ابتدای فرستادن قرآن در شب قدر
کردیم و در این لفظ که گفت إِنَّا أَنزَلْنَاهُ تعظیم قرآن کرد دوم آنکه اسم اکتفا کرد تا دلیل باشد بر شرف سیم آنکه

مخصوص کردانید بشریف ترین وقتی که شب قدر است و این شب را شب قدر برای آن گویند که آنچه خواهد بود
دران سال از آجال و ارزاق و اقسام همه درین شب تقدیر کنند عبد الله عباس گفت که خدای
در نیمه شعبان حکمها فصل کند و در شب قدر بفرشتگان سپارد و این شب را لیلة المبارکه نیز خوانند
برای آنکه در وی برکت و خیر از آسمان فرود آید امت محمد را تعظیم است عظمت و بزرگی بندگان در وی
حاصل آید ابوبکر وراق گفت برای آن شب قدر نیز خوانند که هر که قدری در وی نباشد با قدر
و منزلت شود چون طاعت کند و شب زنده دارد **و خلاف کرده اند که** این شب
کدام است مذهب ابو حنیفه آنست که معین نیست که در کدام ماه است و اگر کسی طلاق زن را معلق
کرد اند بشب قدر تا سال نگذرد طلاق واقع نشود و جمهور علما بر آنند که در ماه رمضانست ابو رزین
گفت شب اول این ماه رمضانست حسن بصری گفت شب هفدهم رمضان است و در [illegible]
اقوال آنست که در دهه آخرین است از رمضان **ابو طریم** روایت کند از رسول صلعم که فرمود فاطلبوها
فی العشر الاواخر در دهه آخرین است اختیار شافعی آنست که شب بیست و یکم است **ابو سعید
خدری** گفت که رسول صلعم شب بیست و یکم تا بروز نماز کردی و آن شب از آسمان باران می آمد
و مسجد را باران فرود می آمد و رسول صلعم در میان آب و گل سجده میکرد بامداد چون از مسجد بیرون می آمد آب
و گل بر وی ظاهر بود **بعضی دیگر** گفته اند که شب بیست و سیم است و این از اخبار اهل البیت آمده
است که مردی پیش رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله از ما تا مدینه راه دور است ما را راهی نمای بشب قدر
ماه رمضان گفت علیک بلیلة ثلث و عشرین شب بیست و سیم نگاه دار عبد الله عیسی گفت
در عهد رسول صلعم چند کس بخواب دیدند که شب قدر بیست و سیم است رسول صلعم فرمود که خوابهای شما موافق افتاد
هر که خواهد که عبادت کند فعلیه بلیلة ثلث و عشرین در خبر است که بنی سلمه جمعی را بمدینه فرستادند
تا از رسول صلعم بپرسند که شب قدر کدام است نزدیک رسول صلعم آمدند و سوال کردند گفت امشب چندم است گفتند

بیست و دوم گفت فرداد شب باشد **بعضی** گفتند شب بیست و هفتم است ابن عباس گفت
عمر خطاب صحابه را پرسید از شب قدر گفتند ما [illegible] پرسیدیم گفت در عشر اواخر است در شبهای طاق و هر
کس چیزی میگفتند و من هیچ نگفتم مرا گفت یا ابن عباس تو چه میگویی گفتم ای امیر المومنین گفت آری [illegible]
می پرسم گفت خدای تعالی [illegible] آسمانها هفت و زمینها هفت و [illegible] هفت
و طواف هفت [illegible] هفت است [illegible] شب بیست و هفتم رمضان باشد
ابوبکر وراق گفت عدد کلمات این سوره بعدد شبهای ماه [illegible] سی کلمه است و ماه [illegible]
است و خدای تعالی این شب را در میان شبها [illegible] پوشیده کرد تا اجتهاد کنند در طاعت خدای تعالی [illegible]
چیزی در چند چیز نهان کرد شب قدر در میان شبها و نماز وسطی در میان نمازها و [illegible] ساعت [illegible]
و نام مهترین در میان نامها و ساعت [illegible] در ساعات روز آدینه و رضای خود در طاعات و خشم خود
در معاصی و دوست خود در میان [illegible] همه بندگان اجتهاد و مراقبت کنند شبها عبادت کنند برای شب قدر
نمازها بپای دارند برای نماز وسطی و در ساعات روز آدینه بدعا مشغول شوند برای ساعت اجابت و طاعات
قیام نمایند برای طلب رضا خدا و از معاصی بپرهیزند برای ترس از خشم خدا [illegible] شیطان در شب
قدر بیرون نیاید و بر دیگر روز تا چاشتگاه [illegible] نتواند که کسی را بلایی رساند [illegible] ساحر در این شب [illegible] نکند
عبدالله عباس روایت کند از رسول علیه السلام که فرمود حق تعالی در این شب فرشتگان را بفرماید با جبرئیل
که از سدرة المنتهی بزمین آیند با هفتاد هزار [illegible] و چهار [illegible] بر پشت خانه کعبه و بر تربت رسول
و مسجد بیت المقدس و [illegible] جبرئیل گوید [illegible] هیچ جای نماند که در آنجا مومن و مومنه باشند
تسبیح و تهلیل و استغفار کنند برای امت محمد و چون وقت صبح باشد روی بآسمان نهند ساکنان آسمان
دنیا باستقبال ایشان آیند و گویند از کجا می آیید گویند از دنیا و [illegible] شب قدر بود امت محمد را گویند خدای چه کرد
با ایشان گویند صالحان امت را بیامرزید و شفاعت در طالحان قبول کرد فرشتگان آسمان دنیا آواز بلند کنند

به تسبیح و تهلیل و ثنا و آنچه خدا کرد با امت محمد [illegible] فرشتگان آسمان دنیا بآسمان دوم همچنان آیند
و پرسند و همان جواب یابند [illegible] شوند و خدای را تسبیح و تهلیل کنند ایشان نیز بموافقت بآسمان
سیم آیند و همین حدیث یابند و جواب دهند تا آسمان هفتم [illegible] تا سدرة المنتهی همان آواز ایشان بشنوند
[illegible] گویند چه آوازهاست گویند فرشتگانند که خدای را تسبیح و تهلیل میگویند برای امت محمد ایشان نیز
آواز برآرند به تسبیح و تهلیل خدا حاملان عرش بشنوند [illegible] که این چه آوازهاست همان جواب شنوند
ایشان نیز بحمد و ثنا و شکر خدا آواز بلند کنند و تسبیح و تهلیل زبان بگشایند تا آنکه حق تعالی [illegible]
[illegible] عالم تو باشد گویند بار خدایا شنیدیم که تو [illegible] گناهکاران امت محمد را بیامرزیدی و شفاعت
صالحان در حق طالحان قبول کردی خدای تعالی گوید آری امت محمد را [illegible] آنچه هیچ
چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی گذشته باشد و در خبر دیگر است
که جبرئیل علیه السلام در این شب با هفتاد هزار فرشته بزمین [illegible] و میکائیل با هفتاد هزار فرشته و لوای محمد بیارند
و آن را چهار پایه باشد یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی [illegible] و یکی زیر هفتم زمین و بر لوای محمد نوشته
باشد که امة مذنبة ورب غفور هیچ جای نباشد که جبرئیل با فرشته از ایشان در آنجا نرود
و سلام نکند و ما ادریک خطاب رسول علیه السلام را بر وجه تعظیم شب قدر و چه دانی تو ای محمد که
شب قدر چیست از آنکه درایت و دانش تو بعلم قدر آن نرسد آنگه هم خود بیان کرد که شب قدر بهتر است
از هزار ماه که در وی شب قدر نباشد **مفسران** گفتند که رسول علیه السلام چهار عابد را نام
برد که ایشان خدا را پرستیدند و طرفة العین در وی عاصی نشدند ایوب و زکریا و حزقیل و یوشع
صحابه را ازین عجب آمد این سوره آورد جبرئیل و باز نمود که یک شب عبادت تو بهتر است از عبادت
هزار ماهه ایشان و بعضی دیگر گفته اند که در [illegible] هیچ کس را عابد نخواندندی تا هزار ماه [illegible]
عبادت نکردی خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت این کرامت امت ترا [illegible] شب حاصل شود ابوبکر [illegible]

کفت ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذو القرنین نیز هزار ماه. **وهب منبه** کفت در بنی اسرائیل
مردی بود نام او شمسون و هزار ماه در راه خدا جهاد کرد رسول را ازین عجب آمد خدا کفت من ترا و امت
ترا شبی دادم که عمل درین شب بهترست از هزار ماه جهاد کردن و این شمسون مردی بود قوی و با کافران
قتال میکرد تا کافران همه از دست وی عاجز شدند و نزدیک زن وی شدند و ویرا بمال بفریفتند کفتند
اکر چون وی بخسبد ویرا ببند تا با وی کیدی کنیم زنش ویرا ببست همه بندها را پاره پاره کرد کفت ای
زن این چرا میکنی کفت قوت ترا می آزمایم آنک کفت بجد خدای تو که چه چیز باشد که قوت تو بران غالب
نکرد کفت موی سر من را و موی سر دراز داشت چون بخفت زنش ویرا بموی سر وی ببست و کافران را خبر کرد
بیامدند و ویرا بکرفتند و ببردند و کوش و بینی وی ببریدند و چشمهایش برکندند و در خدا
بنالید خدای تعالی در حال چشمها و بینی و کوش و دستهایش کشاده کرد و ایشان را کوشکی بود بر سر ستونها
نهاده ملک بران کوشک بود دست زد و ستونی از ان ستونها بجنبانید کوشک بیفتاد و ایشان همه
هلاک شدند امام حسن بن علی علیهما السلام فرمود که من از رسول صلعم شنیدم که فرمود که در خواب دیدم که
بوزنکان بر منبر من می روند و فرو می آیند چون جبرئیل علیه السلام آمد از وی پرسیدم کفت بنو امیه باشند
که بعد از تو بر منبر تو روند بنا حق من کفتم یا جبرئیل ملک ایشان چند باشد کفت هزار ماه من دل
تنک شدم جبرئیل علیه السلام آمد و سوره آورد که اول آن اینست انا انزلناه و باز نمود که شب قدر بهترست از هزار ماه
که مدت ملک بنو امیه باشد درین شب فرو آیند فرشتکان بزمین بفرمان خدای عز و جل
از هر کاری درین شب که سلامتی باشد و بجز از سلامت تو بر تو چیزی دیکر نبود و آن نه بر سلامتست از
بسیاری سلام فرشتکان بر دوستان خدا و اهل طاعت که تا صبح بر آمدن سلام میکنند بر تمام
و قاعد و راکع و ساجد

سورة البینة

مدنیه و هشت آیت ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرد که فرمود
هر که این سوره بخواند روز قیامت با خیر البریه باشد و حق تعالی او را در سفر و حضر نکاه دارد از بلیات

بسم الله الرحمن الرحیم

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی
تاتیهم البینة رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق
الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة وما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة

پیش از انکه رسول خدا را برسالت بفرستد کافران جهودان و ترسایان و مشرکان می کفتند که ما ان
دین خود بر نکردیم و ترک دین خود نکنیم تا انکه پیغمبری را که در توریة و انجیل وعده داده اند بفرستد
آنکه ما دین خود رها کنیم و متابعت وی کنیم خدای تعالی حکایت کرد از ایشان آنچه کفتند
کفت بنودند ؛ کسانی که کافر بودند از جهودان و ترسایان و بت پرستان در زمان کذشته یعنی پیش
از بعثت رسول صلعم که بکذارند دین خود را تا انکه که بدیشان آید بینتی که معروف و مشهورست نزدیک ایشان
یعنی محمد که رسول و فرستاده اوست از نزدیک او و از قبل خدا میخواند بر ایشان صحیفها پاک
کرده شده از دروغ و باطل و در ان صحیفها نامها و نوشتهاست مستقیم و راست ناطق بحق ایشان
همین اتفاق کرده بودند که همین باشد تا انکه رسول را بفرستد تا با تفاق همه بوی ایمان آورند و دین
خود بکذارند وما تفرق الذین و متفرق نکشتند و دو فرقه نشدند ازین که برای اتفاق کرده بودند یعنی
جهودان و ترسایان مکر پس از ان که آمد بدیشان رسول که حجة خداست بعضی ایمان آوردند
و بعضی کافر شدند و کفتند که این آن پیغمبر نیست که صفت کرده بودند و بعضی خود شناخته اند که وی آنست
اما عناد کردند انکه کفت وما امروا و ایشان را باین نفرموده اند در توریة و انجیل که اختلاف کنند
و عناد پیش کیرند و باز فرموده اند که خدا را پرستند و طاعت خالص خدا را کنند و در حالی که مسلمان باشند از دینها

باطل برگشته دین اسلام اختیار کرده وبیان فرمود ایشان را که نماز بپای دارند وزکوة مال دهند این
دین وملت راست وشریعت مستقیم إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ
جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ
رَبَّهُ بدرستی وحقیقت که آنان که کافر شدند از جهودان وترسایان ومشرکان در آتش دوزخ باشند
جاویدان وایشان اند بدترین گروهان وآنان که ایمان آوردند وعمل صالح کردند ایشان بهترین خلقان اند
ابن عباس گفت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
در حق علی واهل بیت علیهم السلام آمد جزاء این مومنان بنزدیک خداء ایشان بهشتهاء عدن است
که در زیر درختان وحجرها آب روان میرود وایشان در آنجا موبد ومخلد باشند خداء از ایشان خشنود
باشد وایشان از خدا خشنود باشند بآنچه بایشان دهد از ثواب وانواع نعیم ورضاء خدا از ایشان
ارادت ثوابه باشد وخشنودی ایشان بهشت عدن است ورضاء خدا کسی راست که وی از خدا بترسد واز معاصی
حذر کند

سورة زلزلت

این سورة مدنیه است ونه آیت است روایت
از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از امیر المومنین علی علیه السلام که هر که سورة اذا زلزلت
چهار بار بخواند چنان باشد که جمله قرآن خوانده باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ
تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ
فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

حق تعالی درین سوره ذکر قیامت وبعضی از احوال قیامت میکند میفرماید که یاد کن ای محمد روزی که در آن روز
بجنبانند زمین را جنبانیدن مخصوص بر وجهی که حکمت ومشیت موجب آن باشد که بخلاف جنبانیدن معهود که
جاها که از آن جنبانیدن خراب گردد وآن جنبانیدن بنا شد خاص به بعضی زمین را بلکه همه زمین را باشد بعموم
وبیرون آرد زمین از شکم خود گنجها در اندرون وی باشد از گنجها ومردگان وآدمی گوید بچه حیث این زمینها را
بچه افتاده است که چنین مضطرب ومتزلزل شده است وهرچه در شکم دارد بیرون می اندازد ومراد باین کافر است که
گفتار کافران این باشد وگفتار مومنان این که هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ در آن روز زمین خبر دهد
بخبرها خود آنچه بر وی رفته است وآن بیان کرده اند از خیر وشر گواهی دهد عبد الرحمن بن سعید گفت
از پدرش که من در حجره ابو سعید خدری بودم مرا گفت یا بنی چون بانگ نماز در صحرا گوئی آواز بلند کن که هیچ جن وانس
وحجر ومدر نباشد الا که بصدق تو گواهی دهند راوی روایت کند که ابو امامه را دیدم در مسجد الحرام
هر بقعه نماز میکرد دو رکعت دو رکعت گفتم چرا چنین میکنی وبر جای نماز میکنی گفت برای آنکه تا در قیامت برای من
گواهی دهند واین آیت برخواند گفته اند زمین این گواهی چگونه دهد زبان دهد خدای وی را فصیح کرده باشد والهام داده
در آن روز مردمان بازگردند از گورها پراکنده ومختلف بعضی نورانی وروشن وبعضی ظلمانی وتاریک وبعضی ایمن و
بعضی خایف وروی خود بعرصگاه وحساب آورده یا از حساب بازگردند پراکنده بعضی بسوی بهشت آورده وبعضی
راه سوی دوزخ کرده اند تا با ایشان نماید اعمال ایشان یعنی جزاء کردارهاء ایشان پس هر کس که همسنگ ذره
نکوئی کرده باشد جزاء آن ببیند واگر بمقدار ذره بدی کرده باشد جزای آن ببیند عبد الله عباس گفت هیچ کس
نباشد که وی عملی کرده باشد از خیر وشر در دنیا الا که خدای تعالی بوی نماید در آخرت اما مومنان را حسنات ایشان بنماید
کند وسیآت ایشان را بیامرزد واما کافران حسنات رد کنند برای آنکه بی وجه اسلام نکرده باشد وبسیئات
عذاب کند محمد بن کعب گفت هر چیزی که کافر کند در دنیا جزا یابد در نفس ومال وفرزند تا چون
از دنیا برود وی را هیچ خیر نباشد ومومن هر بدی که کند در دنیا عقوبت یابد به نکبت وحادثه که بوی از نفس ومال واهل رسد

چون این آیه آمد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله این کار عظیم است که بهر مثقال ذره شمار اجزا دهند
گفت آن مکاره که بدنیا بشما رسد از رنج و بیماری و مصیبت در برابر مثاقیل شر شما باشد اما مثاقیل خیر
مدخر شما باشد برای شما تا در قیامت بشما دهد **مقاتل** گفت این آیه در حق دو مرد آمد یکی
از ایشان دست از خیرات بداشت و گفت آیه از قرآن مانع یکی از این خیرات آنست که وَيُطْعِمُونَ
الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا من این پاره خرما و مویز و نان دوست میدارم که یکی
دهم برای آنکه این مانع باشد و مال بسیار ندارم که بدهم دیگری گفت همانا که ما را باین گناهان خورد مواخذه
ننمایند و زیان ندارد خدای تعالی این آیه فرستاد که از قدر اندک که بدرویشان دهی سود دارد و این گناه
خورد نیز زیان دارد **در خبر است که** روزی رسول این آیه بخواند اعرابی حاضر
بود گفت یا رسول الله مثقال ذره را بپرسند گفت بلی برخاست و میگفت واسوأتاه و میگریست
رسول الله گفت اعرابی را دلش از ایمان با خبر است **صعصعه** عم فرزدق نزدیک
رسول رفت رسول این سوره میخواند چون بآخر رسید صعصعه گفت حسبی من القرآن ما سمعت
بپرسیدند که ذره چند باشد گفت صد نمله یک حبه باشد و ذره یکی باشد از صد
و گفته اند ذره را هیچ وزن نباشد و آن آنست که چون شعاع آفتاب به سوراخی افتد و آنرا در
میان آن بتوان دید و این مخصوص است باجماع برای آنکه هر که کسی گناه کرد و توبه کرد خدای تعالی
ویرا بآن گناه مواخذه نکند برای آنکه آیات عفو دلیل است بر این آیه مخصوص باشد بآن که اگر توبه نکند
خدا عفو نکند و از آن جزا بیند و این آیه دلیل است بر بطلان احباط برای آنکه هر خیر و شر بمثقال
ذره او را جزا باشد و صاحبش بیند

سورة العادیات

مکیست بقول عبدالله عباس مدنیست بقول ضحاک و یازده آیتست جعفر صادق ع گفت هر که این سوره
بسیار خواند خدای تعالی ویرا در روز قیامت با امیرالمؤمنین علی ع برانگیزد و از رفیقان او باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا فَوَسَطْنَ بِهِ
جَمْعًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ أَفَلَا
يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ
لَخَبِيرٌ حق تعالی قسم یاد کرد و سوگند خورد بچهارپایان دونده غازیان در راه خدا که جهاد است
که از آن آواز نفس ایشان توان شنید و ضبح آواز نفس است که در دویدن میشنوند پس بچهارپایان
که بیرون آورندگان آتش اند از سنگها بسمها خود که بران میزنند و آتش از آنجا بیرون جهد پس سوگند
بآن اسبان که بعد از دویدن در وقت صبح بدشمن رسند خداوندانش حرب انگیزند پس بهم در وقت
و درمیان جمع دشمنان روند و خون از حلق دشمنان بریزند بعضی از مفسران گفتند و این از
صادق ع روایت کرده اند که این سوره در غزای ذات السلاسل آمده است پس از آن که رسول دو مرد را
از صحابه که معروف و مشهور بوده اند با لشکری بفرستادند و ایشان خایب و بی بهره باز آمدند عمرو عاص گفت یا رسول الله
مرا بفرست که توانم بود که من ایشان را بفریبم ویرا بفرستاد او نیز خایب باز آمد رسول خدا امیرالمؤمنین ع
بفرستاد با سه هزار مرد امیرالمؤمنین ع راه بگردانید و راهی بگرفت از پس پشت لشکر کفار و همه شب میراند
در آن زمین سنگلاخ تا وقت صبح بدیشان رسید و ایشان غافل بودند و بیشتر خفته بر ایشان زد
و قوم بسیار را در وقت صبح بکشت و قومی را اسیر کرد و مال ایشان غارت کرد و مظفر و منصور باز
گشت **ابوصالح** گفت مرا با عکرمه خلاف افتاد در عادیات وی گفت اسپانند
من گفتم اشترانند او گفت من از مولای خود شنیدم عباس گفت من از مولای خود شنیدم امیرالمؤمنین ع
و مولای من از مولای تو عالمتر است روایت که آنحضرت فرمود که این آیه در روز بدر آمده بود و در میان ما
هیچ کس اسب نداشت مگر مقداد اسود که اسب ابلق داشت و زبیر نیز اسب داشت دو اسبه اعادیات

نگوید

مراد از عادیات اشتران حاجیان اند که از مزدلفه بمنا آیند و مراد بجمع جمع مناست خدای تعالی
گفت بحق این اسبان و این غازیان و این شتران و بحق این حاجیان که آدمی سخت ناسپاس
یکا فر نعمت خدای خود را سپاس باید داشت ناسپاسی و ناشکری می کند حسن گفت کنود آن باشد که
مصایب بشمرد و نعمت فراموش کند چنانکه شاعر گفت شعر یا ایها الظالم فی فعله والظلم مردود
علی من ظلم الی متی انت وحتی متی تشکو المصیبات وتنسی النعم ابو امامه روایت کرد
از رسول ع که گفت کنود آن باشد که یاکل وحده ویمنع رفده ویضرب عبده تنها طعام خورد و عطا
بنهد و بنده را بزند **ذو النون** گفت کنود هلوع باشد و هلوع در قرآن تفسیرات اذا مسه
الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا اند که کفران کند و بسیار را شکر نکند فضیل عیاض گفت
آن باشد که بیک مصیبت همه نعمتها فراموش کند وانه علی ذلک لشهید این آدمی بر کنود و کفران نعمت
گواه است در روز قیامت بخود گواهی دهد و شاید که بر سبیل ردع بود یعنی که بکن آدمی آنچه میخواهد
از ناسپاسی که خدای وی بروی گواهست بهرچه کند او می بیند آنکه گفت بدرستی که او سخت بخیل است برای
دوستی مال و عرب بخیل را شدید خوانند و فاحش و بخیل را فاحشه گویند الشیطان یعدکم الفقر
ویامرکم بالفحشاء و بعضی گفته اند که قوی و سخت است از برای آن گفت که طلب مال را حریص و مجد است
همی این آدمی کافر نعمت بخیل دنیا دوست نمیداند که چون برانگیزند آنچه در گورهاست یعنی مردگان پوسیده
در ریزیده را و آشکارا کنند آنچه در سینهاست و دلهاست حاصل کرده اند و آشکارا کنند از اعتقادات حق
و باطل و نیات ریا و اخلاص و تمیز کنند و نیک و بد را پیدا اند که خدای ایشان بایشان و احوال ایشان
عالمست و از کار ایشان آگاه در روز قیامت که حشر خلایق باشد هر کس را آنچه کرده باشند بروفق استحقاق
جزا دهند

سورة القارعة

مکیست و یازده آیت ابو امامه
از رسول ع روایت کرد که هر که این سوره بخواند در روز قیامت کفه حسنات او را گران بار کنند

بسم الله الرحمن الرحیم

القارعة ما القارعة وما ادریک ما القارعة یوم یکون
الناس کالفراش المبثوث وتکون الجبال کالعهن المنفوش فاما من ثقلت موازینه
فهو فی عیشة راضیة واما من خفت موازینه فامه هاویة وما ادریک ماهیه
نار حامیة قارعه نامیست از نامهای قیامت که بکوبد گوشها را بشنیدن شداید قیامت و دلها را
بدیدن و مشاهده کردن احوال قیامت پیغمبر را میفرماید که قیامت و چه قیامت و چه دانی تو ای محمد که چیست
قیامت را احوال و شداید او و این ساعت گویند روزی باشد که مردمان از حیرت و سرگشتگی و مهابت
و ضعف و خواری مردمان چون پروانه آتش باشند همه پراکنده و متفرق و جوق جوق و گروه گروه بر یکدیگر
می افتند مانند ملخ پیاده در اجابت کردن داعی قیامت و گفته اند که چون پروانه خود را بر آتش
زنند و در آتش می افتند مردم خود را در آتش دوزخ افکنند و باشند کوهها چون پشم رنگین حلاجی کرده که
باد بر آید و آنرا در هوا برد همچنین کوهها در هوا پران شوند و ناچیز گردند پس هر که در روز که ترازوی
وی گران باشد بطاعت و عبادت او در عیش باشد پسندیده و خوش از احوال و آن روز خایف و
ترسان نباشد از برای آنکه جای وی در بهشت باشد و آنکس که ترازوی سبک باشد بار طاعت یا آنکه
در کفه طاعت و عبادت نباشد جای او و مسکن و مأوای او در دوزخ باشد در رکه که آنرا هاویه خوانند
آنکه بر سبیل تهویل گفت و توجه دانی که هاویه چیست آتشیست بغایت گرم و سوزان و گفته اند
مراد بموازین اعمالست جمع موزون و آن درکه دوزخ که هاویه گویند از همه درکها دورتر است و آتش او
گرمتر باشد **محققان** گفته اند که ترازو کنایتست از عدل خدای یعنی با خلقان
انصاف کند نگذارد که ظلمی و حیفی بروی آید چنان باشد که پنداری که بترازو برکشیده اند آنانکه گفته اند که
صحایف اعمال را وزن کنند در صحیفه طاعت باشد و در دیگر صحیفه معصیت هر کدام که راجح آید حکم آنرا باشد

سورة التكاثر

مكيت وهشت آيت ابو امامه از رسول الله صلعم روايت كرد كه هر كه اين سوره بخواند از جمله آنها باشد كه وى را بر نعمه حساب نكنند

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

مقاتل گفت وکلبی که دو قبیله از قریش یکی بنو عبد مناف ویکی بنو سهم با یکدیگر مفاخرت کردند هر یکی از ایشان گفتند که اشراف وسادات از ما بیشتر اند با یکدیگر اشراف شما حق تعالی این آیت فرستاد و فرمود که شما را مشغول کرده اید از ذکر خدا و ساختن کار آخرت تفاخر کردن شما با یکدیگر به بسیاری مال و شمردن اشراف قبیله و فرزندان و بزرگان عشیره یک یک را در حساب آورده اید از زندگانی تا آنگه که مرگ آید شما را نیز زیارت گورستانها کردید و اهل گورستان شدید از ین باز ایستید و از خواب غفلت آگاه گردید و همه همت خود را بجمع مال دنیا و کثرت و مفاخرت مدارید حقا که زود باشد که بدانید آنچه بد کردید چون بعد از مرگ رسید و قدم در شهرستان گورستان نهید و هول منکر و نکیر و فشار گور بشما رسد و این خود به نسبت آنچه بعد از آن باشد چه باشد چون از گور برانگیزند و بعرصات حاضر کرده اند حقا که بدانید افعال بد خود را چون نامها پرا کرده از روی غدر وهیبت دوزخ از پس پرده حجاب بیرون آید آنگه روزگار خود ضایع کرده اید و سرمایه عمر خود بباد داده ایید و از ین باز گردید کلا لو تعلمون حقا که اگر بدانید که چه چیز در پیش دارید دانستنی از سر علم و یقین نه از ظن و تخمین شبها نخسبید و روزها نیارامید همیشه در ساختن کار آخرت باشید و این از جهل و نادانی شماست که رو بدنیا آورده اید و آخرت را فراموش کرده اید بدانکه خدای تعالی خبر داده از آنچه در پیش است در دوزخ و آنرا بسوگند موکد کرده اند تا دانسته باشید و معلوم شما گردد و گفت لترون الجحیم بدرستی که شما دوزخ را ببینید

وآنکه این خبر مکرر کرده اند برای مبالغه و زیادتی و گفت پس ببینید دوزخ را بچشم یقین چنانکه در روی شما را هیچ شک و شبهه نباشد و یقین علمی باشد که حاصل شود بی از شک و جزای بینت که خدا بر استیقن خوانند و گفته اند که مراد بدین رویت اول علامات بدین قول معنی این باشد که بدانید شما دوزخ را که در آن شبهه نباشد و در ین وقت تمنا کنید و آرزو باشد شما را که رها کنند تا کار خود بسازید و کرده از نیکو کنید چنانکه خدا تعالی خبر داد که رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ اما این مراد بر نیاید پس بچشم یقین ببینید آنکه شما را بدوزخ برند ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس از روز بعد در آن وقت بپرسند شما را از کردارها و نعمتهای دنیا که شما را از کار آخرت مشغول کرده اند **ابو هريره** از رسول صلعم روایت کرد که فرمود که این نعیم که از وی بپرسند آب سرد است انس مالک گفت روزی رسول صلعم بمهمانی مقداد بن اسود رفت چون طعام بخورد آب سرد پیش آوردند رسول آب بخورد و گفت ما ابردها على الكبد چون یکی از شما خواهد که آب خورد باید که جهد کند تا هر کدام که سردتر است بخورد که آب سرد صفرا بنشاند و تشنگی ببرد و به شکر خدا باعث کرده اند آب سرد در وقت تشنگی شکر از میان جان بیرون آرد و در روایتی دیگر از رسول صلعم آنست که هر که اکنش باشد و آب سرد و سایه درخت که در وی نشیند این سه نعمت از جمله آنست که از وی سوال کنند ابن عباس گفت از عمر خطاب شنیدم که وی گفت روزی که هم گاه بیرون آمدم رسول صلعم گفت چه کار بیرون آمدی گفتم تو بچه کار بیرون آمدی بهمان که شما بیرون آمده اید و سبب آن بود که در خانه هیچ طعام نبود و ایشان گرسنه بودند ساعتی نشستند و حدیث کردند رسول خدا گفت بیایید تا به خرماستان رویم در وی بخرماستان ابو الهیثم بن التیهان کرد برخاستند و با یکجا رفتند رسول صلعم سه بار سلام کرد ابو الهیثم حاضر نبود ام الهیثم جواب داد تا رسول زیادت کرد اندر رسول خواست تا باز گردد ام الهیثم در گشاد و گفت یا رسول الله آواز شنیدم و جواب ندادم تا سلام زیادت کنی تا چیز و برکت ما زیاده گردد رسول صلعم پرسید که ابو الهیثم کجاست گفت بطلب آب رفته است همین ساعت بیاید در ای که هزار سلام و صلوات خدا بر تو باد

رفتند چه در زیر درختی از درختان خرما بساط افکندند ایشان بنشستند ابو الهیثم در آمد تعجب هم
و خوش دل کشت شاخی از خرما که نیکوتر بوده ببرید و پیش رسول عم آورد ایشان بخوردن آن مشغول شدند
ابو الهیثم بنان پختن مشغول شد ابو الهیثم خواست تا کوسفند بکشد رسول عم نگذاشت آنکه بخفتند
شدند چون از خواب در آمدند طعام تمام شده بود بخوردند و آب سرد بخوردند آنکه رسول عم
کفت این سایه و طعام و آب آنست که خدای تعالی ازین پرسد فی قوله تعالی لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ
عَنِ النَّعِيمِ ابن عباس کفت چون این آیة آمد صحابه کفتند ما را از کدام نعمت خواهد پرسید
و ما نان جو بخوریم و نیم شکم باشیم خدای تعالی وحی کرد که بکو ایشان را که نعلین در پای دارید و آب
سرد میخورید و در سایه می نشینید ابن عباس کفت این نعمت تندرستیست و صحت بدن
و سلامت دل خدا بنده را ازین پرسد روز قیامت که چه کردی آنرا در چه کار بردی و او عالم ترست بیان
قول الله عز وجل إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا محمد بن
کعب کفت مراد بنعمت پیغمبرست بیانش يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا جابر از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کند نعمت امیر المومنین علی عم است بیانش قوله تعالی
وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي اولی ترا نکه کمال نعمت و تمام دین در رضاء خدا باشد ازان سوال کنند

سورة والعصر

مکیست و سه آیتست از رسول خدای روایتست که هر بنده که این سوره بخواند خاتمت وی بصبر کند و روز قیامت اصحاب حق باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ
وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرد و سوکند خورد بر روزکار برای آنکه در وی عبرتست
خداوندان عقول را مقاتل کفت مراد بعصر نماز دیکرست و صلوة الوسطی اینست کفتند تجربت روزکار
و تجربت روزکار که چون دانش در زیان کاری و نقصان اند و کفته اند لَفِي خُسْرٍ یعنی لفی عقوبة
و اشتا کرد مومنان را ازان نقصان و خسران و کفت إِلَّا آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند
و یکدیکر را بصبر و نیکیها فرمودند و نصیحت کردند بکذاردن واجبات و دور کردن از شبهات و کفته اند
که مراد اینست که آدمی در خسران و زیان کاریست روز بروز و شب بشب که عمر وی ناقص میشود و ضعفه زیاده میکردد
تا آنکه که پیر میشود و از عمل می ماند مکر مومنان که چون ایشان پیر شوند و قوت ایشان ساقط شود
همان عمل که در جوانی کرده باشد در صحایف اعمال ایشان می نویسند ابی بن کعب کفت که
تفسیر این سوره از رسول عم پرسیدم کفت و العصر سوکند است باخر روز بدانکه انسان یعنی ابو جهل
در خسارتست مکر مومنان یعنی صحابه و اهل البیت و کفته اند که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا امیر المومنین
علی علیه السلام و فرزندان اوست براء آنکه این صفات بدیشان اولی تراست لقوله تعالی
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الآیه و قوله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لقوله تعالی
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ فقوله وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ لقوله عم الحق مع علی و علی
مع الحق وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ لقوله الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ الآیه

سورة الهمزة

مکیست و نه آیتست از رسول روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بعدد هر کسی که استهزا کرده باشد برسول عم و صحابه او ده حسنه بنویسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ
أَخْلَدَهُ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ نَارُ اللَّهِ
الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ فِي عَمَدٍ
حق تعالی ویل هدید و وعید میفرماید عبد الله عباس کفت مراد بخن چنانست اند که میان مردمان

سعی کند بفساد و تفریق کند میان دوستان و خویشان و دروغ بر پی گناهان نهند و عیب کنند
مردم را در پس میگوید که وای هر عیب کننده را در روی و هر بدی گوینده را در غیب و ویل نام درکه ایست
از درکات دوزخ یعنی این درکه کسی راست که صفت او اینست انکه گفت این عتاب بان کس راست که بسیار رغبت
باشد بجمع کردن مال و انرا بارها در حساب آورد تا معلوم وی گردد و آنرا عدد و آلتی کرده است که بان دفع
حوادث روزگار کند و دشمن را بان مقهور کرداند چنان می پندارد که این در دنیا وی را جاوید خواهد کرد
در مرگ و بر وی بسته خواهد کرد اند کلا نه چنانست که وی پندارد و گمان می برد مرگ چون بیاید مال
وی را دفع تواند کردن و نه فرزند بلکه باحاصل تواند کرد بقا و جاودانه بعمل صالح و زهد و تقوی حاصل
کردد در بهشت و نعیم بهشت حقا که وی را مال وی را در درکه اندازند از درکات دوزخ که انرا حطمه گویند
یعنی بغایت شکننده و خوار کننده باشد دوزخیان انکه بر سبیل استهوال و استعظام گفت و توجه دانی
که حطمه که شکننده استخوانها و خورنده گوشتها دوزخیان است جهت انکه وی بیان انرا بجوید اضافه کرد
و گفت که آتشی است که از جمله اعضا در گذرد و در میان دل که لطیف ترین اعضا است برسد و دل که عضوی
است که طاقت اندک رنجی ندارد چگونه طاقت آتش دوزخ دارد بدرستی و حقیقت که این دوزخ که صفت
وی اینست با اینها که موصوف اند درها بسته باشد بر ستونها کشیده یا ستونها دراز باشد و نجات بر ایشان
بسته باشد **انس مالک** از رسول روایت کرد که فرمود مومن زیرک باشد
و حذر کننده و ساکن و پای برجای و شتاب زدگی نکند عالم و پارسا باشد و منافق عتاب و غماز
باشد و شکننده باشد چون کسی باشد که همه جمع کند و باک ندارد و آنچه گوید اگر راست گوید و اگر دروغ و آنچه
کسب کند اگر حرام باشد و اگر حلال و در آنچه نفقه کند اگر طاعت باشد و اگر معصیت

سورة الفیل

مکیت و پنج آیت و بیست کلمه است و نود و
شش حرفست روایتست از ... از رسول روایت کرد که فرمود هر که این سوره بخواند خدا تعالی او را در دنیا

بسم الله الرحمن الرحیم
این کرده اند از خسف و قذف و مسخ
الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل
وارسل علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل فجعلهم کعصف مأکول
حق سبحانه و تعالی خطاب کرد محمد را بر سبیل تذکیر نعمت بر وی و بر اهل مکه بهلاک کردن اصحاب
فیل و تحذیر کافران مکه و عبرت ایشان از مخالفت رسول و قصد آن میفرماید که ای محمد ندانی و معلوم تو
نیست که خداوند تو با خداوندان فیل چه کرد در وقتی که ایشان قصد مکه کرده اند از برای خراب کردن کعبه
و فیل اگر چه مفردات اما مراد از وی جنس است برای آنکه با ایشان یک پیل بیش نبوده و گفته اند که هر
با وی پیلی بود که در میان پیلان از وی بزرگتری نبود و نام او محمود بود **وقصه**
از عبدالله عباس روایتست که او گفت پادشاهی بود از پادشاهان حمیر که او را ذو رعه
ذو نواس گفتندی و دین جهودی داشت جماعت حمیر با او بودند جمعی از ترسایان با آنجا افتادند
و مهتر ایشان عبدالله بود وی ترسایان را بجهودی دعوت کرد ایشان قبول نکردند بعضی را
بکشت و بعضی را بآتش بسوخت و از ایشان کس را رها نکرد مردی از ایشان که او را اوس بن ثعبان گفتند
وی را پسری بود ... کشته و بگریخت و نزد یک قیصر رفت و قصه با وی بگفت و از وی یاری خواست
تا کینه قوم خود بخواهد قیصر گفت از اینجا تا آنجا راه دور است ولیکن چیزی نویسم بملک حبشه که وی
بر دین ماست تا ترا یاری دهد چون نامه بملک حبشه رسید مردی که نام او اریاط بود با لشکری گران بیمن فرستاد
و گفت از ایشان ثلثی را بکش و ثلثی را اسیر کن و ثلثی را از آن شهر بیرون کن و شهر را خراب کردان وی با
اوس برفتند و با مدعیان قتال کردند لشکر ذو نواس متفرق شدند و وی روی بهزیمت نهاد
و لشکر در عقب وی رفت و او خود را بدریا زد و هلاک شد اریاط در یمن آمد و آنچه کرده بود بنجاشی را خبر داد
نجاشی فرمود که در آنجا با لشکری که تراست مقام کن مقام کرد بعد از مدتی ابرهه گفت خصومت ما راست با یکدیگر

لشکر تباهی ندارد بیا تا بیکدیگر بکوشیم اگر تو مظفر شوی لشکر و ولایت ترا باشد قرار گرفت بهر دو بمیدان
آمدند ارباط از وجیه تن بود و ابرهه مردی بود کوتاه و حقیر غلامی با وی بود سلاح وی برگرفته یکی دو ساعت
بکوشیدند ارباط از جای در آمد و حربه بر ابرهه زد و بر روی و دهن او بریده شد و بر جای این ویرا اشرم خوانند
ابرهه بنیفتاد غلام وی در آمد و ارباط را ضربتی زد و بکشت لشکر همه بر ابرهه جمع شدند این خبر بنجاشی
رسید خشم گرفت و نامه نوشت که ترا که فرمان داده است که با ارباط جنگ کنی و ویرا بکشتی بی لشکر من سوگند
تا ترا بگیرم و موی پیشانی تو ببرم و خاک ولایت تو با شهر خود آرم ابرهه نامه بر خواند و در حال بفرمود
تا سرش بتراشیدند و موی سر خود با پارهٔ خاک در انبانی کرد و پیش نجاشی فرستاد و گفت آنچه بر آن سوگند
خوردی من بجای آوردم و من بندهٔ توام و بجای تو این ولایت نگه میدارم و الا آنچه رای تو باشد
بفرمای نجاشی خشنود شد و آن ولایت بوی داد وی در صنعا کلیسیا ساخت و مال عالم آنجا خرج کرد
و نام وی قلیس نهاد و پیش نجاشی نوشت که بنام تو کلیسیا ساختم که مثل آن در هیچ زمینی نیست و مردم
از جایها بدیدن آن آیند و بر روی چنان سازم که مردم که بحج میروند بجانب مکه بدین جانب آیند
نجاشی خوشدل گشت و این حدیث در عرب شهرت یافت مردی از بنی مالک بن کنانه بصنعا رفت و در شب
در آنجا رفت و در گوشه حدث کرد و هم در شب از آنجا بگریخت ابرهه را از آن خبر دادند گفت این
حرکت جز آن اعرابی نکرده که آنجا بود وی سوگند خورد که ننشیند تا کعبه خراب نکند آنگاه لشکر بیارا و جمع کرد
و روی بولایت عرب نهاد و عرب را از این خبر شد ساز حرب کردند اول این پادشاهی که با وی قتال کرد
ذو نفر بود پادشاه حمیر ابرهه غالب آمد و آن پادشاه را بگرفت و خواست که بقتل رساند گفت مرا مکش که
من ترا بکار آیم در این عزم که کرده و ویرا بند کرد و با خود ببرد بقبایل خثعم رسید نفیل بن حبیب بیرون آمد با
خثعمیان قتال کرد ابرهه غالب آمد آن پادشاه را بگرفت و خواست تا بکشد گفت مرا مکش که من ترا دلیل باشم
بدین نیت که کردی او را نیز بند کرد و با خود ببرد و از آنجا بطایف آمد سعد بن مصعب بر بند آمد و گفت اینجا

الامیر ما را با تو جنگ نیست اگر خواهی ما ترا دلیل فرستیم تا ترا بآن خانه راه نماید گفت روا باشد مردی را بلباقی
فرستاد نام او ابو رغال چون بمنزلی رسید که آنرا مغمس خوانند آنجا وفات یافت و گور وی آنجاست عادت
جاهلیت رفته است که هر مردی که بر آنجا بگذرد سنگ بر گور وی اندازد ابرهه از این منزل مردی را فرستاد با لشکری
عظیم که برفتند و مال حرم غارت کردند دویست اشتر از آن عبد المطلب بیاوردند انگه رسولی فرستاد
بمکه پیش از رفتن خود که من آمدم تا این خانه را خراب کنم اگر منع نکنید مرا با شما کاری نیست و اگر منع کنید
با شما قتال کنم عبد المطلب گفت من بیایم و جواب گویم بجهات با جماعت فرزندان و خاصان
و بآنجا رفت دو نفر ملک حمیر که بود بند بشنیدند که عبد المطلب می آید پیش ابرهه آمدند و گفتند ایها
الملک عبد المطلب سید قریش است و اندر همه عرب ویرا حشمتی نیست ببزرگی و شرف و او آنست که مردمان
طعام دهد و وحوش و طیور را در سهل و جبل باید که ویرا حرمت و نیکوئی باشی در رضای وی بجوئی
و سخن وی بشنوی که سرافراز عرب است این بگفت و بیرون شدند و عبد المطلب را پیش ابرهه بردند عبد المطلب
مرد تمام بالا و نیکو روی و فصیح بود و با هیبت ابرهه چون ویرا بدید ویرا وقعی عظیم در چشم افتاد از تخت
بزیر افتاد و ویرا برابر خود بنشاند و اعزاز و اکرام کرد و آنگه ترجمان را گفت که بپرس که بچه کار آمدی به
پرسید عبد المطلب گفت کسان ملک اشتران چند از من گرفته اند بفرماید تا اشتران باز دهند ابرهه
ترجمان را گفت عجب که من این مرد را دیدم گمان بردم که در کمال عقل است من با لشکری آمدم تا خانه را که شرف
ایشان در آنست خراب کنم سخن نمیگوید اشتر چند که گرفتند باز دهند سخن میگوید او از چشم من بیفتاد
ترجمان بگفت عبد المطلب جواب داد که آن اشتران مراست وللبیت ربّ یحفظه و یمنعه ان اتاه
خانه را خداوندی هست اگر خواهد نگاه دارد و منع کند ابرهه از این سخن بترسید و خاموش گشت و شتران
باز پس دادند عبد المطلب شتران را بکوه فرستاد در حرم مکه نهاد ابرهه از این منزل بمنزل دیگر
ترسناک فرا پیش رفت عبد المطلب با جمعی از رؤسا و قبایل عرب پیش وی رفت و گفتند ثلثی از مال حجاز

وقصه بتو دهیم ترک خراب کردن کعبه کن قبول نکرد از آنجا بازآمد عبد المطلب قریش را گفت بشتابید
و با این کوهها روید تا مضرتی بشما نرسد آنگه بیامد و حلقهٔ در کعبه بگرفت و گفت **شعر** یا رب لا ارجو لهم
سواکا ۰ یا رب فامنع منهم حماکا ۰ ان عدو البیت من عاداکا ۰ فامنعهم ان یخربوا قراکا ۰
آنگه بیرون رفت و بجانبی متواری شد با قوم خود ابرهه با لشکر روی بکعبه نهاد با پیلان و آن دوازده پیل
بودند و در میان ایشان پیلی بود عظیم که نجاشی فرستاده بود محمود نام پیش رو پیلان بود اگر وی پیش رفتی پیلان
برفتندی و اگر بایستادی همه بایستادندی نفیل که سید خثعم بود بیامد و در گوش وی گفت دانی که چه زمین
است این حرم خدا و خانهٔ ویست نگر تا کرم وی نکردی تا هلاک نشوی این بگفت و از میان ایشان بگریخت
و در بعضی از کوهها پنهان شد ایشان هرچند خواستند تا پیلان آهنگ خانه کند نکرد نزدیک آن پیل همین تمکین
نکرد خدای تعالی از جانب دریا مرغان فرستاد بشکل خطاف و هر یک با سه سنگ یکی در منقار و دو در چنگال
هر سنگ بماند نخودی بود از بالا سر ایشان هر مردی یکی از ایشان بایستادی هر کسی را که آن سنگ بزدی در حال بکشتی
و فی الحال بمردندی ایشان روی هزیمت نهادند و مرغان در عقب ایشان میرفتند و سنگ همی زدند نفیل حبیب
چون آن بدید گفت ۰ این المفر والاله الطالب ۰ والاشرم المغلوب غیر الغالب ۰ و در راه افتادند کاه بکردند تا
همه کشته شدند ابرهه را علتی مسلط کرد اند که سرانگشتان او همه بیفتاد [illegible] درهم از وی روان شد
و چون بصنعا رسید شکمش بیلماسید و بطرقید و اعضایش از یکدیگر جدا شد **دیگر تبع** ملک یمن
با لشکر گران بیامد تا این خانه را خراب کند خدای تعالی سه روز جهان را بر ایشان تاریک کرد و بادی سیاه
تبع پشیمان شد و توبه کرد و خانه را جامها قباطی پوشید و اشتران بسیار بکشت و تصدق کرد آنگه گفت بنگر
بجانب یمن وی بنگرید گفت مرغانی اند بیم سپید که از کناره دریا روی بمکه نهاده اند و در منقار هر یک سنگی است
هر یکی از مرغی در پیش است بیامد کرم و سرخ منقارها بیامدند و گرد لشکرگاه ابرهه در آمدند چون ایشان صف
کشیدند و آهنگ کعبه کردند مرغان سنگ بینداختند بهر سنگ نام صاحب وی نوشته بود آن سنگ بهر که آمدی

زنی بدر رفت اگر بینه آمدی از پت بدر رفتی از آن جمع هیچ کس پیش نجاشی نرفتند همه هلاک شدند الا
ابرهه که وی تنها بجست و روی بحبشه نهاد و مرغی از بالا سر وی میرفت چون بحبشه رسید پیش
تخت نجاشی و این قصه آغاز کرد وی گفت مرغانی با این ضعیفی لشکری را با این قوت و هیبت و
شوکت چگونه هلاک کرد اند بسنگ ریزه که بر ایشان زدند نجاشی از آن تعجب میکرد ابرهه باز نگریست
از بالا سر آن مرغ را دید گفت اینست مرغ آن سنگ که در منقار داشت وی را در همان جای بکشت و این با
آن بود تا نجاشی قوت و قهر و غلبهٔ خدای بداند پس چون شب در آمد عبد المطلب و ابو مسعود بر کوه
حرا بودند و هیچ آوازی نمیشنودند و آتش لشکر ابرهه ندیدند چون روز شد فرود آمدند و اندک اندک
پیش می آمدند و چون بلشکرگاه رسیدند همه لشکر مرده بودند عبد المطلب و مسعود زر و سیم و جواهر
جمع کردند و دو چاه بکندند و از زر و سیم و جواهر پر کردند و ابو مسعود را گفت یکی ترا و یکی مرا هر کدام که
تو خواهی اختیار کن که من با نصاف قسمت کرده ام آنگه بیامدند و مردم را خبر کردند و آنچه مانده بود
بر داشتند و عبد المطلب و ابو مسعود بآن مالها توانگر شدند و بر قوم خود بسیادت یافتند
واقدی گفت ابرهه جد نجاشی غیر آن نجاشی بود که در عهد رسول صلعم بود و عام الفیل پیش از
مولود رسول صلعم بود پنجاه سال **کلبی** گفت پنجاه و سه سال حق تعالی رسول صلعم را گفت
ندانستی ای محمد که اصحاب فیل چه کردند و خدای که ایشان را در خراب کردن کعبه در ضلال و هلاک ضایع
کردن باطل کرد ایند و نگذاشت که مقصود ایشان حاصل کردد و بفرستاد بر ایشان مرغان را گله گله
و گروه گروه که می انداختند این مرغان بایشان سنگ سجیل کرده برای عذاب و هلاک ایشان عایشه
گفت مرغانی بودند بشکل مالوایه **ابن مسعود گفت** خدای تعالی بادی را بفرستاد تا تو تیب سنگ انداختن
ایشان کرد هیچ سنگ از سنگها بر هیچ آمن نیامد که از آنجا گذر نکرد گفت سجیل بمعنی سجین است یعنی گل
دوزخ و سجیل سنگ گل باشد و مراد از بن آن باشد که خدای قدرت داد مرغ ضعیف را تا بمقدار نخودی

حیوان

یا کهتر سنگی ضعیف که از گل باشد تخصیص او را هلاک کرد پس کرد خدای ایشان مانند برگ کشتی که کرم خورده باشد یا

دیگر خورده و از ان بیرون انداخته **و قصه اصحاب فیل** و هلاک شدن آن

مرغان ضعیف آنست که هیچ کس انکار نتواند کردن و این افعال را بهیچ چیز حواله نتوان کرد الا بخدای

که قادر و قاهر است و این از جمله فضایل کعبه است و مقدمه ولادت پیغمبر ما که دران سال

در وجود آمده بود بیک قول و گفته اند از معجزه خالد بن سنان بود که وصی عیسی پیغمبر بود ع

سورة لایلاف

[illegible] هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را بعدد هر که طواف کند در

حج و عمره ده حسنه بنویسد ام هانی دختر ابو طالب از رسول خدا ص روایت کرد که فرمود که حق تعالی

قریش را بر هفت چیز تفضیل داد بر دیگر قبایل یکی آنکه مرا از ایشان کرد دوم نبوت در قبیله قریش

کرد و حجابه کعبه و سقایه حاج و نصرت ایشان بر اصحاب فیل و امامت در ایشان و سوره

در حق ایشان فرستاد که کس را دران با ایشان شرکت نبود

بسم الله الرحمن الرحیم

لایلاف قریش ایلافهم رحلة الشتاء والصیف فلیعبدوا رب

هذا البیت الذی اطعمهم من جوع وآمنهم من خوف

در اخبار اهل البیت آمده است که الم ترکیف و لایلاف هر دو یک سوره اند و میان ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم فصل نباید کردن و در یک رکعت نماز هر دو را با هم باید خواندن

عمرو بن میمون گفت در پس عمر خطاب نماز کردم این هر دو سوره خواند و بسم الله الرحمن الرحیم نگفت

و در مصحف ابی بن کعب هر دو یک سوره است و در میان ایشان بسم الله نیست پس بر این قول

لام تعلق داشته باشد بقوله فجعلهم کعصف مأکول یعنی هلاک اصحاب فیل را سبب الف

قریش و نظام حال ایشان کرد و اکثر این را سوره دیگر خوانند بسم الله گویند **از صادق ع**

روایت که فرمود در یک نماز جمع کنید میان دو سوره مگر و الضحی و الم نشرح و الم ترکیف و لایلاف و جمع باید

کرد و بدین قول معنی این باشد که منت نهاد بر قریش خدای تعالی که دشمنان ایشان را فرو تافت که گرسنه بودند یکی ان

طعام دادم ایشان را و دیگران ترسان بودند از دشمن و من ایشان را ایمن کردانیدم تا سفر میکردند در تابستان

و یک سفر در زمستان باید که قریش برای آنکه الفت داد خدای ایشان را تا سفر میکردند و بیم و وحشت و خوف از

دل ایشان زایل کرد تا زمستان بتجارت بیمن میرفتند و در تابستان بشام شکر این نعمت را باید که بپرستند و عبادت

ربی کنند بجای آرند آن خدای که خداوند خانه است یعنی کعبه آن خدا که ایشان را طعام داد از گرسنگی عظیم

و قحطی سخت که ایشان را بود و ایمن کرد ایشان را از ترس عظیم که آن خوف اصحاب الفیل بود و از خوف

دشمنان که در حضر و سفر ایمن بودند حسن گفت از فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را

و از قریش بنی هاشم را [illegible] که قریش در مکه مقام کردند بر جای آنکه در وی آب و گیاه

و کشت و بوستان نبود و معیشت ایشان از تجارت بود هیچ کس را تعرض نکردندی و گفتندی که ایشان

اهل حرم خدا اند و همسایگان خانه خدا اند و اگر حرمت حرم نبودی کار بر ایشان دشوار بودی تا چنان شد

که اهل یمن و اهل شام طعام و متاع بمکه می آوردند و بمنفعت این سفر قریش بی کفایت شد **کلبی**

گفت اول کسی که سفر کرد بجانب شام و از آنجا متاع و طعام آورد هاشم بن عبد مناف بود او را برای

آن لقب هاشم دادند که وی در ایام قحط مهمان را طعام دادی و نام او عمرو العلی بود **سفیان**

و ضحاک گفتند که مراد از آن که فرمود که وآمنهم من خوف آنست که ایشان را ایمن کرد از

علت جذام که در مکه جذام نباشد [illegible] روایت کرده که خاک مکه و مدینه و کرد او جذام

را سود دارد امیر المومنین ع گفت ایشان را ایمن کرد از آنکه خلافت در غیر ایشان باشد

سورة ارایت

[illegible]

هر کس که این سوره بخواند در نماز و غیر نماز ... قبول کند و حساب نکند آنچه در دنیا
بوده باشد بسم الله الرحمن الرحیم
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ
طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ
وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ **مقاتل** گفت مراد بابن ... که در حق وی سوره وصف وی
کرده است ولید مغیره بود **ابن جریج** گفت از ابو سفیان که گفت او هر هفته اشتری ...
یتیمی بیامدی و از وی طعام خواستی وی را بعصا بزدی خدای تعالی این سوره فرستاد ... که هیچ
میدانی و میشناسی کسی که وی قیامت و حساب و جزا را بدروغ میدارد و بعث را انکار میکند او کیست
اگر نمیدانی بدانکه او آن کس است که یتیم را میراند بعنف و زجر میکند و درشتی می نماید با وی و اهل خود را و
کسان خود را تحریص نمیکند بطعام دادن درویشی و مسکینی از بخل و خساست خود بخیلی میکند و بخل میفرماید
الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ حق سبحانه و تعالی نا دادن طعام را بدرویش و نا کردن مهمانی و شفقت
نمودن بر یتیمان نشانی تکذیب قیامت و ثواب و جزا کرده است یعنی آنکس که او چنین باشد وی را بقیامت
ایمان نباشد آنگاه این معنی را متصل کرد ... بانکه گفت وای بر نماز کنندگان آنکسانکه از نماز غافل باشند و باك
ندارد از غفلت تا آنکه از ایشان فوت شود ... و اگر نماز کنند ... ارکان وی کوشش ندارد و جد
و حقوق او که فارق میان کفر و ایمان است ساهی باشند ... ترك ... مشغول باشند
و آنچه کنند ریا کنند نه باخلاص ... زکوة ندهند ... و منع کنند زکاتی که قنطره اسلام و بنای مسلمانی است قیام
نکنند و در حال قیام نماز ... التفات کنند و رکوع و سجود نماز تمام بجای نیاورد **سعد**
گفت رسول خدا ... از این آیت آنان باشند که تاخیر کنند از نماز تا وقت ببرود **عبدالله عباس** گفت
مراد منافقانند که چون مردم را ببینند نماز کنند و چون نبینند نکنند وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ

يُرَاءُونَ النَّاسَ **قتاده** گفت آن باشد که باك ندارد چه نماز را گزارند و اگر نکند **حسن**
گفت آن باشد که نماز بی باکند و اگر فوت شود باك ندارد و در ماعون خلاف کرده اند **امیر المومنین**
علیه السلام گفت مراد زکوة است یعنی زکوة ندهد **عبدالله مسعود** گفت آنست که همسایه از یکدیگر خواهند
چون تبر و دیگ و آلتی که در سرای بکار دارند **سعید جبیر** و مقاتل گفتند و زهری گفت
ماعون بلغت قریش مال باشد و دیگر گفتند از بعضی عرب که ماعون فاعول است از مال ... **ابو عبیده**
و مبرد گفتند که در جاهلیت هر چیزی بود که در وی منفعت بود چون متاع خانه و در اسلام زکوة و صدقه
بود **قطرب گفت** که ماعون فاعول باشد من المعن وهو الشیء القلیل کالماء والنار والملح
وما لا قیمة له **سعید بن المسیب** گفت از عایشه که او گفت که رسول صلعم را
پرسیدم که ماعون چه چیز است گفت ماعون چیزیست که با او انتفاع برگیرند و حلال نباشد منع کردن آن
کسی چون آب و آتش و نمك عایشه گفت آب سلمنا آتش و نمك چیست گفت یا عایشه هر که او پاره
آتش بکسی دهد همچنان باشد که هر چه پخته باشد بصدقه داده و هر که پاره نمك بکسی دهد همچنان باشد که هر طعامی
که بآن نمك خوش شود بصدقه داده و هر که شربت آب بکسی دهد در جای که آب یافته نشود همچنان بود که شصت بنده
آزاد کرده باشد

سورة الکوثر

مدنیت ... سه آیت ... از ابو اسامه از ابی بن کعب که رسول صلعم فرمود که هر که این سوره
بخواند خدای تعالی وی را از جویهای بهشت آب دهد و بعدد هر قربانی که کردند و کنند او را ده حسنه بنویسد
جابر بن مکحول روایت کرد که رسول صلعم فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را چندان ملك دهد
در بهشت که اگر وصف آن بر دفترها نویسند و بر شتران بار کنند نتوانند گرفتن که از مشرق تا مغرب برسد
هر دفتری چند دنیا و هر چه در وست والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ
عامه قرا بعین خوانند و حسن بصری بنون در شاذ یعنی انطیناک و این روایت کرده اند از رسول علیه السلام عبد
الله عباس گفت این سوره در حق عاص بن وائل آمد که یک روز بر در مسجد الحرام رسول را صلعم دید که از مسجد بیرون
آمد و او در مسجد میرفت ساعتی با هم یکی حدیث کردند چون در مسجد شد جماعتی از قریش گفتند با که میگفتی
گفت با این ابتر و رسول را ابتر خواندی و این آنکه بود که رسول را از خدیجه پسری بمرد الکوثر فوعل من الکثرة
کالنوفل من النفل وهو الزیادة ثوبان گفت رسول را پرسیدم از سفر باز آمد
او را گفتند چگونه باز آمد و چیزی آوردی گفت آب کوثر یعنی مال کثیره و این قول مطلق و سبب نزول
سوره آنست یعنی دل تنگی مکن از آنچه ترا ابتر گویند و خوانند ما ترا کوثر دهیم در عقب و نسل فرزندان که
بر زمین هیچ بقعه نماند الا که آنجایی که جماعتی از فرزندان تو باشند یعنی که در طرف کربلا آن جماعت که اهل بیت
گشتند از فرزندان حسین علیه السلام جز علی زین العابدین علیه السلام نمانده بود خدای تعالی از نسل او و فرزندان
عالم را پر کرد اکنون تو شکر خدای کن و نماز کن و روز عید شتر بکش که دشمنان تو ابتر بود و نباید برید
و خواهند بودن چنانکه در بعضی ... نماند ایشان را و اعقاب ایشان را بعد مرد یک ... کار تو چون
عبد الله بن رسول در ... یافت ایشان را کسی یکی بنود که عقب ایشان بود قریش بدین سبب و بدین خواندند
خدای تعالی این آیه فرستاد ... بر آن که این گفتند رسول را عبد الله عباس گفت چون این
سوره آمد رسول علیه السلام بر منبر رفت و خطبه کرد و این سوره خواند اصحاب گفتند یا رسول الله کوثر چیست که
خدای تعالی ترا داد گفت جوی است در بهشت از شیر سپیدتر و از عسل شیرین‌تر بر کنار آن قبه‌ها از در و یاقوت
و مرغانی سبز با ... آید گردنهای ایشان چون گردن شتران بختی گفتند یا رسول الله
نام دارند آن مرغان را ایشان ناعم باشند و گفت از ایشان ناعم‌تر آنها باشند که این مرغان خورند و از این آب
خورند و رضوان خدای دریابند و گفت حضرت رسول الله که آب کوثر اصل او از سدرة المنتهی است که از آنجا

بیرون می آید طول او از مشرق تا مغرب است بر کنار او قبه‌هاست از در و مرجان هر که از وی ...
باشد و هر که از وی باز خورد هرگز تشنه نشود و نمیرد حسن گفت در قرائت ... سماه الله کوثرا
لکثرة منافعه عکرمه گفت مراد نبوت و کتاب و بعضی گفتند مراد کثرت امت هلال
گفت قول لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و گفتند رفعه در دین است و گفتند شیبان
فهم مسائل است و اهل علم بر آن‌اند و قول بیشتر آنند از حوض کوثر بر کثرت اهل البیت است و حوض کوثر حوض
رسول است علیه السلام و ساقی آن حوض امیر المؤمنین علی علیه السلام است قوله تعالی وسقیهم ربهم شرابا طهورا
یعنی سید ایشان و مهتر ایشان علی بن ابی طالب است علیه السلام که ایشان را آب پاک و پاکیزه دهد
از حوض کوثر و علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام گفته است شعر: نحن علی الحوض رواده
نذود و نحفظ وراده • ومن فاز منا نال النجاة • ومن شاء تا ساء میلاده
ومن کان لنا غاصبا حقنا • فیوم القیامة میعاده • حق تعالی میگوید ای محمد ما ترا و اهل بیت ترا
حوضی چنین و جوی آب بهشت بدین صفت دادیم و در عقب تو و نسل تو کثرتی و بسیاری نهادیم شکر
کن خدای او را و نماز کن نماز عید قربان بر عقب نماز انس مالک گفت رسول
در بدایت اسلام اول نحر کردی و آنگاه نماز کردی خدای تعالی گفت اول نماز کن آنگه نحر بعضی گفتند
این سوره روز حدیبیه آمد که رسول را منع کردند از حج خدا جبرئیل آمد و این سوره آورد گفت
همین جا نماز کن و بر گرد بعضی گفته‌اند وانحر یعنی در نماز دست تکبیر
گفتن بردار تا برابر سینه و این روایة اصبغ بن نباته است از امیر المؤمنین علیه السلام که وی از رسول خدا
پرسید که این نحر چیست که خدای تعالی فرمود گفت آنست که دست برداری بتکبیر احرام و دیگر تکبیرها
که این نماز ماست و نماز فرشتگان در هفت آسمان آنکه گفت هر چیزی را زینتی است و زینت نماز
دست برداشتن است بتکبیرها و این از جمله استکانت و خشوع است در نماز و دست برداشتن برای

تکبیری بنزدیک اصحاب ماست و بنزدیک شافعی بر سه تکبیر تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و
تکبیر سجود و بنزدیک ابو حنیفه دست بر نماید داشت عطا گفت مراد آنست که از رکوع و سجود
سر بردارد چنانکه نحر یعنی سینه تو پیدا شود

سورة الکافرون

مکیة قال ابن عباس و مدنیة بقول الضحاک از رسول صلعم روایت کرده اند
که هر که این سوره بخواند چنان باشد که ربع قرآن خوانده باشد و شیاطین ازوی دور شوند و از شرک
بری شود و از فزع اکبر ایمن کرده دو گفت که کافران را بفرمایید تا بوقت خفتن این سوره بخوانند تا هیچ چیز
ایشان را تعرض نرساند روزی حضرت رسول الله جبیر بن مطعم را گفت خواهی که بسفر شوی و از همه
همراهان تو بهتر باشی گفت بلی گفت این پنج سوره بخوان قل یا ایها الکافرون و اذا جاء نصر الله
و قل هو الله و هردو قل اعوذ و بسم الله الرحمن الرحیم میخوان در ابتدا جبیر گفت من این را
کار بستم و مرا مال نبود مالی از همه بیشتر شد ابن عباس گفت هیچ سوره نیست که شیطان دشمن دارد از این سوره

بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا
عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

مفسران گفته اند که این سوره در حق جماعتی آمد از قریش چون حارث بن قیس و عاص بن وایل
و ولید مغیره و امیة بن خلف و غیر ایشان که رسول صلعم را گفتند که بیا با ما موافقت کن تا ما
با تو موافقت کنیم یکسال تو خدایان ما را عبادت کن تا ما یکسال خدای ترا عبادت کنیم رسول صلعم گفت
معاذ الله که من بخدای شریک آرم بطرفة العین گفتند این بتان ما را بیکبار استلام کن تا ما با تو
ایمان آریم و دین گیریم و بخدای تو ایستیم رسول صلعم گفت هیچ کاری امر و فرمان خدای نکنم جبریل آمد
و رسول را خبر کرد که ایشان آنچه میگویند دروغ میگویند ایشان هرگز اختیار ایمان نکنند و بر کفر میروند و این سوره

آمد و رسول صلعم بمسجد الحرام رفت و صنادید قریش آنجا حاضر بودند این سوره برایشان خواند و طمع ایشان
از موافقت خود منقطع کرد اید حق تعالی محمد صلعم را خطاب کرده و فرمود که بگو مر این کافران را که از تو
موافقت میجویید و متابعت طلب میدارند که ما نپرستیم در زمان استقبال آنچه شما می پرستید آنرا در
حال و شما نیز هم نپرستید در زمان استقبال آنچه من او را پرستم و عبادت میکنم در این حال یعنی آنچه
شما از من میطلبید از پرستیدن خدایان شما هرگز از من در وجود نیاید و نکنم و آنچه من از شما طلبم
از پرستیدن خدای من شما نکنید و خدای مرا نپرستید آنگه گفت و برا که وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ
و نه هرگز در زمان گذشته پرستیدم آنچه شما می پرستید یعنی در جاهلیت من هرگز بت نپرستیدم
و هرگز هیچ بار مرا در عبادت اصنام کسی ندیده است پس چگونه از من توقع کنند و چشم دارند
در اسلام بت پرستیدن و شما در جاهلیت هرگز بیش از مبعث می پرستید اما عبادت در آن وقت
مشروع نبوده و بلفظ ما گفت من نگفت برای آنکه مراد اینست که من عبادت نکردم چون عبادت
شما و شما عبادت نکردید چون عبادت من برای آنکه عبادت من بر وجه قربت و شکر نعمت بود
و عبادت شما بر وجه متابعت پدران شما و اقتدا کردن بایشان لکن مرا فرستاده تا من شما را
دعوت کنم چون از من قبول نکنید آخر کم از آنکه من از تبلیغات باقیم دین شما را باشد و دین من مرا
باشد و شما بر شرک باشید و کفر و من بر توحید باشم و اسلام **گفته اند**
این آیة بآیة قتال منسوخ نیست برای آنکه جمع میان او و آیة قتال ممکن است و مراد آنست که این بر
سبیل تهدید و وعید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم یعنی چون دین اسلام قبول نمیکنید شما را باد
دین شما که ضرر آن و جزاء آن بشما رسد و دیگر آنکه مراد بدین جزاست یعنی جزاء شما بدانچه میکنید شما را
خواهد بود و جزاء من بر آنچه میکنم مرا از مصابیح روایتست که وی گفت که چون قل یا ایها
الکافرون برخوانی بگوی ای یا ایها الکافرون و چون بخوانی لا اعبد ما تعبدون بگوی که اعبد الله وحده

وچون گویی لکم دینکم ولی دین بگوی ربی الله ودینی الاسلام

سورة النصر

بکیست وسه آیت رسول خدا ص
گفت هرکه این سوره بخواند چنان باشد که در فتح مکه با من حاضر بوده باشد خدای تعالی وی را بر جملهٔ دشمنان نصرت دهد و روز
قیامت که آید با وی نامهٔ ... شد در آنجا نوشته باشد که وی را امانست از دوزخ و هیچ چیز نگذارد الا که
وی را بشارت دهند بخیر تا آنکه در بهشت رود

بسم الله الرحمن الرحیم

اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

حق سبحانه وتعالی این سوره را در فتح مکه فرستاد در خبرست که چون این سوره آمد رسول ص بگریست
و فرمود که نُعِيَتْ اِلَيَّ نَفْسِي خبر مرگ من بمن دادند و این برای آن گفت که گفته بودند که چون مکه گشاده شد برای
تو آخر عهد تو باشد و گفتند برای آنکه دانست که هر کاری که بنهایت رسد آخر رسد چنانکه شاعر گفت شعر
اِذَا تَمَّ أَمْرٌ دَنَا نَقْصُهُ ، تَوَقَّعْ زَوَالًا اِذَا قِيلَ تَمَّ ، این بیت از امیر المؤمنین علی ع روایت کنند

و قصهٔ فتح مکه

بروایت محمد بن اسحق است که چون رسول الله صلعم
عام الحدیبیه با قریش صلح کرد و شرط آن کرد که هرکه از قریش در عهد رسول آید قریش را بروی اعتراض نباشد
وهرکه در عهد قریش شود رسول را بر وی اعتراض نباشد بنو بکر در عهد قریش رفتند وبنو خزاعه در عهد رسول ص آمدند
و میان این دو قبیله فتنه بوده و بعد چون بنو بکر بر خزاعه دعوی کردند چون در عهد قریش شدند خود را بایشان
مستظهر دیدند ایشان را یاری بیدادند بیامدند بقوت قریش بر خزاعه شبیخون کردند مردی از بنی خزاعه کشته شد
و این بیرون حرم بود بنو خزاعه پناه بحرم دادند و از جمله قریش که بنصرت بنی بکر آمده بودند صفوان امیه و عکرمه بن ابو جهل
وسهیل بن عمرو بود با اتباع خود بحرم رسیدند گفتند نوفل را چاره چیست که با حرم آمدند و حرم را آهنگ نتوان کردن نوفل

گفت ... وکینه خود بخواهید ما در حرم ... از این کارها ... وبنو خزاعه در حرم پناه
را بدیل ورقا دادند واو سید قوم بود بدیل برخاست و گفت ای قوم ایشان عهد است که با محمد کرده اید
عهد تباه کردید و حرمت حرم نداشتید اگر حرمت حرم بودی امروز تیغها ... خود ... آنکه در
حال مردی بجانب مدینه روان کرد نام وی عمرو بن سالم الخزاعی بمدینه پیش رسول ص آمد آنحضرت با صحابه
نشسته بود چند بیت پیش رسول ص بخواند تا باین بیت رسید شعر هُمْ بَيَّتُونَا بِالْوَتِيرِ هُجَّدًا
وَقَتَلُونَا رُكَّعًا وَسُجَّدًا ، چون رسول ص این بیت بشنید گفت ای عمرو بن سالم هیچ اندیشه
مدار ... که نه شما نصرت خدای در پیش ... که بدیل بن ورقا بعد از آنکه مردم را فرستاده بود
خود برخاست با جمعی از خزاعه از شکایت قریش بمدینه پیش رسول ص آمد آنحضرت وی را اعزاز و
اکرام کرد و گفت شما باز گردید که من از پس شما می آیم و این انتقام را باید کشیدن قریش از آنچه
کرده بودند پشیمان شدند ابو سفیان را گفتند تا پیش محمد باید رفتن و عهد تازه کردانیدن
ابو سفیان بیرون آمد رسول ص گفت گویا در آن می نگرم که ابو سفیان آمده است و میخواهد که عهد
تازه کند ابو سفیان در راه که بجانب مدینه می آمد بدیل ورقا را دید گفت از کجا می آید گفتند رفته
بودیم تا در این مواضع اشتران خود را ببینیم ابو سفیان گفت گمان می دانستم که بمدینه بوده است
بشکافتم ما اگر میخواهید تا بدانید که چنین است پشک اشتران ایشان بشکنید اگر در میان آن هسته
خرما باشد از مدینه می آیند که اهل مدینه اشتران را استخوان خرما میدهند بدین ... بود که
او گفت ابو سفیان بمدینه رسید و در مسجد آمد و با رسول ص بسیار سخن بگفت رسول ص سر برنداشت و وی
کلمه را جواب نداد برخاست و نزدیک ابو بکر آمد و گفت برای من سخن بگوی گفت نتوانم گفت عمر را بگوی گفت
نتوانم نزدیک علی ع آمد و او در حجرهٔ فاطمه ع بود و حسن کودک بود پیش ایشان نشسته بود گفت یا ابن ابی
طالب مرا چه رای می بینی گفت رای نمی بینم که ترا سود دارد گفت ای دختر محمد فرزند را بگو تا مرا حمایت کند

که تا قیامت بر وی بماند گفت یا فاطمه پسر من کودک است و بخود در جهان که باشد از پیغمبر خدا حاجت تواند کرد
با روی کرد امیرالمؤمنین را گفت رای تو چیست گفت نمیدانم جز آنکه برخیزی و در مسجد رسول روی و بگویی بیامد
و در مسجد رسول این سخن بگفت رسول بروی التفات نکرد او بیامد تا دختر خود ام حبیبه که زن رسول خدا
بود ببیند چون در آنجا شد خواست که پای بر جامه نهد دخترش بجست و جامه در نوردید گفت ای دختر
نمی شاید که من پای بر جامه تو نهم گفت نه تو مشرکی و مشرک پلید باشد من روا ندارم که پای تو بر جامه
رسول رود ابوسفیان بیرون آمد و بمکه شد و قصه باز گفت گفتند پس پیغمبر اجازت کرد گفت لا
والله گفتند پس علی بر تو خندیده است گفت رای جز این نبود آنگه رسول صحابه را گفت زنهار
نباید که کسی را از حال ما خبر باشد که من از خدای درخواستم تا خبر من بر ایشان پوشیده دارد در میانه
حاطب بن ابی بلتعة نامه نوشت و بر دست زنی سیاه داد و بمکه فرستاد جبرئیل ع بیامد و رسول را از این خبر
داد رسول علی ع و زبیر را بفرستاد تا نامه از وی بستدند و حاطب را از عذر خواست و رسول عفو کرد
و در سورة الممتحنة این حدیث مشروح است آنگه رسول از مدینه بیرون آمد با ده هزار مرد از مهاجر و انصار
و در راه ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب را دید و عبدالله بن امیة مغیره را ایشان ترسیدند و بجای نشستند
که نزدیک رسول آیند رسول ایشان را بار نداد و گفت نخواهم که ایشان را بینم از آن جفاها که از ایشان دیدم ام سلمه گفت
یا رسول الله پسر عم است و یکی پسر عمه اگر دستوری دهی تا پیش تو آیند و از تو امان خواهند
گفت نخواهم که ایشان را بینم ابوسفیان پسر کوچک داشت گفت بخدای که اگر محمد مرا بخود راه ندهد دست این
پسرک گیرم و از این بیابان بروم تا هر دو از تشنگی بمیریم رسول چون آن حال بشنید بر وی رحمت کرد و
دستوری داد تا در آمدند و هر دو سلام آوردند و خبر رسول بر قریش پوشیده بود و ایشان سخت خایف بودند
عباس بن عبدالمطلب گفت من نیز اندیشه کردم که اگر رسول با این هیبت در مکه رود اثر قریش نماند گفت بر استر
رسول بنشستم و میراندم و شب بود گفتم تا کسی را بینیم و خبر باز دهیم تا بیایند و از رسول امان خواهند

آمدم و این سه مرد بر بلندی شدند آتشهای عظیم دیدند گفتند این چه آتشهاست بدیل گفت آتش بنی
خزاعه بود گفتند بیش از آنست و بدیل از کسانی بود که با رسول است ع و پوشیده میداشت عباس گفت
با ایشان رسیدم آواز ایشان بشناختم گفتم یا اباسفیان تویی گفت یا اباالفضل تویی گفت چه
خبر داری گفتم رسول خداست با ده هزار مرد که شما را با وی طاقت نباشد گفت پس رای چیست
گفتم برنشین بر این استر تا برای تو امان خواهم از رسول خدا گفت وی را در میان لشکر آوردم
هر آتشی که میگذشت گفتند عم رسول الله علی بغلة رسول الله ص او را ببردم تا خیمه رسول الله
و من در رفتم و گفتم یا رسول الله ابوسفیان بر در تو آمده است اسیر وار و من در حق وی
شفاعت میکنم وی را ایمن بخش و امانی ده گفت برو و فردا او را پیش من آر من دیگر روز وی را
پیش رسول بردم گفت ویحک یا اباسفیان وقت نیامد که بگویی لا اله الا الله ابوسفیان
گفت پدر و مادر من و تن و جانم فدای تو باد کریم و رحیم پیوندی تو من بدانستم که جز از خدای
تو نیست که اگر بودی بفریاد ما رسید گفت وقت نیست که گواهی دهی که من رسول خدایم گفت تن
و جانم فدای تو باد بس حلیم و کریم و رحیم پیوندی مرا درین حدیث دو ماه مهلت ده گفت چهار ماه
مهلت دادم عباس گفت من گفتم ویحک یا اباسفیان ایمان آور گفت در مهلتم آنگه رسول مرا فرمود
که وی را ببر بگذرگاه لشکر بدار تا مردم وی را ببینند و بدانند که وی را امانست گفتم یا رسول الله تو
دانی که وی مردیست که فخر دوست دارد طمع تشریف دارد چیزی از زین گفت برو و بگوی که من گویم که
هر که در سرای ابوسفیان رود ایمن است و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است و هر که در خانه خود رود
و در بندد ایمن است در روایت دیگر آنست که هر که در سرای ام هانی خواهر امیرالمؤمنین ع رود ایمن
است عباس گفت وی را در سر راه تنگ بداشتم تا گروه گروه لشکر بر وی بگذشتند وی میگفت اینان
کیستند من گفتم فلان و فلان اند تا آنکه که رایت رسول ص پیدا شد و سواد عظیم بدید آمد گفتم این

رسول خدا است با مهاجر و انصار گفت یا عباس ملک عظیم یافت پسر برادرت گفتم ویحک این
نبوتست آنگه گفت برو و قوم خود را خبر ده او برفت و در مسجد الحرام آواز داد و گفت یا معشر قریش
محمد ص اینجا رسید با لشکری که هیچ کس قوت ایشان ندارد گفتند پس تدبیر چیست گفت چنین
که هر که در سرای من شود ایمن است و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است و هر که در سرای خود شود ایمن است و
بند د آنکه حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا بیامدند و اسلام آوردند و بیعت کردند رسول ص ایشان را فرستاد
تا مردم را دعوت کنند و باسلام خوانند و بگویند که هر که در اعلاء مکه در سرای ابو سفیان رود ایمن است
و هر که در زیر مکه در سرای حکیم بن حزام شود ایمن است و در میان مکه در مسجد الحرام رود ایمن است برفتند
و این بگفتند آنگه رسول ص رایت مبارک بسعد عباده انصاری داد و او رئیس انصاریان بود تا در مکه
برد سعد رایت ببستد و می برد و میگفت الیوم یوم الملحمه الیوم تستحل الحرمه عباس بشنید و رسول ص را
گفت ترسم که امروز سعد با قریش صولتی و اثری باشد که عار آن بماند بر ما رسول ص گفت که یا علی
رایت از وی بستان و تو در مکه بر علی ع رایت بستد و در مکه برد چون بدر سرای پدر خود رسید ام هانی
در آنجا بود وی را گفتند جماعتی از کافران در حمایت ام هانی شدند علی ع روی پوشیده داشت و تیر در
نهاده آواز داد که ای اهل این سرای بیرون کنید دشمنان خدا را از اینجا ام هانی بیرون آمد و وی را
نشناخت گفت ای جوان من دختر عم رسولم و خواهر علی بن ابی طالب ع مرا حرمت بدار علی ع دیگر بار
گفت بیرون کن ایشان را از سرای ام هانی گفت وَاللهِ لَاَشکُوَنَّکَ اِلیٰ رَسُولِ اللهِ بخدا که شکایت
تو با رسول خدا بگویم امیر المؤمنین ع ترک از سر برداشت ام هانی برادر خود را دید بجست و بوسه
بر ران و رکاب برادر داد و گفت ای علی چگونه کنم که سوگند خوردم که شکایت تو با رسول بگویم گفت بگوی
بوادی اعلی فرو آمده بود گفت بیامدم رسول ص در خیمه بود غسل میکرد تا در مکه آید گفتم یا رسول الله
مَاذَا لَقِینَا الیَوْمَ مِنْ عَلِیٍّ چه دیدیم ما امروز از علی ع فاطمه ع گفت شرم نداری ای ام هانی که

شکایت علی پیش رسول میکنی برای آنکه وی دشمنان رسول را بترسانید رسول ص بخندید و گفت ای ام
هانی آنها که در سرای تو اند در امان من اند ما کانک من علی برای آنکه تو خواهر وی ای و رسول ص گفته بود که
هیچ کس را نکشید و با هیچ کس قتال مکنید الا با آنکس که با شما قتال کند جماعتی از قریش در اسفل مکه با هم
گرد مجتمع بودند خالد بن ولید بایشان رسید با لشکری قتال کردند خدای تعالی مسلمانان را نصرت داد
و رسول خدای فرموده بود که جماعتی مستهزیان را بکشند و تنی چند که مرتد شده بودند از جمله ایشان عبد الله
بن سعید بن ابی سرح بود بحمایت عثمان رفت عثمان وی را بیاورد و در حق وی شفاعت کرد رسول ص
سر در پیش افکند آنگه گفت کسی نیست در میان شما که این را بکشد سعد معاذ وی را بکشت و بفرمود تا عبد الله
بن خطل را بکشند که مرتد شده بود و از مدینه بمکه گریخته بود و دو زن مغنیه را که بهجاء رسول غنا کردندی
و مرو پریشان کردندی نفیل را و عبد الله بن خطل را علی ع بکشت و فرمود که عکرمه بن ابو جهل را نیز بکشند
او بیمن گریخت و زنش ام حلیمه ایمان آورد و از رسول ص برای عکرمه امان خواست و کس فرستاد تا باز آمد
و اسلام آورد او را گفتند سبب اسلام چه بود گفت بیمن رسیدم خواستم که در دریا نشینم کشتی پیش آورده بودند
و کشتی بان مرا گفت اگر با خدای ایمان نیاوری در این کشتی منشین که این کشتی جز موحدان را بکار نمی برد من
در کشتی نشستم و باز گشتم و ایمان آوردم و رسول خدای در مکه آمد و بر در خانه کعبه بایستاد و گفت
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ و هر مآثر که
امروز دعوی میکنند در زیر قدم منست الا سدانه کعبه و سقایه الحاج آنگه رسول خدای گفت یا اهل مکه
شما را چه گمانست که من با شما کنم گفتند آنچه لایق کرم تو باشد رسول ص گفت امروز شما را آزاد کنم از آن
روز باز اهل مکه را طلقا خوانند آنگاه اهل مکه جمع شدند تا رسول را بیعت کنند رسول ص در زیر صفا نشسته
بود مردم می آمدند و بیعت میکردند عبد الله بن زهری بنجران گریخت و از آنجا پیش رسول ص آمد و ایمان آورد
و هبیره المخزومی بنجران گریخت و بکفر بماند و ام هانی زن وی اسلام آورد از وی بری شد حق تعالی بخبر

کفت که ای محمد چون نصرت و یاری خدای بتو آمد بران کسانی که با تو عداوت میکردند از کفار قریش
و فتح مکه و این فتح در رمضان بود که ده روز گذشته بود از ماه رمضان سال هشتم از هجرت رسول صلعم بدید
تو ای محمد مردمان را که در دین خدای و اسلام می آمدند گروه گروه و این چنان بود که رسول خدا مکه را
بستد عرب گفتند او حق است و کس را بر وی دست نیست فوج فوج می آمدند و ایمان می آوردند
ابن عباس گفت چون این سورة آمد رسول صلعم گفت الله اکبر اذا جاء نصر الله والفتح وجاء اهل
الیمن رقیقة قلوبهم لینة طاعتهم الایمان والحکمة یمانیة
کفت من از رسول خدا شنیدم که مردم در دین خدا شدند فوج فوج و از دین بیرون شوند فوج فوج گفت یکی
از دوستان حضرت امیر المومنین پیش معاویه رفت معاویه گفت قرآن را نمی بخوانی گفت بسم الله
الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یخرجون من دین الله افواجا
گفت می خطا میخوانی بگو یدخلون گفت آن در عهد رسول بود که در دین می آمدند امروز از دین خدای
بیرون میروند فوج فوج فسبح بحمد ربک ای محمد چون نصرت و فتح و ظفر آمد بر دشمنان خدا
را تسبیح کن بگوی سبحان الله وبحمده **ابن عباس** گفت رسول صلعم در یک سال
فرمان یافت **مقاتل** گفت دو سال دیگر بماند ... بعد از نزول
این سورة رسول را هیچ حالی نبودی که میگفت سبحانک اللهم وبحمدک استغفرک
واتوب الیک خدای تعالی چون بتسبیح و استغفار فرمود گفت از خدای خود آمرزش خواه و
او همیشه توبه پذیرنده و آمرزنده تایبان و مستغفران بوده است در زمانهای گذشته و باشد در زمان
آینده و توبه رسول عبادت بود و دلیل بر این سخن نه آن بود که از وی معصیتی حاصل آمده بود
و برای آن بود تا لطف بود امت را که در توبه و استغفار کوشند رسول خدا گفت انی لاستغفر الله
فی الیوم واللیلة مائة مرة روایتست که چون این سورة آمد صحابه شادمانه شدند و عباس بگریست

گفتند چرا میگریی گفت برای آنکه من شنیدم که خبر مرگ رسول است و رسول صلعم گفت راست میگوید ای عم

سورة تبت

مکی پنج آیتست پیغامبر سوره را [illegible] میخوانند
خدای گفت هر که این سوره بخواند امیدوارم که خدای تعالی جمع نکند میان او و میان ابولهب در یک

بسم الله الرحمن الرحیم

تبت یدا ابی لهب وتب ما اغنی عنه ماله وما کسب سیصلی نارا ذات
لهب وامرأته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد
مفسران گفتند که چون این آیة آمد که وانذر عشیرتک الاقربین رسول صلعم کس
فرستاد و فرزندان عبد المطلب را بخواند و گفتند بر سر منبر رفت و گفت یا صباحاه و این کلمه کسی که
فریاد خواهد مردم بر وی جمع شدند و گفتند ترا چه رسید گفت یا بنی عبد المطلب یا بنی عبد المناف
یا بنی هاشم اگر من گویم که در زیر این کوه لشکر فرود آمده است و شما را غارت خواهد کرد مرا باور دارید
گفتند آری گفت من انذار میکنم شما را بعذاب سخت و آن عذاب دوزخ است ابولهب گفت
تبا لک الهذا دعوتنی وسایر القوم امروز همه روز برای این خواندی همه قوم را خدای تعالی این سوره
فرستاد و گفت هلاک باد و خاسر باد و زیان کار دو دست ابولهب [illegible] از وی حاصل
نیاید و مال او را هلاک باد تا هیچ نماند و نه وی باشد و نه مال وی و او پسر عبد المطلب بود و گفتند
نام او عبد العزی بود و کنیت او ابولهب بود و برای آن او را ابولهب گفتند که روی او می درفشید
چنانکه آتش **عبد الله مسعود** گفت که رسول صلعم وی را بدوزخ تهدید کرد و دعوت
کرد بدین گفت اگر چنانست که تو میگویی و این حدیث راست است من خود را بمال باز خرم خدای تعالی
بر وی رد کرد و گفت ما اغنی عنه ماله سود نکند وی را مال وی از چهار پایان اشتری و گاو و
گوسفند و آنچه کسب کرد یعنی مال مکتسب و موروث و گفته اند مکتسب فرزندانست و ...

تمام

کب بخواندی در کفتار خویش اِنَّ اَطْیَبَ مَا یَأْکُلُ الرَّجُلُ مِنْ کَسْبِهِ وَاَنَّ وَلَدَهُ مِنْ کَسْبِهِ

درخبر است که پسران ابولهب یک روز در خصومت که ایشان را بود پیش ابن عباس آمدند و او در مسجد الحرام بود با هم خصومت کردند و با یکدیگر بر آویختند یکی از ایشان بیامد و بر وی افتاد کفت اَخْرِجُوا عَنِّی الْکَسْبَ الْخَبِیثَ بیرون کنید این کسب خبیث را یعنی فرزند ابی لهب را از نزدیک من دور کرد ابید فرزند باشد که سوخته شود در دوزخ و آتش خداوند در فشنده و زبانه زننده وَامْرَأَتُهُ و زن او ام جمیل دختر حارث خواهر ابوسفیان یک چشم و تمامه و سخن چین بودی و در میان مردم فتنه و بدی انداختی و خار و خاشاک بر دوش کرفتی و بیاوردی و بشب در راه رسول خدا افکندی تا پای مبارک رسول مجروح کردد

مرة همدانی روایت کرد که یک شب این زن رفته بود و خار آورده و در راه آن خار بر سنگی نهاده تا برآساید فرشته بیامد و آن خار را بدو بپیچید تا پاره پاره کرد و بدوزخ رسانید و عرب سخن چین را حَمَّالَةَ الْحَطَبِ خوانند برای آنکه هیزم آتش فروزند و او بنمامی آتش عداوت افروخته کند آنکه کفت فِی جِیدِهَا در کردن آن زن ابولهب رسن لیف خرما آن رسن که بآن رسن خار بر پشت کرفتی و رسن در کردن انداختی و آنرا بر پشت بستی چنانکه رسم هیزم کشان است

[illegible] این رسن زنجیری باشد آهنین در ازی وی هفتاد کز باشد در دهنش کنند و از دبرش بیرون کنند و باقی بر کردنش بپیچند

سورة الاخلاص

[illegible]

[illegible]

و هر که سه بار بخواند چنان باشد که همه قرآن ختم کرده و هر که در سرای شود و قل هو الله احد بخواند درویشی از آن خانه و از همسایکان ببرد

انس مالک روایت کرد از رسول که هر که سه بار قل هو الله احد بخواند خدای تعالی برای وی در بهشت دوازده کوشک بیافریند و اکر صد بار بخواند کفارت پنجاه سال کناه بود و اکر هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود در بهشت ببیند یا دیکری برای وی ببیند

و وی را خبر دهد و کفت یا رسول الله بتبوک بودیم یک روز آفتاب برآمد با نور و ضیاء هرچه تمامتر چنان که هرکز ندیده بودیم رسول جبرئیل را کفت امروز چه روز است که آفتاب را چندین شعاع است و هیچ روز چنین نبوده است جبرئیل کفت که بدانکه معاویه لیثی در مدینه فرمان یافته است خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را بفرستاد تا برای وی نماز کنند کفت وی این منزلت بچه چنین یافته است کفت او قل هو الله احد بسیار خوانده است در آمد و شد و نشست و خاست و شب و روز میخواهی یا رسول الله تا زمین را در نوردیم تا بر وی نماز کنی کفت خواهم پس در آن حال رسول بر وی نماز کرد با فرشتکان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ

عبدالله عباس کفت عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزدیک رسول آمدند و کفتند بکوی ما را بچه دعوت میکنی کفت با خدا کفتند ما را بکوی که خدای تو از چیست از زر یا از نقره یا از آهن یا از مس خدای تعالی این سوره فرستاد چون بازکشتند آتشی فرود آمد و اربد را بسوخت و در دوزخ رفت و عامر بجست و در وقت نیزه بر پهلوی وی زدند و وی نیز هلاک شد

جمعی مفسران کفتند که جماعتی از احبار جهودان نزدیک رسول آمدند و کفتند

ای محمد بگو که خدای تو چگونه است که صفت وی را در توریت خوانده ایم تا کسی ان هست یا نه خدای تعالی
این سوره فرستاد و گفت بگو ای محمد که خدا یکانه است که ویرا دومی نیست خدای که صمد است یعنی همه را بوی
احتیاج است و وی را بکس احتیاج نیست آنست که آسمان آفرید و زمین و آدمی آفرید و شما مقر و معترفید
[illegible] گفت صادق صمد سیدی بود که در حوایج رجوع باو کنند گفت غالبی
باشد که کس ویرا غلبه نتواند کرد **بعضی دیگر** گفته اند که آن بود که متحد نشود که اگر شود حدث
وی لازم آید گفته اند الصمد پنج حرفست در هر حرفی دلیلی است بر صفات کمال وی الف دلیل احدیت
و لام دلیل الوهیت و صاد از صدق است و میم از ملک است و دال دوام جلال
و هیچ فرزند ندارد و حاصل نشد از برا، آنکه این معنی بی زن راست نیاید و ویرا زن نیست بی فرزند
نباشد برا، آنکه زن جنس او باشد و ویرا جنسی نیست خدای تعالی ذات خود را منزه کرده است از
زن و فرزند و فرموده که انی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة و وی از کسی نزاد برای آنکه هر
زاده محدث باشد و جسم و خدای تعالی قدیم است که وجود ویرا اولی نیست و جسم نیست و ویرا
هیچ کس کفو و همتا نبوده است و نباشد بی همتا و بی نظیر است و شاید که مراد بنفی کفاه نفی صاحبه
یعنی زن باشد برای آنکه کفاه را عقد نکاح شرط است پس این سوره مشتمل است بر صفات خدای تعالی قل
هو الله اشارتست بانکه آفریننده جمله کاینات از حیوانات و جمادات و غیر آن و در ضمن آیه اینست که قادر
است و عالم برای آنکه مصنوعات و مقدورات او در غایت احکام است و فعل محکم جز از قادر عالم
در وجود نیاید و آنکه وی حی است و موجود و سمیع و بصیر هم در بی که خالق است داخل است
و واحد وصف وی بوحدانیة و نفی شریک و انباز است و الصمد وصف است داخل است واحد صفات
وی است بانکه وی غنی است و همه محتاج وی اند و در ضمن وی آن غنی و عالم است که وی جاهل لا فعل
هیچ نکند زیرا که میداند که قبیح است و بدان محتاج نباشد لم یلد نفی تشبیه و مجانسة است ولم یولد نفی صفات است

آنکه قدیم است و ازلی ولم یکن له کفوا احد نفی تشبیه است و قطع کردن برانکه ویرا شبیهی نیست
از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که چون از خواندن قل
هو الله احد فارغ شوی سه بار بگوی کذلک الله ربی

سورة الفلق

مکیه [illegible] پنج آیت است ابی بن کعب روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که
هر که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند چنان باشد که جمله کتابهای خدای تعالی که
به پیغمبران فرستاده است خوانده باشد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن
شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد

حق سبحانه و تعالی امر کرد رسول را و مراد جمله امت وی اند بانکه پناه بخدای دهد هر که نگاه
داشت وی باشد بسلامت بماند گفت بگو ای محمد که پناه میگیرم بخدای صبح آن خدای که مدبر وی است و
برارنده و بیرون آرنده این ظلمت و تاریکی شب شکافنده شب است بصبح و نور وی شکافنده زمین است به
نبات و گیاه و کوهها بچشمها و آب ابن عباس گفت زندان است در دوزخ یا خانه که چون
در وی باز کنند اهل دوزخ بفریاد آیند و گفته اند که کوهیست که شکافته میشود از وی چشمها و رجا است که شکافته
میشود از حیوان پناه میدهم بخدای فلق از بدی چیزها که خدای تعالی آنرا آفریده است از آدمی و سباع
و هوام از خشم آدمیان و ستم و مکر ایشان و از کشتن و دریدن درندگان و گزیدن گزندگان از مار و کژدم
و غیر آن و از آتش سوزنده و دارو کشنده و هدم و غرق ومن شر غاسق اذا وقب و چون شب
درآید و تاریک شود و تخصیص شب برای آن کرده که مفسدان از جوانب قصد ما کنند و از جایهای خود بیرون
آیند و احتراز از ایشان بسبب تاریکی دشوار باشد و سباع و هوام را طارق اللیل خوانند و از برای زنان

یا اسبهای در وجنده در کوهها یعنی از بدی زنان جادو و ساحر و نفوثه بد و شر ایشان و در حقیقت
اثری نباشد اما ممکن بود چون کسی اعتقاد کند که آنرا اثری هست از آن اعتقاد رنجی بدل وی
رسد و آنچه قصاص روایت کنند که دختران لبید اعصم یهودی پیغامبر را جادوی کردند با آنکه پاره
موی از شانه وی بکندند و بتافتند و یازده گره بروی زدند و آنرا در زیر سنگی نهادند در بعضی چاهها
و رسول از آن بیمار شد و موی وی بریخت تا آنکه او در خواب دید که دو فرشته بر بالین وی گفتند
و او بران مطلع شد و امیر المومنین علی را رضی الله عنه با عمار را بفرستاد تا آنرا از چاه برآوردند
و آن بندها بگشادند و او سبکتر شد و چون جمله را بگشادند رنج از وی زایل شد نیکو نیست برای آنکه
مخالف عقل است و دیگر آنکه مشرکان در رسول طعن میکردند و او را مسحور میخواندند و میگفتند
إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا اگر چنین باشد طعن مشرکان راست باشد و خدای تعالی گفتار
ایشان بر ایشان رد کرد و گفت انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا
اما اگر گویند که ایشان این فعل کردند و فعل ایشان هیچ اثری نبود و خدای تعالی رسول را مطلع کرد تا
تا رسول این کید ایشان آشکار کرد این روا باشد برای آنکه درین نوعی از معجز باشد و از اخبار بغیب
و گفتند ایشان یازده گره زده بودند و خدای تعالی رسول را بدان مطلع کرد اید و این دو سوره یازده
آیت گره گشاد و آنرا باطل کردانید وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ و پناه بخدای میدهم از بدی حاسد
چون حسد برد و حسد ظاهر شود و بمقتضای حسد خود کار کند از برای اندیشیدن مکر و کید کردن حاسد
که حسد ظاهر نکند ضرر حسد جز باوی راجع نباشد اما چون ظاهر کرد از وی بمحسود تعدی کند حسد
حاسد را سود نبود چنانکه آتش هیمه را بسوزد و حاسد همیشه در خشم باشد از کسی که وی را گناهی نباشد
حسد مذموم است و آن تمنا زوال نعمت غیر باشد و غبطه تمنای مثل آن باشد و این محمود است

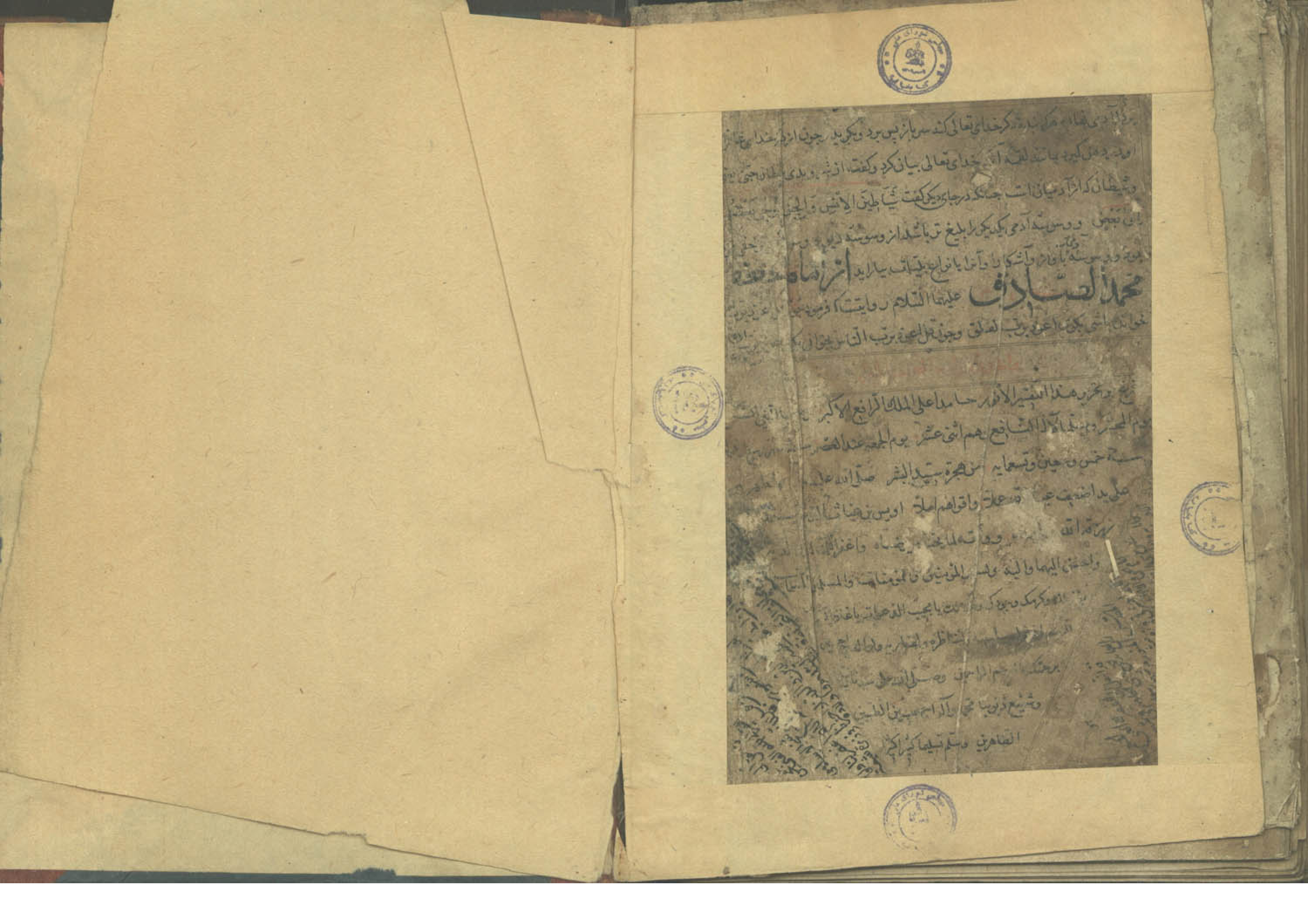
سورة الناس

روایت که رسول رنجور شد جبرئیل و میکائیل بر بالین وی نشستند و جبرئیل تعویذ کرد بقل اعوذ
برب الفلق و میکائیل بقل اعوذ برب الناس و روایت است که پیغمبر امام حسن و امام حسین
را بدین دو سوره تعویذ کردی والله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَٰهِ النَّاسِ مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ
الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

حق تعالی میفرماید بگو یا محمد که پناه میدهم بخدای که آفریدکار و پروردکار جمله خلقانست چون
ارباب غیر خدا را رب خوانند چنانکه گفت اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ
ویرا خاص کردانید و چون غیر خدا را ملک خوانند ویرا تخصیص کرد با آله یعنی با الهیه هیچ کس را
با وی شرکتی نیست از روی حقیقت نه از روی مجاز تا غایت بیانی باشد گفته اند مراد بناس اول
جنین است برای آنکه گفت برب الناس از آنکه پرورش بچه و تربیت وی در شکم مادر خدای میکند
بی واسطه و مراد بدوم اطفال خواست برای این گفت مَلِكِ النَّاسِ که مالک ایشان خداست و مراد بسیوم العاقلان
و عاقلان اند برای این گفت إِلَٰهِ النَّاسِ که معبود ایشانست و مستحق عبادت از ایشان گفت بگو پناه
می‌گیرم بخدای از بدی دیو وسوسه کننده و وسواس نام دیو است و وسوسه خطرات و خیالات باشد
که در دلها افتد یعنی از بدی و آفتهای دیو وسواس که بازپس جهنده و پنهان شونده است و [illegible]
[illegible] آدمی از آن شغل چیزی در گوش گویند چنانکه در وی رسانند بی آنکه آواز شنود [illegible]
[illegible] و تزیین کند یا [illegible] عوض دهد و در آرزو اندازد چنانکه فرمود يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ الآیه [illegible]
پیغمبر میفرماید [illegible] عیسی ع از خدای خود درخواست تا موضع شیطان از [illegible]
[illegible] آدم بنماید حق تعالی ویرا اطلاع داد شیطان را دید در اندرون آدمی [illegible]



... آدمی ... کرخدای تعالی کند سر باز پس برد و بگریزد چون از ذکر خدای غافل
بود ... باشد لقوله ... خدای تعالی بیان کرد و گفت از شر ... و بدی
و شیطان که از آدمیان است چنانکه در جای دیگر گفت شیاطین الانس والجن
یوحی بعضهم ... و وسوسه آدمی یکدیگر را بلیغ تر باشد از وسوسه دیو ...
... وسوسه با قرار و آشکارا و آمدنا با نواع ... بیاید از امام ... جعفر
محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده ...
... برب الفلق و ... برب الناس ...

[illegible]

تم ... تحرير هذا التفسير الانور حامدا على الملك الرافع الاكبر ...
يوم الحشر ... الا الشافع ... اثنى عشر يوم الجمعة عند العصر
سنة خمس وثمانين وتسعمائة من هجرة سيد البشر صلى الله عليه
على يد اضعف عباد ... واقواهم املا ادريس بن ...
... الله ... وفقه لما يحب ويرضاه واغفر الله ...
ولجميع ... اليهما والديه ... المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات
... يا مجيب الدعوات ...
... [illegible] ...
برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على سيدنا
وشفيع ذنوبنا محمد وآله ... الطيبين
الطاهرين وسلم تسليما كثيرا كثيرا